جلد دوم

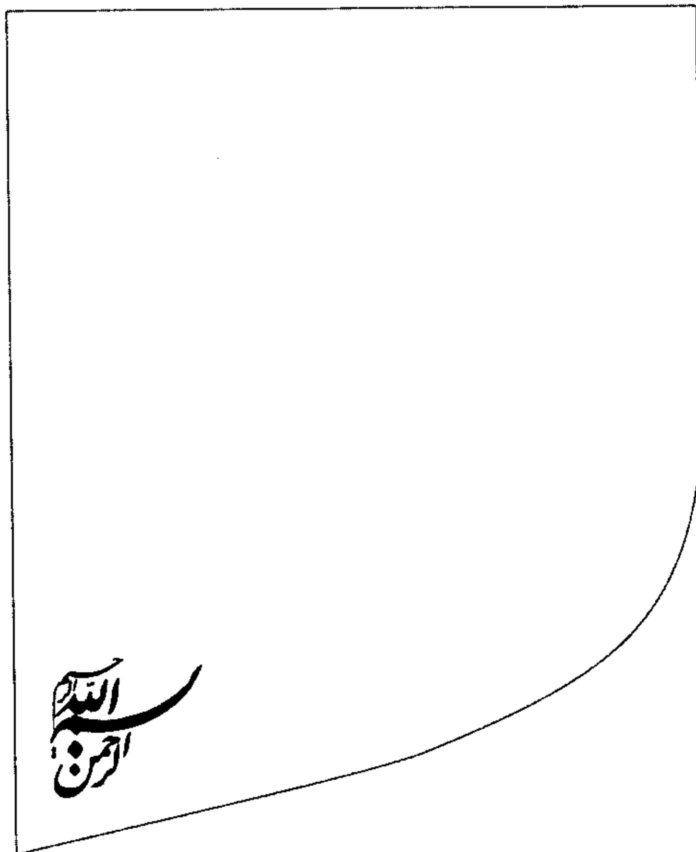
آموزه هایی از قصص قرآنی

مؤلف:
دکتر عبدالکریم زیدان
مترجم:
دکتر جمال الدین علی خواجه

بر اساس منابع اهل سنت

آموزه هایی از

قصص قرآنی


بسم الله الرحمن الرحیم



زیدان،عبدالکریم، ۱۹۱۷ - م.
Zaydan, Abd al- Karim
عنوان قراردادی: المستفاد من قصص‌القرآن للدعوة والدعاة. فارسی
آموزه‌هایی از قصص قرآنی/ تالیف عبدالکریم زیدان؛ ترجمه جمال‌الدین علی‌خواجه.
تهران: نشر احسان، ۱۳۹۵.
۲ج.
شابک: ج۱. ۵-۱۹۱-۳٤۹-٦۰۰-۹۷۸؛ ج۲. ۲-۱۹۲-۳٤۹-٦۰۰-۹۷۸
دوره: ۸-۱۸۰-۳٤۹-٦۰۰-۹۷۸
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: قرآن -- قصه‌ها -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده: علی‌خواجه‌پساوه‌ئی، جمال‌الدین، ۱۳۶۳ - ، مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۴۱ ۵۰م۹ز/BP۸۸/۹
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۶
شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۸۶۷۴۸



جلد دوم

آموزه هایی از قصص قرآنی

مؤلف:
دکتر عبدالکریم زیدان
مترجم:
دکتر جمال الدین علی خواجه

ترجمه فارسی کتاب
«المُستفاد مِن قصص القرآن للدّعوة و الدّعاة»

نشر احسان



آموزه‌هایی از قصص قرآنی (جلد دوم)

مؤلف: دکتر عبدالکریم زیدان

مترجم: دکتر جمال الدین علی خواجه

ناشر: نشر احسان

نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۹۵

چاپخانه: چاپ مهارت

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

قیمت دوره دو جلدی: ۶۰۰۰۰ تومان

شابک جلد دوم: ۲-۱۹۲-۳۴۹-۶۰۰-۹۷۸

شابک دوره: ۸-۱۸۰-۳۴۹-۶۰۰-۹۷۸

فهرست

باب دوم

قصه‌های پیامبر اکرم ﷺ، اصحاب بزرگوار ایشان و منافقان در قرآن کریم

۹۳۳. مقدمه:

در قرآن کریم، اخبار و قصص محمدﷺ و جهاد پیوسته ایشان از آغاز وحی به نبوت و رسالت تا وفات و پیوستن وی به رفیق اعلی وجود دارد. در این اخبار و قصص، درس‌ها، عبرت‌ها، پندها، آموزش‌ها، ارشادات و کاربرد مفاهیم قرآن و اسلام که مورد نیاز دعوتگر است وجود دارد؛ زیرا جزء مقاصد دین و روش‌های تبلیغ دعوت به سوی خداست. به‌علاوه، دعوتگران باید رسول خداﷺ را الگوی نیکوی خود قرار دهند.

همچنین در قرآن کریم، اخبار و قصه‌هایی درباره اصحاب رسول خداﷺ و جهادهایی که به همراه وی انجام دادند و آثار آن، یعنی خشنودی خداوند متعال از آنان که در کتاب گرانبهایش حکایت فرموده و آنان را شایسته جایگاه الگوی نیکو برای دعوتگران در تبلیغ دعوت به سوی خدا قرار داده است، وجود دارد.

در قرآن کریم، اخبار و قصه‌های منافقانِ جامعه اسلامی زمان پیامبرﷺ نیز وجود دارد که در آنها، آشکارشدن احوال آن منافقان، رسوایی نهان‌ها و نیرنگ‌ها و ویژگی‌هایشان، جبهه‌گیری آنان در برابر رسول خداﷺ و جبهه گیری رسول خداﷺ در برابر آنان بیان شده است. این بیان و آشکارکردن احوال منافقان، فواید زیادی برای دعوتگران از جهت امکان شناسایی منافقانِ نفوذی در صفوف جماعت دعوتگران وجود دارد تا از طریق شناسایی ویژگی‌ها و نشانه‌های منافقان که در زمان پیامبرﷺ شناخته می‌شدند، آنان را شناسایی کنند؛ زیرا منافقان، چه گذشتگان و چه معاصران، شبیه یکدیگرند؛ درنتیجه دعوتگران از طریق شناخت چگونگی رفتار پیامبرﷺ با منافقان معاصرش، می‌دانند که چگونه با منافقان امروزی رفتار کنند.

۹۳۴. روش بحث و بخش‌بندی موضوعات:

با توجه به آنچه بیان شد، در این باب- باب دوم- قصه‌های قرآنی مربوط به پیامبرﷺ و جهاد خالصانه ایشان از آغاز وحی به نبوت و رسالت تا زمان وفات ایشان در فصول پی‌درپی بیان می‌شود.

به‌علاوه اخبار و قصه‌های قرآنی مربوط به أصحاب رسول خداﷺ و جهاد خالصانه‌شان به همراه پیامبرﷺ بیان می‌شود، چنانکه اخبار و قصه‌های منافقان و احوال و اعمالشان که در عصر پیامبرﷺ در جامعه اسلامی بودند و نحوه رفتار پیامبرﷺ با آنان در سایه دستورالعمل‌های قرآنی بیان می‌گردد. به امید خدا فواید تمام این قصص برای دعوت و دعوتگران بیان خواهد شد. فصول این باب بدین قرار است:

فصل اول: قصه آغاز وحی «آغاز نبوت محمدﷺ»

فصل دوم: قصه آغاز وحی به رسالت

فصل سوم: مرحله دعوت سری در مکه

فصل چهارم: مرحله دعوت علنی

فصل پنجم: هجرت از مکه به مدینه و اعمال رسول خداﷺ در مدینه

فصل ششم: قصه غزوه بدر کبری

فصل هفتم: قصه غزوه احد

فصل هشتم: غزوه حمراء الأسد

فصل نهم: غزوه خندق «احزاب»

فصل دهم: جبهه‌گیری پیامبرﷺ در برابر یهود مدینه

فصل یازدهم: غزوه بنی مصطلق «غزوه مریسیع»

فصل دوازدهم: قصه حدیث افک

فصل سیزدهم: قصه ازدواج پیامبرﷺ با زینب دختر جحش

فصل چهاردهم: قصه غزوه حدیبیه «صلح حدیبیه»

فصل پانزدهم: قصه غزوه خیبر

فصل شانزدهم: قصه جنگ مؤته

فصل هفدهم: قصه غزوه فتح مکه

فصل هجدهم: قصه غزوه حنین

فصل نوزدهم: غزوه طائف

فصل بیستم: قصه غزوه تبوک

فصل بیست و یکم: قصه حجة‌الوداع

فصل بیست و دوم: بیماری و اقوال و افعال پیامبرﷺ قبل از وفات، و درس‌های آن برای دعوت و دعوتگران.

فصل اول

قصه آغاز وحی (آغاز نبوت محمدﷺ)

مبحث اول
چکیده قصه و تفسیر آیات

۹۳۵. قصه آغاز وحی به نبوت:

خداوند متعال درباره آغاز وحی به محمدﷺ می‌فرماید:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق: ۱-۵)

«(ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (همان خدایی که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان، و پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. (همان) کسی که بوسیلهٔ قلم (نوشتن) آموخت. به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.»

در صحیح بخاری[۱] و صحیح مسلم[۲] روایت است که عایشهؓ گفت: آغاز نزول وحی بر رسول خداﷺ به‌صورت رؤیای صادقه در خواب بود، به‌گونه‌ای که هرچه در خواب می‌دید همانند سپیده صبح [در عالم واقع] روی می‌داد. از این به بعد، به خلوت‌گزینی رغبت یافت، پس به غار حرا می‌رفت و چندین شب در آنجا به عبادت

---

۱. ۳.

۲. ۴۰۳.

می‌پرداخت و بر این کار توشه‌ای [آب و غذا] برمی‌گرفت، با تمام‌شدن توشه، نزد خدیجه- همسرش- بازمی‌گشت و توشه‌ای دیگر مثل توشه قبلی برمی‌گرفت، تا آنکه در غار حرا، وحی بر او نمایان شد، فرشته بر ایشان فرود آمد و گفت: بخوان. رسول خداﷺ می‌فرماید: **گفتم: خواندن نمی‌دانم. بار دیگر به‌گونه‌ای مرا فشرد که تاب و توانم رفت، آنگاه رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی‌دانم. سومین بار مرا فشرد تا تاب و توانم رفت، آنگاه رهایم کرد و گفت:** ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ **(علق:۱-۵)** ایشان درحالی که قلبش به شدت می‌تپید نزد خدیجه بازگشت و فرمود: «**مرا بپوشانید، مرا بپوشانید**» ایشان را پوشاندند تا اینکه وحشت برطرف گردید و خدیجه را از خبر آگاه کرد و فرمود: «**به شدت بر خویش بیمناکم.**»، خدیجه پاسخ داد: هرگز، به خدا سوگند که او هرگز تو را خوار نخواهد ساخت؛ زیرا صله رحم می‌کنی، بار ناتوانان را به دوش گرفته و بینوایان را یاری می‌رسانی، به تهیدستان می‌بخشی، مهمان‌نواز هستی و مردم را در راه حق یاری می‌رسانی».[1]

۹۳٦. تفسیر آیات مربوط به آغاز وحی:

ابن‌کثیر می‌گوید: اولین چیزی که از قرآن کریم نازل شد این آیات مبارک بود: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ **(علق:۱-۵)** این آیات تذکری است بر آغاز آفرینش انسان از علقه [تکه‌ای از خون]، و اینکه یکی از بخشش‌های خداوند متعال این است که آنچه را انسان نمی‌دانست به او آموخت، پس با علم او را گرامی داشت و ارج نهاد و این ارزشی است که آدمؑ را از فرشتگان ممتاز کرد. علم گاهی در ذهن است، گاهی در زبان و گاهی در نوشتن با انگشتان.[2]

آیه ﴿خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ انسان را از میان سایر مخلوقات تخصیص می‌زند؛ زیرا آفرینش انسان و پایین‌آوردنش تا این حد، درحالی‌که اشرف مخلوقات روی زمین است و آفرینش او، از بزرگترین دلایل قدرت خداوند متعال است. علق، جمع علقه، تکه کوچکی

---

۱. نیز؛ نک: احمد/۲۵۹۵۹.

۲. ابن‌کثیر: ٤/۵۲۸.

از خون است. به‌صورت جمع گفته شد: ﴿مِنْ عَلَقٍ﴾ درحالی‌که از علقه آفریده شده است؛ زیرا انسان در آیه به معنای جمع است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ (عصر:٢)

«که انسان در (خسران و) زیان است.»[1]

مبحث دوم
درس‌های قصه آغاز وحی

٩٣٧. درس اول: دلالت خوش‌اخلاقی:

خدیجه‌ﷺ هنگامی که این سخن محمدﷺ را شنید که به او فرمود: «**به شدت بر خویش بیمناکم**». با استدلال به خوش اخلاقي ایشان گفت: «هرگز، به خدا سوگند که او هرگز تو را خوار نخواهد ساخت...» پس به خوش اخلاقی‌اش استدلال کرد به اینکه، آنچه دیده برایش خیر است و شر نیست. این استدلالِ صحیحی است که دعوتگران باید آن را در مورد اعضای جماعت که اخلاق نیکو و صفات پسندیده‌ای دارند به‌کار گیرند، زیرا دلیلی آشکار یا قرینه‌ای معتبر بر نیکوبودن نهان‌ها و خلوص نیت‌هایشان است، و اگر عکس این قضیه را مشاهده کردند، به عدم اطمینان به آنان استدلال کرده و تا زمان آشکارشدن حالشان در رفتار با آنان احتیاط پیشه کنند.

٩٣٨. درس دوم: یکی از نعمت‌های خدا بر انسان، آموزش نوشتن و نادانسته‌ها به اوست:

جایگاه علم در اسلام و نعمت خدا بر انسان با آموزش کتابت و سایر علوم از آیات آغازین وحی به دست می‌آید. این نعمت، سپاسگزاری خدا با به‌کارگیری آموخته‌ها در راه خشنودی‌اش را بر انسان واجب می‌سازد. از این رو دعوتگران باید افزون بر تشویق مسلمانان به جستجوی علم نافع، خودشان نیز در آموزش کتابت به بی‌سوادان سهیم بوده و در این کار به‌طور مستقیم حضور یابند تا الگوی خوبی برای دیگران در این زمینه باشند و این یکی از روش‌های نزدیک‌کردن مردم به دعوت به سوی خداوند متعال است.

---

١. کشاف: ٧٧٥/٤، ابن‌عطیه: ٥١٠/١٥.

فصل دوم

قصه آغاز وحی به رسالت

مبحث اول
چکیده قصه و تفسیر آیات

۹۳۹. ای کشیده ردای شب بر سر، برخیر و بترسان:

پس از نزول آیات ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق: ۱-۵)؛ **«(ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (همان خدایی که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان، و پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. (همان) کسی که بوسیلهٔ قلم (نوشتن) آموخت. به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.»** توسط جبریل ﷺ، در برهه‌ای از زمان، وحی قطع گردید، سپس جبریل آیات ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ (مدثر: ۱-۷) **«ای کشیده ردای شب بر سر. برخیز و بترسان. و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاك کن. و از پلیدی دور شو. و منت مگذار و فزونی مطلب. و برای پروردگارت شکیبایی کن.»** را آورد. امام بخاری در صحیح خویش [٤] از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده که وی صحبت رسول خداﷺ درباره انقطاع وحی را شنیده بود که برخی از سخن پیامبرﷺ چنین است: «چون راه می‌رفتم، صدایی از آسمان شنیدم، بالا را نگریستم، ناگهان فرشته‌ای را که در حرا بر من فرود آمده بود، بر جایگاهی

نشسته میان آسمان و زمین دیدم، وحشت مرا دربرگرفت و [به خانه‌ام] بازگشته و گفتم: مرا بپوشانید! آنگاه خداوند متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ از این به بعد، تنور وحی داغ شد و پیوسته نازل می‌شد.»[1] ابن‌کثیر می‌گوید: رسالت همانند ابتدای نبوت، این‌گونه بر محمدﷺ به دست آمد.[2] منظور ابن‌کثیر از ابتدا، آیات ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ است؛ از این‌رو، ابتدای نزول قرآن پس از انقطاع وحی، آیات اولیه سوره مدثر است که قول صحیح نیز همین است.[3]

۹۴۰. تفسیر آیات آغازین رسالت:

خداوند متعال خطاب به رسولشﷺ فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ (مدثر:۱-۷)

«ای کشیده ردای شب بر سر. برخیز و بترسان. و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاك کن. و از پلیدی دور شو. و منت مگذار و فزونی مطلب. و برای پروردگارت شکیبایی کن.»

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ یعنی: کسی که برای خواب یا گرم‌شدن، لباسش را به خود پیچیده است. مدثر از دثار به معنای هر نوع پوشاکی است که روی زیرپوش قرار می‌گیرد.

﴿قُمْ فَأَنذِرْ﴾ یعنی: با عزم و جدیت از بستر خواب و جامه‌ات درآ. ﴿فَأَنذِرْ﴾ یعنی: قومت را در صورت ایمان نیاوردن از عذاب بترسان.[4]

﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ یعنی: پروردگارت را بزرگ دار، ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ ابن‌زید می‌گوید: مشرکان خودشان را پاکیزه نمی‌کردند پس خداوند به او دستور داد تا خود و لباسش را پاکیزه کند. مجاهد این‌گونه آورده است: ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ یعنی: نفست را پاکیزه گردان، و در روایتی از او آمده است: عملت را نیک گردان. ابن‌کثیر می‌گوید: آیه مزبور تمام این

---

۱. احمد/۱٤٤٨۳، مسلم/٤٠٦.
۲. ابن‌کثیر: ٤/٤٤٠.
۳. السیرة النبویة ابوشهبه: ۲۸۲/۱.
٤. قاسمی: ۳۳٠/۱٦.

موارد و طهارت قلب را دربرمی‌گیرد، زیرا عرب لباس را در این‌باره به‌کار می‌برد.[۱] ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ یعنی: اصنام و اوثان را رها کن.[۲] یا اینکه «رجز» کنایه از هر نوع فعل یا اخلاق ناپسند است، و بنابر قولی، مراد از رجز، عذاب است و دوری از آن، کنایه از دوری از شرک و گناهان است که منجر به عذاب می‌شود.[۳] به هر تقدیر پیامبرﷺ هیچ یک از اعمال مذکور را انجام نداده است، مانند این فرموده خداوند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيءُ اتَّقِ اللَّـهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (احزاب: ۱)

«ای پیامبر ! از خدا بترس، و از کافران و منافقان اطاعت نکن، بی‌گمان خداوند دانای حکیم است.»

﴿وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ﴾ یعنی: چیزی را به این نیت نده که بخواهی بیش از آن بگیری. از حسن بصری این‌گونه نقل شده: با عمل خود بر پروردگارت منت مگذار که افزون بر آن به شمار آورد. ابن جریر این نظر را انتخاب کرده است و حسن‌بن ابوالحسن نیز مثل این سخن دارد با این افزوده: و با این فزونی‌طلبیدن- فزونی‌طلبیدن عمل- آن را از تو بپسندند.[۴]

﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ یعنی: برای خشنودی خداوند پاک و بزرگ، در برابر اذیت‌های مشرکان شکیبا باش.[۵]

مبحث دوم
درس‌های آیات آغازین رسالت

۹۴۱. درس اول: ترهیب، یکی از روش‌های دعوت:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ﴾ (مدثر: ۱-۲)

«ای کشیده ردای شب بر سر. برخیز و بترسان.»

---

۱. ابن‌کثیر: ٤٤١/٤.
۲. همان.
۳. قاسمی: ۳۳۲/۱٦.
٤. ابن‌کثیر: ٤٤١/٤.
٥. همان، کشاف: ٤٦٤/٤.

یعنی: قومت را در صورت عدم ایمان از عذاب خدا بترسان و بر حذر دار.[۱] این آیه به طور آشکارا دلالت دارد براینکه چنین ترهیبی از روش‌های دعوت است که دعوتگران نباید آن را نادیده گیرند. اصل در ترهیب، ترساندن از بلاهای وارده بر ترک‌کنندگان شریعت خدا و عذاب و ذلتی است که براساس سنت خداوند متعال بر گناهکاران و نافرمانان در برابر خداوند متعال وارد می‌شود.

۹۴۲. درس دوم: دعوتگران نباید در برابر عملشان بر کسی منت گذارند:

﴿ وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ﴾ (مدثر:۶)

«و منت مگذار و فزونی مطلب.»

سخن حسن بصری درباره این آیه چنین است: (با عمل خود بر پروردگارت منت مگذار که آن را افزون به شمار آورد)؛ از این رو، بر دعوتگران جایز نیست که در برابر انجام دعوت به سوی خدا بر خداوند یا یکی از مردم منت بگذارند یا تلاششان در دعوت را بسیار ببینند. زیرا هر آنچه انجام دهند در برابر خداوند متعال اندک است، پس باید این را شعار خویش قرار دهند که: هر تلاشی در راه خدا و دعوت او، اندک و ناچیز است، و از خداوند بخواهند تا برای تلاش و کوشش بیشتر به آنان توفیق دهد.

۹۴۳. درس سوم: ضرورت صبر از سوی دعوتگران:

﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ (مدثر:۷)

«و برای پروردگارت شکیبایی کن.»

یعنی: در برابر آزار و اذیت‌های مشرکان که در برابر دعوت‌دادنشان بر تو روا می‌دارند، به‌خاطر خدا شکیبا باش. این آیه اشاره دارد به اینکه دعوتگران در اغلب موارد، به اذیت‌های کفار و منافقان و مسلمان‌های گردنکش گرفتار می‌شوند، پس باید در برابر آنان به طرز نیکویی صبر پیشه کرده و مزدشان را از خدا بخواهند.

---

۱. ابن‌کثیر: همانجا، کشاف: ٤/٦٤٥.

مبحث سوم
نزول سوره مزّمّل

۹۴۴. نزول سوره مزّمّل پس از نزول آیات آغاز رسالت بود:

بیان شد که آغاز رسالت محمدﷺ با نزول آیات آغازین سوره مدثر بود، پس از آن، سوره مزمل نازل گردید.[۱] آن‌گونه که ابن‌کثیر در تفسیرش آورده، این سوره مکی است.[۲] در ادامه تفسیر برخی آیات سوره مزبور که با موضوع دعوت و دعوتگران ارتباط دارد به‌طور مختصر بیان می‌شود.

۹۴۵. تفسیر سوره مزمل:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ (مزمل:۱-۴)

«ای جامه به خویشتن فرو پیچیده. به پا خیز شب را مگر اندکی. نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه. یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان.»

رسول خداﷺ مخاطب این آیات است. (مزمل) یعنی: کسی که لباسش را دور خود پیچیده است.[۳] ﴿قُمِ اللَّيْلَ﴾ یعنی در شب برای نماز برخیز ﴿إِلَّا قَلِيلًا﴾ یعنی: مگر مقداری که برای استراحت و نیازهای بدن، ضروری است.[۴] خداوند متعال اندازه قیام را این‌گونه در اختیار پیامبرﷺ قرار داده است: ﴿نِصْفَهُ﴾ یعنی: نصف شب، ﴿أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ﴾ یعنی: اندکی از نصف کم کن یا اندکی بر آن بیفزا، که در این مورد ایرادی بر تو نیست ﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ یعنی: قرآن را به آرامی بخوان تا برای فهمیدن و تدبر در آن کمک کند.[۵]

۹۴۶. کلام ثقیل:

﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ (مزمل:۵)

«در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم.»

---

۱. آلوسی: ۱۱۵/۲۹.
۲. ابن‌کثیر: ۴۳۹/۴.
۳. کشاف: ۶۳۴/۴.
۴. قاسمی: ۳۱۸/۱۶.
۵. ابن‌کثیر: ۴۳۴/۴.

قول ثقیل همان قرآن است، اما علما درباره علت نامگذاری‌اش به ثقیل اختلاف دارند. گروهی از مفسران چنین گفته‌اند: دلیل نامگذاری قرآن به ثقیل آن است که هنگام القای وحی، جسم رسول خدا ﷺ سنگین می‌شد، چنانکه اگر بر روی شترش قرار داشت، شتر زانو زده و می‌نشست و زمانی که رانش بر روی ران زید بن ثابت قرار داشت، نزدیک بود آن را به ران زید بکوبد. ابوالعالیهَ و قرظی گفته‌اند: به‌خاطر سنگینی‌اش بر کفار و منافقان با اعجاز و وعیدهایش و مانند آن، ثقیل نامیده شد. برخی دیگر از علمای ماهر گفته‌اند: به‌خاطر سنگین‌بودن مفاهیم امر به طاعات و تکالیف شرعی و مراقبت همیشگی بر اعمال صالح، ثقیل نامیده شد. حسن می‌گوید: هذّ، سبک است اما عمل، ثقیل (سنگین).[۱] هذّ به معنای قرائت سریع است. ابن‌کثیر می‌گوید: حسن و قتاده گفته‌اند: یعنی عمل به آن ثقیل است. و بنابر قولی: هنگام نزول به‌خاطر بزرگی‌اش ثقیل است.[۲] در کشاف زمخشری این‌گونه آمده است: منظور از قول ثقیل، قرآن و اوامر و نواهی‌اش است که تکالیف سخت و سنگین برای مکلفان هستند.[۳] در تفسیر قاسمی چنین وارد شده است: ثقیل‌بودن قرآن، یعنی: به‌خاطر سنگینی لفظ و متانت و معنا و برتری از لحاظ لفظ و معنا بر غیر خود، متین نامیده می‌شود. از این رو، قرآن مجازاً ثقیل نامیده می‌شود. یا بر اندیشه‌کننده در آن، ثقیل نامیده شده است؛ زیرا به تصفیه نفس و تمرکز بیشتر نیاز است تا مفاهیمش را درک کند. یا به‌خاطر دریافتش ثقیل نامیده شد؛ به دلیل این سخن عایشه رضی الله عنها که می‌گوید: او ﷺ را دیدم که در روز بسیار سرد وحی بر او نازل می‌شد و قطع می‌گردید، درحالی‌که عرق از پیشانی‌اش می‌چکید.[۴]

۹۴۷. برخاستن در شب:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾ (مزمل:۶)

«قطعاً برخاستن شب رنجش بیشتر و گفتار (در آن هنگام) راستین‌تر است.»

﴿نَاشِئَةَ اللَّيْلِ﴾، لحظات و اوقات شب است و هر لحظه‌ای از آن، ناشئه نامیده می‌شود. مراد آیه این است که در نماز شب، مطابقت قلب و زبان بیشتر بوده و حواس

---

۱. ابن‌عطیه: ۱۵۷/۱۵.
۲. ابن‌کثیر: ٤۳۵/٤.
۳. کشاف: ٦۳۷/٤-٦۳۸.
٤. قاسمی: ۳۱۹/۱٦.

برای ادای قرائت جمع‌تر از نماز روز است؛ زیرا روز، زمان پراکنده شدن مردم، هیاهوی صداها و اوقات زندگی است. ﴿وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾ یعنی: گفتار در شب، راست‌تر و درست‌تر است.[۱]

۹۴۸. روز، برای جستجوی رزق و روزی است:

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ (مزمل:۷)

«(و) تو را در روز آمد و شدی دراز است.»

یعنی: گردش در کارهایت و پرداختن به آنها، زیرا در روز، زمان فراغت برای عبادت نمی‌یابی، و عبادت در شب به عهده توست؛ از این‌رو، به نماز شب فرمان یافتی.[۲]

۹۴۹. یاد خدا و بریدن به سوی او:

﴿وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾ (مزمل:۸)

«و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز.»

یعنی بر یاد خداوند متعال شب و روز پایدار باش و این کار را زیاد انجام بده. یاد خدا (ذکر الله)، هر نوع یاد نیکویی را در برمی‌گیرد: تسبیح، تهلیل، تکبیر، تمجید، توحید، نماز، تلاوت قرآن، دانش‌آموزی و سایر مواردی که رسول خداﷺ لحظات شب و روزش را با آن پُر می‌کرد.[۳] ﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾ یعنی: به سوی او [از غیر او] ببُر.

﴿رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ (مزمل:۹)

«(اوست) پروردگار خاور و باختر، خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خویش اختیار کن.»

یعنی: او کسی است که به‌خاطر یگانگی‌اش در ربوبیت باید در تمام امور به او توکل کنی که در برابر تمام امور تو را کفایت می‌کند.[۴]

۹۵۰. شکیبایی با دوری گزیدنی نیکو:

خداوند متعال خطاب به رسولشﷺ می‌فرماید:

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ (مزمل:۱۰)

«و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری‌گزیدنی خوش فاصله بگیر.»

---

۱. همان: ۳۲۰/۱۶، ابن‌کثیر: ۴۳۵/۴.
۲. قاسمی: همانجا، آلوسی: ۱۰۵/۲۹.
۳. کشاف: ۶۸۵/٤.
٤. همان: ٦٤٠/٤.

خداوند متعال، رسولش ﷺ را در برابر سخنان نادانان قومش که او را تکذیب کردند، امر می‌کند تا شکیبا بوده و به طرز نیکویی از آنان دوری کند و به‌خاطر این کار سرزنش نمی‌شود، آن‌گونه که ابن‌کثیر می‌گوید. یا باید با مخالفت پسندیده و مدارا و چشم‌پوشی و ترک مجازات بر اقوال و افعال بدشان، با قلب خویش با آنان مخالفت کرده و از آنان روی بگرداند، آن‌گونه که زمخشری می‌گوید.[۱]

۹۵۱. تخفیف در نماز شب:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّـهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّـهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّـهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّـهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (مزمل:۲۰)

«در حقیقت پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیك به دو سوم از شب یا نصف آن یا یك سوم آن را (به نماز) برمی‌خیزید و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند (او) می‌داند که (شما) هرگز حساب آن را ندارید پس بر شما ببخشود (اینك) هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید (خدا) می‌داند که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود و (عده‌ای) دیگر در زمین سفر می‌کنند (و) در پی روزی خدا هستند و (گروهی) دیگر در راه خدا پیکار می‌نمایند پس هر چه از آن (=قرآن) میسر شد تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و وام نیکو به خدا دهید و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر باز خواهید یافت و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده مهربان است.»

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾ یعنی: تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، در شب گاهی چنین و گاهی چنان- برای نماز-

---

۱. همان، ابن‌کثیر: ٤/٤۳۷.

برمی‌خیزید، و تمام این موارد بدون قصدی از جانب شماست، بلکه بر مراقبت بر نماز شب قادر نیستند؛ زیرا برایشان دشوار است؛ از این‌رو فرمود: ﴿وَاللَّـهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ یعنی گاهی آن دو را برابر می‌کند و گاهی روز را در شب یا شب را در روز وارد می‌سازد. ﴿عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ﴾ یعنی: هرگز بر نماز فرض شب که بر شما واجب شده است، طاقت ندارید. ﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ یعنی: بدون تعیین وقت، یعنی: هر اندازه که میسر شد نماز شب بگزارید. از نماز به قرائت قرآن تعبیر شده است، زیرا یکی از ارکان نماز است، چنانکه از نماز به رکوع و سجود نیز تعبیر می‌شود. پس مراد چنین است: هر اندازه نماز شب که برایتان میسر شد بگزارید. ﴿عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّـهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾ یعنی: می‌داند که افرادی از این امت خواهند بود که در ترک نماز شب معذورند، مانند بیماران که قادر بر انجام آن نیستند، یا مسافران که از طریق تجارت و معاملات، فضل خدا را می‌جویند و دیگرانی که به مهم‌ترین مسئولیت، یعنی جهاد در راه خدا مشغولند. بنابراین فرمود: ﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ یعنی: هر اندازه که برایتان میسر شد، در شب نماز بگزارید. ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ یعنی: نماز فرض را بگزارید و زکات فرض را بدهید. ابن عباس و دیگران می‌گویند: این آیه که خداوند در آن اول نماز شب را بر مسلمانان واجب کرده است نسخ شده است، در صحیحین[۱] ثابت است که رسول خداﷺ در پاسخ مردی درباره آنچه خدا بر او فرض کرده، فرمود: «نمازهای پنج‌گانه در شبانه‌روز» آن مرد عرض کرد: آیا غیر آن هم بر من لازم است؟ فرمود: «نه، مگر اینکه نافله بگزاری»[۲] ﴿وَأَقْرِضُوا اللَّـهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ یعنی: با بخشش مال در راه خیر، به بهترین وجه، مثل اینکه از بهترین مال بوده و بدون تأخیر به مستحق پرداخت شود و از منت و آزار پرهیز گردد، به خدا وام دهید. ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ﴾ یعنی: صدقه یا انفاق در راه‌های خیر یا عمل به اطاعت خدا با سایر اعمال نیک، در دنیا. ﴿تَجِدُوهُ عِندَ اللَّـهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا﴾ یعنی: ثوابی بهتر از کالای دنیوی است که در اختیار شماست. ﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ یعنی: از او بخواهید گناهانتان را بیامرزد، زیرا خداوند توبه‌کنندگان به سوی خود را می‌بخشد.[۳]

---

۱. بخاری/٤٦، مسلم/۱۰۰، نک: «مسند احمد»/۱۳۹۰.
۲. ابن‌کثیر: ٤/٤٣٨، کشاف: ٤/٦٣٤.
۳. قاسمی: ۳۲۷/۱٦.

مبحث چهارم
درس‌های سوره مزّمّل برای دعوت و دعوتگران

۹۵۲. درس اول: نیاز دعوتگران به نماز شب:

هرچند حکم نماز شب و قرائت قرآن در آن، واجب بود و در ادامه نفل شد، اما دعوتگران به آن نیاز دارند؛ زیرا آنان مسئولیت سنگین دعوت به سوی خدا را به دوش می‌کشند و این کار طبیعتاً به نیروی روحی بزرگی با ایمان عمیق و پیوستگی مداوم به خداوند متعال نیازمند است که نماز شب سهم بسزایی در این مورد دارد؛ زیرا خلوت‌گزینی را برای دعوتگران فراهم می‌آورد تا پروردگارشان را نجوا کنند درحالی‌که در وضعیت بسیار خوبی به‌خاطر فراغت از کارهای روز و اعمال و ضروریات دعوت مانند رفتن نزد مردم و سخن گفتن با آنان و دعوتشان و رفتن به اماکنشان و سایر امور مورد نیاز دعوت، قرار دارند. از این‌رو، شب برای روی‌آوردن به پروردگار سبحان و مناجات با او به‌وسیله قرائت قرآن و نماز و ذکر، کمک بیشتری به دعوتگران می‌کند و به همین خاطر درباره ساعات شب فرمود: ﴿أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾ یعنی: برای ادای قرائت و درک قرآن و نماز با خشوع، حواس‌جمع‌تر از ساعات روز، که به‌طور معمول زمان پراکنده‌شدن مردم و هیاهوی صداهاست، است. بنابراین در نماز تهجد، هرچند مستحب و نفل شده است، اشاره واضحی وجود دارد جهت آماده‌ساختن نفس با عبادت و قرائت قرآن و نماز بیشتر برای انجام کارهای بزرگی که مسلمان- به‌خصوص دعوتگر به سوی خدا- به آنها مکلف گردیده است. پس دعوتگران باید عبادت و نماز شب بیشتری به جاآورند.

۹۵۳. درس دوم: استمرار بر ذکر خدا:

از مواردی که پیوستن همیشگی دعوتگران به خدا را محقق می‌سازد، ذکر خداست، زیرا خداوند به رسولش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ﴾ یعنی: شب و روز بر ذکر خداوند متعال به هر نوعی مانند: تسبیح، تهلیل، تحمید، نماز، قرائت قرآن، فقه‌آموزی و مانند آن پایداری و استمرار داشته باش. پس این ذکر مستمر و همیشگی توسط دعوتگران با نیروی بزرگ بر ایمانشان می‌افزاید که آنان را بر تحمل مسئولیت سنگین و تکالیف دعوت یاری می‌رساند.

۹۵۴. درس سوم: توکل بر خدا در تمام امور:

دعوتگران باید ضرورت توکل و تکیه به خدا را در تمام کارهایشان و در رأس آن، کار دعوت و موفقیت در آن به یاد داشته باشند. خداوند، رسولش ﷺ را به توکل بر خود فرمان داد تا امتش را از آن آگاه کند:

﴿رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ (مزمل:۹)

«(اوست) پروردگار خاور و باختر، خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خویش اختیار کن.»

زیرا او متصرف در مشارق و مغارب است، خدایی جز او نیست، چنانکه او شایسته پرستیده‌شدن به تنهایی است و تنها اوست که سزاوار است بر او توکل شود، همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ (هود:۱۲۳)

«پس او را بپرست و بر او توکل کن.»

به‌علاوه کسی که بنده بر او توکل می‌کند باید شایسته این توکل باشد، یعنی برای توکل‌کننده کافی باشد، و آیا کسی تواناتر از خدا برای کفایت بر بنده‌اش وجود دارد؟

﴿أَلَيْسَ اللَّـهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ (زمر:۳۶)

«آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست؟!»

دعوتگران باید بدانند که درجه توکلشان به خدا به اندازه تلاش و اهتمامشان به امور دعوت است که برای موفقیت در آن به خدا توکل می‌کنند؛ مانند دانش‌آموزی که با تلاشش برای موفقیت در امتحان، قدرت و عمق توکلش بر خدا را در تحقق موفقیتش احساس می‌کند. یا تاجری که با تلاش برای صحت و سود تجارت، قدرت و عمق توکلش بر خدا را در تحقق کسب سود در تجارت احساس می‌کند. وضعیت دعوتگران در توکل آنان بر خدا نیز چنین است.

۹۵۵. درس چهارم: ضرورت شکیبایی برای دعوتگران:

خطاب خداوند متعال به رسول گرامی‌اش ﷺ که می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ به ضرورت صبر دعوتگران در برابر سخنان دروغ و زشت دشمنان دعوت، مانند اتهام‌های باطلی که به دعوتگران می‌چسبانند، اشاره دارد. اما این صبر باید به‌خاطر خدا و برای او باشد:

﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ (نحل:۱۲۷)
«و (ای پیامبر گرامی) صبر کن و صبر تو جز به (توفیق) خدا نیست.»

یعنی: از خدا یاری بخواه تا تو را بر آنچه نیاز به صبر دارد، صبور قرار دهد و این صبر برای خداوند متعال باشد، یعنی: برای فرمانبرداری از او و در راه او و برای خشنودی‌اش باشد.

۹۵۶. درس پنجم: دوری‌گزیدن نیکو به همراه صبر:

دعوتگران، علاوه بر شکیبایی در برابر افراد جاهل و دشمن دعوت، باید به طرز نیکویی از آنان دوری کنند، به‌گونه‌ای که بدی آنان را با بدی پاسخ ندهند، بلکه از آنان دوری کرده و با چشم‌پوشی از آزار و اذیت‌هایشان، به دعوت خود ادامه داده و درگیر مشاجره با آنان نشوند؛ زیرا سکوت دعوتگران در مقابل آنان، بیانگر اخلاق نیک دعوتگران و برتربودنشان از جاهلان و عدم اتلاف وقت با آنان است. رونده‌ای که قصد رسیدن به هدف و مکان مشخصی را دارد نباید به قصد ساکت‌کردن سگ‌های پارس‌کننده بایستد و به آنان سنگ بزند؛ چه بسا ساکت نشوند، اما اگر سریع به راه خود ادامه دهد، برای ساکت‌کردن سگان بهتر است.

۹۵۷. درس ششم: تجارت دعوتگر:

برخی از دعوتگران، تمام‌وقت در خدمت دعوت هستند و برخی بصورت پاره‌وقت، و بدون تردید اولی، درجه بالاتر و سود بیشتری از دومی دارد. عواملی برای عدم خدمت تمام‌وقت وجود دارد که بیشتر آنها نیاز دعوتگر به کسب روزی خود و خانواده‌اش، و عدم توانایی جماعت دعوتگران بر به‌کارگیری کامل او در عمل دعوت و تأمین نیاز زندگی‌اش است. در چنین وضعیتی ایرادی بر اشتغال دعوتگر برای کسب روزی خود و خانواده‌اش وارد نیست، مثلاً شغل مباحی در یکی از ادارات دولتی به عهده بگیرد یا در زمینه معاملات و تجارت، کار جایزی انجام دهد. سخن خداوند متعال در بیان اسباب تخفیف در نماز شب بر این گفته دلالت دارد:

﴿عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ (مزمل:۲۰)
«(او) می‌داند که (شما) هرگز حساب آن را ندارید پس بر شما ببخشود (اینک) هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید.»

یعنی: خداوند متعال می‌داند که در این امت، افراد معذوری برای ترک نماز شب مانند بیماران، مسافران در روی زمین برای جستجوی فضل خدا از طریق تجارت و معامله و دیگرانی که به مهم‌ترین مسئولیت- جهاد در راه خدا- مشغول هستند خواهند بود که قادر بر ادای آن نیستند. بیان مسافران به قصد معامله و تجارت در کنار جهادکنندگان در راه خدا، بر فضیلت کسب روزی از طریق تجارت و غیر آن دلالت دارد؛ زیرا خداوند آن را یکی از عذرهای مشروع برای تخفیف نماز شب قرار داد، و بنابر دیدگاه برخی مفسران، نماز شب را در حق آنان نفل و نه فرض قرار داد. البته دعوتگری که به‌طور کامل در خدمت دعوت نیست باید اشتغال خویش برای کسب روزی را وسیله‌ای برای آشناکردن مردم به اخلاق اسلامی قرار دهد. پس باید در گفتار، راستگو، در عمل امانتدار و به وعده وفادار باشد تا مردم جذب او شده و با روی‌آوردن به او، سخنانش را بشنوند، دعوتگر باید این فرصت را مغتنم شمرده و درباره برخی مقاصد دعوت با آنان سخن گوید. همچنین باید اوقات فراغت از اعمال مخصوص خود را برای اعمال دعوت قرار دهد و این کار نیازمند یک برنامه‌ریزی دقیق است تا زمان هدر نرود و آن را برای اعمال مخصوص به کسب روزی به اندازه نیاز قرار داده و پس از اختصاص بخشی از زمان که اسلام برای خانواده‌اش لحاظ کرده، به اعمال مخصوص دعوت بپردازد.

۹۵۸. درس هفتم: برتری در ترازوی اسلام:

برتری در ترازوی اسلام، همان اعمال نیک و موردپسند خداوند متعال است، که بهشت خدا و دستیابی به نعمت‌های آخرت را به همراه دارد. دعوتگران باید این مضمون را به مردم توضیح دهند تا آگاه شده و موازینشان را اصلاح کرده و یقین پیدا کنند به اینکه برترین اعمال، آن است که مورد پسند خداوند باشد. این موارد از آیات قرآن مانند آیه سوره مزمل به دست می‌آید که می‌فرماید: ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ﴾ یعنی: صدقه یا هزینه در راه‌های خیر یا عمل به طاعت خدا و سایر اعمال نیک در دنیا، ﴿تَجِدُوهُ عِندَ اللَّـهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا﴾ یعنی: از کالای دنیا که در اختیار دارید، ثواب بیشتری دارد.[1]

---

۱. قاسمی: ۳۲۷/۱۶.

۹۵۹. درس هشتم: استغفار پس از انجام اعمال صالح:

دعوتگران باید در پی اعمال صالح و اعمال دعوتشان خدا را به یادآورده و به‌خاطر هر کوتاهی که در این اعمال از آنان سرزده و دوری از خودپسندی از خداوند آمرزش بخواهند. این مورد از سخن خداوند متعال در پایان سوره مزمل به دست می‌آید که می‌فرماید: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾؛ زیرا انسان به ندرت از آنچه اهمال‌کاری از طرف او به شمار می‌رود مانند بزرگ‌شمردن عبادت توسط عبادت‌کننده و به دنبال آن، خودپسندی، عاری است؛ به همین منظور، خداوند متعال پس از فرامین قبلی جهت ادای نماز و پرداخت زکات و قرض حسنه دادن، به استغفار فرمان داد.[1]

---

۱. آلوسی: ۱۱٤/۲۱.

فصل سوم

مرحله دعوت سری

مبحث اول
آغاز و مدت دعوت سری

۹۶۰. برخیز و بترسان:

آیه ﴿قُمْ فَأَنذِرْ﴾ (مدثر:۲) «برخیز و بترسان.» و سخن امام ابن‌کثیر در مورد این آیه بیان شد که گفت: «با این آیه رسالت محمدﷺ اتفاق افتاد، چنانکه نبوت ایشان با آیات ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق:۱-۵) «(ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (همان خدایی که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان، و پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. (همان) کسی که بوسیلهٔ قلم (نوشتن) آموخت. به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.» رخ داد.» به‌گونه‌ای که خداوند متعال، محمدﷺ را با رسالت ارج نهاد و گرامی داشت، پس او را به تبلیغ این رسالت و انذار و تحذیر قومش از عذاب به شرط ایمان‌نیاوردنشان به او فرمان داد، همان‌گونه که در تفسیر آیه ﴿قُمْ فَأَنذِرْ﴾ بیان شد. ایشان برای دعوت به اسلام که خداوند وی را بدان فرستاده بود، یعنی: ایمان به خدا به عنوان پروردگار و معبود به تنهایی، ایمان به اسلام به عنوان دین و ایمان به محمدﷺ به عنوان نبی و رسول به پا خاست. دعوت مبارکش را به صورت سرّی و فردی آغاز کرد و این روش دعوت را در مکه

ادامه داد؛ چنانکه بنابر شمارش ابن‌اسحاق، سه سال و بنابر شمارش بلاذری، چهار سال به طول انجامید.[۱]

این مرحله از دعوت، افزون بر مرحله سری، مرحله مکی نیز نامیده می‌شود. درحقیقت، اطلاق اسم «مرحله سری» مدت دوام دعوت ایشانﷺ را دربرمی‌گیرد و بخشی از دعوت ایشان در مکه به‌صورت سری بود که گفته می‌شود: سه یا چهار سال از آغاز رسالت ایشان است و ادامه دعوت ایشان در مکه به‌صورت علنی بود.

۹۶۱. نحوه تبلیغ دعوت در مرحله سری:

مرحله اول دعوت در مکه، یعنی: از زمان رسالت محمدﷺ، دعوت سری و فردی نامیده شد. و چنانکه بیان شد، سه یا چهار سال به طول انجامید. پیامبرﷺ در این مدت، نزدیکترین مردم به خود را از جهت اعتماد به آنان و امید در اسلام‌آوردنشان به اسلام فراخواند، چه خویشاوند ایشان بودند چه غیرخویشاوند، زیرا اسلام، دعوتی الهی و عمومی است برای تمامی انسان‌ها که مختص یک قوم نیست، پس منطقی به نظر نمی‌رسد که رسول خداﷺ در تبلیغ دعوت به اسلام هر نوع هدف خویشاوندی، یا توازن میان قبایل و انشعابات قریش در تبلیغ دعوت اسلامی‌اش را در نظر بگیرد؛ بلکه تمام آنچه در مرحله سری و فردی دعوت، برای تبلیغ دعوت مدنظر رسولﷺبود، اعتماد ایشان به دعوت‌شدگان و امید و آرزو در اسلام آوردنشان بود. از این‌رو این سخن صحیح نیست که گفته شود: «انتظار می‌رفت اسلام در قبیله‌ای که رسولﷺ به آن منسوب است، گسترش می‌یافت، سپس در قریش که در آخر به آن نسبت داده می‌شود.»[۲] چنین انتظاری، به‌طور مطلق مورد انتظار نیست و اسلام آن را رد می‌کند؛ زیرا ذات اسلام، دعوتی جهانی است که ذره‌ای از تعصب قبیله‌ای که رسول خداﷺ درباره‌اش می‌فرماید: «**این رفتار [تعصب قبیله‌ای] را واگذارید که بسیار چندش‌آور است**»[۳] در آن راه ندارد.

از دلایل آنچه بیان شد این است که قبیله پیامبرﷺ - همانند سایر قبایل قریش- با وجود اینکه محمدﷺ یکی از افرادش بود، دعوت اسلامی را هرگز نپذیرفتند؛ چنانکه ابولهب، عموی رسول خداﷺ بیشترین دشمنی و ناسازگاری را با ایشان داشت، تا جایی‌که

---

۱. السیرة النبویة الصحیحة العمری: ۱۳۲/۱.
۲. همان.
۳. احمد/۵۱۲۹، بخاری/۴۹۰۵، مسلم/۶۵۸۳.

خداوند متعال، آیاتی از قرآن کریم را در سرزنش و سرانجام ابولهب در آتش نازل کرد. ابوطالب عموی رسول خداﷺ، با وجود یاری‌رساندن و دفاع از ایشان، هرگز به ایشان ایمان نیاورد و دعوتش را نپذیرفت. هرکس از قبیله محمد، به اسلام ایمان آورد، به سبب شکافته‌شدن سینه‌اش در برابر اسلام بود، نه به این علت که محمدﷺ از قبیله‌اش بود. اما درباره قریش انتظار نمی‌رفت که اسلام ابتدا در قبیله پیامبرﷺ گسترش یابد؛ زیرا عقیده شرک در تمام قبایل و انشعابات قریش که قبیله پیامبرﷺ را نیز دربرمی‌گرفت، جمع شده بود. بنابراین انتظار این نبود که اسلام، اول در قبیله پیامبرﷺ گسترش یابد زیرا گسترش اسلام هیچ ارتباطی با تعصب قبیله‌ای ندارد.[1] دعوت اسلامی به‌خاطر جهانی بودنش و مردودبودن تعصب قبیله‌ای از سوی اسلام، هرگز بر این اساس که توازنی میان شاخه‌های قریش از جهت تعداد کسانی که مسلمان می‌شوند یا تعداد کسانی که به اسلام فراخوانده می‌شوند، به قریش روی نیاورد. از این رو این سخن که: «شاید این نگرش متعادل نسبت به همه، به گسترش اسلام در قبایل متعدد قریش به‌جای خویشتن‌داری‌های تعصب‌آلود کمک می‌کرد.» صحیح نیست.[2] قول صحیح آن است که پیامبرﷺ هرکس را که مورد اعتماد بود یا امید به اسلام‌آوردنش وجود داشت، در صورت امکان، بدون درنظر گرفتن نسبت قبیله‌ای با او و بدون درنظر گرفتن «توازن» میان اسلام‌آورندگان و پذیرندگان دعوتش از قبایل و انشعابات مختلف دعوت داد.

٩٦٢. مسلمانان پیشتاز در مرحله سری:

خدیجه دختر خویلد، همسر پیامبرﷺ و علی پسر ابوطالب پسرعموی ایشان درحالی‌که ده ساله بود و در خانه پیامبرﷺ زندگی می‌کرد، اسلام آوردند.[3] زید پسر ثابت پسر شرحبیل کلبی اسلام آورد درحالی‌که به سبب اسارت، برده شده بود، سپس بانو خدیجه او را به ملکیت خود درآورد و به رسول خداﷺ بخشید که ایشان بر اساس عرف آن زمان او را به فرزندخواندگی گرفت، از این‌رو به او زید پسر محمد گفته می‌شد تا اینکه اسلام آمد و فرزندخواندگی را باطل کرد.[4]

---

۱. السیرة النبویة الصحیحة: ۱۳۲/۱.
۲. همان: ۱۳۳/۱.
۳. همان: ۱۳٤/۱.
٤. الرحیق المختوم مبارکفوری/۷۳.

همچنین ابوبکر که نزد قومش، محبوب و مورداعتماد بود، اسلام آورد و افراد مورد اعتماد قومش را به اسلام فرامی‌خواند، چنانکه عثمان پسر عفان اموی، زبیر پسر عوام اسدی، عبدالرحمن پسر عوف زهری، سعد پسر وقاص زهری و طلحه پسر عبدالله تیمی به سبب دعوت وی مسلمان شدند. از دیگر مسلمانان اولیه: بلال پسر رباح حبشی، ابوعبیده عامر پسر جراح، ارقم پسر ابَوالارقم مخزومی، عثمان پسر مظعون، عبیده پسر حارث پسر مطلب پسر عبد مناف، سعید پسر زید عدویّ، خبّاب پسر ارتّ و عبدالله پسر مسعود هذلی و گروهی دیگر هستند. این مسلمانان پیشتاز از تمام قبایل قریش بوده و ابن‌هشام آنان را بیش از چهل نفر شمرده است. از زنان، علاوه بر خدیجه، دختران پیامبرﷺ و اسماء دختر ابوبکر صدیق مسلمان شدند؛ چنانکه همسران مردانی که اسلام آوردند نیز مسلمان شدند، مانند اسماء دختر سلامه همسر عیاش پسر ربیعه، اسماء دختر عمیس همسر جعفر پسر ابوطالب، فاطمه دختر مجلل همسر حاطب پسر حارث، زمعه دختر ابوعوف همسر مطلب پسر ازهر، امینه دختر خلف همسر خالد پسر سعید پسر عاص پسر امیه.[۱] در ادامه، مردان و زنان، گروه گروه در اسلام وارد شدند تا یاد اسلام در مکه گسترش یافت و مردم از آن سخن گفتند.[۲] باید در نظر داشت که اسلام آوردن افراد مذکور، سری بود و رسولﷺ آنان را پنهانی در خانه ارقم پسر ابوالارقم جمع می‌کرد و عقیده اسلام را به آنان می‌آموزاند؛ زیرا دعوت، فردی و سری بود و تنور نزول وحی پس از نزول اوایل سوره مدثر داغ شد و استمرار یافت.[۳]

مبحث دوم

درس‌های قصه آغاز و مدت دعوت سری برای دعوت و دعوتگران

۹٦۳. درس اول: دعوت نوپا، باید به‌صورت سری باشد:

دعوت نوپا، به‌خصوص دعوتی که یک نفر آن را آغاز می‌کند، به فضایی مناسب و دور از تجمع دشمنان ضد دعوت و ضد صاحبش نیاز دارد، چنانکه به وقت کافی نیازمند

۱. السیرة النبویة الصحیحة: ۲۸٤/۱-۲۸۸.
۲. الرحیق المختوم/۷٤.
۳. همان.

است تا صاحبش، عناصر سالمی را که امکان شناسایی ارائه دعوت به آنان و احتمال پذیرفتن از جانب آنان است، انتخاب کند تا یاران و رهبر و ستون دعوت باشند. این اهداف در مراحل اولیه دعوت با روش‌های فردی و سرّی محقق می‌گردد؛ همان‌گونه که دعوت اسلامی در مرحله اول در مکه به رهبری محمدﷺ انجام شد. از این‌رو، دعوتگران باید با درنظرگرفتن این مورد، در آغاز دعوت، روش‌های فردی و سری را به‌کار گیرند، چنان‌چه اگر دعوت را در شهری آغاز کردند که در آن شهر، مکانی برای دعوت نیست، یا در منطقه‌ای که دشمنان اسلام در آن زیاد بوده و دعوت ناشناخته است،به‌کارگیری روش‌های سری و فردی در عمل دعوت امری لازم است و نباید از آن دوری کرد.

٩٦٤. درس دوم: دعوت سری، مدت مشخصی ندارد:

باید دانست و از یاد نبرد که به‌کارگیری دعوت سری، مدت مشخصی ندارد، بنابراین مدت سه یا چهار سال که درباره مدت دعوت سری اسلامی در مکه بیان شد، مدت الزام‌آوری نیست که بیشتر یا کمتر از آن جایز نباشد؛ زیرا آنچه مدت سری‌بودن دعوت را مشخص می‌کند، بقا یا زوال اسبابی است که موجب سری‌بودن دعوت شده است، پس هرگاه این اسباب وجود داشت، سری‌بودن ادامه دارد، هرچند از مدت مرحله سری‌بودن دعوت اسلامی در مکه بیشتر شود؛ و اگر اسباب موردنظر برای دعوت سری پیش از گذشتن مدت سری در مکه از بین رفت، علنی می‌شود هرچند سه یا چهار سال- مدت سری دعوت در مکه- به طول نینجامیده باشد.

٩٦٥. قاعده وجوب سری بودن دعوت اسلامی و مدت آن:

قاعده وجوب سری‌بودن دعوت اسلامی، وجود ضرر محقق یا محتمل‌الوقوع بر دعوت یا دعوتگران با احتمال راجح است. سنجیدن این ضرر که سری‌بودن را می‌طلبد، امری اجتهادی است که به رهبر دعوت اگر تنها است، یا به او و مشاورانش اگر دستیارانی در کارهای دعوت دارد، برمی‌گردد. اما سنجش ضرر از جهت بزرگی و احتمال وقوع به مواردی بستگی دارد؛ از جمله:

مجازات و شکنجه شدید از جانب دشمنان دعوت که حاکمان و صاحبان قدرت در جامعه هستند، هنگام آگاه‌شدنشان از وجود دعوت و رهبرانش، به‌گونه‌ای که با قتل یا مجازاتی که قتل از آن بهتر است، آنان را مجازات می‌کنند و مردم را از پذیرش دعوت بازمی‌دارند.

یا: کمی افرادِ قبول‌کنندگانِ دعوت به‌گونه‌ای که آشکارشدن حالشان به انحلال کالبد دعوت و صدور حکم علیه دعوت یا توقف آن منجر می‌شود.

یا: کشانده‌شدن دعوت و دعوتگران به خصومت که عمل دعوتگران را منحرف کرده و آنان را از عمل خالصانه بازمی‌دارد، زیرا آن‌گونه که بیان شد، دعوت همیشه به فضایی سالم و خالی از خصومت نیاز دارد.

۹٦٦. برخی نشانه‌های سری‌بودن دعوت:

از جمله نشانه‌های سری‌بودن که از پیامبرﷺ و اصحاب گرامی ایشان‌ رضی الله عنهم در مرحله سری بودن دعوت نقل شده، این است که پیامبرﷺ برای آموزش امور دین به مومنان، آنان را به‌صورت پنهانی دور هم جمع می‌کرد.[1] روایت است که پیامبرﷺ آنان را به‌صورت پنهانی در خانه ارقم بن ابوالارقم جمع می‌کرد و آن دسته از اصحاب رسول خداﷺ که در مرحله سری دعوت در مکه مسلمان شده بودند، برای اقامه نماز به دره‌ها رفته و مخفیانه از قومشان نماز می‌گزاردند.[2]

از دیگر نشانه‌های دعوت سری، عدم شناخت پیروان دعوت از یکدیگر است؛ عمروبن‌عبسه گمان می‌کرد چهارمین نفر از چهار مسلمان اولیه است، از این‌رو گفت: در آن زمان گمان می‌کردم یک چهارم اسلام هستم، درحالی‌که مسلمانان در آن زمان بیشتر از چهار نفر بودند. از دیگر مصادیق پنهان‌کاری مسلمانان از اسلام‌آوردنشان این است که ابوذر غفاری نیز خودش را چهارمین مسلمان می‌دانست. برخی راویان در تعارض سخن ابوذر و عمروبن عبسه گفته‌اند: «هیچ‌کدام نمی‌دانست دیگری چه زمانی اسلام آورده است.»[3]

۹٦۷. قاعده نشانه‌های سری‌بودن دعوت:

قاعده در نشانه‌های سری‌بودن دعوت این است که پذیرندگان دعوت، اشتیاقی بر شناخت کسانی که دعوت را پذیرفته‌اند و شناخت رهبران آن نداشته باشند. چنانکه رهبران نیز نباید اسامی پذیرندگان قبلی را به پذیرندگان جدید اعلام کنند. این نشانه سری‌بودن

---

۱. همان.
۲. سیره ابن هشام: ۲۷۵/۱.
۳. السیرة النبویة الصحیحة: ۱۳۸/۱-۱٤۰.

باید با جدیت تمام دنبال شده و از آن پرهیز نشود، مگر زمانی که ضرورت به تکلیف بیش از یک نفر از پذیرندگان برای انجام عمل دعوت گروهی اقتضا کند که در چنین حالتی به تلاش آنان نیاز دارد. از دیگر مفاهیم قاعده نشانه‌های سری‌بودن این است که دعوتگران، اشتیاقی بر علنی‌کردن دعوت نداشته باشند و از نشانه‌های آشکارشدن دوری کنند، و اگر بدون قصد، چیزی از آنان آشکار شد، فوراً باید آن را پوشانده و دیدگان را از آن منصرف کنند. آنان باید شکیبایی پیشه کرده و در اتمام مرحله سری دعوت شتاب نورزند و شعارشان تا زمان ادامه مرحله سری دعوت این باشد: عمل سری نه عمل علنی.

۹۶۸. درس سوم: عمل دعوتگران در مرحله سری:

أ: دعوت دادن افراد مورداعتماد به اسلام و دعوت:

از عمل پیامبرﷺ و مومنان به او در مرحله سری دعوت به دست می‌آید که هریک از دعوتگران در این مرحله باید با انجام دعوت فردی و سری با افرادی که مورد اعتماد بوده و امید به اسلام‌آوردنش می‌رود، رابطه برقرار کرده و مضمون و اهداف دعوت را به آنان توضیح دهند.

۹۶۹. ب: تفهیم پذیرندگان دعوت به آنچه بر آنان واجب است:

دعوتگران باید به پذیرندگان دعوت بفهمانند که آنان باید دعوتگرانی برای دیگران به آنچه خود ایمان آورده‌اند باشند، همانند ابوبکر رضی الله عنه که پس از مسلمان شدن، افراد مورد اعتماد را دعوت داد و تعدادی از مسلمانان اولیه مانند عثمان‌بن عفان، زبیربن عوام، عبدالرحمن بن‌عوف، سعدبن ابی وقاص و ... دعوتش را پذیرفتند.

۹۷۰. ج: سری‌بودن به معنای متوقف کردن عمل دعوت نیست:

دعوتگران و پذیرندگان آنان باید به‌طور جدی بدانند که سری بودن به معنای متوقف‌کردن تبلیغ دعوت نیست، بلکه فقط به معنای به‌کارگیری روشی معین از روش‌های عمل دعوت یعنی روش فردی و سری در تبلیغ دعوت است و مشخص است که سری‌بودن و علنی‌بودن و غیر از این دو، از روش‌های تبلیغ دعوت است، یعنی تبلیغ دعوت همیشه گسترده‌تر از آن است که در روشی معین محدود شود و هیچ روشی، گسترده‌تر از دعوت و تبلیغ آن نیست. تبلیغ دعوت، هرگز متوقف نمی‌شود، اما احتمال دارد روش معینی از روش‌های تبلیغ دعوت متوقف شده و روش دیگری جایگزین شود؛

زیرا تبلیغ دعوت، واجبی شرعی است که با روش‌های مختلف انجام می‌شود، پس اگر انجام آن با روشی معین ممکن نبود، اصل وجوب تبلیغ دعوت هرگز ساقط نمی‌شود، مانند نماز فرض که به‌صورت جماعت و علنی ادا می‌شود و علنی‌بودن کامل‌تر و بهتر است، اما در صورتی که ادای آن به این کیفیت غیرممکن باشد، وجوب نماز فرض هرگز ساقط نمی‌شود و به عنوان مثال این واجب به‌صورت فرادی ادا می‌شود. تبلیغ دعوت به سوی خدا نیز اینچنین انجام می‌شود؛ زیرا واجب است، اما روش‌های تبلیغ تغییر می‌کند.

۹۷۱. د: تبلیغ دعوت به زنان:

دعوتگران در مرحله سری نباید تبلیغ دعوت را در دایره مردان محدود سازند، بلکه زنان را نیز باید دعوت دهند؛ زیرا آنان مخاطب به اسلام و مکلف به واجباتش هستند و یکی از واجبات اسلام، دعوت به سوی آن است. پس دعوتگران باید دعوت و عمل به اسلام و دعوت‌دادن به آن را از همسران و زنان خانواده و نزدیکانشان آغاز کنند. دانستیم که همسران مردان مسلمان مسلمان شدند، به احتمال راجح، اسلام‌آوردنشان به دعوت شوهرانشان پس از مسلمان‌شدن بود. زنان مسلمان دعوتگر می‌توانند اعمال باارزشی را در زمینه دعوت در مرحله سری انجام دهند که مردان قادر به انجام آن نیستند، پس نباید از آنان غافل شد.

۹۷۲. تخدیر و هشدار به دعوتگران:

با ملاحظه واقعیت دعوتگران، مشاهده می‌شود که بیشتر آنان از دعوت همسران و زنان خویشاوند خود غافلند یا تلاش مناسب را برای تربیت آنان به عنوان مسلمانان دعوتگر به اسلام به‌کار نمی‌گیرند. دعوتگران باید از این اهمال‌کاری و کوتاهی دوری کرده و خطاب خداوند متعال به رسولش ﷺ را به یاد آورند که فرمود:

﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعراء:۲۱۴)

«و به خویشاوندان نزدیکت هشدار بده.»

زنان در مضمون این آیه داخل هستند و به همین منظور، پیامبر ﷺ در حال انذار مردان خویشاوند نزدیک خویش، دخترش فاطمه و عمه‌اش صفیه را در انذارش نام برد.

فصل چهارم

مرحله دعوت علنی

۹۷۳. مقدمه و بخش‌بندی:

در مدت علنی دعوت اسلامی که تا تاریخ هجرت پیامبرﷺ به طول انجامید، رسول خداﷺ و مسلمانان همراه او، با مشرکان روبرو شده و صدای دعوت را به گوششان رساندند؛ مشرکان نیز جبهه‌گیری‌هایی در برابر رسول خداﷺ و دعوتش داشتند. چنانکه رسول خداﷺ جبهه‌گیری‌هایی در برابر مشرکان و مواضع‌شان در برابر خویش و دعوتش داشت. موارد زیادی از این حوادث به دست می‌آید که شناخت و استفاده از آنها برای دعوت و دعوتگران مفید است. چنانکه قرآن کریم به برخی حوادثِ رخ‌داده در این مرحله اشاره کرده است و آن قصه پیامبرﷺ با فرد نابینا و حادثه اسراء و به تبع آن معراج است. برای آسان‌سازی ارایه موضوعات این فصل و احاطه بهتر بر آن، این فصل به مباحث زیر بخش‌بندی می‌شود:

مبحث اول: نشانه‌ها و درس‌های دعوت علنی؛

مبحث دوم: جبهه‌گیری مشرکان در برابر دعوت و رسول خداﷺ و درس‌های آن؛

مبحث سوم: جبهه‌گیری رسولﷺ در برابر مشرکان و درس‌های آن؛

مبحث چهارم: قصه پیامبرﷺ با فرد نابینا و درس‌هاي آن؛

مبحث پنجم: قصه إسرا و معراج و درس‌های آن.

مبحث اول
برخی نشانه‌ها و درس‌های دعوت علنی

مطلب اول
برخی نشانه‌های دعوت علنی

۹۷٤. مأموریت خویش را آشکار کن:

در تفسیر ابن‌کثیر چنین آمده است: «ابوعبیده به نقل از عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبرﷺ همواره مخفیانه کار می‌کرد تا اینکه آیه ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ (حجر:۹۴) «پس (ای پیامبر!) به آنچه مأمور شده‌ای آشکارا ابلاغ کن.» نازل شد، آنگاه او و اصحابش خارج شدند»[1] اما بنابر دیدگاه مشهور، دعوت علنی با نزول آیه ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعراء:۲۱۴) «و به خویشاوندان نزدیکت هشدار بده.» آغاز شد.

۹۷۵. خویشاوندان نزدیکت را انذار ده:

خداوند متعال، پیامبرﷺ را به هشدار خویشاوندان نزدیکش به‌طور خاص، فرمان داد؛ زیرا چنانکه ابن‌عطیه در تفسیر خویش[2] گفته: احتمال بررسی و فرمانبرداری در خویشاوندان بیشتر است، زیرا شخص می‌تواند به‌گونه‌ای با آنان درشتی کند که دیگران این رفتار را از او برنمی‌تابند. یا آن‌گونه که قرطبی می‌گوید: «خداوند خویشاوند نزدیکش را تخصیص زد تا طمع دیگران را در رهاکردن آنان بر شرک،از سوی پیامبر، قطع کند».[3] این موضوع، به معنای اختصاص قوم پیامبرﷺ به دعوت به‌سوی اسلام نیست، بلکه بنابرگفته امام ابن‌عطیه: «این تخصیص- تخصیص هشدار به خویشاوندان- با فرمان عمومی هشدار به جهانیان همراه بود.»[4]

این موضوعی بدیهی و واضح است، زیرا اسلام دینی عمومی برای تمامی بشریت است و خداوند متعال، محمدﷺ را رسولی برای تمامی بشریت فرستاد:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء:۱۰۷)

«و (ای پیامبر!) تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

---

۱. ابن‌کثیر: ۵۵۹/۲.
۲. ۱۵۵/۱۱.
۳. قرطبی: ۱٤۳/۱۳.
٤. ابن عطیه: ۱۵۵/۱۱.

و ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (سبا:٢٨)

«و (ای پیامبر!) ما تو را برای همه مردم؛ جز بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم.»

خداوند خطاب به رسولش می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّـهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (اعراف:١٥٨)

«بگو: ای مردم! من فرستادهٔ خدا به سوی همهٔ شما هستم.»

از این‌رو، عمومی‌بودن رسالت پیامبرﷺ با دعوت خویشاوندان نزدیکش و آغاز دعوت با آنان تعارض ندارد؛ زیرا آنان جزو جهانیانی هستند که باید به اسلام فراخوانده شده و دعوت اسلام به آنها رسیده و بدان تبلیغ شوند. تا زمانی که تبلیغ دعوت به آنان پیش از دیگران سهل و آسان باشد، از نظر شرعی، شروع دعوت‌دادن آنان پیش از دیگران، طبیعی و بدیهی و مطلوب است؛ بنابراین سخن برخی که می‌گویند: «طبیعتاً پیامبر باید دعوت علنی‌اش را با انذار خویشاوندان نزدیکش آغاز کند، زیرا روح تعصب قبیله‌ای در شهر مکه رسوخ کرده بود، پس آغاز دعوت از خویشاوندان، به نصرت و تقویت و حمایت وی کمک می‌کرد»[1] سخنی غیردقیق و بلکه ناصحیح است، و تعلیل صحیح آغاز دعوت ایشان از خویشاوندان نزدیکش، همان فرمان خداوند برای آغاز دعوت بر آنان بود. تعلیل این موضوع همان سخن امام ابن‌عطیه و امام قرطبی و مطالب مذکور، است. به‌علاوه، خویشاوندان نزدیک پیامبرﷺ در آزارهای رسیده و مقاومت شدید در برابر ایشان و دعوتش سهیم بودند، و جز گروه اندکی از آنان که ایمان آوردند، بقیه بر شرک خویش باقی ماندند.

٩٧٦. پیامبرﷺ خویشاوندان نزدیکش را دعوت داد:

بیان شد که بنابر دیدگاه برخی، دعوت علنی با نزول آیه ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ آغاز شد و منظور از خویشاوندان نزدیک، تمامی قبایل قریش است. پیامبرﷺ برای اجرای این فرمان ربانی به پاخاست. امام مسلم در صحیح خویش[2] از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که گفت: چون آیه: ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد، رسولَ خداﷺ از قریش دعوت به عمل آورده و آنان اجتماع کردند، پس عام و خاص کرده و فرمود: «ای فرزندان کعب بن لؤی:

---

١. العمری:١٤٣/١.
٢. ٥٠١.

خودتان را از آتش دوزخ نجات دهید! ای فرزندان عبدمناف: خودتان را از آتش دوزخ نجات دهید! ای فرزندان هاشم: خودتان را از آتش دوزخ نجات دهید! ای فرزندان عبدالمطلب: خودتان را از آتش دوزخ نجات دهید! ای فاطمه: خودت را از آتش دوزخ نجات ده! زیرا من مالک چیزی [سود و زیانی] از سوی خدا برایتان نیستم، جز اینکه رابطه خویشاوندی با من دارید که آن را بجا خواهم آورد.»[1] این انذار،تحذیر قریش به‌طور عام و خویشاوندان به‌طور خاص، از ماندن در شرک و نپذیرفتن ایمان به شمار می‌رود. در حدیث دیگری که امام مسلم[2] آن را از عایشه رضی الله عنها روایت کرده، آمده که گفت: چون ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد، رسول خدا ﷺ بر صفا ایستاد و فرمود: **«ای فاطمه دختر محمد، ای صفیه دختر عبدالمطلب، ای فرزندان عبدالمطلب، از جانب خدا، مالک چیزی برایتان نیستم، هرآنچه از دارایی [شخصی] من می‌خواهید از من درخواست کنید.»**

۹۷۷. آزار شدید پیامبر ﷺ از جانب نزدیکان:[3]

بخشی آزار و اذیت‌ها و دشمنی شدید ضد پیامبر ﷺ و جلوگیری از دعوتش از جانب برخی خویشاوندان نزدیک مانند عموی ایشان ابولهب و با مشارکت همسرش أم‌جمیل صورت می‌گرفت. از جمله آزارهای ابولهب و بازداشتن مردم از دعوت توسط او این است که پیامبر ﷺ هنگام نزول ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ بر کوه صفا بالا رفته و چنین ندا داد: «ای بنو فهر، ای بنو عدی» طوایف قریش را صدا زد تا نزدش جمع شدند، پس ابولهب و سایر قریشیان که ندای پیامبر را شنیدند، آمدند، آنگاه پیامبر خطاب به آنان فرمود: **«نظرتان چیست اگر به شما بگویم دشمن صبحگاه یا شامگاه بر شما فرود می‌آید، آیا سخن مرا باور می‌کنید؟»** در روایتی دیگر چنین آمده است: **«نظرتان چیست اگر به شما بگویم لشکری در این دره قصد یورش به شما و قتل و غارتتان را دارد، آیا سخن مرا باور می‌کنید؟»** گفتند: آری، تاکنون جز راست از تو نشنیده‌ایم، فرمود: **«به شما هشدار می‌دهم که عذابی سخت در پیش رو دارید»**. آنگاه ابولهب گفت: بی‌مصرف شوی، برای این سخنان ما را گردآوردی؟ خداوند در پاسخ او سوره مسد ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۞ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۞ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۞ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۞ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾

---

۱. شرح مختصر صحیح مسلم: ۴۰۵/۱-۴۰۶.
۲. ۵۰۴.
۳. ابن‌کثیر: ۵۶۳/۴- ۵۶۴، ابوشهبه: ۲۹۴/۱.

«بریده باد هر دو دست ابولهب وهلاک باد. مال و ثروتش و آنچه را به دست آورده بود به او سودی نبخشید. بزودی به آتش شعله‌ور در خواهد آمد. و (نیز) همسرش (ام جمیل، آن) هیزم‌کش (وارد آتش می‌شود). در گردنش طنابی از لیف خرماست.» را نازل فرمود. ابولهب رسول خداﷺ را بسیار اذیت و خوار می‌کرد و او و دینش را کوچک می‌شمرد، برای بازداشتن مردم از دعوتش می‌کوشید، تا آنجا که وقتی رسول خداﷺ برای دعوت به اسلام به مجامع قوم و قبایل اعزامی به مکه می‌رفت، ابولهب در پی رسول خداﷺ برای بازداشتن مردم از دعوتش و افترابستن بر ایشان خارج می‌شد. امام احمد[1] از ربیعةبن عباد- که جاهلی بود سپس مسلمان شد- روایت کرده که گفت: پیامبرﷺ را در بازار ذوالمجاز دیدم که می‌فرمود: **«ای مردم بگویید: لااله الله تا رستگار شوید»** مردم دور او گرد آمده بودند و در پشت او ابولهب بود که به مردم می‌گفت: او صائبی و دروغگوست. امام احمدبن حنبل[2] همچنین از ربیعة بن عباد باز روایت کرده است: پیامبرﷺ قبیله‌ها را برای دعوت به اسلام دنبال می‌کرد و در پشت او ابولهب بود، پیامبرﷺ بر قبیله می‌ایستاد و می‌فرمود: **«ای فرزندان فلان: من رسول خدا به سوی شما هستم، به شما فرمان می‌دهم که خدا را بپرستید، چیزی را با او شریک قرار ندهید و سخن مرا باور کنید و مرا حمایت کنید تا رسالتم از جانب خدا را برسانم.»** هنگامی که سخن پیامبرﷺ تمام می‌شد، ابولهب که وی را دنبال می‌کرد، گفت: ای فرزندان فلان: این- پیامبرﷺ- از شما می‌خواهد که از لات و عزی دست بکشید، پس به سخنانش گوش نداده و از او پیروی نکنید. ام‌جمیل، همسر ابولهب نیز همانند شوهرش، دشمنی شدیدی با رسول خداﷺ داشت، به‌گونه‌ای که در راهش خار و جلوی در خانه‌اش نجاست می‌گذاشت، یکبار درحالی که رسول خداﷺ در مسجد نزد کعبه نشسته بود با سنگی در دست آمد و خواست که آن را به رسول خداﷺ بزند، اما خداوند متعال، چشمش را منصرف ساخت به‌گونه‌ای که رسول خداﷺ را ندید. به سبب این دشمنی ام‌جمیل با رسول خداﷺ، خداوند متعال او را در وعیدی که به شوهرش در سوره ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ داد، شریک گرداند.

---

۱. ۱۶۰۲۳، این حدیث، صحیح لغیره است.
۲. ۱۶۰۵، سند این حدیث، ضعیف است.

۹۷۸. مأموریت خویش را آشکار کن:

از جمله آنچه خداوند متعال در مرحله دعوت علنی بر پیامبر نازل فرمود، این سخن خداوند متعال بود:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّـهِ إِلَـهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ (حجر:۹۴-۹۶)

«پس (ای پیامبر!) به آنچه مأمور شده‌ای آشکارا ابلاغ کن، و از مشرکان روی بگردان. بی‌گمان ما (شر) مسخره‌کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. کسانی که معبود دیگری با خدا قرار می‌دهند، پس بزودی خواهند دانست.»

یعنی: احکامی را که بدان ماموریت یافتی آشکار و ظاهر کن و آن را به تمامی مخلوقات برسان تا حجت بر آنان اقامه شود، زیرا خدا تو را به این کار فرمان می‌دهد.[1] ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی به ریشخندشان توجه نکن و از سخنانشان روی برتاب؛ زیرا خداوند تو را از گفته‌هایشان، پاک ساخته است.[2] ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ یعنی: تو را از شر آنان حفظ خواهیم کرد، پس آنچه از آن حذر می‌کنی از جانب آنان به تو نخواهد رسید. این تضمین خداوند متعال به پیامبرش ﷺ است تا او را بدون ترس و وحشت به دعوت برانگیزاند، چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّـهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّـهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (مائده:۶۷)[3]

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان، و اگر (این کار را) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند، همانا خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

در آیه ﴿الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّـهِ إِلَـهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ (حجر:۹۶) خداوند متعال، برای تسکین رسول خدا ﷺ و تسهیل خطاب به وی، مسخره‌کنندگان او را مشرکانی توصیف می‌کند که جرم بزرگی- قراردادن خدایی دیگر با الله-مرتکب شده‌اند و این بزرگترین گناه

---

۱. کشاف: ۵۹۰/۲، قرطبی: ٦٢/١٠.
۲. قرطبی: ٦٤/١٠.
۳. قاسمی: ٧١/١٠.

کبیره‌ای است که به سبب آن، خوار و عذاب خواهند شد، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ یعنی: سرانجام کارشان را خواهند دانست.[1]

مطلب دوم
درس‌های دعوت علنی

۹۷۹. درس اول: تکمیل مقدمات دعوت علنی، پیش از آغاز:

بیان شد که دعوت سری پیش از تبدیل به دعوت آشکارا و علنی، سه یا چهار سال ادامه یافت. اینک این سوال مطرح می‌شود که سبب باقی‌ماندن دعوت به صورت سری در این مدت چیست؟ به طرز واضحی روشن است که سبب استمرار دعوت به‌صورت سری در این مدت، تکمیل ضروریات انتقال به مرحله علنی بود. این ضروریات، ایجاد بنای دعوت، متشکل از عناصر مومن به اندازه کافی است، که اگر دعوت علنی شد و مشرکان و معارضان در برابر دعوت و دعوتگران مقاومت کردند، این مومنان با صبر و تحمل اذیت‌ها و پایداری بر دعوت در برابر هر اندازه اذیتی که به آنان می‌رسد، روبرو شده و مقابله کنند. حتی اگر دشمنان دعوت بر قتل یا زندانی‌کردن برخی دعوتگران دست یافتند، دعوت باقی بماند و افرادی از دعوتگران بر پیمان‌شان و پایداری بر آن و دعوت مردم باقی بمانند. بنابراین، دعوتگران باید با درک این موضوع، دعوت را به‌صورت سری آغاز کرده و پیش از تکمیل مقدمات، وارد مرحله علنی نشوند، در رأس این مقدمات، تعداد کافیِ پذیرندگان دعوت قرار دارند که مومنان واقعی دعوت بوده و این امید از آنان رود که در برابر مشکلات و دشواری‌ها و اذیت‌های دشمنان دعوت، هر اندازه که باشد، پایداری ورزند. اندازه‌گیری تعداد مطلوب پذیرندگان که برای انتقال به مرحله علنی ضروری است، به اجتهاد مسئول یا مسئولان دعوت واگذار شده، که با نظر به قدرت و بدخُلقی دشمنان دعوت، شرایط مکانی و زمانی و جایگاه اجتماعی دعوتگران و حمایتی که ممکن است به سبب رابطه خانوادگی یا خویشاوندی با صاحبان قدرتِ معارض با دعوت برایشان حاصل شود، اندازه‌گیری می‌شود. به‌علاوه باید در اندازه‌گیری تعداد پذیرندگان دعوت، محدوده اراده و پایداری‌شان را در دعوت هنگام اذیت دشمنان دعوت نیز سنجید. در حقیقت مطمئن‌شدن از عمق ایمان پذیرندگان دعوت و پایداری‌شان بر آن، امری ماهوی است و کمترین چیزی که در آن

---

۱. همان: ۷۲/۱۰.

کفایت می‌کند، ترجیح وجود ایمان موردنظر نزد پذیرندگان دعوت و پایداری‌شان بر آن است. این ایمان عمیق، در مسلمانان پیشتاز که در مرحله دعوت سری به محمدﷺ ایمان آورده بودند، وجود داشت؛ از این‌رو، آزار و اذیت‌ها و شکنجه‌های مشرکان را با صبر زیبایی تحمل کردند که در ادامه بیان می‌شود. دعوتگران نباید پیش از تکمیل مقدمات دعوت علنی، تحت تأثیر اشتیاق پذیرندگان دعوت آن را آشکار و علنی کنند.

۹۸۰. درس دوم: ضمانت برای انجام‌دهندگان دعوت علنی:

سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ و سخن مفسرانی درباره این آیه که گفته بودند: «این ضمانت خداوند متعال برای پیامبرشﷺ است که دعوت را بدون ترس و بیم انجام دهد.» بیان شد. اینک نیز سخن ابن‌کثیر درمورد این آیه بیان می‌شود که گفت: یعنی: «آنچه را از پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن و به مشرکانی که قصد جلوگیری تو از آیات خداوند را دارند، توجه نکن».[۱]

سخن امام قرطبی در مورد آیات ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ (حجر:۹۴-۹۵) **«پس (ای پیامبر!) به آنچه مأمور شده‌ای آشکارا ابلاغ کن، و از مشرکان روی بگردان. بی‌گمان ما (شر) مسخره‌کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.»** چنین است: «یعنی ماموریت خویش را آشکار کن و جز از خدا نترس که خداوند در برابر کسانی که تو را اذیت می‌کنند کافی است چنانکه در برابر مسخره‌کنندگان تو را کفایت می‌کند.»[۲]

بدون تردید، وعده خدا به رسولشﷺ برای نگهداری و حفاظت از شر دشمنان و مسخره‌کنندگانش، او را تقویت کرده و بر قدرت و پایداری‌اش بر تبلیغ رسالتش می‌افزاید، چنانکه در آیه‌ای دیگر خطاب به پیامبرﷺ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده:۶۷)

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان، و اگر (این کار را) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند.»

---

۱. ابن‌کثیر: ۵۵۹/۲.
۲. قرطبی: ۶۲/۱۰.

می‌توان از این موضوع این‌گونه استنباط کرد که دعوتگران به چیزی نیاز دارند تا پشتشان را تقویت کرده و آنان را بدون ترس از بازدارندگان تبلیغ، در تبلیغ دعوت تقویت کند. - پس از تکیه بر خدا- سبب تقویت آنان در ضروریات دعوت و انجام تبلیغ آن، این است که جماعت اسلامی دعوتگران، اعضای خود را آگاه کند به اینکه پس از خدا، جماعت، تکیه‌گاه آنان است که با تمام توان از آنان دفاع کرده و کفالت آنان و خانواده‌هایشان و تأمین نیازهایشان را هنگام رسیدن امر ناگوار، یا آسیب و جداشدن از مسئولیت‌شان یا زندانی‌شدن یا کشته‌شدنشان به عهده می‌گیرد. چنین تعهد و التزامی از جانب جماعت دعوتگران- ان‌شاءالله- آنان را تقویت کرده و بر پایداری‌شان در تبلیغ دعوت می‌افزاید؛ زیرا گاهی نگرانی و اندوه انسان نه به خاطر خودش که به خاطر خانواده‌اش است و حتی اگر نگرانی‌اش به‌خاطر خود و خانواده‌اش باشد، تعهد جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- این نگرانی را برطرف می‌سازد یا تا حد زیادی کم می‌کند به گونه‌ای که دعوتگر بدون تردید و ترس، بر دعوت و ضروریات آن استوار و ثابت‌قدم می‌گردد. این مطالب را با آنچه از عمربن خطاب نقل شده تقویت می‌کنیم که به مجاهدان می‌گفت: «من در غیبت شما پدر [= سرپرست] خانواده هستم.» بر این اساس، امکان ایجاد صندوقی به نام صندوق بیمه دعوتگران وجود دارد، که از تبرعات منتسبین جماعت در درجه اول تامین شود و پذیرش هبه‌های مسلمانان نیکوکار نیز جایز است، تا در صورت نیاز، جماعت، سرپرستی افراد تحت سرپرستی دعوتگر را به عهده گیرد.

مبحث دوم

جبهه‌گیری مشرکان در برابر دعوت علنی و درس‌های آن برای دعوت و دعوتگران

مطلب اول

جبهه‌گیری مشرکان در برابر دعوت علنی

۹۸۱. پیامبر را تکذیب کردند درحالی‌که راستگو و امانتدار بود:

هنگامی که پیامبرﷺ دعوت اسلامی را علنی کرد و قریش از این موضوع خبردار شدند، با آنکه از پیش به امانتداری و راستگویی پیامبرﷺ آگاه بودند و در مدت زیادی که میان آنان زندگی کرده بود، جز امانتداری و راستگویی و پاکدامنی و خوش‌اخلاقی از وی

سراغ نداشتند، بدون تأمل در دعوت و بدون سؤال از پیامبرﷺ در این خصوص، با دعوت اسلامی به مقابله برخاستند. آنان با تکذیب دعوت و نبوت، با پیامبرﷺ مقابله کرده و شروع به اندیشیدن درباره روش‌های مقاومت در برابر ایشان و جلوگیری از دعوت وی و دفاع از اعتقادات باطل خود-یعنی شرک به خدا و انکار رستاخیز پس از مرگ و انکار نبوت‌ها و به‌خصوص نبوت پیامبر- کردند. یکی از روش‌های مقاومت قریش برای جلوگیری از دعوت و محمدﷺ که به‌خاطر دعوت فرستاده شده بود، طعنه‌زدن به شخصیت گرامی ایشان از راه اتهام‌زدن به دروغ و سحر و افترا بود و ادعا می‌کردند که این قرآن، از جانب خدا نیست، بلکه شخص دیگری به محمدﷺ می‌آموزاند و دیگر سخنان باطل و تهمت‌های مردودی که روا داشتند و آنها را دلایل و براهین روشن می‌پنداشتند. در ادامه برای روشن‌شدن جبهه‌گیری آنان در برابر دعوت، برخی روش‌های مقابله و دروغ‌پردازی‌هایشان در برابر دعوت اسلامی بیان می‌شود.

۹۸۲. روش اول: تکذیب دعوت و رسول و متهم‌کردن وی به سحر:

خداوند متعال از وضعیت و جبهه‌گیری قریش در برابر دعوت و رسول خداﷺ می‌فرماید:

﴿وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَـٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (٤) أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَـٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَـٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴾(ص:۴-۵)

«و آنان به شگفت آمدند که (پیامبر) هشداردهنده‌ای از میان (خود)شان به سویشان آمده است، و کافران گفتند: این جادوگری بسیار دروغگو است، آیا (همه ی) معبودان را یک معبود قرار داده است؟ بی‌گمان این چیز عجیبی است.»

از شرک‌نورزیدن و دعوت پیامبرﷺ که آنان را به پرستیدن خداوند به تنهایی فرامی‌خواند شگفت‌زده می‌شوند، درحالی‌که یگانگی خدا، حقیقتی است صحیح، اما از شرکشان که باطلی است غیرصحیح، شگفت‌زده نمی‌شوند.[1]

---

۱. ابن‌کثیر: ۲۷/٤، کشاف: ۷۲/٤.

۹۸۳. روش دوم: توصیه قریش بر پایداری در شرک:

﴿وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَـٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَـٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَـٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾ (ص:۶-۷)

«و بزرگان (و اشراف)شان، به راه افتادند و گفتند: بروید و بر (پرستش) خدایانتان پایدار باشید، بی‌گمان این (دعوت) چیزی است خواسته‌شده (که شما را گمراه کنند). ما (هرگز) این (چنین سخنی) در آیین واپسین نشنیده‌ایم، این جز دروغ (چیزی) نیست.»

درباره سبب نزول این آیه و آیات قبلی‌اش آمده است که هیئتی از روسای قریش نزد ابوطالب عموی رسول خداﷺ آمده و گفتند: «ای ابوطالب، تو بزرگ و سرورمایی، پس میان ما و برادرزاده‌ات، جانب انصاف را بگیر، از او بخواه تا از ناسزاگفتن به خدایان ما دست بردارد و ما نیز او را با خدایش وامی‌گذاریم.» ابوطالب در پی او فرستاد و هنگامی‌که رسول خداﷺ نزد ابوطالب آمد، گفت: ای پسر برادرم! اینان اشراف و بزرگان قوم تواند، از من خواسته‌اند که تو از ناسزاگفتن به خدایانشان دست برداری و در مقابل، تو را با خدایت واگذارند. فرمود: **«آیا آنان را به چیزی بهتر برایشان دعوت دهم؟»** ابوطالب گفت: به چه چیزی آنان را دعوت می‌دهی؟ فرمود: **«از آنان می‌خواهم، سخنی را بگویند که جهان عرب به فرمانشان درآیند و نیز جهان غیرعرب را زیر فرمان گیرند.»** ابوجهل از میان قوم گفت: آن سخن چیست؟ به جان پدرت سوگند این سخن و ده برابر این سخن را خواهیم گفت. فرمود: **«بگویید: لا اله الا الله»** آنان امتناع کرده و گفتند: چیز دیگری از ما بخواه. فرمود: **«اگر خورشید را آورده، در دست من بگذارید، غیر آن از شما نخواهم خواست.»** پس خشمگین از نزدش برخاستند.[۱] ﴿وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ﴾ آنان سران قریش بودند که گفتند: ﴿أَنِ امْشُوا﴾ یعنی: بر دینتان ثابت قدم باشید، ﴿وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ﴾ یعنی: بر پرستش آنها پایداری کنید ﴿إِنَّ هَـٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾ یعنی: هدف محمد از دعوت‌دادن به توحید، بزرگی‌کردن و برتری یافتن بر شماست و می‌خواهد شما پیروانش باشید، ولی ما آن را نمی‌پذیریم.[۲]

---

۱. ابن‌کثیر: همانجا.

۲. همان.

۹۸٤. روش سوم: دفاع قریش از شرک خویش و بعیدپنداشتن اختصاص محمدﷺ به رسالت:

خداوند متعال، سخن رؤسای قریش را در مورد دفاعشان از شرک خویش و بعید دانستن اختصاص محمدﷺ به رسالت، این‌گونه بازگو می‌فرماید:

﴿أَأُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّن ذِكْرِي بَل لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ﴾ (ص:۸)

«آیا از میان (همه) ما قرآن بر او نازل شده است؟!» (در حقیقت چنین نیست که آنان می‌گویند) بلکه آنان در (وحی و) قرآن من تردید دارند، بلکه هنوز عذاب را نچشیده‌اند.»

یعنی: آنان گفتند این توحیدی که محمدﷺ ما را به آن فرامی‌خواند در ملت دیگری، یعنی در دین قریش که آن را از پدرانمان فراگرفتیم، یا در ملت نصاری، نشنیدیم؛ زیرا آنان دیندار به توحید نیستند.

﴿إِنْ هَـٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾ یعنی: این توحیدی که بدان دعوت می‌شویم تنها یک دروغ محض است.[1] ﴿أَأُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا﴾ یعنی: آنان تخصیص نزول قرآن به پیامبرﷺ را بعید می‌دانستند با این استدلال که افرادی ثروتمندتر و دارای جایگاه بالاتر از محمدﷺ در میانشان قرار داشت، چنانکه خداوند متعال به نقل از آنان در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَـٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (زخرف:۳۱)

«و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ، از (مردم) این دو شهر (مکه و طایف) نازل نشده است؟!»

از این‌رو- چون این سخن را که بر جهل و کم‌خردی‌شان نسبت به بعیدپنداشتن نزول قرآن بر رسولﷺ از میان آنان دلالت دارد-به زبان آوردند، خداوند فرمود: ﴿بَل لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ﴾ یعنی: به این سبب این سخن را می‌گویند که هنوز عذاب خداوند متعال را نچشیده‌اند، و سرانجام سخنشان و آنچه تکذیب کرده‌اند را در روزی که به سوی آتش جهنم دعوت می‌شوند خواهند دانست.[2]

---

۱. قاسمی: ١٤٦/١٤.
۲. ابن‌کثیر: ٢٨/٤.

۹۸۵. روش چهارم: ریشخندزدن به رسولﷺ:

یکی از روش‌های کفار قریش برای بازگرداندن مردم از رسولﷺ به گمان خودشان، مسخره‌کردن و ریشخند زدن به ایشان است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَـٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّـهُ رَسُولًا * إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾

(فرقان: ۴۱-۴۲)؛

«و هنگامی که تو را ببینند، فقط تو را به ریشخند (و مسخره) می‌گیرند، (و می‌گویند:) آیا این همان کسی است که خداوند او را به پیامبری فرستاده است؟! اگر ما بر (پرستش) خدایانمان استقامت نمی‌کردیم، نزدیک بود که ما را از (پرستش) آنها گمراه کند! و چون عذاب (الهی) را ببینند؛ به زودی خواهند دانست چه کسی گمراه‌تر (بوده) است.»

«واتخذه هزوا»: یعنی: او را مسخره کرد. ﴿أَهَـٰذَا﴾ برای کوچک‌شمردن رسولﷺ توسط آنان است. ﴿الَّذِي بَعَثَ اللَّـهُ رَسُولًا﴾ این نیز برای مسخره و ریشخندکردن از جانب آنان است، و اگر قصد ریشخند نداشتند، می‌گفتند: آیا این کسی است که گمان یا ادعا می‌کند به عنوان رسول از جانب خدا مبعوث است. این سخنان که گفتند: ﴿إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا﴾ بر مجاهدت زیاد رسول خداﷺ در دعوت‌دادن آنان و به‌کارگیری نهایت تلاش و توان برای جلب رضایتشان، با ارائه آیات و معجزات بر آنان دلالت دارد تا به گمان آنان، دین خود را رها کرده و به دین اسلام بازگردند، اگر اصرار زیاد و چنگ‌زدن آنان به پرستش خدایانشان نبود. ﴿وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ وعید و دلیلی است بر اینکه از عذاب خدا در امان نمی‌مانند، هرچند زمان مهلتشان طولانی شود. ﴿مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ یعنی: خواهند دانست که چه کسی گمراه‌تر است: آنان یا رسولﷺ که به گمانشان نزدیک است آنان را گمراه سازد.[۱]

﴿وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَـٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمَـٰنِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (انبیاء:۳۶)

«و کسانی که کافر شدند؛ هنگامی که تو را ببینند، فقط تو را به ریشخند می‌گیرند، (ومی‌گویند:) آیا این همان کسی است که معبودان شما را (به بدی) یاد می کند؟! در حالی که خودشان یاد (خداوند) رحمان را انکار می‌کنند.»

---

۱. کشاف: ۲۸۱/۳-۲۸۲.

خداوند متعال به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یعنی: کفار قریش مانند ابوجهل و اشباهه، ﴿إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا﴾ یعنی: تو را ریشخند کرده و کوچک می‌شمارند و می‌گویند: ﴿أَهَـٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ﴾ منظورشان این است که: آیا این کسی است که به خدایانتان ناسزا گفته و شما را سبک‌مغز می‌داند؟ ﴿وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمَـٰنِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ یعنی: آنان درحالی‌که به خدا کافر هستند، رسول خدا ﷺ را ریشخند می‌کنند.[1]

۹۸۶. روش پنجم: ریشخند قراردادن فرستاده خدا، عادت کافران است:

﴿وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

(انبیاء: ۴۱)

«و به راستی به پیامبران پیش از تو (نیز) استهزاء شد (و مورد تمسخر قرار گرفتند)، پس آنچه را مسخره می‌کردند، (از عذاب الهی) دامان کسانی از آنان را که مسخره می‌کردند گرفت (و هلاک شدند).

این آیه، برای آرامش‌دادن خداوند به رسولش ﷺ در برابر مسخره‌کردن کفار است، تا پیامبران پیشین، الگوی خوبی بر وی باشد، و اینکه مسخره و ریشخندی که کافران بر وی روا می‌دارند، به خودشان خواهد رسید، چنانکه ریشخندکنندگان پیامبران، به اعمال خود گرفتار شدند.[2]

﴿وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾

(رعد: ۳۲)

«و به راستی به پیامبرانی پیش از تو (نیز) تمسخر (و استهزاء) کردند، پس (من) به کسانی که کفر ورزیدند مهلت دادم؛ آنگاه آنان را (فرو) گرفتم، پس (بنگر) مجازات من چگونه بود؟!»

إملاء به معنای امهال (مهلت و فرصت) است. یعنی: رسولان پیش از تو مورد ریشخند قرار گرفتند، پس برای اینکه آنانی که بنابر علم من ایمان می‌آورند، ایمان بیاورند، مدتی به آنان مهلت دادم، پس چون فرمان محقق شد، آنان را به عذاب گرفتم، ﴿فَكَيْفَ

---

۱. ابن‌کثیر: ۱۷۸/۳.
۲. کشاف: ۱۷۸/۳.

کَانَ عِقَابِ﴾ یعنی: همان‌گونه که کار مرا درباره آنان دیدی [= می‌دانی]، مشرکان قومت را عذاب می‌کنم.[۱]

۹۸۷. روش ششم: اگر قرآن خوب بود آنان بر آن از ما پیشی نمی‌گرفتند:

خداوند متعال درباره منطق کافران قریش می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَـٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾ (احقاف: ۱۱)

«و کسانی که کافر شدند به کسانی که ایمان آوردند گفتند: اگر (این دین) بهتر بود، هرگز آنها (در پذیرش آن) بر ما پیشی نمی گرفتند، وچون بدان هدایت نشدند، خواهند گفت: این (یک) دروغ قدیم است.»

یعنی: کافران قریش درباره مومنان به قرآن، گفتند: اگر قرآن خوب بود، اینان از ما به آن پیشی نمی‌گرفتند، منظورشان بلال و عمار و صهیب و خباب‌ ﷺ و افراد مشابه آنان از مستضعفان و بردگان و کنیزان بود، دلیل این سخنشان فقط این بود که به اعتقاد خودشان نزد خدا وجاهتی دارند و خدا به آنان نظر دارد، درحالی‌که در اشتباه آشکاری بودند. ﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ﴾ یعنی: به قرآن ﴿فَسَيَقُولُونَ هَـٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾ یعنی: کتابی قدیمی است یا برگرفته از مردمان قدیمی‌تر است، بنابراین قرآن و اهل آن را کوچک می‌شمارند، این همان تکبری است که رسول خدا ﷺ درباره‌اش می‌فرماید: «تکبر، ناسپاسی حق و خوارشمردن مردم است.»[۲]

۹۸۸. روش هفتم: تکذیب روز قیامت و رستاخیز پس از مرگ:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾ (فرقان: ۱۱)

«(اینها همه بهانه است) بلکه (حقیقت این است که) آنان قیامت را تکذیب کرده‌اند، و (ما) برای کسی که قیامت را تکذیب کند، آتش سوزان (جهنم) فراهم کرده‌ایم.»

منظور از ساعة، روز قیامت است.

---

۱. قرطبی: ۳۲۲/۹.

۲. ابن‌کثیر: ۱۵۶/۳.

﴿وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَـئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَـئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(رعد:٥)

«و (ای پیامبر!) اگر (از ایمان نیاوردن کفار) تعجب می‌کنی، پس سخن آنان عجیب (تر) است ، که (می‌گویند:) «آیا هنگامی که (مردیم و) خاک شدیم (بار دیگر زنده می‌شویم و) و به آفرینش نوینی باز می‌گردیم؟!»

اینان کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند، و اینان غل‌ها (و زنجیرها) در گردنهایشان است، و اینان اهل آتش (جهنم)ند، و جاودانه در آن خواهند ماند.» یعنی: ای محمد اگر از انکار رستاخیز توسط آنان تعجب می‌کنی، برای این است که سخنشان در حقیقت عجیب و شگفت‌آور است؛ زیرا کسی که بر ایجاد آسمان‌ها و غیر آن توانا باشد بدون اینکه آفرینش آنها و آفرینش انسان سابقه داشته باشد، آفرینش دوباره بر او آسان‌تر خواهد بود، بنابراین انکار آنان از عجایب است، انکاری که خداوند آن را این‌گونه از آنان نقل می‌فرماید: ﴿أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ یعنی: آیا هنگامی که پس از مرگ تبدیل به خاک شدیم، بار دیگر آفریده می‌شویم.[1] خداوند متعال به نقل از انکار رستاخیز از سوی کافران و سوگند به خدا بر وقوع آن، می‌فرماید:

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّن يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّـهِ يَسِيرٌ﴾ **(تغابن:٧)**

«کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد بگو آری سوگند به پروردگارم حتماً برانگیخته خواهید شد سپس شما را به [حقیقت] آنچه کرده‌اید قطعاً واقف خواهند ساخت و این بر خدا آسان است.»

زعم به معنای ادعای علم است. از شریح نقل شده است که: هر چیزی، کنیه‌ای دارد و کنیه دروغ، «زعموا» است. منظور از کافران در این آیه، مردمان مکه هستند و کلمه ﴿بَلَى﴾ برای اثبات مابعد ﴿لَن﴾،یعنی رستاخیز، است.[2]

---

۱. کشاف: ۵۱۳/۲.
۲. همان: ۵٤۸/٤.

۹۸۹. ادعای کافران درباره قرآن کریم:

کافران قریش این سخن را که قرآن کلام خداست و خدا آن را بر محمدﷺ نازل کرده است تکذیب و انکار کردند و بنابر ادعای آنان، شخص دیگری وجود دارد که محمد را بر انشای قرآن یاری می‌رساند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَـٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا * وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ (فرقان:۴-۵)

«و کسانی که کافر شدند؛ گفتند: این (قرآن) جز دروغی نیست که (خود) بافته است، و گروهی دیگر او را بر این (کار) یاری داده‌اند. به راستی آنان (با این سخنشان) ستم و دروغ بزرگی مرتکب شده‌اند. و گفتند: (این همان) افسانه‌های پیشینیان است که آن را رونویسی کرده و هر صبح و شام بر او املا می‌شود.»

خداوند متعال در پاسخ سخنان و اعلام کم‌خردی کافرانِ جاهل که درباره قرآن گفتند: ﴿إِنْ هَـٰذَا إِلَّا إِفْكٌ﴾ یعنی: دروغ ﴿افْتَرَاهُ﴾ منظورشان پیامبرﷺ است، ﴿وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾ یعنی بنابر ادعای آنان، پیامبرﷺ برای جمع‌آوری قرآن، از مردمانی دیگر کمک گرفته است، می‌فرماید: ﴿فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾ یعنی: سخن باطلی را افترا بستند درحالی‌که می‌دانستند باطل است، و به دروغ‌بودن ادعای خویش، آگاه بودند. ﴿وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا﴾ منظورشان کتاب‌های اولین است، یعنی: رونویسی کرده است. ﴿فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ﴾ یعنی: بر او خوانده می‌شود ﴿بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ یعنی: در ابتدا و پایان روز.[۱]

۹۹۰. درخواست‌ها و پیشنهادهای کافران:

کافران قریش بااصرار زیاده‌روی در کفر، پیشنهادهایی به رسولﷺارایه کردند تا بر کفرشان و اصرار بر آن دلیل‌تراشی کنند. نمونه‌هایی از این درخواست‌ها و پیشنهادها بدین قرار است:

۹۹۱. أ: رسول باید فرشته باشد یا فرشتگانی او را همراهی کنند:

﴿وَقَالُوا مَالِ هَـٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا * أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ (فرقان:۷-۸)

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۰۹/۳.

«و گفتند: این پیامبر را چه شده است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؛ تا همراه او بیم‌دهنده باشد؟! یا گنجی (از آسمان) بر او افکنده شود، و یا باغی داشته باشد که از (میوه‌های) آن بخورد؟! و ستمگران گفتند: شما فقط از مردی سحرشده پیروی می‌کنید.»

یعنی کافران مکه می‌گویند: اگر محمدﷺ به درستی رسول خداست، پس چرا وضعیت او مانند وضعیت ما است، ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ﴾ همانگونه که ما می‌خوریم و همانند ما برای کسب روزی در بازارها تردد می‌کند. منظورشان این بود که رسول باید فرشته‌ای بی‌نیاز از خوردن و کسب روزی باشد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ اللَّـهُ بَشَرًا رَّسُولًا﴾

(اسراء:۹۴)

«و مردم را (هیچ چیز) بازنداشت، از آنکه ایمان آوردند هنگامی که هدایت به سوی آنان آمد؛ مگر این که گفتند: آیا خداوند بشری را (بعنوان) پیامبر فرستاده است؟!»

یعنی: آنان را از ایمان به قرآن و نبوت محمدﷺ بازنداشت مگر شبهه‌ای که در سینه‌هایشان، تردید ایجاد کرد و آن انکار ارسال انسانی توسط خداوند بود و اینکه به گمان‌شان، رسول باید فرشته باشد. همزه در ﴿أَبَعَثَ﴾ برای انکار است.[۱] سپس از این پیشنهاد که رسول باید فرشته باشد پایین آمده و پیشنهاد دادند که رسول، انسانی باشد و فرشتگانی همراهش باشند تا در انذار و تهدید بر آنان تکیه کند. در ادامه نیز کوتاه آمده و گفتند: اگر با فرشته یاری نمی‌شود پس باید با گنجی یاری شود که از آسمان می‌افتد تا از آن استفاده کرده و از کسب معاش بی‌نیاز باشد. بازهم کوتاه آمده و به این پیشنهاد راضی شدند که مردی صاحب باغ باشد که از آن بخورد و کسب روزی کند. ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ﴾ منظور از ظالمان، بزرگانشان هستند که آنچه در آیه آمده و بیان شد را گفتند: ﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ یعنی: در اثر سحر عقلش را از دست داده است.

۹۹۲. ب: پیشنهاد نزول فرشتگان یا رؤیت خداوند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا﴾ **(فرقان:۲۱)**

---

۱. کشاف: ٦٩٤/٢ و ٢٦٥/٣-٢٦٦.

«و کسانی که به دیدار ما امید ندارند گفتند: چرا فرشتگانی بر ما نازل نشدند، یا (چرا) پروردگارمان را نمی بینیم؟! به راستی آنان درباره خود تکبر ورزیدند، و طغیان (و سرکشی) بزرگی کردند.»

یعنی: کافرانی که به دیدار خدا در آخرت ایمان ندارند و به تبع آن، در خصوص این دیدار از خدا نمی‌ترسند، پیشنهاد دادند خداوند فرشتگانی بر آنان نازل کند تا از راستگویی محمدﷺ خبر دهند تا او را تصدیق کنند. یا آشکارا خدا را ببینند تا آنان را به تصدیق محمدﷺو پیروی از او فرمان دهد. آنان با پیشنهاد آیاتی افزون بر آیاتی که بر آنان نازل شده بود و حجت را بر آنان تمام کرده بود، قصد آزار رساندن را داشتند. ﴿لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾ یعنی: گردنکشی در برابر حق را پنهان کردند که همان کفر و دشمنی در قلب‌هایشان است و به آن اعتقاد دارند. ﴿وَعَتَوْا﴾ یعنی: در ستم از حد تجاوز کردند ﴿عُتُوًّا كَبِيرًا﴾ یعنی: در ستم زیاده‌روی کرده و به نهایت ستم رسیدند.[1]

۹۹۳. ج: سایر پیشنهادات و درخواست‌ها:

خداوند متعال درباره آزار کافران مکه و پیشنهادات و درخواست‌هایشان برای ماندن در کفر و دشمنی‌شان می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا﴾

(اسراء: ۹۰-۹۳)

«و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم؛ تا اینکه از زمین چشمه‌ای برای ما جاری کنی، یا باغی از نخل و انگور داشته باشی، آنگاه نهرها در میان آن به خوبی جاری سازی، یا آسمان را آنچنان که می‌پنداری پاره پاره بر (سر) ما فرود آوری، یا خداوند و فرشتگان را روبروی (ما) بیاوری، یا اینکه خانه‌ای (پر نقش و نگار) از سیم و زر داشته باشی، یا در آسمان بالا روی، و هرگز به بالارفتنت ایمان نمی‌آوریم؛ مگر آنکه کتابی بر ما نازل کنی، که آن را بخوانیم. بگو: پروردگارم منزه است، آیا من جز بشری فرستاده‌شده هستم؟!»

---

۱. همان: ۲۷۲/۳.

یعنی: کافران مکه به رسول خداﷺ گفتند: هرگز به تو ایمان نیاورده و تو را تصدیق نمی‌کنیم، ﴿حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا﴾ یعنی: مگر از سرزمین مکه، چشمه‌ها یا چشمه پرآبی بجوشانی، ﴿أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ﴾ یعنی: باغی از خرما و انگور ﴿فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا﴾ یعنی: از میان آن، جویبارهایی روان سازی. ﴿أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا﴾ یعنی: پاره‌های عذاب، ﴿أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّـهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا﴾ یعنی: تا ضامن سخنانت و گواه درستی‌اش باشند. ﴿أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ﴾ یعنی: از طلا، ﴿أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ﴾ یعنی: در آسمان بالا روی و به‌خاطر بالا رفتنت به تنهایی ایمان نمی‌آوریم، ﴿حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ﴾ یعنی: تا کتابی از آسمان بر ما بیاوری که در آن تصدیق شده باشی، ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي﴾ یعنی: پروردگارم پاک است. تعجب از پیشنهادهایشان، منظور است. ﴿هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا﴾ یعنی: آیا جز انسانی مانند دیگر رسولان هستم، درحالی‌که آنان چیزی به قومشان نمی‌آوردند مگر آیاتی که خداوند به تناسب وضعیت قومشان بر آنان آشکار می‌کرد، و قدرت فرمان‌دادن نزول آیات به سویشان را نداشتند و اجازه نداشتند که در چیزی از آن به خدا فرمان دهند، پس شما را چه شده است که چنین پیشنهادی به من می‌دهید.[۱]

۹۹۴. پیشنهاد نزول معجزه:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّـهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (انعام:۳۷)

«و گفتند: چرا نشانه‌ای از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟ بگو: بی‌گمان خداوند، قادر است که نشانه‌ای نازل کند. ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.»

یعنی: چرا آیه‌ای یعنی معجزه‌ای از جانب پروردگارش مطابق اراده و خواست و پیشنهادهایشان نازل نمی‌شود. درحالی چنین سخنان و پیشنهاداتی از آنان سر می‌زد که آیات فراوانی بر رسول خداﷺ نازل شده بود، زیرا از روی دشمنی، به این آیات نازل‌شده اهمیت نمی‌دادند و گویی چیزی از این آیات نازل نشده بود. ﴿قُلْ إِنَّ اللَّـهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً﴾ یعنی: بر این کار توانا است، اما حکمتش، تاخیر را اقتضا می‌کند؛ زیرا اگر آنها را

---

۱. همان: ۶۹۳/۳- ۶۹۴،قرطبی: ۳۳۰/۱۰-۳۳۱، قاسمی: ۲۹۷/۱- ۲۹۸.

طبق خواست شما، نازل کند و ایمان نیاورید، همانند امت‌های پیشین، در نزول عذاب بر شما شتاب خواهد کرد.[۱]

۹۹۵. ه: درخواست شتاب در عذاب:

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (عنکبوت:۵۳)

«و آنان با شتاب عذاب را از تو طلب می‌کنند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود، یقیناً عذاب (الهی) به (سراغ) آنان می‌آمد، و ناگهان در حالی که نمی‌دانند به (سراغ) آنان خواهد آمد.»

درخواست تعجیل در نزول عذاب توسط آنان، از روی مسخره و تکذیب بود. ﴿وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ﴾ یعنی: اگر خداوند به تأخیر عذاب تا روز قیامت حکم نکرده بود، به‌طور قطع، آن‌گونه که درخواست تعجیل در عذاب می‌کنند، عذابی نزدیک و سریع آنان را فرو می‌گرفت. در ادامه فرمود: ﴿وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً﴾ یعنی: ناگهانی.

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ (عنکبوت:۵۳-۵۴)

«و آنان با شتاب عذاب را از تو طلب می‌کنند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود، یقیناً عذاب (الهی) به (سراغ) آنان می‌آمد، و ناگهان در حالی که نمی‌دانند به (سراغ) آنان خواهد آمد. و آنان با شتاب عذاب را از تو می‌طلبند، و بی‌گمان جهنم به کافران احاطه دارد.»

یعنی: خواهان تعجیل در نزول عذابند و بدون تردید بر آنان واقع می‌شود.

مطلب دوم

درس‌های قصه جبهه‌گیری مشرکان در برابر دعوت علنی

۹۹۶. درس اول: انکار دعوت و بدگویی از دعوتگران:

مشرکان مکه، دعوت اسلام را رد کرده و با تکذیب و بدگویی از رسول خداﷺ و متهم‌کردن ایشان به دروغ و سحر و صفات ناپسند با آن مقابله کردند؛ درحالی‌که پیامبر از

---

۱. کشاف: ۲/۲۰، ابن‌کثیر: ۲/۱۳۱.

این صفات پاک بود، بلکه خودشان می‌دانستند که پیامبر از آنچه بر او روا می‌دارند، پاک است؛ زیرا جز امانتداری و راستگویی از وی سراغ نداشتند، اما آویخته‌شدنشان به کفر و دشمنی‌شان با دعوت، آنان را به نپذیرفتن دعوت و بدگویی‌کردناز شخص رسولﷺ واداشته بود.

بنابراین دعوتگران، نباید از مشاهدهٔ مردمانی که دعوتشان را نپذیرفته و با آن دشمنی می‌کنند و تهمت‌های باطل را بر آنان روا می‌دارند، تعجب کرده و بی‌قرار شده و نَفَسشان ببُرد، زیرادعوتگران، جایگاهی بالاتر و دلیلی قوی‌تر و تأییدی بیشتر از جانب خدا و بیانی آشکارتر از رسول خداﷺ ندارند، که با این وجود، پیروان باطل به ایشان تهمت زده و دعوتش را که دعوت حق بود نپذیرفتند. دعوتگران با درک این موضوع، به تکذیب و بدگویی تکذیب‌کنندگان اعتنایی نکرده و دعوتشان را با اصرار و یقین به یاری خدا بر خود، ادامه می‌دهند.

۹۹۷. درس دوم: ریشخند و مسخره‌کردن دعوتگران:

بیان شد که مشرکان مکه افزون بر نپذیرفتن اسلام، رسول خداﷺ را مسخره و ریشخند می‌کردند. مسخره‌کردن، روشی قدیمی است که کافران آن را در برابر رسولان پیشین به‌کار می‌بردند:

﴿وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

(انعام: ١٠)

«(ای پیامبر) به تحقیق پیامبران پیش از تو (نیز) مسخره شدند، پس (سزای) آنچه مسخره‌اش می‌کردند؛ بر سر تمسخرکنندگان فرود آمد (و آنان را احاطه کرد).»

از این‌رو، اگر ملحدان و کافران امروزی که دشمنان دعوت هستند، دعوتگران به سوی خدا را مسخره کنند، جای شگفتی ندارد. پس دعوتگران به ریشخند و مسخره اینان نباید اهمیت دهند، زیرا در صورتی که توبه نکرده و به سوی خداوند متعال بازنگردند، عذابی که به مسخره‌کنندگان رسولان خدا رسید، آنان را نیز دربرمی‌گیرد. موضع دعوتگران در برابر مسخره‌کنندگان باید صبر و شکیبایی و پایداری در دعوت باشد، زیرا افرادی از پیروان باطل هستند که دعوت حق را نمی‌پذیرند مگر پس از دشمنی شدید و مدتی طولانی.

٩٩٨. درس سوم: دعوتگران به ثبات در دعوتشان از دشمنان خویش اولی‌تر هستند:

بیان شد که بزرگان مشرکان مکه، یکدیگر را برای مقاومت در برابر دعوت اسلامی و چنگ زدن به عقیده یا اعتقادات باطلشان سفارش کرده و بر آن اتفاق کردند. این کار یا شبیه آن، گاهی برای دعوتگران امروزی نیز رخ می‌دهد که بزرگانِ کسانی که دعوت را نمی‌پذیرند، با وجود اختلافات موجود با یکدیگر، بر جنگ با دعوتگران و دعوت اسلامی‌شان با یکدیگر توافق می‌کنند؛ چنانکه در برخی سرزمین‌ها مشاهده می‌شود حاکمان و روسای احزاب علمانیه و کسانی که در رکابشان حرکت می‌کنند، به جنگ با دعوت اسلامی و تنگ‌کردن عرصه بر آن، تهمت زدن به دعوتگران به خدا، با تهمت‌های دروغ و باطل، با اصرار بر مسلک مذمومشان اتفاق دارند، پس دعوتگران، در برابر اصرار کافران بر کفر، راهی جز اصرار پیوسته بر چنگ‌زدن به دعوت ندارند و رسول خدا برایشان الگوی خوبی است. آنان نباید در برابر اصرار دشمنان بر جنگ با دعوت نرمش نشان دهند، بلکه باید سخن رسول خداﷺ را در برابر اشراف مردم مکه به یاد آورند که خطاب به آنان فرمود: «**بگویید: لا اله الا الله**» اما آن را نپذیرفته و گفتند: کاری غیر از آن از ما بخواه، فرمود: «**اگر خورشید را برایم آورده، آن را در دستم بگذارید، جز آن از شما نخواهم خواست.**»[1] به اندازه پایداری و صبر دعوتگران در ادامه تبلیغ دعوت، به همان اندازه، اصرار اشراف دشمنان دعوت ضعیف می‌شود. چنانکه دعوتگران با مشاهده اصرار دشمنان بر باطل خویش و جنگ با دعوت و دعوتگران، غیرت را در خود به جوش آورده، تا آنان را به اصرار بر حق، یعنی ادامه دادن دعوتشان، وا دارد و یکدیگر را بر پایداری و استمرار در تبلیغ دعوت توصیه کنند؛ زیرا دعوتگران بر حق آشکاری قرار دارند و در این پایداری از دیگران اولی‌تر هستند.

٩٩٩. درس چهارم: خودخواهی دشمنان دعوت:

از جمله مواردی که پیروان باطل- دشمنان حق- از یکدیگر به ارث می‌برند، خودپسندی و بعیددانستن بر حق و در راه درست بودن دیگران است. براساس این منطق پست که بخشی از آثار خودپسندی است، مشرکان با تعجب از اینکه فقط رسول خداﷺ به

---

١. ابن‌کثیر: ٢٧/٤.

حق و هدایت باشد و وحی بر او نازل شود درحالی‌که به - زعمشان- اگر حق بود، آنان از او اولی‌تر بودند، زیرا بزرگان و ثروتمندان جامعه هستند، گفتند:

﴿أَأُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا﴾ (ص:٨)

«آیا از میان (همه) ما قرآن بر او نازل شده است؟!»

یعنی آنان اختصاص نزول وحی بر محمدﷺ را بعید می‌پنداشتند، زیرا افرادی در میان‌شان بودند که ثروت و جایگاه بالاتری از او داشتند، درنتیجه سزاوارتر به نزول وحی بودند، و چون این کار واقع نشد، رسالت و رسول را تکذیب کردند. از این‌رو، دعوتگران باید در اندازه‌گیری و سنجش کارها و معیارهای حق و صواب، این منطق دشمنان دعوت را بشناسند و از آن شگفت‌زده نشوند، زیرا بهترین مخلوق خدا، محمدﷺ، که از جانب خدا و معجزات وی مورد تایید است، با این منطق روبرو شد، پس اگر این روش در مواجهه با دعوت به سوی خدا در عصر حاضر پیاده می‌شود، جای شگفتی ندارد. دعوتگران باید دروغ بودن این منطق و آثار باطل آن را در چگونگی شناخت حق و باطل آشکار کنند، زیرا هنوز افرادی با بصیرت و صاحب عقل سالم وجود دارند. دعوتگران باید در پاسخ آنان درباره منطق دشمنان دعوت که آن را از پیشینیان خود ارث برده‌اند، تاکید کنند که حق همان چیزی است که ذاتاً حق بوده، چه شخصی بی‌نام و نشان آن را بیاورد یا به آن فراخواند، چه شخصی صاحب آوازه. و اینکه در حق و علم به آن و دعوت به سوی آن، ثروت و جایگاه عالِم دعوتگر، شرط نیست، بلکه راستگویی و شایستگی دعوتگر با دقت در مضمون دعوتش به دست می‌آید و فقیربودن او و ثروت دیگران و سایر مواردی که مردم در آن متفاوت هستند، به این موضوع ربطی ندارد.

۱۰۰۰. درس پنجم: پیروان باطل، خویش را بزرگ و مسلمانان را کوچک می‌شمارند:

پیروان باطل، همیشه خودشان را بالاتر از دیگران و دیگران را پایین‌تر از خود می‌دانند. براساس این منطق، دعوت حق را نپذیرفته و دعوتگران را کوچک می‌شمارند. با منطق پست خود این‌گونه استدلال می‌کنند که اگر این دعوت حق بود، این افراد فقیر از عامه مردم که در پذیرش آن شتاب می‌کنند، در پذیرش دعوت از آنان سبقت نمی‌گرفتند. این سخنی است که پیشینیان‌شان در نپذیرفتن دعوت اسلام- روزی که محمدﷺ آن را ندا داد- گفتند، با این استدلال که ایمان‌آورندگان به وی، افراد فقیر و ضعیفان مکه مانند بلال و عمار هستند که جایگاهی در جامعه ندارند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ (احقاف:۱۱)

«و کسانی که کافر شدند به کسانی که ایمان آوردند گفتند: اگر (این دین) بهتر بود، هرگز آنان (در پذیرش آن) بر ما پیشی نمی‌گرفتند.»

این منطقِ سرنگون و پست، همیشه نزد دشمنان دعوت و گردنکشان در برابر آن، رایج است. بنابراین دعوتگران در برابر منطق دشمنان دعوت که آن را رد کرده و با آن و دعوتگران دشمنی می‌کنند - با این استدلال که اگر این دعوت خوب بود، آنان شایسته‌ترین و اولی‌ترین مردم در شناخت و ایمان به آن بودند، پس بر این بی‌نام و نشان‌هایی که به این دعوت ایمان آورده و پیرو و مؤید آن شدند اعتباری نیست- نباید شگفت‌زده شده و از دعوت دست بکشند. دعوتگران نباید از باطل این افراد، متأثر شوند، بلکه باید بدانند بزرگ، کسی است که به خاطر پرهیزکاری و نیکوکاری‌اش نزد خدا بزرگ باشد، هرچند نزد مردم بی‌نام و نشان باشد.

۱۰۰۱. درس ششم: گمراهی انسان بدون حد و مرز است:

دعوتگران نباید از مشاهده دشمنان دعوت به سوی خدا که آن را رها و تکذیب کرده و مردم را از آن بازمی‌دارند، شگفت و حیرت‌زده شوند، زیرا کفار قریش، دعوت رسول خدا ﷺ را که با عنایت خدا مورد تایید بود و در مدت زندگی خود با رسول خدا، جز راستگویی از وی سراغ نداشتند، نپذیرفتند. ضروری است که دعوتگران این موضوع را درک کرده و بدانند که گمراهی انسان، حد و مرز ندارد، چنانکه این گمراهی گاهی انسان‌ها را به جایی می‌رساند که وقتی شخصِ رسول خدا ﷺ آنان را تبلیغ می‌کند، نمی‌پذیرند. دعوتگران با درک این موضوع، تحت‌تأثیرِ نپذیرفتن دعوت از سوی این افراد قرار نگرفته و به بی‌تفاوتی در دعوت یا شک در راستی و شایستگی آن کشانده نمی‌شوند. حتی گمراهی انسان، فقط در حد گمراهی خودش متوقف نمی‌شود، بلکه برای ماندن دیگران در گمراهی، در جلوگیری آنان از دیدن حق و ایمان به آن و پیروانش می‌کوشد. دعوتگران باید با آگاهی از این موضوع، بر نشاط و شادابیِ خویش در زمینه کار دعوتشان بیفزایند.

۱۰۰۲. درس هفتم: نپذیرفتن دعوت با تظاهر به دلیل و برهان:

گاهی باطل‌کنندگان به آنچه گمان می‌کنند دلیلشان در نپذیرفتن دعوت است تظاهر می‌کنند، به این استدلال چنگ می‌زنند که این دعوت، نوآوری و انحراف از روش‌های

پیشینیان است، و اینکه میان مردم تفرقه می‌اندازد، پس راهی جز بازداشتن از دعوت و رویگردانی از دعوتگران وجود ندارد. نباید سینه دعوتگران با چنین سخنانی به تنگ آید، زیرا چنین سخنانی در برابر کسی که بهتر از آنان است- یعنی محمدﷺ- به زبان آمده است:

﴿مَا سَمِعْنَا بِهَـذَا فِي الْمِلَّةِ الآخِرَةِ إِنْ هَـذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾ (ص:٧)

«ما (هرگز) این (چنین سخنی) در آیین واپسین نشنیده‌ایم، این جز دروغ (چیزی) نیست.»

مبحث سوم

قصه جبهه‌گیری رسولﷺ در برابر مشرکان و درس‌های آن برای دعوت و دعوتگران

مطلب اول

جبهه‌گیری رسولﷺ در برابر مشرکان

١٠٠٣. مقدمه:

بخشی از جبهه‌گیری مشرکان مکه در برابر دعوت اسلامی و رسول خداﷺ و موارد مربوط به این مواضع در نپذیرفتن و مسخره‌کردن دعوت و اصرار بر این کار، مسخره‌کردن رسول خداﷺ، تکذیب وی و قرآن کریم، پیشنهاداتِ و درخواست‌هایی که در توجیه دشمنی و کفرشان یا برای مسخره و ریشخندکردن رسول خدا ارائه دادند، بود. این موارد، مواضع مشرکان مکه پیش از هجرت بود که با دعوت علنی پیامبرﷺ آغاز شد. در ادامه برخی جبهه‌گیری‌های رسول خداﷺ در برابر مشرکان و جبهه‌گیری‌های آنان در برابر رسول خداﷺ و دعوت اسلامی، و نیز فواید جبهه‌گیری رسول خداﷺ در برابر مشرکان و گمان و درخواست‌هایشان بیان می‌شود.

١٠٠٤. اول: هرکس هدایت شود به سود خود هدایت می‌شود و هرکس گمراه گردد به زیان خود گمراه می‌شود:

خداوند متعال، خطاب به پیامبرشﷺ می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَـؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّـهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّـهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (یونس:١٨)

«و غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیانی می‌رساند ونه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: «اینها (= بتها) شفیعمان ما نزد خدا هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟! منزه است او، و از آنچه با او شریک می‌سازند برتر است.»

یعنی: ای محمد به کافران مشرک مکه و غیر آنان بگو: حق که همان قرآن است از جانب پروردگارتان نزد شما آمد، پس هرکه با آن هدایت شود یعنی به آن ایمان آورد، سود هدایت او فقط به خودش بازمی‌گردد، و هرکه گمراه گردد به‌گونه‌ای که در اثر گمراهی، به قرآن کفر ورزد، زیان آن فقط به خودشمی‌رسد ﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ﴾ یعنی: نگهبان شما نیستم که کارتان به من واگذار شده باشد و بر آنچه می‌خواهم سوق دهم، ﴿إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾ (اعراف:١٨٨) هر کس به من ایمان آورد او را به بهشت خدا، بشارت داده و هر کس از من نافرمانی کند او را از عذاب خدا انذار می‌دهم.[1]

١٠٠٥. دوم: دعوت به پرستش خدا به تنهایی:

خداوند متعال به رسولﷺ فرمان می‌دهد تا به مشرکان بگوید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ وَلَـٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّـهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس:١٠٤)

«بگو: ای مردم! اگر از دین من در شک هستید، پس من کسانی را که شما به جای الله پرستش می‌کنید؛ نمی پرستم، و اما من تنها الله را می‌پرستم که شما را می‌میراند، و من مأمور شده‌ام از مؤمنان باشم.»

یعنی: ای محمد بگو: ای مردم مکه اگر در صحت و درستی دین من تردید دارید پس این دین من است توصیف آن را بشنوید و آن را به عقل خویش عرضه کرده و با دید انصاف در آن بنگرید تا بدانید دینی است که تردید در آن راه ندارد؛ و آن چنین است: سنگ‌هایی را که به جای خدا می‌پرستید، من نمی‌پرستم، در مقابل، خدایی را می‌پرستم که شما را می‌میراند، آن‌گونه که شما را زنده کرد، سپس بازگشت شما به سوی اوست

---

١. کشاف: ٣٧٥/٢، قاسمی: ٨٩/٥.

﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: خداوند با آنچه در کتابش به من وحی کرده مرا به این کار فرمان داد.[١]

۱۰۰۶. سوم: فقط تبلیغِ آشکار، بر عهده رسول است:

این اصل و قاعده‌ای بزرگ و اساسی است که تکلیف رسول خداﷺ همان انجام تبلیغ آنچه خدا بر او وحی کرده و او را مکلّف به تبلیغش نموده، به کسانی است که به سوی آنان فرستاده شده است. بنابراین رسولﷺ به‌خاطر کفر آنان و اصرارشان بر کفر بازخواست نمی‌شود. آیات زیادی، این اصل اساسی را بیان و تاکید می‌کنند؛ از جمله:

﴿فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (مائده:۹۲)

«پس اگر روی گرداندید؛ بدانید که بر پیامبر ما جز ابلاغ آشکار، چیز دیگری نیست.»

یعنی اگر کافران مکه و سایر کافران، روی برگردانده و دعوتت را نپذیرفتند، چیزی از روی‌گردانی‌شان به عهده تو نیست و تنها تبلیغ آشکار بر عهده تو است که آن را ادا کردی.[٢] ﴿فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ یعنی: اگر از آنچه رسول ما محمدﷺ به آن فرامی‌خواند، روی گردانید، پس بدانید که به خودتان زیان می‌رسانید و چیزی از روی‌گردانی شما به عهده او نیست.[٣]

از جمله:

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نور:۵۴)

«(ای پیامبر!) بگو: خدا را اطاعت کنید، و از پیامبر اطاعت کنید، پس اگر سرپیچی کردید، بر او (= پیامبر) است آنچه که به آن مکلّف شده است، و بر شماست آنچه که بر شما تکلیف کرده‌اند، و اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد، و بر (عهده) پیامبر (چیزی) جز ابلاغ آشکار نیست.»

---

١. کشاف: ٣٧٣/٢- ٣٧٤.
٢. ابن‌کثیر: ٥٨٠/٢.
٣. کشاف: ٦٧٦/١.

یعنی: فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از رسولش بر عهده شما است - خطاب به کفار مکه و مانند آنان است- پس اگر روی برگرداندید، به او زیان نمی‌رسانید، بلکه به خودتان زیان می‌رسانید؛ زیرا بر عهده رسول جز انجام رسالت که خدا او را بدان مکلف و عهده‌دار کرده، نیست؛ پس اگر رسالتش را انجام داد، تکلیف از عهده‌اش برداشته می‌شود. اما تکلیف شما این است که آن را قبول و بدان اذعان کنید، پس اگر چنین نکردید و روی‌برگرداندید، خودتان را در معرض خشم و عذاب خدا قرار داده‌اید، و اگر از او فرمانبرداری کردید، از گمراهی درآمده و هدایت را به دست آورده‌اید. ابلاغی که بر عهده رسول ما است، همان تبلیغ آشکار برای کسانی است که به سویشان فرستاده شده است.[1]

۱۰۰۷. چهارم: هدایت آنان به عهده تو نیست:

رسول در تحقق هدایت مدعوین مسؤول نیست. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَّيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّـهِ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾

(بقره:۲۷۲)

«هدایت آنان بر عهده تو نیست، و اما خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند. و آنچه از مال انفاق می‌کنید، برای خودتان است، و جز برای طلب خشنودی خدا انفاق نکنید، و آنچه از مال انفاق می‌کنید، (پاداش آن) بطور کامل و تمام به شما داده می‌شود، و به شما ستم نخواهد شد.»

یعنی: بر تو واجب نیست که آنان را «هدایت‌یافته بالفعل» به آنچه فرمان یافته و فراخوانده می‌شوند درآوری. ﴿وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾ یعنی: با ایجاد هدایت در قلبش او را هدایت می‌کند، به دنبال بیان تو به آنچه بدان رسالت یافتی تا سنت خداوند متعال به ایجاد اشیاء در پیِ اسبابشان جریان داشته باشد.[2]

---

۱. همان: ۲۵۰/۳.
۲. قاسمی: ۲٤۸/۳.

بنابراین، هدایتی که به معنای ایجاد ایمان در قلوب مدعوین است بر عهده محمدﷺ نیست، اما هدایتی که به معنای دعوت به ایمان و بیان آن برای مدعوین است بر عهده ایشانﷺ است.[۱] این آیات بر این موضوع دلالت دارند که می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾ (قصص:۵۶)

«(ای پیامبر!) بی‌تردید تو هر کس را دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.»

و این سخن خداوند متعال به رسولش محمدﷺ:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ (شوری:۵۲)

«و یقیناً تو به راه راست دعوت می‌کنی.»

از این‌رو، هدایت نفی‌شده از رسولﷺ، هدایت قلبی، یعنی پذیرش هدایت و ایمان است که مخصوص خدا است. اما هدایت ثابت‌شده و واجب بر رسولﷺ، همان بیانِ هدایت و دعوت مدعوین به آن است.

۱۰۰۸. پنجم: تو نگهبان آنان نیستی:

خداوند متعال درباره مشرکان و روی‌گردانی‌شان از آنچه خدا نازل کرده و عدم مسؤولیت رسول در رویگردانی آنان می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ (شوری:۴۸)

«پس (ای پیامبر) اگر (مشرکان) اعراض کنند، (نگران نباش)، ما تو را نگهبان بر آنان نفرستاده‌ایم.»

یعنی: ای محمد تو را نگهبان اعمال آنان نفرستاده‌ایم تا اعمالشان را محاسبه کنی و مسئول آنان نیز قرار نداده‌ایم که تا ایمان نیاورده‌اند از آنان جدا نشوی، به عبارتی دیگر: حق اجبارشان بر ایمان را نداری.[۲]

﴿إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ (شوری:۴۸)

«بر (عهده) تو جز تبلیغ (رسالت) نیست.»

---

۱. ابن‌عطیه: ٤٦٦/٢ - ٤٦٧.
۲. قرطبی: ٤٧/١٦.

یعنی: فقط رساندن رسالت خدا به آنان، بر عهده تو است و این چیزی است که تو را بدان مکلف کردیم.[۱]

۱۰۰۹. ششم: همانند رسولان اولوالعزم شکیبایی کن:

سمبل جبهه‌گیری پیامبرﷺ در برابر مشرکان مکه، شکیبایی ایشان در برابر دشمنی و اصرار بر شرک دشمنان، و پایداری بر دعوت آنان بدون سستی و خستگی و نیز شکیبایی در برابر اذیت‌هایشان و جلوگیری از دعوت بود. ایشان بر اساس فرمان خداوند، شکیبایی نمود؛ خداوند متعال خطاب به پیامبرشﷺ می‌فرماید:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (احقاف:۳۵)

«پس (ای پیامبر) صبر کن، همچنانکه پیامبران اولوالعزم صبر کردند، و برای (عذاب) آنان شتاب نکن، روزی که آنچه را که وعده داده می‌شوند ببینند، گویی جز ساعتی از روز (در دنیا) درنگ نکرده‌اند، این (قرآن) ابلاغی است، پس آیا (قومی) جز قوم فاسق (ونافرمان) هلاک می‌شوند؟»

اولوالعزم؛ یعنی: دارای تلاش و پایداری و صبر. ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ یعنی: ای محمد همان‌گونه که رسولان اولوالعزم در برابر تکذیب اقوامشان شکیبایی کردند، شکیبا باش. بنابر قول اشهر: نوح، ابراهیم، موسی و خاتم پیامبران محمدﷺ اولوالعزم هستند. احتمال می‌رود که مراد از اولوالعزم تمام رسولان باشند که در این صورت (مِن) در ﴿مِنَ الرُّسُلِ﴾ بیانیه است و اولوالعزم صفت تمام رسولان خواهد بود. ﴿وَلَا تَسْتَعْجِل﴾ برای عذاب کفار قریش، یعنی: تعجیل در نزول عذاب آنان را نخواه؛ زیرا به طور قطع، آنان را در برمی‌گیرد، هرچند به تأخیر افتد، و چون به عذاب گرفتار آیند، مدت زندگی خویش در دنیا را بسیار کوتاه می‌بینند حتی آن را چنین می‌پندارند: ﴿إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾ یعنی: همین اندازه که پند دادی، کفایت می‌کند یا این، تبلیغ رسولان است.[۲]

---

۱. ابن‌کثیر: ۱۲۱/۴.

۲. همان: ۱۷۲/۴، کشاف: ۳۱۵/۴- ۳۱۶.

۱۰۱۰. هفتم: چنگ‌زدن به آنچه خدا نازل کرده و شکیبایی در برابر مخالف:

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّـهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ (یونس:۱۰۹)

«و از آنچه به تو وحی می‌شود پیروی کن، و صبر کن، تا خداوند داوری کند، و او بهترین داوران است.»

یعنی: به آنچه خدا بر تو نازل و وحی کرده چنگ بزن و در برابر مخالفت مردم شکیبایی کن ﴿حَتَّى يَحْكُمَ اللَّـهُ﴾ یعنی: میان تو و آنان با یاری‌کردن و پیروزگرداندن تو بر آنان قضاوت کند. ﴿وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ یعنی: از نظر عدالت و حُکم، بهترین قاضی است.[۱]

۱۰۱۱. هشتم: لزوم شکیبایی تا فرارسیدن یاری خداوند:

﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّـهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ﴾ (انعام:۳۴)

«و براستی پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند، و در برابر تکذیب‌ها صبر کردند و (در این راه) آزار دیدند؛ تا یاری ما به آنان رسید، و هیچ کس نمی‌تواند کلام خدا را تغییر دهد، و بی‌گمان اخبار پیامبران به تو رسیده است.»

این تسلی خاطر و آرامش‌دادن به محمدﷺ در برابر افرادی از قومش است که او را تکذیب کردند، و فرمانی است از جانب خداوند متعال به شکیبایی؛ چنانکه رسولان اولوالعزم شکیبایی کردند، و وعده‌ای برای یاری‌کردن اوست چنانکه رسولان اولوالعزم یاری شده و پس از تکذیب و اذیت‌های فراوان قومشان، در دنیا پیروز و یاری شدند، چنانکه در آخرت نیز یاری خواهند شد. از این‌رو، فرمود: ﴿وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّـهِ﴾ یعنی: آنچه در امداد رسولان و بندگان مومنش در دنیا و آخرت به عهده گرفته است، چنانکه در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ * وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (صافات:۱۷۱-۱۷۳)

«و براستی وعده ما برای بندگان فرستاده ما از پیش صادر شده است. که هر آینه آنان یاری‌شدگانند. و بی‌گمان لشکر ما پیروزند.»

---

۱. ابن‌کثیر: ۴۳۵/۲، کشاف: ۳۷۵/۲.

و ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾ یعنی: از خبر آنان که چگونه در برابر افرادی از قومشان که آنان را تکذیب کردند، یاری و تقویت شدند، پس آنان اسوه و الگوی تو هستند.[۱]

۱۰۱۲. نهم: اشتیاق پیامبرﷺ بر ایمان‌آوردن قومش:

﴿وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّـهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾

(انعام:۳۵)

«و اگر رویگردانی آنان بر تو گران آمده است، پس اگر می‌توانی نقبی در زمین (بزنی) یا نردبانی به آسمان بجُوی، آنگاه نشانه‌ای (دیگر) برای آنان بیاوری! (پس چنان کن). و اگر خدا بخواهد آنان را بر هدایت گرد می‌آورد، پس هرگز از نادانان مباش.»

کفر و روی‌گردانی قوم پیامبرﷺ از رسالتش بر ایشان دشوار بود، از این‌رو خداوند متعال به وی فرمود: ﴿فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی: شکافی زیر زمین، تا آیه‌ای بر آنان بیاوری که بدان ایمان آورند ﴿أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ﴾ این کار را بکن. یعنی چنین کاری نمی‌توانی انجام دهی. مراد در اینجا، بیان اشتیاق پیامبرﷺ براسلام‌آوردن قومش است و اینکه اگر می‌توانست به امید ایمان آوردن قومش آیه‌ای از زیرزمین یا بالای آسمان بیاورد، چنین کاری می‌کرد.[۲] از ابن‌عباس نقل شده که درباره ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّـهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى﴾ گفت: رسول خداﷺ مشتاق بود تمام مردم ایمان آورده و از هدایتش پیروی کنند، پس خداوند متعال به وی خبر داد که احدی ایمان نمی‌آورد مگر کسانی که از جانب خدا، سعادت بر آنان بخشیده شده باشد.[۳] خداوند متعال در ادامه فرمود: ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ﴾ یعنی: ای محمد، کسانی دعوت تو را می‌پذیرند که به سخن گوش فرا داده، در آن می‌نگرند و می‌فهمند ﴿وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّـهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ یعنی: آن کافران، زیرا دلهایشان مرده است، پس خداوند آنان را به مردگان بدنی تشبیه کرد و فرمود:

---

۱. ابن‌کثیر: ۱۳۰/۲.
۲. کشاف: ۱۹/۲.
۳. ابن‌کثیر: ۱۳۰/۲.

﴿وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّـهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (انعام:۳۶)[1]

«و خداوند مردگان را (در روز قیامت) بر می‌انگیزاند، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوند.»

۱۰۱۳. دهم: عذابی که خواهان تعجیل در آن هستید نزد من [= پیامبر] نیست:

کافران مکه از روی مسخره و ریشخند به ایمان‌نیاوردن به دعوت رسول خداﷺ و باورنکردن انذار وی، خواستار تعجیل در نزول عذاب شدند. پاسخ پیامبر به این شتاب آنان، چیزی بود که خداوند متعال آن را در بیشتر از یک آیه بیان فرمود؛ از جمله:

﴿قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّـهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ * قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾ (انعام:۵۷-۵۸)

«بگو: من دلیل روشنی از پروردگارم دارم و شما آن را تکذیب کرده‌اید و آنچه شما بدان شتاب دارید (از نزول عذاب) نزد من نیست؛ حکم و فرمان تنها از آن خداست، حق را بیان می‌کند و او بهترین جداکننده (ی حق از باطل) است. بگو: اگر آنچه که شما بدان شتاب دارید (از نزول عذاب) نزد من بود (بر شما نازل می‌کردم و) کار میان من و شما به پایان می‌رسید، و خداوند به ستمکاران داناتر است.»

یعنی: من دلیلی آشکار و گواهی راستین بر شناخت پروردگارم و اینکه معبود به حقی جز او نیست دارم ﴿وَكَذَّبْتُم بِهِ﴾ یعنی: درحالی‌که شما با شریک قراردادن دیگران با پروردگار، آن را تکذیب می‌کنید. هنگامی که موضوعی با دلیل نزد کسی ثابت باشد، می‌گوید: من بینه‌ای بر این کار داشته و بر آن یقین دارم. ﴿مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ﴾ یعنی: عذابی که این‌گونه خواستار تعجیل در آن بودند:

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّـهُمَّ إِن كَانَ هَـٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (انفال:۳۲)

«و(به یاد آور) آنگاه که گفتند: پروردگارا! اگر این (قرآن) حق است، و از جانب توست، پس از آسمان سنگی بر ما بباران، یا عذاب دردناکی بر ما بفرست.»

---

۱. همان.

﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّـهِ﴾ یعنی: در تاخیرانداختن عذابتان. ﴿يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ یعنی: در فرمان تاخیر و تعجیل عذاب کردن شما حق و حکمت را دنبال می‌کند و بهترین قاضی است. ﴿قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾ یعنی: اگر عذابی که خواهان تعجیل در آن هستید در قدرت و توان من بود، به طور قطع کار میان من و شما تمام شده بود، یعنی از روی خشم به‌خاطر پروردگارم و تکذیب او توسط شما، شما را نابود می‌کردم و خیلی زود خودم را از شما می‌رهانیدم، اما خداوند نسبت به ستمگران و آنچه بر اساس حکمتش درباره کنه و زمان و چگونگی عذابشان لازم است، داناتر است.[1]

۱۰۱۴. یازدهم: بزه‌کاران خواهان تعجیل در چه چیزی هستند؟:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴾ (یونس:۵۰-۵۱)

«بگو: به من خبر دهید، اگر عذاب او شبانگاه یا در روز به سراغ شما آید، مجرمان چه چیز را (اینگونه) به شتاب می طلبند؟! باز هنگامی که (عذاب) واقع شد، آیا به آن ایمان می‌آورید؟ (آنگاه گفته می‌شود): حالا، در حالی که با شتاب آن را می‌خواستید.»

یعنی: ای محمد به مشرکان که خواستار نزول سریع عذاب هستند بگو: نظرتان چیست اگر عذاب خدا شبانه، آنگاه که در خوابید بر شما فرود آید مانند دشمن که شبانه بر دشمنش وارد می‌شود؟ بیات به معنای تبییت است، مانند سلام که به معنای تسلیم است. یا عذاب خدا درروز بر شما فرا رسد، آنگاه که مشغول کسب روزی و معیشت هستید؟ ﴿مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾ یعنی: عذاب به‌طور کامل، ناپسند، تلخ و موجب نفرت است، پس خواستار تعجیل در چه چیزی از آن هستند،حال آنکه،به هیچ عنوان سزاوار نیست تعجیل در آن درخواست شود؟

﴿أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾ (یونس:۵۱)

«باز هنگامی که (عذاب) واقع شد، آیا به آن ایمان می آورید؟ (آنگاه گفته می شود): حالا، در حالی که با شتاب آن را می خواستید.»

---

۱. کشاف: ۳۰/۲.

یعنی: اگر عذابش بیاید، پس از وقوع عذاب به آن ایمان می‌آورید، زمانی‌که ایمان نفعی به شما نمی‌رساند ﴿آلآنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾ یعنی: پس از وقوع عذاب که بدان ایمان آوردند به آنان گفته می‌شود: اکنون به آن ایمان آوردید درحالی که تعجیل در آن را درخواست می‌کردید یعنی تکذیب می‌کردید؛ زیرا درخواست تعجیل در آن از جانب شما، از روی تکذیب و انکار بود.[1]

۱۰۱۵. دوازدهم: برائت از شرک و مشرکان:

أ- ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّـهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَـٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّـهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (انعام:۱۹)

«بگو: چه چیز در گواهی بزرگتر (و برتر) است؟ بگو: خداوند، میان من و شما گواه است، و این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که به آنان می‌رسد؛ با آن بیم دهم، آیا براستی شما گواهی می‌دهید که با خداوند معبودهای دیگری هستند؟ بگو: من گواهی نمی دهم بگو: همانا او تنها معبود یگانه است، و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، بیزارم.»

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً﴾ یعنی: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ ﴿قُلِ اللَّـهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ یعنی: او به آنچه نزد شما آوردم و آنچه شما به من گفتید آگاه است. ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَـٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ﴾ یعنی: او برای تمام کسانی که این قرآن به آنان رسیده، انذارکننده است، به عبارتی: تا با آن شما را انذار کند ای مردم مکه و سایر کسانی که قرآن به شما رسیده، برای همه شما انذارکننده است. از محمدبن کعب روایت است که گفت: به هرکه قرآن رسیده باشد، همانا محمد به او ابلاغ کرده است. ﴿أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ﴾ ای مشرکان ﴿أَنَّ مَعَ اللَّـهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّا أَشْهَدُ﴾ یعنی: به شرکی که به آن گواهی می‌دهید، گواه نیستم. ﴿قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ﴾ یعنی: بلکه گواهی می‌دهم خدایی جز او نیست و در الوهیت و صفات کمالش هیچ شریکی ندارد.[2] ﴿وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ خداوند متعال

---

۱. همان: ۲/۳۵۰-۳۵۱.

۲. ابن‌کثیر: ۲/۱۲٦، قاسمی: ٦/٤٨٠- ٤٨١.

به پیامبرش ﷺ فرمان می‌دهد تا توحید به خدا و برائت خویش را از شرک و گواهی آنان اعلام کند.[۱]

ب- ﴿وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (یونس:۴۱)

«و اگر (کافران) تو را تکذیب کردند، پس بگو: عمل من برای خودم، و عمل شما برای خودتان است، شما از آنچه من می‌کنم بیزارید، و من (نیز) از آنچه (شما) می‌کنید بیزارم.»

خداوند متعال به پیامبرش محمد ﷺ می‌فرماید: اگر این مشرکان تو را تکذیب کردند، از آنان بیزاری بجوی.[۲]

ج- ﴿فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (شعراء:۲۱۶)

«پس اگر از (فرمان) تو سرپیچی کردند، بگو: همانا من از آنچه انجام می‌دهید؛ بیزارم.»

یعنی: اگر از تو نافرمانی کرده و از تو پیروی نکردند، از آنان و اعمالشان - شرک به خدا و سایر اعمالشان- بیزاری بجوی.[۳]

د- ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ (کافرون:۶-۱)

«(ای پیامبر) بگو: «ای کافران. من نمی‌پرستم آنچه را که شما می‌پرستید. و شما (نیز) نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم. و نه من پرستشگر آنچه را که شما پرستش کرده‌اید خواهم بود. و نه شما پرستشگر آنچه را که من می‌پرستم خواهید بود. (بنابراین) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم.»

این سوره، سوره برائت از عمل مشرکان و فرمان‌دهنده به اخلاص عبادت برای خداوند به تنهایی است. ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ تمام کافران روی زمین را دربرمی‌گیرد، اما مخاطب این سخن، کفار قریش بودند. بنابر قولی: آنان به‌خاطر جَهل، از رسول خدا ﷺ خواستند که

---

۱. ابن‌عطیه: ۱۵۳/۵.
۲. ابن‌کثیر: ٤١٨/٢.
۳. کشاف: ٣٤١/٢.

یک سال بت‌های آنان را بپرستد و یک سال آنان معبودش را بپرستند، بنابراین خداوند این سوره را نازل کرد و در آن به رسولش ﷺ فرمان داد تا از دین‌شان به‌طور کلی برائت جوید. ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾ یعنی: اصنام و اوثان. ﴿وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ آن خدای تنهایی که شریکی ندارد. ﴿مَا﴾ در اینجا به معنای «مَن» است. در ادامه فرمود: ﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ یعنی: عبادت شما را پیروی و تبعیت نمی‌کنم؛ بلکه فقط خداوند را به‌گونه‌ای که مورد پسند و خشنودی اوست می‌پرستم. ﴿وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ یعنی: به اوامر و احکام خدا در مورد پرستش او اقتدا نمی‌کنید، بلکه از پیش خود چیزی ابداع کرده‌اید؛ پس از تمام اعمال شما برائت می‌جویم، زیرا عابد باید معبودی برای پرستیدن و عبادتی برای انجام‌دادن، داشته باشد؛ از این‌رو؛ رسول ﷺ و پیروانش، خدا را براساس شریعت خودش می‌پرستند، بنابراین سخن اسلام این است: «لا إله اله الله محمد رسول الله»، یعنی معبود برحقی جز الله و راهی به سویش، جز آنچه رسول ﷺ آورده، نیست، درحالی‌که مشرکان غیرخدا را می‌پرستند که خدا هرگز بدان اذن نداده است. براین اساس رسول خدا ﷺ طبق فرمان خدا به آنان فرمود: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ بخاری می‌گوید: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ﴾ یعنی: کفر ﴿وَلِيَ دِينِ﴾ یعنی: اسلام.[1]

١٠١٦. سیزدهم: پاسخِ پیشنهادات مشرکان در مورد رسول:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ﴾ (انعام:٨-٩)

«و گفتند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ (تا او را تصدیق کند؟) و اگر فرشته‌ای می فرستادیم، (و ایمان نمی‌آوردند) قطعاً کار به پایان می‌رسید، سپس به آنان (هیچگونه) مهلتی داده نمی‌شد (و هلاک می‌شدند). و اگر او (= فرستاده) را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را به صورت یک مرد در می‌آوردیم، باز هم (به گمان آنان کار را بر آنان) مشتبه می‌ساختیم همانگونه که آنان (بر خود و دیگران) مشتبه می‌سازند (و جای شبهه باقی می ماند).»

یعنی: اگر فرشته‌ای بر رسول خویش محمد ﷺ فرستاده بودیم، ﴿لَّقُضِيَ الْأَمْرُ﴾ یعنی: به‌طور قطع کار با نابودی‌شان تمام شده بود، ﴿ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ﴾ یعنی: پس از نزول فرشته، به

---

١. ابن‌کثیر: ٥٦٠/٤.

اندازه چشم برهم‌زدنی، به آنان مهلت داده نمی‌شد، یا به این دلیل که چون فرشته را می‌دیدند که به شکل خودش بر رسول خداﷺ نازل شد که آیه‌ای بی‌نظیر است و چیزی آشکارتر و یقینی تر از آن نیست، ایمان نمی‌آوردند که در این صورت ناگزیر نابود می‌شدند، یا به این دلیل که با مشاهده فرشته در صورت خودش، روحشان از ترس بیرون می‌رفت [و می‌مردند] ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا﴾ یعنی: اگر طبق پیشنهاد آنان، فرشته‌ای به عنوان رسول قرار می‌دادیم، زیرا می‌گفتند: چرا فرشته‌ای بر محمد نازل نشده است و گاهی می‌گفتند: ﴿مَا هَـٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾، ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّـهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً﴾ پس اگر خداوند فرشته‌ای به عنوان رسول قرار داده بود، ﴿لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ یعنی: او را در صورت انسانی می‌فرستادیم؛ زیرا آنان با مشاهده فرشتگان در صورت واقعی، [از ترس] باقی نمی‌ماندند. ﴿وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ﴾ یعنی: در این هنگام امر را بر آنان مشتبه می‌ساختیم؛ زیرا با مشاهده فرشته در صورت انسان، می‌گفتند این انسان است نه فرشته.[۱]

۱۰۱۷. چهاردهم: پاسخِ برخی پیشنهادات مشرکان:

مشرکان، برخی خواسته‌ها از رسول خداﷺ طلب کرده و پیشنهاداتی ارائه دادند تا در صورت اجرای آنها توسط پیامبرﷺ به وی ایمان آورند؛ از جمله: جاری‌کردن جویبارها در سرزمین مکه، یا انداختن عذاب آسمان به‌صورت پاره‌پاره بر آنان، یا حاضرکردن خدا و فرشتگان به عنوان گواهان، یا خانه‌ای از طلا داشته باشد، یا در آسمان صعود کرده و کتابی برایشان بیاورد تا آن را بخوانند. پیامبرﷺ در پاسخ آنان، ابراز داشت که وی انسانی فرستاده شده است که جز آنچه خدا او را از آن آگاه کند نمی‌آورد، چنانکه قبلاً بیان شد.

همچنین آوردن آیات خارق‌العاده را بر رسول خداﷺ پیشنهاد دادند، اما پاسخ پیامبر به آنان این بود که زمام کار به دست خدا و طبق حکمتش است.

۱۰۱۸. پانزدهم: رسولﷺ آنچه را به او وحی می‌شود دنبال می‌کند و بر آنچه برای او یا نزد او نیست ادعایی ندارد:

خداوند متعال خطاب به رسولشﷺ می‌فرماید:

﴿قُل لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّـهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (انعام:۵۰)

---

۱. کشاف: ۲/۷-۸.

«بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است و غیب نمی‌دانم، و به شما نمی‌گویم من فرشته هستم، جز از آنچه به من وحی می‌شود؛ پیروی نمی‌کنم. بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟! چرا نمی اندیشید؟!.»

یعنی: به این مشرکان که گاهی تنزیل آیات و سایر پیشنهادات را به تو ارائه می‌کنند، بگو: ادعا نمی‌کنم خزینه‌های روزی خدا به من واگذار شده تا آنچه مانند تبدیل کوه‌ها به طلا و مانند آن را که می‌خواهید به شما دهم. ﴿وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ یعنی: در مورد سررسید قیامت یا روز قیامت یا زمان نزول عذاب و سایر امور غیبی از من می‌پرسید، در حالی که غیب از افعال خداوند متعال است. ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾ یعنی: تا مرا به امور خارق‌العاده مانند بالارفتن در آسمان و مانند آن که از توان انسان خارج است وادار کنید؛ یعنی: من بر هیچ‌یک از این موارد سه‌گانه ادعایی ندارم، تا آثار و احکام‌شان را بر من پیشنهاد دهید و اجابت‌نکردن این پیشنهادات از جانب من را دلیل بر عدم صحت رسالتم که به‌طور قطع هیچ ارتباطی با موارد مذکور ندارد قرار دهید. ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾ یعنی: فقط آنچه را خداوند پاک و متعال بر من وحیمی‌کند و مرا بدان گرامی داشته، به شما می‌گویم، که ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ﴾ این مثال برای گمراه و هدایت‌یافته به‌طور مطلق است، استفهام انکاری است و برابری آگاه بر حقایق و ناآگاه بر آن انکار شده است. ﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ یعنی: پس چرا نمی‌اندیشند تا هدایت شده و مانند کوران گمراه نباشند.[1]

۱۰۱۹. شانزدهم: روی‌گرداندن از فرورondگان در آیات خدا:

خداوند متعال، خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (انعام:۶۸)

«و هر گاه کسانی را دیدی که در آیات ما (از روی عناد و مسخره) به بحث و گفتگو می‌پردازند، از آنان روی بگردان؛ تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس هرگز بعد از یادآوردن با گروه ستمگران منشین.»

---

۱. قاسمی: ٦/٥٣٤-٥٣٥.

یعنی: هرگاه کسانی را دیدی که به منظور ریشخند و طعنه‌زدن، در آیات خدا فرومی‌روند، که قریش در اوج این کار بودند: ﴿فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ با آنان ننشین و از نزدشان برخیز، ﴿حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ که در چنین حالتی، می‌توانی با آنان بنشینی. ﴿وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ﴾ یعنی به‌گونه‌ای ذهنت را مشغول کرد که نهی از همنشینی آنان را از یاد بردی، ﴿فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ یعنی: اگر شیطان از یادت برد و با آنان نشستی، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیری، اما هرگاه نهی را به یادآوردی با آنان همنشینی نکن؛ زیرا به سبب طعنه‌زدن در آیات خدا ستمگرانند. به این آیه در آیه:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّـهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ﴾ (نساء: ۱۴۰)

«و مسلماً (خداوند) در قرآن (این حکم) را بر شما نازل کرده که چون شنیدید (افرادی) آیات خدا را انکار می‌کنند و آن را به ریشخند می‌گیرند با آنان ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند (و اگر با آنان بنشینید) در این صورت قطعاً شما (نیز) هم مانند آنان خواهید بود.»

اشاره شده است؛ زیرا حضور در محل منکر با امکان دوری جستن از آن، مشارکت با صاحب منکر به شمار می‌رود.[1]

﴿وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَلَـٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (انعام: ۶۹)

«و چیزی از حساب (و گناه) آنان بر (عهده) پرهیزکاران نیست، ولی (همنشینی باید) برای پنددادن (و یادآوری) باشد، شاید که پرهیزگاری پیشه کنند.»

یعنی: اگر از آنان دوری گزیده و با آنان ننشستید، از گناه‌شان بری شده‌اید.[2]

۱۰۲۰. هفدهم: همنشینی مومنان با ضعیفان:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انعام ۵۲)

«و کسانی را که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند (و) خشنودی او را می‌خواهند (از خود) دور مکن، نه چیزی از حساب آنان بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آنان؛ پس اگر آنان را طرد کنی از ستمکاران خواهی بود.»

---

۱. همان: ۲/۵۷۵- ۵۷۶، کشاف: ۲/۳۴-۳۵.
۲. ابن‌کثیر: ۲/۱۴۴.

یعنی: این افراد متصف به صفات مذکور را از خودت دور نکن، بلکه آنان را دوستان و همنشینان خودت قرار بده، ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُم﴾ یعنی: او را پرستش کرده و از او می‌خواهند، ﴿بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ﴾ مجاهد می‌گوید: منظور از آن، نماز فرض است. بنابر قول برخی: منظور از «غداة و عشی»: استمرار است، و بنابر قولی: معنایش این است که نماز صبح و عصر را به جا می‌آورند. ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ یعنی: با این کار، در جستجوی خشنودی خداوند بزرگ هستند، درحالی‌که عبادات و طاعات را خالصانه به جا می‌آورند. ﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ﴾ یعنی: حسابشان تنها با خداست و چیزی از حساب آنان بر عهده تو نیست، چنانکه چیزی از حساب تو بر عهده آنان نیست. ﴿فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ظلم به معنای قراردادن چیزی در غیرمحل خودش است، یعنی: قصد نکن که آنان را از نزد خویش برهانی؛ زیرا در این صورت شیء را در غیرمحلش قرار داده‌ای.[1]

در سبب نزول این آیه، امام مسلم[2] از سعدبن ابی‌وقاص رضی الله عنه روایت کرده که گفت: شانزده نفر همراه رسول خدا ﷺ بودیم، مشرکان به وی گفتند: اینان را از خود بران که بر ما جسور می‌شوند. گفت: من و ابن مسعود و مردی از هذیل و بلال و دو مرد که نامهایشان را نمی‌دانم، بودیم، پس آنچه خدا خواست در نفس رسول خدا ﷺ افتاد و با خودش نجوا کرد، آنگاه خداوند متعال آیه ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انعام:۵۲) را نازل کرد. امام احمد [۳۹۸۵] از ابن‌مسعود روایت کرده که گفت: درحالی‌که خباب و صهیب و بلال و عمار نزد رسول خدا ﷺ بودند، گروهی از قریش بر او گذشتند و گفتند: ای محمد آیا به اینان راضی شدی؟ آنگاه ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ نازل شد. ابن‌جریر از ابن مسعود نیز روایت کرده که گفت: درحالی‌که صهیب و بلال و عمار و خباب و دیگرانی از مسلمانان مستضعف نزد رسول خدا ﷺ بودند، گروهی از قریش بر وی گذشته و گفتند: ای محمد آیا به اینان در برابر قومت راضی شدی، آیا اینان کسانی هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده، و ما پیرو اینان هستیم؟ آنان را از خود بران؛ که در این صورت شاید از تو پیروی کنیم، آنگاه آیه ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ

---

۱. همان: ۱۳۴/۲، قاسمی: ۵۴۰/۶-۵۴۱، کشاف: ۲۷/۲.
۲. ۶۲۴۱.

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انعام:۵۲) نازل شد.

۱۰۲۱. آيه‌ای ديگر به همين مضمون:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (كهف:۲۸)

«و با كسانی باش كه پروردگار خود را صبحگاهان و شامگاهان می‌خوانند، (و تنها) وجه او را می‌طلبند، و هرگز به‌خاطر زيورهای دنيا، چشمانت از آنان بر مگير، و پيروی نكن از كسانی كه دلهايشان را از ياد خود غافل ساخته‌ايم، و هوای نفس خويش را پيروی كردند، و كارهايشان از حد گذشته (و بر باد) است.»

يعنی: با كسانی از بندگان خدا بنشين كه خدا را ياد كرده و صبحگاه و شامگاه او را تهليل و ستايش و تسبيح و تكبير كرده و از او می‌خواهند، فقير باشند يا ثروتمند و قوی باشند يا ضعيف. گفته شده اين آيه درباره اشراف قريش نازل شد كه از پيامبرﷺ خواستند فقط با آنان همنشينی كرده و از همنشينی با دوستان ضعيفش مانند بلال و عمار و صهيب و خباب و ابن مسعود دوری گزينند. خداوند وی را از اين كار نهی كرده و فرمود:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

(انعام:۵۲)

«و كسانی را كه صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند (و) خشنودی او را می‌خواهند (از خود) دور مكن، نه چيزی از حساب آنان بر توست و نه چيزی از حساب تو بر آنان؛ پس اگر آنان را طرد كنی از ستمكاران خواهی بود.»

و به او فرمان داد تا در همنشينی با اين افراد شكيبا باشد:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (كهف:۲۸)[1]

---

۱. ابن‌كثير: ۸۰/۳.

۱۰۲۲. هجدهم: جدال با کفار مکه:

قرآن کریم، انواعی از جدال رسول خداﷺ با کفار قریش را بیان کرده است، اما با وجود آشکارشدن حقیقت در این جدال‌ها، کافران مکه بر کفر خویش اصرار داشته و با زیاده‌روی و اصرار در کفر، صفات باطلی را به رسول خداﷺ نسبت دادند. در ادامه برخی انواع جدال رسول خداﷺ با آنان بیان می‌شود.

۱۰۲۳. نوزدهم: أ: بگو دلیلتان را بیاورید:

﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَـٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُّعْرِضُونَ﴾ (انبیاء:۲۴)

«آیا جز او معبودانی را برگزیده‌اند؟! بگو: دلیلتان را بیاورید، این پند کسانی است که با من هستند، وپند آنان که پیش از من بودند. بلکه بیشتر آنان حق را نمی‌دانند، لذا آنان (از آن) رویگردانند.»

﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا﴾ ای محمد ﴿هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ یعنی: دلیل گفته‌هایتان را ﴿هَـٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ﴾ یعنی: قرآن ﴿وَذِكْرُ مَن قَبْلِي﴾ یعنی: کتابهای پیشین برخلاف آنچه می‌گویید و می‌پندارید؛ زیرا تمام کتابهایی که بر تمام پیامبران نازل شد این شعار را سرمی‌دادند: «لا اله الا الله»، اما شما ای مشرکان حقیقت را نمی‌دانید و از آن روی می‌گردانید، پس اگر راست می‌گویید، دلیل عقلی یا وحیی خودتان را بیاورید، اما شما ای مشرکان، دلیل و حجتی جز دشمنی و اصرار بر کفر ندارید.[1]

۱۰۲٤. بیستم: ب: من باید از وحی پیروی کنم هرچند به عواقب امور در دنیا آگاه نیستم:

﴿قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (احقاف:۹)

«(ای پیامبر) بگو: من از میان پیامبران (وجودی) نوظهور نیستم. و نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد، من تنها از چیزی پیروی می‌کنم که به من وحی می‌شود، و جز بیم‌دهنده آشکاری نیستم.»

﴿قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ﴾ یعنی: من اولین رسول نیستم، ﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ یعنی: نمی‌دانم در دنیا با من و شما چه معامله خواهد شد، آیا همانند پیامبران

---

۱. همان: ۱۷٦/۳، کشاف: ۱۱۱/۳.

پیشین رانده یا کشته خواهم شد؟ و نمی‌دانم آیا توسط شما تحقیر و سنگسار خواهم شد؟ یعنی رسول خداﷺ سرانجامِ کارِ خویش و مشرکان قریش در دنیا را هرگز نمی‌دانست که آیا ایمان می‌آورند یا کفر ورزیده و عذاب خواهند شد. ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾ یعنی: فقط آنچه را خدا به‌وسیله وحی بر من نازل می‌کند پیروی می‌کنم، از جمله اینکه شما را از عذاب خدا در صورت ایمان نیاوردن به من، انذار و تحذیر می‌کنم.[1]

۱۰۲۵. بیست و یکم: پایداری بر دعوت و محال‌بودن بازگشت از آن:

خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ وَلَـٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّـهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس:۱۰۴)

«بگو: ای مردم! اگر از دین من در شک هستید، پس من کسانی را که شما به جای الله پرستش می‌کنید؛ نمی پرستم، و اما من تنها الله را می‌پرستم که شما را می‌میراند، و من مأمور شده‌ام از مؤمنان باشم.»

یعنی: ای محمد به مردم- اهالی مکه- بگو: ﴿إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي﴾ و درستی و راستی آن، پس این دین من است، توصیفش را بشنوید و آن را بر خرد خویش عرضه کرده و با دید انصاف بنگرید تا بدانید دینی است که تردیدی در آن راه ندارد و من سنگهایی را که شما بجای خدای برحق و آفریدگارتان که همان الله است می‌پرستید، نمی‌پرستم. ﴿وَلَـٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّـهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ﴾ یعنی: شما را می‌میراند. ﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: خداوند مرا به این کار فرمان داده است. بنابر قولی، معنای آیه چنین است: اگر در دینم و آنچه بر آنم- که آیا بر آن پایدار می‌مانم یا آن را رها کرده و با شما همراه می‌شوم- شک دارید، این امر محال است؛ پس در این رابطه با یکدیگر سخن نگویید و از کار من شکایت نکنید و طمع‌هایتان را از من ببُرید و بدانید من آنانی را که شما به جای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم و گمراهی را بر هدایت ترجیح نمی‌دهم.[2]

۱۰۲۶. بیست و دوم: ج: ارایه دلیل بر دشمن با جدالِی منصفانه:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّـهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ﴾ (سبأ:۲۲)

---

۱. ابن‌کثیر: ۱۵٤/٤- ۱۵۵، کشاف: ۲۹۸/٤.

۲. کشاف: ۳۷۳/۲- ۳۷٤.

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آنان) هموزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= خداوند) از میان آنان یاور و پشتیبانی ندارد.»

یعنی: ای محمد به مشرکان قوم خویش بگو بتان و فرشتگان را که به جای خدا می‌پرستند فراخوانند؛ زیرا آنان مالک ذره‌ای خیر یا شر یا سود یا زیان، نه در آسمان‌ها و نه در زمین نیستند و از جانب آنان دستیاری برای خداوند نیست که او را در تدبیر آفرینش یاری رساند. منظور این است که آنان با این صفت، از احوال و صفات ربوبیت، ناتوان و دور هستند، پس چگونه همانند خدا شایستگی پرستیده‌شدن و خوانده‌شدن را دارند؟[1]

۱۰۲۷. بیست و سوم: د: روش‌های جدالِ منصفانه:

خداوند متعال به پیامبرش ﷺ فرمان می‌دهد که به آنان بگوید:

﴿قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّـهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ:۲۴)

«(ای پیامبر! به مشرکان) بگو: چه کسی شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ (در پاسخ) بگو: الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم.»

به وی فرمان می‌دهد تا با گفتن: ﴿مَن يَرْزُقُكُم﴾ از آنان اقرار بگیرد، سپس فرمان می‌دهد که پاسخ و اقرارشان را این‌گونه بیاورد: ﴿قُلِ اللَّـهُ﴾ یعنی: الله همان کسی است که شما را روزی می‌دهد. این امر اشعار دارد به اینکه آنان در قلب به آن اقرار دارند جز اینکه آن را به زبان نمی‌آورند؛ تا مبادا به عنوان دلیل بر ضدشان ارایه شده و به آنان گفته شود: پس شما را چه شده که روزی‌دهنده خویش را نپرستیده و کسانی را که از روزی‌دادن ناتوانند بر او ترجیح می‌دهید؟ خداوند متعال در ادامه به پیامبر فرمان می‌دهد که به آنان بگوید: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ یعنی: یکی از دو گروه، یعنی آنانی که خداوندِ روزی‌دهنده در آسمانها و زمین را می‌پرستند و آنانی که جمادات ناتوان را با او شریک می‌گردانند، بر هدایت و دیگری بر گمراهی است. این‌گونه سخن گفتن در جدال،

---

۱. همان: ۵۷۹/۳.

در نهایت انصاف است، افزون بر اینکه دلالت آشکاری دارد بر اینکه کدام‌یک از دو گروه بر هدایت و کدام‌یک در گمراهی آشکار است.[۱]

۱۰۲۸. بیست و چهارم: استدلال با اعجاز قرآن کریم در برابر مشرکان:

یکی از جدال‌های پیامبرﷺ با مشرکان مکه این بود که با اعجاز قرآن بر آنان استدلال کرده و با آنچه خداوند او را آگاه کرده بود، که اگر انسان‌ها و جنیان بخواهند مانند این قرآن بیاورند، ناتوان خواهند بود، آنان را به مبارزه طلبید. این بزرگترین دلیل است بر اینکه قرآن از جانب خداست و لجاجت و تکذیب، سودی به حالشان نمی‌رساند؛ زیرا این قرآن را می‌شنوند، پس اگر در سخن باطلشان که می‌گویند قرآن از جانب خدا نبوده و محمد رسول خدا نیست، راستگو هستند، مانند آن بیاورند. خداوند متعال به رسولش محمدﷺ چنین می‌فرماید:

﴿قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَـٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ (اسراء:۸۸)

«(ای پیامبر!) بگو: اگر انس و جن (همگی) گرد آیند بر آن که همانند این قرآن را بیاورند، (هرگز) همانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنان یاور برخی (دیگر) باشند.»

مشرکان از روی ناتوانی سکوت کردند. سپس خداوند به رسولش فرمان می‌دهد که به آنان بگویید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّـهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ (هود:۱۳)

«آیا می‌گویند: این (قرآن) را از خود بافته (و به خدا نسبت داده) است. بگو: اگر راست می‌گویید، شما هم ده سوره‌ی به هم بافته‌ی مانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر که می‌توانید (به یاری) بطلبید.»

چون مشرکان از آوردن مانند قرآن که ادعا می‌کردند از جانب خدا نیست ناتوان ماندند، آنان را به مبارزه طلبید که اگر در این ادعا راستگو هستند، ده سوره مانند آن بیاورند. معنای آیه چنین می‌شود: چون به گمان مشرکان، قرآن افترا و ساخته رسول است،

---

۱. همان: ۵۸۱/۳.

گویی به آنان گفت: فرض کنید من خود، آن را ساخته‌ام و به من وحی نشده و موضوع آن‌گونه که شما گمان می‌کنید است، پس شما نیز کلامی مانند آن از پیش خود بسازید، هرچند به اندازه ده سوره مانند آن، زیرا شما عرب‌های سخن‌پردازی مانند من هستید و از آوردن کلامی که من بر آن توانا هستم، ناتوان نیستید.[1] در برابر این استدلالِ منصفانه، مانند دیوار سکوت کرده و نتوانستند این مبارزه جدید را با آوردن ده سوره مانند قرآن بشکنند.

قرآن کریم در ادامه، آنان را به مبارزه طلبید که اگر در سخنان و افتراهایشان راستگو هستند، یک سوره مانند سوره‌هایش بیاورند:

﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّـهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ (بقره:۲۳-۲۴)

«و اگر درباره آنچه بر بنده خود (محمد) نازل کرده‌ایم؛ در شک و تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید و گواهان خود را -غیر از خدا- فرا خوانید؛ اگر راست می‌گویید. پس اگر چنین نکردید - و هرگز نتوانید کرد- از آتشی بترسید که هیزم آن مردم و سنگهاست، و برای کافران آماده شده است.»

مطلب دوم

درس‌های قصه جبهه‌گیری رسول در برابر مشرکان برای دعوت و دعوتگران

۱۰۲۹. درس اول: تعیین وظیفه دعوتگران:

وظیفه دعوتگران به سوی خدا، همان وظیفه رسولان خداست، یعنی: تبلیغ دعوت که خداوند آنان را با آن به سوی مردم فرستاد که مردم به پذیرش آن مجبور نیستند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نور:۵۴)

«و بر (عهده) پیامبر (چیزی) جز ابلاغ آشکار نیست.»

و ﴿فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نحل:۸۲)

«پس(ای پیامبر!) اگر (آنان) روی گرداندند؛ جز این نیست که بر (عهده) تو ابلاغ آشکار است.»

---

۱. همان: ۳۸۳/۲.

پس هرکه دعوت به سوی خدا را بپذیرد، هدایت شده و سود پذیرش دعوت به خودش می‌رسد. و هرکه آن را نپذیرد زیانش به خودش می‌رسد:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ﴾ (یونس: ۱۰۸)

«بگو: ای مردم! بی‌تردید حق از طرف پروردگارتان برای شما آمد، پس هر کس هدایت شد، برای خود هدایت شده، و هر کس گمراه شد، پس به زیان خود گمراه شده است، و من نگهبان بر شما نیستم.»

یعنی: من نگهبان شما نیستم که کار شما به من واگذار شده باشد و بر آنچه می‌خواهم شما را وادار کنم. خداوند متعال خطاب به رسولش ﷺ می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ (شوری:۴۸)

«پس (ای پیامبر) اگر (مشرکان) اعراض کنند، (نگران نباش)، ما تو را نگهبان بر آنان نفرستاده‌ایم.»

یعنی: حق نداری آنان را به ایمان‌آوردن مجبور کنی.[۱] از این‌رو، دعوتگران باید تبلیغ دعوت به مردم را به بهترین وجه بجا آورند، و دربرابر نپذیرفتن دعوت از سوی مردم، مسؤولیتی ندارند؛ چنانکه نمی‌توانند آنان را بر پذیرش دعوت مجبور کنند.

۱۰۳۰. درس دوم: وضوح در تبلیغ دعوت:

دعوتگران باید در تبلیغ دعوت به مردم واضح و صریح بوده و از پیچیدگی و ابهام‌گویی بپرهیزند. از مظاهر وضوح در تبلیغ، اعلام بر اصرار در مفاهیم دعوت و محال‌بودن انحراف از آن دربرابر مخالفان و عموم مردم است، با یادآوری این قول خداوند متعال به رسول بزرگوارش که فرمود:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ وَلَـٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّـهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس:۱۰۴)

«بگو: ای مردم! اگر از دین من در شک هستید، پس من کسانی را که شما به جای الله پرستش می‌کنید؛ نمی پرستم، و اما من تنها الله را می‌پرستم که شما را می‌میراند، و من مأمور شده‌ام از مؤمنان باشم.»

---

۱. قرطبی: ۱٦/٤٧.

از دیگر مظاهر وضوح در تبلیغ، تبلیغ مبانی اسلام- همان موضوع دعوت- است و اینکه اسلام با این مبانیاز سایر نظام‌ها و اندیشه‌هایی که بر دیگران تحمیل می‌شوند، مختلف بوده و از آنان متمایز می‌شود و در آنها حل نشده و از آنها پیروی نمی‌کند.

۱۰۳۱. درس سوم: ضرورت شکیبایی دعوتگران:

صبر برای هر انسانی که قصد رسیدن به مقصود و هدفش را دارد ضروری است، بنابراین صبر برای مسلمان ضرورت بیشتری می‌یابد تا خودش را بر فرمانبرداری از خدا، دوری از نافرمانی او و تسلیم‌شدن در برابر قضا و قدرش حبس کند و دعوتگران بیشتر از دیگران به صبر نیازمندند؛ زیرا آنان با دعوت خویش با هوا و هوس‌ها و انحرافات مردم روبرو می‌شوند و مردم در اغلب موارد با نپذیرفتن و انکار و آزار رساندن به دعوتگران با آنان مقابله می‌کنند؛ پس اگر دعوتگران به صبر جمیل آراسته نباشند، گرفتار بی‌تابی و بی‌قراری و دست‌کشیدن از دعوت می‌شوند؛ از این رو خداوند، رسول گرامی‌اش را به صبر در برابر آزار مشرکان در هنگام دعوت‌دادن آنان به سوی خدا فرمان داد که این فرمان، دعوتگران مسلمان را نیز در بر می‌گیرد:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (احقاف:۳۵)

«پس (ای پیامبر) صبر کن، همچنانکه پیامبران اولوالعزم صبر کردند.»

و ﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّـهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ (یونس:۱۰۹)

«و از آنچه به تو وحی می‌شود پیروی کن، و صبر کن، تا خداوند داوری کند، و او بهترین داوران است.»

صبر دعوتگران باید مستمر و شدید باشد تا یاری خدا فرا رسد؛ زیرا با صبر مستمر در تبلیغ دعوت و تحمل آزارها در این راه، موعود خداوند بر امداد آنان نزدیک شده و این همان سنت خداوند در مورد دعوت و دعوتگران است:

﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّـهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ﴾ (انعام:۳۴)

«و براستی پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند، و در برابر تکذیب‌ها صبر کردند و (در این راه) آزار دیدند؛ تا یاری ما به آنان رسید، و هیچ کس نمی‌تواند کلام خدا را تغییر دهد، و بی‌گمان اخبار پیامبران به تو رسیده است.»

۱۰۳۲. درس چهارم: دعوتگران نباید مدعی چیزی شوند که اختیاری در آن ندارند و مالکش نیستند:

دعوتگران نباید در برابر پیشنهادات یا شروط مردم برای پذیرش دعوت، آنچه را در اختیار ندارند، ادعا کنند. از این رو، دعوتگران نمی‌توانند برای خودشان ادعای قدرت بر فرودآوردن عذاب بر مخالفان و یاری نرسیدن به دشمنان، و آوردن امور خارق‌العاده داشته باشند. زیرا آنان فقط دعوتگرانی‌اند که با هدایتی که ازجانب پروردگارشان بر آنان آمده، مردم را پند می‌دهند، پس اگر اجابت کرده و دعوت را پذیرفتند، امید است که آنچه خداوند به بندگان قبول‌کننده دعوتش مبنی بر یاری‌کردن در برابر دشمنان و قدرت‌دادن در زمین، وعده داده، به آنان برسد، البته بدون تعیین وقت معینی برای نزول این یاری. آیاتی از قرآن کریم بر این گفته دلالت دارد، از جمله آیاتی که خطاب به رسولﷺ است تا آنها را به مشرکان بگوید، مانند سخن خداوند متعال در پاسخ به درخواست مشرکان بر نزول سریع عذاب بر آنان به‌خاطر ایمان نیاوردنشان:

﴿قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّـهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ * قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾ (انعام:۵۷-۵۸)

«بگو: من دلیل روشنی از پروردگارم دارم و شما آن را تکذیب کرده‌اید و آنچه شما بدان شتاب دارید (از نزول عذاب) نزد من نیست؛ حکم و فرمان تنها از آن خداست، حق را بیان می‌کند و او بهترین جداکننده (ی حق از باطل) است. بگو: اگر آنچه که شما بدان شتاب دارید (از نزول عذاب) نزد من بود (بر شما نازل می‌کردم و) کار میان من و شما به پایان می‌رسید، و خداوند به ستمکاران داناتر است.»

خداوند متعال برای پاسخ به پیشنهادات آنان به پیامبرش فرمان می‌دهد:

﴿قُل لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّـهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (انعام:۵۰)

«بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است و غیب نمی‌دانم، و به شما نمی‌گویم من فرشته هستم، جز از آنچه به من وحی می‌شود؛ پیروی نمی‌کنم. بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟! چرا نمی‌اندیشید؟!.»

۱۰۳۳. درس پنجم: دوری‌گزیدن از مجالس فساد در صورت ناتوانی بر انتقاد:

دعوتگر نباید در مجلسی که در آن آیات خدا مورد ریشخند واقع شده و قادر بر انتقاد این کار زشت نیست، بنشیند. خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی‌اش ﷺ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (انعام:۶۸)

«و هر گاه کسانی را دیدی که در آیات ما (از روی عناد و مسخره) به بحث و گفتگو می‌پردازند، از آنان روی بگردان؛ تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس هرگز بعد از یادآوردن با گروه ستمگران منشین.»

بنابراین دعوتگران نباید در مجلسی که اسلام و نشانه‌ها و ارزش‌هایش مورد ریشخند واقع می‌شود حضور یابند. حضورنیافتن در چنین مجالسی واجب است؛ زیرا نشستن در آن، اظهار عدم کراهت به شمار می‌رود و در صورتی حضورنیافتن واجب است که قدرت بر انتقاد بر آن و اشتیاق بر بازداشتنشان از کار ناپسند وجود نداشته باشد. چنانکه اگر فردیبداند افراد حاضر در چنین مجالسی برای خشمگین‌کردن وی چنین کرده و برخاستنش از این مجالس سبب فرونرفتن در آیات خداوند می‌شود، برخاستن بر او واجب می‌گردد. از این آیه، جواز نشستن با کفار به شرط فرونرفتن در آیات خدا به دست می‌آید؛ زیرا در صورت خوض (فرورفتن)، فرمان یافته‌ایم تا از آنان روی گردانیم. به‌علاوه می‌فرماید: ﴿حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ بنابر دیدگاه برخی علما: این آیه بر منع همنشینی با ستمگران و فاسقان هنگام اظهار منکرات نیز دلالت دارد.[۱] دعوتگران باید این مطالب را درنظر داشته و بدان پایبند باشند.

۱۰۳۴. درس ششم: همنشینی با فقرا:

دعوتگران نباید از همنشینی با مومنان فقیر سرباز زنند؛ زیرا آنان مومن بوده و مومنان با یکدیگر برادرند و برادر نمی‌تواند بر برادر برتری جوید، به‌علاوه از صفات دوستان خدا این است که در برابر مومنان فروتن هستند:

---

۱. قاسمی: ۵۷۷/۶.

﴿مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّـهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (مائده:۵۴)

«هر کس از شما که از دین خود برگردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند بزودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند.»

پس میان مومنان، برادری ایمانی است و این برادری فقط بر پایه ایمان است نه غیر آن مانند ثروت و مقام. از این‌رو، مومن برادر توست هرچند فقیر باشد، پس نباید بر او تکبر ورزیده و با او همنشینی نکنی. مشرکان از رسول خداﷺ خواستند تا مومنان فقیر و ضعیف را از مجلس خویش برهاند تا فقط آنان همنشین او باشند، آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انعام:۵۲)

«و کسانی را که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند (و) خشنودی او را می‌خواهند (از خود) دور مکن، نه چیزی از حساب آنان بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آنان؛ پس اگر آنان را طرد کنی از ستمکاران خواهی بود.»

میزان برتری در اسلام، براساس ایمان و تقواست، نه براساس ثروت و جایگاه اجتماعی، بنابراین دعوتگران باید مردم را از این موضوع آگاه سازند تا مقاصد خویش را تصحیح کرده و عدالت را برپا دارند. از مظاهر تصحیح این مقاصد، همنشینی با مسلمانان ضعیف و فقیر است و دعوتگران باید این موضوع را در زندگی خودشان نیز کاربردی کنند.

۱۰۳۵. درس هفتم: ولا و برا نزد دعوتگران:

از نظر اسلام، ولا برای اسلام و مسلمانان، و برا از شرک و مشرکان است. ولا و برا نزد دعوتگران به سوی خدا نیز چنین است، پس ولایشان برای اسلام و مقاصد آن و ایمان‌آورندگان و دعوت دهندگان به اسلام است، و برا از هرچیز مخالف با اسلام - سخن و عمل و اعتقاد و اشخاصی که این مخالفت‌ها را می‌کنند- است. یکی از آیات برائت، این قول خداوند متعال خطاب به رسولش است که فرمود:

﴿أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّـهِ آلِهَةً أُخْرَى قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (انعام:۱۹)

«آیا براستی شما گواهی می‌دهید که با خداوند معبودهای دیگری هستند؟ بگو: من گواهی نمی دهم بگو: همانا او تنها معبود یگانه است، و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، بیزارم.»

از آیات ولا نیز این آیه است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (توبه:۷۱)

«و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان (و یاور) یکدیگرند.»

بنابراین، دعوتگران باید به مفاهیم ولا و برا پایبند بوده و آن را به مردم بیاموزانند و در میان یکدیگر و رابطه‌شان با دیگران، آشکارا و بدون ابهام به‌کار گیرند.

۱۰۳۶. درس هشتم: جدال با مخالفان:

دعوتگران باید در جدال با مخالفان و رویگردانندگان و بازدارندگان از دعوت، روش رسول خداﷺ در جدال با مشرکان را به‌کار گیرند. این روش پسندیده قبلا بیان شد که از جمله آن، درخواست برهان و دلیل از مخالف بر ادعایش و آنچه بر ضد دعوت اسلامی ارائه می‌دهد، است؛ از این‌رو، شعار دعوتگران باید چیزی باشد که خداوند به رسولشﷺ فرمود تا به مشرکان بگوید:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره:۱۱۱)

«بگو: اگر راستگویید دلیل خود را بیاورید!»

از دیگر روش‌های جدال درست، بیان و ارائه مقدماتی است که مخالف آنها را می‌پذیرد تا نتیجه صحیح آشکار شود. این ضرورتِ پیروی از اسلام و ترک خلاف آن است. از جمله این بیانات و مقدمات جدال، مواردی است که در این آیات وارد شده است:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّـهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ﴾ (سبأ:۲۲)

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آنان) هموزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= خداوند) از میان آنان یاور و پشتیبانی ندارد.»

و

﴿قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّـهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبا:۲۴)

«(ای پیامبر! به مشرکان) بگو: چه کسی شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ (در پاسخ) بگو: الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم.»

۱۰۳۷. درس نهم: توضیح اعجاز قرآن و دلالتش:

معجزه قرآن کریم، بزرگترین معجزه دالّ بر نبوت محمدﷺ و عمومی‌بودن رسالتش از جانب پروردگار به سوی همه مردم است، بنابراین قرآن از جانب خداست و سخن انسان نیست. این معجزه، تاکنون همیشه هر کس را که نبوت محمدﷺ و عمومی‌بودن رسالتش را تکذیب یا در آن شک کرده به مبارزه طلبیده است. معجزات پیامبران پیشین با پایان زندگی‌شان خاتمه یافت و جز خبرشان چیزی از آنان به جای نماند، اما معجزه محمدﷺ - قرآن کریم- ماندگار است و هر تکذیب‌کننده یا دشمن اسلام را به مبارزه می‌طلبد. از این‌رو، دعوتگران باید اعجاز قرآن و دلیل آن را به مردم به‌خصوص تکذیب‌کنندگانِ دعوت اسلام توضیح و شرح دهند. خلاصه این معجزه آن است که خداوند متعال به رسولشﷺ فرمان داد تا با قرآن، مشرکان مکه را به مبارزه طلبد به این نحو که اگر در این ادعایشان که قرآن از جانب خدا نیست و محمد رسول خدا نمی‌باشد راستگو هستند، مانند قرآن بیاورند، اما آنان ناتوان مانده و خاموش شدند. سپس آنان را به مبارزه طلبید که ده سوره مانند آن بیاورند، این بار نیز ناتوان مانده و خاموش شدند. سپس آنان را به مبارزه طلبید که یک سوره مانند آن بیاورند، درحالی‌که ناتوانی‌شان در این کار را از پیش اعلام کرد، این بار نیز ناتوان مانده و خاموش شدند. آیات مربوط به مبارزه طلبی با قرآن یا ده سوره مانند آن یا یک سوره مانند آن قبلاً بیان شد. حال سوال این است که این مبارزه‌طلبی (تحدی) بر چه چیزی دلالت دارد و نتیجه‌اش چیست؟ پاسخ به این سوال چنین است: مبارزه‌طلبی در صورت پیروزی- هنگامی که مبارزه‌طلبیده‌شدگان از شکستن مبارزه ناتوان می‌مانند- بر راستگویی ادعای مبارزه‌طلب، و دروغگویی و بطلانِ مخالفانی که به مبارزه طلبیده شده‌اند، دلالت دارد. اما این نتیجه زمانی حاصل می‌شود که شروط صحت تحدی- مبارزه طلبی- در آن جمع شده باشد. این شروط بدین قرار است:

۱۰۳۸. شروط تحدی:

شرط اول: متحدّی [= مبارزه‌طلب] ادعای کاری داشته باشد که دیگران آن را انکار می‌کنند. شرط دوم: موضوع تحدّی در صلاحیت مبارزه‌طلبیده‌شدگان و موضوع مبارزه، داخل باشد. شرط سوم: مبارزه‌طلبیده‌شدگان برای ابطال ادعای متحدّی و آنچه به خود نسبت می‌دهد، نهایت رغبت را در شکستن تحدی داشته باشند. شرط چهارم: برای پاسخ‌دادن به متحدّی و شکستن تحدی‌اش، مانعی برای مبارزه‌طلبیده‌شدگان مانند ترس وجود نداشته باشد.

۱۰۳۹. تحقق شروط تحدّی قرآن:

شروط تحدی که بیان شد در تحدی قرآن با مشرکان وجود دارد که به‌صورت زیر به طور مختصر تشریح می‌شود:

۱۰٤۰. شرط اول:

شرط اول تحدی این بود که متحدّی، ادعای کاری داشته باشد که دیگران آن را انکار می‌کنند. این شرط به‌طور یقین در تحدّی قرآن ثابت است؛ زیرا رسول خداﷺ فرمان پروردگارش را اعلام کرد:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّـهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (اعراف:۱۵۸)

«بگو: ای مردم! من فرستادهٔ خدا به سوی همهٔ شما هستم.»

و

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (سبأ:۲۸)

«و (ای پیامبر!) ما تو را برای همه مردم؛ جز بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم.»

۱۰٤۱. شرط دوم:

در شرط دوم بیان شد که موضوع تحدی باید در صلاحیت مبارزه‌طلبیده‌شدگان و موضوع مبارزه، داخل باشد. این شرط در مشرکان- مشرکان قریش در مکه و سایر عرب- وجود داشت؛ زیرا مشهور است که قریش و سایر عرب در بلاغت و فصاحت و بیان رسا در شعر و نثر در زبان عربی شهرت داشتند و در تمام این موارد، سخنرانی و شعر و نثر و ذوق ارائه کرده‌اند، حتی برای انتخاب بهترین شعر و آویختن آن بر پرده‌های کعبه،

محافلی ادبی برگزار می‌کردند. از سوی دیگر، مشخص است که خداوند، قرآن کریم را به زبان و لهجه آنان فرستاد. بنابراین تحدی قرآن- مانند قرآن یا ده سوره یا یک سوره مانند آن - در صلاحیت آنان و داخل در موضوع مبارزه‌شان بود و این شرط در تحدی قرآن با مشرکان مکه و سایر عرب مخالف وجود داشت و چون آنان از شکستن این تحدی ناتوان ماندند، غیرعرب ناتوان‌تر خواهند بود.

۱۰۴۲. شرط سوم:

چنانکه بیان شد، شرط سوم تحدی، وجود رغبت کامل از جانب مخالفان مورد تحدی، در شکستن تحدی برای ابطال ادعای متحدی بود. این شرط نیز در تحدی قرآن با مشرکان مکه وجود داشت. آشکار است و کوچکترین دانش‌آموزان و آگاهان بر تاریخ اسلامی می‌دانند که قریش و سایر مشرکان مکه و غیر آن، در برابر دعوت پیامبرﷺ با نپذیرفتن و انکار، اتهام به سحر و جنون بر وی؛ و سایر صفات باطل مقابله کردند تا مردم را از دعوتش بازداشته و راه ترغیب و ترهیب و آزار و تحریم اقتصادی او و پیروانش را به‌کار گرفتند و به او و مسلمانان آزار رسید، حتی قریش برخی مسلمانان را به گونه‌ای شکنجه بدنی کردند که به مرگشان منجر شد. تمام این موارد، دلالت قاطع دارد بر رغبت کامل و اشتیاق شدید آنان برای ابطال دعوت اسلامی، درنتیجه رغبت کامل آنان در ابطال تحدی پیامبر برای ابطال دعوتش موجود بود.

۱۰۴۳. شرط چهارم:

چنانکه بیان شد این شرط یعنی عدم وجود مانعی برای پاسخ و شکستن تحدی در مبارزه طلبیده‌شدگان وجود داشت؛ زیرا کوچکترین دانش‌آموزان و آگاهان بر اخبار تاریخ اسلامی می‌دانند که تمام قدرت و نفوذ در دست مشرکان مکه بود، اما رسول و مسلمانان همراه وی از آن بهره‌ای نداشتند و ضعیفان بدون نیرو و قدرت بودند، حتی برخی از آنان به‌خاطر دینشان به حبشه مهاجرت کردند و در آخر کار، مسلمانان و رسول خداﷺ به مدینه هجرت کردند. تمام موارد مذکور، دلالت دارد بر اینکه مَانعی برای جلوگیری قریش از پاسخ به تحدی و شکستن آن جهت اثبات این گمانشان که قرآن، سخن خدا نبوده و محمد، رسول خدا نیست، وجود نداشت.

۱۰۴۴. نتیجه و دلالت تحدی قرآن:

نتیجه تحدی قرآن با مشرکان، ناتوانی و سکوتشان بود. ثابت شدن ناتوانی آنان پس از وجود شروط تحدی، ثابت می‌کند که قرآن، از جانب خدا و محمد، رسول خدا است، درنتیجه مردم باید به محمد به عنوان نبی و رسول، به اسلام به عنوان دین، ایمان آورده و به شریعتی که از جانب پروردگارش آورده پایبند بوده و به آنچه در قرآن کریم و سنت پاک نبوی آمده، ایمان آورند.

۱۰۴۵. استمرار و دلالت تحدی و آنچه دعوتگران باید انجام دهند.

تحدی قرآن برای مخالفان همیشه پابرجا و متوجه تمام تردیدکنندگان در نبوت محمدﷺیا تردیدکنندگان در اینکه قرآن سخن خداست که به رسولش نازل شده، است. این تحدی تاکنون و تا زمانی که خدا زمین و کسانی که برروی آن هستند را باقی بگذارد، پابرجاست. دلالت این موضوع واضح است و آن ثبوت نبوت محمدﷺ با دلیل قاطع و برهان روشن و حجت محکمی است که هیچ لجبازی را یارای انکار یا مغالطه در آن نیست. حال که دانستیم این دلیل - دلیل تحدی- از زمان پیامبرﷺ و تاکنون ادامه داشته و اسلام با دشمنان و معاندان و کافران روبرو شده است که تمام تلاش خویش را برای طعنه‌زدن و تشکیک در اسلام و نفوذ در آن و آلوده‌کردن اندیشه‌ها و عقایدش به‌کار گرفته‌اند و هرگز نتوانسته‌اند پاسخ تحدی آن را داده و آن را بشکنند، قدرت این دلیل - دلیل اعجاز قرآن- بر اثبات نبوت محمدﷺ و راستی رسالتش برداشت می‌شود. دعوتگران باید این موضوع را در سخنرانی‌ها و مناقشاتشان با مخالفان شرح دهند.

۱۰۴۶. انکار نبوت محمد، نقصان عقل انسان را می‌رساند:

با وجود دلیل بر اعجاز قرآن و تحدی آن، انکار نبوت محمدﷺ، نقصان و کمبود عقل انسان به شمار می‌رود. چنانکه هرکس نبوت محمدﷺ را انکار کند، راهی برای ایمان آوردن به هیچ یک از پیامبران را ندارد. زیرا اگر کسی خورشید را با وجود درخشیدن آن و درحالی‌که آن را می‌بیند انکار می‌کند، چگونه می‌تواند وجود ستارگانی را که نمی‌بیند باور کند، و اگر با وجود انکار خورشید به این ستارگان ایمان آورد، کارش تناقض به شمار می‌رود که عقل سالم آن را نمی‌پذیرد. دعوتگران باید در جدال با مخالفان به این مضمون تاکید ورزند.

۱۰۴۷. سودبردن از کسانی که دعوت را نمی‌پذیرند:

ابوطالب هرچند هرگز به برادرزاده‌اش محمد، اسلام و ایمان نیاورد، اما با توجه به جایگاه بلندی که میان قریش داشت و قریش بر او احترام قائل بودند، با نهایت توان، آزارها را از وی دور می‌ساخت، پس دفاع او از محمد به‌خاطر دوست داشتنش براساس قرابت و خویشاوندی بود. این جبهه‌گیری ابوطالب به‌خاطر جایگاهش میان قریش، برای دعوت، مفید بود و آزارهای قریش بر رسول خداﷺ را کم می‌کرد، به‌خصوص آنکه بر دینشان مانده و بر اسلام گردن ننهاده بود. بلکه ابوطالب در میان بنی‌هاشم و بنی‌مطلب بپاخاست و آنان را همانند خود به دفاع از رسول خداﷺ و قیام بر دیگران فراخواند. هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت، رفتارهایی از جانب قریش با رسول خداﷺ انجام شد که در زندگی ابوطالب هرگز طمع بر چنین کارهایی نداشتند، چنانکه خود رسول خداﷺ می‌فرماید: «**تا زمانی که ابوطالب از دنیا رفت، قریش هرگز رفتاری که ناخوشایندم باشد با من نکردند.**»[1] رسول خدا، سالی را که در آن خدیجه‌ؓ و ابوطالب از دنیا رفتند، «عام‌الحزن» [سال اندوه] نامید.[2] قیاس بر مطالب مذکور، احتمال می‌رود دعوتگر، شخص نزدیکی داشته باشد که دارای وجاهت و مقام اجتماعی و اداری است که هرچند دعوت را نپذیرفته، اما بر ضد دعوت نیز ایستادگی نمی‌کند و دعوتگر را به‌خاطر نسبت خویشاوندی دوست دارد، یا احتمال می‌رود که به سبب دوستی قدیمی‌ای که میان آن دو بوده و یا به سبب همسایگی، دعوتگر را دوست دارد، و براساس این رابطه، این شخصِ با نفوذ و صاحبِ جایگاه در جامعه، از دعوت و دعوتگر موردنظر دفاع کرده و آزارها را از او دور می‌سازد؛ پس دعوتگران باید از چنین موردی سود برده و در قبول این یاری و دفاع و حمایت از جانب این خویشاوند یا دوست یا همسایه تردیدی به خود راه ندهند.

۱۰۴۸. عقیده باطل گاهی بر رابطه خویشاوندی غلبه می‌کند:

بیان شد که دعوتگر نباید در قبول حمایت یا دفاع خویشاوند یا دوست یا همسایه از خودش و دعوت، تردیدی به خود راه دهد، هرچند این شخصِ حمایتگر، دعوت را

---

۱. سیره ابن هشام: ۲/۲۲۶.
۲. إمتاع الأسماع/۲۷.

نپذیرفته باشد. دلیل این سخن، جبهه‌گیری ابوطالب درباره رسول خداﷺ و رضایت اوﷺ بر این جبهه‌گیری است. اما دعوتگر باید بداند که نسبت نزدیکی همیشه شخص نزدیکی را که دعوت را نپذیرفته، به عنوان مدافع از دعوتگر و دعوت قرار نمی‌دهد؛ زیرا عقیده باطل یا کراهت شدید از دعوت، گاهی بیشتر در قلب صاحبش رسوخ می‌کند، به‌گونه‌ای که بر او مسلط شده و بر رابطه نزدیکی و پیوَند خویشاوندی غلبه می‌یابد به حدی که صاحبش را به اظهار دشمنی با دعوتگر و دعوت و تشویق مردم بر ضد او و دعوتش می‌کشاند. همان‌گونه که جبهه‌گیری ابولهب، عموی رسول خداﷺ در برابر وی برخلاف جبهه‌گیری ابوطالب بود، وی - ابولهب- به عدم استجابت دعوت اسلام بسنده نکرد و در دشمنی زیاد با رسول خداﷺ به هوای نفسش تن درداد و تعصب قبیله‌ای که نفس انسان را می‌پوشاند او را از این کار بازنداشت. بلکه شروع به دعوت و تشویق مردم ضد دعوت اسلام، کرد و رسول خداﷺ را به دروغ متهم کرد، درحالی‌که می‌دانست برادرزاده‌اش نه در جاهلیت و نه در اسلام، هرگز دروغ نگفته است. دعوتگران باید با درک این موضوع، اگر از شخصی نزدیک به خود، دشمنی با دعوت و بازداشتن مردم از آن را دیدند، هرگز شگفت‌زده نشوند و نباید انتظار داشته باشند که این شخص نزدیک، از آنان دفاع کند و باید از او برحذر باشند. چنانکه باید بدانند اگر عقیده- هر چند باطل باشد- در جان نفوذ کند، صاحبش را بر زیر پاگذاشتن بسیاری روابط و اعتبارات وامی‌دارد، حتی گاهی صاحبش را وامی‌دارد که با دعوتگران بجنگد و خودش را در معرض مرگ قرار دهد؛ چنانکه کفار قریش در جنگ با رسول خداﷺ پس از هجرت وی به مکه چنین کردند و اگر خدا بخواهد، در ادامه بیان می‌شود.

مبحث چهارم
قصه رسولﷺ با شخص نابینا و درس‌های آن برای دعوت و دعوتگران

مطلب اول
چکیده قصه و تفسیر آیاتش

۱۰۴۹. چکیده قصه:

بدون اختلاف میان مفسران، نابینایی که قصه‌اش با رسول خداﷺ رخ داد و آیات سوره عبس درباره او نازل شد، عبدالله بن ام مکتوم است.[۱] چکیده قصه موردنظر این است که مردی از بزرگان مشرکان نزد رسول خداﷺ بود که ایشان با اشتیاق بر اسلام آوردنش با او صحبت می‌کرد، سپس ابن‌ام‌مکتوم که سابقاً مسلمان شده بود آمد و سوالی از رسول خداﷺ پرسید و آن‌گونه که در برخی روایات آمده، عرض کرد: ای رسول خدا، آنچه را خدا به تو آموخته، به من بیاموز، و بنابر روایتی دیگر: ابن ام مکتوم آموزش آیه‌ای از قرآن را از پیامبرﷺ خواست، اما رسول خداﷺ از او روی برگرداند و چهره‌اش را درهم کشید و رو به مشرک کرده و سخنش را با او با اشتیاق بر اسلام‌آوردنش به پایان رساند؛ بنابراین خداوند آیات سوره عبس را نازل کرد.[۲]

۱۰۵۰. آیات نازل شده در مورد قصه:

آیات زیر در مورد قصه موردنظر نازل شد:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَن جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى * أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى * فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّى * وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى * وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى * فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّى * كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ (عبس:۱-۱۶)

«چهره درهم کشید و روی برگردانید، از اینکه (عبد الله بن ام مکتوم) نابینا به نزدش آمد. و (ای پیامبر) چه می‌دانی شاید که او پاک می‌شد. یا پند گیرد، و این پند به او نفع می‌داد. اما آن کس که مجد نیازی نمود. پس تو به او روی می‌آوری، در حالی که اگر او خود را (از کفر) پاک نسازد، چیزی بر تو نیست. اما

---

۱. ابن‌کثیر: ۴۷۰/۴، ابن العربی: ۱۹۰۵/۴، قرطبی: ۲۱۱/۲۰.

۲. ابن‌کثیر:همانجا، قرطبی:همانجا، قاسمی: ۵۲/۱۷.

کسی شتابان به سراغ تو می‌آید و او (از خدا) می‌ترسد. پس تو از او غافل می‌شوی (و به او توجه نمی‌کنی؟) هرگز چنین نیست، بی‌گمان این (سوره) تذکر و یادآوری است. پس هرکس بخواهد از آن پند گیرد. در صحیفه‌های پر ارزشی (ثبت) است. بلند پایه وپاکیزه. به دست (فرشتگان =) سفیران (وحی است). بزرگوار ونیکو کار.»

۱۰۵۱. تفسیر آیات مزبور:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَن جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾ چنانکه بیان شد منظور از اعمی، ابن ام مکتوم است. یکی از بزرگان قریش نزد رسول خداﷺ بود که رسول خدا شروع به سخن‌گفتن با او و دعوتش به سوی اسلام کرد، درحالی‌که بر اسلام‌آوردنش مشتاق بود؛ زیرا امید می‌رفت که با اسلام‌آوردن او، پیروانش نیز اسلام آورند. در این اثنا، ابن ام مکتوم که نابینا بود آمد و گفت: ای رسول خدا، آنچه را خدا به تو آموخته به من بیاموز. وی این درخواست را زیاد تکرار کرد و نمی‌دانست که رسول خداﷺ مشغول صحبت با شخصی دیگر است، تا اینکه اخم در چهره رسول خداﷺ به‌خاطر قطع کلامش با مشرک مزبور آشکار شد، آنگاه از ابن ام مکتوم روی برگرداند، چهره درهم کشید و روبه مشرک کرده با او سخن گفت و او را به اسلام دعوت داد. ذکر ابن ام مکتوم با صفت «أعمی» یا برای بیان عذرش در قطع کلام پیامبرﷺ با آن مشرک و مشغول بودن با او است، یا برای انتقاد شدید؛ مثل اینکه گفته شود: چون نابینا بود از او روی برگرداند و باید به‌خاطر نابینا بودنش با او مهربانتر و نرم‌تر و نزدیک‌تر می‌بود. تعبیر پیامبرﷺ با ضمیر غایب، به‌خاطر بزرگ‌داشتن ویﷺ است.

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى﴾ یعنی: چه چیزی تو را از حال این نابینا آگاه کرده است؟ شاید به سبب امور دین که به او می‌آموزی یا آیاتی از قرآن گرانبها که بر او می‌خوانی، پاک شود.

﴿أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى﴾ یعنی: یا از سخنانت پند گرفته و به او فایده رساند.

﴿أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى﴾ یعنی: به‌خاطر مال و قدرتش، خود را از شنیدن قرآن و هدایت و موعظه بی‌نیاز می‌بیند. این شخص، همان مشرکی است که رسول خداﷺ با او صحبت می‌کرد و او را به اسلام دعوت می‌داد ﴿فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّى﴾ یعنی: با این امید که هدایت شده و اسلام بیاورد به او روی کرده و با او سخن می‌گویی.

﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى﴾ یعنی: اگر اسلام نیاورد و پاک نشود، ایرادی بر تو وارد نیست؛ زیرا فقط ابلاغ بر عهده تو است و پذیرش دعوت از سوی مدعوین بر عهده تو نیست. به

عبارتی دیگر: برای اسلام‌آوردن این مشرک و امثال او به این دلیل که اسلام آوردن پیروانش نیز بر اسلام آوردن او مترتب است، اشتیاق زیادی نداشته باش تا حدی که از کسی که اسلام آورده و تقوا پیشه کرده است روی برگردانده و به سبب دعوت آن مشرک به اسلام، از او غافل شوی.

﴿وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَى﴾ یعنی: در جستجوی خیر و شنیدن قرآن و آموختن امور دین شتابان نزد تو آمد. ﴿وَهُوَ يَخْشَى﴾ یعنی: از خدا می‌ترسد و تقوا پیشه می‌کند. ﴿فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴾ یعنی: از او روی برگردانده و به دیگری مشغول می‌شوی. ﴿كَلَّا﴾ یعنی: از سرزنش‌کردن وروی‌برگرداندن از چنین افرادی بپرهیز، یا: دیگر چنین کاری- یعنی روی‌آوردن به شخص ثروتمند از بزرگان قوم هرچند به قصد هدایتش، و روی‌گرداندن از مومن فقیری که برای سؤال پرسیدن پیش تو آمده- تکرار نکن. ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾ یعنی: این سرزنشی که از جانب تو حاصل شد، پندی است که باید از آن عبرت گرفت و به موجب آن عمل کرد.

﴿فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ﴾ یعنی: تا هرکه بخواهد این پند را به یاد سپرده و از آن عبرت گیرد. ضمیر در اینجا به این دلیل بیان شد، که تذکره به معنای ذکر و وعظ [پند و اندرز] است.

﴿فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ﴾ یعنی این تذکر که همان پند است، در صحیفه‌هایی برگرفته از لوح محفوظ نوشته شده است، ﴿مُّكَرَّمَةٍ﴾ نزد خدا، ﴿مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ﴾ دارای ارزش زیاد، ﴿مُّطَهَّرَةٍ﴾ یعنی: منزه از دست‌های شیاطین و منزه از تغییر و نقص و گمراهی.

﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾ یعنی: این صحیفه‌های پاک به دست فرشتگانی است که خداوند آنان را سفیران میان خود و رسولانش قرار داده است. ﴿كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ یعنی: این فرشتگان نزد خدا ارجمند هستند، ﴿بَرَرَةٍ﴾: هرگز به گناه آلوده نمی‌شوند، بنابراین افعال و اخلاقشان نیک و پاک و کامل است.[1]

۱۰۵۲. تفسیر عمل پیامبر در برابر نابینا:

تفسیر روی‌برگرداندن پیامبرﷺ از ابن ام مکتوم و روی‌آوردنش به آن مرد مشرک، آن‌گونه که امام ابن حزم گفته، چنین است: یکی از بزرگان و سران مشرکان قریش، نزد رسول

---

۱. ابن‌کثیر: ۴۷۰/۴- ۴۷۱، قرطبی: ۲۱۱/۲۰-۲۱۵، ابن عطیه: ۳۱۸/۱۵، ابن العربی: ۱۹۰۵/۴، آلوسی: ۳۹/۲۹-۴۱، قاسمی: ۵۲/۱۷-۵۶.

خداﷺ نشسته بود و پیامبر به امید اسلام‌آوردنش با او سخن می‌گفت و او را به اسلام دعوت می‌داد، به‌علاوه می‌دانست که در صورت اسلام‌آوردن این مشرک، بسیاری از مردم اسلام خواهند آورد. اما ابن ام مکتوم که آمد و درباره برخی امور دینی سوال پرسید، آگاهی به این امور را از دست نمی‌داد؛ زیرا با پیامبر حاضر بود و می‌توانست دوباره از ایشان بپرسد، اما پیامبرﷺفرصت سخن‌گفتن با مشرکو دعوت‌دادنش به اسلام را از دست می‌داد. از این‌رو، پیامبرﷺ به سبب نگرانی بر از دست دادن خیر بزرگی که در اسلام آوردن این مشرک وجود داشت، از ابن ام مکتوم که فرصت پاسخ به سوالات دینی‌اش را داشت، غافل شد. این روش رسول خداﷺ در توجه به دین و تلاش در یاری‌کردن آن است، اما خداوند عزوجل وی را به سبب این کار سرزنش کرد، زیرا نزد خداوند متعال سزاوارتر این بود که پیامبرﷺ به آن نابینای مومن و پرهیزکار و نیکوکار روی می‌آورد و به‌خاطر دیگری از او غافل نمی‌شد، هرچند به قصد هدایت دیگری باشد.[۱]

ابن‌العربی مالکی در تفسیرش [۱۹۰۵/٤] چنین آورده است: پیامبرﷺ با روی‌گرداندن از نابینا و روی‌آوردن به مشرک، قصد مداراکردن با مشرک را داشت و به ایمان قلبی ابنام مکتوم اطمینان داشت، چنانکه می‌فرماید: «**من به یکی می‌بخشم و دیگری نزد من از او محبوب‌تر است به خاطر ترس از اینکه خداوند او را با صورت به شدت در آتش افکند.**»

مطلب دوم
درس‌های قصه

۱۰۵۳. درس اول: روی‌آوردن به مؤمنان فقیر:

در این آیات، تشویقی بر توجه به مومنان، هرچند فقیر و ضعیف باشند، روی‌آوردن به آنان، پاسخ‌دادن به سؤالاتشان، ترجیح‌ندادن ثروتمندان و صاحبان جایگاه در جامعه بر آنان،مقدم‌کردن‌شان در مجالس به تناسب ایمان و تقوا و سابقه‌شان وجود دارد. بنابراین دعوتگران نباید از این موضوع غافل شوند هرچند بزرگان قوم در مجلسشان حضور داشته باشند، تا اینان بدانند که میزان ارزش‌گذاری اشخاص، ایمان و تقواست، و دل مومنان ضعیف و فقیر با مشاهده مقدم‌کردن دیگران بر خودشان توسط دعوتگران، هرچند به

---

۱. قاسمی: ۵۵/۱۷.

تصور وجود مصلحت دعوت، نشکند؛ زیرا تفهیم معیار ارزش‌گذاری نزد دعوتگران به مردم که همان معیار ایمان و تقواست، از مهم‌ترین مصالح دعوت به شمار می‌رود.

۱۰۵٤. درس دوم: مسئولیت دعوتگران ابلاغ است نه هدایت مردم:

از جمله موارد بسیار مهم که دعوتگران باید آن را به‌طور عمیق درک کنند، این است که وظیفه واجب آنان، همان تبلیغ دعوت به سوی خدا و آموزش مفاهیم این دعوت به خواهانش است، و داخل کردن هدایت در قلوب مردم بر عهده آنان نیست، چنانکه تاخیر هدایت کسی که خواهان هدایت است با مشغول‌شدن به غیر او که خواهان هدایت نیست وظیفه دعوتگران نیست، پس اگر خواهان هدایت و آموختن امور دینی، نزد دعوتگران آمد، باید به او روی خوش نشان داده و به او بیاموزند و شخص دیگری را که اشتیاق بر هدایتش دارند بر او ترجیح ندهند.

۱۰۵۵. درس سوم: قصه نابینا، دلیلی بر نبوت محمدﷺ است:

دعوتگران باید دلالت قصه رسول خداﷺ با ابن ام مکتوم رضی الله عنه نابینا را بر راستی نبوت محمدﷺ و رسالت او از جانب پروردگارش بفهمند. نحوه این دلالت چنین است: اگر محمدﷺ رسول خدا نبود، به‌طور قطع این حادثه را کتمان کرده و هرگز مردم را از سرزنشی که برای خودش در آن وجود دارد، آگاه نمی‌کرد، پس بیانِ این سوره، از بزرگترین دلایل است که وی رسول خداست و آنچه را از جانب خدا بر او وحی می‌شود ابلاغ می‌کند، هرچند دربردارنده سرزنش بر خودش باشد. از این‌رو، بسیاری از علما و عایشه و دیگر صحابه رضی الله عنهم گفته‌اند: اگر قرار بود رسول خداﷺ چیزی را از وحی کتمان کند، به‌طور قطع این آیات و آیات قصه زید و زینب دختر جحش را کتمان می‌کرد.[1] بنابراین دعوتگران باید به روشی که بیان شد برای اثبات نبوت محمدﷺ به این قصه استدلال کنند.

۱۰۵٦. درس چهارم: دعوتگران باید مومنان و نیکوکاران را بر دیگران ترجیح دهند:

دعوتگران باید مومنان و نیکوکاران و علما را بر کسانی که این صفات را دارا نیستند یا به اندازه اندکی دارند، ترجیح دهند، تا با این کار در تعیین جایگاه مردم براساس ایمان و علم و کار نیک، الگوی دیگران باشند. امام ابن‌عطیه در تفسیر این آیات از سوره عبس

---

۱. ابن عطیه: ۳۱٦/۱۵، قاسمی: ۵٤/۱۷.

چنین می‌نگارد: «حاملان شریعت و علم و حاکمان در نزدیک‌کردن نیکوکار ضعیف به خود و ترجیح او بر شریف عاری از نیکی، مورد خطاب هستند، مانند آنچه که پیامبرﷺ در این سوره موردخطاب آن قرار گرفت.»[1]

مبحث پنجم
قصه إسرا و معراج و درس‌های آن

۱۰۵۷. چکیده قصه:

خداوند پاک و بلندمرتبه، بنده‌اش محمدﷺ را شبانه از مسجدالحرام در مکه به مسجدالاقصی در بیت‌المقدس حرکت داد و از آنجا او را به آسمان هفتم و به جایی که خواست بالا برد. این اسراء (سیردادن در شب) و معراج (بالابردن)، در مکه بیش از یک سال از هجرت بود که قرآن کریم به اسرا از مسجدالاحرام به مسجدالاقصی تصریح و به معراج اشاره کرده است. سنت نبوی نیز إسرا و معراج را تایید می‌کند.

۱۰۵۸. خبر إسرا در قرآن:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (اسراء: ۱)

«پاک و منزه است کسی که بنده‌اش را شبی از مسجدالحرام به مسجدالأقصی- که گرداگردش را برکت داده ایم- برد؛ تا برخی از آیات خود را به او بنمایانیم، بی‌گمان اوست که شنوای بیناست.»

۱۰۵۹. تفسیر سوره إسرا:

﴿سُبْحَانَ﴾ خداوند متعال خودش را با این سخن تمجید کرده و ذات بلندمرتبه‌اش را از آنچه شایسته بزرگی‌اش نیست مبرا کرده و قدرتش را بر انجام آنچه دیگران از انجام آن ناتوانند بزرگ شمرده است، پس خدایی جز او و پروردگاری غیر از او نیست.

---

۱. ابن‌عطیه: ۳۱۹/۱۵.

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ یعنی: شبانه او را سیر داد. اسراء به معنای سیر در تمام شب است، پس ﴿لَيْلًا﴾ با لفظ نکره برای اندک شمردن مدت اسرا است و اینکه خداوند متعال در بخشی از شب او را سیر داد. منظور از ﴿بِعَبْدِهِ﴾ پیامبرمان محمدﷺ- خاتم پیامبران- است.

﴿مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ یعنی: از مسجد مکه، یعنی خود مسجدالحرام و این امر، آشکار است. بنابر قولی: از خانه ام هانی دختر ابوطالب سیر داده شد و منظور از مسجدالحرام، حرم است به این سبب که مسجد را احاطه کرده است. از ابن عباس روایت است که تمام حرم، مسجد است. ﴿إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ که مسجد بیت‌المقدس است، ﴿الْأَقْصَى﴾ به معنای ابعد است که به‌خاطر دوری‌اش از مکه یا به این دلیل که پس از آن مسجدی نیست، به این اسم نامگذاری شد.

﴿الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾ یعنی: اطراف آن را با برکات دینی و دنیایی برکت داده‌ایم، زیرا آن سرزمین مقدس، مقر و فرودگاه و محلّه پیامبران است و نشو و نمادهنده کشتزارها و درختان پرثمر است؛ از این‌رو، برکت الهی از تمام اطراف، آن را احاطه کرده است.

﴿لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾ به حکمت اسرا اشاره دارد، یعنی: تا آیات بزرگ خویش را مانند حرکت‌دادن در برهه‌ای از شب به اندازه مسیر یک ماه و مشاهده بیت‌المقدس و مجسم‌کردن پیامبران و وقوف در جایگاه بلند آنان را به محمدﷺ نشان دهیم.

﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ یعنی: نسبت به اقوال و افعال بندگان شنواست و چیزی نه در زمین و نه در آسمان از او پنهان نمی‌ماند.[۱]

۱۰۶۰. اسرا با روح و بدن بود:

سیردادن شبانه محمدﷺ به سوی بیت‌المقدس با روح و بدن و در حالت بیداری بود و جمهور سلف و خلف این دیدگاه را دارند. به این قول نمی‌توان تکیه کرد که می‌گوید: اسرا با روح پیامبر و رؤیا و در حال خواب بود؛ زیرا اگر اسرا در خواب می‌بود، آیه و معجزه به شمار نمی‌رفت و کافران آن را بعید ندانسته و تکذیب نمی‌کردند و چنین خواب‌هایی انکار نمی‌شود، به‌علاوه منظور از عبد در ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾ محمدﷺ است و این واژه، روح و بدن ایشان را شامل می‌شود.[۲]

---

۱. ابن‌کثیر: ۲/۳، کشاف: ۶۴۶/۲-۶۴۷، قاسمی: ۱۸۳/۱۰-۱۸۵.

۲. ابن‌کثیر: ۲۳/۳، قاسمی: ۱۸۹/۱۰.

۱۰۶۱. قصه معراج:

منظور از معراج، بالابردن پیامبرﷺ - از مسجدالاقصی در بیت‌المقدس در شبی که در آن اسرا روی داد- تا آسمان هفتم و تا آنجا که خدا خواست است. این موضوع با احادیث صحیحی که بخاری و مسلم روایتِ کرده‌اند ثابت شده است و امام ابن‌کثیر آنچه در این باره وارد شده است را در تفسیر خویش خلاصه کرده و چنین می‌نگارد: (در حقیقت وی- پیامبرﷺ - در بیداری نه در خواب، سوار بر بُراق از مکه به سوی بیت‌المقدس سیر داده شد، چون به در مسجد رسید، براق را جلوی در بست و در آن وارد شد، پس دو رکعت نماز **تحیةالمسجد** به جا آورد، سپس معراج آورده شد که مانند نردبانی پله‌دار بود که از آن به آسمان دنیا، سپس به سایر آسمان‌های هفتگانه بالا رفت. مقرّبان هر آسمان با او ملاقات کردند و بر پیامبران که براساس جایگاه و درجاتشان در آسمان‌ها قرار داشتند سلام کرد، به‌گونه‌ای که در آسمان ششم از موسی کلیم و در آسمان هفتم از ابراهیم خلیل گذشت، سپس از جایگاه آن دو گذشت تا به سطحی رسید که صدای نوشتن قلم‌ها در آن شنیده می‌شد، یعنی قلم‌های تقدیر درباره آنچه به‌وقوع خواهد پیوست و سدرةالمنتهی را مشاهده کرد، در آنجا جبریل را در صورت خود جبریل، و بیت‌المعمور و ابراهیم خلیل بنیانگذار کعبه زمینی را که پشتش را بر آن تکیه زده بود، دید، زیرا بیت‌المعمور، کعبه آسمانی است. و بهشت و دوزخ را دید، آنگاه خداوند پنجاه نماز را بر او فرض کرد، سپس از روی رحمت و مهربانی بر بندگانش به پنج نماز تخفیف داد. در ادامه به بیت‌المقدس فرود آمد و در آنجا بر پیامبران پیشنمازی داد، سپس از بیت‌المقدس خارج شده و سوار بربراق در تاریکی آخر شب به مکه بازگشت.)[1]

۱۰۶۲. درس‌های قصه اسراء و معراج:

درس اول: اسرا و معراج، از معجزات ملموس هستند:

اسرا و معراج از معجزات ثابت شده محمدﷺ هستند؛ زیرا اسرا به نص قرآن و معراج با روایت‌های صحیحی که دو امام محدّث- بخاری و مسلم- روایت کرده‌اند، ثابت شده و انسان مسلمان، راهی جز تصدیق آنچه قرآن و سنت صحیح روایت کرده‌اند، ندارد. از این‌رو، دعوتگران باید توضیح دهند که انگیزه‌ای برای تأویل مطالب مربوط به اسرا و

---

۱. ابن‌کثیر: ۳/۲۲-۲۳.

معراج وجود ندارد، بلکه صحیح آن است که به آنچه درباره این دو موضوع در قرآن و سنت پاک نبوی آمده، ایمان آوریم. دعوتگران باید به مردم توضیح دهند که به پیامبرمان محمدﷺ، معجزاتی ملموس مانند اسرا و معراج، معجزات عقلی و معجزه قرآن داده شد و تاویل معجزات ملموس به‌گونه‌ای که آن را از ظاهرش خارج کند، جایز نیست؛ زیرا آنها معجزه بوده و قوانین طبیعی که ما بدان آگاه هستیم را خرق می‌کنند، پس اگر بخواهیم آنها را با قوانین طبیعی تطبیق دهیم، دیگر معجزه به شمار نمی‌روند. به‌علاوه، به پیامبران پیشین، معجزات ملموس داده شده بود که با قرآن کریم ثابت شده است، پس اگر با وجود معجزه جاویدان و ماندگار قرآن، برخی معجزات ملموس به محمدﷺ داده شود، شگفت‌آور نیست.

۱۰۶۳. درس دوم: اظهار جایگاه بزرگ محمدﷺ:

در قصه اسرا و معراج، جایگاه پیامبرمان محمدﷺ اظهار شده که جایگاهی بزرگ است و جایگاه هیچ‌یک از رسولان پیش از او با آن برابری نمی‌کند. این موضوع شگفت‌آور نیست، زیرا خداوند به گفته قرآن، برخی رسولانش را بر برخی دیگر برتر قرار داده است:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (بقره:۲۵۳)

«این پیامبران برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری دادیم.»

محمدﷺ نیز می‌فرماید: **«من سرور فرزندان آدم هستم و این را برای فخرفروشی نمی‌گویم.»**[۱] ازاین‌رو، دعوتگران باید ویژگی‌های پیامبرمان محمدﷺ را برای مردم بیان کنند تا محبت آنان به او زیاد شده و سنتش را بیشتر پیروی کنند.

۱۰۶۴. درس سوم: بیان اهمیت و جایگاه والای نماز:

از طریق سنت نبوی ثابت است که نماز در شب عروج پیامبرﷺ به آسمان‌ها بر امت اسلامی فرض شد، و این موضوع چنانکه ابن‌کثیر گفته است: «اهتمام زیاد به بزرگی و عظمت نماز است.»[۲] بنابراین دعوتگران باید بر اهمیتِ نماز و مراقبت بر آن تأکید کرده و درباره اهمیت و جایگاه آن یادآوری کنند که در شب معراج فرض شده و جزو آخرین توصیه‌های رسول خداﷺ پیش از وفات است.

---

۱. مسلم/۵۹۴۰، ابن‌حبان/۶۴۷۵.
۲. ابن‌کثیر: ۲۳/۳.

فصل پنجم

هجرت به مدینه و کار رسولﷺ در آنجا و درس‌های آن برای دعوت و دعوتگران

۱۰۶۵. مقدمه و بخش‌بندی:

این فصل شامل مبحث هجرت پیامبرﷺ به مدینه و اسباب مستقیم آن است، سپس کار پیامبرﷺ پس از رسیدن به یثرب -مدینه کنونی- بیان می‌گردد و در ادامه، فواید هجرت و اتفاقات آن برای دعوت و دعوتگران ذکر می‌شود. از این‌رو، مباحث این فصل به قرار ذیل است:

مبحث اول: هجرت پیامبرﷺ به مدینه.

مبحث دوم: کار رسولﷺ در مدینه.

مبحث سوم: درس‌های واقعه هجرت و کار رسول در مدینه.

مبحث اول
هجرت پیامبرﷺ به مدینه

۱۰۶۶. قریش برای کشتن محمدﷺ نقشه کشیدند:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّـهُ وَاللَّـهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (انفال: ۳۰)

«و(به یاد آور) آنگاه که کافران در(بارهٔ) تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا تو را بکشند و یا (از مکه) بیرونت کنند؛ آنان چاره و مکر می‌اندیشیدند و خدا (هم) تدبیر می‌کرد و خداوند بهترین (چاره‌جویان و) تدبیرکنندگان است.»

در این آیه، اوضاع پیامبرﷺ و قومشَ در مکه و نیرنگ قریش هنگام حضورش در مکه به وی یاوآوری شده است تا شکر نعمت خداوند را بر نجاتش از نیرنگ قریش که عاقبت بخیری را برایش بخشید به جا آورد. مکر، تدبیری پنهانی برای رساندن امرناخوشایند به شخص موردهدف، به‌گونه‌ای که گمانش را نمی‌کند، و یا محافظت وی از امر ناخوشایند است. هم مکرِ نیکو وجود دارد و هم مکرِ ناپسند، و مکر، هم برای کار خیر است و هم برای کار شر. پس مکر خداوند متعال، تدبیر پنهانی وی برای یاری‌رساندن حقیقت و عزت‌بخشیدن پیروان حقیقت و خوارساختن باطل و ذلیل‌کردن پیروانش و بازگرداندن نیرنگ آنان و باطل‌کردن نقشه‌هایشان بر ضد پیروان حقیقت، است. معنای آیه چنین است: ای محمد، هنگامی را به یادآور که درباره تو نیرنگ می‌کردند. این نیرنگ چنین بود که قریش به‌خاطر ترس از گسترش و بزرگ‌شدن قدرت پیامبرﷺ، در دارالندوه برای مشورت درباره کاری که با رسول خداﷺ باید انجام دهند، گردهم آمدند، برخی گفتند: صبحگاه او را به ریسمان ببندید، برخی دیگر گفتند: او را بکشید، دیگران گفتند: او را از مکه بیرون کنید. از این‌رو منظور از اثبات در ﴿لِيُثْبِتُوكَ﴾ بستن با ریسمان و به بند زنجیر درآوردن و حبس‌کردن برای جلوگیری از دیدار با مردم و دعوت‌دادن آنان به اسلام است. ﴿أَوْ يَقْتُلُوكَ﴾

نقشه قتل، طرحی بود که ابوجهل به آنان ارائه داد و این‌گونه گفت: رأی من این است که از هر طایفه‌ای از قریش، جوانی را انتخاب کرده و به هرکدام شمشیری بدهیم تا همزمان شمشیرها را بر پیکرش وارد آورند، در این صورت خونش در میان تمام طایفه‌ها توزیع شده و بنی‌هاشم توان جنگ با تمام طایفه‌های قریش را نخواهد داشت؛ درنتیجه به گرفتن دیه رضایت می‌دهند، ما نیز دیه قتل او را پرداخته و از شرّش آسوده می‌شویم.

۱۰۶۷. جبریل پیامبرﷺ را از نیرنگ قریش آگاه کرد و خداوند به او اذن هجرت داد:

جبریلؑ، رسول خدا را از نقشه مشرکان آگاه کرد و به وی خبر داد که خداوند اذن هجرت او به مدینه را داده است و به او سفارش کرد که شب در رختخوابش نخوابد. آنگاه

پیامبرﷺ به علی فرمان داد تا در بسترش بخوابد و خود را با پارچه سبز یمانی وی بپوشاند، علی نیز چنین کرد. سپس رسول خداﷺدرحالی‌که گروه جوانان پشت در بودند، خارج شد، و مشتی از خاک برگرفته بر صورتهایشان پاشید، و خداوند چشمانشان را از پیامبرﷺ بازگرداند درحالی‌که این آیات را قرائت می‌کرد:

﴿یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ * تَنزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ * لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ * وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (یس: ۱-۹)

«یس (یا.سین). سوگند به قرآن حکیم. که تو قطعاً از پیامبران (ما) هستی. بر راه راست (قرار داری). (این قرآن) فروفرستاده (خداوند) پیروزمند مهربان (است). تا گروهی را هشدار دهی که نیاکانشان هشدار نیافته‌اند، پس آنان غافلند. به راستی فرمان (الهی) بر بیشتر آنان تحقق یافته است، پس آنان ایمان نمی‌آورند. بی‌گمان ما در گردن‌های آنان غل‌هایی قرار دادیم پس آن (غلها) تا چانه‌ها است، لذا سرهایشان را بالا نگاه داشته است. و پیش روی آنان سدی (= دیواری) و از پشت سرشان (نیز) سدی قرار دادیم، آنگاه (دیدگان) آنان را پوشاندیم، لذا آنان نمی‌بینند.»

مشرکان، شب جلوی در، مراقب علی رضی الله عنه بودند و گمان می‌کردند پیامبرﷺ است. صبح بر او وارد شدند تا او را به قتل رسانند، اما علی را در بستر پیامبرﷺ دیدند که خوابیده است. به وی گفتند: دوستت کجاست؟ پاسخ داد: نمی‌دانم. سپس در جستجوی پیامبر بیرون رفتند.[۱]

۱۰۶۸. پیامبرﷺ، ابوبکر رضی الله عنه را از هجرت باخبر کرد:

رسول خداﷺبر اساس عادت، صبح و شام به خانه ابوبکر رفت‌وآمد داشت. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که از شدت گرمای نیمروزی در خانه ابوبکر نشسته بودیم، یکی از اهالی خانه به او گفت: این رسول خداست که چهره‌اش را پوشانده و در ساعتی به دیدارمان آمده که معمولاً نمی‌آمد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایش باد. به خدا سوگند،

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۰۲/۲-۳۰۳، کشاف: ۲۱۵/۲، المنار: ۵۹۹/۹-۶۰۰، قاسمی: ۴۲/۸.

جز کار مهمی او را در این لحظه به اینجا نکشانده است. پیامبر برای ورود اجازه خواست و چون به او اجازه داده شد، وارد شد. ابوبکر از تخت پایین آمد تا کنارش بنشیند. آنگاه به ابوبکر فرمود: «**افراد حاضر را بیرون بفرست.**» ابوبکر گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، اینان خانواده شما هستند [و بیگانه‌ای در خانه نیست]. پیامبر فرمود: «**اذن خروج به من داده شده است.**» یعنی خروج از مکه. آنگاه ابوبکر درحالی‌که از شادی گریه می‌کرد گفت: ای رسول خدا، آیا اجازه همراهی دارم. فرمود: «**آری.**»[1]

۱۰۶۹. آمادگی برای هجرت:

آنگاه ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا- ای رسول خدا پدرم فدایت باد- یکی از این دو شتر مرا بگیر. رسول خداﷺ فرمود: «**به بهایش.**» یعنی به شرط پرداخت بهایش از تو می‌گیرم؛ زیرا دوست داشت که فقط با مال خودش هجرت کند. سپس پیامبر و ابوبکر، عبدالله‌بن أُریقط لیثی را که مشرک بود، به عنوان راهنما در راه مدینه اجیر کرده و دو شتر خویش را به او سپرده و با او قرار گذاشتند که پس از سه شب به غار ثور بیاید. عایشه و اسما، دختران ابوبکر نیز توشه و آذوقه راهشان را آماده کرده و آن را در ظرفی چرمی گذاشتند، اما هنگامی که خواستند دهانه ظرف را ببندند، چیزی برای بستن نیافتند؛ از این‌رو، اسما، کمربند خویش را دو نیم کرد، با نیمی آذوقه راه و با نیمی دیگر کمرش را بست. بدین سبب، «ذات‌النطاقین» یا «ذات النطاق» نام گرفت.[2]

۱۰۷۰. خروج به سوی غار ثور:

رسول خداﷺ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبانه از درِکوچک پشتی خانه ابوبکر خارج شدند تا کسی آنان را نبیند و راه غیرمعمولی را در پیش گرفتند، پیوسته در تاریکی شب در میان سنگریزه‌ها و صخره‌ها در حرکت بودند تا به غار ثور رسیده و وارد آن شدند. ابتدا ابوبکر وارد شد تا از نبود آفات و جانوران موذی مانند مار اطمینان پیدا کند. عبدالله پسر ابوبکر اخبار و سخنان قریش درباره آن دو را به آنان می‌رساند، چنانکه عامربن فهیره، برده ابوبکر، از گوسفندانش به آنان شیر می‌برد.[3]

---

۱. السیرة النبویة ابوشهبه: ۴۷۳/۱-۴۷۴.
۲. همان: ۴۷۴/۱ - ۴۷۵.
۳. همان: ۴۷۷/۱، الرحیق المختوم: ۱۴۹.

۱۰۷۱. مشرکان در جستجوی رسول خداﷺ به غار ثور رسیدند:

مشرکان با اطلاع از اینکه با وجود محاصره کردن پیامبر، وی از نیرنگ‌شان جان سالم به در برده است، دیوانه و خشمگین شده و در تمام نقاط به جستجوی وی پرداختند. آنان در برابر آوردن زنده یا مرده پیامبر، صد شتر جایزه قرار داده و ردشناسانی مامور کردند تا با دنبال کردن رد پا به کوه ثور رسیده و از کوه بالا رفتند تا به دهانه غار رسیدند. اما درختی را دیدند که بر دهانه غار روییده است. خداوند پاک و بلندمرتبه، این درخت را برای محافظت از رسول خویش رویانده بود. شاخه‌های این درخت، در دهانه غار گسترده شده بود و خداوند متعال بر عنکبوت الهام کرد که بر شاخه‌های این درخت، تار بتند و به دو کبوتر وحشی الهام کرد که میان شاخه‌های درخت آشیانه ساخته و تخم گذاشتند. این سه نشانه، سبب گمراه‌کردن مشرکان و جلوگیری آنان از ورود به غار شد، زیرا هنگامی که به غار رسیده و به گونه‌ای بر ورودی آن ایستادند که اگر یکی از آنان به زیر پایش نگاه می‌کرد، آن دو را می‌دید، حیرت زده ایستادند که آیا به غار وارد شوند یا نه؟ اما منصرف شده و گفتند: چطور محمدﷺ به غار وارد شده که تار عنکبوت قطع نشده و تخم کبوتر نشکسته است؟[1]

۱۰۷۲. نگرانی و اندوه ابوبکر نسبت به رسول خدا، آنگاه که در غار بودند:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه اندوه و نگرانی زیادی نسبت به رسول خداﷺ داشت؛ زیرا مشرکان در دهانه غار ایستاده بودند و در صدارسِ رسول خداﷺ گفتگو می‌کردند، تا اینکه ابوبکر گفت: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان، به زیر پایش نگاهی اندازد، ما را خواهد دید. پیامبر فرمود: **«اندوه مدار، ای ابوبکر درباره دو تن که خدا سومین آنان است چه می‌پنداری؟!»**[2]

۱۰۷۳. اندوه مدار، خدا با ماست:

خداوند متعال، درباره غار و آنچه رسول خداﷺ به همراهش ابوبکر رضی الله عنه گفت تا به او اطمینان داده و نگرانی و ترس را از او دور سازد، این سخنان گرانبها را نازل فرمود:

---

۱. ابوشهبه: ۴۷۹/۱-۴۸۱.

۲. همان: ۴۸۱/۱ - ۴۸۲.

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّـهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّـهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّـهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّـهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّـهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

(توبه: ۴۰)

«اگر او (= پیامبر) را یاری نکنید، به راستی که خداوند او را یاری کرد، آنگاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، نفر دوم از دو نفری که آن دو در غار بودند، به یار خود (ابو بکر) می‌گفت: اندوهگین مباش، یقیناً خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بر او فرو فرستاد و با لشکرهایی که شما آن را نمی‌دیدید، او را تأیید (و تقویت) نمود، و کلام (و گفتار شرک) کسانی را که کافر شدند؛ پایین قرار داد، و کلام (و آیین) خدا بالا (و پیروز) است، و خداوند پیروزمند حکیم است.»

١٠٧٤. تفسیر آیه غار:

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّـهُ﴾ یعنی: اگر پیامبرﷺ را یاری نکنید، کسی او را یاری خواهد کرد که آنگاه که فقط یک نفر همراهش بود او را یاری رساند، یعنی خداوند عهده‌دار محافظت از اوست؛ زیرا زمانی که با وجود دشمن زیاد، فقط یک نفر همراهش بود، او را یاری رساند، پس اکنون یاری‌کردن او توسط خداوند، از آن زمان شایسته‌تر است. بنابراین ﴿فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّـهُ﴾ دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال مانند زمان پیشین، در آینده نیز او را یاری خواهد کرد. عبارت ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ اخراج را به کفار نسبت داد؛ زیرا هنگامی که آنان قصد اخراج پیامبرﷺ را داشتند، خداوند به وی اذن خروج داد، گویی آنان وی را اخراج کردند. ﴿ثَانِيَ اثْنَيْنِ﴾ یعنی: یکی از دو نفر ﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾، ﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ بدل از ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ﴾ است. منظور از غار، غار کوه ثور است که به فاصله یک ساعت از مکه قرار دارد. پیامبرﷺ و ابوبکر به مدت سه شبانه‌روز در این غار ماندند. ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ﴾ زیرا ابوبکر نگران بود که مبادا مشرکان از مکان‌شان آگاه شده و به پیامبر آسیب برسانند؛ به این سبب به‌خاطر رسول خداﷺ نگران و اندوهگین شد، که رسول خدا به وی آرامش داده و گفت: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّـهَ مَعَنَا﴾ یعنی: با یاری‌رساندن و محافظت‌کردن. امام احمد و شیخان از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: وقتی در غار بودیم و مشرکان روی سرِ ما قرار داشتند به پاهایشان نگاه کردم و گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان به زیر پایش نگاه کند، ما را خواهد دید، فرمود: **«ای ابوبکر درباره دو تن که خدا سومین آنان است چه می‌پنداری؟!»**

این همراهی ربانی که از ﴿إِنَّ اللَّـهَ مَعَنَا﴾ به دست می‌آید، بالاتر از همراهی خداوند متعال با پرهیزکاران و نیکوکاران در ﴿إِنَّ اللَّـهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوا وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ﴾ است؛ زیرا همراهی در اینجا، به‌خاطر خود رسول و خود همراهش بدون تقیید به تقوا و نیکوکاری‌شان است، بلکه مخصوص رسول و همراهش از این جهت که همراهش بوده، است. این همراهی با تأیید آیات و امور خارق‌العاده مورد ضمانت است.

﴿فَأَنزَلَ اللَّـهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ یعنی: خداوند آرامش خویش را که تسکین دهنده دلهاست بر رسولشﷺ نازل کرد، او را تقویت و یاری کرد، و خبر داد که هرگز بر او دست نخواهند یافت. ﴿وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا﴾ یعنی: فرشتگان را فرستاد تا او را در غار محافظت کنند یا در روز بدر و احزاب و حنین او را یاری رسانند. ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى﴾ یعنی: سخن شرک یا دعوت کفر، شکست خورده و مقهور است. ﴿وَكَلِمَةُ اللَّـهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾ یعنی: دعوت توحید یا دعوت اسلام، بلندترین است، یا تا روز قیامت همیشه در بالاترین قسمت قرار دارد. ﴿وَاللَّـهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ یعنی: در اراده‌اش پیروز است ﴿حَكِيمٌ﴾ در حکم و تدبیرش داناست.[1]

۱۰۷۵. خروج پیامبر و یارش از غار:

پس از گذشت سه شب از ورود پیامبر به غار که جستجو تمام شد و مشرکان از دسترسی به رسول خداﷺ ناامید شدند، رسول خداﷺ و همراهش از غار خارج شدند. بیان شد که رسول خداﷺ و ابوبکرؓ، مردی از بنی‌دیل به نام عبدالله‌بن اریقط را که مشرک بود، اجیر کرده و دو شتر خویش را به او سپرده و قرار گذاشتند که پس از سه شب، با شتران به غار ثور برود. وی در زمان معین به آن دو پیوست و آنان را از راه غیر معمولی حرکت داد تا از دید کفار قریش پنهان بمانند.[2]

۱۰۷۶. قصه أم‌معبد با رسول خداﷺ:

پیامبرﷺ در راه مدینه به امّ‌معبد رسید. بیهقی و دیگران از حُبیش، برادر امّ‌معبد و یار رسول خداﷺ روایت کرده‌اند که گفت: رسول خداﷺ به همراه ابوبکر و عامربن فهیره غلام ابوبکر که به آن دو خدمت و کمک می‌کرد و عبدالله‌بن اریقط که راهنمایشان بود، در میان راه به چادر ام‌معبد رسیده و از او پرسیدند آیا شیر یا گوشتی دارد تا به آنان بفروشد؟

---

۱. کشاف: ۲۷۴/۲، ابن‌عطیه:۴۹۶/۶ - ۴۹۷، المنار: ۴۹۶/۱۰ - ۴۹۷، قاسمی:۲۱۶/۸ - ۲۱۷، ابن‌کثیر: ۵۸/۲.
۲. ابوشیبه:۴۸٤/۲.

گفت؛ اگر چیزی می‌داشتم از پذیرایی شما دریغ نمی‌کردم. رسول خداﷺ به گوسفند لاغری که در کنار چادر بود نگریست و از ام‌معبد اجازه خواست تا او را بدوشد. وی اجازه داد، آن‌گاه رسول خداﷺ دعا کرد و پستان گوسفند از شیر پُر شد. پیامبر ظرفی خواست و آن قدر شیر دوشید که همراهان از آن خورده و سیراب شدند. ام‌معبد نیز آن‌قدر نوشید تا سیراب شد. رسول خداﷺ شیر زیادی برای ام‌معبد باقی گذاشت و فرمود: این برای پدر معبد است هنگامی که برگردد [و از آن بنوشد]. آن‌گاه به راه افتاده و رفتند. چون پدر معبد آمد و از آنچه نزد همسرش بود پرسید، ام‌معبد او را از کار پیامبرﷺ، آگاه کرد. پدر معبد گفت: به خدا سوگند! او همان یار قریش است [که در جستجوی اویند] اگر او را ببینم، از او پیروی خواهم کرد و تلاش می‌کنم در صورت توان چنین کنم. در روایات آمده که ام معبد به همراه شوهرش هجرت کرده و اسلام آوردند و برادرش حبیش نیز مسلمان شد.[۱]

۱۰۷۷. پنهان‌کردن شخصیت رسول در راه هجرت:

در میان راه مدینه، چون کسی ابوبکر را می‌شناخت و درباره رسول خداﷺ از او می‌پرسید که این مرد کیست؟ پاسخ می‌داد: این مرد راه را به من نشان می‌دهد. شنونده گمان می‌کرد که منظورش راهِ سفر است، در حالی که منظور ابوبکر، راه خیر و هدایت بود. این نمونه‌ای از کنایه‌های جایز به هنگام ضرورت است و آنچه که ابوبکر انجام داد به راهنمایی رسول خداﷺ بود، ابن‌سعد در طبقات خویش روایت کرده که پیامبرﷺ به ابوبکر فرمود: «مردم را از من بازدار [نگذار مرا بشناسند].» یعنی: آنان را از حقیقت کار من منصرف کن. صدیقﷺ نیز این احتیاط را در پیش گرفت و هر که او را نمی‌شناخت و می‌پرسید کیستی؟ پاسخ می‌داد: من در پی نیازی هستم، و اگر از او سوال می‌شد: این مرد همراهت کیست؟ پاسخ می‌داد: راهنمایی است که راه را به من می‌نمایاند.[۲]

۱۰۷۸. قصه سراقه با رسول خداﷺ:

سراقه برای بازگرداندن رسول خداﷺ به قریش و دریافت جایزه‌ای که در برابر آوردن زنده یا مرده رسول خداﷺ قرار داده بودند، تصمیم گرفت به رسول خداﷺ برسد. چون نزدیک آن دو شد، ابوبکر گفت: ای رسول خدا، این جوینده به ما رسید، رسول خدا به

---

۱. ابوشهبه: ۴۸۶/۱.

۲. همان: ۴۹۰/۱ - ۴۹۱.

سوی سراقه نگریست و این‌گونه دعا کرد: «**بارخدایا! آنگونه که می‌خواهی ما را از او محافظت کن، خدایا او را بر زمین زن**». سراقه می‌گوید: ناگهان دستان اسبم تا زانون به زمین فرو رفت و از آن آویزان شدم و مرا بر زمین زد، آنگاه بر اسب بانگ زدم اما به آسانی نمی‌توانست دستهایش را درآورد، چون راست ایستاد از آنان امان خواستم و این‌گونه فریاد برآوردم: من سراقه پسر مالک پسر جُعشُم هستم، به سخنانم بنگرید، از جانب من شر ناخوشایندی به شما نمی‌رسد، برایم نزد خدا دعا[ی خیر] کن. به تو زیانی نمی‌رسانم. پیامبر نیز برایش دعا کرد. چون سراقه به آنان رسید، به رسول خداﷺ گفت: قومت برای دستگیری تو جایزه قرار داده‌اند. توشه راه و کالا به او و ابوبکر عرضه کرد، اما چیزی از او نگرفتند. سراقه می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! به آنچه می‌خواهی مرا فرمان ده. فرمود: «**سرجایت بایست و کسی را نگذار به ما برسد و راز ما را پنهان دار**». از وی خواستم که امان نامه‌ای برایم بنویسد، به عارم‌بن فهیره فرمان داد تا بنویسد، او نیز بر تکه‌ای از پوست نوشت و آن را نزد من افکند، آن را گرفتم و نگه داشتم. چون سراقه قصد بازگشت کرد، پیامبر به او نگریست و فرمود: «**ای سراقه هم اکنون می‌بینم که جامه پادشاهی خسرو را می‌پوشی**». سراقه با تعجب گفت: خسرو پسر هرمز؟ فرمود: آری. سراقه پس از فتح مکه و پس از جنگ حنین ایمان آورد. در زمان عمربن خطاب‌ رضی الله عنه و فتح سرزمین‌های فارس و گرفتن غنایم از ایرانیان که جامه پادشاهی خسرو نیز در آن قرار داشت، عمر به سراقه گفت: بگو: الله اکبر، سپاس مخصوص خدایی است که آن را از تن خسرو پسر هرمز برکند و بر تن سراقه پسر جُعشُم، یک بادیه‌نشین از بنی‌مدلج پوشاند، عمر این را بلند گفت، سپس سراقه را سواره در مدینه چرخاند، در حالی که مردم دورش بودند و آنچه را عمر به او فرمان گفتن داده بود با صدای بلند می‌گفت: «الله اکبر، سپاس مخصوص خدایی است که آن را از تن خسرو پسر هرمز برکند و بر تن سراقه پسر جعشم، یک بادیه‌نشین از بنی‌مدلج پوشاند».[1]

۱۰۷۹. مردم مدینه به استقبال رسول خداﷺ بیرون رفتند:

مسلمانان مدینه با اطلاع از خروج رسول خداﷺ به همراه ابوبکر از مکه به سوی مدینه هر روز صبح به انتظار رسول خداﷺ به خارج شهر می‌رفتند تا اینکه شدت گرمای ظهر

---

۱. همان: ۱/۴۹۱ - ۴۹۴.

آنان را برمی‌گرداند. چندین مرتبه این کار را کردند تا موفق به استقبال و دیدارش در بیرون «حرة» شدند. رسول خداﷺ آنان را به سمت راست حرکت داد تا اینکه همراه آنان در منطقه«بنی‌عمروبن عوف» که خانه‌هایشان در قبا بود فرود آمد، چهارده شب نزد آنان ماند، سپس به قصد (یثرب) خارج شد که این شهر ـ یثرب ـ از روز رسیدن پیامبرﷺ به آنجا، «مدینه رسول خدا» و به اختصارَ «مدینه» نامیده شد.

مبحث دوم
کار پیامبرﷺ پس از رسیدن به مدینه

۱۰۸۰. ساخت مسجد قبا:

بیان شد که پیامبرﷺ در منطقه «بنی‌عمربن عوف» که خانه‌هایشان در قبا بود فرود آمد. قبا نزدیک مدینه قرار دارد. اولین اقدام رسول خداﷺ هنگام رسیدن به قبا، ساخت مسجد قبا بود، تا مسلمانان مکانی برای نمازگزاردن و گردهم‌آیی داشته باشند. این همان مسجدی است که بر اساس تقوا بنا نهاده شد، اولین مسجد بنا شده در اسلام و موردنظر این سخن خداوند متعال است که فرمود:

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَاللَّـهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ﴾ (توبه:۱۰۸)[۱]

«(ای پیامبر!) هرگز در آن مسجد (برای نماز) نایست، آن مسجد که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به نماز) بایستی، در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه شوند، و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.»

۱۰۸۱. رسیدن پیامبر و ابوبکر به مدینه:

پیامبر و یارش ابوبکر از قبا به قصد یثرب بیرون رفتند. نماز جمعه را در منطقه بنی‌سالم‌بن عوف دریافته و با همراهیانش آن را به جاآوردند. این اولین نماز جمعه‌ای بود که رسول خداﷺ به جا آورد. آنگاه به راه خویش ادامه داده و به یثرب وارد شد که از آن روز به «مدینه» یعنی شهر رسول خداﷺ نامگذاری گردید. انصار نزد او آمده و هر یک از آنان

---

۱. همان: ۴۹۵/۱ - ۴۹۶.

آرزو داشت که رسول خداﷺ نزدش فرود آید. به همین منظور، مهار شترش را می‌گرفتند. رسول خداﷺ به آنان فرمود: «رهایش کنید که او [از جانب خدا] مامور است.» رسول خداﷺ مهارش را رها کرد تا اینکه به محل کنونی مسجد نبوی رسید و در آنجا زانو خم کرد، سپس برخاست و اندکی رفت، دوباره به جای اولش بازگشت و در آنجا زانو زد و قسمت جلوی گردنش را به زمین انداخت. رسول خدا در آنجا فرود آمده و به خانه ابوایوب انصاری رفت. روز ورود پیامبرﷺ به مدینه، روز بزرگ و مهمی بود که در آن روز مردم به راه‌ها و پشت‌بام‌ها رفتند و غلامان و خادمان می‌گفتند: الله اکبر، رسول خداﷺ آمد، الله اکبر رسول خداﷺ آمد.[۱]

۱۰۸۲. بنای مسجد در مدینه:

در مدتی که رسول خداﷺ در خانه ابوایوب انصاری اقامت داشت، مسجد نبوی بنا شد. فرمود که مسجد را در مکان نشستن شتر بسازند. آن مکان در زمین دو پسربچه یتیم از بنی‌نجار قرار داشت که رسول خداﷺ آن را خرید و مسلمانان، آنجا را مسطح کرده و نخل‌هایش را بریدند. مسلمانان در حال ساخت مسجد که رسول خداﷺ نیز با آنان کار می‌کرد بیت زیر را سرمی‌دادند:

اللهم لا عیش إلا خیر الآخرة — فانصر الأنصار والمهاجرة

«بارخدایا! زندگی جز خیر آخرت نیست. پس انصار و مهاجران را یاری فرما».

دیگران می‌گفتند:

لئن قعدنا والنبی یعمل — ذاک اذا للعمل المضلّل

«اگر ما بنشینیم در حالی که پیامبر کار می‌کند، چنین کاری از جانب ما، به گمراهی‌رفتن است».

مسجد نبوی در عهد خود ایشان از خشت ساخته شده بود که ستون‌هایش از تنه درخت خرما و سقفش از تنه و شاخه درختان بود. در زمان خلافت ابوبکر صدیق، مسجد نبوی به همین حالت باقی ماند. عمرؓ در زمان خلافتش، دستور به گسترش آن داد، اما به همان حالت عهد رسول خداﷺ که بنیانش از خشت و سقفش از شاخه درختان بود باقی ماند، جز اینکه ستون‌هایش را به جای تنه نخل از چوب قرار داد. در زمان

---

۱. همان: ۲۱/۲.

خلافت عثمان، فزونی‌هایی حاصل شد، دیوارهایش را از سنگ و گچ، ستون‌هایش را از سنگ و سقفش را از چوب سنگ ساک ساخت.[۱]

۱۰۸۳. بستن پیمان برادری میان مهاجران و انصار:

رسول خدا در ادامه، میان نود تن که نیمی از مهاجران و نیمی از انصار بودند در خانه انس بن مالک پیمان برادری بست تا با هم مساوی بوده و یکدیگر را یاری کنند. این پیمان برادری اندکی پس از هجرت و میان مهاجران و انصار بود. ابن‌سعد می‌گوید: میان صد نفر، پنجاه نفر از مهاجران و پنجاه نفر از انصار، پیمان برادری بست و اینان نخستین کسانی بودند که میان آنان پیمان برادری بست، سپس به اندازه مهاجرانی که از مدینه می‌آمدند بر تعدادشان افزوده شد. به گفته شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه این پیمان برادری برای برقراری رفتاری نرم میان آنان و نزدیک‌کردن دلهایشان به یکدیگر مشروع شد و بدین سبب تا غزوه بدر به جای نسبت قرابت از یکدیگر ارث می‌بردند. اما هنگامی که آیه ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ (احزاب:۶) **«و در کتاب خدا خویشاوندان برخی از آنان به برخی (دیگر) از (سایر) مؤمنان و مهاجران سزاوارترند، مگر اینکه به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنان بدهید) این (حکم) در کتاب (لوح محفوظ) نوشته شده است.»** نازل شد، ارث‌بری به قرابت و خویشاوندی شد، نه به پیمان برادری‌داشتن و ارث تاکنون براین سبب - یعنی قرابت- مستقر است. انصار به بهترین نحو، حق این پیمان برادری را به جا آوردند و با رضایت قلبی، اموالشان را با مهاجران به دو نیم کردند. بخاری[۲] برخی کارهای پسندیده انصار در زمینه این برادری را روایت کرده است، به عنوان نمونه در صحیح وی چنین آمده است: «هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند، رسول خدا میان عبدالرحمن‌بن عوف و سعدبن ربیع پیمان برادری بست. سعد به عبدالرحمن گفت: من ثروتمندترین فرد انصار هستم، دارایی‌ام را به دو نیم می‌کنم. دو همسر نیز دارم، بنگر کدام یک بیشتر مورد پسندت قرار می‌گیرد، نامش را بگو تا طلاقش دهم. چون عده‌اش سپری شد، او را به نکاح خویش درآور. عبدالرحمن گفت: خداوند به خانواده و

---

۱. همان: ۲۳/۲ - ۳۳، السيرة النبويه العمری: ۲۲۲/۱.
۲. ۳۷۸۰.

مالت برکت دهد...» بخاری[1] در روایتی دیگر چنین می‌آورد: «انصار به رسول خداﷺ عرض کردند: نخلستان را میان ما و برادرانمان - یعنی مهاجران - تقسیم کن. فرمود: خیر. انصار به برادران مهاجر خویش گفتند: ما را در مراقبت از آن - آبیاری و کار - کمک کنید تا در خرما [= ثمره نخلستان] شریک باشیم. مهاجران گفتند: شنیدیم وفرمان بردیم».[2]

مبحث سوم
درس‌های رخدادهای هجرت و کارهای پیامبرﷺ در مدینه

۱۰۸۴. درس اول: دشمنان دعوت، کشتن دعوتگران را مباح می‌دانند:

کافران قریش به ماندن در کفر، بازداشتن مردم از دعوت، افترای دروغ به رسول خداﷺ، آزار رساندن مسلمانانی که دوبار مجبور به هجرت به حبشه شدند، تحریم اقتصادی پیامبرﷺ و پیروان و نزدیکانش و سایر کارهای زشت بسنده نکردند، بلکه با مشورت یکدیگر بر قتل پیامبرﷺ یکدست شدند. بیان شد که چگونه جوانانی نیرومند از قبایل مختلف قریش را برای اجرای این دسیسه پَست خویش انتخاب کردند تا رسول خداﷺ را به قتل رسانند. اما خداوند او را سالم نگه داشت و نیرنگشان را به خودشان بازگرداند. وجه عبرت‌گیری از این کار کافران قریش آن است که دعوتگران امروزی از مشورت‌کردن دشمنان با یکدیگر، ضد دعوت و دعوتگران، برای ترور آنان و چسباندن اتهامات دروغین برای صدور حکم به اعدام‌شان شگفت‌زده نشوند. حاکمان یا مجریان جامعه که دشمن دعوت هستند چنین می‌کنند. بنابراین دعوتگران با درک این موضوع باید بدانند که زندگی مسالمت‌آمیز میان پیروان باطل و پیروان حق وجود ندارد، به‌خصوص زمانی که پیروان باطل، صاحب قدرت و حکومت و نفوذ در جامعه باشند.

۱۰۸۵. درس دوم: به‌کارگیری اسباب:

دعوتگران باید برای بی‌اثرکردن نیرنگ دشمنان دعوت، اسباب مشروع را به‌کار گیرند و از آنچه دشمنان دعوت برایشان برنامه‌ریزی می‌کنند و استفاده از اسباب مشروعی که باید برای محافظت از شر آنان به‌کار گیرند، غفلت نورزند. دانستیم که رسول خداﷺ به علی

---

۱. ۳۷۸۲.

۲. ابوشهبه: ۲/۴۹، العمری:۱/۲۴۳، الرحیق المختوم: ۱۶۷.

فرمود چگونه در بسترش بخوابد، چگونه از خانه‌اش خارج شد و چگونه به همراه ابوبکر در غار پنهان شده و برای رهایی از جستجوی مشرکان چند روز در آن ماند. بنابراین، دعوتگران باید از هر روش مشروعی برای پنهان‌ماندن از دشمنان و دورساختن خطر استفاده کنند؛ مانند خروج از منازل و خانه‌هایشان و پناه‌جستن در خانه‌های برادرانشان یا ماندن در محله‌های آنان و ماندن در آنجا، یا پراکنده‌شدن و تجمع‌نکردن و سایر روش‌های مشروعی که شر دشمنان را از آنان دور می‌سازد.

۱۰۸۶. درس سوم: وجوب احتیاط و حذر:

دعوتگران باید احتیاط و حذر را به‌کار گیرند، نمونه‌هایی از احتیاط بدین قرار است: آگاه‌نکردن دیگران از انجام کارهای موردنظر برای دعوت و پنهان‌کردن آن حتی از خانواده‌هایشان اگر آگاه‌کردن آنان ضرری به دنبال دارد. دانستیم که رسول خداﷺ وقتی به خانه ابوبکر رفت به او فرمود: «**افراد حاضر را بیرون کن.**» در نیمروز با سرِ پوشیده به خانه ابوبکر آمد و از در پشتی خانه خارج شد. تمام این کارها، بر لزوم به‌کارگیری احتیاط و حذر از دشمنان دلالت دارند که دعوتگران باید آن را انجام داده و به‌کارگیری احتیاط و حذر را که تدبیری نیکو و مشروع است، ترس منفور به شمار نیاورند.

۱۰۸۷. درس چهارم: پنهان‌ساختن اسامی و شخصیت‌های دعوتگران:

اگر دعوتگران، ضرورت یا نیازی بر پنهان‌کردن اسامی خودشان یا برخی افراد یا شخصیت‌هایشان احساس کردند، باید چنین کنند. ابوبکر با اشاره رسول خداﷺ در راه به سوی دارالهجره چنین کرد.

۱۰۸۸. درس پنجم: ایمان به معجزات حسی:

در هجرت پیامبرﷺ معجزاتی حسی رخ داد، که دلایلی ملموس به محافظت و نگهداری وی از جانب خداوند متعال به شمار می‌روند؛ مانند: تنیده‌شدن تار عنکبوت، روییدن درخت و تخم‌گذاری دو کبوتر بر دهانه غار، قصه رسول خداﷺ با امّ‌معبد، قصه ایشان با سراقه و وعده پوشاندن جامه پادشاهی خسرو به او. دعوتگران نباید از این امور خارق‌العاده بگذرند، بلکه باید آنها را تا جایی که از طریق سنت نبوی ثابت شده است یادآوری کنند تا مردم از این موارد خارق‌العاده که نمونه‌هایی از دلایل نبوت و رسالت پیامبرﷺ است آگاه شوند.

۱۰۸۹. درس ششم: جواز یاری‌گرفتن از کافر قابل اعتماد:

دعوتگران می‌توانند از کسی که به دعوتشان ایمان نیاورده، تا زمانی که به او اطمینان و اعتماد دارند، یاری بگیرند؛ چنانکه پیامبرﷺ و ابوبکر؄، مشرکی را برای راهنمایی در راه هجرت اجیر کرده و شترهایشان را به او واگذار کرده و در غار ثور با او قرار گذاشتند. این امور مهمی بود که او را از آن آگاه کردند و بدون تردید پیامبرﷺ و ابوبکر؄ به او اطمینان و اعتماد داشتند. این موضوع بر این نکته دلالت دارد که گاهی کافر یا نافرمان یا فردی غیر منتسب به جماعت دعوتگران یافت می‌شود که دعوتگران می‌توانند به او اعتماد کنند، مثلاً رابطه خویشاوندی یا دوستی قدیمی یا همسایگی یا کاری نیک در گذشته، سبب پیونددادن او به آنان است. یا اخلاقی نیک مانند امانت و دوست‌داشتن کار خیر نزدشان سراغ دارند. این مسأله نسبی است که سنجش آن به هوشیاری و شناخت دعوتگر از شخص واگذار می‌گردد.

۱۰۹۰. درس هفتم: آشکار ساختن جایگاه ابوبکر:

دعوتگران هنگام صحبت درباره رخدادهای هجرت باید جایگاه والای ابوبکر نزد رسول خدا و در ترازوی اسلام را به مردم یادآوری کنند. مانند مطلع‌شدن وی توسط پیامبرﷺ از اینکه به ایشان اجازه هجرت داده شده، همراهی ابوبکر با ایشان، موضع ابوبکر نسبت به رسول خدا در غار و نگرانی شدید وی از ترس اینکه مبادا آزار یا امر ناخوشایندی به رسول خداﷺ برسد، زیرا ایشان را از خودش بیشتر دوست داشت. از این‌رو، دعوتگران باید مردم را از افتخارات ابوبکر؄ آگاه کرده و او و صحابه مانند او را در دوستی رسول خدا و پیروی از او، الگوی خویش قرار دهند.

۱۰۹۱. درس هشتم: اهتمام به ساخت مساجد:

دعوتگران باید مردم را بر ساختن مساجد تشویق کنند که بر ساختن مسجد در هر آبادی و مجتمع مسکونی اشتیاق ورزند، تا سبب یادآوری نماز و پرستش خداوند متعال و اجتماع مردم در مسجد برای آموختن کتاب خدا و سنَت رسولش و دیگر موارد شوند. دانستیم که چگونه رسول خداﷺ هنگام رسیدن به قبا، مسجدی برای نمازگزاردن مسلمانان بنا نهاد. دعوتگران باید سادگی و بی‌آلایشی را در ساختن مساجد، به‌خصوص در شهرها درنظر بگیرند تا ساخت و ترمیم آن آسان شود، زیرا آبادانی مساجد به گزاردن نماز و فراوانی نمازگزاران در آن است. اجتماع دعوتگران و موعظه و سخنرانی‌های عمومی‌شان

باید در مساجد باشد و در صورت امکان، خطبه‌های جمعه را به عهده گیرند تا خطبه‌ها هدفمند و دارای غرض شرعی باشند.

۱۰۹۲. درس نهم: اشتراک دعوتگران در کارهای نیک:

دعوتگران هنگام تشویق مردم بر کار خیر و نیک مانند ساخت مسجد یا مدرسه یا تعمیر راه یا پُرکردن باتلاق یا درختکاری، خود نیز باید در انجام این امور با مردم مشارکت کنند تا الگوی پسندیده‌ای برای آنان باشند. دانستیم که پیامبرﷺ در ساختن مسجدش در مدینه با صحابه کار می‌کرد. همچنین دعوتگران هنگام تشویق مردم بر تبرع باید خود به قدر استطاعت هر چند اندک تبرع کنند.

۱۰۹۳. درس دهم: سرودن شعر برای تشویق و زدودن اندوه:

بیان شد که صحابه هنگام ساخت مسجد نبوی در مدینه بیت‌هایی برای تشویق کارگران و رفع اندوه و خستگی می‌سرودند. عدم اعتراض پیامبرﷺ بر آنان، بر جواز دلالت دارد. از این‌رو، سرودن شعر برای تشویق و تحریک بر انجام کار خیر یا اتمام آن یا افزودن بر آن از جانب دعوتگران جایز است، چنانکه می‌توانند به هر امر مباحی برای تشویق و ترغیب کار خیر مانند درنظرگرفتن جوایز نقدی یا غیرنقدی برای کسی که قرآن کریم را حفظ کند، متوسل شوند.

فصل ششم

غزوه بدر کبری

۱۰۹۴. مقدمه و بخش‌بندی:

جنگ بدر، یا بنابر نامگذاری کتاب سیره «غزوه بدر» یا «غزوه بدر کبری» نخستین جنگ سرنوشت‌ساز تاریخ اسلام و مسلمانان است که مسلمانان پس از هجرت به رهبری رسول خداﷺ ضد مشرکان مکه وارد کارزار شدند. این نخستین جنگی است که در آن مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند. این جنگ تاثیر بسیار زیادی در رخدادهای بعدی داشت و اهمیت آن از وجوه زیادی پدیدار می‌گردد؛ به عنوان نمونه، حق را از باطل آشکار و جدا کرد، یاران هر یک از این دو ـ حق و باطل ـ به‌طور واضحی در دو گروه قرارگرفتند؛ به همین منظور قرآن آن را «یوم‌الفرقان» نامید. نیز در این غزوه و وقایع پیش از آن و وقایع اثنای آن و پس از آن، رخدادهایی حاصل شد.

در تمام موارد مذکور، درس‌ها و فواید بزرگ و زیادی برای دعوت و دعوتگران وجود دارد و به نظرم بسیار مفید آمد تا برای آسان‌کردن احاطه به مطالب بدون آمیختگی و پراکندگی و برای اینکه تصاویر این غزوه و وقایع قبل و خلال و بعد آن واضح و آشکار باشد، و در نتیجه شناخت فوایدش برای دعوت و دعوتگران آسان شود، این فصل را به مباحث ذیل تقسیم کنم:

مبحث اول: خروج برای رویارویی با کافران قریش

مبحث دوم: نقشه رویارویی با مشرکان در بدر

مبحث سوم: مسیر رویارویی دشمن در بدر
مبحث چهارم: پیامبرﷺ در میدان جنگ بدر
مبحث پنجم: وقوع جنگ و پیروزی مسلمانان
مبحث ششم: پیروزی مسلمانان در بدر، موجب شکرگزاری خداست
مبحث هفتم: بازتاب‌های سریع جَنگ بدر
مبحث هشتم: درس‌های غزوه بدر و رخدادهای قبل و اثنا و بعد آن.

مبحث اول
خروج برای رویارویی با کافران قریش

۱۰۹۵. خروج پیامبرﷺ برای رویارویی با کاروان قریش

به رسول خداﷺ خبر رسید که کاروانی از قریش به رهبری ابوسفیان از شام به سوی مکه به راه خواهد افتاد که اموال گرانبهایی در آن وجود دارد. رسول خداﷺ شخصی را برای کسب اخبار و زمان خروج آن از شام اگر هنوز خارج نشده باشد فرستاد. چون اطلاعات به دست آورد، به خروج و رویارویی با آن تشویق کرد و فرمود: «**این کاروان قریش است که اموالشان در آن قرار دارد، به سوی آن خارج شوید امید است خدا آن را به شما ببخشد**». برخی سبک‌بال، خروج را پذیرفتند و برخی دیگر تنبلی کرده و آماده خروج نشدند، زیرا پیامبرﷺ تاکنون بر خروج آنان تصمیم نگرفته بود، چنانکه هرگز گمان نمی‌کردند رسول خدا با قریش درگیر خواهد شد. این گمان در آنان تقویت شد که پیامبرﷺ فرمود: «**هر که حیوانش حاضر است با ما بیاید**» و منتظر کسی که حیوانش حاضر نبود نماند و بر تخلف یا تنبلی کسی از خروج اعتراض نکرد. کسانی که با پیامبرﷺ خارج شدند، (۳۱۳) مرد بودند و (۷۰) شتر داشتند که به نوبت بر آنها سوار می‌شدند.[۱]

۱۰۹۶. ابوسفیان مردم مکه را بسیج کرد سپس نظرش عوض شد:

چون ابوسفیان از خروج پیامبرﷺ و مسلمانان همراهش آگاه شد و ترسید که کاروان به دست مسلمانان بیفتد، ضمضم‌بن عمرو غفاری را اجیر کرد و به مکه فرستاد تا مردم را برای دفاع و حمایت از کاروانش بسیج کند؛ زیرا اموال فراوانی در آن بود. آنان چنین کرده

---

۱. ابن‌کثیر: ۲۸۸/۲، السیرة النبویه ابوشهبه: ۱۲۳/۲.

و لشکری با هزار مرد گرد آوردند. هنگامی که ابوسفیان از جهت حرکت مسلمانان به منطقه بدر که راه معمول کاروان‌ها به سوی مکه است مطلع شد، مسیر حرکتش را تغییر داد و این‌گونه از رویارویی با مسلمانان و تسلط آنان بر کاروانش نجات یافت. بنابراین شخصی را برای آگاه کردن قریش از نجات کاروانش و اینکه نیازی به آمدن‌شان نیست فرستاد. اما آنان تحت‌تأثیر تبلیغ و تشویق و اصرار ابوجهل بر خروج، امتناع کرده و با غرور و تکبر لشرکشان را روانه کردند. خداوند متعال در قرآن کریم به این خروج آنان اشاره فرموده و مسلمانان را از اینکه خروجشان مانند خروج مردم مکه باشد، برحذر می‌دارد:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّـهِ وَاللَّـهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (انفال:۴۷)

«و مانند کسانی نباشید که با سرکشی و خودنمایی به مردم، از سرزمین خود (مکه) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می‌داشتند، و خداوند به آنچه می‌کنند؛ احاطه دارد.»

کسانی که از خانه‌هایشان خارج شدند، مردم مکه بودند که برای حمایت از کاروانشان چنین کردند و هنگامی که فرستاده ابوسفیان به آنان خبر داد کاروانتان سالم مانده و نیازی به آمدن شما نیست، ابوجهل از بازگشت از تصمیم خویش امتناع ورزید و به قوم خویش گفت: «به خدا سوگند باز نمی‌گردیم مگر اینکه به بدر وارد شده و سه روز در آنجا بمانیم، شتران بکشیم، مردم را طعام دهیم، باده بنوشیم و مطربان برایمان بنوازند و عرب از حضور و گردآمدن ما آگاه شوند و همیشه و تا ابد از ما بترسند، آن‌گاه رهسپار شدند».

﴿بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ﴾ یعنی: با نپذیرفتن حق و تکبر و فخرفروشی بر مردم، طعام دادنشان نیز از روی ریا و طلب سمعه بود.[1]

۱۰۹۷. مسیر پیامبرﷺ به سوی بدر:

پیامبرﷺ و اصحابش راه منتهی به بدر را که راه معمول کاروان‌ها به قصد مکه بود، درپیش گرفتند، به این امید که کاروان ابوسفیان از این راه عبور کرده و در بدر با آن روبرو شوند. پیامبرﷺ از تغییر مسیر ابوسفیان برای رهایی کاروانش از تعرض مسلمانان آگاه نبود، چنانکه از لشکر جمع‌آوری شده قریش و حرکت آن به سوی بدر نیز هرگز اطلاعی

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۱۷/۲، کشاف: ۲۲۷/۲، ابوشهبه: ۱۲۵ - ۱۲۸.

نداشت. ایشان به راه خویش ادامه داد تا به دره‌ای به نام «ذَفِران» رسید، در آنجا بود که خبر قریش و حرکت لشکر انبوه آنان به سوی بدر و رهایی کاروان قریش به ایشان رسید.[۱]

۱۰۹۸. رخدادهای اثنای حرکت پیامبرﷺ به سوی بدر:

در میان مسیر پیامبرﷺ و اصحابش به سوی بدر رخدادهایی به وقوع پیوست. اینک این رخدادها به سبب پند و عبرتهایشان بیان می‌شوند.

۱۰۹۹. رخداد اول: بازگرداندن براء و ابن‌عمر به سبب خردسالی:

پیامبرﷺ و اصحابش پس از خروج از مدینه در راه رویارویی به کاروان ابوسفیان، در بیرون شهر به «بیوت‌السقیا» رسیدند. پیامبر در آنجا افرادش را ساماندهی کرد و نگاهی به آنان انداخت و افرادی را که توان همراهی با لشکر مسلمانان و رویارویی با افرادی که احتمال وقوع جنگ با آنان را می‌رفت نداشتند، بازگرداند. بر این اساس، براءبن عازب و عبدالله‌بن عمر را به خاطر خردسالی بازگرداند، هرچند با اشتیاق و عزم بر مشارکت در جهاد به همراه پیامبرﷺ خارج شده بودند.[۲]

۱۱۰۰. رخداد دوم: بازگرد، من از مشرک کمک نمی‌گیرم:

در مسیر حرکت پیامبرﷺ و اصحابش به سوی بدر، فردی مشرک با اشتیاق، آمادگی خود را برای شرکت در جهاد به همراه مسلمانان اعلام کرد، اما پیامبرﷺ نپذیرفت و به او فرمود: «**بازگرد من از مشرک کمک نمی‌گیرم.**» فرد مشرک اصرار کرد و پیامبرﷺ نپذیرفت تا اینکه مسلمان شد و به سپاه اسلام پیوست.[۳]

۱۱۰۱. رخداد سوم: رسولﷺ در مشقت‌ها همراه اصحابش بود:

از دیگر رخدادهای خروج پیامبرﷺ و همراهیانش برای رویارویی با کاروان قریش، این بود که در سختی‌های راه، با آنان شریک بود. مسلمانان هفتاد شتر داشتند که به نوبت بر آنها سوار می‌شدند. هر سه یا چهار نفر یک شتر داشتند و رسولﷺ و ابولبابه و علی‌بن ابی‌طالب یک شتر داشتند که به نوبت بر آن سوار می‌شدند. این دو نفر هنگامی که نوبت

---

۱. ابوشهبه: ۱۲۸/۲ - ۱۲۹.

۲. همان: ۱۲٤/۲.

۳. السیرة النبویةالعمری: ۳۵۵/۲.

سوارشدنشان می‌شد می‌خواستند پیامبر را ترجیح داده و خود پیاده بروند، از این رو به ایشان می‌گفتند: شما سوار باشید ما پیاده‌روی می‌کنیم. فرمود: **«نه شما از من قوی‌تر هستید و نه من در برخورداری از پاداش الهی از شما بی‌نیازتر هستم.»**[1]

مبحث دوم
تصمیم بر رویارویی با مشرکان در بدر

۱۱۰۲. اخبار کاروان تجاری و لشکر مکه:

بیان شد که پیامبرﷺ و همراهیانش در میان راه به دره «ذفران» رسیدند، آن‌گاه اخبار خروج لشکر قریش برای حمایت از کاروانشان به رهبری ابوسفیان به ایشان رسید. همچنین پیامبرﷺ از تغییر مسیر کاروان تجاری از مسیر معمول حرکت کاروان‌ها به سوی مکه و رهایی آن از چنگ مسلمانان آگاه شد. بنابراین، صورت مسأله تغییر کرد، زیرا موضوع به رویارویی با کاروان و تسلط بر آن محدود نبود بلکه رویارویی با لشکر قریش مطرح بود که آن را نه برای نجات کاروان خویش ـ زیرا چنانکه ابوسفیان خبر داد، کاروان نجات یافته بود ـ بلکه برای ترساندن مسلمانان روانه کرده بودند، گویی قصد قریش، موضوع کاروان نبود، بلکه قصد و هدفش، ترساندن و وحشت مسلمانان و حتی جنگ با آنان بود تا راه تجارت خویش را از تعرض مسلمانان مصون دارند. چنین بود که کفه ترازوی جنگ ـ جنگ با لشکر مشرکان مکه ـ برای پیامبرﷺ ترجیح یافت؛ زیرا پرهیز از رویارویی با آنان و بازگشت به مدینه و رهاکردن لشکر مشرکان برای فرودآمدن در آن منطقه، حکمت و مصلحت نبود؛ چون سبب تقویت مشرکان، استحکام پایگاه قریش و استمرار قدرت سیاسی آنان در خارج مکه بود که باعث تضعیف پایگاه مسلمانان و جسارت دشمنان بر آنان می‌شد، افزون بر اینکه احتمال می‌رفت مشرکان به حرکت خود به سوی مدینه ادامه داده و جنگ را درون خانه مسلمانان بکشانند. تمام این موارد، آمادگی و عزم بر رویارویی و جنگ با مشرکان را می‌طلبید.[2]

---

۱. همان، ابوشهبه: ۱۲٤/۲۰.

۲. ابوشهبه: ۱۲۸/۲ - ۱۲۹، الرحیق المختوم/۱۸۸.

۱۱۰۳. پیامبرﷺ از یارانش مشورت گرفت:

با توجه به اوضاعی که درباره رهایی کاروان و لشکر قریش بیان شد، رسول خداﷺ، بزرگان و فرماندهان لشکرش از مهاجران و انصار را جمع کرد و با آگاه‌کردن‌شان از وضع موجود، درباره جنگ با مشرکان با آنان به تبادل‌نظر پرداخت. از جمله سخنانش این بود که: «**ای مردم، خداوند یکی از این دو گروه را به من وعده داده است که برای شماست: یا کاروان تجاری یا لشکر با غلبه بر آنان**» در این هنگام افرادی خواهان کاروان تجاری شدند به این دلیل که درآمدی بدون جنگ است و خواهان رویارویی با لشکر مشرکان نیستند، با وجود اینکه مصلحت، در جنگ با مشرکان بود. خداوند در مورد این افراد فرمود:

﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّـهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّـهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾ (انفال:۷ -۸)

«و(به یاد آورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (= کاروان تجاری یا لشکر) نصیب شما خواهد بود، و شما دوست می‌داشتید که کاروان غیرجنگی (تجاری) برای شما باشد، و خداوند می‌خواست با سخنان خویش حق را پایدار (و استوار) کند و ریشهٔ کافران را قطع کند. تا حق را ثابت، و باطل را از میان بردارد، اگر چه گنهکاران ناخشنود باشند.»

یعنی: کاروان تجاری ـ قافله ابوسفیان ـ را که نیرو و بازدارنده و قدرتی در برابر شما ندارد، می‌خواهید و خواهان رویارویی با گروه دیگر که لشکر مشرکان است، نیستید. ﴿وَيُرِيدُ اللَّـهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾ یعنی: خداوند می‌خواهد میان شما و گروهی که دارای قدرت است یعنی لشکر مشرکان و جنگ با آنان جمع کند، تا شما را در برابر آنان پیروز و یاری کرده و دینش را آشکار کند و سخن اسلام را بالا برده و آن را آشکار و غالب بر تمام ادیان قرار دهد، زیرا او سرانجام کارها را می‌داند و امورتان را به طرز نیکویی اداره می‌کند، هرچند بندگان خلاف آنچه را برایشان آشکار می‌گرداند بخواهند، چنانکه می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّـهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره:۲۱۶)[1]

---

۱. ابن‌کثیر: ۲۸۸/۲.

«جهاد (در راه خدا) بر شما واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است، چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه آن برای شما بد باشد، و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.»

﴿أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾ حقیقت را ثابت کرده و بالا می‌برد، ﴿بِكَلِمَاتِهِ﴾ یعنی: با آیاتی که در جنگ مشرکان، گروهی دارای قدرت نازل کرد و با فرمان به فرشتگان که برای یاری‌کردن فرود آیند و با اسیرها و کشته‌هایی که از مشرکان به جا ماند.[1]

۱۱۰۴. رأی فرماندهان مهاجران درباره جنگ با مشرکان:

آن‌گاه که مسلمانان، سخن رسول خداﷺ را می‌شنیدند، ابوبکر برخاست و به نیکویی سخن گفت. سپس عمربن خطاب برخاست و به نیکویی سخن گفت، سپس مقداد بن عمرو برخاست و گفت: ای رسول خدا برای اجرای فرمان حق رهسپار شو ما نیز همراه توییم، به خدا سوگند! به تو سخنی نمی‌گوییم که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند:

﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ **(مائده:۲۴)**

«تو و پروردگارت بروید و بجنگید؛ ما همینجا نشسته‌ایم.»

بلکه می‌گوییم تو و پروردگارت بروید بجنگید ما نیز همراهتان می‌جنگیم، سوگند به آنکه تو را به حق فرستاده است اگر ما را تا «بَرک‌العِماد» ببری، همراهت خواهیم بود تا بدان‌جا برسی. رسول خداﷺ پاسخ نیکویی به او داد و در حقش دعای خیر کرد.[2]

۱۱۰۵. رسول خداﷺ رای انصار را جویا شد:

رسول خداﷺ در ادامه فرمود: **«ای مردم، رأی خویش را در این مورد بر من اظهار کنید.»** روی این سخن پیامبرﷺ با انصار بود؛ زیرا متن پیمان‌نامه عقبه که قبل از هجرت منعقد شد آنان را به جنگ در خارج از مدینه ملزم نمی‌ساخت و مفاد آن این بود که تا زمانی که در حمایتشان هستند از فرزندان و زنانشان محافظت کنند. سعد بن معاذ، فرمانده و پرچمدار انصار این نکته را دریافت و گفت: به خدا، گویی به ما نظر داری؟ فرمود: **«آری.»** گفت: همانا به تو ایمان آورده‌ایم و تو را تصدیق کرده‌ایم و گواهی می‌دهیم آنچه

---

۱. کشاف: ۲۰۱/۲.

۲. السیرة النبویه العمری: ۳۵۸/۲.

آورده‌ای حقیقت است و در این کار با تو بر شنیدن و فرمانبرداری پیمان بسته‌ایم، ای رسول خدا هرچه می‌خواهی بکن ما با توییم، سوگند به آنکه تو را به حق فرستاده است اگر ما را به کنار این دریا ببری و به امواج دریا بزنی، ما نیز همراه تو به دریا خواهیم زد و حتی یک نفر از ما از تو سرپیچی نخواهد کرد و کراهت نداریم از اینکه فردا ما را با دشمن رودرو کنی؛ زیرا ما در جنگ، سخن شکیبا و در رویارویی با دشمن استواریم، شاید خداوند چشمت را به آنچه فردا از ما خواهی دید، روشن بدارد، پس به تایید و برکت خدا ما را رهسپار کن، رسول خداﷺ از سخن سعد، بسیار شادمان گشت و چهره‌اش روشن شد.[۱]

۱۱۰۶. سخن و عمل رسول خداﷺ پس از مشورت:

رسول خداﷺ پس از شنیدن سخن سعد و افراد پیش از او، فرمود: «**رهسپار شده و دلگرم و امیدوار باشید، زیرا خداوند متعال یکی از این دو گروه را به من وعده داده است، به خدا سوگند گویی اینک کشتارگاه گروه مشرکان را می‌بینیم.**»[۲] سپس رسول خداﷺ از (ذفران) به راه افتاد و در نزدیکی بدر فرود آمد.[۳]

مبحث سوم
حرکت به سوی بدر برای رویارویی با دشمن

۱۱۰۷. پیامبرﷺ به اکتشاف اوضاع دشمن پرداخت:

بیان شد که رسول خدا به همراه یارانش از دره (ذَفِران) به سوی بدر به راه افتاد و در مکانی نزدیک بدر فرود آمد، با ابوبکرؓ اقدام به کسب خبر از اوضاع لشکر مشرکان کرد و هنگامی که در آن منطقه گشت می‌زدند به پیرمردی عربی برخوردند. رسول خدا[ﷺبه هدف پنهان‌کاری] از او، هم درباره لشکر قریش و هم درباره محمد و یارانش پرسید. پیرمرد گفت: چیزی به شما نمی‌گویم تا بگویید شما از کدام گروه هستید. رسول خداﷺ فرمود: **اگر تو به ما بگویی ما نیز به خواهیم گفت.** گفت: این در برابر آن؟ فرمود: آری،

---

۱. السیرة النبویه ابوشهبه: ۱۳۰/۲.
۲. رجال این حدیث ثقه هستند. «الکبیر» طبرانی/۱۰۲۷۱.
۳. الرحیق المختوم/۱۸۹.

پیرمرد گفت: اطلاع دارم از اینکه محمد و یارانش فلان روز و فلان ساعت از مدینه خارج شده‌اند و اگر آورنده خبر راست گفته باشد آنان امروز در فلان مکان هستند ـ مکانی که سپاه مسلمانان در آن اردو زده بود ـ و خبر دارم که قریش فلان روز و فلان ساعت از مکه خارج شده‌اند و اگر آوردنده خبر راست گفته باشد، آنان به فلان مکان رسیده‌اند ـ مکانی که لشکر مکه در آنجا بود ـ پیرمرد چون از گفتن فارغ شد، پرسید: شما از کدام گروهید؟ رسول خداﷺ فرمود: ما از آبیم. آن‌گاه پیامبرﷺ و ابوبکر راه بازگشت را در پیش گرفتند و پیرمرد برجای خویش ماند و این‌گونه با خود زمزمه می‌کرد: از آبیم یعنی چه؟ آیا از آب عراق‌اند؟[1]

۱۱۰۸. به‌کارگیری قرائن:

عصر همان روزی که رسول خداﷺ به همراه ابوبکر برای کسب اخبار به جستجو پرداخت، علی‌بن ابی‌طالب و زبیربن عوام و سعدبن ابی‌وقاص را همراه تنی چند از یارانش به بدر فرستاد تا اخبار لشکر قریش را برایش بیاورند. دو تن از غلامان را دیدند که برای سپاه مشرکان آب می‌بردند، آن دو را خدمت رسول خداﷺ آوردند. فرمود: **مرا از اوضاع لشکر قریش آگاه کنید.** گفتند: آنان در پشت همین پشته قرار دارند که در دامنه دورتر (عدوة القصوی) دیده می‌شود. فرمود: **چند نفر هستند؟** گفتند: بسیارند. فرمود: **چند نفرند؟** گفتند: نمی‌دانیم. فرمود: **روزی چند نفر شتر می‌کشند؟** گفتند: روزی نُه و روزی ده نفر. فرمود: **آنان حدود نهصد تا هزار نفرند.** آن‌گاه فرمود: **از بزرگان قریش کدام یک همراه لشکر است؟** عتبةبن ربیعه، شیبه، ابوجهل، امیةبن خلف و افرادی دیگر از زیرکان قریش را نام بردند. رسول خداﷺ رو به یارانش کرده و فرمود: **اینک مکّه، جگرگوشگان خویش را در برابر شما افکنده است.**[2]

۱۱۰۹. عمل به رأی حباب‌بن منذر:

آن‌گاه پیامبر برای سبقت‌گرفتن بر مشرکان در رسیدن به آب بدر، سپاه خویش را حرکت داد تا مانع دستیابی دشمن به آب شود، بنابراَین در کنار نزدیک‌ترین چاه از آب‌های بدر فرود آمد. در این هنگام، حباب‌بن منذر عرض کرد: ای رسول خدا، آیا در

---

۱. ابوشهبه: ۱۳۱/۲.
۲. همان: ۱۳۲/۲.

این مکان به فرمان حق فرود آمدی و نمی‌توانیم گامی از آن پس و پیش نهیم؟ یا اینکه رایزنی و جنگ و چاره‌اندیشی است؟ فرمود: [فرمان وحینیست] **بلکه رایزنی و جنگ و چاره‌اندیشی است.** گفت: ای رسول خدا، این مکان، اردوگاه خوبی نیست، لشکر را به پا دار و آنان را تا نزدیکترین آب به قریش برسان، ما در آنجا فرود آمده و چاه‌های میان راه را مسدود می‌کنیم، آن‌گاه در کنار چاه خُود حوضی حفر کرده و از آب پر می‌کنیم، سپس با آنان می‌جنگیم در حالی که [ما آب نوشیدنی داریم و] می‌نوشیم و آنان نمی‌نوشند. پیامبرﷺ به رأی وی عمل کرد و لشکر را حرکت داد تا به نزدیکترین آب به دشمن رسید و در آنجا فرود آمدند، سپس حوض‌هایی ساختند و چاه‌های دیگر را بستند.[۱]

مبحث چهارم
پیامبرﷺ و مسلمانان در میدان جنگ بدر

۱۱۱۰. ساخت جایگاهی برای رسول خداﷺ:

پس از فرود پیامبرﷺ و یارانش در نزدیک‌ترین آب بدر به مشرکان، سعدبن معاذ به پیامبرﷺ پیشنهاد داد که مسلمانان جایگاهی برایش بسازند تا مقر فرماندهی‌اش بوده و در آنجا از دشمن در امان باشد. سعد این‌گونه پیشنهادش را بیان کرد: «ای پیامبر خدا، آیا برایت سایه‌بانی [جایگاهی] نسازیم که در آن قرار یابی، سپس با دشمن رودررو شویم، اگر خدا ما را عزت داده و بر دشمنان پیروز ساخت، همان خواهد شد که دوست می‌داریم و اگر وضعیتی دیگر پیش آمد تو بر مرکب‌های خویش سوار شده و به گروهی از افراد ما می‌پیوندی که در پشت سر ما [در مدینه] هستند که محبت و ارادتشان به تو از محبت ما کمتر نیست. خداوند به‌وسیله آنان تو را از گزند حوادث نگه خواهد داشت و آنان نسبت به تو خیرخواهی نموده و در کنار تو جهاد می‌کنند». پیامبرﷺ او را ستود و در حقش دعای خیر کرد. آن‌گاه مسلمانان بر تپه‌ای بلند و مشرف بر عرصه کارزار، جایگاهی برای رسول خداﷺ ساختند و ابوبکرﷺ در آن همراه ایشان بود. گروهی از جوانان انصار نیز به فرماندهی سعد بن معاذ از مقرّ رسول خداﷺ پاسداری می‌کردند.[۲]

---

۱. الرحیق المختوم/۱۹۱.
۲. ابوشهبه: ۱۳٤/۲.

۱۱۱۱. نعمت‌های خداوند برای مسلمانان قبل از جنگ:

﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ **(انفال: ۱۱)**

«(و به یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که آرامشی از سوی او بود شما را فرا گرفت و از آسمان آبی بر شما فرو فرستاد تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دلهای شما را محکم بدارد و گامهایتان را با آن استوار کند.»

نعاس، خواب سبک است و این آیه در بردارنده بخشش خداوند به مسلمانان قبل از درگیری آنان با مشرکان در بدر است. وجه نعمت بخشیدن بر آنان با نعاس، این است که نعاس (خواب سبک)، وضعیت آرامی است که در آن ترس وجود ندارد، و این خواب سبک در شبِ قبل از جنگ بود. خوابیدن عجیب بود در حالی که کار مهمی در پیش‌رو داشتند، اما خداوند آنان را دلیر و شجاع ساخت و خوابیدند. این خواب، سبب استراحت و در نتیجه قدرت آنان در جنگ و نیز زدودن وحشت از دلهایشان شد.

﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ﴾ این باران پس از خواب بود ﴿لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ﴾ یعنی: تا احداث و جنابت را از شما برطرف کند. ﴿وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ﴾ یعنی: وسوسه او و افکاری مانند وحشت از دشمن و شکست در جنگ با آنان که دلهایتان القا و تلقین می‌کند. ﴿وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ﴾ تا دلهایتان را محکم ساخته و در اماکن جنگ صبور و نیرومند و ثابت قدم قرار دهد. ﴿وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ یعنی: در اماکن جنگ استوار نگه دارد تا پیروزی به دست آید، چنانکه قدم‌ها را با آبی که از آسمان فرستاد که زمین شوره‌زار را خیس کرد استوار ساخت و حرکت مسلمانان بر روی زمین آسان شد.[۱]

۱۱۱۲. توصیه‌های قرآن به مسلمانان برای کسب پیروزی بر کافران:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّـهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَأَطِيعُوا اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّـهَ مَعَ الصَّابِرِينَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّـهِ وَاللَّـهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ **(انفال: ۴۵ - ۴۷)**

---

۱. قرطبی: ۳۷۲/۷ - ۳۷۳، فتح‌البیان: ۱۴۰/۵ - ۱۴۲.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبرو شدید، پایدار (و ثابت‌قدم) باشید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید. و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با همدیگر نزاع نکنید که سست شوید و قوت (و مهابت) شما از میان برود، و صبر کنید، بی‌گمان خداوند با صابران است. و مانند کسانی نباشید که با سرکشی و خودنمایی به مردم، از سرزمین خود (مکه) بیرون آمدند، و (مردم را) از راه خدا باز می‌داشتند، و خداوند به آنچه می‌کنند؛ احاطه دارد.»

لقاء: اسمی است که بیشتر برای جنگ اطلاق می‌شود. فئة: به معنای گروه است و بیشتر در مورد گروه مبارزان به‌کار می‌ورد.

معنای آیه چنین می‌شود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با گروهی از کافران به جنگ پرداختید ـ آیه گروه را توصیف نکرد زیرا از قرینه حال مشخص بود که مومنان جز علیه کافران یا باغیان جهاد نمی‌کنند ـ در نبرد پایداری ورزید و از دشمن نگریزید، ﴿وَاذْكُرُوا اللَّـهَ كَثِيرًا﴾ در صحنه‌های جنگ با یاد خداوند یاری و نصرت بخواهید، و درباره دشمنانتان این‌گونه از او بخواهید: بار خدایا! آنان را خوار و ذلیل کن، بار خدایا! ریشه‌شان را برکن. ﴿لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ باشد که به پیروزی و ثواب مورد نظرتان دست یابید، یعنی به رستگاری و پیروزی بر دشمن و ثواب از جانب خداوند متعال امیدوار باشید. در این آیه کریمه، اشعار و تعلیمی وجود دارد بر اینکه مسلمان در تمامی اوضاع و شرایط باید به یاد پروردگارش بوده و خودش را با ذکر پروردگارش درآمیزد، و در قلبش قدرت و وعده خداوند را مبنی بر نصرت رسولانش و مومنان و تمام پیروان آنان و نهی خداوند را از ناامیدی، هرچند در شرایط دشوار، به یاد آورد و اینکه یاری به دست خدا و از جانب اوست، هر که را بخواهد یاری می‌کند و او قوی و نیرومند است. هر کس این موضوع را به یاد داشته باشد، قدرت و آمادگی دشمن او را به وحشت نمی‌اندازد، زیرا باور دارد که خداوند از دشمن قوی‌تر است. مسلمانان در جنگ باید مفاهیم ذکر و تذکر را که در دلهایشان قرار دارد به زبان بیان کنند. افزون بر تکبیر که با ملاحظه معنایش هر آنچه غیر از اوست را کوچک می‌شمارید و راز و نیاز و تضرع به سوی خدا و یقین به اینکه بر هر کاری تواناست. ﴿وَأَطِيعُوا اللَّـهَ وَرَسُولَهُ﴾ یعنی: توصیه‌ها و فرامین خدا را که به اسباب پیروزی و رستگاری در کارزار و غیر آن شما را راهنمایی می‌کند، اطاعت کنید و اوامر و نواهی رسولﷺ را در امور جنگ و سایر امور زندگی و امور مخصوص کارزار و ولایت

فرماندهی مطلق اوﷺ در کارزار و جنگ را اطاعت کنید؛ زیرا فرمانبرداری عام از فرمانده برای پیروزی و غلبه بر دشمنان ضروری است، به‌خصوص زمانی که این فرمانده مطلق، رسول و مورد تأیید خدا باشد. ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا﴾ این نهی از تنازع است که همان اختلاف رأی بوده و نتیجه‌اش سستی و بزدلی در جنگ است. ﴿وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ یعنی: نیرو و قدرتتان از بین می‌رود و پیروزی بر دشمنان را از دست می‌دهید. واژه «الريح» مطلق است و منظور از آن قدرت و غلبه و نصرت و دولت است که تمام این معانی به سبب تنازع و اختلاف مذموم و منفور از بین می‌روند. ﴿وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّـهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ یعنی: بر دشواری‌های جنگ و قدرت و تعداد و ساز و برگ دشمن شکیبا باشید؛ زیرا خداوند شما را آگاه کرد و به شما وعده داد که با یاری و کمک همراه شکیبایان است و هر کس خدا با او باشد، چیزی بر او چیره نمی‌شود، زیرا خداوند بر کار خویش، چیره و قوی و نیرومند است. ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ﴾ بطر: نوعی اظهار فخر و برتری‌جویی یا نعمت قدرت یا ثروت یا ریاست است. منظور از «رئاء الناس»، این است که شخص کاری انجام دهد که مردم دوست دارند از او ببینند و به‌خاطر آن او را ستایش کرده و بپسندند.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: خروج شما مانند خروج مردمی نباشد که با فخرفروشی به قدرت و نعمت‌هایی که هرگز استحقاقش را نداشتند یا در آن ناسپاسی کردند بیرون آمدند، تا آن را به مردم نمایش دهند که بپسندند و ثروت و قدرت و شجاعت و افرادشان را بستایند. ﴿وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّـهِ﴾ در حالی که به سبب این خروج مردم را از خدا ـ اسلام ـ بازداشتند به‌گونه‌ای که مردم را به دشمنی با رسول خداﷺ و روی‌برگرداندن از دینش وا داشتند. ﴿وَاللَّـهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ یعنی: به کار آنان علم و تسلط دارد و آنان را به‌خاطر این کارشان، در دنیا و آخرت مجازات می‌کند.[1]

۱۱۱۳. رسول خداﷺ سپاه خویش را بیاراست:

در بامداد روز هفدهم رمضان سال دوم هجری - روز جنگ بدر کبری - رسول خداﷺ سپاه خویش را برای جنگ آراست، و آنان را در صفوف فشرده‌ای قرار داد؛ چنانکه قرآن کریم به این موضوع اشاره دارد:

---

۱. کشاف: ۲۲۶/۲، فتح‌البیان:۱۸۷/۵ - ۱۹۰، المنار: ۲٤/۱۰ - ۳۰.

﴿إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ﴾ (صف:۴)

«بی‌گمان الله کسانی را که چون بنیانی آهنین صف بسته در راه او پیکار می‌کنند دوست دارد.»

۱۱۱۴. رسولﷺ، فرامین را به سپاهش بیان کرد:

چون صفوف سپاه مسلمانان آراسته شد، رسول خداﷺ به سربازانش فرمان‌هایی داد، از جمله آنچه بخاری در صحیح خویش[۱] روایت کرده که فرمود: **«چون به شما نزدیک شدند تیراندازی کنید و تیرهایتان را نگه دارید [و بیهوده مصرف نکنید.]»** در شرح این روایت چنین آمده است: هرگاه به شما نزدیک شدند و بر آنان مسلط شدید به سوی آنان تیراندازی کنید، و اگر به گونه‌ای از شما دور هستند که تیرهایتان به آنان اصابت نمی‌کند، تیراندازی نکنید، بلکه تیرهایتان را نگه دارید تا به گونه‌ای نزدیک شما شوند که اگر تیراندازی کردید به آنان اصابت کند. ابن‌حجر در ادامه شرح این حدیث می‌گوید: ابن‌اسحاق در سیره خویش چنین گفته است: رسول خدا به آنان ـ لشکرش ـ فرمان داد تا زمانی که به آنان امر نکرده به دشمن یورش نبرند و به آنان گفت چون به شما نزدیک شدند تیراندازی کنید.[۲]

۱۱۱۵. تشویق به کارزار:

هنگامی که مشرکان به سپاه اسلام نزدیک شدند، رسول خداﷺ خطاب به سربازانش در حالی که آنان را به نبرد تشویق می‌کرد فرمود: **«سوگند به آن که جان محمد در دست اوست! امروز هیچ مردی نیست که برای رضای حق به دشمن روی آورده و با پایداری بجنگند و پشت نکند مگر آنکه خداوند او را به بهشت وارد کند.»** همچنین خطاب به سربازان فرمود: **«به سوی بهشتی بشتابید که پهنایش به اندازه آسمان‌ها و زمین است.»** عُمیربن حُمام انصاری چون این سخن را شنید، عرض کرد ای رسول خدا، بهشتی که پهنایش آسمان‌ها و زمین است؟ فرمود: «آری عرض کرد: به به. فرمود: **چرا به‌به گفتی؟** عرض کرد: به امید آنکه شایسته آن باشم. فرمود: **«تو شایسته آنی.»** عمیر که در این هنگام، در حال خوردن چند خرما در دستش بود، گفت: اگر آن قدر زنده بمانم که همه این خرماها را بخورم، زندگی طولانی خواهد شد، پس خرماها را دور انداخت و جنگید در حالی که می‌گفت:

---

۱. ۲۹۰۰.

۲. فتح‌الباری:۳۰۶/۷.

رکضـــاً إلـــی اللـــه بغیـــر زاد إلا التقـــی و عمـــل الرشـــاد
والصبر فی‌اللـه علـی الجهـاد و کـــل زاد عرضـــهٔ النفـــاد
غیـــر التقـــی والبـــرّ والرشـــاد

«به سوی خدا بشتابیم بدون توشه، جز توشه پرهیزگاری و کار درست، و صبر بر جهاد در راه خدا. هر توشه‌ای غیر از پرهیزگاری و نیکی و راه راست بر باد فناست» و جنگید تا شهید شد.[1]

۱۱۱۶. مشارکت رسولﷺ در نبرد:

رسول خداﷺ افزون بر تشویق به نبرد، خود نیز در آن شرکت کرد. امام احمد در مسند خویش از علیﷺ روایت کرده که گفت: «ما را در روز بدر می‌دیدی که به رسول خداﷺ پناه می‌بردیم در حالی که نزدیک‌ترین فرد ما به دشمن و از همه نیرومندتر بود.»

۱۱۱۷. مناجات رسول خداﷺ:

رسول خداﷺ پس از تنظیم سپاه و صدور فرامین و تشویق به نبرد، به جایگاهی که برایش ساخته شده بود برگشت، در حالی که ابوبکر صدیقﷺ ایشان را همراهی می‌کرد و سعدبن معاذ در حالی که شمشیرش را کشیده بود، جلوی جایگاه پاسداری می‌داد. رسول خداﷺ برای درخواست تحقق وعده پیروزی از خدا چنین عرض کرد: «**بار خدایا! آنچه را به من وعده داده‌ای محقق کن، بار خدایا! اگر امروز این گروه مسلمانان هلاک شوند هرگز در زمین عبادت نمی‌شوی [= کسی نمی‌ماند که تو را پرستش کند]**» چنان در دعا و درخواست، مداومت کرد که ردایش از شانه افتاد و ابوبکر صدیقﷺ ردا را بر شانه ایشان نهاد و گفت: ای رسول خدا، مناجات تو با پروردگارت کافی است، زیرا آنچه را به تو وعده داده است محقق می‌گرداند.[2]

۱۱۱۸. خواب رسول خداﷺ:

رسول خداﷺ در شب روزی که دو لشکر با هم روبرو شدند خواب دید که شمار مشرکان، اندک است و این خواب را به یارانش حکایت کرد که سبب شادمانی‌شان شد. خداوند متعال می‌فرماید:

---

۱. السیرة النبویة: ۱٤۰/۲.
۲. السیرة النبویه العمری: ۳٦۲/۲.

﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّـهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (انفال:۴۳)

«(به یاد آور) آنگاه که خداوند (عدهٔ) آنان را در خوابت به تو اندک نشان داد و اگر زیاد نشان می‌داد؛ مسلماً سست می‌شدید و در این کار اختلاف می‌کردید، ولی خداوند (شما را از سستی و اختلاف) سلامت داشت، بی‌گمان او به آنچه در سینه‌هاست؛ آگاه است.»

یعنی: پیامبرﷺ در خواب، مشرکان را اندک دید و آن را به یارانش بیان کرد که این موضوع، سبب پایداری‌شان شد، بنا بر گفته مجاهد، و اگر پیامبر در خواب مشرکان را زیاد می‌دید، یارانش سست شده و از جنگ با دشمن دوری کرده و دراین باره منازعه می‌کردند که آیا با آنان رودررو شوند یا خیر. فعل مضارع در آیه به معنای ماضی است، زیرا نزول آیه پس از دیدن خواب بود. ﴿وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ سَلَّمَ﴾ یعنی: آنان را از سستی و تنازع دور نگه داشت به‌گونه‌ای که شمار افراد دشمن را در چشم رسول خداﷺ اندک نشان داد.[1]

۱۱۱۹. چون ریگ‌ها را پاشیدی، تونبودی بلکه خدا بود که پاشید:

رسول خداﷺ پس از مناجات و درخواست یاری از پروردگارش، از جایگاه بیرون آمد و مشتی خاک برگرفت و به صورت مشرکان پاشید و فرمود: «**زشت باد این چهره‌ها!**» پس به یارانش فرمان داد که بلافاصله دلاورانه حمله کنند و آنان نیز چنین کردند. خداوند آن ریگ‌ها را به چشم دشمنان رساند به‌گونه‌ای که هیچ مشرکی نماند که به چمشش نرسد و به خود گرفتار نشود، از این‌رو خداوند متعال فرمود:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّـهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (انفال:۱۷)

«و هنگامی که (به سوی آنان خاک و سنگ) انداختی، تو نینداختی، بلکه خدا انداخت تا مؤمنان را به آزمایشی نیکو از جانب خود بیازماید، بی‌گمان خداوند شنوای داناست.»

یعنی: آنکه سنگریزه‌ها را به آنان رساند و این‌گونه آنان را نابود کرد تو نبودی. از محمدبن قیس و محمد قرظی روایت است که گفته‌اند: چون دو گروه به هم نزدیک

---

۱. فتح‌البیان: ۱۸٦/۵.

شدند، رسول خداﷺ مشتی خاک برگرفت و به صورت مشرکان پاشید و گفت: «**زشت باد این چهره‌ها.**» آن‌گاه به چشم همه آنان رسید و یاران رسول خداﷺ روی آورده، آنان را کشتند و اسیر گرفتند و شکست‌شان در نتیجه پاشیدن سنگریزه‌ها توسط رسول خداﷺ بود، آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللَّـهَ رَمَى﴾[1] بنابراین، آیه، پاشیدن را به این سبب به رسول خداﷺ نسبت داد که ظاهر آن توسط وی انجام شد و به این سبب از وی نفی کرد که رساندن سنگریزه‌ها به چشم مشرکان، کار خداوند متعال بود، گویی خداوند، فاعل است.

مبحث پنجم
وقوع جنگ و پیروزی مسلمانان

۱۱۲۰. آغاز نبرد با جنگ‌های تن به تن:

جنگ میان مسلمانان و مشرکان با مبارزات تن به تن شروع شد؛ عتبهٔبن ربیعه و برادرش شیبهٔبن ربیعه و پسرش ولید از سپاه مشرکان خارج شده و مبارز طلبیدند. سه نفر از انصار به قصد مبارزه با آنان خارج شدند، اما رسول خداﷺ آنان را برگرداند، زیرا دوست داشت افرادی از خانواده و خویشاوندانش با آنان مبارزه کنند؛ از این‌رو فرمود: «**ای عبیدهٔبن حارث برخیز، ای حمزه برخیز، ای علی برخیز.**» حمزه با شیبه مبارزه کرد و او را به هلاکت رساند، علی با ولید مبارزه کرد و او را به هلاکت رساند، عبیدهٔبن حارث با عتبه مبارزه کرد و هر کدام ضربه دردناکی بر دیگری وارد کردند، آن‌گاه حمزه و علی به عتبه یورش برده، او را کشتند و عبیده را نزد رسول خداﷺ آوردند، اما طولی نکشید که بر اثر جراحتش درگذشت و پیامبرﷺ درباره او فرمود: «**گواهی می‌دهم که تو شهید هستی.**»[2]

۱۱۲۱. یورش همگانی و ضد حمله:

مشرکان پس از مشاهده قتل سه مبارز خویش، سخت به خشم آمده و همگی بر مسلمانان یورش بردند. مسلمانان نیز با ایستادگی و پایداری از خود دفاع کرده و در حالی که احد احد می‌گفتند، طبق فرمان پیامبرﷺ به سوی آنان تیراندازی کردند. سپس پیامبرﷺ

---

۱. ابن‌کثیر: ۲۹۵/۲.
۲. ابوشهبه: ۱۳۸/۲.

برای تشویق مسلمانان به نبرد، فرمان ضد حمله را صادر کرد و فرمود: «**مقاومت کنید.**» به آنان وعده داد که هر کس برای رضای حق، پایداری کرده و کشته شود به بهشت وارد می‌شود. آنچه که به شور و نشاط مسلمانان در نبرد می‌افزود این بود که شنیدند پیامبرﷺ این آیه را قرائت می‌کرد:

﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ (قمر:۴۵)

«**به زودی آن جمع (کفار قریش) شکست می‌خورد و پشت می‌کنند (و پا به فرار می گذارند).**»

از امداد خداوند توسط فرشتگان و اندک‌نشان‌دادن کافران در چشم مسلمانان و اندک‌نشان‌دادن مسلمانان در چشم کافران آگاه بوده و آن را احساس می‌کردند.[۱]

۱۱۲۲. اندک‌نشان‌دادن مشرکان در چشم مسلمانان و بالعکس:

اندکی قبل بیان شد که پیامبرﷺ در خواب، شمار مشرکان را اندک دید و آن را به یارانش حکایت کرد که سبب پایداری و تشویق و جسارتشان بر دشمن شد و هر دو سپاه هنگام رویارویی شمار یکدیگر را اندک دیدند:

﴿وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّـهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّـهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ (انفال:۴۴)

«**و (به یاد آور) آنگاه که چون با هم روبرو شدید، آنان را به چشم شما کم نشان داد و شما را (نیز) به چشم آنان کم جلوه داد، تا خداوند، کاری را که می‌بایست انجام شود، به انجام برساند و همهٔ کارها به خدا بازگردانده می‌شود.**»

مشرکان را در چشم مسلمانان اندک نشان داد تا تصدیقی بر خواب پیامبرﷺ باشد و آنچه را از آن باخبر شده‌اند با چشم ببینند تا بر یقینشان افزوده شده و در نبرد، تلاش و پایداری کنند. عبدالله‌بن مسعود می‌گوید: به مردی که در کنارم بود گفتم: آیا آنان را هفتاد نفر می‌بینی؟ پاسخ داد: صد نفر می‌بینم، سپس شماری از آنان را به اسارت گرفتیم، آن‌گاه به او گفتم: چند نفر بودند؟ پاسخ داد: هزار نفر. ﴿وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ﴾ به‌گونه‌ای که یکی از مشرکان گفت: آنان فقط به اندازه یک خوراک شترند. وجه حکمت و لطف به مسلمانان در این اندک‌نشان‌دادن، این است که اندک‌دیدن شمار کافران توسط مسلمانان، سبب پایداری و

---

۱. الرحیق المختوم/۱۱٦ - ۱۱۸.

شور و نشاط و جرأت آنان در نبرد با مشرکان و زدودن ترس از دشمنان شد. حکمت اندک‌نشان‌دادن مسلمانان در چشم مشرکان نیز این است که آنان بدون ترس و پروا یورش برده و احتیاط نکردند، پس با تلاش و آمادگی و هوشیاری و پرهیز نجنگیدند، و چون جنگ درگرفت ناگهان با دیدن افراد زیاد بهت زده شده و ترسیدند. چون دچار اشتباه محاسباتی شده بودند، شوکتشان شکست، در نتیجه آنان خوار شدند و مسلمانان پیروز گشتند.[۱]

۱۱۲۳. کمک رسانی خداوند توسط فرشتگان به مسلمانان:

بدون هیچ اختلافی، خداوند در جنگ بدر مسلمانان را با فرشتگان یاری رساند. این موضوع با قرآن کریم و سنت پاک نبوی ثابت شده و کسی نمی‌تواند آن را انکار کند؛ زیرا تکذیب نص صریح قرآن به شمار می‌رود. در ادامه، آیات و پس از آن، روایات مربوط به این موضوع تبیین می‌گردد.

۱۱۲۴. اول: آیات مربوط به کمک رسانی مسلمانان با فرشتگان:

۱۱۲۴. مکرر. أ:آیات (۹-۱۰) سوره انفال:

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال:۹-۱۰)

«(به یاد آورید) هنگامی که از پروردگارتان (فریاد و) یاری می‌خواستید، پس او (خواستهٔ) شما را پذیرفت. (و فرمود:): من شما را با یک هزار از فرشتگان، که پیاپی فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. و خداوند این (یاری ومدد) را تنها برای شادی واطمینان قلب شما قرار داد، و گرنه، پیروزی جز از طرف خدا نیست، به راستی خداوند پیروزمند حکیم است.»

استغاثه، طلب غوث به معنای کمک و نجات‌دادن از سختی است. بنابر ظاهر آیه کریمه فریادخواهان، مومنان هستند؛ زیرا وقتی باخبر شدند باید با مشرکان قدرتمند نبرد کنند، گفتند: پروردگارا! ما را بر دشمنت پیروز کن و ای فریادرس فریادخواهان به فریاد ما برس. زهری می‌گوید: فریادخواه، رسول خدا ﷺ و مسلمانان همراه بودند. ظاهر برخی

---

۱. کشاف: ۲/۲۲۵، ابن‌کثیر: ۲/۳۱۵.

روایات دلالت دارد بر اینکه رسولﷺ بود، احمد و مسلم و ابوداود و ترمذی و دیگران از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفت: عمربن خطاب به من گفت: پیامبرﷺدر روز بدر به یارانش که سیصد و اندی نفر بودند نگریست و چون به مشرکان نگریست آنان را بیش از هزار نفر دید، آن‌گاه رو به قبله کرده، دست‌هایش را کشید و خطاب به پروردگارش این‌گونه بانگ برآورد: «**بارخدایا! وعده‌ای را که به من دادی محقق فرما، بارخدایا! اگر این گروه مسلمانان هلاک شوند، در زمین عبادت نمی‌شوی.**» چنان به این کار ادامه داد تا ردایش افتاد و ابوبکرؓ ردا را بر شانه‌اش نهاد و از پشت او را گرفت و گفت: ای پیامبر خدا کافی است؛ زیرا خدا وعده خویش به تو را محقق خواهد کرد؛ آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ بر اساس این رأی که فریادخواه، رسولﷺاست، ورود استغثاثه [= فریادخواهی] با صیغه جمع برای تعظیم است.[1] ﴿أَنِّي مُمِدُّكُم﴾ یعنی: من شما را براساس وعده امدادی که به شما دادم یاری خواهم کرد، زیرا هنوز زمان اجابت بالفعل امداد نرسیده و دعا و استجابت آن پیش از وقوع نبرد بود. ﴿بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ابن‌عباس می‌گوید: ﴿مُرْدِفِينَ﴾ یعنی: پی در پی. از وی روایت شده که گفت: پشت سر هر فرشته، فرشته‌ای دیگر. ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَى﴾ یعنی: خداوند امداد را قرار نداد مگر بشارتی به شما برای یاری‌اش، ﴿وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ﴾ یعنی: با کمک‌رسانی. ﴿قُلُوبُكُمْ﴾ ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ﴾ نه از جانب غیر او، بنابراین فرشتگان در این کمک‌رسانی تاثیری نداشتند، زیرا یاری‌رسان حقیقی خدا بود و هیچ‌کس یا موجود دیگری غیر او نبود.[2]

۱۱۲۵. ب: آیات (۱۲۳ - ۱۲۶) سوره آل‌عمران:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّـهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ * بَلَى إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَـٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (آل‌عمران:۱۲۳ - ۱۲۶)

---

۱. آلوسی:۱۷۲/۹ - ۱۷۳.
۲. فتح‌البیان: ۱۳۸/۵ - ۱۳۹.

«و بی‌گمان خداوند شما را در (جنگ) بدر یاری کرد در حالی که شما ناتوان بودید، پس از خدا بترسید، باشد که سپاسگزاری نمایید. آنگاه که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را کافی نیست، که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته که (از آسمان) فرود می آیند، یاری کند؟ آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، و (دشمن) با همین جوش (و خروش) سراغ شما بیاید. پروردگارتان شما را به پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد. و خداوند آن (یاری با فرشتگان) را جز مژده‌ای برای (پیروزی) شما قرار نداد، تا (بدین وسیله) دل‌های شما بدان آرامش گیرد، و گرنه نصر و پیروزی جز از جانب خداوند توانمند حکیم نیست.»

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ بِبَدْرٍ﴾ یعنی: روز بدر که جمعه و برابر با هفدهم رمضان سال دوم هجری بود. بدر اسم چاه آبی میان مکه و مدینه است که از شخصی به نام بدر بود و به اسم او نامگذاری شده است. آن روز، روز جدایی بود که خداوند در آن، اسلام و مسلمانان را عزّت بخشید و شرک را دفع کرد و مشرکان را خوار نمود، با وجود قلت شمار مسلمانان و کمبود تجهیزاتشان در آن روز، که ۳۱۳ نفر با دو اسب و هفتاد شتر و بقیه پیاده بودند؛ در مقابل، دشمن حدود هزار نفر با تجهیزات کامل و اسب‌های نشان‌دار بودند؛ از این‌رو خداوند با امتنان بر بندگان مؤمنش فرمود: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ یعنی: شمارتان اندک بود، تا بدانید پیروزی از جانب خداست نه به فراوانی افراد و تجهیزات. ﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ﴾ بنابر یکی از دو دیدگاه علما، این وعده مربوط به روز بدر است، حال اگر سوال شود: جمع میان مضمون این آیه و شمار فرشتگان مذکور در آن و آیه نهم سوره انفال ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ (انفال:۹) **«(به یاد آورید) هنگامی که از پروردگارتان (فریاد و) یاری می‌خواستید، پس او (خواستهٔ) شما را پذیرفت. (و فرمود:): من شما را با یک هزار از فرشتگان، که پیاپی فرود می‌آیند، یاری می‌کنم.»** چگونه ممکن است؟ پاسخ چنین است: بیان هزار در آیه سوره انفال با سه هزار و بیشتر از آن منافات ندارد زیرا می‌فرماید: ﴿مُرْدِفِينَ﴾ یعنی: دیگرانی از پی آنان می‌آیند و هزارانی دیگر مانند خودشان آنان را دنبال می‌کنند. بنابراین آشکار است که آن روز، روز بدر بود؛ چنانکه مشهور است نبرد فرشتگان در روز بدر بود. سعیدبن أبی عروبه یا قتاده می‌گوید: خداوند در روز بدر با پنج هزار فرشته مسلمانان را یاری کرد.[1]

---

۱. ابن‌کثیر: ۴۰۱/۱.

۱۱۲۶. دوم: روایات مربوط به کمک‌رسانی با فرشتگان:

بخاری در صحیح خویش[1] روایت کرده که جبریل‌ع به پیامبرﷺ گفت: اهل بدر را در میان خود چگونه می‌پندارید؟ فرمود: «**بهترین مسلمانان**» جبریل گفت: فرشتگانی که در بدر حضور داشتند نیز این‌گونه هستند.[2] در البدایة و النهایة ابن‌کثیر چنین آمده است: پیامبرﷺ را در جایگاهش چُرتی در رُبوَد، سپس به خود آمد و گفت: «**شاد باش ای ابوبکر، یاری خدا تو را دریافت، این جبریل است که دستارش را بر سر پیچیده، زمام اسب خویش را گرفته و به پیش می‌راند و بر دندانهایش گرد نشسته است، یاری خدا که آن را وعده داد، تو را دریافت.**»

در مسند امام احمد روایتی درباره اسارت عباس‌بن عبدالمطلب و اینکه فرشته‌ای او را اسیر کرد وارد شده آنگونه که پیامبرﷺ خبر داده بود. در حدیثی که قرطبی در تفسیر خویش[3] بیان کرده، آمده است هنگامی که مردی از مسلمانان در پی مشرکی می‌دوید، ناگاه از بالا سرش صدای تازیانه شنید، و چون به مشرک مقابلش نگریست، او را دید که به پشت افتاده و بینی‌اش ضربه خورده و چهره‌اش شکاف برداشته و پیامبر در خصوص آن فرمود: «**این امداد آسمانی است.**»[4]

۱۱۲۷. کار فرشتگان در جنگ بدر:

۱۱۲۸. دیدگاه اول: مشارکت فرشتگان در نبرد:

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ (انفال:۱۲)

«**(و به یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند؛ ثابت قدم دارید، به زودی در دل کسانی که کافر شدند؛ ترس و هراس می افکنم، پس بر فراز گردن‌ها بزنید، و همهٔ انگشتانشان را بزنید (و قطع کنید).**»

---

۱. ۳۹۹۲.

۲. نیز؛ نک: احمد/۱۵۸۲۰.

۳. ۱۹۳/٤.

٤. السیرة النبویه العمری: ۳٦٥/۲ - ۳٦٦، مسلم/٤٥۸۸، ابن‌حبان/٤۷۹۳.

یعنی ای محمد به یادآور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگانی که با آنان مسلمانان را یاری رساند، وحی کرد. ﴿أَنِّي مَعَكُمْ﴾ با نصرت و یاری ﴿فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی: بشارت یاری و پیروزی به آنان بدهید یا با حضور خود با آنان و افزودن شمارشان آنان را در نبرد پایدار نگه دارید یا دلهایشان را تقویت کنید و این کارها را با القای مواردی در دلهایشان انجام دهید تا اهداف و نیاتشان درست و شور و نشاطشان در جنگ بیشتر گردد. عبارت ﴿سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾ تفسیر ﴿أَنِّي مَعَكُمْ﴾ است. مثل اینکه گفته شود: من با القای ترس در دل‌های دشمنان، شما را یاری می‌رسانم. رعب به معنای ترس و بی‌قراری نفس به‌خاطر انتظار برکار ناخوشایندی است. ﴿فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ﴾ خطاب به فرشتگان است، یعنی: سرها را بزنید و اینکه بالای گردن‌هاست مشخص است یا بر گردن‌ها بزنید، ﴿وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ بنان، سرانگشتان دست و پا است که مفرد آن «بنانه» بوده و برخی آن را به دست تخصیص زده‌اند، بنابر قولی منظور از بنان در اینجا مطلق اعضا است؛ زیرا در مقابل گردن‌ها و محل‌های کشتن قرار می‌گیرد و منظور این است که آنان را بزنید هر جا ـ محل کشتن یا غیر آن که شد ـ آیه مزبور دلیل کسانی است که قائل به مشارکت فرشتگان در نبرد بصورت واقعی و عملی هستند. روایت است مردی از مسلمانان که در روز بدر یکی از مشرکان را دنبال می‌کرد، گفت: شمشیرم را به سوی او ضربه زدم، ناگاه پیش از آنکه شمشیرم به او برسد سرش بر زمین افتاد.[1] بنابرگفته ابن‌عباس و مجاهد، فرشتگان نجنگیدند مگر در روز بدر. از سهل‌بن حُنَیف روایت است که گفت: در روز بدر مشاهده می‌شد که یکی از ما شمشیرش را به سر مشرک نزدیک می‌کرد، ناگاه قبل از رسیدن شمشیر، سر از تنش جدا می‌شد.[2]

۱۱۲۹. دیدگاه دوم: عدم مشارکت فرشتگان در نبرد:

بنابر دیدگاه برخی، فرشتگان در نبرد مشارکت نداشتند، بلکه برای افزایش شمار مسلمانان و پایداری آنان در نبرد با بشارت پیروزی به آنان فرود آمدند. اینان به سخن خداوند متعال استدلال کرده‌اند که ـ پس از بیان یاری‌کردن مسلمانان به‌وسیله فرشتگان ـ فرمود:

---

۱. فتح‌البیان:۱۴۲/۵ - ۱۴۳، آلوسی:۱۷۷/۹ - ۱۷۹.
۲. قرطبی: ۱۹۴/۴.

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال: ۱۰)

«و خداوند این (یاری و مدد) را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد، و گرنه، پیروزی جز از طرف خدا نیست، به راستی خداوند پیروزمند حکیم است.»

در فتح‌البیان درباره این آیه چنین آمده است: این آیه اشعار دارد به اینکه فرشتگان نجنگیدند، بلکه خداوند مسلمانان را به‌وسیله آنان با بشارت یاری رساند و با فرودآوردن فرشتگان، دل‌هایشان را پایدار ومطمئن کرد.[1] درباره عبارت ﴿فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ گفته‌اند: ﴿فَاضْرِبُوا﴾ خطاب به مومنان است که از جانب فرشتگان صادر شد و خداوند متعال آن را برای ما حکایت نمود، این سخن می‌تواند از جمله مواردی باشد که خداوند به فرشتگان تلقین کرد آنها را به مؤمنان بگویند.[2]

۱۱۳۰. دیدگاه راجح درباره کار فرشتگان:

یاری رساندن خداوند به مومنان به وسیله فرشتگان، موضوعی قطعی، ثابت و بدون تردید است و حکمت آن، تحصیل سبب پیروزی مسلمانان است که با فرود فرشتگان حاصل شد. بنابراین آنان هر کاری راکه می‌تواند سبب پیروزی مسلمانان باشد، انجام دادند مانند: بشارت پیروزی به مسلمانان، پایدارنگه‌داشتن آنان با القای انگیزه‌های امید به پیروزی در دل‌هایشان و نشاط در نبرد، و اظهار اینکه یاری‌کنندگانی از جانب خدا هستند و نیز مشارکت واقعی برخی از آنان ـ فرشتگان ـ در نبرد بدون تردید، این مشارکت واقعی در نبرد دلهایشان را قوّت بخشید و آنان را در نبرد پایدار نگه داشت. این موضوعی است که آیه مزبور بدان دلالت دارد و احادیث شریفه بدان تصریح کرده‌اند و هیچ ضرورتی برای مخالفت با ظاهر نصوص قرآن در این موضوع و مخالفت با صراحت احادیث نبوی وجود ندارد، به علاوه احتمال وقوع تمام آنچه پیروان هر دو دیدگاه قایل بدان هستند وجود دارد.

۱۱۳۱. یک سؤال و جواب:

شاید این سوال مطرح شود که: حکمت یاری‌کردن مسلمانان با فرشتگان چیست؟ در حالی که یک یا چند فرشته و نه هزار تا از آنان قادر بر نابودی کافران هستند، حال آنکه

---

۱. فتح‌البیان: ۱۳۹/۵.
۲. آلوسی: ۱۷۸/۹.

امداد صورت گرفت اما کافران نابود نشدند، به‌خصوص بیان شد که بنابر قول راجح، فرشتگان به‌طور واقعی در نبرد شرکت داشتند؟

پاسخ سؤال فوق چنین است: سنت خدا به تدافع حق و باطل و پیروانشان و اینکه اغلب، پیروزی و غلبه بر اساس سنت‌های خداست و این تدافع اساساً میان دو طرف - حق و باطل - است، گذشته است. از فواید تمسک به حق و انجام ضروریاتش، حصول یاری و تقویت از جانب خدا به اشکال و انواع متعدد است، اما مدافعه و تدافع طبق سنت‌های خدا جریان دارد و در نتیجهٔ این تدافع، طرف قوی‌تر به معنی کامل سخن که مقتضی پیروزی است، پیروز می‌شود. امداد با فرشتگان، بخشی از ثمرات ایمان آن گروه مومن مجاهد است. این امداد که محقق شد، پیروزی بر دشمن را لازم نمی‌گرداند، بلکه پیروزی منوط بر کارزار و اعمال مستقیم نبرد آن مومنان، یورش به جنگ و پایداری‌شان در جنگ، و استمرار توکل و اعتماد و اطمینانشان به خدا باقی می‌ماند. اینها مقاصدی است که خداوند آنها را طبق سنت‌هایش، اسباب غلبه و پیروزی در کنار اسباب دیگر مادی مانند ساز و برگ و افراد و آمادگی جنگ و یادگیری فنون جنگی، در زندگی قرار داده است. از این‌رو، اسلام از مسلمانان می‌خواهد که مستقیم در نابود کردن باطل و نبرد با پیروان باطل بپا خاسته و اسباب مادی و ایمانی پیروزی و غلبه را فراهم آورند. ان شاءالله پیروان باطل به دست آنان، عذاب سزاوار خودشان را خواهند چشید.

﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّـهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ * وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ (توبه:۱۴-۱۵)

«با آنان بجنگید تا خداوند با دستان شما عذابشان کند و آنان را رسوا سازد و شما را بر آنان پیروزی دهد و سینهٔ گروه مؤمنان را شفا می‌بخشد و خشم دلهایشان را از میان می‌برد.»

۱۱۳۲. پیروزی مسلمانان:

جنگ بدر با پیروزی مسلمانان بر مشرکان پایان یافت. کشته‌های مشرکان هفتاد نفر بود و هفتاد نفر نیز از آنان اسیر شدند[1] که بیشتر از بزرگان و سران قریش بودند. از مسلمانان نیز چهارده نفر شهید شدند که شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار

---

۱. شرح النووی علی مسلم: ۸٦/۱۲.

بودند.[۱] پس از پایان جنگ و شکست مشرکان، پیامبرﷺ، عبدالله‌بن رواحه و زیدبن حارثه را به مدینه فرستاد تا مسلمانان را به پیروزی لشکر اسلام و شکست لشکر مشرکان بشارت دهند.[۲]

۱۱۳۳. تقسیم غنایم جنگی:

مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت داشتند، درباره غنایم جنگ و نحوه تقسیم آن از یکدیگر سوال می‌کردند؛ از این‌رو، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿قُلِ الْأَنفَالُ لِلَّـهِ وَالرَّسُولِ﴾ (انفال:۱) یعنی: حکم آن مختص خدا و رسولش است؛ چنانکه خدا به اقتضای حکمت خویش به نحوه تقسیم آن فرمان می‌دهد و رسول، فرمان خدا را اجرا می‌کند و نحوه تقسیم آن به رأی هیچ‌کس واگذار نمی‌شود. آن‌گاه پیامبرﷺ غنایم را میان مسلمانان به صورت مساوی تقسیم کرد.[۳] انفال همان غنایم و جمع نفل است و تمام مواردی است از اموال اهل جنگ که به مسلمانان رسید و به آن دست یافتند. شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه می‌گوید: به این سبب انفال نامیده شد که زیاده بر اموال مسلمانان بود؛ زیرا نفل بر زیادی اطلاق می‌گردد، مانند «نافله» برای نماز تطوعی به این سبب که زیاده بر فرض است.[۴] انفال [غنایم] عوض جهاد نیست؛ زیرا عوض جهاد، پاداش و ثواب در آخرت است و این غنایم، افزون برآن است که به حکم خدا از ملکیت مشرکان خارج شد و مِلک خالص خدا و رسولش شد، رسول آن را به هر کس بخواهد بر اساس حکم خدا می‌دهد و آن را به صورت مساوی میان مسلمانان تقسیم کرد.[۵]

۱۱۳۴. اسیران جنگی و دریافت فدیه از آنان:

بیان شد که مسلمانان در جنگ بدر هفتاد نفر از لشکر مشرکان را به اسارت گرفتند که بیشتر آنان از بزرگان و فرماندهان مشرکان بودند. در مورد حکم این أسرا، وحی نازل نشده بود، پس پیامبر با یاران خویش در مورد آنان به مشورت پرداخت. ابوبکر گفت: ای رسول خداﷺ، اینان از قبیله ما و پسر عموها و برادرانمان هستند، نظر من این است که از آنان

---

۱. الرحیق المختوم/۲۰۳.
۲. السیرة النبویه ابوشهبه: ۱۵۰/۲.
۳. کشاف:۱۹۳/۲- ۱۹٤، قاسمی:۵/۸.
٤. قاسمی:٦/۸.
۵. همان.

فدیه بگیری و اموالی که از آنان می‌گیریم ما را در برابر کفار تقویت می‌کند و امید است که خدا آنان را به اسلام هدایت کند. رسول خداﷺ فرمود: **ای پسر خطاب، نظر تو چیست؟** گفت: نه، ای رسول خدا، به خدا سوگند من با ابوبکر هم عقیده نیستم، نظر من آن است که بگذاری تا گردنهایشان را بزنیم، پس عقیل را به علی بسپاری تا گردنش را بزند و یکی از خویشاوندان عمر بن خطاب را در اختیار من قرار دهی تا گردنش را بزنم، زیرا اینان پیشوایان و بزرگان کفر هستند. رسول خداﷺ نظر ابوبکر را پسندید و به نظر عمر تمایل نشان نداد.[1] این‌گونه رسول خداﷺ پس از مشورت با یارانش، از باب اجتهاد از اسیران فدیه گرفت. فدیه، مقداری مال و متناسب با ثروت اسیر بود و هر اسیری که مال نداشت، فدیه‌اش این بود که شماری از فرزندان انصار را خط و کتابت بیاموزاند. زینب دختر رسول خداﷺ، گردنبندی را به عنوان فدیه شوهرش ابوالعاص پرداخت. صحابه اسیر زینب را آزاد کرده و به احترام پیامبر، گردنبندش را نیز بازگرداندند.[2]

۱۱۳۵. عباس و فدیه‌اش:

بخاری[3] از انس‌بن مالک روایت کرده که افرادی از انصار از رسول خدا اجازه خواسته و گفتند: به ما اجازه بده تا فدیه پسر خواهرمان عباس را واگذاریم. فرمود: «**به خدا سوگند! حتی از یک درهم آن هم صرنظر نکنید.**» یعنی: چیزی از فدیه عباس کم نکنید. ابن‌اسحاق از حدیث ابن‌عباس روایت کرده که پیامبرﷺ فرمود: «**ای عباس از طرف خودت و پسر برادرانت عقیل‌بن ابی‌طالب و نوفل‌بن حارث و هم پیمانت عتبةبن عمر فدیه بده، زیرا ثروتمندی.**» عباس گفت: من مسلمان بودم اما گروه مرا به خروج همراه خویش مجبور کردند. پیامبرﷺ فرمود: «**خداوند به سخنانت آگاه‌تر است، اگر آنچه می‌گویی حقیقت داشته باشد، پس خداوند عوضش را به تو می‌دهد، اما ظاهر حال تو آن است که علیه ما بودی.**»[4]

---

۱. شرح النووی علی مسلم: ۸٦/۱۲.
۲. ابوشهبه: ۱٦۲/۲ - ۱٦٤ العمری: ۳٦۸/۲.
۳. ٤۰۱۸.
٤. فتح‌الباری: ۳۲۳/۷.

۱۱۳۶. آیات مربوط به فدیه پس از دریافت:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (انفال:۶۷-۶۸)

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی داشته باشد؛ تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، شما (با گرفتن فدیه از اسیران) متاع دنیا را می‌خواهید، و خداوند (سرای) آخرت را (برای شما) می‌خواهد، و خداوند پیروزمند حکیم است. اگر حکم پیشین الهی نبود (که غنیمت و فدیه اسیر حلال است)، قطعاً در آنچه گرفتید، عذاب بزرگی به شما می‌رسید.»

إثخان به معنای کثرت و زیاده‌روی در کشتن است. معنای آیه چنین می‌شود: برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد و در کشتار کافران زیاده‌روی کند تا کفر و پیروانش خوار شده و اسلام و پیروانش با تسلط و غلبه بر دشمنان و سپس اسیر کردنشان عزت یابند. تعبیر به «نَبی» برای مدارا با رسول ﷺ است تا سرزنش، متوجه وی نباشد. ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا﴾ یعنی: کالای نابود شدنی دنیا را با گرفتن فدیه از اسیران بدر، ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ﴾ یعنی: ثواب آخرت یا سبب رسیدن به بهشت را از اطاعت بر سرافرازی دینش و سرکوب دشمنانش و زیاده‌روی در قتل را برایتان می‌خواهد. ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ﴾ یعنی: اگر حکمی از جانب خدا در لوح محفوظ نبود مبنی بر اینکه بر خطا در اجتهاد، مواخذه صورت نگیرد، به‌طور قطع به‌خاطر آنچه انجام دادید عذاب بزرگی به شما می‌رسید. خطا در اجتهادشان آن بود که نظر دادند به اینکه شاید نگهداری اسیران سبب اسلام‌آوردن و توبه‌شان شود و فدیه‌گرفتن از آنان، سبب تقویت مسلمانان بر جهاد در راه خدا می‌شود و این امر بر آنان پوشیده بود که کشتن اسیران برای عزت بخشیدن به اسلام و ترساندن دیگران و شکستن قدرتشان بهتر است. بنابر قولی، منظور از ﴿كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ﴾ حکم خداوند متعال است به اینکه فدیه‌ای را که از اسیران جنگی گرفته‌اند به آنان خواهد رساند، یا گناه و تقصیر اهل بدر آمرزیده شده است، یا خداوند گروهی را عذاب نمی‌کند مگر پس از آوردن حجت و نهی، زیرا هنوز از گرفتن فدیه نهیی صورت نگرفته بود. بعید نیست که تمام موارد مذکور، مانع رسیدن عذاب باشد؛ زیرا تعدد موانع بر شیء

واحد جایز است و بر این اساس، میان روایات مختلف از ابن‌عباس و دیگران درباره ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّـهِ سَبَقَ﴾ جمع می‌شود.[1]

﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (انفال:۶۹)

«پس از آنچه غنیمت گرفته‌اید، حلال پاکیزه بخورید و از خدا بترسید، همانا خداوند آمرزنده مهربان است.»

روایت است که پس از نزول آیه اول و پیش از نزول این آیه، اصحاب رسول خداﷺ از گرفتن فدیه دست کشیدند، آن‌گاه این آیه نازل شد. از این‌رو، منظور از ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ﴾ یا فدیه یا مطلق غنایم است و بیان حکمی که فدیه در آن مندرج بوده، مراد است.[2]

مبحث ششم

پیروزی مسلمانان، موجب سپاسگزاری از خدا

۱۱۳۷. جنگ بدر بدون برنامه‌ریزی قبلی، اما با تدبیر خداوند متعال به وقوع پیوست:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّـهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّـهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّـهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَـٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّـهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّـهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (انفال: ۴۱ - ۴۲)

«و بدانید که هر گونه غنیمتی به دست آوردید، یک پنجمش برای خدا، و برای پیامبر، و برای خویشان و یتیمان و مسکینان و درراه‌ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بندهٔ خود در روز فرقان (= جدایی حق از باطل)، روز برخورد دو گروه (مؤمنان ومشرکان در بدر) نازل کردیم، ایمان آورده اید، و خداوند بر هرچیز تواناست. آنگاه که شما به کنارهٔ نزدیکتر بودید، و آنان به کنارهٔ دورتر بودند،

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۲۵/۲-۳۲۶، کشاف: ۲۳۵/۲ - ۲۳۷، آلوسی: ۳۲/۱۰ - ۳۵، فتح‌البیان: ۲۱۳/۵ - ۲۱۶، قاسمی: ۹۷/۸ - ۹۸.

۲. آلوسی: ۳٦/۱.

وکاروان (قریش) پایین‌تر از شما بود، و اگر با یکدیگر وعده می‌گذاشتید، قطعاً در (انجام) وعدهٔ (خود) اختلاف می کردید، ولی خداوند (بدون میعاد، شما را جمع کرد وروبروی یکدیگر قرار داد) تا کاری را که می‌بایست انجام شود، به انجام برساند، تا آن که هلاک (ونابود) می شود، از روی دلیل (و حجت) هلاک شود، و کسی که زنده می‌ماند، از روی دلیل (و حجت) زنده ماند، و همانا خداوند شنوای داناست.»

وقوع جنگ بدر، نه از جانب مسلمانان و نه از جانب مشرکان، برنامه‌ریزی قبلی نداشت: پیامبرﷺ برای تعرّض به کاروان قریش که شامل اموال قریش و از شام به سوی مکه در حرکت بود، خارج شد. از این‌رو، نیت رسول خداﷺ ورود در جنگ با مشرکان نبود. کعب‌بن مالک می‌گوید: در هیچ غزوه‌ای غایب نبودم جز در غزوه تبوک، غیر از اینکه درغزوه بدر نیز غایب بودم در حالی که کسی به‌خاطر غیبت در آن سرزنش نشد، زیرا رسول خداﷺ به قصد کاروان قریش خارج شد، اما خداوند آنان و دشمنان را بدون قرار قبلی به هم رساند.[1] منظورش این است که پیامبر قصد نبرد نداشت.[2] از جانب مشرکان نیز برنامه‌ریزی قبلی وجود نداشت؛ زیرا ابوسفیان، قریش را از نجات کاروانش از تعرض مسلمانان آگاه کرد که نیازی به آمدنشان نیست، اما آنان برای فخرفروشی و مباهات و ریا اصرار بر خروج داشتند و خروجشان جز برای طلب شهرت نبود، اما خداوند آن دو گروه را به هم رساند و حکمت رسا از آنِ خداست.

۱۱۳۸. پیروزی مسلمانان با حمایت خدا:

﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ﴾ منظور از روز فرقان [= جدایی]، روز بدر و منظور از جمعان [= دو گروه]، گروه مسلمانان و گروه مشرکان است. ﴿إِذْ أَنتُم﴾ ای مسلمانان، ﴿بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا﴾ یعنی :در کناره دامنه نزدیکتر کوه به مدینه. ﴿وَهُم﴾ یعنی: سپاه مشرکان، ﴿بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى﴾ یعنی: دامنه دورتر از مدینه و نزدیکتر به مکه. ﴿وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ﴾ یعنی: کاروان تجاری که ابوسفیان فرمانده‌اش بود، پایین‌تر از موقعیت مسلمانان به سوی ساحل بدر در سه مایلی بدر قرار داشت. فایده بیان چگونگی تلاقی آنان و تعیین موقعیت دو گروه و اینکه کاروان تجاری پایین‌تر از آنان قرار داشت، خبردادن از حالتی است که بر

---

۱. فتح‌الباری:۲۸۵/۷.
۲. همان:۲۸٦/۷.

قدرت و شوکت دشمن، تکمیل ساز و برگ و استحکام موقعیتش و فراوانی اسباب پیروزی آنان و در مقابل، ضعف و آشفتگی مسلمانان دلالت دارد و اینکه پیروزی مسلمانان در چنین وضعیتی، فقط کار خداوند سبحان است و به حمایت، اراده، قدرت و نیروی آشکار اوست؛ زیرا مکانی ﴿بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى﴾ که مشرکان در آن فرود آمدند، دارای آب و زمینی مناسب بود، اما مکانی ﴿بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا﴾ که مسلمانان در آن فرود آمدند، زمینی سُست بود که پا در آن فرو رفته و انسان به سختی و به زحمت در آن راه می‌رفت. کاروان تجاری نیز در پشت دشمن با افراد زیاد قرار داشت؛ از این‌رو، بر غیرت و پایداری‌شان در نبرد می‌افزود. اما با تمام این وجود، تدبیر خداوند سبحان و متعال درباره واقعه بدر و جمع‌کردن دو گروه چنین بود که سرافرازی دینش و پیروزی دوستانش و خواری و شکست دشمنان مشرکش را آشکار کند و این‌گونه دو گروه، بدون قرار قبلی به هم رسیدند تا اولین جنگ سرنوشت‌ساز تاریخ اسلام و مسلمانان به وقوع پیوندد و حکم خداوند درباره سرافرازی دینش و بالارفتن سخنش و پیروزی مسلمانان و شکست مشرکان محقق گردد. ﴿وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ﴾ یعنی: ای مسلمانان، اگر با مشرکان مکه قرار قبلی داشتید و بر موعدی برای جنگ با آنان توافق کرده بودید، با یکدیگر مخالفت می‌کردید و اندک‌بودن شما و زیادبودن آنان شما را از وفا به جنگیدن در موعد معین و آنان را نیز از جنگیدن در این موعد به‌خاطر ترسی که از رسول خداﷺ و مسلمانان در دل‌هایشان وجود داشت باز می‌داشت؛ بنابراین توافقی میان شما برای رویارویی در جنگ وجود نداشت و خداوند با قدرت خویش اسباب این رویارویی را فراهم آورد تا پیروزی دوستان مسلمانش و شکست دشمنان مشرکش را محقق بخشد. ﴿لِّيَهْلِكَ﴾ یعنی: تا کفر کافران با دلیل روشن آشکار شود و پس از آن حجتی برای کافران باقی نماند و نیز اسلام‌آوردن مسلمانان از روی یقین و علم، آشکار گردد که اسلام همان دین بر حقی است که باید بدان ایمان آورد و پایبند بود. این‌گونه در جنگ بدر، آیات روشن به دست آمد که دلالت دارند بر اینکه اسلام همان دین بر حق است و پس از آن هر کس کفر ورزد، سرکش و معاند حقیقی است که رسوا شده است.[1]

---

۱. کشاف: ۲/۲۲۳ - ۲۲۴.

۱۱۳۹. پیروزی مسلمانان در بدر، موجب سپاسگزاری از خدا:

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (انفال:۲٦)؛

«و به یاد آورید زمانی را که شما در روی زمین اندک و ناتوان بودید، می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند، پس خداوند شما را پناه داد و با یاری خود شمارا تأیید (و تقویت) کرد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید، شاید شما سپاسگزار باشید.»

یعنی: ای مسلمانان زمانی را به یاد آورید که پیش از هجرت در سرزمین مکه خوار بودید، و قریش شما را ضعیف می‌شمردند، می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند؛ زیرا همگی دشمن شما بودند، آن‌گاه خداوند متعال شما را در مدینه پناه داد و با آماده‌کردن اسباب پیروزی مانند اندک نشان دادن شما در چشم مشرکان و بالعکس، و امداد با فرشتگان، در بدر شما را یاری کرد و غنایم پاک را به شما روزی داد تا شکر این نعمت‌ها را به‌جا آورید.[1]

آیه ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّـهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (آل‌عمران:۱۲۳)؛ **«و بی‌گمان خداوند شما را در (جنگ) بدر یاری کرد در حالی که شما ناتوان بودید، پس از خدا بترسید، باشد که سپاسگزاری نمایید.»** خطاب به مسلمانان است تا یاری خداوند در کارزار بدر را به یاد آورند. ﴿وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ یعنی: در حالی که به‌خاطر اندک‌بودن افرادتان، ذلیل و خوار بودید، شما را یاری کرد. زیرا لفظ ﴿أَذِلَّةٌ﴾ جمع قلت است تا اشاره کند به اینکه خواربودنشان به سبب افراد اندکشان بود و ذلت آنان همان اندک‌بودن وضعیف‌بودن و کمبود سلاح و سواری‌هایشان بود، به‌گونه‌ای که چند نفر از آنان بر یک شتر سوار می‌شدند، جز اینکه خود، انسان‌های شریف و سرسختی بودند. اما دشمن آنان، یعنی مشرکانی که برای پشتیبانی از کاروان تجاری خویش، خارج شده و بدون قرار قبلی با گروه مسلمانان رودررو شدند، افراد و تجهیزات فراوانی داشتند. ﴿فَاتَّقُوا اللَّـهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ زیرا تقوا شما را بر انجام سپاسگزاری واجب از خداوند متعال در برابر نعمت‌هایی که به شما بخشید آماده می‌سازد، و هر که نفسش را با تقوا نیاراید و آن را بر

---

۱. همان: ۲۱۳/۲.

مقاصد تقوا و انجام ضروریات و لوازم تقوا واندارد، پیروی از هوای نفس، در رفتار ظاهر و باطنش غلبه می‌کند و در نتیجه، امیدی نیست که سپاسگزار خداوند متعال با به‌کارگیری نعمت‌هایش در راه صحیح باشد.[۱]

مبحث هفتم
بازتاب‌های سریع جنگ بدر

۱۱۴۰. بازتاب اول: توافق بر قتل پیامبرﷺ:

صفوان‌بن امیه خواست تا برای انتقام از مسلمانان و خونخواهی کشته‌شدگان قریش، پیامبرﷺ را به قتل رساند. وی با عمیر بن وهب جحمی توافق کرد تا عمیر در برابر دریافت پاداشی که صفوان به او می‌دهد برای ترور پیامبر به عنوان آخرین اقدام به مدینه برود. عمیر، شمشیری را که تیز و زهرآگین کرده بود حایل بست و به سوی مدینه به راه افتاد. چون به مدینه رسید، عمربن‌خطاب با او برخورد کرده و احساس ترس کرد و به دلش افتاد که برای انجام شرّی آمده است، آن‌گاه رسول خدا را از آمدنش آگاه کرد و پیامبر فرمود عمیر نزد ایشان برود، چون وارد شد گفت: صحبتتان به سر نعمت باد. پیامبر فرمود: «**ای عمیر خداوند ما را به درودی بهتر از این درود گرامی داشتند، [خداوند درود ما را] سلام [قرار داده] که درود اهل بهشت است.**» سپس فرمود: «**برای چه آمده‌ای؟**» دلیلی [دروغین] بیان کرد. آن‌گاه پیامبرﷺ او را از هدف آمدنش و توافق او با صفوان برای دریافت پاداش در برابر انجام وعده‌اش آگاه کرد. عمیر پس از شنیدن این سخن گفت: گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی، این چیزی است که میان من و صفوان گذشته و غیر ما دو نفر هیچ‌کس از آن اطلاعی نداشت. سپس اسلامش را اعلام و شهادتین را به زبان آورد. رسول خداﷺ به اطرافیانش فرمود: «**احکام دین را به برادرتان بیاموزانید و قرآن را بر او بخوانید و اسیرش ـ پسرش ـ را آزاد کنید.**» عمیر به مکه بازگشت و مردم را به اسلام فرا می‌خواند تا آنجا که بسیاری از مردم به دست او مسلمان شدند.[۲]

---

۱. قرطبی: ۱۹۰/٤، المنار/۱۰۹ - ۱۱۰، زمخشری: ٤۱۱/۱.
۲. الرحیق المختوم/۲۱۲ -۲۱۳.

۱۱۴۱. بازتاب دوم: اخراج یهود بنی‌قَینُقاع از مدینه:

اینان طایفه‌ای یهودی بودند که در اطراف مدینه سکونت داشتند و پیامبرﷺ پیمان‌نامه صلح و امنیت با آنان بست، اما آن را نقض کردند؛ از این‌رو پیامبرﷺ آنان را محاصره کرد و از مدینه بیرون راند. اگر خدا بخواهد، در مبحث جبهه‌گیری رسولﷺ در برابر یهود مدینه از جمله بنی‌قینقاع در این‌باره به تفصیل بحث خواهد شد.

مبحث هشتم

درس‌های غزوه بدر و رخدادهای قبل، اثنا و بعد آن

۱۱۴۲. درس اول: تربیت فرزندان برای جهاد:

بیان شد که پیامبرﷺ، براءبن عازب و عبداللەبن عمر را به‌خاطر خردسالی‌شان از لشکر بازگرداند. هنگامی که پیامبرﷺ مسلمانان را برای خروج فرا خواند، این دو به همراه دیگران خارج شدند که این موضوع بر تمایل‌شان در مشارکت در جهاد به همراه مسلمانان دلالت دارد. مفهوم این موضوع آن است که این دو تحت تربیت اسلامی به جهاد علاقه‌مند شده بودند و به همین منظور، به شرکت در جهاد تمایل نشان دادند. از این‌رو، دعوتگران باید در تربیت اسلامی فرزندان مسلمانان و به‌خصوص فرزندان دعوتگران، توجه بیشتری داشته باشند و مردم را به این مورد سفارش کنند تا فرزندان به تمام انواع و حالت‌های جهاد علاقه‌مند شوند.

۱۱۴۳. درس دوم: افزون بر تمایل به جهاد، قدرت نیز در آن شرط است:

بازگرداندن براءبن عازب و عبداللەبن عمر به‌خاطر سن کمشان توسط پیامبرﷺ، هرچند به جهاد و مشارکت با مسلمانان در اعمال جهاد تمایل داشتند، دلالت دارد بر اینکه در جهاد یا هر کار نیک دیگری مانند امور دعوت، تمایل به تنهایی کافی نیست، بلکه قدرت بر انجام کار مورد تمایل نیز ضروری است و قدرت به آن حد از قدرت بدنی که براء و ابن‌عمر نداشتند و پیامبر به این خاطر آن دو را بازگرداند محدود نیست، بلکه منظور از قدرت، وجود تمام موارد لازم و ضروری بر انجام کار مورد علاقه است. از این‌رو، دعوتگران و جماعت آنان با درنظر گرفتن جدی این موضوع، طرح و برنامه‌هایشان را براساس علاقه پیروانش به تنهایی و بدون توجه به قدرتشان بر انجام کار مورد علاقه،

تنظیم نکنند، چه این قدرت لازم، قدرت مادی مانند توان بدنی باشد یا قدرت معنوی که بالاترین آن قدرت ایمانی است که دشواری‌های موجود در راه انجام اعمال دعوت و مورد علاقه را بر شخص آسان می‌کند. در نتیجه، دعوتگران و رهبر گروهشان در واگذاری اعمال و نیازهای دعوت به کسانی که توان واقعی بر انجام چنین اعمالی ندارند، نباید شتاب کنند. این قدرت، اساساً بر ایمان خالص و عمیق و توان مخصوص بر انجام عمل مورد علاقه استوار است و تکلیف علاقه‌مند برکار مورد علاقه منظور است.

۱۱۴۴. درس سوم: قاعده و استثناء در یاری‌خواستن از غیر مسلمان:

بیان شد که قبل از وقوع کارزار بدر، مشرکی به لشکر اسلام پیوست و از پیامبرﷺ خواست تا با شرکت او در همراهی با آنان موافقت کند. پیامبرﷺ فرمود: «بازگرد، من از مشرکی یاری نمی‌گیرم.» این منطق بزرگ نبوی، در موضوع یاری‌خواستن از غیر مسلمان، قاعده‌ای به ما ارائه می‌دهد که دعوتگران و جماعت آنان باید آن را دریافته و براساس آن عمل کنند. این قاعده و اصل، یاری‌نگرفتن از غیر مسلمان در امور عمومی مانند امور دعوت است. اما این قاعده و اصل، استثناء نیز دارد و آن جواز یاری‌گرفتن از غیر مسلمان به شروط معینی بدین قرار است: تحقق یا رجحان مصلحت، یاری‌گرفتن به دعوت و مبانی آن نباشد، وجود اطمینان کافی به یاری‌کننده و اینکه او تابع جماعت دعوتگران باشد نه متبوع و رهبر آنان، ضرری به جماعت به دنبال نداشته باشد، انگیزه شبهه برای افراد جماعت یا دیگران نباشد، و نیاز واقعی به چنین یاری و چنین یاری‌کننده‌ای وجود داشته باشد. با وجود این شرایط، یاری‌گرفتن بنابر استثناء جایز است و در صورت عدم وجود این شرایط، یاری‌گرفتن جایز نیست. براساس این اصل، رسول خداﷺ شرکت شخص مشرک را با لشکر اسلام در حرکت به سوی کاروان قریش نپذیرفت، زیرا اساساً نیازی به او نبود. اما بر اساس استثناء و تحقق شروط مذکور، پیامبرﷺ از عبدالله‌بن أریقط مشرک یاری گرفت و ایشان و ابوبکرؓ در هجرت به مدینه او را اجیر کردند تا راهنمای راه باشد، شترهایشان را به او واگذار کردند و با او قرار گذاشتند که پس از سه شب به غاری برود که در آن مخفی شده بودند. همچنین بر اساس این استثناء و تحقق شروط آن، پیامبرﷺ حمایت عمویش ابوطالب را پذیرفت؛ چنانکه پناه یا اجاره مطعم‌بن عدی را هنگام بازگشت از طایف پذیرفت. صحابه گرامی ایشان نیز پناه یا اجاره مشرکان را برای

دفع آزار بر اساس این استثناء پذیرفته‌اند. دعوتگران باید موارد مذکور در رابطه با این قاعده و استثنا را هنگام یاری‌گرفتن از غیر مسلمان درنظر داشته باشند.

۱۱۴۵. درس چهارم: یاری‌گرفتن از مسلمانان سرکش:

قاعده و استثنایی که در مورد یاری‌گرفتن از غیر مسلمان بیان شد، نسبت به مسلمان سرکش نیز جاری است. از این‌رو، اصل یاری‌نگرفتن از آنان در امور دعوت، و استثنا، جواز در صورت تحقق شرایط است؛ زیرا اگر به‌کارگیری این استثنا در صورت تحقق شرایط در حق غیر مسلمان جایز باشد، پس به‌کارگیری آن در حق مسلمان سرکش به طریق اولی جایز خواهد بود. این یاری‌گرفتن، بیشتر برای دفع آزار و شر از دعوتگران و جماعت آنان است.

۱۱۴۶. درس پنجم: تعریف مسلمانان سرکش:

منظور از مسلمانان سرکش که قاعده و استثنای مذکور در موردشان جریان دارد، افرادی هستند که گناهانشان مانند ترک برخی فرایض اسلام را آشکار می‌کنند به‌گونه‌ای که به این موضوع شناخته می‌شوند، یا ارتکاب برخی امور ممنوع اسلام مانند یاری‌رساندن حاکمان ستمگر را آشکار می‌کنند.

۱۱۴۷. درس ششم: استفاده از هر جایزی به خودی خود، جایز نیست:

دعوتگران باید بدانند و به جماعت خویش بیاموزانند که استفاده از هر جایزی به خودی خود جایز نیست، بلکه این جواز مشروط به آن است که ضرری به جماعت یا خود دعوت وارد نکنند؛ در غیر این صورت ترک و بهره‌نگرفتن از آن، بهتر است. به عنوان نمونه، اگر جماعت تشخیص دهد که به‌کارگیری استثنا، منجر به بدگمانی افراد جماعت یا عموم مردم به رئیس جماعت دعوتگران می‌شود، بهره‌نگرفتن از استثناء واجب می‌گردد.

۱۱۴۸. درس هفتم: نیازهای استفاده از استثنا:

استفاده از استثنای مذکور ـ یاری‌گرفتن از غیرمسلمان یا مسلمان سرکش ـ مستلزم دیدار امیر جماعت یا یکی از دعوتگران با شخصی است که یاری‌گرفتن از او منظور است یا مستلزم دیدار چنین افرادی در منازلشان یا دعوت آنان به منازل و پایگاه‌های جماعت است. از این‌رو، دعوتگران باید چنین مواردی را به افراد خویش تفهیم کنند تا نسبت به رهبر یا امیر جماعت بدگمان نشوند. رهبر جماعت نیز نباید در دیدار با این افراد یا قبول

دعوت آنان یا دعوت‌کردنشان به منازل و پایگاه‌های دعوت، زیاده‌روی کند؛ زیرا این نیازها برای ضرورت است و ضرورت به اندازه نیاز سنجیده می‌شود.

۱۱۴۹. درس هشتم: امیر در تحمل سختی‌ها با پیروانش همراهی می‌کند:

بیان شد که پیامبرﷺ و یارانش هنگام خروج برای دستیابی به کاروان قریش، هفتاد شتر داشتند و مجبور بودند هر سه یا چهار نفر به نوبت بر یک شتر سوار شوند. این ترتیب در مورد رسول خداﷺ نیز جریان داشت و شتری مخصوص به خود انتخاب نکرد، بلکه یکی از سه نفری بود که به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند و چون دو یار دیگرش به وی پیشنهاد دادند که سواره باقی بماند و آن دو پیاده‌روی می‌کنند، نپذیرفت. از این‌رو، امیر جماعت دعوتگران یا هر امیری بر گروهی از دعوتگران باید در تحمل سختی‌ها با آنان مشارکت داشته باشد؛ زیرا این مشارکت، ارتباط آنان را با امیر بیشتر کرده و بر نشاطشان در اعمال دعوت می‌افزاید. عمربن‌خطاب‌ﷺ در قحط‌سالی‌ای که مسلمانان به تنگنا و کمبود طعام گرفتار شدند، طعامی متفاوت از طعام رعیتش برای خود و خانواده‌اش برنگزید، بلکه در رنج آنان شرکت کرد و همانند یکی از آنان غذا خورد. این مشارکت از جانب امیر، رابطه او را با جماعت تقویت می‌کند؛ زیرا به عنوان الگویی نیک و پاک و کاربرد عملی برای مبانی دعوت قرار می‌گیرد. چنانکه بسیار مفید است در دشواری‌ها و رنج مردم شریک شود و در حد توان برای سبک کردن آن بکوشد؛ زیرا چنین اعمالی از جانب دعوتگران، دعوتی خاموش اما موثر در مردم است، و چه بسیار خموشی که از گوینده یا سخنرانی رساتر است.

۱۱۵۰. درس نهم: دشمنان دعوت با دعوت می‌جنگند و مردم را از آن باز می‌دارند:

بیان شد که ابوسفیان، قریش را برای نجات کاروانش از چنگ مسلمانان بسیج کرد، سپس از آنان خواست که بازگردند؛ زیرا کاروان از تعرض مسلمانان نجات یافته بود. اما قریش و در رأس آن ابوجهل این درخواست را نپذیرفتهَ و فرصت را برای اظهار قدرت خویش و ترساندن مسلمانان و بازداشتن مردم از دعوت اسلام غنیمت شمرده و به راه خود ادامه دادند؛ زیرا چیزی جز ضربه زدن به دعوت اسلام و دعوتگران، به فکر دشمنان دعوت خطور نکرده و آنان را آرام نمی‌کند. دعوتگران و جماعت آنان با درک این حقیقت واضح و ساده باید به یقین بدانند که گمان زندگی مسالمت‌آمیز میان دعوت و دعوتگران از

سویی و میان باطل و پیروانش از سویی دیگر، توهمی بیش نیست و دعوتگران نباید با فریفته‌شدن به آن در نقشه‌های دشمن گرفتار آیند.

۱۱۵۱. درس دهم: دعـوتگران هنگـام ضـرورت نـاگزیر از مواجهـه و برخـورد بـا دشمنان دعوت هستند:

بیان شد که رودررو شدن مسلمانان با لشکر مشرکان که از روی سرمستی و نمایش به مردم خارج شده بودند، امری اجتناب‌ناپذیر بود که مسلمانان مجبور به انجام آن شدند، زیرا عقب نشینی‌شان از این رویارویی جنگ به ضعف و شکست‌شان در برابر مشرکان، افزایش غرور و گردنکشی مشرکان و بازداشتن بیشتر مردم از راه خدا و سایر مواردی که قبلا بیان شد، منجر می‌شد. دعوتگران یا جماعت آنان نیز گاهی دو انتخاب پیش‌رو دارند. یا پس‌رفتن و عقب‌نشینی از مقابل دشمنان دعوت و پذیرفتن آنچه آنان ضد دعوت و دعوتگران به سوی خدا مرتکب می‌شوند؛ یا مقابله با شدت نشاط و پایداری در مقابل دشمنان و سرنگون‌کردن نیرنگ و آشکارساختن باطلشان، هرچند آزارهایی را به دنبال داشته باشد. آنچه در اینجا منظور است آن است که مقابله جماعت دعوتگران با دشمنانشان در این حالت، مقابله با زبان و گفتار است که براساس آشکارساختن نیرنگ‌های دشمنان استوار است و اینکه دعوتگران از اعمال خشونت بپرهیزند، هرچند دشمنان شروع به خشونت کنند. وظیفه جماعت دعوتگران این است که حقیقت و مضمون دعوتشان را آشکار کنند. این مضمون، همان مضمون اسلامی است که دین مسلمانان است و وجوب شرعی حکم می‌کند که مسلمانان مسئولیت دینی‌شان را به دوش کشیده و دعوت و دعوتگران را ضد افرادی که قصد نیرنگ به آنان را دارند، یاری رسانند؛ در مقابل، دعوتگران و جماعت آنان باید مقاصد اسلام را در جان مسلمانان بر ضد دشمنانشان که در حقیقت، دشمنان اسلام هستند، تحریک کنند؛ زیرا کار دعوتگران به سوی خدا در جهت منافع شخصی نیست، بلکه فقط به اسلام که دین مسلمانان است، خدمت می‌کنند. از این‌رو، مسلمانان باید با قرار گرفتن در طرف دعوت و نه طرف دشمنانشان از دین خویش دفاع کنند.

۱۱۵۲. درس یازدهم: رایزنی امیر با پیروانش:

بیان شد که رسول خداﷺ درباره نبرد با مشرکان پس از آشکارشدن رهایی کاروان ابوسفیان و آمدن گروه‌های قریش، با همراهیانش به مشورت نشست. از این موضوع این

نکته به دست می‌آید که امیر جماعت دعوتگران باید درباره مسائل موجود و مسائلی که احتمال وقوع‌شان می‌رود یا امور دشواری مانند مقابله با دشمن که مجبور به رویارویی با آن به هر وجهی هستند و آثار و نتائج آن با دعوتگران مشورت کند. وی باید از مشورت‌نکردن و خودرأیی بپرهیزد. زیرا این کار، افزون بر مخالفت با فرمان شریعت و خالی‌کردن دل پیروانش، خیر زیادی را از او می‌گیرد. وی باید در حال مشاوره با پیروانش، در برابر نظراتشان هرچند مخالف نظرش باشد سعه‌صدر داشته و انتظار نداشته باشد که تمام نظراتش را صحیح به شمار آورند. وی باید در صورت آشکارشدن نظر درست، براساس آن عمل کند، حتی اگر شخصی نظر درست را قبل از درخواست مشورت از جانب امیر به او داد، براساس آن عمل کند؛ چنانکه پیامبرﷺ درباره انتخاب مکان برای لشکر اسلام، به نظر حباب‌بن منذر عمل کرد.

۱۱۵۳. درس دوازدهم: ضرورت عملیات شناسایی وضعیت دشمنان دعوت:

دعوت اسلامی در هر زمان و مکانی، دشمنان و معاندانی دارد؛ از این‌رو جماعت دعوتگران باید برای پیشگیری از شرّ آنان، وضعیتشان را شناسایی کند. شیوه عملیات پیامبرﷺ و ابوبکرؓ برای شناسایی وضعیت مشرکان بیان شد. این عملیات اکتشافی باید توسط تمام افراد جماعتی که امیر دارند به روش شرعی احتیاط انجام گیرد، چنانکه هر فرد باید به محض اطلاع از هر گونه سخن یا عمل دشمنان دعوت که به دعوت و دعوتگران مربوط است آن را به امیر و رهبر جماعت اطلاع دهد، همانگونه که عبدالله‌بن ابی‌بکر با شنیدن اقوال قریش و کارهایی که قصد انجام آن را داشتند و مربوط به پیامبرﷺ بود، آنها را به رسول خداﷺ و یارش در غار انتقال می‌داد. هدف این موضوع، خنثی‌سازی برنامه‌های دشمنان دعوت و شکستن توطئه‌هایشان ضد دعوت و دعوتگران است. به‌کارگیری توریه در کلام به هدف دستیابی به وضعیت و اهداف دشمن و نیز پاسخ دادن به گونه‌ای که حال دعوتگر آشکار نگردد جایز است. پیامبرﷺ در پاسخ به سوال‌کننده‌ای که پرسید: تو از کجا هستی؟ یا شما دو نفر از کجا هستید؟ فرمود: ما از آبیم. ابوبکرؓ نیز در پاسخ به کسانی که در راه هجرت به مدینه درباره پیامبر از او می‌پرسید، گفت: این راهنمایی است که راه را به من می‌نمایاند.

۱۱۵۴. درس سیزدهم: محافظت از امیر جماعت:

بیان شد که مسلمانان در میدان کارزار بدر، برای حفاظت از رسول ﷺ و امکان اشراف وی بر لشکرش و پیش‌بردن جنگِ پیش‌رو ـ یعنی بدر ـ جایگاهی برایشان ساختند. از این‌رو، جماعت دعوتگران باید بر محافظت از امیرش حریص باشد؛ زیرا او، عقل مدبّر برای پیشبرد کار نیک‌شان است و سپاهیان هر مقدار که زیاد باشند از امیری رشید که آنان را براساس روش‌ها و احکام اسلام در دعوت به سوی خداوند متعال رهبری کرده و سخن نهایی را در امور دعوت بزند، بی‌نیاز نیستند. محافظت از سلامت امیر جماعت ـ جماعت دعوتگران ـ با حمایت از او در هر موردی که خطر و ضرری به وی برساند، محقق می‌گردد؛ از این‌رو در هنگام وجوب جهاد با دست، با دعوتگران در این نوع از جهاد مشارکت نمی‌کند، و اگر صراحت در سخن، ضرری متوجه او می‌سازد بدون اینکه نفعی به دعوت برساند یا دعوت بدان نیاز نداشته باشد، مانند دعوتگران، سخن صریح نمی‌گوید. به‌طور خلاصه، اگر ضرورتی بر مشارکت از جانب او با دست یا با سخن صریح وجود نداشته باشد، چنین نمی‌کند. عمربن خطاب رضی الله عنه خواست در جنگ مسلمانان با فارس شرکت کند، اما علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه اشاره کرد که چنین نکند و با ماندن در مدینه، لشکریان را روانه و گسیل کرده و به آنان آموزش دهد. فرمانده لشکر، باید از طریق اطلاعاتی که از وضعیت دشمن و سپاهیان خودش به او می‌رسد، نقشه‌های سودمندی طرح‌ریزی کند؛ به همین منظور به مکانی امن، خیالی آسودی، آرامش، فکری روشن، تفکری طولانی، مشورت با حاضران از اهل شوری نیاز دارد و اگر خود در کارزار حضور یافته و به‌طور واقعی و همیشگی با سپاهیانش در جهاد شرکت داشته باشد، چنین کاری ـ یعنی طرح نقشه‌های جنگی ـ برایش غیر ممکن می‌شود. وضعیت امیر دعوتگران نیز این‌گونه است؛ از این‌رو، باید از انجام مستقیم اعمال دعوتگران که ضرورتی به انجام آنها توسط شخص امیر یا مشارکت او با دیگران وجود ندارد، دوری کند. او وظیفه دارد ضوابط عمل دعوت دعوتگران را وضع کرده و راهنمایی‌های لازم را هنگام روبرو شدن با دشواری‌ها و موانع کارشان را به آنان بدهد و جز به اندازه ضرورت به‌طور مستقیم در اعمال‌شان مشارکت نکند تا با امور واجب اصلی دعوتش که به‌طور معمول زیاد هستند، در تعارض قرار نگیرد.

۱۱۵۵. درس چهاردهم: فرمانده گاهی در میدان کارزار با سپاهیانش مشارکت می‌کند:

در بند قبلی بیان شد که محافظت از فرمانده، امری مشروع و مطلوب است و برای تحقق این موضوع باید در جایگاه امنی که گاهی سپاهیانش آماده می‌کنند، قرار گیرد، چنانکه در جنگ بدر، جایگاهی برای رسول خداﷺ ساخته شد. ضرورت محافظت از امیر جماعت دعوتگران نیز به این مورد قیاس می‌شود که برای این کار می‌توان او را در صورت عدم نیاز از انجام کارها به‌طور مستقیم معاف کرد، اما اگر ضرورت یا مصلحت راجحی در مشارکت فرمانده سپاه در جهاد و نبرد وجود داشت، این مشارکت جایز می‌گردد. موضوع مشارکت امیر جماعت نیز این‌گونه است، یعنی با وجود مصلحت راجحی می‌تواند در اعمال مشخصی از دعوت با دعوتگران شرکت کند؛ از این‌رو، جواز یا ترجیح یا وجوب مشارکت، به اوضاع و شرایط بستگی دارد. بر این اساس، دلیل مشارکت رسول خداﷺ با سپاهیانش در جنگ‌های بدر و احد و حنین و خروج وی با آنان در غزوه تبوک درک می‌شود. از آنجا که مشارکت در میدان کارزار جایز می‌گردد، مانند مشارکت پیامبرﷺ به‌خاطر مصلحت، این مشارکت برای امیر جماعت دعوتگران در غیر کارزار به طریق اولی جایز است. اما باید دانست که سنجش مصلحتِ موجبِ مشارکت امیر در برخی اعمال دعوت، به نظر امیر جماعت، پس از تبادل نظر با اهل شوری در جماعت بستگی دارد.

۱۱۵۶. درس پانزدهم: عمل به قراین:

بیان شد که رسول خداﷺ از دو غلامی که برای لشکر قریش آب می‌بردند، درباره تعدادشان پرسید. گفتند: نمی‌دانیم. آنگاه از آن دو پرسید: روزی چند شتر ذبح می‌کنند؟ گفتند: روزی نُه و روزی ده نفر. پیامبر با استدلال به این موضوع، تعدادشان را حدود نهصد یا هزار نفر برشمرد. و چنان بود که پیامبرﷺ فرمود. از این‌رو، دعوتگران و جماعت آنان باید برای شناخت امور، از قراین استفاده کنند و نَباید به این دلیل که قراین موجب یقین نیست بلکه موجب ظن بوده و ظن چیزی از حقیقت بی‌نیاز نمی‌سازد از عمل به قراین پرهیز کنند. زیرا در معاملات، ظن غالب به جای یقین می‌نشیند و قراین، ظن غالب می‌دهد که این امر، کافی است. عمل به قراین در زمینه دعوت باید محتاطانه و هوشیارانه انجام شود؛ زیرا احتیاط و هوشیاری، اموری شرعی هستند. از موجبات یا انگیزه‌های

عمل به قراین و در پیِ آن، عمل به احتیاط و هوشیاری، نفوذ بیگانه در صفوف جماعت دعوتگران برای جاسوسی یا طرح توطئه علیه آنان است، گاهی قراین سوءنیت به این نفوذی و قصد خبیث او آشکار می‌گردد، مانند صدور اقوال و افعال و حرکاتی از او که از طریق آن می‌توان به باطنش پی برد. قرآن کریم اشاره دارد به اینکه، شناخت منافقان از لحن سخنشان ممکن است:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّـهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّـهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾

(محمد:۲۹-۳۰)

«آیا کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق) است گمان کردند که خداوند کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد؟! واگر ما بخواهیم آنها را به تو (ای پیامبر) نشان می دهیم، آنگاه آنان را با سیما (و قیافه) هایشان بشناسی، و مسلماً تو آنان را در طرز سخن‌گفتنشان می‌شناسی، و خداوند اعمال شما را می‌داند.»

﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ یعنی: از لحن و اسلوبِ سخن. بنابر قولی، لحن: این است که سخنت را به‌گونه‌ای بیان کنی که مخاطب به آن پی ببرد، مانند کنایه‌گویی و توریه.[1] در تفسیر ابن‌عطیه[2] چنین آمده است: لحن‌القول به معنای شیوه، منظور و هدف قول است. چنانکه گوینده سخنی به تو می‌زند که بدان اعتقاد دارد، اما از وقف و مکث و هیأت کلام و قراین حالش متوجه می‌شوی که سخن وی بر خلاف اعتقادش است یا آنچه یکی از گوینده می‌فهمد و بر دیگری پوشیده است. در تفسیر قاسمی[3] چنین آمده است: ﴿فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ یعنی: اسلوب سخن، و آنچه بدون وضوح گفته می‌شود. از این‌رو، دعوتگر یا دعوتگران یا جماعت آنان می‌توانند به قراینی که شک و تردید را در برخی نفوذی‌های در صفوف جماعت بر می‌انگیزد، عمل کنند، پس باید احتیاط کرده و آنان را از اعمال جماعت آگاه نکرده و اعمال دعوت را به آنان نسپارند و تا آشکارشدن حالِ آنان، بیش از پیش مراقبشان باشند.

---

۱. کشاف: ٤/۳۲۷.
۲. ۱۳/٤۱٥ - ٤۱۷.
۳. ۱٥/٥۸.

۱۱۵۷. درس شانزدهم: سازمان و تشکیلات در کار گروهی:

بیان شد که پیامبر در صبح روز کارزار بدر، برابر با هفدهم رمضان سپاهش را آراست. این موضوع اشاره دارد به اینکه تشکیلات در هر کار گروهی، چه نبرد باشد یا غیر آن، ضروری است. بنابراین دعوتگران و جماعتشان باید اعمال دعوت را با سازمان و تشکیلات مرتب کنند و کارهای دعوت را خودجوش و بدون برنامه و هدف و بدون نظم و انضباط انجام ندهند. کار منظمی که بر اساس برنامه‌ای مشخص انجام شود، هرچند اندک باشد، فواید و نتایجی به دنبال دارد که کار رهاشده غیرِمنظم، هرچند زیاد باشد به همراه نخواهد داشت.

۱۱۵۸. درس هفدهم: ترغیب و تشویق بر اعمال دعوت:

بیان شد که رسول خداﷺ در میدان کارزار بدر، برای تشویق و ترغیب یارانش به نبرد فرمود: «**سوگند به آن که جان محمد در دست اوست! امروز هیچ مردی نیست که برای رضای حق با پایداری بجنگد و پشت نکند مگر آنکه خداوند او را به بهشت وارد کند.**» از این‌رو، امیر جماعت دعوتگران باید افراد جماعت را با بیان اینکه بهشت از آنان خواهد بود، تشویق و ترغیب کند. نفس‌ها و اراده‌ها گاهی از عمل دعوت، خسته و کسل می‌شوند و به بار ایمانی‌ای نیاز دارند که حرارت ایمان را به آنها برگرداند. این موضوع، با یادآوری پاداش دعوتگران به سوی خدا و بیان تلاش و جهاد پیشینیان با جانهایشان؛ و اینکه امروزه اینان با کلمه طیبه می‌جنگند که در هر حال آسانتر از جهاد با جان است و اینکه مزدشان نزد خدا محفوظ و ذخیره است و در روزی که بیشترین نیاز را به آن دارند، روزی که نه مال فایده می‌رساند و نه فرزندان مگر آنکه دلی پاک نزد خدا آورده باشد فایده می‌برد، محقق می‌گردد.

۱۱۵۹. درس هجدهم: عوامل پیروزی دعوت و دعوتگران:

دعوتگران و امیر جماعت باید عوامل پیروزی مومنان را که خداوند بیان فرموده است، به یاد آورند. خداوند متعال در سوره انفال، در سَیاق آیات مربوط به کارزار بدر می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّـهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَأَطِيعُوا اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّـهَ مَعَ الصَّابِرِينَ *

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (انفال:۴۵ - ۴۷)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبرو شدید، پایدار (و ثابت‌قدم) باشید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید. و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با همدیگر نزاع نکنید که سست شوید و قوت (و مهابت) شما از میان برود، و صبر کنید، بی‌گمان خداوند با صابران است. و مانند کسانی نباشید که با سرکشی و خودنمایی به مردم، از سرزمین خود (مکه) بیرون آمدند، و (مردم را) از راه خدا باز می‌داشتند، و خداوند به آنچه می‌کنند؛ احاطه دارد.»

از این‌رو، عوامل پیروزی بر کافران: پایداری در رویارویی با آنان، استمرار ذکر پیوسته خدا، فرمانبرداری از خدا و رسولش، عدم تنازع و اختلاف، صبر به خدا و برای خدا و اخلاص عمل برای خدا است. این عوامل پیروزی مسلمانان بر کافران، همان عوامل پیروزی دعوت و دعوتگران به سوی خداست.

۱۱۶۰. عامل اول: پایداری:

آیه مذکور، خطاب به مومنان است که آنان را به پایداری در برابر کافران در نبرد و فرارنکردن از آنان فرمان می‌دهد؛ زیرا مومنان بر حق بوده و از حق دفاع می‌کنند و دشمنانشان بر باطل بوده و از باطل دفاع می‌کنند. از این‌رو مومنان به پایداری سزاوارتر از کافران هستند. حال که پایداری از مسلمانان در میدان کارزار خواسته شده است، این موضوع از دعوتگران به طریق اولی خواسته می‌شود؛ زیرا جهادِ زبانی‌شان، از جهاد با جان آسانتر است. از این‌رو، بر دعوتگران و جماعت آنان جایز نیست از مقابل دشمنانشان گریخته و جهاد زبانی را رها کنند. البته گاهی به ترک دعوت علنی و برخی روش‌های دیگر و روی‌آوردن به روش‌هایی دیگر ناچار می‌شوند، اما ترک جهاد زبانی به‌طور مطلق جایز نیست؛ به عبارتی، تبلیغ دعوت تا زمانی که مسیر باشد به روش‌هایی متناسب با اوضاع و احوال انجام می‌شود. جماعت دعوتگران باید به افرادش یادآوری کند که سزاوار نیست میدان را برای پیروان باطل خالی کنند تا بیهوده‌کاری کرده و دنیا را از فریاد باطلشان پُر کنند، در حالی که دعوتگر برای فرار از رویارویی با پیروان باطل، از دعوت به سخن حقیقت سرباز می‌زند.

۱۱۶۱. عامل دوم: استمرار ذکر پیوسته خدا:

آیه کریمه مزبور، مؤمنانِ در میدان کارزار را مورد خطاب قرار می‌دهد تا با دل و زبان و با یادآوری وعده یاری و تقویتی که خدا به مؤمنان داده و اینکه هر کس خدا با او باشد، پیروز و قوی است، خدا را بسیار یاد کنند. چنین ذکر پیوسته‌ای، مسلمان را در اتصال همیشگی به پروردگار قوی و نیرومندش قرار می‌دهد، در نتیجه همراهی خدا را احساس کرده و قلبش از این امید سرشار می‌شود که خدا، یاری‌رسان او و دعوتش علیه باطل و پیروانش است.

۱۱۶۲. عامل سوم: فرمانبرداری از خدا و رسولش:

فرمانبرداری از خدا و رسولش در گرو پیروی از فرامین خدا در کتاب گرانبهایش و فرامین رسولشﷺ در سنت پاکش است. از جمله این فرامین، موضوعات مربوط به دعوت و تبلیغ آن و وسایل و روش‌های تبلیغ فردی یا گروهی و فرمانبرداری از امیر جماعت در معروف از طریق کار گروهی است؛ زیرا فرمانبرداری از امیر جماعت در معروف، به منزله فرمانبرداری از خدا و رسولشﷺ است و به سبب آن، جماعت از تفرقه و اختلاف رها شده، برادری ایمانی و اتحاد دلها محقق می‌گردد، در نتیجه اگر خدا بخواهد، سبب دستیابی به یاری و کمک زیاد خدا می‌شود؛ زیرا دست خدا با جماعت است.

۱۱۶۳. عامل چهارم: عدم تنازع و اختلاف:

ضرری بدتر از تنازع و اختلاف برای جماعت اسلامی ـ جماعت دعوتگران ـ نیست؛ از این‌رو، خداوند ما را از آن برحذر داشته و امر به فرمانبرداری از خدا و رسولش را به نهی از تنازع و اختلاف مقدم کرده است. این موضوع اشاره دارد به اینکه دوری از تنازع و اختلاف مذموم، همان التزام به فرمانبرداری از خدا و رسولش است که مستلزم فرمانبرداری از امیر جماعت دعوتگران در معروف ـ در غیر معصیت خداوند ـ است. حقیقت و جوهر فرمانبرداری از امیر در چنین حالتی، فرمانبرداری از خدا و رسولش به شمار می‌رود؛ از این‌رو، افراد جماعت دعوتگران نباید از اطاعت امیرشان در معروف خودداری کنند و وظیفه دارند آن را مانند فرمانبرداری مقتدی در نماز جماعت از امام با پیروی از او به شمار آورند. افراد جماعت باید میان اظهارنظر و میان نظر واجب که باید بدان عمل شود، تفاوت قائل شوند. زیرا اظهارنظر، مشروع و جایز بوده و حق افراد

جماعت است؛ اما نظر اطاعت‌شده، همان نظر امیر جماعت است تا زمانی که در چهارچوب حدود مشروع باشد.

۱۱۶۴. عامل پنجم: صبر:

صبر برای هر عاملی که قصد رسیدن به هدفش را دارد ضروری است، و دعوتگران برای رسیدن به هدف و غایتشان، بیش از دیگران به صبر و شکیبایی در برابر دشمنان نیازمندند؛ زیرا سبب پایداری بیشتر آنان شده و برای رهایی آنان از دشمنشان، بهتر است. دعوتگران باید صبرشان را به خدا ـ استعانت از خدا تا آنان را صبور قرار دهد ـ و برای خدا ـ در راه خشنودی او ـ قرار دهند. آنان بدون این صبر، چه بسا گرفتار تنبلی و کسالت و در نتیجه کناره‌گیری از عمل دعوت می‌شوند؛ زیرا در مسیر دعوت، با اذیت‌ها و موانع روبرو می‌شوند؛ از این‌رو، برای نیاز امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر، امر به معروف و نهی از منکر، با صبر همراه شده است.

۱۱۶۵. عامل ششم: اخلاص عمل برای خدا:

خداوند متعال، فقط عملی را می‌پذیرد که صحیح و خالص برای خشنودی او باشد. عمل زمانی صحیح است که مطابق با شریعت باشد و زمانی خالص برای خداست که عامل در عملش، کسی را با خدا شریک نکند، یعنی خالی از ریا باشد. از این‌رو، دعوتگران وظیفه دارند تمام اعمال دعوت را خالص برای خشنودی و طلب رضایت خدا و فرمانبرداری از خدا انجام دهند، تا خداوند به اعمالشان برکت داده و خطاهایشان را تصحیح کرده و از جانب خویش به آنان یاری رساند.

۱۱۶۶. درس نوزدهم: پیروزی فقط از جانب خداست:

دعوتگران باید این حقیقت آشکار را دریابند که:

﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (آل‌عمران:۱۲۶)

«و گرنه نصر و پیروزی جز از جانب خداوند توانمند حکیم نیست.»

مسلمانان هر اسبابی که به‌کار گیرند، باز این حقیقت باقی است که ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ﴾ دعوتگران باید برای موفقیت دعوتشان، اسباب موفقیت را به‌کار گیرند و این کار از نظر شرعی پسندیده و مطلوب است، اما باید برای رسیدن به هدف به خدا تکیه داشته باشند نه به اسبابی که به‌کار می‌گیرند. جبهه‌گیری‌های رسول خداﷺ در کارزار بدر ما را به

این حقیقت راهنمایی می‌کند. رسول خداﷺ پس از آراستن و آموزش سپاهش، به مقر فرماندهی رفت و به درگاه خداوند بسیار دعا کرد و از او یاری خواست. افزون بر اینکه خداوند، دعای رسولشﷺ را اجابت کرد و مسلمانان را با فرشتگان یاری رساند، این حقیقت جاودان و آشکار، ماندگار شد که: ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ﴾ به‌علاوه خداوند آنان را از یاری کردنشان با فرشتگان آگاه کرد و فرمود:

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال:۹ – ۱۰)

«(به یاد آورید) هنگامی که از پروردگارتان (فریاد و) یاری می‌خواستید، پس او (خواستهٔ) شما را پذیرفت. (و فرمود:): من شما را با یک هزار از فرشتگان، که پیاپی فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. و خداوند این (یاری ومدد) را تنها برای شادی واطمینان قلب شما قرار داد، و گرنه، پیروزی جز از طرف خدا نیست، به راستی خداوند پیروزمند حکیم است.»

دعوتگران در کنار استفاده از اسباب، باید این حقیقت را به یاد داشته و آن را به طرز عمیقی درک کنند؛ زیرا آنان را از غرور وخودپسندی وتکبر دور می‌کند.آنان باید بدانند که هرگونه پیروزی بر دشمنان و موفقیت در کار دعوت که بدان دست می‌یابند، فضل خالص خداوند برآنان است و اسبابی را که به کار می‌گیرند، فضل خدا بر آنان است که آنان را به سوی اسباب و استفاده از آن راهنمایی کرده و حصول اسباب را برایشان فراهم می‌آورد. قرآن کریم به صراحت به این مفهوم تاکید کرده است، آنجا که کشتن مشرکان را با قدرت مسلمانان نفی می‌کند: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ قَتَلَهُمْ﴾ یعنی: کشتن دشمنانتان به اراده و قدرت شما نیست. ﴿وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ قَتَلَهُمْ﴾ زیرا او فرشتگان را برای یاری شما و انداختن ترس در دلهای آنان، فرستاده، او پیروزی و غلبه شما را خواست و دل‌هایتان را تقویت کرد و بی‌قراری و بی‌تابی را از شما ربود.[1] از این‌رو، دعوتگران باید در تمام کارها، فضل خداوند بر خویش را به یاد داشته باشند و به‌خاطر هیچ کاری به خویش مغرور نشوند، زیرا اعمال آنان، فضل خداست نه فضل خودشان. باید به یقین بدانند که به هر پیروزی‌ای

۱. ابن‌کثیر: ۲۹۵/۲، کشاف: ۲۰۷/۲.

دست می‌یابند، همان فضل خالص خداوند بر آنان بر وجه حقیقت است، نه مجاز. با این علم و احساس به مضمون آن، نفس‌ها و اعمالشان تزکیه شده و از پلیدی‌های خودپسندی، فخرفروشی و برتری‌جویی بر مردم و غرور پاک می‌شوند؛ در نتیجه مردم به دعوت آنان روی آورده و با فروتنی و مهربانی و خیرخواهی و نه با فخرفروشی و برتری‌جویی با آنان هم سخن شده و احتمال پذیرش دعوت زیاد می‌شود.

۱۱۶۷. درس بیستم: نعمت‌های خداوند بر دعوتگران، سبب شکرگزاری در برابر اوست:

دعوتگران باید این نعمت خداوند بر خویش را به یاد داشته باشند که آنان را به اسلام توفیق داد و آنان را دعوتگران به سوی اسلام قرار داد و این امر، موجب شکرگزاری به درگاه خداوند متعال است. آنان باید در هر موفقیتی در زمینه تبلیغ دعوت، شکر خدا را بجا آورند؛ زیرا خداوند در برابر این کار به آنان پاداش می‌دهد و ثواب خداوند از بزرگترین نعمت‌های او بر انسان است. آنچه که آنان را به شکر مورد پسند خدا یاری می‌رساند، تقوایشان است؛ زیرا تقوا مسلمان را به مشاهده بزرگی نعمت‌های خداوند و وجوب شکرگزاری او در برابر این نعمت‌های بی‌شمار بینا می‌سازد؛ از این‌رو، خداوند متعال، نعمت پیروزی در کارزار بدر را به مسلمانان یادآوری کرد و آنان را به تقوای الهی فرمان داد تا شکرگزاری خداوند را آنگونه که باید، به جا آورند:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّـهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (آل‌عمران:۱۲۳)

«و بی‌گمان خداوند شما را در (جنگ) بدر یاری کرد در حالی که شما ناتوان بودید، پس از خدا بترسید، باشد که سپاسگزاری نمایید.»

۱۱۶۸. درس بیست و یکم: هرکس سبب افزایش شمار دشمنان باشد، مانند دشمن با او رفتار می‌شود:

دعوتگران و جماعت آنان باید قاطع بوده و به کسی اجازه ندهند که سبب افزایش شمار دشمنان دعوت شود و از طرفی ادعا کند که از آنان نیست. این افزودن و این ادعا قابل پذیرش نیست. جماعت دعوتگران نباید با این مورد تساهل کرده یا آن را بپذیرند یا از آن چشم‌پوشی کنند؛ زیرا سبب آمیختگی کارها شده و تمایز میان مسلمانان دعوتگر به سوی خدا و میان بازماندگان از جهاد و فروگزاران از کمک به دیگران و بیزاران از دعوت یا

کمک به آن را غیر ممکن می‌کند. در نتیجه به شخص اجازه می‌دهد که با دشمنان دعوت همراه شده، در مجالس و محافل و گردهمای‌هایشان برود و با حضورش در کارهای ضد دعوتشان شرکت کند و دیگران را به انجام این عمل بکشاند. از این‌رو، دعوتگران باید با این اشخاص به منزله دشمنان دعوت رفتار کنند. دلیل این موضوع، مطلبی است که درباره قصه أسرای بدر بیان شد که پیامبرﷺ به عمویش عباس که یکی از اسرای بدر بود فرمود: «ای عباس فدیه خودت را بده.» عباس گفت: «من مسلمان بودم، امام قومم مرا مجبور کردند.» یعنی: قریش مرا به خروج به همراه خود برای نبرد با شما وادار کردند. پیامبرﷺ فرمود: **«خدا به گفته‌ات داناتر است، اگر سخنت راست باشد، خدا عوض آن را به تو می‌دهد، اما ظاهر حالت این است که علیه ما بودی.»** آن‌گاه پیامبر همانند اسرای مشرکان با او رفتار کرده و از او فدیه گرفت.

۱۱۶۹. درس بیست و دوم: شاید چیزی را دوست نداشته باشید، اما خیر شما در آن باشد:

مسلمان گاهی چیزی را دوست دارد و آن را بر غیرش ترجیح می‌دهد، گاهی چیزی مورد پسندش نیست و غیرش را بر آن ترجیح می‌دهد، در حالی که خیر در چیزی است که نزدش ناپسند است، نه در آنچه دوست دارد. این موضوع، در حوادث پیش از کارزار بدر رخ داد، آن‌گاه که رسول خداﷺ و مسلمانان همراهش برای دستیابی بر کاروان تجاری قریش خارج شدند و رسول خداﷺ به آنان فرمود: **«امید است که خدا کاروان را با تسلط بر آن، به شما ببخشاید.»** اما کاروان نجات یافت و رسول خداﷺ به آنان فرمود: **«خداوند یکی از دو گروه را به من وعده داده است: کاروان تجاری یا لشکر ـ سپاه قریش ـ»** به سبب آسان بودن دستیابی به کاروان تجاری، مسلمانان تمایل داشتند کاروان برایشان باشد نه سپاه، و هنوز خیر بزرگی که در رویارویی‌شان با سپاه قریش و غلبه بر آنان، شکستن هیبتشان، بالا بردن سخن حق، تقویت نفوس مسلمانان، ترساندن دشمنان اسلام و سایر نتایج پسندیده‌ای که محقق خواهد شد، و این نتایج در تسلط آنان بر کاروان تجاری قریش وجود نداشت، برایشان آشکار نشده بود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّـهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّـهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾ (انفال:۷)

«و (به یاد آورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (= کاروان تجاری یا لشکر) نصیب شما خواهد بود، و شما دوست می‌داشتید که کاروان غیرجنگی (تجاری) برای شما باشد، و خداوند می‌خواست با سخنان خویش حق را پایدار (و استوار) کند و ریشهٔ کافران را قطع کند.»

از این‌رو، دعوتگران و جماعت آنان، باید همیشه چیزی را ترجیح دهند که در آن خیر بوده و برای دعوت، بهتر و مفیدتر باشد، هر چند سختی و دشواری داشته باشد؛ زیرا خداوند چیزی را دوست دارد که برای دعوت، بهتر و مفیدتر باشد. مسلمان باید آنچه را خدا می‌پسندد برآنچه خود می‌پسندد، ترجیح دهد، هرچند آنچه خود می‌پسندد امر مباحی باشد.

۱۱۷۰. چگونه تشخیص دهیم که خیر در چیزی است که ازآن اکراه داریم نه در آنچه می‌پسندیم:

گاهی این سوال مطرح می‌شود که: چگونه می‌توان تشخیص داد که خیر در چیزی است که مورد اکراه است و شر در چیزی است که دوست داریم، و آیا در هر آنچه مورد اکراه است، خیر و در هر آنچه مورد پسند است شر وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال چنین است: بدون تردید، شناخت این موضوع، گاهی دشوار است، زیرا آنچه برای دعوت بهتر بوده و در آن خیر وجود دارد، گاهی بسیار دقیق بوده و ظهور آشکاری ندارد، و گاهی با غیر خود مشتبه می‌شود، اما با این وجود، شناسایی‌اش غیر ممکن نیست. راه شناسایی آن این است که دعوتگران هر آنچه را پسندیده و بر غیرش ترجیح می‌دهند با این غیر که آن را نمی‌پسندند و نتایج هر یک از این دو را بررسی کرده و تمام این موارد را بر مقاصد اسلام و دعوت به سوی خدا بدون توجه به هوای نفس عرضه کنند و با تضرع از خدا بخواهند کار درست را بر آنان الهام کند. در تضرع و دعای خویش، دعا و تضرع شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه به درگاه خدا را به زبان آورند که می‌گفت: «ای معلم ابراهیم! به من بیاموز» هر گاه چنین کردند، اگر خداوند بخواهد آنان را به کار درست و انتخاب کار خیر و بهتر و مفیدتر به دعوت توفیق می‌دهد.

۱۱۷۱. درس بیست و سوم: حتی با درنظر داشتنِ مصلحت دعوت، گاهی امکان دارد به اجتهاد مرجوح عمل شود:

گاهی امر چنان دشوار است که حتی با درنظرداشتنِ مصلحت یا کار بهتر برای دعوت، امکان دارد بر اساس اجتهاد مرجوح عمل شود. مانند دریافت فدیه از اسرای مشرکان، که از طریق وحی خداوند آشکار شد این کار از قبیل اجتهاد مرجوح بوده است، زیرا مورد سرزنش واقع شد. هنوز وحیی در خصوص حکم اسرا نازل نشده بود، و کار آنان در این حالت از قبیل اجتهاد رایج بود، هرچند در این کار به راجح یا درست دست نیافته بودند.

۱۱۷۲. درس بیست و چهارم: نحوه عمل جماعت دعوتگران در موردی که نصی وجود ندارد:

براساس آنچه در بند قبلی بیان شد، دعوتگران در صورت روبروشدن با حوادثی که حکم شرعی صریحی درباره آنان یافت نمی‌شود، می‌توانند برای شناخت حکم شرعی، مطابق ضوابط اجتهاد رایج و مقبول، اجتهاد کنند. افراد جماعت باید به چنین اجتهادی عمل کرده و آن را همانند رأی خودشان اجرا کنند، آنان نمی‌توانند با این رأی اجتهادی جماعت مخالفت کنند و نباید میان افراد جماعت شایعه ایجاد کنند که این رأی، اشتباه است و ما با اکراه آن را اجرا می‌کنیم. چنین سخنی از نظر شرعی ممنوع است؛ زیرا سبب تضعیف اتحاد جماعت و در نتیجه، سبب ایجاد مدخلی برای شیطان جهت ایجاد تفرقه و انشعاب می‌شود. دعوتگران با پرهیز از این امر، باید از جماعت و امیر آن در معروف فرمانبرداری کنند و فرمانبرداری در امور اجتهادی، فرمانبرداری در معروف به شمار می‌رود؛ به‌علاوه رأی آنان، از رأی جماعت و امیرش اولی‌تر و شایسته‌تر است.

۱۱۷۳. درس بیست و پنجم: تسویه حساب بدنی دعوتگران:

توافق صفوان و عمیر بر ترور رسول خداﷺ به عنوان آخرین اقدام، در برابر پاداشی که صفوان به عمیر قرار داد، بیان شد. این موضوع دلالت دارد بر اینکه دشمنان اسلام به نپذیرفتن اسلام یا نپذیرفتن دعوت به سوی اسلام بسنده نمی‌کنند، بلکه خواهان کشتار حاملان و دعوتگران اسلام هستند و حتی رسول خداﷺ از این قصد شرورانه‌شان در امان نبود و در حالی که در مکه بود قصد کشتنش را داشتند و پس از هجرتش به مدینه نیز خواستند وی را به قتل برسانند. از این‌رو، دعوتگران در محاسبه خویش باید درنظر داشته

باشند که کینه و بغض دعوت و دعوتگران گاهی دشمنان دعوت را تا حد کار زننده و تلاش پلید بر تسویه حساب بدنی با توطئه ترور می‌کشاند. دعوتگران باید از آنان دوری کنند؛ زیرا دشمنان دعوت گاهی به نپذیرفتن دعوت و تشویق در آن و بازداشتن مردم از آن بسنده نمی‌کنند، بلکه خواهان ترور خود دعوتگران و در اندیشه توطئه قتلشان هستند. گاهی جنایتکاران را برای اجرای این هدف پلیدشان ـ قتل دعوتگران ـ استخدام می‌کنند. گاهی دشمنان دعوت، صاحب قدرت و نفوذ در حکومت بوده و با استفاده از قدرت و مراکزشان، تهمت‌های ناروایی به دعوتگران می‌چسبانند که مجازات آن بر اساس قوانین باطلشان، اعدام است. این سخنان، خیال‌پردازی و مبالغه نیست، بلکه به‌طور مکرر در همه‌جا رخ می‌دهد. از این‌رو، دعوتگران با نهایت قدرت و امکان باید برحذر بوده و در محافظت خویش و برگشت توطئه دشمنان به خودشان بر خدا تکیه کنند؛ زیرا خدا یاری‌رسان است و کار به او سپرده می‌شود و اراده و نیرویی جز با خدا نیست و پیوسته باید این سخن را تکرار کنند:

﴿فَاللَّـهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ (یوسف:۶۴)

«پس خداوند بهترین نگهبان است، و او مهربانترین مهربانان است.»

۱۱۷۴. درس بیست و ششم: برادر، برادرش را به‌خاطر عقیده می‌کشد:

در جنگ بدر، برادر مسلمان برادر مشرکش را کشت؛ زیرا عقیده بر هر چیز دیگری برتری دارد؛ به‌علاوه رابطه اعتقادی بر رابطه نسبی برتری دارد، بنابراین دوستی برای عقیده و گردن‌نهندگان آن است و بیزاری از کسانی است که آن را نمی‌پذیرند، هرچند خویشاوند محرم باشند، پس دعوتگران باید از این موضوع آگاه بوده و آن را به مردم توضیح دهند تا با گرفتار شدن در تعصب جاهلی، آن را بر رابطه عقیده اسلامی ترجیح ندهند.

۱۱۷۵. درس بیست و هفتم: بخشیده‌شدن اهل بدر به‌خاطر کاری که دیگران به‌خاطر آن بخشیده نمی‌شوند، و دلالت این بخشودگی:

مسلمانانی که در کارزار بدر، جنگیدند، جایگاه بسیار والایی در اسلام دارند؛ بر اساس این جایگاه، به‌خاطرکاری بخشیده شدند که دیگران به‌خاطر چنان کاری بخشیده نمی‌شوند. آنان به‌خاطر فداکاری‌های سنگینی که در اول کارزار داشتند، در برابر کارهایی که مستوجب محاسبه و عذاب است، محاسبه نمی‌شوند و از لغزش‌ها و گناهانی که

گاهی از آن سر می‌زد، عفو شدند. برای نمونه پیامبرﷺ حاطب‌بن أبی بلتعة را بر کار مورد مواخذه‌ای که از او سر زد، بخشید، حتی عمرؓ درباره او گفت: ای رسول خدا! بگذار گردنش را بزنم، زیرا آشکار شده بود که حاطب با فرستادن نامه‌ای به قریش، آنان را از نیت حرکت پیامبر ومسلمانان همراهش به فتح مکه آگاه کرد. اما رسول خدا به عمر این جازه را نداد و به او فرمود: **«خداوند از احوال بدریان آگاه بوده که فرمود: هر چه می‌خواهید بکنید که بهشت بر شما واجب شده است. یا فرمود: شما را آمرزیده‌ام.»** آن‌گاه چشمان عمر اشکبار شد و گفت: خداوند داناتر است و رسولش.[1]

بنابراین دعوتگران و جماعت و امیرآنان، باید با آگاهی از مقام و سوابق برادرانشان در دعوت و جهاد در آن، از لغزش‌ها و تقصیرات هرازگاهشان بگذرند و از خطاهایشان که گاهی سر می‌زند، چشم‌پوشی کنند؛ زیرا نیکی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند و نیکی‌های دعوتگران قدیمی، چنان زیاد است که سبب عفو خطاهای هرازگاه آنان شود. آنان باید قصه عفو حاطب توسط رسول خداﷺ را به یاد آورند. از این‌رو، دعوتگران مجاهد ایثارگر در اوقات سخت و آغاز دعوت با مجاهدان پس از آنان که هنوز امتحان پس نداده‌اند، برابر نیستند و اگر خدا بخواهد وعده نیکش به مجاهدان، به هر دو گروه می‌رسد؛ اما عدالت و لازمه‌اش این است که به هر صاحب حقی، حقش داده شود و به هر مسلمانی به اندازه جهادش در زمینه دعوت، جایگاه شایسته اعطا شود.

---

۱. احمد/٦٠٠، بخاری/٣٠٠٧، مسلم/٦٤٠١.

فصل هفتم

غزوه احد

۱۱۷۶. مقدمه و بخش‌بندی:

غزوه یا جنگ احد، پس از غزوه بدر به وقوع پیوست. پند و اندرزهایی در این قصه وجود دارد که دعوتگران و جماعت آنان باید آنها را بدانند و از آنها غافل نباشند. برای درک بهتر وقایع و رخدادهای این غزوه و حوادث قبل و بعد آن، این فصل به چند مبحث تقسیم شده و در ادامه نیز، درس‌های آن برای دعوت و دعوتگران بیان شده است. از این‌رو، مباحث این فصل به قرار ذیل است:

مبحث اول: اسباب غزوه احد و آماده‌شدن بر آن

مبحث دوم: خروج پیامبرﷺ برای رویارویی با دشمن

مبحث سوم: پیامبرﷺ و یارانش در میدان کارزار

مبحث چهارم: وقوع نبرد و رخدادهای آن

مبحث پنجم: آیات مربوط به جنگ احد

مبحث ششم: درس‌های غزوه احد برای دعوت و دعوتگران.

مبحث اول
اسباب غزوه احد و آماده‌شدن بر آن

- اسباب غزوه احد و آمادگی قریش بر آن:

سبب نامگذاری این غزوه یا کارزار به احد این است که نزدیک کوه احد- در یک فرسخی مدینه- رخ داد. این جنگ در سال سوم هجری واقع شد و از مهم‌ترین انگیزه‌هایش، شکست سنگین و کشته‌شدن بزرگان قریش در جنگ بدر بود؛ از این‌رو، خواستند برای انتقام‌گیری از مسلمانان، جنگی تمام عیار به راه اندازند. در رأس تحریک‌کنندگان به نبرد با مسلمانان، ابوسفیان قرار داشت که مردم را به گرفتن انتقام از مسلمانان تشویق کرد و به همراه دیگران از مردم مکه خواستند تا با هزینه اموال کاروانی که ابوسفیان از دست مسلمانان رهانیده بود در نبرد یاری کنند؛ آنان نیز این درخواست را برای مشرکان در آماده‌شدن جنگ با مسلمانان پذیرفتند. چنانکه ابوسفیان و دیگران، هم اموالی از آنان که در کاروانِ نجات‌یافته از مسلمانان بود و هم سایر اموالشان را برای تجهیز لشکر برای جنگ علیه مسلمان به‌کار گرفتند.[۱] خداوند در مورد این افراد که اموالشان را برای تجهیز لشکر به منظور جنگ با مسلمانان هزینه کردند این آیات را نازل فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّـهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللَّـهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَـئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (انفال:۳۶ - ۳۷)

«به راستی کسانی که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می‌کنند، پس به زودی همه را خرج می‌کنند، آنگاه (مایهٔ) حسرت و پشیمانی بر آنان خواهد بود، سپس شکست می‌خورند، و (سرانجام) کسانی که کافر شدند، بسوی (آتش) جهنم رانده می‌شوند. تا خداوند پلید را از پاک جدا سازد و پلیدان را روی هم بگذارد، آنگاه همگی را متراکم سازد و سپس یکجا در دوزخ قرار دهد، اینها همان زیانکاران (واقعی) هستند.»

---

۱. الرحيق المختوم/۲۲٤.

درباره سبب نزول این آیات چنین آمده است: پس از شکست قریش در روز بدر و بازگرداندن کاروان توسط ابوسفیان، برخی به او و صاحبان اموال کاروان پیشنهاد دادند تا با این اموال، آنان را در جنگ با مسلمانان و بازداشتن مردم از پیروی‌کردن راه محمدﷺ که همان راه خداست، یاری کنند، آن‌گاه خداوند این آیه یا این دو آیه را نازل کرد. از مجاهد، سعیدبن جبیر، حکم‌بن عیینه، قتاده و سدی روایت است که درباره ابوسفیان و هزینه کردن اموالش برای جنگ با مسلمانان نازل شد. ابن‌کثیر نیز می‌گوید: این آیه عام است، هر چند سبب نزولش خاص است.[۱]

۱۱۷۸. یاری‌گرفتن قریش از شاعران:

از دیگر نشانه‌های کینه زیاد و عزم جدی قریش برای جنگ با مسلمانان این بود که صفوان‌بن امیه شاعری به نام ابوعزه را فریفت تا قبایل عرب را بر ضد مسلمانان برانگیزاند و به شرط انجام این کار، پاداش بی‌نیازکننده‌ای به او وعده داد. با علم به اینکه ابوعزه در غزوه بدر به اسارت در آمد و پیامبر بر او منت نهاد و بدون فدیه آزادش کرد مشروط به اینکه در اقدامی علیه مسلمانان شرکت نکند. ابوعزه با اشعاری که یادآور گذشته تلخ بود، به تحریک و تشویق قبایل قریش پرداخت. قریش، شاعر دیگری به نام سافع‌بن عبدمناف حجمی را نیز به همین منظور به کار گرفتند.[۲]

۱۱۷۹. آمادگی کامل لشکر قریش:

قریش پس از یک سال تشویق، تدارکات خویش را کامل کرد و توانست از خود و هم‌پیمانانش سه هزار شتر و دویست اسب فراهم آورد. آنان صلاح دیدند که شماری از زنان را برای تحریک لشکریان به رشادت بیشتر در جنگ با خود همراه سازند. آن‌گاه لشکری به رهبری ابوسفیان به سوی مدینه رهسپار شد که خالدبن ولید فرماندهی سواران را بر عهده داشت.[۳]

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۰۷/۲، کشاف: ۲۱۹/۲.
۲. الرحیق المختوم/۲۲٤.
۳. همان/۲۲۵.

۱۱۸۰. عباس، رسولﷺ را از حرکت لشکر قریش آگاه کرد:

عباس در مکه تحرکات قریش را زیرنظر داشت. چون لشکر، آماده و به سوی مدینه رهسپار شد، عباس شتابان با ارسال نامه‌ای، رسول خداﷺرا آگاه کرد. پیک عباس به مدینه رسید و نامه را به پیامبرﷺ تحویل داد، سپس ابی‌بن‌کعب نامه را بر پیامبر خواند و پیامبر فرمود این موضوع پنهان بماند.[۱]

۱۱۸۱. رسیدن لشکر مشرکان به احد:

سپاه مشرکان ـ قریش ـ روز ششم سال سوم هجری به کوه احد نزدیک مدینه رسید. پیامبرﷺ از اخبار و تحرکات این سپاه توسط کسانی که آنان را برای اکتشاف اخبارش فرستاده بود، با خبر می‌شد. اخبار این فرستادگان، گزارشات عباس به پیامبر را تقویت می‌کرد و حاکی از این بود که لشکر مشرکان به مدینه رسیده و اکنون در نزدیک کوه احد اردو زده‌اند. مسلمانان مدینه به حالت آماده‌باش کامل درآمدند و حتی در نماز هم سلاح را از خود دور نمی‌کردند. گروهی از مسلمانان با سلاح خویش به پاسداری از پیامبرﷺ در مسجد و بر در خانه رسول خداﷺ می‌خوابیدند. گروهی نیز از بیم آنکه غافلگیر شوند، به پاسداری از راههای ورودی مدینه و گردنه‌های منتهی به شهر، پرداختند.[۲]

۱۱۸۲. رایزنی پیامبرﷺ با اصحاب:

هنگامی که بر پیامبر روشن شد سپاه مشرکان نزدیک مدینه رسیده و گریزی از نبرد نیست، در این‌باره با یارانش به تبادل‌نظر پرداخت. این قضیه در روز جمعه بود و پیامبر اصحابش را از خوابی که در شب جمعه دیده بود آگاه کرد و فرمود: «**به خدا سوگند! من خواب نیکویی دیده‌ام، در خواب دیدم که گاوی ذبح می‌شود و در نوک شمشیرم شکستگی دیدم و دیدم که دستم را در زرهی محکم فرو می‌برم.**» پیامبرﷺ ذبح گاو را به تعدادی از یارانش که شهید می‌شوند تعبیر کرد. شکستگی گوشه شمیشرش را به شهادت یکی از خویشاوندانش و مدینه را به زره تعبیر کرد، آن‌گاه رأی خویش را بر بیرون‌نرفتن از مدینه و سنگرگرفتن در آن و جنگیدن با دشمن هنگام ورودشان به مدینه، ابراز کرد. رأی بزرگان مهاجران و انصار نیز همین بود و حتی رای عبدالله‌بن أبی‌بن سلول به عنوان یکی از رهبران خزرج همین

---

۱. السیرة النبویه ابوشهبه: ۱۸۷/۲.
۲. همان: ۱۸۷/۲ ـ ۱۸۸.

بود. اما بسیاری ـ به‌خصوص جوانان ـ که در جنگ بدر حضور نیافته بودند یا حضور یافته و خدا به آنان پیروزی بخشیده بود، گفتند: ای رسول خدا، به سوی دشمنان ما از مدینه خارج شو تا نپندارند از آنان می‌ترسیم. آن‌گاه رسولﷺ به خانه وارد شد و زره بر تن کرد و بیرون آمد. در این هنگام کسانی که رأی خروج از مدینه را داشتند با مشاهده پیامبر، از کرده خود پشیمان شده و گفتند: ای رسول خدا ما را نسزد که به خروج اصرار کنیم [و با تو به مخالفت برخیزیم]، ای رسول خدا اگر می‌خواهی در مدینه بمانی، چنین کن. پیامبرﷺ فرمود: «شایسته هیچ پیامبری نیست که چون زره بر تن کند، آن را فرو نهد تا خدا به او حکم کند.» در روایتی دیگر چنین آمده است: «شایسته هیچ پیامبری نیست که چون زره بر تن کند، آن را فرو نهد تا خدا میان او و دشمنش حکم کند.»[1]

مبحث دوم
خروج پیامبر و یارانش برای رویارویی با دشمن

۱۱۸۳. اعلام خروج پیامبرﷺ:

ندادهنده رسول خداﷺ بانگ خروج برآورد. آن‌گاه پیامبرﷺ با هزار یار خارج شد و آنان را به سه گردان تقسیم کرد: گردان مهاجران که پرچمش را به دست مصعب‌بن عمیر سپرد. گردان انصار از قبیله أوس که اُسیدبن حضیر پرچمدارش شد. و گردان انصار از قبیله خزرج که پرچشمش به حبّاب‌بن منذر واگذار شد.[2]

۱۱۸۴. یاری‌نگرفتن از کافر علیه مشرک:

پیامبرﷺ در میان راه، گروهی که به خوبی مسلح شده و از سپاه جدا بودند را مشاهده کرد، پرسید: «اینان چه کسانی هستند؟» گفته شد: اینان، یهودیان هم‌پیمان عبدالله‌بن ابی‌بن سلول هستند که می‌خواهند در جنگ با مسلمانان علیه مشرکان شرکت کنند. فرمود: «آیا اسلام آورده‌اند.» عرض کردند: خیر، ای رسول خداﷺ. فرمود: «نیازی به آنان نداریم، ما از پیروان کفر علیه مشرکان یاری نمی‌گیریم.»[3]

---

۱. همان: ۱۸۸/۲، ابن‌کثیر: ۴۰۰/۱، الرحیق المختوم/۲۲۶- ۲۲۷.
۲. ابوشهبه: ۱۸۹/۲، الرحیق المختوم/۲۲۸.
۳. ابوشهبه: همانجا، الرحیق المختوم/همانجا.

۱۱۸۵. بازگرداندن خردسالان از لشکر:

پیامبر هنگامی که با لشکرش به مکانی به نام «الشیخان» رسید، به بازدید لشکر پرداخت و افراد کم سن‌وسالی را که توان جنگیدن نداشته و همراه لشکر خارج شده بودند، بازگرداند. عبدالله‌بن عمر بن خطاب واسامة بن زید و زیدبن ثابت‌بن ارقم از جمله این افراد بودند. پیامبرﷺ به رافع‌بن خدیج و سمرةبن جندب برخلاف خردسالی‌شان اجازه ماندن در لشکر را داد؛ زیرا رافع‌بن خدیج مهارت زیادی در پرتاب نیزه داشت. سمره نیز گفت: از رافع قوی‌تر هستم و در کُشتی بر او پیروز می‌شوم. پیامبر با آگاه شدن از این خبر، فرمود تا این دو با یکدیگر کشتی بگیرند؛ آن دو چنین کردند و سمره، رافع را شکست داد، پیامبر نیز به او اجازه داد در لشکر بماند.[1]

۱۱۸۶. سرپیچی عبدالله‌بن ابی و هوادارانش از لشکر اسلام:

هنگامی که پیامبرﷺ و لشکرش به منطقه (شوط) میان مدینه و اُحد رسیدند، عبدالله‌بن ابی‌بن سلول سرپیچی کرد و به همراه یارانش که سیصد نفر بودند از لشکر خارج شد، در حالی که می‌گفت: ای مردم نمی‌دانم برای چه خود را به کشتن می‌دهیم؟ وی چنین وانمود می‌کرد که چون پیامبرﷺ رأی او را مبنی بر ماندن در مدینه نپذیرفته و از رأی دیگران پیروی کرده، معترض است. اما در واقع سرپیچی این منافق و یاران منافقش توطئه‌ای به قصد تزلزل و تشویش در لشکر اسلام و تقویت لشکر کفر که بسیار نزدیک به مسلمانان قرار داشتند، بود.[2]

۱۱۸۷. سستی دو گروه از مسلمانان:

دوگروه از مسلمانان ـ بنی‌سلمه [از خزرج] و بنی‌حارثه [از اوس]ـ سست شده و قصد بازگشت وخروج از سپاه اسلام و شرکت‌نکردن در نبرد را داشتند، اما خداوند متعال آنان را ثابت قدم نگه داشت و از ارتکاب این گناه محافظت کرد:

﴿إِذْ هَمَّت طَّائِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا وَاللَّـهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾

(آل‌عمران: ۱۲۲)

---

۱. ابوشهبه: همانجا، الرحیق المختوم/همانجا.
۲. ابوشهبه: همانجا، الرحیق المختوم/همانجا.

«و (نیز به یاد آور) هنگامی که دو گروه از شما (= بنوسلمه و بنوحارثه) خواستند که سستی ورزند، و خداوند یاور (و نگهدار) آنان بود، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

این همّ (قصد) دو گروه مذکور، پس از خروج عبدالله‌بن ابی‌بن سلول منافق بود، اما خداوند از دل‌هایشان مراقبت کرد و بازنگشتند. از این‌رو ﴿وَاللَّـهُ وَلِيُّهُمَا﴾ یعنی:حافظ دل‌هایشان از تحقق این همّ (قصد) بود.[1] روشن است که همّ این دوگروه، حرف دل بود، چنانکه نفس در هنگام سختی، از برخی کجروی و بیقراری‌ها خالی نیست، سپس انسان نفسش را به ثبات و صبر می‌رساند تا از ارتکاب مکروه جلوگیری کند و اگر همّ، اراده قوی تزلزل‌ناپذیر بود با دوستی‌شان با خدا پایدار نبود در حالی که منظور آیه می‌تواند چنین نیز باشد: خدا یاری‌رسان و سرپرست کارشان است، پس سزاوار نیست که بترسند و بر خداوندمتعال توکل نکنند.[2]

۱۱۸۸. دور شوید ای دشمنان خدا، خداوند رسولش را از شما بی‌نیاز خواهد ساخت:

هنگام بازگشت عبدالله‌بن ابی‌بن سلول منافق و یاران منافقش، صحابی گرانقدر، عبدالله‌بن عمروبن حرام، به دنبالشان رفت تا آنان را به لشکر اسلام بازگرداند و گفت: از خدا بترسید و رسول خدا را رها نکنید، بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید و چنین سخنانی. ابی سلول به او گفت: اگر می‌دانستیم که می‌جنگید از نزدتان بازنمی‌گشتیم. عبدالله چون از آنان ناامید شد، گفت: دور شوید ای دشمنان خدا، خداوند رسولش را از شما بی‌نیاز خواهد ساخت. آن‌گاه همراه پیامبرﷺ به راه افتاد و شهید شد. خدا او را رحمت کند. خداوند درباره این منافقان ـ یعنی ابن‌سلول و یارانش ـ فرمود:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّـهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ (آل‌عمران:۱۶۶ - ۱۶۷)

---

۱. قرطبی: ١٨٦/٤.
۲. کشاف: ٤٠٩/١ - ٤١٠.

«و آنچه (در روز احد) روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) با هم برخورد کردند، به شما رسید، به فرمان خدا بود، و برای این بود که مؤمنان را معلوم بدارد. و(نیز) کسانی که نفاق ورزیدند معلوم بدارد. و به ایشان گفته شد: بیایید در راه خدا بجنگید یا (حداقل از خود و شهرتان) دفاع کنید. گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد داد، مسلماً از شما پیروی می‌کردیم. آنان در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان، به زبان خویش چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست، و خدا به آنچه کتمان می‌کنند؛ آگاه‌تر است.»

در تفسیر این دو آیه چنین آمده است: ﴿نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ﴾ اشاره این سخن به عبدالله‌بن أبی‌بن سلول و یاران منافقش است که از لشکر اسلام خارج شده و به مدینه بازگشتند. ﴿أَوِ ادْفَعُوا﴾ یعنی: با افزودن بر شمار افراد لشکر، از مسلمانان دفاع کنید، اگر همراه آنان با مشرکان نمی‌جنگید؛ زیرا زیادبودن شمار مسلمانان، باعث وحشت و تضعیف اراده دشمن می‌شود. خداوند متعال به نقل از سخن منافقان می‌فرماید: ﴿لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا﴾ یعنی: اگر می‌دانستیم جنگی هست، ﴿لَاتَّبَعْنَاكُمْ﴾. ﴿هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ یعنی این منافقان که از نبرد سرپیچی کردند، قبل از آن روز، وانمود به ایمان می‌کردند؛ اما هنگامی که از لشکر اسلام عقب‌نشینی کردند و آن سخنان را گفتند، از ایمان مظنون خویش دور شده و به کفر نزدیک شدند.[1]

مبحث سوم
پیامبرﷺ و اصحابش در میدان کارزار

۱۱۸۹. بسیج‌شدن لشکر اسلام:

پس از عقب‌نشنی ابن‌سلول منافق و یارانش، رسول خداﷺ با یارانش رهسپار شد تا در درهٔ کوه احد فرود آمد و به‌گونه‌ای اردو زد که سپاهش پشت به کوه احد قرار داشتند. در اینجا سپاه خویش را منظم کرد و صوفشان را آراست و هر کدام را از موقعیتش آگاه کرد و به آنان فرمود: **«تا زمانی که فرمان نبرد نداده‌ایم کسی نبرد را آغاز نکند.»** پنجاه تن از زبده‌ترین تیراندازان را برگزید و فرماندهی آنان را به عبدالله‌بن جبیر سپرد و فرمان داد که برای

---

۱. همان: ۴۳۷/۱، قرطبی: ۲٦٦/٤.

پشتیبانی مسلمانان از خطر محاصره شدنشان توسط مشرکان، بر کوهی که بر کرانهٔ شمالی کوه احد قرار داشت، مستقر شوند.[1] خداوند درباره این تنظیم لشکر فرمود:

﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل‌عمران: ۱۲۱)

«و(به یاد آور) زمانی را که (در جنگ احد) بامدادان از میان خانواده خود بیرون آمدی (و) مؤمنان را برای جنگیدن در مواضعی می‌گماردی، و خداوند شنوای داناست.»

پیامبرﷺ بامدادان به میدان کارزار احد رفت.[2]

۱۱۹۰. سفارش رسول خداﷺ به تیراندازان:

بخاری درصحیح خویش[3] از براءبن عازب روایت کرده که گفت: «در آن روز ـ روز احد ـ در حالی با مشرکان روبرو شدیم که پیامبرﷺ لشکری از تیراندازان تشکیل داد و فرماندهی آنان را به عبدالله‌بن جبیر سپرد و فرمود: **اگر دیدید که بر آنان چیره شدیم، جایگاهتان را ترک نکنید و اگر دیدید آنان بر ما چیره شدند،ما را یاری نکنید [درهر صورت در جایگاهتان پایدار باشید].**» روایات دیگری نیز درباره تحذیر تیراندازان توسط پیامبرﷺ از ترک جایگاهشان در هر حالتی که مسلمانان قرار داشتند و نهی صریح آنان از ترک موقعیتشان وارد شده است، از جمله روایت ابن‌حجر عسقلانی که طبق آن، پیامبر به تیراندازان فرمود: **«جایگاهتان را ترک نکنید تا کسی را نزد شما بفرستم»، «با تیراندازی به سواران دشمن از ما دفاع کنید تا از پشت به ما حمله‌ور نشوند»، «اگر دیدید پرندگان ما را می‌ربایند جایگاهتان را ترک نکنید»، «ما را در پشت سر حمایت کنید، اگر دیدید که کشته می‌شویم ما را یاری نکنید و اگر دیدید که غنیمت می‌گیریم به همکاری ما نیایید.»**[4]

۱۱۹۱. تشویق مسلمانان به نبرد توسط پیامبر:

پیامبرﷺ پس از آراستن لشکر و انتخاب تیراندازان و سفارش به آنان، یارانش را به نبرد و پایداری در برابر دشمن تشویق کرد. چنانکه شمشیری [برّان] به دست گرفت و فرمود:

---

۱. السیرة النبویه: ۳۸۲/۲.
۲. کشاف: ۴۰۸/۱.
۳. ۴۰۴۳.
۴. فتح‌الباری: ۳۴۹/۷، ابوشهبه: ۱۹۱/۲.

کیست که حق این شمشیر را ادا کند؟ ابودجانه سِماک‌بن خرشه برخاست و گفت: ای رسول خدا، حق آن چیست؟ فرمود: اینکه چنانش بر دشمن بزنی تا خمیده شود؟ گفت: ای رسول خدا من حقش را ادا می‌کنم. پیامبر شمشیر را به او داد. ابودجانه مردی دلیر بود که در برابر دشمنان در جنگ با کبر و غرور راه می‌رفت؛ و دستاری سرخ داشت که چون آن را به سر می‌بست مردم می‌دانستند که او تا پای جان می‌جنگد. سرش را با آن دستار بست و در میدان با غرور راه رفت. در این هنگام، رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند از این شیوه راه‌رفتن نفرت دارد مگر در چنین جایگاهی.»[1]

۱۱۹۲. مانورهای دشمن برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان:

اندکی پیش از شروع کارزار، قریش کوشید تا درون صفوف مسلمانان شکاف و تفرقه ایجاد کند. از این‌رو، ابوسفیان کسی را نزد انصار فرستاد تا بگوید: «پسر عمویمان را به ما تحویل دهید تا از شما دست برداریم. ما را به جنگ با شما نیازی نیست». انصار این درخواست را با پاسخی ناخوشایند به شدت رد کردند. از دیگر حیله‌های قریش برای پراکندن مسلمانان و ایجاد اختلاف میان آنان این بود که کافری از مدینه به نام ابوعامر راهب ـ که پیامبر ﷺ او را به خاطر کفر و دشمنی‌اش با رسول خدا ﷺ ابوعامر فاسق نامید و دشمنی‌اش به حدی رسید که به مکه رفت تا قریش را به جنگ با رسول خدا برانگیزد و چون گروه‌های قریش جمع شده و لشکرشان شکل گرفت، او از پیشتازان این لشکر بود ـ هنگام نزدیک‌شدن لشکر مشرکان به لشکر مسلمانان خارج شد و با بلندترین حد چنین بانگ برآورد: ای گروه أوس من ابوعامرم ـ نسبش از اوس بود ـ گفتند: ای فاسق، خداوند نعمتی به چشمت ننماید. ابوعامر در پاسخ آنان گفت: قومم پس از من گرفتار فتنه شده‌اند، سپس با شروع جنگ، به شدت با قومش جنگید و آنان را سنگباران کرد.[2]

---

۱. ابوشهبه: همانجا.
۲. الرحیق المختوم/۲۳۳.

مبحث چهارم
وقایع آغاز کارزار

۱۱۹۳. پیروزی مسلمانان و شکست مشرکان:

پس از رویارویی دو لشکر، نبرد شروع شد و مسلمانان پایداری کردند. خداوند آنان را یاری رساند و مشرکان از مقابلشان فرار کردند. امام بخاری از براءبن عازب روایت می‌کند که گفت: «چون با مشرکان روبرو شدیم، گریختند چنانکه زنان را دیدم با شتاب از کوه بالا می‌رفتند و لباس‌هایشان را از ساق بالا زده بودند و خلخال‌هایشان آشکار شده بود... .»

۱۱۹۴. شهادت گروهی از مسلمانان:

حمزةبن عبدالمطلب، عموی رسول خداﷺ، یکی از شهدای این نبرد است که وحشی برای ضربه‌زدن به او در پشت صخره‌ای پنهان شده بود و چون نزدیکش شد، به ناگاه با ضربتی او را به شهادت رساند. مصعب‌بن عمیرِ صاحب‌نظر، یکی دیگر از شهدای احد است، او کسی است که پیامبرﷺ او را قبل از هجرت، به مدینه فرستاد تا در آنجا احکام و آموزه‌های اسلام را یاد دهد و آنان را در دین، فقیه گرداند. حباب می‌گوید: «همراه پیامبر به مدینه هجرت کردیم... یکی از آنان مصعب‌بن عمیر بود که در روز احد کشته شد و چیزی جز جامه‌ای به جا نگذاشت که وقتی آن را بر سرش می‌کشیدیم، پاهایش نمایان می‌شد و چون پاهایش را می‌پوشاندیم، سرش نمایان می‌شد. پیامبرﷺ به ما فرمود: «با این جامه سرش را بپوشانید و روی پاهایش اِذخَر [گیاه خوشبوی] بریزید.» شماری دیگر نیز شهید شدند.[1]

۱۱۹۵. مخالفت تیراندازان با فرمان رسول خداﷺ:

بیان شد که پیامبرﷺ پنجاه نفر را برگزید و فرماندهی‌شان را به عبدالله‌بن جبیر سپرد و آنان را بر کوه مستقر کرد، و به آنان فرمود که در هیچ وضعیتی، جایگاهشان را ترک نمی‌کنند تا به آنان اجازه دهد. اما با وجود این اوامر و توصیه‌های شدید و مؤکّد، با فرمان رسول خداﷺ مخالفت کردند. در صحیح بخاری از حدیث براءبن عازب که درباره آنچه پس از شکست مشرکان انجام شد، سخن می‌گوید، چنین آمده است: «تیراندازان ـ به یکدیگر گفتند: غنیمت، غنیمت، اما فرماندهشان عبدالله‌بن جبیر به آنان گفت: پیامبرﷺ از

---

۱. السیرة النبویه العمری: ۳۸٤/۲.

من عهد گرفته که جایگاهتان را ترک نکنید، اما آنان امتناع کردند، در نتیجه چهره‌هایشان برگشت و هفتاد کشته دادند...». در شرح عسقلانی در این‌باره روایتی این‌گونه آمده است: «یاران عبدالله‌بن جبیر گفتند: غنیمت ـ یعنی: روز غنیمت ـ یارانتان پیروز شدند، پس در انتظار چه هستید؟» و توشه برگرفتند. عبدالله‌بن جبیر گفت: آیا سخنان رسول خدا ﷺ را از یاد بردید؟ گفتند: به خدا نزد مردم می‌رویم و از غنایم سهمی بر می‌گیریم.[1]

۱۱۹۶. شکست مسلمانان:

در پی نافرمانی تیراندازان با اوامر رسول خدا ﷺ که بیشتر آنان مقرشان در کوه را به قصد غنیمت ترک کردند، پشت مسلمانان خالی شد؛ زیرا فقط گروهی که شمارشان از ده نفر تجاوز نمی‌کرد به همراه امیرشان باقی ماندند که این تعداد برای حفاظت پشت جبهه و جلوگیری از محاصره مسلمانان کافی نبود. خالدبن ولید که در آن زمان مشرک بود، این فرصت را غنیمت شمرد و با یورش به عبدالله‌بن جبیر و تیراندازانی که با او مانده بودند، همه را به قتل رساند. سپس با یارانش از پشت به مسلمانان حمله‌ور شده و چنان فریاد کشیدند که مشرکانِ شکست خورده، از موقعیت و کار آنان با مسلمانان آگاه شده و به سوی مسلمانان بازگشتند و مسلمانان در میان مشرکان ـ از جلو با مشرکانِ بازگشته و از پشت با یورش خالد بن ولید و سواران همراهش ـ گرفتار شدند.[2]

۱۱۹۷. پراکندگی در صفوف مسلمانان:

آن‌گاه که مسلمانان در محاصره دشمن گرفتار شدند، اضطراب و پراکندگی در صفوف مسلمانان ایجاد شد و هر کدام غنیمتی که در دست داشت به زمین گذاشت و سلاح خویش برگرفته از خود دفاع می‌کرد. در این هنگام مسلمانان چند گروه شدند: گروهی میدان نبرد را رها کرده و به سوی مدینه گریختند که برخی از آنان به مدینه رسیدند. گروهی به سوی کوه گریختند تا به قله صعود کنند. گروه دیگر با مشرکان در آویختند، اما دو لشکر چنان به هم آمیخته شده بود که مسلمانان از شدت اضطراب و پراکندگی، برادرانشان را از مشرکان تشخیص نمی‌دادند به‌گونه‌ای که برخی از مسلمانان با «یمان» پدر «حذیفه» درگیر شدند، در حالی که حذیفه فریاد می‌زد: ای بندگان خدا، او پدرم

---

۱. فتح‌الباری: ۳۵۰/۷.
۲. الرحیق المختوم/۲۳۹ ـ ۲۴۰.

است، او پدرم است. اما از شدت اضطراب گویی صدایش را نشنیدند تا اینکه یمان را کشتند. آنچه به هرج و مرج و بی‌نظمی گروهی که نگریخته و در نبرد ماندند و با مشرکان درآویختند، افزود، صدایی بود که می‌گفت: محمد کشته شد. آن‌گاه خود را باختند به‌گونه‌ای که بسیاری از نبرد دست کشیده و سلاح بر زمین نهادند.[۱]

۱۱۹۸. پایداری گروهی از مسلمانان:

برخی از مسلمانان، گرفتار اضطراب و بی‌قراری نشده و بر اراده خویش مسلط و پایدار ماندند. از جمله انس‌بن نضر که از کنار گروهی که اسلحه بر زمین نهاده بودند، گذشت و گفت: در انتظار چه هستید؟ گفتند: رسول خداﷺ کشته شد. گفت: زندگی پس از او را چه می‌کنید؟ برخیزید و بر آنچه رسول خدا بر آن مُرد بمیرید. سپس گفت: بارخدایا! من از کاری که این افراد ـ مسلمانان ـ کرده‌اند در پیشگاهت عذر می‌خواهم و از کاری که آنان ـ مشرکان ـ کرده‌اند، بیزاری می‌جویم. آن‌گاه رفت و آن‌قدر جنگید تا شهید شد، چنانکه پس از پایان جنگ فقط خواهرش او را می‌شناخت. هشتاد و اندی زخم نیزه و ضربه شمشیر و تیر بر تنش وجود داشت. ثابت‌بن دحداح خطاب به قومش گفت: ای گروه انصار، اگر محمد کشته شده باشد، براستی خدایش زنده است و نمی‌میرد، در راه دینتان بجنگید، زیرا خداوند به شما یاری و پیروزی می‌بخشد. آن‌گاه عده‌ای از انصار برخاسته و به او پیوستند و آن قدر جنگیدند تا شهید شدند.[۲]

۱۱۹۹. دفاع از رسول خداﷺ:

با شروع محاصره مسلمانان توسط مشرکان، تنها نُه نفر همراه رسول خداﷺ بودند و چون فریاد برآورد: **«به سوی من [بشتابید] ای بندگان خدا، به سوی من ای بندگان خدا»** و در روایتی: **«به سوی من بشتابید من رسول خدایم»** مشرکان صدایش را شنیده و او را شناختند. سپس به سوی پیامبر یورش برده تا وی را بکشند. عده‌ای که همراه رسول خدا بودند که بنابر روایت مسلم هفت تن از انصار و دو تن از قریش می‌شدند، چنان از وی دفاع کردند که برخی از آنان شهید شدند. این دو تن از قریش، سعدبنَ ابی‌وقاص و طلحهٔ‌بن عبیدالله بودند. رسول خداﷺ هر چه تیر در ترکش داشت به سعدبن ابی‌وقاص داد و فرمود:

---

۱. همان/۲۴۰ - ۲۴۱.
۲. همان/۲۴۱.

«تیراندازی کن، پدر و مادرم فدایت باد.» طلحةبن عبیدالله که با دستانش از رسول خداﷺ محافظت می‌کرد، با ضربت شمشیر دو دستش قطع شد. از دیگر افرادی که از رسول خدا دفاع کرده و خویش را فدایش کردند، ابوطلحه است که مقابل رسول خداﷺ ایستاده و سینه‌اش را سپر کرده بود تا تیرهای دشمن به او اصابت کنند؛ پیامبر سر بلند می‌کرد تا مردم را ببیند، در این هنگام ابوطلَحه می‌گفت: پدر و مادرم فدایت باد، سرک نکشید، مبادا تیری از تیرهای دشمن به شما اصابت کند، جانم فدایت. ابودجانه نیز از رسول خداﷺ دفاع کرد به‌گونه‌ای که پشتش را چون سپری برای محافظت پیامبر از آماج تیرها قرار داد و زخم‌هایش زیاد شد. همچنین بانو نسیبه دختر کعب انصاری، هنگام شکست مسلمانان به سوی پیامبر شتافت و به طور مستقیم در نبرد شرکت کرد و از پیامبرﷺ دفاع نمود. او کسی بود که همراه صعب‌بن عمیر و گروهی که با رسول خدا ماندند، ابن‌قمئه را که به قصد کشتن پیامبرﷺ آمده بود دفع کردند؛ ابن‌قمئه ضربه‌ای به نسیبه زد و بر اثر آن زخمی بر تنش باقی ماند؛ نسیبه نیز ضرباتی به ابن‌قمئه زد، اما چون دو زره پوشیده بود، جراحتی به او وارد نشد. نسیبه از شدت زخم بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت: رسول خداﷺ کجاست و مشرکان چه بر سرش آوردند؟ به او گفتند: خوب است. واقدی با سندش از عمر روایت کرده که گفت: از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود: **«در روز احد به راست و چپ نمی‌نگریستم، مگر او ـ نسیبه دختر کعب ـ را می‌دیدم که به دفاع از من می‌جنگد.»**[1]

۱۲۰۰. جراحات پیامبرﷺ در کارزار احد:

«بخاری در صحیح خویش[2] از سهل‌بن سعد روایت کرده که گفت: فاطمه، دختر رسول خداﷺ او را می‌شست و علی با سپر آب می‌ریخت، فاطمه چون دید آب خون را زیاد می‌کند، تکه‌ای حصیر سوزاند و بر زخم نهاد تا خون بند آمد. در آن روز ـ روز احد ـ دندان رباعی پیامبر شکست و چهره‌اش مجروح شد و سرش شکافت». بخاری[3] از ابن‌عباس نیز چنین روایت کرده است: **«خداوند سخت خشمناک شد از گروهی که پیامبرﷺ**

---

۱. ابوشهبه: ۱۹۸/۲.
۲. ٤٠٧٥.
۳. ٤٠٧٣.

دراه خدا با آنان جنگید، خداوند سخت خشمناک شد بر گروهی که چهره پیامبر خداﷺ را خونین کردند.» ابن‌حجر عسقلانی در شرحش بر صحیح بخاری[1] می‌گوید: مجموع جراحات پیامبرﷺ در روز احد، که درروایات آمده بدین قرار است: چهره‌اش شکافت، دندان رباعی‌اش شکست، گونه‌اش زخمی شد، لب پایینی‌اش از داخل شکافت و زانویش زخمی شد. در برخی روایات آمده که پیامبرﷺ فرمود: **«خداوند سخت خشمناک شد از گروهی که چهره رسولش را خونین کردند.»** پس از لحظه‌ای درنگ فرمود: **«بارخدایا؛ قومم را بیامرز، زیرا آنان نمی‌دانند.»** از ابن‌مسعود روایت است که گفت: گویا هم اکنون رسول خداﷺ را می‌بینم از پیامبری حکایت می‌کند که قومش او را زده و خون‌آلود کرده‌اند و او در حالی که خون از چهره‌اش پاک می‌کند، می‌گوید: **«بارخدایا! قومم را بیامرز، زیرا آنان نمی‌دانند.»**

۱۲۰۱. اشتیاق سعدبن ابی‌وقاص بر قتل برادرش:

ابن‌حجر عسقلانی در شرح روایات بخاری در خصوص جراحات پیامبرﷺ در روز احد می‌گوید: ابن‌هشام از ابوسعید خدری آورده است که: عتبه‌بن ابی وقاص همان کسی است که دندان رباعی پایین پیامبر را شکست و لب پایینی‌اش را شکافت، ابن اسحاق از سعدبن ابی‌وقاص روایت کرده که گفت: «به خاطر کاری که برادرم عتبه‌بن ابی‌وقاص در حق رسول خداﷺ در روز احد مرتکب شده بود، به کشتن هیچ کس به اندازه کشتن او حریص نبودم.»

۱۲۰۲. شمار شهدای احد و چگونگی دفن آنان:

در جنگ احد، هفتاد تن شهید شدند که شش نفر از مهاجران و شصت و چهار تن از انصار بودند. «پیامبرﷺ دستور داد تا آنان را با خونهایشان و بی‌آنکه بر آنان نماز خوانده و بی‌آنکه غسل دهند به خاک بسپارند».[2]

---

۱. ۳۷۲/۷.

۲. فتح‌الباری:۳۷٤/۷.

مبحث پنجم
آیات مربوط به غزوه احد

۱۲۰۳. اول:

﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِذْ هَمَّت طَّائِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا وَاللَّـهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾

(آل عمران: ۱۲۱-۱۲۲)

«و(به یاد آور) زمانی را که (در جنگ احد) بامدادان از میان خانواده خود بیرون آمدی (و) مؤمنان را برای جنگیدن در مواضعی می‌گماردی، و خداوند شنوای داناست. و (نیز به یاد آور) هنگامی که دو گروه از شما (= بنوسلمه و بنوحارثه) خواستند که سستی ورزند، و خداوند یاور (و نگهدار) آنان بود، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

تفسیر این دو آیه قبلاً بیان شد.

۱۲۰۴. دوم: هیچ‌یک از این کارها در اختیار تو [= پیامبرﷺ] نیست:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ (آل عمران:۱۲۸)

«هیچ چیز از کار (بندگان) در دست تو نیست، یا (خداوند) توبه آنان را می‌پذیرد (و آنان را می‌بخشاید) یا عذابشان می‌کند، زیرا آنان ستمکارند.»

در تفسیر قرطبی[1] آمده که دندان رباعی پیامبرﷺ شکست، سرش شکافت و درحالی‌که خونِ سرش را پاک می‌کرد، فرمود: چگونه رستگار می‌شود قومی که سر پیامبرشان را شکافتند و دندان رباعی‌اش را شکستند درحالی‌که او آنان را به سوی خدا فرامی‌خواند؟ آنگاه خداوند [در پاسخ سخن پیامبر] این آیه را نازل کرد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ در تفسیر زمخشری[2] چنین آمده است: یعنی: خداوند مالک کارشان است، یا آنان را نابود می‌سازد یا آنان را درهم می‌شکند یا در صورتی که اسلام آورند، توبه‌شان را می‌پذیرد یا اگر بر کفر اصرار ورزند، آنان را عذاب می‌دهد و تو هیچ اختیاری در کارشان نداری، بلکه تنها بنده‌ای هستی که برای انذار و جهاد با آنان فرستاده شده‌ای.

---

۱. ۱۹۹/۴.
۲. ۴۱۳/۱.

۱۲۰۵. سوم: اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید:

﴿إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّـهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (١٤٠) وَلِيُمَحِّصَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران:۱۴۰- ۱۴۱)؛

«اگر (در روز احد) به شما زخم و آسیبی رسید؛ به راستی به آن گروه (کافر نیز در روز بدر) زخم و آسیبی همانند آن رسید. و ما این روزها(ی شکست و پیروزی) را در میان مردم می‌گردانیم. و تا خداوند افرادی را که (واقعاً) ایمان آورده اند؛ معلوم بدارد، و از میان شما شاهدانی بگیرد، و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا خداوند کسانی را که ایمان آورده اند؛ پاک و خالص گرداند، و کافران را نابود سازد.»

یعنی: اگر مشرکان در روز احد، آسیبی بر شما وارد کردند، شما نیز پیش از آن، در روز بدر به آنان آسیب رساندید؛ اما این آسیب، سبب تضعیف و سستی آنان از دشمنی با شما برای نبرد نشد، پس شما سزاوارترید که سست و ضعیف نشوید. بنابرقولی: این قضیه در روز احد بود که پیش از آنکه با فرمان رسول خداﷺ مخالفت کنند، به کافران آسیب رساندند. ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ یعنی: اوقات پیروزی و غلبه را میان مردم می‌چرخانیم، به‌گونه‌ای که گاهی گروهی پیروز می‌شوند و گاهی گروهی دیگر. ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی: افرادی از شما را که در ایمان ثابت‌قدم هستند از کسانی که در ایمان ثابت‌قدم نیستند، تشخیص دهد، یا سبب این کار آن است که هرکه می‌خواهد، از میان شما، افراد ثابت‌قدم بر ایمان را از افرادی که بر ایمان ثابت‌قدم نیستند تشخیص دهد؛ زیرا خداوند همیشه، قبل از ایجاد اشیا، به آنها آگاه است. ﴿وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ﴾ تا گروهی از شما را با شهادت گرامی دارد. شهدای احد موردنظر است. ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ تمحیص به معنای تطهیر و تصفیه است. ﴿وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾ آنان را نابود سازد. یعنی: تسلط و غلبه بر مومنان، برای شناسایی و شهادت و تطهیر آنان و سایر مواردی که برایشان بهتر است، قرار داده شده است. اما تسلط و غلبه بر کافران، برای نابودی و محو آثارشان است.[1]

---

۱. کشاف: ۴۱۹/۱- ۴۲۰.

۱۲۰٦. چهارم: آرزوی نبرد:

﴿وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ﴾ (آل‌عمران:۱۴۳)

«و به راستی شما مرگ (و شهادت) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، آرزو می کردید، پس آن را دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید.»

یعنی: شما، اسباب مرگ را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، سخت آرزو می‌کردید. زیرا بسیاری از مسلمانانی که در کارزار بدر حاضر نبودند روزی را آرزو می‌کردند که در آن کارزار باشند، اما با فرارسیدن روز احد، بسیاری از آنان خود را باختند، و برخی مانند انس‌بن نضر پایدار ماندند تا شهید شدند. از این‌رو، این آیه سرزنشی بر مسلمانانی است که در کارزار احد خود را باختند، بخصوص آنانی که برای خروج به نبرد با مشرکان، بر رسول خداﷺ اصرار کردند. پس، آرزوی مرگ به مسلمانان برمی‌گردد و اینکه شهادت با ثبات و صبر در جهاد را آرزو می‌کردند، نه اینکه آرزوی کشته‌شدن خویش به دست کافران را داشته باشند؛ زیرا این کار گناه و کفر به شمار می‌رود و اراده کردنش جایز نیست؛ براین اساس، درخواست مسلمانان از خدا حمل می‌شود بر اینکه از خدا می‌خواستند تا به آنان شهادت روزی دهد، پس خواستار صبر در جهاد شدند. هرچند به کشتنشان منجر شود.[1]

۱۲۰۷. پنجم: ضرورت ثبات حتی در صورت کشته‌شدن فرمانده:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّـهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّـهُ الشَّاكِرِينَ﴾

(آل عمران:۱۴۴)

«و محمد جز فرستاده‌ای نیست، که به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده‌اند و) گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بازمی‌گردید (و عقیده و دین خود را رها می‌کنید؟) و هر کس به عقب بازگردد (و عقیده و دین راستین را رها کند) هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»

---

۱. قرطبی: ۲۲۰/٤-۲۲۱.

هنگام درهم شکستن مسلمانان در روزِ احد و کشته‌شدن برخی از آنان، شیطان ندا داد: بدانید که محمد کشته شد، و ابن قمینه نزد مشرکان بازگشت و به آنان گفت: محمد را کشتم، درحالی‌که ضربه‌ای به رسول خداﷺ زده و سرش را مجروح کرده و مصعب‌بن عمیر را کشته بود و گمان می‌کرد، محمد را کشته است. این موضوع در دل بسیاری از مردم افتاد و پنداشتند که رسول خداﷺ کشته شده است؛ از این‌رو، دچار ضعف و سستی و تاخیر در نبرد شدند. خداوند متعال در این‌باره این آیه را نازل کرد: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ یعنی: آنان در رسالت و جواز قتل به‌خاطر آن، الگوی محمدﷺ هستند و برخی از مجاهدان این موضوع را به خاطر داشتند. ابن ابی‌نجیح از پدرش چنین روایت می‌کند: «مردی از مهاجران به مردی از انصار برخورد که در خون خویش دست و پا می‌زد، به او گفت: ای فلان، آیا مطلع شدی که محمد کشته شده؟ مرد انصاری گفت: اگر محمد کشته شده [پیام الهی] را رسانده است، شما نیز در دفاع از دینتان بجنگید.» خداوند در ادامه برای اعتراض بر افرادی که دچار ضعف شدند، فرمود: ﴿أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾ یعنی: به گذشته برمی‌گردد، به عبارتی: آیا به جهاد و غیر آن که رسول خداﷺ انجام داد، پشت می‌کنید. ﴿وَمَن يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّـهَ شَيْئًا﴾ بلکه به خودش زیان می‌رساند و زیان‌رسان یا سودرسانی برای خدا نیست و او از بندگانش بی‌نیاز است. ﴿وَسَيَجْزِي اللَّـهُ الشَّاكِرِينَ﴾ آنان کسانی هستند که از عقیده خویش برنگشتند، بلکه در کارزار، مقاومت و ایستادگی کردند، مانند انس‌بن نضر و امثال او. به این سبب خداوند آنان را «شاکرین» نامید که با ایستادگی و ثبات و صبر و نبرد و دفع دشمن، شکرِ نعمت اسلام را به جا آوردند.[۱]

۱۲۰۸. ششم: سررسیدِ مرگ، قطعی است:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّـهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران:۱۴۵)

«و هیچ کسی جز به فرمان خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است معین و مشخص‌شده، و هر کس که پاداش این دنیا را بخواهد از آن به او می‌دهیم، و هر کس که پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می‌دهیم، و بزودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.»

---

۱. کشاف: ۴۲۲/۱ – ۴۲۳، ابن‌کثیر: ۴۰۹/۱ – ۴۱۰.

یعنی: هیچ‌کس نمی‌میرد مگر به قضا و قدر الهی و سپری‌شدن مدتی که خدا برایش معین کرده است؛ از این‌رو فرمود: ﴿كِتَابًا مُّؤَجَّلًا﴾ این آیه تشویق و ترغیبی برای ترسوها در نبرد است؛ زیرا رفتن یا نرفتن به جهاد، چیزی از عمر کم و زیاد نمی‌کند، ﴿وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا﴾ کنایه به کسانی است که در روز احد مشغول جمع‌آوری غنائم شدند. ﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ این پاداش مبهم، برای کسانی است که شکر نعمت خدا را بجا آوردند و هیچ چیز مانع آنان از جهاد نشد.[1]

۱۲۰۹. هفتم: پایداری مسلمانان در تمام اوضاع:

﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّـهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَآتَاهُمُ اللَّـهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ وَاللَّـهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آل‌عمران:۱۴۶- ۱۴۸)

«و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، مردان خدایی نبرد کردند، آنان هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند، و زبونی نشان ندادند (و تسلیم دشمن نشدند) و خداوند شکیبایان را دوست دارد. و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا! گناهان ما را بیامرز، و از زیاده‌روی ما، در کارمان (بر ما بیامرز) و گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران، پیروز گردان. پس خداوند پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

یعنی: همراه بسیاری از پیامبران پیشین، بسیاری از ایمان‌آورندگان به آنان که با قلوب و اعمالشان به خداوند متعال منتسب بودند؛ و اعتقاد داشتند که رسولان، هدایت‌گر و معلم هستند نه ارباب و معبود، جنگیدند، و اگر برخی از آنان در راه خدا مجروح شده یا به قتل رسیدند، سست نشدند، هرچند خود پیامبر کشته می‌شد؛ زیرا آنان در حیات پیامبرشان و پس از وفاتش، در راه خدا می‌جنگیدند و حق آنان بر عهده پیامبرشان، رساندن پیام خدا به آنان بود. این کنایه‌ای است به آنانی که هنگام شایعه قتل رسول خداﷺ، دچار سستی و خودباختگی شدند؛ چنانکه پیشینیان به‌خاطر مصیبتی که به آنان وارد می‌شد، در جهاد

---

۱. کشاف: ۴۲۳/۱- ۴۲۴، ابن‌کثیر: ۴۱۰/۱.

سست و ضعیف نمی‌شدند و به دشمن تن نداده و پشت نمی‌کردند، بلکه پس از قتل پیامبرشان، همانند زمان حیاتش ثابت‌قدم ماندند؛ زیرا علت ثبات- که همان جهاد در راه خداست- در هر دو حالت یکی است. ﴿وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا﴾ این سخن را گفتند و گناهان و اسراف را به خود نسبت دادند با وجود اینکه خداشناس بودند، تا کوتاهی و ستم‌کردن به خود را در محضر خدا به خود نسبت دهند. دعا برای استغفار، بر درخواست ثابت‌کردن گام‌ها در جایگاه‌های جنگ مقدم شد، تا درخواست پایداری و پیروزی آنان بر دشمن، برخاسته از پاکیزگی و خضوع در برابر پروردگار و پناه‌آوردن به او باشد. ﴿فَآتَاهُمُ اللَّـهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا﴾ از یاری و غنیمت و عزت و یاد نیک. ﴿وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ﴾ تخصیص ثواب آخرت به «حسن»، بر فضل و تقدم آن دلالت دارد و اینکه نزد خداوند بزرگ است.[1]

۱۲۱۰. هشتم: موالات [= دوستی و پیوستگی داشتن] با خدا و اطاعت او؛ موالات نداشتن با کافران و اطاعت‌نکردن از آنان:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ * بَلِ اللَّـهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ * سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّـهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ﴾

(آل‌عمران:۱۴۹- ۱۵۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده‌اند؛ اطاعت کنید، شما را (به کفر) بر می‌گردانند، آنگاه زیان‌دیده برمی‌گردید. (بر کافران تکیه نکنید) بلکه، خداوند یاور و مولای شماست، و او بهترین یاری‌دهندگان است. به زودی در دل‌های کسانی که کافر شدند، بیم و ترس خواهیم افکند؛ به‌خاطر اینکه چیزی را شریک خدا قرار داده‌اند که هیچ‌گونه دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده است. و جایگاه آنان آتش است، و جایگاه ستمکاران چه بد است.»

علی‌ﷺ می‌گوید: این آیه درباره سخن منافقان به مومنان هنگام شکست در کارزار احد نازل شد که گفتند: به سوی برادرانتان بازگشته و در دینشان داخل شوید. از سدی روایت است که: اگر تسلیم ابوسفیان و یارانش شده و از آنان امان بخواهید ﴿يَرُدُّوكُمْ﴾ یعنی: شما را به دینشان برمی‌گردانند. ﴿بَلِ اللَّـهُ مَوْلَاكُمْ﴾ یعنی: یاور شماست و با وجود او به یاری و

---

۱. کشاف: ۴۲۴/۱، المنار: ۱۷۱/۴- ۱۷۲.

ولایت کسی نیاز ندارید. ﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾ خداوند در روز احد، بر دلهای مشرکان وحشت انداخت، و آنان درحالی‌که نیرو و غلبه داشتند، بدون سبب به سوی مکه برگشتند. بنابر قولی: به سوی مکه رفتند و در میانه راه گفتند: کار [مهمی] نکردیم، برخی از آنان را کشتیم، سپس رهایشانِ کردیم، بازگردید و آنان را ریشه‌کن کنید، اما چون بر این کار تصمیم گرفتند، خداوند در دلهایشان وحشت انداخت و آنان منصرف شدند.[1]

۱۲۱۱. نهم: برخی از شما، دنیا و برخی از شما، آخرت را می‌خواهد:

- ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّـهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَا أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّـهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾

(آل‌عمران:۱۵۲)

«و به راستی خداوند، وعده خود را با شما (در جنگ احد) تحقق بخشید، آنگاه که در (درآغاز جنگ) به فرمان او، آنان را می‌کشتید. تا اینکه سست شدید و در کار (جنگ و جمع‌آوری غنیمت) با یکدیگر به نزاع پرداختید، و بعد از آنکه آنچه را دوست می‌داشتید (از پیروزی بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید، برخی از شما خواهان دنیا بود، و برخی خواهان آخرت. سپس برای آنکه شما را آزمایش کند از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد، (و پیروزی شما به شکست انجامید). و از (معصیت و تقصیر) شما (که نافرمانی از دستور پیامبر بود) در گذشت. و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد.»

محمدبن کعب قرظی می‌گوید: چون رسول خداﷺ پس از احد که به مسلمانان آسیب رسیده بود، به مدینه بازگشت، مردم به یکدیگر گفتند: از کجا این مصیبت بر ما وارد شد درحالی‌که خدا وعده پیروزی به ما داده بود؟ آنگاه این آیه نازل شد: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّـهُ وَعْدَهُ﴾ وعده پیروزی به شما، چنانکه ابتدا مسلمانان پیروز شدند، اما به جمع‌آوری غنیمت مشغول شده و برخی تیراندازان نیز مقرّشان را برای جمع‌آوری غنیمت ترک کردند؛ این موضوع سبب شکست بود.[2]

---

۱. کشاف: ۴۲۵/۱.
۲. قرطبی: ۲۳۴/۴.

﴿إِذْ تَحُسُّونَهُم﴾ یعنی: مشرکان را می‌کشتید. ﴿بِإِذْنِهِ﴾ یعنی به عنایت و تایید خداوند متعال بر شما، ﴿حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ﴾ یعنی: تا اینکه، ترسو و ضعیف شدید ﴿وَتَنَازَعْتُمْ﴾ یعنی: اختلاف کردید، در اینجا تیراندازان موردنظر هستند که برخی از آنان گفتند: حال که مشرکان شکست خوردند، جایمان اینجا نیست، پس باید مکانمان را ترک کرده و به غنائم بپیوندیم، دیگران گفتند: بلکه در مکان خویش بنابر فرمان پیامبرﷺ می‌مانیم. ﴿وَعَصَيْتُم﴾ یعنی: رسول و فرمانده‌تان را؛ زیرا اکثر تیراندازان مقرشان را رها کردند. ﴿مِّن بَعْدِ مَا أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ﴾ یعنی: پیروزی و غلبه‌ای که در ابتدای کار در روز احد برای مسلمانان حاصل شد ﴿مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا﴾ مانند تیراندازانی که مقرشان را ترک کرده و به سوی غنیمت رفتند تا بهره‌ای از آن برگیرند. ﴿مَّن يُرِيدُ الآخِرَةَ﴾ مانند تیراندازانی که با فرمانده‌شان عبدالله‌بن جبیر در مقرشان پایدار ماندند و حدود ده نفر بودند درحالی‌که مجموع تیراندازان پنجاه نفر بودند، و آنانی که همراه پیامبرﷺ پایدار ماندند که سی نفر بودند. مفهوم موارد مذکور چنین است: خداوند بر وعده خویش برای پیروزی شما وفا کرد تا اینکه خود را باختید و اختلاف کرده و نافرمانی کردید، پس چون به این حد رسیدید، شایسته این توجه ربانی نبودید.[۱] ﴿ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ﴾ یعنی: پس از آنکه خداوند وعده‌اش را برای شما راست گردانید و شما آنان را به اذن و کمک او کشته و از بین می‌بردید، به سبب سستی و تنازع و نافرمانی‌تان، شما را از [تعقیب] آنان منصرف کرد، در این حال شکست خوردید و میان شما و پیروزی کامل فاصله انداخت تا اینگونه شما را بیازماید و صادقان را از منافقان جدا سازد. ﴿وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ﴾ یعنی: پس از نافرمانی و مخالفت، شما را از بین نبرد. مخاطبان این آیه کریمه، بنابر قولی همگی و بنابرقولی دیگر، تیراندازانی هستند که با فرمان مخالفت ورزیدند. ﴿وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ با عفو و مغفرت.[۲]

۱۲۱۲. دهم: تا بر آنچه از کف داده‌اید، اندوهگین نشوید:

﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (آل عمران:۱۵۳)

«و (بیاد آورید) هنگامی را که (در حال گریز از کوه) بالا می‌رفتید، و به هیچ کس توجه نمی‌کردید. و پیامبر از پشت سرتان شما را صدا می‌زد، پس (خداوند)

---

۱. قرطبی: ۲۳۵/٤- ۲۳۷، المنار: ۱۸۲/٤- ۱۸۳.

۲. قرطبی: ۲۳۷/٤، المنار: ۱۸۳/٤.

با غم و اندوهی در پی غم و اندوهی (دیگر) به شما سزا داد. این بدین خاطر بود که بر آنچه از دست داده‌اید و بر آنچه به شما رسیده است؛ اندوهگین نشوید. و خداوند از آنچه می‌کنید؛ آگاه است.»

یعنی: خودباخته در زمین و در کوه، رفتید و دور شدید، ﴿وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ﴾ یعنی: از شدت وحشتی که بر شما مستولی شده بود و ترسی که غافلگیرتان کرده بود، نه به یکدیگر و نه به هیچ‌کس در پشت سرتان توجه نمی‌کردید. ﴿وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ﴾ یعنی: چنین می‌کردید درحالی‌که رسول از پشت سرتان شما را به سوی خویش می‌خواند اما شما پشت کردید و او با گروه اندکی از یارانش در مکانش ثابت بود. روایت است که پیامبرﷺ می‌فرمود: «ای بندگان خدا به سوی من بشتابید، ای بندگان خدا به سوی من بشتابید، من رسول خدا هستم، هرکه به جنگ بازگردد، بهشت برای اوست.» ﴿فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ﴾ خداوند، در برابر اندوهی که از سستی و خودباختگی شما به رسولﷺ رسید، به شما اندوه داد، یا در پیِ اندوهی، به شما اندوه داد، یعنی: اندوه شکست و اندوه قتل و جراحت و اندوه فریاد شیطان در میانشان که محمدﷺ کشته شد؛ و اندوه از دست‌دادن پیروزی و غنیمت. غم (اندوه) به معنای درد یا دلتنگی‌ای است که از کار ناخوشایندی به شخص می‌رسد، هرچند حقیقت یا سببش مشخص نباشد. ﴿لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ﴾ یعنی: تا پس از این تنبیه و اندوهی که پس از اندوه به شما رسید، از پیروزی و غنیمت از دست‌رفته و شکست و جراحتی که به شما رسید، اندوهگین نشوید، زیرا تربیت، با آمادگی و ممارست و چشیدن غم‌ها و تحمل دشواری‌ها به دست می‌آید.[۱]

۱۲۱۳. یازدهم: زمام تمام امور به دست خداست:

﴿ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (آل عمران:۱۵۴)

---

۱. قرطبی: ۴/۲۳۹- ۲۴۰، المنار: ۴/۱۸۴، قاسمی: ۴/۲۵۵- ۲۵۶، کشاف: ۱/۴۲۷، ابن‌کثیر: ۱/۴۱۴.

«سپس بعد از آن غم و اندوه، آرامشی (به صورت) خواب سبکی بر شما فرو فرستاده، که گروهی از شما را فرا گرفت. و گروهی دیگر (= منافقین) در فکرجان خود بودند، و درباره خدا، گمان‌های ناروا و باطل، همچون گمان‌های زمان جاهلیت داشتند. می‌گفتند: آیا چیزی از نصرت و پیروزی نصیب ما می‌شود؟ بگو: همه کارها (شکست و پیروزی) به دست خداست. آنان چیزی را در دلهایشان پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند، می‌گویند: اگر ما را در این کار اختیاری بود (و بهره‌ای از پیروزی داشتیم) در اینجا کشته نمی‌شدیم. بگو: اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته‌شدن بر آنان نوشته شده بود؛ قطعاً به قتلگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند. و (اینها) برای این است که خداوند، آنچه را در سینه‌هایتان (پنهان) دارید، بیازماید، و آنچه را در دلهایتان است؛ خالص و پاک گرداند. و خداوند به (راز) درون سینه‌ها آگاه است.»

﴿أَمَنَةً﴾ یعنی: آرامش ﴿يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ﴾ این گروه، مومنانی بودند که در جستجوی پاداش، برای نبرد خارج شدند. ﴿وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾ این گروه دوم، معتب‌بن قشیر و یارانش بودند که به‌خاطر اشتیاق بر غنیمت بیرون رفتند و از اینکه حضور یافته بودند، تأسف می‌خوردند. ﴿أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾ یعنی: در فکر جان خویش بودند. «أهمنی الأمر» یعنی: این کار مرا اندوهگین کرد. بنابر قولی: معنای عبارت چنین می‌شود: نگرانی آنان، جان خودشان بود و اندوهی جز آن نداشتند، از این‌رو، رغبتی جز نجات جان خویش و نه جان پیامبر و یارانش نداشتند. القای چُرت بر مومنان، بدون اینکه بر منافقان القا شود، آیه بزرگی است؛ زیرا چرت، سبب آرامش مومنان، و عدم چرت بر منافقان، سبب ترس آنان شد. ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّـهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ یعنی برخلاف گمانی که باید به خدا داشته باشند، ظن آنان این بود که کار پیامبرﷺ باطل است و یاری نمی‌شود و دین برحقی که به سوی آن دعوت می‌دهد، کامل نخواهد شد. ﴿ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ بدل از غیرالحق است که ظن مخصوص مردم جاهلی است، یعنی: ظن پیروان جاهلیت و پیروان شرک. ﴿يَقُولُونَ﴾ به رسول خداﷺ: ﴿هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ﴾ این استفهام بهَ معنای انکار است، یعنی: چیزی از کار، برایمان نیست. پیروزی و غلبه بر دشمن منظورشان بود. و بنابرقولی منظورشان، خروج بود، یعنی: با اکراه خارج شدیم. خداوند متعال این‌گونه به آنان پاسخ داد: ﴿قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّـهِ﴾ چیزی از آن برای شما و دیگران نیست؛ از این‌رو، پیروزی به دست خدا و چیرگی از جانب اوست. ﴿يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ﴾ یعنی: در جان خویش پنهان

داشته و آهسته به یکدیگر می‌گویند ﴿مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ﴾ کفر و شرک و تردید در وعده خدا. بنابرقولی، پشیمانی از خروجشان همراه مسلمانان را پنهان می‌کنند. ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا﴾ یعنی: کسانی از ما که در این کارزار کشته شدند، کشته نمی‌شدند. خداوند متعال این‌گونه به آنان پاسخ داد: ﴿قُل لَّوْ كُنتُمْ﴾ نشسته ﴿فِي بُيُوتِكُمْ﴾ در مدینه، چنانکه می‌گویید. ﴿لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ﴾ یعنی: برای کسی که قتل او در لوح محفوظ نوشته شده، راه گریزی از خروج به این مهلکه‌ها که در آن کشته شدند، وجود نداشت؛ زیرا حکم خدا، قابل بازگشت و سزاوار اعتراض نیست. ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّـهُ﴾ یعنی: بیازماید ﴿مَا فِي صُدُورِكُمْ﴾ یعنی: اخلاص و نفاق دلهایتان را، ﴿وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾ یعنی: آن را خالص و پاک و تنقیح کند؛ زیرا خواسته‌ها و تمایلات زیادی در دل راه می‌یابد که با مقاصد ایمان و اسلام موجود در آن، در تضاد هستند، پس اگر به‌طور دائم و پیوسته رها شود، از این درآمیختگی درنمی‌آید؛ از این‌رو، حکمت خداوند متعال اقتضا می‌کند که گرفتاری‌ها و بلاهایی بر دل قراردهد که به منزله داروی ناخوشایند برای بیمار است؛ درنتیجه نعمت خداوند بر آنان با این شکست و کشته‌شدن برخی از آنان، برای آماده‌ساختن نعمت یاری‌اش بر آنان و تقویت و پیروزکردنشان در برابر دشمن بود.[1]

۱۲۱٤. دوازدهم: به سبب برخی گناهانی که مرتکب شده بودند، شیطان آنان را لغزانید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّـهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (آل عمران:۱۵۵)

«به راستی کسانی از شما که در روز برخورد دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، در حقیقت شیطان آنان را به سبب بعضی از کردار(و گناهانی) که مرتکب شده بودند، بلغزانید، و قطعاً خداوند از آنان در گذشت، بی‌گمان خداوند آمرزنده بردبار است.»

یعنی: آنانی که در روز رویارویی گروه مسلمانان و گروه کافران در کارزار احد، از نبرد خودداری کردند، ﴿إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ﴾ یعنی: شیطان آنان را لغزانید، یعنی: به سبب امتناع از این نبرد. به سبب نحس‌بودن گناهانی که مرتکب شدند. چنانکه یکی از پیشینیان

---

۱. فتح البیان: ۳۵۷/۲- ۳۵۹- قاسمی: ۲٦۸/٤.

صالح گفته: پاداش نیکی، نیکی‌ای در پی آن، و پاداش بدی، بدی‌ای در پی آن است. ﴿وَلَقَدْ عَفَا اللَّـهُ عَنْهُمْ﴾ یعنی: از فرارشان؛ زیرا این فرار، از روی نفاق و تردید در وعده خداوند مبنی بر پیروزی‌شان نبود؛ به‌علاوه از کردهٔ خود پشیمان شده و به سوی خداوند متعال توبه کردند. ﴿إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ یعنی: گناهان را می‌بخشد و در برابر مخلوقاتش شکیبا بوده و از آنان درمی‌گذرد.[1]

۱۲۱۵. سیزدهم: گناهان، سبب مصیبت‌ها:

﴿أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَـٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ إِنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران:۱۶۵)

«آیا هنگامی که مصیبتی(در جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در جنگ بدر به کافران) رسانده بودید، گفتید: این (مصیبت) از کجاست؟ بگو: آن از جانب خودتان است (و نتیجه نا فرمانی دستور پیامبر است) بی‌گمان خداوند بر هر چیز تواناست.»

منظور، مصیبتی است که در روز احد با کشته‌شدن هفتاد تن از مسلمانان بر آنان وارد شد. ﴿قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا﴾ یعنی در روز بدر، زیرا، مسلمانان هفتاد تن از مشرکان را به هلاکت رساندند و هفتاد تن دیگر از آنان را به اسارت گرفتند، ﴿قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَـٰذَا﴾ یعنی: این مصیبت از کجا بر ما وارد شد. ﴿قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ﴾ یعني: ای محمد در پاسخ سؤالشان بگو: آنچه در مورد آن سوال می‌کنید، از جانب خودتان است به این سبب که تیراندازان با فرمان پیامبرﷺ که آنان را در مکان معینی مستقر کرده و دستور داده بود تحت هیچ شرایطی آنجا را ترک نکنند، مخالفت کردند.

ابن‌قیم می‌گوید: خداوند متعال این مفهوم را به‌طور خاص بیان کرد؛ زیرا آیه سوره مکی اعم از آن است که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ﴾ (شوری:۳۰)[2]

«و هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید، و (خداوند) از بسیاری (گناهان) درمی‌گذرد.»

---

۱. ابن‌کثیر: ۴۱۸/۱، فتح البیان: ۳۶۰/۲، قاسمی: ۲۶۹/٤.
۲. قاسمی: ۲۸۵/٤.

۱۲۱۶. چهاردهم: حکمت مصیبت مسلمانان در روز احد:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّـهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ • وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ (آل‌عمران: ۱۶۶- ۱۶۷)

«و آنچه (در روز احد) روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) با هم برخورد کردند، به شما رسید، به فرمان خدا بود، و برای این بود که مؤمنان را معلوم بدارد. و(نیز) کسانی که نفاق ورزیدند معلوم بدارد. و به ایشان گفته شد: بیایید در راه خدا بجنگید یا (حداقل از خود و شهرتان) دفاع کنید. گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد داد، مسلماً از شما پیروی می‌کردیم. آنان در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان، به زبان خویش چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست، و خدا به آنچه کتمان می‌کنند؛ آگاه‌تر است.»

یعنی: قتل و جراحت و شکستی که در روز احد به شما رسید، به علم و قضا و قدر الهی بود، تا مومنان را از منافقان جدا کند؛ یا ایمان مومنان را با پایداری‌شان در کارزار و کفر منافقان را با اظهار سرزنش آنان بر مومنان، آشکار گرداند؛ یا مومنان را از منافقان به علم مشاهده و رؤیت بازشناسد، و هر یک از دو گروه به‌طور آشکار از گروه دیگر مشخص گردد. عبارت ﴿نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ﴾ به عبدالله‌بن أبی‌بن سلول، سرکردهٔ منافقان و یارانش اشاره دارد که به همراه او، از یاری‌کردن پیامبرﷺ منصرف شدند و سیصدتن بودند. عبدالله‌بن عمروبن حرام انصاری در پی‌شان رفت و به آنان گفت: از خدا بترسید و پیامبرتان را رها نکنید، و در راه خدا بجنگید یا اگر نمی‌جنگید با زیادکردن شمار مجاهدان، دشمن را دفع کنید؛ زیرا زیادبودن افراد، سبب سستی دشمن و درهم‌شکستن قدرت و شدت آنان می‌شود. ﴿لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ﴾ منظورشان این بود که- ای مسلمانان مجاهد- به سبب رأی اشتباه و لغزش شما از رأی درست، آنچه در آن قراردارید، چیزی به شمار نمی‌رود و به آن، کارزار گفته نمی‌شود؛ بلکه خودکشی است. ﴿هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ یعنی: این منافقان، قبل از آن روز، به ایمان وانمود می‌کردند و آنچه آشکار کردند، نشانه‌ای است که مومنان از کفر آنان آگاه شوند؛ از این‌رو، با عقب‌نشینی از صفوف مومنان، و گفتن آن سخنان، از ایمان گمانی دور شده و به

کفر نزدیک شدند. بنابرقولی: آنان به پیروان کفر بیشتر از پیروان ایمان یاری رساندند؛ زیرا کم‌کردن شمار مسلمانان توسط آنان به سبب عقب‌نشینی، تقویت مشرکان، به شمار می‌رود. ﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی: ایمان آنان از دهانشان تجاوز نکرده و چیزی از آن به دلهایشان نمی‌رسد. ذکر دهان‌ها در کنار قلوب، برای توصیف نفاقشان است و اینکه ایمانشان در دهانشان موجود بوده و در دلهایشان رسوخ نکرده است، برخلاف صفت مومنان که قلب و زبانشان یکی است. ﴿وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ یعنی: نفاق و سرزنش و جاهل‌شمردن مومنان و تخطئه‌کردن رأی مومنان و شماتت آنان و سایر مواردی که منافقان در میان یکدیگر شایعه می‌کنند؛ زیرا ای مومنان، شما از برخی از این کارهایشان با توجه به نشانه‌ها به طور اجمالی آگاه می‌شوید، اما من به تمام امور پنهانی‌شان احاطه دارم و آن را به تفصیل می‌دانم.[1]

۱۲۱۷. پانزدهم: ضرورت تفکیک مومنان از منافقان:

﴿مَّا كَانَ اللَّـهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّـهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (آل‌عمران:۱۷۹)

«چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به این (حالی) که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا سازد، و چنین نبود که خداوند شما را از غیب آگاه کند، ولی خداوند از میان فرستادگانش، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید، و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست.»

یکی از حکمت‌ها و اهداف پسندیده‌ای که در واقعه احد حاصل شد، تفکیک مومن صادق از منافق کاذب بود؛ به این شرح که: پس از آنکه خداوند در کارزار بدر، مسلمانان را بر دشمنانشان پیروز گرداند، برخی در ظاهر همراه آنان وارد اسلام شدند که در باطن با آنان نبودند؛ از این‌رو، حکمت خداوند عزوجل اقتضا می‌کرد که گرفتاری‌ای برای بندگان مومنش بوجود آورد تا به سبب آن، مومن و کافر از هم جدا گردند؛ این گرفتاری، مصیبت مسلمانان در کارزار احد بود، درنتیجه، منافقان، سربرآورده و آنچه را پنهان داشتند به زبان

---

۱. کشاف: ۴۳۷/۱- ۴۳۸، قرطبی: ۲۶۵/۴- ۲۶۶، قاسمی: ۲۸۶/۴- ۵۸۷.

آوردند و رازشان به‌صورت تلویحی آشکار شد. این‌گونه، سپاه اسلام، به‌طور آشکاری به کافر و مومن و منافق دسته‌بندی شد و مومنان فهمیدند که در خانه‌هایشان دشمنی دارند که از آنان جدا نمی‌شود، پس باید در برابرش آمادگی داشته و از شرّش بپرهیزند. خداوند متعال فرمود: ﴿مَّا كَانَ اللَّـهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ﴾ یعنی: خداوند نمی‌خواهد مؤمنان را در حالتی که قرار دارند- آمیختگی مومنان خالص با منافقان- رها کند. ﴿حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ تا منافق از مخلص جدا شود، ﴿وَمَا كَانَ اللَّـهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ﴾ یعنی: نمی‌خواهد به یکی از شما علم غیبی بدهد که به‌وسیله آن، از ایمان و کفر موجود در قلوب مردم آگاه شود. ﴿وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ﴾ با آگاه‌کردن او از غیب، چنانکه اقوال و افعال آنان، را براساس برخی گفته‌های قبلی‌شان بر پیامبر آشکار کرد، پس آنان را آشکارا رسوا کرده و شما را از شر نزدیکی‌شان نجات می‌دهد.[1]

مبحث ششم
درس‌های غزوه احد برای دعوت و دعوتگران

۱۲۱۸. درس اول: مسلمانان بـه هزینـه در دعـوت از کـافران بـه هزینـه در باطـل، سزاوارترند:

بیان شد که کافران مکه، آن دسته از اموالشان را که ابوسفیان در تجارت از شام آورده بود، برای تجهیز لشکر هزینه کردند تا برای انتقام از مصیبت بدر و بازداشتن از راه خدا، با پیامبرﷺ و مسلمانان بجنگند. خداوند در این مورد فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّـهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾ (انفال:۳۶)

«به راستی کسانی که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می‌کنند، پس به زودی همه را خرج می‌کنند، آنگاه (مایهٔ) حسرت و پشیمانی بر آنان خواهد بود، سپس شکست می‌خورند، و (سرانجام) کسانی که کافر شدند، بسوی (آتش) جهنم رانده می‌شوند.»

---

۱. کشاف: ۱/۴۴۵، قاسمی: ۴/۳۰۱.

از این‌رو، دعوتگران باید مردم را از این روش قدیم و جدید در جنگ با اسلام و دعوتگران به سوی اسلام آگاه کنند؛ این روش آن است که اموالشان را برای بازداشتن از دعوت اسلام و جنگ با دعوتگران به سوی اسلام، در راه‌ها و روش‌های مختلف و در جهات و مؤسسات گوناگون، به هدف بازداشتن مردم از دعوت اسلام و جنگیدن با دعوتگران به سوی اسلام هزینه می‌کنند. کافران قریش، با پیروی از این روش، اموالشان را برای جنگ با اسلام و دعوتگران هزینه کردند، کاری که امروزه توسط دشمنان اسلام و دعوتگران انجام می‌شود. محمدرشید رضا در تفسیر آیه مزبور می‌گوید: (پند این آیه برای مومنان آن است که آنان برای بخشیدن اموال و جانهایشان در راه خدا از کافران، سزاوارترند؛ زیرا این کار از جهت مجموعشان، سعادت دو سرا (دنیا و آخرت)، و از جهت افرادشان، دستیابی به یکی از دو نیکی را برایشان به همراه دارد. امروزه، کافران اموال هنگفتی برای بازداشتن مردم از اسلام هزینه می‌کنند.)[1] بنابراین، کافران برای بازداشتن از راه خدا، ایجاد موانع در راه دین اسلام و جنگ با دعوتگران به سوی آن، در هر زمان و هر مکانی، اموالشان را هزینه می‌کنند. در واقع، دشمنان اسلام، هرگز دعوتگران را در آسایش و امنیت رها نکرده و رها نخواهند کرد.[2] از این‌رو، مسلمانان باید با هزینه و تلاش بیشتر با کافران بجنگند تا برنامه‌هایشان در جنگ با اسلام و دعوتگران را نقش بر آب کنند.

۱۲۱۹. درس دوم: وجوب به‌کارگیری تمام نعمت‌ها و نیروهای خدادادی در راه دعوت به اسلام:

بیان شد که مشرکان از شدت کینه بر مسلمانان و تصمیم جدی بر جنگ با آنان و آمادگی بر این جنگ، برای تحریک قبایل بر نبرد با مسلمانان و یاری‌کردن قریش در این جنگ، از شاعران یاری گرفتند. بر این اساس، دعوتگران باید تمام ادیبان و شاعران مسلمان را بر استفاده موهبت‌ها و نیروهای ادبی و شعری‌شان در راه یاری‌کردن اسلام و دعوت به سوی آن، تشویق کنند. امروزه، اسلام و دعوتگران، چنان مورد هجوم دشمنان قلدر اسلام قرار گرفته‌اند که در تاریخ بی‌نظیر است؛ از این‌رو، دعوتگران باید مسلمانان

---

۱. المنار: ۶۱۰/۹.
۲. الظلال: ۱۵۰۶/۳- ۱۵۰۷.

صاحبِ نیرو و صاحبِ نعمت‌های خدادای را از این واقعیت وحشتناک آگاه کنند. در دین خدا جایز نیست که ادیبان و شاعران در آسودگی عقلی و خیالات شاعرانه و سرودن اشعار عاشقانه و غزل و رصد زیبایی و انشای داستان‌های خیالی که احساسات جوانان و نوجوانان را آشفته می‌سازد، زندگی کنند.... بر آنان حرام است اگر چنین کنند و شعر و ادبیاتشان را در راه دفاع از دین خویش و دعوت به سوی آن به‌کار نگیرند. در این صورت، دینشان بر هرکه بخواهد با باطل و دروغ‌پردازی‌ها به حجت آزادی نظر، گوارا خواهد شد... دعوتگران باید ادیبان و شاعران را از این موضوع آگاه کرده و غیرت دینی را در آنان تحریک کنند تا غیرت و تعصب آنان در دینشان، از غیرت کافران بر باطلشان کمتر نباشد.

۱۲۲۰. درس سوم: وجوب مشورت امیر با یارانش:

بیان شد که پیامبرﷺ قبل از خروج برای رویارویی با دشمن در احد، با یارانش به مشورت پرداخت که: آیا همراه آنان به سوی دشمن خارج شوند، یا در مدینه باقی مانده و هنگام ورود دشمن با آنان بجنگند؟

امیرِ جماعت دعوتگران به سوی خدا، باید از مشورت رسول خداﷺ با اصحابش الگو بگیرد. ایشان درحالی با اصحابش به تبادل نظر پرداخت که رسول خدا بود و این فرمان خداوند را اجرا کرد که فرمود:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل‌عمران:۱۵۹)

«پس به (سبب) رحمت الهی است که تو با آنان نرم‌خو (و مهربان) شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از اطراف تو پراکنده می‌شدند، پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کارها، با آنان مشورت کن، و آنگاه که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا که خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.»

با این وجود، آیا سزاوار است، رئیس جماعتی مسلمان از مشاوره با افرادش خودداری کند؟ تبادل نظر امیر جماعت مسلمان با افرادش از نظر شرعی مطلوب است و نباید از این کار خودداری کرده و به آن عمل نکند، پس چگونه امیر جماعت دعوتگران که به سوی خدا و براساس روش‌های اسلامی دعوت می‌دهد، می‌تواند در امور و روش‌های

تبلیغ و سیاست دعوت در سامان‌دهی امور مربوط به آن با افرادش مشورت نکند؟ مشورت نکردن، گناه و مخالف شریعت خداست و شأن امیر جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- این است که از روی عمد، مرتکب گناه نشده و با شریعت خدا مخالفت نکرده و بر این مخالفت اصرار نورزد.

۱۲۲۱. درس چهارم: مشورت، واجب است، اما راهنما بوده و الزام‌آور نیست:

دعوتگران باید بدانند که مشورت کردن امیر با آنان در امور سازمانی، هرچند به حکم شرع بر امیر واجب است، اما به عنوان راهنما بوده و الزام‌آور نیست؛ یعنی بر امیر واجب است که مشورت بگیرد، اما بر او واجب نیست که به رأی اکثریت عمل کند. پس از آنکه امیر به مشورت پرداخت، این واجب- یعنی مشاوره واجب- از عهده‌اش برداشته می‌شود، اما می‌تواند به هر رأیی که صلاح می‌داند عمل کند و به رأی اکثریت مقیّد نیست. نمی‌توان برای اثبات الزام‌آوربودن مشورت به این موضوع استدلال کرد که رأی پیامبرﷺ ماندن در مدینه و خارج‌نشدن برای رویارویی با دشمن در احد بود، اما به رأی اکثریت مبنی بر خروج و نماندن در مدینه عمل کرد؛ زیرا پیامبرﷺ تصمیم گرفت که به رأی اکثریت عمل کند، نه به این دلیل که رأی اکثریت بر امیر الزام‌آور است. موضوع بحث در اینجا، درخصوص محدوده التزام امیر به رای اکثریت و الزامش به این رأی است و جواز عمل به رأی اکثریت هنگامی که امیر قصد عمل به آن را داشته باشد، موضوع بحث نیست. این موضوع را در کتاب «أصول الدعوة» به‌طور مفصل بیان کرده‌ایم.

۱۲۲۲. درس پنجم: عزم جدّی بر اجرا، پس از مشورت:

بیان شد کسانی که به خروج برای رویارویی با دشمن و نماندن در مدینه، تمایل داشتند و اکثریت بودند، از کرده خود پشیمان شده و با اصرار بر این پشیمانی گفتند: بر خلاف نظر رسول خداﷺ، نظر دادیم و چون پیامبر درحالی‌که زره‌اش را پوشیده بود از خانه‌اش- خانه عائشه- بیرون آمد، گفتند: ای رسول خدا، اگر می‌خواهی که در مدینه بمانی چنین کن و ما نیز خارج نمی‌شویم. پیامبرﷺ فرمود: «**سزاوار هیچ پیامبری نیست که چون زره بر تن کند، آن را فرو نهد، تا آنکه خداوند درباره او حکم کند.**» به این ترتیب، پیامبرﷺ درسی رسا و عالی به اصحابش داد و آن اینکه شوری زمان خودش را دارد و چون زمانش تمام شد، زمان عزم بر اجرا و حرکت در آن با توکل بر خدا فرامی‌رسد. دیگر زمانی برای تردید و اعاده شوری یا معلق‌بودن میان آرا نیست، بلکه باید بر اجرای کار

تصمیم گرفت و پس از آن خداوند هرچه بخواهد انجام می‌دهد.[1] دعوتگران و امیرشان باید این موضوع را درک کنند که مشورت‌خواستن، وظیفه امیر است و پیروانش وظیفه دارند نظراتشان را بیان کنند. پس از آن، امیر، نظر مناسب را انتخاب کرده و بر اجرایش تصمیم می‌گیرد. امیر و مشاورانش باید با جدیت در اجرای نظر منتخب بکوشند، گویی رأی منتخبِ امیر، رأی تک‌تک دعوتگران است و تفاوتی میان موافق یا مخالف آن در زمان مشورت‌کردن وجود ندارد. بر امیر جایز نیست که پس از تصمیم بر اجرای رأی منتخب، تردید کند؛ در طرف مقابل، دعوتگران نیز نباید با انتخاب امیر مخالفت کرده و میان افراد جماعت شایعه کنند که نظرشان برخلاف نظر امیر بوده و نظر امیر خطاست و ما به اجبار آن را اجرا کرده و بدان ملتزم هستیم. زیرا این سخن، دری برای شیطان می‌گشاید که انتقادات دیگر دعوتگران و در نتیجه سرپیچی آنان از اجرا را به دنبال خواهد داشت. این خواسته شیطان است؛ زیرا بر پراکندگی و تفرقه میان افراد جماعت و گروهشان مشتاق است و دعوتگران باید از این مورد بپرهیزند.

۱۲۲۳. درس ششم: اظهار قدرت بر جهاد:

بیان شد که پیامبرﷺ افراد خردسال را از لشکرش بازگرداند، اما رافع‌بن خدیج خردسال را به دلیل مهارتش در تیراندازی نگه داشت. سمرة‌بن جندب به بازگرداندنش به‌خاطر سن کمش چنین اعتراض کرد که از رافع نیرومندتر است و می‌تواند با او کشتی گیرد. هنگامی که این خبر به پیامبرﷺ رسید، به او اجازه داد که با رافع کشتی بگیرد، او نیز چنین کرد و پیروز شد؛ پیامبرﷺ نیز به او اجازه ماندن در لشکر را داد. از این‌رو، کسی که بر قدرت خویش برای انجام اعمال دعوت اطمینان دارد، می‌تواند آن را اعلام کند و امیر جماعت می‌تواند برای پی‌بردن به محدوده قدرتش بر انجام عمل دعوت، وی را بیازماید. دعوتگران نیز باید به پسران و دختران جوان توجه و عنایت شایسته داشته و آنان را بر اعمال جهاد، مانند اعمالی از دعوت که مناسب حالشان است، پرورش داده و آنان را در راستای مقاصد جهاد، تقویت کنند تا اشتیاقشان بر جهاد بیشتر از اشتیاقشان بر هواپرستی‌های معمول جوانان باشد.

---

۱. همان: ۱/۴٦۰.

۱۲۲٤. درس هفتم: پرهیز از سرخوردگی منافقان:

بیان شد که عبدالله‌بن أبی بن سلول منافق و یارانش، در میدان کارزار، به این ادعا و استدلال که از نظرشان نبردی میان مسلمانان و مشرکان رخ نمی‌دهد.... از سپاه اسلام، کناره گرفتند. چنانکه نزدیک بود تحت تأثیر این ادعا، دو گروه از سپاه اسلام خارج شده و عقب‌نشینی کنند. از این‌رو، دعوتگران نباید تحت تأثیر افعال و اقوال دیگران، از عمل پسندیده دعوت دست بردارند؛ بلکه باید به شدت از آنان و اعمالشان دوری کنند تا تحت تأثیر قرارنگیرند و سخنانشان را که سبب سرخوردگی از اعمال دعوت یا ایجاد شک در نتایج آن و سایر مواردی که سبب ضعیف‌کردن دعوتگران و جماعتشان است، تکرار نکنند.

۱۲۲۵. درس هشتم: جایزنبودنِ افزایشِ لشکریان دشمن:

در حادثه کناره‌گیری ابن‌سلول منافق و گروهش، صحابی گرانقدر، عبدالله‌بن عمرو، پدر جابربن عبدالله، خودش را به آنان رساند تا از کناره‌گیری از لشکر بازدارد، بخشی از سخنان او خطاب به آنان چنین بود: «اگر در کنار مسلمانان نمی‌جنگید، همراهشان بمانید تا شمارشان افزایش یابد، زیرا فزونی تعداد مجاهدان، سبب وحشت‌زدگی دشمن و تقویت اراده مسلمانان مجاهد می‌شود.» اما ابن‌سلول و همراهانش این سخن را نپذیرفتند. از این‌رو، دعوتگران باید مسلمانان را از این موضوع آگاه کنند که افزودن بر شمار کافران جایز نیست. از مظاهر افزودن بر شمار کافران، پذیرفتن دعوت آنان برای حضور در اجتماعاتشان یا شرکت در اعیاد و جشن‌هایشان است. همچنین دعوتگران باید مسلمانان را از این موضوع آگاه کنند که افزودن بر شمار مسلمانان دعوتگر به سوی اسلام، از طریق اجابت دعوت جماعت یا امیر دعوتگران برای حضور در اجتماعاتشان، امری واجب است.

به‌علاوه دعوتگران در دروس و سخنرانی‌هایشان باید آنچه را امام قرطبی در تفسیرش از انس‌بن مالک روایت کرده، یادآوری کنند که- انس‌بن مالک- گفت: در روز قادسیه، عبدالله‌بن أم‌مکتوم را دیدم درحالی‌که زرهی پوشیده بود و پرچم سیاهی در دست داشت، به او گفته شد: آیا خداوند درباره عذر تو، [آیه] نازل نکرده است. گفت: آری، خداوند عذر مرا نازل کرده، اما می‌خواهم شمارِ مسلمانان را افزایش دهم.[1] امروزه مسلمانان به چنین رخدادهایی نیاز دارند.

---

۱. قرطبی: ٢٦٦/٤.

۱۲۲۶. درس نهم: چنگ‌زدن به مقاصد اسلام، سبب بطلان توطئه‌های دشمنان:

بیان شد که ابوسفیان، برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان، قاصدی را نزد انصار فرستاد تا به آنان بگوید، اختلافی میان آنان و قریش نیست و از آنان بخواهد که محمدﷺ را به قریش تحویل دهد. اما ایمان انصار، آنان را از گرفتارشدن در توطئه ابوسفیان محافظت کرد و پاسخ ناخوشایندی به او دادند. توطئه دیگر، توسط ابوعامر فاسق انجام شد که در برابر سپاه اسلام آشکار شد و این‌گونه بر آنان ندا زد: ای گروه اوس- زیرا از نظر نسبی از آنان بود- من ابوعامرم. از آنان خواست که از او پیروی کرده و از محمدﷺ کناره گیرند، اما ایمانشان، سبب نجاتشان شد و گفتند: ای فاسق! خداوند نعمتی به چشمت ننماید. از این‌رو، دعوتگران باید از توطئه‌ها و تلاش فراوان دشمن برای ایجاد تفرقه میان آنان با تحریک مبانی تعصب قبیله‌ای یا سایر تعصبات، بپرهیزند و بدانند که دشمن به هر چیزی که مناقض ایمانشان باشد، چنگ می‌زند.

۱۲۲۷. درس دهم: سرپیچی از فرمانده، سبب سستی لشکریان:

بیان شد که پیامبرﷺ برای پشتیبانی جبهه پشت مسلمانان که مبادا دشمن از پشت بر آنان وارد شود، پنجاه تن را به فرماندهی عبدالله‌بن جبیر بر کوه مستقر کرد و به آنان فرمان داد که تحت هیچ شرایطی، مقرشان را رها نکنند؛ اما جز عده اندکی از آنان، تخلف کردند؛ از این‌رو، دشمن هجوم آورده و تیراندازان باقی‌مانده را کشت، سپس از پشت بر لشکر اسلام هجوم آورد و مشرکانِ شکست‌خورده، از جلو و عقب، مسلمانان را محاصره کردند. به این ترتیب، مسلمانان که در آغاز نبرد، به پیروزی دست یافته بودند، شکست خوردند و سبب این شکست، مخالفت تیراندازان با فرمان رسول خداﷺ برای ماندن در مقرشان بود.

بنابراین، دعوتگران باید به اطاعت از امیرشان تا زمانی که در غیر معصیت خدا باشد، پایبند باشند و مخالفت آنان با دستورات امیر در امور اجتهادی و خارج از معصیت خدا، جایز نیست. پایبندی‌شان به چنین فرمانبرداری‌ای، برای موفقیت دعوت و پذیرش آن از سوی مردم، امری ضروری است. باید بدانند که فرمانبرداری آنان از امیرشان، به حکم خداست؛ زیرا به فرمانبرداری از امیر در غیرمعصیت خدا، امر کرده است. دعوتگران در صورت پایبندنبودن به این اطاعت، گرفتار پراکندگی و تفرقه و تشتّت آرا می‌شوند که تمام این موارد، موانع پیروزی هستند.

۱۲۲۸. درس یازدهم: ترجیح دنیا بر آخرت، سبب وقوع در خطا:

تیراندازانی که پیامبرﷺ آنان را برای حمایت جبهه پشتی مسلمانان در برابر دورزدن دشمن بر کوه مستقر کرده بود، با یکدیگر اختلاف کردند؛ به‌گونه‌ای که بیشترشان برای جمع‌آوری غنیمت، قصد پایین‌آمدن از کوه و پیوستن به مسلمانان را داشتند؛ زیرا گمان می‌کردند مشرکان در برابر مسلمانان شکست خورده‌اند، و شمار اندکی از تیراندازان، برای عمل به فرمان رسول خداﷺ مقرشان را رها نکردند. در نتیجه مشرکان دور زده و از پشت بر مسلمانان ضربه زدند. این رخداد، عبرتی بزرگ و آموزشی برای دعوتگران است به اینکه دوستی دنیا، گاهی در دلهای مومنان نفوذ کرده و این امر بر آنان پوشیده می‌مانَد، در نتیجه دنیا و متاع آن را بر آخرت و نیازهای دستیابی به نعمتهایش ترجیح داده و با دستورات صریح شریعت مخالفت می‌کنند؛ چنانکه تیراندازان مذکور، از روی تأویل باطلکه هواپرستی و دوستی دنیا آن را بالا می‌برد با شریعت و دستورات صریح رسول خداﷺ مخالفت کرده و دستورات محکم آن را از یاد بردند. اگر مومن از انگیزه‌های پنهان این امور که در رأس آن، دوستی دنیا و ترجیح آن بر آخرت و نیازهای ایمان قراردارد، غافل شود، مرتکب تمام این امور می‌شود. این موضوع می‌طلبد که دعوتگران به‌طور پیوسته و دقیق، امور نهان نفس خویش را بررسی کرده و دوستی دنیا را از نفس دور سازند تا میان آنان و دستورات شریعت مانع نشده و با تأویلات پیچیده‌شده با هوای نفس و سوق‌دادن آن به سوی دنیا و متاعش، با دستورات شرع مخالفت نکنند. چنانکه ابن‌کثیر در تفسیر خویش[1]، از عبدالله‌بن مسعود روایت کرده که گفت: گمان می‌کردم هیچ‌یک از اصحاب رسول خداﷺ خواهان دنیا نبود، تا اینکه در روز احد این آیه درباره ما نازل شد:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّـهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَا أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّـهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران:۱۵۲)

«و به راستی خداوند، وعده خود را با شما (در جنگ احد) تحقق بخشید، آنگاه که در (درآغاز جنگ) به فرمان او، آنان را می‌کشتید. تا اینکه سست شدید و در کار (جنگ و جمع‌آوری غنیمت) با یکدیگر به نزاع پرداختید، و بعد از آنکه

---

۱. ۴۱۳/۱.

آنچه را دوست می‌داشتید (از پیروزی بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید، برخی از شما خواهان دنیا بود، و برخی خواهان آخرت. سپس برای آنکه شما را آزمایش کند از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد، (و پیروزی شما به شکست انجامید). و از (معصیت و تقصیر) شما (که نافرمانی از دستور پیامبر بود) در گذشت. و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد.»

حبّ دنیا، به دوست‌داشتنِ متاع مادی‌اش محدود نیست، بلکه متاع معنوی‌اش را نیز دربرمی‌گیرد که در رأس آن، حب سلطه و ریاست قراردارد. دعوتگران باید از این دوستی دوری کنند تا در مخالفت با دستورات جماعت اسلامی گرفتار نشوند، به این توجیه که قصد خیر و خیرخواهی و مصلحت دعوت را دارند، درحالی‌که واقعیت آن است که به انگیزه هواپرستی و حب دنیا فعالیت می‌کنند. ابزار سنجشِ پی‌بردن به انگیزه‌های اقوال و افعالشان و اینکه آیا این انگیزه‌ها، هواپرستی و حب دنیا هست؟ این است که آیا راضی می‌شوند ریاست به دیگران سپرده شود و خودشان، سربازانی گمنام و قانع به علم خدا درباره‌شان و به مزد و ثواب نزد او باشند؟ یا به این موضوع قانع نبوده و خواهان خودنمایی و ریاست هستند؟ آیا واگذاری ریاست در زمینه دعوت و اعمال آن به دیگران، سبب اندوهشان شده یا به‌خاطر رهایی از مسوولیت شاد می‌گردند؟ آیا در صورت واگذاری ریاست به دیگران، هرچند ریاستِ گروه یا یکی از اجتماعات دعوتگران باشد، در جهاد و دفاع پایدار می‌مانند؟ دو نکته در اینکه دعوتگران، خود و محدوده وابستگی‌شان به دنیا را بیازمایند، مفید است؛ **نکته اول**: آنکه بر پاداش نماز جماعت مشتاق است، تا زمانی‌که همراه جماعت نماز گزارده و پاداش نماز جماعت را به دست می‌آورد، امام‌شدن در نماز برایش مهم نیست. **نکته دوم**: فرمان برکناری خالدبن ولید از فرماندهی سپاه از سوی امیرالمومنین عمربن خطاب زمانی به دستش رسید که در اوج پیروزی‌ها و جهاد در راه اسلام بود، این فرمان عزل، هرگز در جهاد و دفاع او تأثیری نداشت، بلکه این سخن مشهورش را به زبان آورد: «من در راه ابوبکر و عمر نمی‌جنگم، بلکه در راه خدا می‌جنگم.» وی راضی شد که به عنوان یک سرباز و نه به عنوان فرمانده خدمت کند.

۱۲۲۹. درس دوازدهم: تفاوت آرزو با عمل:

دعوتگران و جماعت اسلامی باید بدانند آرزوهای پاک و خواسته‌های پسندیده‌ای که افراد جماعت از آنها سخن می‌گویند، به معنای برابری اعمال با آرزوها و خواسته‌هایشان

نیست، زیرا هنگام مواجهه با واقعیت و حوادث، بسیاری از آرزوها فروکش کرده و بسیاری از خواسته‌ها، ضعیف می‌شوند؛ درنتیجه اعمال مطلوب کمی انجام می‌شود؛ چه بسا کاری از پیش نبرده و از معرکه می‌گریزند. این موارد، قسمتی از دلالت‌های این آیه است:

﴿وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ﴾

(آل عمران:۱۴۳)

«و به راستی شما مرگ (و شهادت) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، آرزو می کردید، پس آن را دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید.»

از این‌رو، برای فرمانده رشید جماعت اسلامی شایسته نیست که براساس آرزوها و خواسته‌های شنیده‌شده از اعضا یا یاران و موافقان دعوت، برنامه‌ریزی کند، زیرا خواسته، چیزی است و عملی‌کردن آن و ضروریاتش، چیزی دیگر. تفاوت میان این دو، مانند آن است که به زبان بگویی (می‌جنگم)، و اینکه در واقع بجنگی. خواسته‌ای که شخص در مورد عملی به زبان آورده و آن را آشکار می‌کند، واقعیت پیدا نمی‌کند و مضمونش محقق نمی‌گردد، مگر به دو مورد: مورد اول: موجود بودن موضوع گفتار، مورد دوم: اراده‌ای جازم بر اجرای مضمون خواسته بر اساس این موجودی. از این‌رو، گفتن (فلان مالم را می‌بخشم) محقق نمی‌شود مگر با وجود مال نزد گوینده و اراده‌ای جازم بر اجرای مضمون گفته‌اش. بنابراین دعوتگران و یاران اسلام و دستیاران جماعت اسلامی، باید داشته ایمانی خویش را تقویت کنند، تا خواسته‌های پاکشان را که در جان‌های پاکشان می‌جوشد، محقق کنند که اگر داشته ایمانی‌شان برای اجرای خواسته‌هایشان کافی نبود، خودشان را به مقاصد اسلام و ایمان تشویق کنند تا بر عملی‌ساختن آرزوها و خواسته‌هایشان، آماده و حاضر شوند.

۱۲۳۰. درس سیزدهم: دفاع از فرمانده:

دفاع از فرمانده جماعت اسلامی از نظر شرعی خواسته شده است؛ زیرا او با جماعت خویش، از دین و یارانش حمایت می‌کند؛ مانند ناخدای کَشتی که از کشتی و مسافرانش حمایت می‌کند. بیان شد که در کارزار احد، مسلمانان از پیامبرﷺ و فرمانده‌شان دفاع کردند که به ضرورت حمایت از رهبر جماعت راهنمایی می‌کند؛ زیرا حمایت از او، سبب حمایت از جماعت و پایداری آن در عمل نیک یاری‌کردن به اسلام، می‌شود. مفید است که دعوتگران، گاهی دفاع‌کردن‌های آشکار صحابه گرامی از پیامبر و فرمانده‌شانﷺ

را بیان کنند؛ زیرا در بیان این رخدادها، نمونه محبت‌های آنان به پیامبرﷺ و راهنمایی به وجوب حمایت از امام مسلمانان و افراد پایین‌تر از او که فرماندهی گروهی را که از اسلام دفاع کرده و به سوی آن دعوت می‌دهند، وجود دارد. برخی رخدادهای دفاع مسلمانان از پیامبرﷺ قبلاً بیان شد.

۱۲۳۱. درس چهاردهم: متوقف‌نشدن جهاد و دعوت به سوی خدا با فوت رهبر:

گاهی رهبر جماعت اسلامی می‌میرد یا به قتل می‌رسد؛ این گرفتاری برای جماعت بسیار دشوار است اما نباید سبب توقف جهاد توسط جماعت شود، بلکه باید با صبری نیکو و پایداری بر مقاصدی که امیر و رهبرشان در راه آن می‌جنگید، با این گرفتاری روبرو شوند؛ زیرا با فقدان رهبر و پنهان‌شدن جسد پاکش از آنان در زیر خاک، دعوتش باقی است و نمی‌میرد. چنانکه در صورت فوت امام مسجد، نماز جماعت نمازگزاران در مسجد محله متوقف نمی‌شود. دعوتگران نیز در صورت فقدان امیرشان باید چنین کرده و جهادشان را متوقف نکنند. شریعت، صحابه گرامی را از متوقف‌کردن جهاد در راه خدا به سبب مرگ یا قتل رسول خداﷺ برحذر داشته و می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّـهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّـهُ الشَّاكِرِينَ﴾

(آل‌عمران:۱۴۴)

«و محمد جز فرستاده‌ای نیست، که به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده‌اند و) گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بازمی‌گردید (و عقیده و دین خود را رها می‌کنید؟) و هر کس به عقب بازگردد (و عقیده و دین راستین را رها کند) هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»

در تفسیر این آیه چنین آمده است: رسولان برای همیشه در میان قومشان نمی‌مانند، زیرا هر نفسی، طعم مرگ را می‌چشد، و مسوولیت رسولﷺ ابلاغ رسالتش است که آن را انجام داد و ماندن همیشگی او در میان قوم از لوازم رسالتش نیست؛ در نتیجه احدی در این دنیا جاویدان نیست. سپس خداوند در اعتراض بر کسانی که به سبب مرگ یا قتل پیامبرﷺ سست شدند، فرمود: ﴿أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾ یعنی: به عقب بازگشته و از جهاد دست می‌کشید. بازگشت به عقب، یعنی پشت‌کردن به جهاد و

ضروریاتش که رسول خداﷺ انجام می‌داد، ﴿وَمَن يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّـهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّـهُ الشَّاكِرِينَ﴾ کسانی که بازنگشتند یا با پیروی از رسولِ زنده یا مرده، بر دینشان پایدار ماندند.[1]

۱۲۳۲. درس پانزدهم: الگوبرداری دعوتگران از کسانی که مرگ یا قتل پیامبرﷺ آنان را به وحشت نینداخت:

برخی از دعوتگران، با مرگ یا قتل امیرشان حیرت و وحشت‌زده شده و تعادلشان را از دست می‌دهند، درحالی‌که باید از آنانی که با وجود شنیدن خبر قتل پیامبرﷺ ثابت‌قدم ماندند، الگو بگیرند. در کارزار احد، هنگامی که یکی از مشرکان ندا داد محمد کشته شد، برخی از مسلمانان پایداری کردند، اما برخی یا بیشتر مسلمانان تحت تأثیر قرار گرفتند. در نتیجه برخی از مسلمانان گریختند و برخی پایداری کردند مانند انس‌بن نضر، عموی انس‌بن مالک که گفت: ای قوم، اگر محمد کشته شده باشد، همانا خدای محمد زنده‌ای است که نمی‌میرد، زندگی را پس از رسول خداﷺ چه می‌کنید؟ بجنگید بر آنچه او جنگید، و بمیرید بر آنچه او مُرد. سپس شمشیرش را بر کافران برکشید و جنگید تا شهید شد. مردی از مهاجران به مردی از انصار برخورد که در خون خویش دست و پا می‌زد، به وی گفت: ای فلان! آیا آگاه شدی که محمد کشته شد؟ مرد انصاری گفت: اگر محمد کشته شده، پیام الهی را رسانده است، شما نیز در دفاع از دینتان بجنگید. هنگام وفات رسول خداﷺ و مبهوت و متحیرشدن مسلمانان، ابوبکر در آشفتگی و بی‌قراری مردم، حاضر شد و بدون اینکه با کسی سخن بگوید به حجره عایشه وارد شد. پارچه را از چهره پیامبرﷺ کنار زد و رخسار شریفش را بوسید و گریست و دانست که وفات یافته است. آنگاه نزد مردم در مسجد رفت و در میان آنان به سخنرانی پرداخت. بخشی از سخنانش چنین بود: هر کس محمد را می‌پرستید [بداند] که محمد وفات یافت و هر کس خداوند را می‌پرستید [بداند] خداوند زنده‌ای است که نمی‌میرد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾ خداوند با این جبهه‌گیری و پایداری بزرگِ ابوبکرؓ، مسلمانان را استوار نگه داشت.[2] از این‌رو،

---

۱. قرطبی: ۲۳۳/٤، ابن‌کثیر: ٤٠٩/۱، کشاف: ٤۲۳/۱.

۲. ابن‌کثیر: همان، کشاف، همان.

دعوتگران باید پایداری صحابه گرامی را هنگام شنیدن خبر قتل محمدﷺ در میدان کارزار، و عمل ابوبکر را هنگام اطمینان یافتنش از مرگ پیامبرﷺ به یاد داشته باشند و این واقعیت را در ذهنشان مرور کنند که تمام انسانها فانی هستند، اما عقیده، جاودان بوده و روش خدا در زندگی، به خودی خود، از رسولانِ و دعوتگرانی که بر مدار تاریخ آن را به دوش کشیده و به مردم می‌رسانند، مستقل است... دعوت، قدیمی‌تر، بزرگتر و ماندگارتر از دعوتگر است، زیرا دعوتگران می‌آیند و می‌روند، اما دعوت در نسل‌ها و قرن‌ها باقی است و پیروانش به خاستگاه آغازین آن که همان خداوند زنده پابرجایی که هرگز نمی‌میرد، متصل هستند.[1]

۱۲۳۳. درس شانزدهم: یادآوری عوامل پایداری به کارگزاران اسلام:

جماعت دعوتگران باید عوامل پایداری بر اسلام و دعوت به سوی آن و پایداری در برابر دشمن را به خودشان و سایر کارگزاران اسلام یادآوری کنند. بیان شد که پیامبرﷺ بر مسلمانانِ فراری شکست‌خورده این‌گونه ندا زد: «ای بندگان خدا! به سوی من بشتابید، ای بندگان خدا به سوی من بشتابید، من رسول خداﷺ هستم، به سوی من آیید.» این ندا باعث شد که فراریان شکست‌خورده به سوی رسول خداﷺ بازگردند. از جمله عوامل پایداری دعوتگران و عموم کارگزاران اسلام، بلکه عموم مسلمانان در برابر دشمنان و حمله ستمگرانه آنان بر اسلام و پیروان و دعوتگرانش این است که دعوتگران این آیه را متذکّر شوند که می‌فرماید:

﴿إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (آل عمران:۱۴۰)

«اگر (در روز احد) به شما زخم و آسیبی رسید؛ به راستی به آن گروه (کافر نیز در روز بدر) زخم و آسیبی همانند آن رسید. و ما این روزها(ی شکست و پیروزی) را در میان مردم می‌گردانیم. و تا خداوند افرادی را که (واقعاً) ایمان آورده اند؛ معلوم بدارد، و از میان شما شاهدانی بگیرد، و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد.»

---

۱. الظلال: ۴۸۵/۱.

و ﴿وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّـهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّـهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (نساء:۱۰۴)

«و در تعقیب دشمن سست نشوید. اگر شما رنج می‌برید؛ آنان نیز مانند شما رنج می‌کشند، ولی شما امیدی از خدا دارید که آنان ندارند، و خداوند دانای حکیم است.»

پس اگر کافران در راه باطل خویش، متحمّل آسیب و قتل می‌شوند، ای مسلمانان شما در جهاد خویش، امیدوار به پاداش و خشنودی خدا هستید و آنان چنین امیدی ندارند؛ پس شما در جهاد و پایداری بر دعوتتان از آنان سزاوارترید. ننگ است اگر با بُزدلی، حق دینتان را که بر عهده شما است بجا نیاورید و پیروان باطل در پایداری بر باطلشان بر شما چیره شوند. یادآوری و بیان این مقاصد و امثال و قصص توسط دعوتگران و مسلمانان، غیرت مسلمانان را برانگیخته و آنان را به چنگ‌زدن و عمل به دین و جهاد در راهش وامی‌دارد.

۱۲۳٤. درس هفدهم: سررسیدِ مرگ، قطعی است:

از جمله عوامل مفید برای پایداری دعوتگران و کارگزاران اسلام و عموم مسلمانان این است که به یاد داشته باشند، سررسید مرگ قطعی است و بزدلی و فرار از مقابل دشمن بر عمر نمی‌افزاید و پایداری و مجاهدت با دشمنان از عمر نمی‌کاهد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّـهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران:۱۴۵)

«و هیچ کسی جز به فرمان خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است معین و مشخص‌شده، و هر کس که پاداش این دنیا را بخواهد از آن به او می‌دهیم، و هر کس که پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می‌دهیم، و بزودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.»

این آیه تشویقی برای ترسوها و ترغیب آنان به جهاد است؛ زیرا رفتن و نرفتن به جهاد، نه از عمر می‌کاهد و نه بر آن می‌افزاید.[1] از این‌رو، حقیقت اجل در نفس مستقر شده و او

---

۱. ابن‌کثیر: ٤١١/١.

را هنگام تفکر در انجام تکالیف و التزامات ایمانی مانند جهاد در راه خدا و انجام ضروریات دعوت به سوی خدا، از اندیشیدن درباره زمان مرگ بازمی‌دارد، پس ترس و اضطرابی در انجام تکالیف به خود راه نمی‌دهد و در راه دعوت به سوی خدا با تمام تکالیف و التزاماتش از روی صبر و آرامش و توکل بر خدا که فقط او مالک اجل‌هاست، گام برمی‌دارد. حال که اجل- سررسید مرگ- مشخص است، مسلمان باید بنگرد که چه می‌خواهد؟ آیا می‌خواهد از انجام تکالیف ایمان سرباز زده و همّتش را در دنیا یا رسیدن به چیزی از متاعش محدود کند- این کنایه است برای کسانی که در روز اُحد، به جمع‌آوری غنایم مشغول شدند- یا اینکه مسلمان چیزی برتر و بیشتر و ماندگارتر از متاع دنیا که ثواب آخرت است، می‌خواهد؛ میان این‌دو- متاع دنیا و ثواب آخرت- تفاوت زیادی است. ﴿وَسَيَجْزِي اللَّـهُ الشَّاكِرِينَ﴾ پاداش مبهمی که مومنان آن را خواستند، کسانی که شکر نعمت خدا بر خویش- یعنی شکر نعمت اسلام- را بجا آوردند و هیچ چیز آنان را از جهاد در راه خدا بازنداشت.[۱]

۱۲۳۵. درس هجدهم: عبرت‌گیری از مجاهدان پیشین:

از دیگر عوامل مفید که سبب ثبات دعوتگران و کارگزاران، بر اسلام و دعوت به سوی آن می‌شود، بیان‌کردن مَثَل برادران مجاهد پیشین است؛ آنان گروه‌های زیادی بودند که به دنبال پیامبرانشان به جهاد در راه خدا رفتند و مصیبت‌های وارده در این راه آنان را سست و ضعیف نکرد و به دشمن تن ندادند؛ بلکه در جهادشان، شکیبا و پایدار ماندند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّـهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران:۱۴۶)

«و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، مردان خدایی نبرد کردند، آنان هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند، و زبونی نشان ندادند (و تسلیم دشمن نشدند) و خداوند شکیبایان را دوست دارد.»

---

۱. کشاف: ۴۲۴/۱، الظلال: ۴۸۷/۱ - ۴۸۸.

در این آیه، کنایه‌ای وجود دارد برای مسلمانانی که هنگام شایعه قتل رسول خداﷺ، سست و درهم‌شکسته شده و در مجاهدت با مشرکان ضعیف شدند و به دشمن تن دادند. خداوند این مَثَل را بر مومنان به‌خاطر پایداری آن ربانیون و سخنشان بیان کرد که گفتند:

﴿وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران:۱۴۷)

«و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا! گناهان ما را بیامرز، و از زیاده‌روی ما، در کارمان (بر ما بیامرز) و گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران، پیروز گردان.»

با وجود اینکه ربّانی بودند، گناهان و اسراف را به خودشان نسبت دادند تا به تقصیر خویش اعتراف کرده باشند. طلب آمرزش از گناهانشان را بر طلب استوارکردن گامهایشان در برابر دشمن مقدم کردند تا از خدا، پیروزی را همراه با پاکی و طهارت و خضوع خواسته باشند.[1] از این‌رو دعوتگران، پیش از اینکه پایداری و پیروزی بر دشمن را از خدا بخواهند، باید با تضرع و زاری از گناهانشان طلب آمرزش کرده و توبه کنند.

﴿فَآتَاهُمُ اللَّـهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّـهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

(آل‌عمران:۱۴۸)

«پس خداوند پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

یعنی: به پاداش هر دو سرا دست یافتند: پیروزی و غنیمت در دنیا، و ثواب نیکو در آخرت. این پاداش نیکوکاری‌شان در ادب دعا و روی‌آوردن به خدا و در جبهه‌های جهاد است و به این سبب، الگویی شدند که خداوند آن را به مسلمانان مجاهد بیان کرد. تخصیص ثواب آخرت به «حُسن» بر فضیلت و برتری آن بر ثواب دنیا دلالت دارد و اینکه خدا آن را به عهده گرفته است.[2]

---

۱. کشاف: همانجا.

۲. همان: ۱/٤٢٤– ٤٢٥، الظلال: ۱/٤٨٨.

۱۲۳٦. درس نوزدهم: نگاه به گذشته، برای عبرت و پندآموزی، نه برای سوگواری و گریه:

دعوتگران هزگز نباید به‌خاطر فرصت‌های از دست‌رفته‌ای که امکان حصول خیر برای دعوت در آنها وجود داشت، گرفتار غم و اندوه و سوگواری شوند؛ بلکه فقط باید برای عبرتگیری و پندآموزی و نه برای سوگواری و گریه به گذشته بنگرند. چشم‌انداز آینده‌شان نیز باید این باشد که بدانند بر اساس رخدادهای گذشته و وضع موجود چه باید بکنند. زیرا گذشته و رخدادهایش تمام شده و اصلاح آن امکان ندارد و فقط می‌توان از آن عبرت گرفت. دلیلی برای سوگواری بر گذشته وجود ندارد؛ زیرا سوگواری، گم‌شده‌ای را بازنمی‌گرداند و معدومی را به وجود نمی‌آورد. خداوند متعال درباره مصیبت مسلمانان در روز احد می‌فرماید:

﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّـهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (آل‌عمران:۱۵۳)

«و (به یاد آورید) هنگامی را که (در حال گریز از کوه) بالا می‌رفتید، و به هیچ کس توجه نمی‌کردید. و پیامبر از پشت سرتان شما را صدا می‌زد، پس (خداوند) با غم و اندوهی در پی غم و اندوهی (دیگر) به شما سزا داد. این بدین خاطر بود که بر آنچه از دست داده‌اید و بر آنچه به شما رسیده است؛ اندوهگین نشوید. و خداوند از آنچه می‌کنید؛ آگاه است.»

همچنین دعوتگران نباید از روی رنج و اندوه و برای ردّ سرنوشت، بگویند: اگر چنان کرده بودیم، چنان شده بود. زیرا لفظ اگر، راهی برای عمل شیطان می‌گشاید. چنانکه بیان شد، دعوتگران باید در خطا و غفلت و کوتاهی گذشته بیندیشند تا در آینده تکرار نشود؛ زیرا تجربه‌ها و رخدادهای زندگی، درسی به انسان می‌آموزاند که کتاب آن را نمی‌آموزاند، هرچند بهای این آموختن گران باشد.

۱۲۳۷. درس بیستم: به دوش‌گرفتن مسؤولیت رخدادهای ناگوار گذشته و حال:

دعوتگران باید بدانند و به دیگران نیز بیاموزانند که مصیبت‌های وارده بر آنان درگذشته و حال، به سبب اعمال خودشان است و باید مسئولیت آن را پذیرفته و دیگران را مسؤول ندانند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ إِنَّ اللَّـهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل‌عمران:۱۶۵)

«آیا هنگامی که مصیبتی(در جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در جنگ بدر به کافران) رساننده بودید، گفتید: این (مصیبت) از کجاست؟ بگو: آن از جانب خودتان است (و نتیجه نا فرمانی دستور پیامبر است) بی‌گمان خداوند بر هر چیز تواناست.»

مصیبت وارده بر مسلمانان، کشته‌شدن هفتاد تن از آنان بود درحالی‌که دو برابر این مصیبت را در روز بدر بر مشرکان وارد ساخته بودند؛ یعنی هفتاد تن از مشرکان را به هلاکت رسانده و هفتادتن دیگر از آنان را اسیر کردند. ﴿قُلْتُمْ أَنَّى هَـذَا﴾ یعنی: از کجا این مصیبت بر ما وارد شد؟ ﴿أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ﴾ یعنی: به سبب نافرمانی‌تان از رسول خدا ﷺ است، آنگاه که به تیراندازان فرمان داد تا مقرشان را ترک نکنند، اما آنان مخالفت کرده و بیشترشان آنجا را ترک کردند.[1] آنچه به انسان می‌رسد به دو مورد برمی‌گردد؛ مورد اول: گناهانش، و مورد دوم: مخالفتش با سنت یا سنت‌های الهی که خداوند آنها را قرارداده تا امور زندگی بر آنها جریان داشته باشد. مخالفت مسلمانان با سنت‌های خدا در زندگی، نوعی مخالفت با شریعت خدا به شمار می‌رود؛ زیرا خداوند متعال فرمان داده تا در اعمال و تروک به سنت‌هایش توجه کنیم؛ این سنن برای مسلمان به این اعتبار که مسلمان است هرگز خرق نمی‌شود؛ درحالی‌که در رعایت آنها کوتاهی کرده و این‌گونه با شریعت مخالفت ورزد. از این‌رو، مخالفت با شریعت خدا، سبب مصیبتی است که به انسان و مسلمانان و دعوتگران و جماعت اسلامی‌شان رسیده و می‌رسد. شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه در این‌باره می‌گوید: براساس آیات خداوند در هر گوشه و کناره و در خودمان که به ما نمایان کرده و آنچه در کتابش آورده، واضح است که گناهان، سبب مصیبت‌ها هستند، خداوند متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ﴾ (شوری:۳۰)[2]

«و هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید، و (خداوند) از بسیاری (گناهان) درمی‌گذرد.»

---

۱. ابن‌کثیر: ۴۲۴/۱ - ۴۲۵.
۲. السنن الالهیه/۲.۲۱۲

مفسران در خصوص این آیه گفته‌اند: یعنی ای مردم هر مصیبتی از مصائب دنیا مانند مرض و سایر گرفتاری‌ها و احوال ناخوشایند مانند دردها و بیماری‌ها و قحطی و شبیه آن که به شما برسد ﴿فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ یعنی به سبب گناهانی است که مرتکب می‌شوید ﴿وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ﴾ یعنی: از بسیاری گناهانتان می‌گذرد و به‌خاطر آنها در دنیا و بنابر قولی در آخرت شما را عذاب نمی‌کند.[۱] از این‌رو، دعوتگران باید این موضوع را در سخنرانی‌ها و موعظه‌هایشان به مردم بیان کنند؛ زیرا از جمله گرفتاری‌های افراد و گروه‌های مسلمان این است که مسوولیت و سرزنش را متوجه دیگران می‌سازند و از خویش غافلند، در نتیجه هرگاه به مصیبت یا بلایی دچار می‌شوند به دنبال کسی می‌گردند که بلایا و مصیبت‌ها مانند از دست‌دادن خاک و غلبه دشمن بر آنان و شکست در جنگ را به عهده‌اش نهند و خودشان را فراموش کرده و مسؤولیتی به دوش نمی‌گیرند. این وضعیت در گروه‌های اسلامی که در مخالفت با شریعت و سنت‌های الهی می‌افتند، و نیز در کارِ گروهی که به گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها دچار می‌شوند، نیز مشاهده می‌شود که مسؤولیت مصیبت‌های وارده را بر عهده دیگران می‌نهند. قرآن کریم به بهترین وجه، طرفی را که باید سرزنش شده و مسؤولیت برعهده‌اش است مشخص کرده و می‌فرماید:

﴿أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَـٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ إِنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل‌عمران:۱۶۵)

از این‌رو، خداوند متعال طرفی را که باید هنگام واردشدن بلا و مصیبت سرزنش شود مشخص فرموده و آن طرف، خودمان هستیم، پس از نظر شرعی نمی‌توانیم خودمان را از بلایا و مصائب وارده مبرا کرده و سرزنش و مسؤولیت را متوجه دیگران سازیم.

۱۲۳۸. ثمره سرزنش‌کردن خویش و به‌دوش گرفتن مسؤولیت:

ثمره سرزنش خویش و به عهده‌گرفتن مسؤولیت این است که مسلمان تشویق می‌شود با جدیت تمام برای برطرف ساختن اسباب این بلایا و مصیبت‌ها که از نفس صادرشده بکوشد و با تلاش و سرعت عمل، از وقوع آن در آینده جلوگیری کند. دشمنان اسلام و مسلمانان از این امر می‌ترسند؛ آنان از این موضوع ترس ندارند که مسلمانان آنان را دشنام دهند و فریاد سردهند که آنچه بر سرشان آمده به‌خاطر تدبیر کافر استعمارگر است و

---

۱. ابن‌کثیر: ۱۱۶/٤، رازی: ۱۷۲/۲٤، آلوسی: ۲۵/٤۰.

مسؤولیت مصیبت‌های وارده بر خویش را به عهده نگیرند، و در این‌باره جاهل بمانند که سبب مصیبت‌های وارده بر آنان، کوتاهی خودشان و اجرانکردن ضروریات دینشان و درنظرنگرفتن سنن الهی در امت‌ها و گروه‌ها و افراد از سوی خودشان است. دعوتگران باید مسلمانان را از این موضوع و غافل‌نشدن از آن آگاه کنند.

۱۲۳۹. درس بیست و یکم: برخی آثار ایمان در میدان جنگ:

دعوت به سوی خدا با کلام نیکو، جهاد با زبان است که یکی از انواع جهاد در راه خدا به شمار می‌رود. جهاد، از آثار ایمان است و برترین نوع جهاد، جهاد با شمشیر است؛ زیرا در این نوع، جان در راه خدا فدا می‌شود. دعوتگران که با زبان جهاد می‌کنند نیاز دارند تا انگیزه، نشاط و فعالیتشان در دعوت ادامه داشته باشد و یکی از راه‌های تأمین این نیاز، به ذهن آوردن تابلوهای جهادی است که تاریخ از مجاهدان پیشین صالح، برای ما به یادگار گذاشته است. در رأس این مجاهدان، صحابه رسول خداﷺ قرار دارند که به یادآوردن قهرمانی‌ها و جهادشان در راه خدا، جان دعوتگران را شاداب کرده و نیروی ایمانی فوق‌العاده و شور در دعوت به آنان می‌دهد؛ زیرا هراندازه که در راه دعوت تلاش به خرج دهند، هرگز به تلاشی که اصحاب مجاهد رسول خداﷺ کردند، نمی‌رسد؛ در نتیجه هر چه در دعوت بکوشند، آن را زیاد نمی‌پندارند. در آستانه کارزار احد، خیثمه- که پسرش در روز بدر، شهید شده بود به رسول خدا عرض کرد: دیشب پسرم را در خواب دیدم که در میان باغها و جویبارهای بهشت می‌خرامید و به من می‌گفت: پیش ما بیا و در بهشت همراه ما باش که وعده‌های خدا را حق یافتم- به خدا سوگند ای رسول خدا- مشتاق همراهی با پسرم در بهشت شده‌ام، من سالخورده‌ام و استخوانهایم پوک شده و دیدار خدا را سخت دوست دارم. ای رسول خدا از خدا بخواه که شهادت و همراهی با سعد- پسرم- را در بهشت به من روزی فرماید. رسول خدا دعا فرمود و او در نبردگاه احد شهید شد.

یکی دیگر از قصه‌های این مجاهدان، به عمروبن جموح اختصاص دارد که سخت می‌لنگید و چهار پسر جوان داشت که همراه رسول خداﷺ در غزوات شرکت می‌کردند. چون پیامبرﷺ به احد رهسپار شد، خواست تا با وی برود، اما پسرانش به او گفتند: خداوند تو را معذور داشته و جهاد را از عهده‌ات برداشته پس بنشین و ما برویم از تو کفایت می‌کند. وی نزد رسول خداﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خداﷺ این پسرانم مرا از

همراهی با تو بازمی‌دارند، به خدا سوگند امید به شهادت دارم و می‌خواهم با این پای لنگ به بهشت بروم. رسول خدا به او فرمود: خداوند تو را از جهاد معذور داشته است. و به پسرانش فرمود: مانع او نشوید، شاید خداوند شهادت را روزی او گرداند. پس همراه رسول خدا رفت و در روز احد شهید شد.[۱] این انگیزه و شوق به جهاد در تمام این مومنانی که خداوند آنان را از جهاد معذور داشته بود، وجود داشت، یکی از گزارشات کارزار قادسیه در زمان عمربن خطاب، سخن انس‌بن مالک است که می‌گوید: در روز قادسیه عبداللەبن ام‌مکتوم نابینا- صحابی رسول خداﷺ- را دیدم زرهی برتن داشت که اطرافش را می‌کشید و پارچه‌ای سیاه به دست گرفته بود، به او گفته آیا خدا معذوربودنت را نازل نکرده است؟ پاسخ داد: آری، اما من افراد مسلمانان را زیاد می‌کنم.[۲]

• ۱۲۴. درس بیست و دوم: منافات‌نداشتن به‌کارگیری اسباب با توکل برخدا:

برخی گزارشات از کارزار احد چنین است: پیامبرﷺ دو زره پوشید، لشکرش را تجهیز کرد و پرچم را به مصعب‌بن عمیر داد. زبیربن عوام را بر یکی از دو جناح لشکر گمارد و فرماندهی جناح دیگر را به منذربن عمرو سپرد. پنجاه تیرانداز برگزید و آنان را در پشت لشکر بر کوه مستقر کرد و به آنان فرمان داد که مقرشان را رها نکنند، حتی اگر دیدند پرندگان بر روی لشکر فرود می‌آیند و فرمان داد که مشرکان را با تیر بزنند که از پشت بر مسلمانان وارد نشوند.[۳] تمام این موارد دلالت دارد بر اینکه رسول خدا از اسباب: اسباب مادی مانند پوشیدن دو زره و اسباب سازمانی مانند تجهیزات لشکر و مستقرکردن تیراندازان در پشت لشکر استفاده کرد. همچنین آنگاه که مسلمانان شکست خوردند و رسول خداﷺ پایداری کرد و مشرکان شایعه کردند که رسول خداﷺ کشته شد، رسول خداﷺ به سوی مسلمانان روی آورد و اولین کسی که وی را شناخت، کعب‌بن مالک بود که به بلندترین حد فریاد برآورد: ای گروه مسلمانان شاد باشید این رسول خداست، پیامبرﷺ با دست اشاره کرد که ساکت باش.[۴] این اشاره به سکوت، برای این بود که مشرکان با شناسایی مکانش، امر ناگواری به وی نرسانند، پس سکوت کعب، احتیاطی

۱. الظلال: ۴۶۵/۱.
۲. قرطبی: ۲۶۶/۴.
۳. الظلال: ۴۶۱/۱.
۴. همان: ۴۶۴/۱.

پسندیده بود و عمل به احتیاط، عمل به اسباب است. از این‌رو، دعوتگران نباید از اسبابی که به نظرشان برای موفقیت دعوت یا برای دفع شر از دعوت و خودشان یا برای بازداشتن چشم دشمنان از نشاط و جهادشان ضروری است، غافل باشند.

۱۲۴۱. درس بیست و سوم: سزای بدی، بدی‌ای پس از آن است:

دعوتگران باید از ارتکاب گناه یا نزدیک‌شدن به آن دوری کنند؛ زیرا گناه، گناهکار را به سوی گناهی دیگر می‌کشاند؛ از این‌رو، یکی از پیشینیان صالح گفته است: سزای نیکی، نیکی‌ای پس از آن، و سزای بدی، بدی‌ای پس از آن است. اگر دعوتگران، مرتکب گناهی شدند، باید به سرعت استغفار و توبه کنند؛ زیرا خداوند، توبه بندگانش را می‌پذیرد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّـهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (آل‌عمران:۱۵۵)

«به راستی کسانی از شما که در روز برخورد دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، در حقیقت شیطان آنان را به سبب بعضی از کردار(و گناهانی) که مرتکب شده بودند، بلغزانید، و قطعاً خداوند از آنان در گذشت، بی‌گمان خداوند آمرزنده بردبار است.»

یعنی: آنانی که در کارزار احد، به جنگ پشت کرده و گریختند و درهم شکستند، شیطان آنان را لغزانید؛ یعنی: به سبب گناهانی که انجام دادند شیطان آنان را با روی‌گرداندن از جهاد لغزاند. از جمله این گناهان، مخالفت تیراندازان با فرمان رسول خداﷺ بود که فرمود در مقرّشان بمانند. چون با این فرمان مخالفت کرده و مقرشان را رها کردند و در میدان نبرد در جستجوی غنیمت فرود آمدند و مشرکان بازگشتند و با مسلمانان جنگیدند، همراه دیگران، گریختند. رابطه گناهان با گناهکاران مانند رابطه بیماری‌ها با بیمار است که مقاومتش را ضعیف کرده و راه نفوذ میکروب‌ها به بدنش را می‌گشایند یا میکروب‌های موجود در بدن را تقویت می‌کنند. ﴿وَلَقَدْ عَفَا اللَّـهُ عَنْهُمْ﴾ یعنی: گناه فرارشان را بخشید؛ زیرا از کوتاهی‌شان پشیمان شده و توبه نصَوح کردند. ﴿إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ یعنی: گناهان را می‌بخشد و در برابر مخلوقاتش شکیباست و از آنان درمی‌گذرد.[1]

۱. رازی: ۵۱/۹، ابن‌کثیر: ٤١٨/١، فتح البیان: ٣٦٠/٢، المنار: ١٩٢/٤.

۱۲٤۲. درس بیست و چهارم: تفاوت میان مومنان و منافقان:

گاهی غریبه‌ها به هدف دستیابی به منفعت دنیایی در تجمع مومنان نفوذ می‌کنند، چنانکه گاهی افراد ضعیف‌الایمان نیز به این اجتماع می‌پیوندند. جریان سنت الهی بر آن بوده که حوادثی در این اجتماع رخ دهد که مؤمن صادق در ایمانش، را از منافقی که نفاقش را می‌پوشاند و از مومنی که ایمانش ضعیف است و از افرادی که به هدف منافع دنیوی به این اجتماع آمدند تفکیک کند. اغلب وسایل جدایی و تفکیک میان افراد این اجتماع، گرفتاری‌ها و دشواری‌ها هستند. چنین تفکیکی در اجتماع مومنان زمان رسول خدا ﷺ نیز انجام شد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَّا كَانَ اللَّـهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّـهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَـكِنَّ اللَّـهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران:۱۷۹)

«چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به این (حالی) که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا سازد، و چنین نبود که خداوند شما را از غیب آگاه کند، ولی خداوند از میان فرستادگانش، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید، و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست.»

دلالت این آیه بر موضوع مذکور قبلاً بیان شد. جماعت دعوتگران با درک این موضوع، باید بدانند که گاهی افرادی بیگانه یا افرادی که قصد دستیابی به منفعتی دنیوی به وسیله آنان را دارند؛ یا مسلمانانی با ایمان ضعیف که هنگام گرفتاری دوام نیاورده و در اول گرفتاری، مضطرب شده و از صف خارج می‌شود، در اجتماعشان وجود دارند؛ از این‌رو، یکی از الطاف خداوند بر اجتماع مومنان این است که با به جریان انداختن سنتش، برای تفکیک و طبقه‌بندی افراد، گرفتاری‌ها و سختی‌هایی برایشان ایجاد کند، زیرا شایسته خداوند متعال و سنتش نیست که صف اسلام، صف مومنان دعوتگر به سوی خدا را بدون تفکیک رها کند تا منافقان در سایه ادعای ایمان و اسلام در آن مخفی شوند؛ درحالی‌که دلهایشان از طراوت ایمان تهی است.... تمام این موارد می‌طلبد که صف مومنان ذوب شود تا پلیدی‌هایش خارج شود و فشرده گردد تا خشت‌های خامش بیفتد؛ و

انواری بر آن بتابد تا نهان‌ها و پوشیدگی‌ها را آشکار سازد؛ از این‌رو شایسته است که خداوند متعال، ناپاک را از پاک جدا سازد.[۱]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّـهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ (آل‌عمران:۱۶۶- ۱۶۷)

«و آنچه (در روز احد) روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) با هم برخورد کردند، به شما رسید، به فرمان خدا بود، و برای این بود که مؤمنان را معلوم بدارد. و(نیز) کسانی که نفاق ورزیدند معلوم بدارد. و به ایشان گفته شد: بیایید در راه خدا بجنگید یا (حداقل از خود و شهرتان) دفاع کنید. گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد داد، مسلماً از شما پیروی می‌کردیم. آنان در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان، به زبان خویش چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست، و خدا به آنچه کتمان می‌کنند؛ آگاه‌تر است.»

بنابراین، جراحات و قتل‌های وارده بر مومنان در کارزار احد به علم و قضا و قدر الهی و به موجب سنتش در اسباب و مسببات بود و در تمام این موارد، حکمت او وجود دارد که از جمله این حکمت‌ها، تفکیک و شناسایی مومنان و منافقان است. به این ترتیب، تفکیک و طبقه‌بندی حاصل شد تا مومنان، از منافقانی که در رخدادهای کارزار احد، نفاقشان آشکار شد، فریب نخورند. این تفکیک، میان جماعت دعوتگران به سوی خدا نیز، هنگام دشواری‌ها و گرفتاری‌ها حاصل می‌شود که در چنین مواقعی، فقط مومنان صادق پایدار می‌مانند و حقیقت منافقان این‌گونه آشکار می‌شود که علیه جماعت دعوتگران دروغ‌بافی کرده و آنان را مورد سرزنش قرارمی‌دهند؛ از آسیب و زیان وارده بر آنان شادمان می‌شوند و ادعا می‌کنند که رهبر این جماعت، با سیاست‌ها و اعمالش، جماعت را به این وضع رساند. از این‌رو، دعوتگران باید با درک این موضوع، خداوند را به‌خاطر گرفتاری‌هایی که برایشان مهیا می‌سازد، هرچند شدید باشد سپاس گزارند؛ زیرا سبب می‌شود تا منافقان نفوذی در صفوف خویش را شناسایی کنند.

---

۱. الظلال: ۵۲۹/۱.

۱۲۴۳. درس بیست و پنجم: پالایش پس از تفکیک:

﴿إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّـهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۰- ۱۴۱)

«اگر (در روز احد) به شما زخم و آسیبی رسید؛ به راستی به آن گروه (کافر نیز در روز بدر) زخم و آسیبی همانند آن رسید. و ما این روزها(ی شکست و پیروزی) را در میان مردم می‌گردانیم. و تا خداوند افرادی را که (واقعاً) ایمان آورده اند؛ معلوم بدارد، و از میان شما شاهدانی بگیرد، و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا خداوند کسانی را که ایمان آورده اند؛ پاک و خالص گرداند، و کافران را نابود سازد.»

منظور از ایامی که میان مردم ردوبدل می‌شود، اوقات پیروزی و غلبه است. «قرح» به معنای جراحت و قتل و «تمحیص» به معنای تطهیر و تصفیه است.[1] آیه بیان می‌کند که مثل قتل و جراحتی که در احد بر مسلمانان وارد آمد بر کافران نیز وارد شد؛ به این ترتیب غلبه و پیروزی میانشان چرخید.

آیه مزبور همچنین بیان می‌کند که یکی از حکمت‌های مصیبت وارده بر مسلمانان در احد، آشکارکردن تفاوت میان مومنان و منافقان است؛ زیرا تبادل ایام و به نوبت‌آمدن آسایش و سختی، سنگِ محکی است که خطا نمی‌رود و به‌وسیله آن، اوضاع مومنان و منافقان مشخص می‌شود. هرچند خداوند از حال مومنان و منافقان آگاه است، اما حوادث و تبادل ایام میان مردم، پوشیدگی‌ها را آشکار کرده و به مردم می‌نمایاند، و ایمان را به عملی ظاهری تبدیل می‌کند که به‌وسیله آن مومنان شناسایی می‌شوند و نفاق را به عملی ظاهری تبدیل می‌کند که به‌وسیله آن، منافقان مشخص می‌شوند.[2] از این‌رو، دعوتگران و جماعتشان باید بدانند که بر اساس حکمت خداوند، گرفتاری و دشواری‌هایی بر جماعتشان واقع می‌شود و گاهی نیز اوقات خوشی و راحتی حاصل می‌شود، تا حقایق منافقان آشکار شده و مومنان دعوتگر و جماعتشان بتوانند از این منافقان پرهیز کنند، و چنانکه در نتیجه این گرفتاری‌ها و سختی‌ها، مومنان از منافقان جدا

---

۱. کشاف: ۴۱۸/۱- ۴۱۹.

۲. الظلال: ۴۸۱/۱.

می‌شوند، خود مومنان نیز پالایش و تصفیه می‌شوند. پالایش، مرتبه‌ای پس از تفکیک و جداسازی است که سبب پاکی و خالص‌کردن نفس از شائبه‌ها می‌شود. در اثر این پالایش که خداوند متعال آن را با گردش ایام در بین مردم میان دشواری و آسایش، و رفاه و سختی به عهده گرفته، مومنان به مواردی علم پیدا می‌کنند که قبل از این آزمایش استوار- آزمایش وقایع و تجارب و دشواری و سختی‌ها و مواضع سخت عملی- نمی‌دانستند. گاهی مسلمان تصور می‌کند که در قدرت و شجاعت و اخلاص و رهایی از بخل و حرص و اطاعت از حق قراردارد، اما در خلال تجربه عملی و در مواجهه با حوادث واقعی پی می‌برد که نفسش کدورت‌ها و شوائبی دارد که پالایش نشده‌اند، و چه نیکوست که به این اوضاع نفسش پی می‌برد تا خود به پالایش عملی آن برخیزد.[1] از این‌رو، دعوتگران در خلال حوادث و رخدادها و سختی و دشواری‌هایی که با آن روبرو می‌شوند باید نفس خویش را بررسی کنند تا محدوده قدرت و ضعف و پایداری و سستی و پیوستگی خویش بر نیازهای دعوت را بسنجند، چنانکه رهبر جماعت دعوتگران باید در حوادث مختلف، مراقبشان باشد تا محدوده پایداری و قدرت ایمانی و نکته ضعف‌هایشان را شناسایی و درمان کند و برنامه‌هایش را بر اساسی سالم در برابر وقایع محسوس طرح‌ریزی کند، به‌علاوه می‌تواند آنان را به روش‌هایی عملی بیازماید تا قدرت و ضعف ایمان و شجاعت یا رنجوری آنان، و تحمل سختی‌ها و سایر مواردی را که لازم است جماعت بداند، شناسایی کند؛ تا در واگذاری مسوولیت‌ها و اعمال دعوت به اعضای جماعت، به اشتباه نیفتند.

۱۲۴۴. درس بیست و ششم: احساس خودبرتریِ مومن:

یکی از دستورالعمل‌های خداوند متعال به مومنان، پس از مصیبت وارده به آنان در جنگ احد این بود که آنان را از این‌که احساس خواربودن خودشان و نزول از مرتبه‌ای که خدا برایشان می‌خواهد، بکنند، نهی کرد و باید این احساس را در خود تقویت کنند که به سبب ایمانشان از افراد بی‌ایمان برترند؛ خداوند متعال دراین‌باره می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ (آل‌عمران:۱۳۹)

«و سست نشوید و اندوهگین نگردید، و شما برتر هستید؛ اگر مؤمن باشید.»

---

۱. همان: ۴۸۲/۱- ۴۸۳.

در تفسیر این آیه چنین آمده است: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ آرامش دادن خداوند به رسولش ﷺ و مومنان در برابر مصیبتی که در کارزار احد بر آنان وارد شد؛ یعنی: به‌خاطر مصیبت وارده در جهاد سستی نکنید، یا این موضوع، سبب سستی و ترس شما نشود و به مصیبت وارده اهمیت نداده و از جراحت‌ها یا کشته‌هایتان غمگین نشوید، ﴿وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾ که شما از آنان برتر و پیروزتر هستید؛ زیرا مصیبتی که شما در بدر بر آنان وارد ساختید، بزرگتر از مصیبتی است که آنان در احد بر شما وارد ساختند، شأن شما نیز از آنان بالاتر است؛ زیرا شما برحق بوده و به سوی حق فرامی‌خوانید و برای بالابردن سخن حق در راه خدا می‌جنگید؛ درحالی‌که آنان برای شیطان و بالابردن سخن کفر می‌جنگند؛ از این‌رو، کشته‌های شما در بهشت و کشته‌های آنان در جهنم هستند؛ به‌علاوه، سرانجام شما از آنان برتر و بهتر است؛ زیرا شما جندالله هستند (= سربازان خدایید) و خداوند در خصوص سربازانش می‌فرماید: ﴿إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ یعنی: اگر ایمانتان درست است، سستی نکنید؛ زیرا صحت ایمان، موجب قوت قلب و اعتماد به تایید و یاری خدا و بی‌اعتنایی به دشمنانش می‌شود.[1] از این‌رو، دعوتگران و جماعت اسلامی‌شان باید با حس‌کردن مفاهیم این آیه، اراده‌هایشان تحت هر شرایط و اوضاعی سست نشود و احساس کامل داشته باشند به اینکه از دیگران برترند، به هر اندازه که دشمنانشان دارای نیروی مادی بوده و خودشان در تنگنا و فشار باشند؛ زیرا شیر، در شکل و مظهر و احساسش شیر می‌ماند، هر چند در بند و زندان باشد.

۱۲٤٥. درس بیست و هفتم: آسیب‌دیدن دعوتگران:

دعوتگران به سوی خدا باید بدانند که برحق بودن آنان و اینکه به سوی حق دعوت می‌دهند، مستلزم این نیست که دشمنان خدا به آنان آسیب نرسانند، برای اثبات این موضوع، این دلیل کافی است که رسول خدا ﷺ - که حامل و مبلغ حق به مردم بود- متحمل آزار و اذیت‌های مشرکان پیش از هجرت در مکه و پس از هجرت در کارزار احد که موضوع بحث است، شد، به‌گونه‌ای که چهره مبارکش شکافت، دندان رباعی‌اش شکست، گونه و لب پایینی‌اش از داخل زخمی شد، شانه‌اش بر اثر ضربه ابن‌قمئه دررفت و زانویش زخمی شد. چنانکه صحابه گرامی پیامبر ﷺ نیز پیش از هجرت در مکه و پس از

---

۱. کشاف: ۱/۴۱۸.

آن در کارزار احد که موضوع بحث است از آزار مشرکان بی‌نصیب نماندند، آنان کشته و مجروح دادند، درحالی‌که پس از رسولان الهی، بهترین مخلوقات خدایند. از این‌رو، جای هیچ شگفتی و حیرت نیست اگر دعوتگران در عصر حاضر با انواع آزار و اذیت‌ها از سوی دشمنان دعوت روبرو می‌شوند، چه این اذیت‌ها، بدنی- قتل یا کمتر از آن- باشد یا معنوی- وارد ساختن اتهام بر دعوتگران و بدنام کردنشان به روش‌های دیگر-. از این‌رو، نباید اراده دعوتگران در جهاد و انجام نیازهای دعوت ضعیف شود، بلکه باید این موضوع بر تلاش آنان در دعوت به سوی خدا بیفزاید و آزارهای وارده از جانب دشمنان دعوت را نشانه ایمان خویش برشمارند؛ به دلیل حدیث رسول خداﷺ که ترمذی آن را در جامع خویش[1] از مصعب‌بن سعد از پدرش روایت کرد که گفت: عرض کردم: ای رسول خداﷺ چه کسانی پررنج‌ترند؟ فرمود: **«پیامبران سپس کسانی که در مرتبه بعدی قراردارند....»** در حدیث دیگری رسول خداﷺ می‌فرماید: **«پررنج‌ترین مردم پیامبران هستند سپس صالحان و به همین ترتیب آنانی که در مراتب بعدی [نیکوکاران] قراردارند.»**[2]

۱۲٤٦. درس بیست و هشتم: مشارکت فرمانده با سپاهیانش در رویارویی با دشمن:

بیان شد که رسول خداﷺ با یارانش در نبردگاه احد شرکت داشت؛ به‌گونه‌ای که چهره مبارکش زخمی شد و دندان رباعی‌اش شکست و حتی هنگام درهم شکستن سپاه اسلام پایداری کرد و با این پایداری، بیشترین تأثیر را در بازگشت فراریان به میدان نبرد داشت. از این موضوع این نکته بدست می‌آید که امیر جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- باید در هنگام ضرورت همراه دعوتگران و یارانش در رویارویی با دشمنان دعوت شرکت کند، اما سنجش این ضرورت به نظر امیر جماعت و اهل شورای جماعت بستگی دارد؛ چنانکه پیامبرﷺ در تمام جنگ‌ها در کنار مسلمانان حاضر نبود، بلکه در بیشتر آنها و جنگ‌های مهم و سرنوشت‌ساز شرکت داشت.[3] جماعت اسلامی با درنظرداشتن این موضوع باید با نظر به مصالح و مفاسد احتمالی، قرار مناسب را درباره مشارکت امیر با اعضا در رویارویی با دشمنان دعوت به‌صورت مستقیم و آشکار اتخاذ کند. به عبارتی:

---

۱. ۳۳۹۸، این حدیث، صحیح است.
۲. ابن ماجه/٤٠٢٤، شیخ آلبانی این حدیث را صحیح می‌داند.
۳. فتح الباری: ٤/٢٨٠- ٢٨١.

همیشه ضرورت ندارد که امیر جماعتِ دعوتگران در روبروشدن با دشمنان دعوت در کنار اعضا شرکت کند، بلکه هرگاه ضرورت یا مصلحت آشکاری به نظر رسید، با آنان مشارکت کند. دلیل این مطلب، علاوه بر آنچه بیان شد، این است که ابوبکر‌ و پس از آن عمربن خطاب‌ در جنگ‌های مرتدان و فتوحات عراق و شام شرکت نکردند.

۱۲٤۷. درس بیست و نهم: ولاء (دوستی) و براء (بیزاری) و مصادیق آن در اسلام:

کسانی که در احد و پیش از آن در بدر با یکدیگر جنگیدند، همگی عرب و دارای پیوند نسبی نزدیک یا دور بودند و از عجم و سایر اقوام و نژادها هرگز در میانشان نبود؛ این موضوع به نهایت سادگی، وضوح و روشنی به این معناست که سبب تفاوت آنان تا حد جنگ با یکدیگر، اختلاف در عقیده و ایمان هر گروه بود. ایمان بود که آنان را در دو گروه متفاوت- گروه مسلمانان و گروه مشرکان- قرارداده بود و این تفاوت، تفاوت ظاهری نبود که تاثیری در واقعیت یا در نوع رابطه‌شان با یکدیگر یا در نوعِ ولا و برایی که هر گروه انتخاب می‌کرد، نداشته باشد، بلکه این تفاوت به حدی رسیده بود که دوستی و بیزاری هر یک از دو گروه از رابطه خویشاوندی و تعصب جاهلی فراتر رفت و دوستی مسلمانان برای اسلام و مومنان به آن، و بیزاری آنان از کافران و غیرمسلمانان بود؛ هرچند کافرِ موردنظر از جهت نسبی به مسلمان نزدیک بود. این وضعیت نسبت به کافران نیز صادق بود و دوستی آنان برای مشترکان در عقیده‌شان بود هرچند رابطه نسبی با یکدیگر نداشتند؛ همانگونه که رودرروی مسلمانانی قرارگرفتند که رابطه نسبی با آنان داشتند. این ولا و برا، به نبرد میان مسلمانان در بدر و احد و نبردهای بعدی انجامید. از این‌رو، دعوتگران باید با درک عمیق، این موضوع را در خویش نهادینه کنند تا دوستی‌شان، برای خدا و رسولش و مومنان باشد؛ هرچند رابطه خویشاوندی دور یا نزدیکی با آنان نداشته باشند و بیزاری‌شان از کفر و پیروانش باشد هرچند خویشاوندان درجه یک آنان- پدران و پسران و برادرانشان- باشند. زیرا رابطه ایمان از هر رابطه دیگری مانند رابطه نسبی قوی‌تر است و رابطه نسبی و مانند آن ضعیف‌تر از آن است که بر رابطه اعتقادی مقدم گردد. خلاصه مطلب اینکه: مبنای ولا و برا، عقیده و ایمان شخص است و نه هیچ رابطه دیگری مانند رابطه قومی یا وطنی یا شغلی یا حرفه‌ای یا زبانی.

۱۲۴۸. آثار ولاء و براء در اسلام:

نتیجه ولا و برا از دیدگاه اسلام این است که دوستی مومن برای مومنان و دوستی کافر برای کافران است و بیزاری مومن از تمام کافران حتی کافران خویشاوند و بیزاری کافر از مسلمان و تمام کسانی است که معتقد به کفرش نیستند هرچند خویشاوندش باشند. از مظاهر این ولا و براء و آثار آن، این بود که عرب با وجود رابطه نسبی در بدر و احد با یکدیگر جنگیدند؛ زیرا ولا و براءشان به حدی رسیده بود که افراد هریک از دو گروه، بر قتل افراد گروه دیگر حریص بود هرچند فرد موردنظر، خویشاوند نسبی‌اش می‌بود؛ چنانکه ابوعبیده عامربن عبدالله به جراح در نبردگاه بدر، پدرش را کشت و مصعب‌بن عمیر در نبردگاه احد، برادرش عبیدبن عمیر را کشت. عمربن خطاب در نبردگاه بدر، دایی خویش عاص‌بن هشام را به قتل رساند و علی‌بن‌ابی‌طالب و حمزه و عبیده‌بن حارث در نبردگاه بدر به‌صورت جنگ تن به تن، عتبه و شیبه- دو پسر ربیع- و ولیدبن عتبه را به هلاکت رساندند.[1] در صحیح بخاری از سعدبن ابی وقاص آمده که گفت: «به‌خاطر آسیبی که برادرم عتبه‌بن ابی‌وقاص در کارزار بدر به رسول خداﷺ وارد ساخت، به کشتن هیچ‌کس به اندازه کشتن او حریص نبودم.» از این‌رو، دعوتگران باید به چهارچوب ولا و برا در اسلام پایبند بوده و از آن خارج نشوند.

۱۲۴۹. آیات مربوط به ولاء و براء:

یادآوری آیات مربوط به ولاء و براء به دعوتگران بسیار سودبخش است تا به اهمیت و ضرورت آن در زندگی و رابطه مسلمان با دیگران پی برده و مفاهیم ولاء و براء در اسلام را به مردم بیاموزانند.

۱۲۵۰. آیه اول:

﴿لَّا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّـهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّـهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّـهِ الْمَصِيرُ﴾

(آل‌عمران:۲۸)

«مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند، و هر کس چنین کند، با خدا هیچ رابطه‌ای ندارد(و عهد و پیمان او با خدا گسسته شده

---

۱. کشاف: ۴۹۷/۴، ابن‌کثیر: ۳۲۹/۴، السیره النبویه ابوشهبه/۱۳۸– ۱۳۹.

است). مگر اینکه (از آزار و اذیت) آنان بترسید (در ظاهر با آنان دوستی کنید). و خداوند شما را از (کیفر) خودش برحذر می‌دارد، و بازگشت به سوی خداست.»

«اولیاء» جمع ولی به معنای موالی از «وَلی» به معنای نزدیکی است. بنابراین، واژه «اولیاء» به معنای یاران و دستیاران و دوستان است. ولی، ضد دشمن و موالات، ضد دشمنی است. در این آیه از موالات با کافران به هر سببی از اسباب دوستی و معاشرت مانند خویشاوندی یا دوستی و یاری‌گرفتن از آنان در جنگ و سایر امور دینی نهی شده است.[1] بنابردیدگاه برخی علما، این نهی، یاری‌گرفتن از آنان در جنگ و غیر آن را به‌طور عام دربرمی‌گیرد. بنابردیدگاه برخی دیگر: یاری‌گرفتن به شرط نیاز و اعتماد بر آنان، جایز و در غیر این صورت، ناجایز است. بنابرگفته برخی پژوهشگران: یاری‌گرفتن ذلیل از عزیز نهی شده؛ اما شریعت به یاری‌گرفتن عزیز از ذلیل اذن داده است؛ مثل اینکه مسلمانان، کافران را برده یا خدمتکار بگیرند.[2] ﴿مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ﴾ یعنی: ای مومنان اگر در موالات مومنان به جای موالات کافران قدرت انتخاب دارید، کافران را بر مسلمانان ترجیح نداده و به‌خاطر کافران از آنان دست نکشید تا با آنان به تنهایی یا به همراه مومنان دوستی کنید.[3]

۱۲۵۱. آیه دوم:

﴿إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ﴾ (مائده:۵۵)

«یار و ولی شما تنها خداست، و پیامبراش و آنان که ایمان آورده‌اند، (همان) کسانی که نماز را برپا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند.»

﴿إِنَّمَا﴾ بر وجوب اختصاص موالات با افراد مذکور در آیه دلالت دارد. فرمود ﴿وَلِیُّکُمْ﴾ و نه «اولیاؤکم»؛ زیرا اصل کلام ﴿إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّـهُ﴾ است. بنابراین، ولایت در اصل برای خداوند متعال قرارداده شد، سپس، برای رسولشﷺ و مومنان به تبع ولایت خدا وارد شد، و اگر گفته می‌شد: «إنما اولیاءکم»، کلام نه اصلی داشت و نه تابعی.[4]

---

۱. فتح البیان: ۲۱٤/۲، آلوسی: ۱۲۰/۳؛ کشاف: ۳۵۱/۱.
۲. آلوسی: همانجا.
۳. همان، کشاف: ۳۵۱/۱، فتح البیان: ۹٤/۲.
٤. کشاف: ٦٤۸/۱.

۱۲۵۲. آیه سوم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّـهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (مائده:۵۱)

«ای کسانی که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی بر نگزینید، آنان دوستان یکدیگرند، و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنان هستند، همانا خداوند گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند.»

یعنی: آنان را به دوستی نگیرید که به یکدیگر یاری رسانید و برادری کنید و مانند مومنان با آنان رفتار و معاشرت نمایید. در ادامه علت نهی را این‌گونه بیان فرمود: ﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ یعنی: دوستی آنان با یکدیگر به‌خاطر اتحاد دینشان و اجتماع آنان در کفر است: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ یعنی: از گروه آنان است و همانند آنان بر او حکم می‌شود. این سخت‌گیری خداوند متعال، وجوب دوری و کناره‌گیری از افراد مخالف از نظر دین و آیین را می‌رساند.[۱] در تفسیر آلوسی چنین آمده است: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ یعنی: از گروه آنان بوده و حکمش، حکم آنان است و به شدت و زیاد رانده می‌شود؛ زیرا اگر به طور واقعی از آنان دوست بگیرد، به‌طور قطع کافر خواهد بود، اما این منظور نیست. و بنابر قولی منظور از ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ این است که مانند آنان کافر واقعی است و این دیدگاه از ابن عباس رضی الله عنه حکایت شده است.[۲]

در تفسیر قاسمی[۳] درباره ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ آمده که: بدون هیچ اختلافی، همانند آنان، نافرمان در برابر خدا می‌شود، اما در حد نافرمانی‌اش اختلاف وجود دارد؛ بنابر قولی: ﴿فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ یعنی: حکمش در کفر، حکم آنان است و این زمانی است که آنان را بر دینشان تایید کند، گویی بدان راضی است. بنابر قولی: هرکس آنان را بر تکذیب رسول خدا ﷺ به دوستی گیرد. و بنابرقولی دیگر: منظور این است که در وجوب دشمنی و برائت از او در زمره آنان است، و بنابرگفته حاکم: دلالت آیه، مجمل است و بر اینکه چنین کسی کافر است دلالتی ندارد مگر اینکه به پذیرش دین منجر شود.

---

۱. همان: ۱/٦٢٤.
۲. آلوسی: ٦/١٥٧.
۳. ٦/٢٤٦.

دیدگاه برگزیده درخصوص دلالت آیه این است که هرکس آنان را به دوستی بگیرد به این مفهوم که دینشان را بپذیرد و به کفرشان راضی باشد و آنان با اسلام مخالفت کنند، کافری همانند آنان است؛ زیرا فردِ راضی به کفر، کافر است؛ اما اگر دوستی وی با آنان به حد رضایت به کفرشان نرسد، در وجوب دشمنی و برائت، همانند آنان است.

۱۲۵۳. آیه چهارم:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَـٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّـهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَـٰئِكَ حِزْبُ اللَّـهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّـهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله:۲۲)

«(ای پیامبر!) هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی‌که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند، آنان کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحه) دل‌هایشان نوشته است، و به روحی از جانب خود آنان را تقویت (و تأیید) نموده است، و آنان را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، الله از آنان خشنود است، و آنان (نیز) از الله خشنودند، آنان حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگارانند.»

یعنی خصلت و خوی مومنان این است که مخالفان خدا و رسولش را دوست ندارند هرچند از نزدیکانشان باشند؛ و خدا در دلهای این مومنان ایمان نهاده و با وحی از جانب خویش آنان را تقویت کرده است. در عبارت ﴿رَضِيَ اللَّـهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ رازی جذاب وجود دارد و آن اینکه چون بر نزدیکان و بستگان خویش به‌خاطر خدا خشم گرفتند، خداوند از آنان راضی شد و به سببِ بهشت همیشگی و رستگاری بزرگ و بخشش جامعی که به آنان داد، آنان نیز از او راضی شدند. این مومنان، حزب خدا- بندگان و پیروان بزرگواری‌اش- هستند و به این سبب در دنیا و آخرت رستگارند.[۱] در تفسیر

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۲۹/٤.

ابن‌عطیه[1] درباره این آیه چنین آمده است: آیه، این موضوع را نفی می‌کند که مومن واقعی به خداوند متعال و پایبند به ارکان ایمان به‌طور کامل یافت شود که کافر یا منافق را دوست داشته باشد. معنای «یواد» این است که میان دو نفر مهربانی وجود داشته باشد، به‌گونه‌ای که هرکدام دیگری را دوست داشته باشد. احتمال می‌رود منظور این آیه چنین باشد: یافت نمی‌شود کسی که به خدا و رستاخیز ایمان داشته و مخالف خداوند را از این جهت که مخالف است، دوست داشته باشد؛ زیرا در این حالت، مخالف را دوست دارد و سبب می‌شود که مؤمن نباشد. در تفسیر آلوسی[2] چنین آمده: منظور از دوستی با مخالفان: موالات و کمک به آنان است. در معنای آیه گفته شده: مردمی را نمی‌یابی که میان ایمان به خدا و روز قیامت و میان دوستی دشمنان خدا و رسولش ﷺ جمع کنند. بنابر قولی دیگر: مردمی را نمی‌یابی درحالی‌که ایمان کامل دارند، مخالفان خدا و رسولش را دوست بدارند.

۱۲۵۴. آیه پنجم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّـهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (ممتحنه:۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید که با آنان طرح دوستی می‌افکنید، در حالی‌که آنان به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند، و رسول الله و شما را به خاطر ایمان‌آوردن به الله که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌کنند، اگر شما برای جهاد در راه من (بیرون آمده‌اید) و برای خشنودی من هجرت کرده‌اید (هرگز پیوند دوستی با آنان برقرار نکنید) شما پنهانی با آنان پیوند دوستی برقرار می‌کنید در حالی‌که من به آنچه که پنهان می‌دارید و آنچه که آشکار می‌سازید داناترم. و هر کس از شما چنین (کاری) کند یقیناً راه راست را گم کرده است.»

---

۱. ۳۶/۱٤.

۲. ۳۵/۲۸.

این آیه در خصوص حاطب‌بن أبی بلتعه نازل شده که چون در عام‌الفتح باخبر شد رسول خداﷺ راه مکه در پیش گرفته، به قریش نامه‌ای نوشت و آنان را از آمدن پیامبرﷺ به سوی مکه آگاه ساخت. وی این نامه را به دست زنی فرستاد. خداوند، رسولش را از این خبر آگاه کرد و رسول خداﷺ علی و زبیر و افرادی دیگر فرستاد تا نامه را از آن زن که رهسپار مکه بود گرفته و بیاورند. آنان رهسپار شده و نامه را از او گرفته و نزد رسول خداﷺ آوردند. پیامبرﷺ حاطب را فراخواند و فرمود: **«ای حاطب! این [نامه] را چه کسی نوشته؟»** پاسخ داد: من ای رسول خدا، اما ای رسول خدا درباره من شتاب مکن، به خدا سوگند من این نامه را از روی اشتیاق و از جهت بازگشت از آیینم ننوشته‌ام، اما من هم‌پیمان قریشم و از خودشان نیستم، خواستم این کار را وسیله‌ای قرار دهم تا نزدیکانم را حمایت کنند. عمربن خطاب‌رض گفت: ای رسول خداﷺ ! بگذار گردن این منافق را بزنم. رسول خداﷺ فرمود: **«حاطب راست گفت، او در غزوه بدر حضور داشته، چه می‌دانی ای عمر خدا از حال بدریان آگاه بوده که فرموده: هرچه بخواهید بکنید که من شما را آمرزیده‌ام. به حاطب جز خوبی نگویید.»** این بود سبب نزول آیه مذکور. در روایتی، حاطب در نامه‌اش به قریش نوشت: «رسول خداﷺ قصد جنگ با شما را دارد و به خدا سوگند می‌خورم که اگر به تنهایی بجنگد بر شما پیروز خواهد شد، حال که در گروه زیادی قرار دارد، وضعیت چگونه خواهد بود؟»[1]

این آیه و آیات هم‌مضمون آن، به نهی از موالات کافران دلالت دارند. ﴿تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾ یعنی: در ظاهر. القاء مودت، مجاز از اظهار آن با فرستادن اخبار پیامبرﷺ به کافران مکه است. زجاج می‌گوید: ﴿تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾ یعنی: آنان را از اسرار مسلمانان آگاه کنید و به آنان خیرخواهی نمایید.[2] وضعیت این کافران که حاطب، اخبار پیامبرﷺ را به آنان رساند، دشمنی و نه دوستی با آنان را می‌طلبد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقِّ﴾ یعنی: به خدا و رسول و کتابش کافر شدند، اما به این نیز بسنده نکردند، بلکه به آزار مسلمانان پرداختند و رسولﷺ و مسلمانان را فقط به سبب ایمانشان به خدا و رسولش، مجبور به خروج از مکه و هجرت به مدینه کردند، پس اگر برای جهاد

---

۱. ابن‌عطیه: ۳۹۷/۱۴- ۳۹۸.

۲. قرطبی: ۵۲/۱۸، آلوسی: ٦٦/١٤.

در راه من و جلب خشنودی‌ام خارج می‌شوید، آنان را به دوستی نگیرید.[1] ابن‌کثیر می‌گوید: این آیه، سبب تحریک و تشویق مسلمانان بر دشمنی و دوستی‌نکردن با مشرکان است؛ زیرا رسول و یارانش را به‌خاطر توحید و اخلاصشان در پرستش خدا به تنهایی، به زور از خانه‌هایشان راندند؛ از این‌رو، خداوند فرمود: ﴿أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّـهِ رَبِّكُمْ﴾ یعنی: از نظر آنان هیچ گناهی جز ایمان به الله، پروردگار جهانیان و رسول امانتدارش ﷺ نداشتید.[2]

۱۲۵۵. آیه ششم:

﴿لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (ممتحنه:۳)

«هرگز خویشاوندانتان و فرزندانتان روز قیامت به حالتان سودی نخواهند داشت. الله در میان شما جدایی می‌اندازد، و الله به آنچه انجام می‌دهید بیناست.»

پس از آنکه حاطب‌بن ابی بلتعه، این‌گونه به‌خاطر کارش عذر آورد که فرزندان و خویشاوندانی میان مشرکان مکه دارد و خواسته با فرستادن اخبار پیامبر ﷺ آزار مشرکان را از آنان بازدارد، خداوند متعال بیان فرمود که اگر مسلمان به‌خاطر خانواده و فرزندانش گناهی مرتکب شود، آنان در روز قیامت، هیچ نفعی به او نمی‌رسانند.[3] ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ﴾ یعنی: میان شما و خویشاوندان و فرزندانتان جدایی می‌اندازد، به این مفهوم که: کسانی که به‌خاطر آنان با دشمن حقیقی، دوستی برقرار کردید، مالک هیچ نفعی نیستند؛ زیرا قیامت، جدایی‌افکن است و این مفهوم عبارت ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ﴾ است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾ (عبس:۳۴-۳۶)

«روزی که انسان از برادرش می‌گریزد. و از مادرش و از پدرش. و از زنش و از فرزندانش (نیز می‌گریزد).»

ابن‌کثیر درباره این آیه گفته: یعنی اگر خداوند نسبت به شما قصد آسیب داشته باشد، خویشاوندانتان نزد خدا به شما نفعی نمی‌رسانند، و اگر در برابر خشم خدا، آنان را

---

۱. قاسمی: ۱۱۸/۱٦.
۲. ابن‌کثیر: ۳٤۷/٤.
۳. قرطبی: ۵۵/۱۸.

خشنود کرده باشید، نفعی از آنان به شما نمی‌رسد، و هرکس به کفر خویشاوندانش راضی شود، ضرر و زیان کرده و عملش ضایع می‌شود و رابطه خویشاوندی او با شخصی هرچند یکی از پیامبران باشد، نزد خدا نفعی به او نمی‌رساند.[1]

۱۲۵٦. آیه هفتم:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّـهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّـهِ مِن شَيْءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (ممتحنه:۴)

«یقیناً برای شما سرمشق خوبی در (زندگی) ابراهیم و کسانی‌که با او بودند وجود دارد، آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه غیر از الله می‌پرستید بیزاریم، به شما کافر (و منکر) شده‌ایم، و میان ما و شما برای همیشه عداوت و دشمنی آشکار شده است، تا اینکه به الله یگانه ایمان آورید - مگر آن سخن ابراهیم که به پدرش (آزر) گفت: البته من برایت آمرزش طلب می‌کنم، و در برابر الله برای تو اختیار چیزی را ندارم - پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو روی آوردیم، و بازگشت (همه) به سوی توست.»

یعنی: روش نیکو و پسندیده‌ای را دنبال و پیروی کردند و آن سخنشان خطاب به کافران قومشان بود که دشمنی و کینه و خشم را نسبت به آنان آشکار ساخت و به صراحت گفتند که سبب دشمنی و خشمشان فقط به خاطر کفر آنان است و تا زمانی که این سبب باشد، این دشمنی پابرجاست، و هرگاه این سبب از بین رفت، یعنی به خدا به تنهایی ایمان آوردند، دشمنی به دوستی و خشم به محبت تبدیل می‌شود. معنای ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ﴾ و آنچه به جای خدا می‌پرستید چنین است: ما هیچ رابطه‌ای با شما و خدایانتان نداریم و نزد ما هیچ ارزشی ندارید.[2] یا: سخنانتان را تکذیب کردیم و هرگز به هیچ موردی از آن ایمان نمی‌آوریم.[3] در تفسیر فتح‌البیان[4] درباره ﴿إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ﴾ آمده، یعنی از دینتان. ﴿وَمِمَّا

---

۱. ابن‌کثیر: ۳٤۷/٤.
۲. کشاف: ٥۱٤/٤.
۳. ابن‌عطیه: ٤۳/۱٤.
٤. ۷۸/۱٤.

﴿تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ﴾ بت‌ها منظور است. ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ﴾ یعنی: به بت‌هایی که به آنها ایمان آوردید یا به دینتان یا به اعمالتان، به این معنا که هیچ رابطه‌ای با شما و خدایانتان نداریم. ﴿إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ﴾ ابن جریر می‌گوید: یعنی: الگویی پسندیده در ابراهیم و همراهانش در این امور برای شما وجود دارد: دوری و دشمنی با کافران و دوستی‌نکردن با آنان جز در سخن ابراهیم به پدرش که گفت: برایت طلب آمرزش خواهم کرد، که در این سخن الگویی برای شما نیست؛ زیرا این سخن ابراهیم درباره پدرش به‌خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود پیش از آنکه برایش آشکار شود که او دشمن خداست و چون دانست که دشمن خداست از او بیزاری جست؛ از این‌رو، ای مومنانِ به خدا، شما نیز از دشمنان مشرک او بیزاری جویید و از آنان دوست نگیرید و دشمنی و خشمتان بر آنان را آشکار کنید تا فقط به خدا ایمان آورند و از پرستش غیر او بیزاری جویند.[1]

۱۲۵۷. آیه هشتم:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّـهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّـهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (ممتحنه:۶)

«مسلماً برای شما در (زندگی) آنان (ابراهیم و یارانش) سرمشق خوبی است، برای کسانی‌که به الله و روز قیامت امید دارند، و هرکس رویگردان شود، پس همانا الله بی‌نیاز ستوده است.»

در این آیه، برای تشویق بیشتر بر بیزاری از مشرکان به وجوب تأسی از ابراهیم و یارانش، تاکید شده است، زیرا محبت و دوستی با مشرکان، نیروی مومنان را ضعیف کرده و دلهای ضعیف را به تردید می‌اندازد که عمل صالحان را فاسد کرده و دشمنان را به گمراه‌ساختن آنان می‌کشاند؛ از این‌رو، خشم به‌خاطر خدا، یکی از شاخه‌های ایمان است، زیرا حق جز با اجتماع پیروانش بر سخن آن [=حق] و دشمنی با دشمنانش، نیرو نمی‌گیرد. ﴿لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّـهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾ دلالت دارد بر اینکه مومن نباید تأسی از این افراد را ترک کرده و این کارش، مبین عقیده بد باشد، از این‌رو، در ادامه فرمود: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ

---

۱. قاسمی: ۱۶/۱۲۵- ۱۲۶.

فَإِنَّ اللَّـهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ یعنی: هرکس از فرمانش، اعراض کند و دشمنان خدا را به دوستی بگیرد، فقط به خودش زیان می‌رساند و خدا از او بی‌نیاز است.[1]

۱۲۵۸. آیه نهم:

﴿عَسَى اللَّـهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً وَاللَّـهُ قَدِيرٌ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (ممتحنه:۷)

«امید است که الله میان شما و کسانی (از مشرکان) که با آنان دشمنی داشته‌اید (پیوند) دوستی (و محبت) برقرار کند، و الله تواناست، و الله آمرزنده مهربان است.»

پس از آنکه خداوند متعال مومنان را به دشمنی با کافران فرمان داد و آنان نیز با جدّیت کامل در اجرای فرمان خداوند با خویشاوندان کافرشان دشمنی کردند، خداوند متعال این آیه را نازل کرد و با واژه (عسی) به مومنان وعده داد میان آنان و کسانی که آنان را به دشمنی گرفتند، محبت و دوستی قرار دهد؛ زیرا آنان اسلام آورده و در گروه مسلمانان قرار می‌گیرند؛ از این‌رو، برطرف‌شدن دشمنی مومنان با آنان به‌خاطر از بین رفتن سببش- کفر آنان- است. این وعده محقق شد و پس از فتح مکه بسیاری خالصانه اسلام آوردند و میان آنان و مسلمانان قبلی، مهر و محبت برقرار شد و جهاد کردند و اعمال نزدیک‌کننده به خدا انجام دادند.[2]

۱۲۵۹. آیه دهم:

﴿لَّا يَنْهَاكُمُ اللَّـهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّـهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (ممتحنه:۸-۹)

«الله شما را از نیکی‌کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی‌که در (امر) دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند، بی‌گمان الله عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی با کسانی نهی می‌کند که در

---

۱. همان: ۱۲۷/۱٦.

۲. فتح البیان: ۸۰/۱٤.

(امر) دین با شما جنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون کرده‌اند، و بر بیرون‌راندن شما (دیگران را) کمک (و پشتیبانی) کرده‌اند، و هرکس با آنان (رابطه) دوستی بگیرد، پس آنان ستمکارانند.»

خداوند متعال در این آیه به برقراری ارتباط با کسانی که با مومنان، دشمنی و جنگ نکردند، اجازه می‌دهد، و حدیث صحیحی که بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند این موضوع را تقویت می‌کند که براساس آن: اسماء دختر ابوبکر از پیامبر پرسید: آیا اگر در حالی نزد مادرش رسید که مشرک است با او معاشرت کند؟ فرمود: «آری»، رسیدن اسماء نزد مادرش زمانی بود که میان رسول خدا و کافران قریش، آتش‌بس برقرار بود. ﴿أَن تَبَرُّوهُمْ﴾ یعنی: خداوند شما را از اینکه به کسانی که با شما نجنگیدند نیکی کنید، نهی نمی‌کند ﴿وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾ یعنی: عدالت برقرار کنید. ابن عربی می‌گوید: یعنی سهمی از اموالتان را بنابر رابطه خویشاوندی به آنان بدهید و عدالت در اینجا منظور نیست؛ زیرا برقراری عدالت میان کسانی که جنگیدند و کسانی که نجنگیدند، واجب است. ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّـهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ یعنی: خداوند متعال شما را از دوستی با کسانی نهی می‌کند که از روی دشمنی شدید با شما جنگیدند و شما را راندند و بر راندنتان یاری کردند و به شما فرمان می‌دهد که با اینان دشمنی کنید، در ادامه اینگونه تهدید بر دوستی با آنان را مورد تاکید قرار می‌دهد: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾[1]

۱۲۶۰. استثنا در دوستی با کافران:

﴿لَّا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّـهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّـهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّـهِ الْمَصِيرُ﴾

(آل‌عمران:۲۸)

«مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند، و هر کس چنین کند، با خدا هیچ رابطه‌ای ندارد(و عهد و پیمان اوَ با خدا گسسته شده است). مگر اینکه (از آزار و اذیت) آنان بترسید (در ظاهر با آنان دوستی کنید). و خداوند شما را از (کیفر) خودش برحذر می‌دارد، و بازگشت به سوی خداست.»

۱. ابن‌کثیر: ۳۵/٤، قرطبی: ۵۹/۱۸، احکام القرآن ابن‌العربی: ۱۷۸۵/٤.

این آیه به‌طور صریح از دوستی با کافران نهی می‌کند و از این نهی حالتی را استثنا کرده که در آن به تقیه اجازه داده شده است. حال باید دید منظور از تقیه و محدوده این استثنا و شروط و موارد مربوط به آن کدام است؟ بنابر دیدگاه جمهور مفسران ﴿إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ یعنی: مگر اینکه از آنان ترسیدید و این مفهوم تقیه است. اما در این‌باره اختلاف است که تقیه در برابر چه کسانی و در برابر چه عملی جایز است؟ و چه مواردی را مباح می‌کند؟ کسی که باید در برابرش تقیه کرد، هر نیرومند و غلبه‌کننده‌ای است که ترس وقوع شرّ و آسیبش وجود دارد مانند کافران اگر چیره و غالب بودند، و حاکمان جور و ستم و مانند آنان. اما در اینکه در برابر چه عملی می‌توان تقیه کرد و حکمش مترتب می‌شود؟ باید گفت در برابر ترس قتل و قطع اعضا و ضربت با شلاق و سایر شکنجه‌ها، پس اگر یکی از این موارد در مورد شخصی اجرا شد یا ترسی قابل اجرا او را ترساند، مُکرَه محسوب شده و حکم تقیه دارد. زندان و بند و تهدید و وعید و دشمنی با صاحبان زور و نفوذ، در قالب تقیه و مباح‌کننده‌های آن قرار دارند؛ البته به وضعیت کسی که در برابر این موارد قرار می‌گیرد و وضعیت اکراه‌کننده و ترساننده بستگی دارد؛ چه بسا افرادی که زندان آنان را نمی‌ترساند و می‌توانند آن را تحمل کنند و در این حالت مشمول حکم تقیه نیستند. اما درباره این سوال که تقیه چه مواردی را مباح می‌کند؟ به اتفاق علما، به زبان‌آوردن کفر و پایین‌تر از آن را که کافران از مسلمانان می‌خواهند بگوید تا از شرشان نجات یابد، مباح می‌کند، و مدارا و سازش را در برمی‌گیرد. ابن‌مسعود در این خصوص می‌گوید: هیچ کلامی نیست که تازیانه صاحب قدرتی را از من دفع کند مگر اینکه آن را به زبان می‌آورم. اما برخی از علما درباره افعالی که بر اثر تقیه، مباح می‌شوند گفته‌اند: تمام آنچه را خدا حرام کرده، مباح می‌کند تا شخص خودش را نجات دهد، چنانکه شخصی به شُرب خمر مجبور و به قتل تهدید شود. گروه زیادی از علما گفته‌اند: تقیه فقط اقوال را مباح می‌کند و سبب اباحه افعال نیست.[1] امام ابن‌کثیر در تفسیر این آیه و استثنای آن چنین آورده است: خداوند متعال، بندگان مومنش را از دوستی با کافران و اینکه آنان را به دوستی بگیرند و به جای مومنان با آنان محبت کنند، نهی فرموده، ﴿إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ مگر کسی که در

۱. ابن‌عطیه: ۷۴/۳- ۷۶.

برخی اماکن و اوقات از آنان بترسد که در ظاهر می‌تواند تقیه کند، نه به باطن و نیت و از ابن‌عباس روایت شده که: تقیه به زبان است.[۱]

در تفسیر آلوسی[۲] چنین آمده است: گروهی، مدارا با کافران و فاسقان و ستمگران و نرمی کلام با آنان و تبسم در چهره و گشاده‌رویی در برابرشان، و بخشیدن به آنان برای بازداشتن آزارها و سخنان ناسزایشان و حفاظت آبرو از آنان را از باب تقیه برشمرده‌اند، و این موارد را از باب موالات نهی شده به شمار نیاورده‌اند. بنابراین، منظور نهی از دوستی‌گرفتن کافران به جای مومنان در اینجا، در اعمال ظاهری شخص است، اما مومن، محبت و رضایت قلبی از کافران ندارد؛ در نتیجه نهی در اینجا به معنای اظهار لطف و تمایل به کافران است.[۳] این مقدار ظاهری است که مومن می‌تواند در صورت نیاز برای دفع شر و ضرر از خویش، تقیه کند. در تفسیر قاسمی[۴] در خصوص ﴿إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ آمده است: یعنی: مگر اینکه درباره کار ناگواری از آنان ترسیدید که برای دفع آن، دوستی زبانی و نه قلبی را با آنان آشکار کنید. سید قطب در تفسیر خویش[۵] این‌گونه می‌نگارد: تقیه فقط به‌خاطر ترس در برخی اماکن و اوقات اجازه داده می‌شود، البته تقیه به زبان، نه محبت قلبی و عملی. ابن‌عباس می‌گوید: «تقیه به عمل نیست بلکه به زبان است.» از این‌رو، ایجاد مودت میان مومن و کافر و یاری‌رساندن مومن به کافر، تقیه مباح به شمار نمی‌رود و تحت هیچ عنوانی تقیه نامیده نمی‌شود. ابن‌العربی مالکی فقیه می‌گوید: ﴿إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ مگر اینکه از آنان ترسیدید، که در این حالت می‌توانید به آنان یاری کرده و با آنان دوستی کنید و برای دفع شر و آزارشان از خویش، در ظاهر و نه در اعتقاد، سخنانی بگویید، این موضوع را فرموده خداوند روشن می‌کند که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾[۶]

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۵۷/۱.
۲. ۱۲۲/۳.
۳. ابن‌عطیه: ۷۱/۳.
٤. ۷۹/٤.
۵- ۳۸٦/۱.
٦. احکام‌القرآن: ۲٦/۱.

۱۲٦۱. خلاصه کلام درباره استثنای مزبور:

خلاصه منظور استثنا درباره دوستی مسلمانان با کافران این است که اگر مسلمان برای محافظت خویش از آزار و آسیب‌های کافران و مانند آنان، راهی جز اظهار دوستی با آنان به زبان را نداشت، می‌تواند به وجهِ رخصت چنین کاری انجام دهد و در چنین شرایطی برخی اعمال حرام مانند شرب خمر را نیز می‌تواند مرتکب شود. تقیه جز در صورت ترس از قتل یا قطع عضو یا اذیت و آزار شدید جایز نیست. اما مسلمان نمی‌تواند نسبت به کافر، محبت قلبی داشته و به کفرش راضی باشد؛ زیرا عمل به تقیه، به‌خاطر ضرورت است و برای پیوند محبت قلبی با کافر، ضرروتی متصور نیست.

۱۲٦۲. درس سی‌ام: دعوتگران و عمل به تقیه:

اصل و قاعده کار دعوتگران، صراحت و وضوح و پیوند دوستی با خدا و رسولش و مومنان، و پیوند بیزاری از کفر کافران و فاسقان و حاکمان ستمگر و اعمالشان است. اما به‌صورت بسیار محدودی می‌توانند، از باب رخصت به تقیه عمل کنند؛ زیرا تقیه، استثنا است و استثنا، تسری‌پذیر نیست؛ به‌علاوه تقیه درحال ضرورت، مباح است و ضرورت‌ها به اندازه درنظر گرفته می‌شوند؛ و در عمل به تقیه، به مصالح و مفاسد شرعیه توجه می‌شود؛ زیرا ظاهر اعمال تقیه، اظهار برخی مقاصد ولاء و موافقت با کسی است که شریعت خواهان برائت از اوست، و همه مردم متوجه نیستند که عمل موافق دعوتگران با دشمنان اسلام یا دشمنان دعوت از روی تقیه صادر شده است؛ درنتیجه انجام تقیه توسط دعوتگران، مردم را از آنان می‌راند و آنان را در گمان بد به دعوتگران قرار می‌دهد و این کار، آسیب سهمگینی بر دعوت و جماعت دعوتگران وارد می‌سازد. از این‌رو، اگر کسانی هستند که باید از آنان دوری کرد و آنان را مورد هجوم زبانی قرار نداد و انتقاد و هجوم زبانی به آنان، سبب ورود آسیب به دعوتگران و جماعتشان می‌شود، دعوتگران باید در برابرشان سکوت اختیار کنند.

۱۲٦۳. درس سی‌ویکم: مشارکت‌دادن زنان مومن در دعوت به سوی خدا:

دعوتگران و جماعت آنان باید بر آماده‌کردن زنان مومن برای انجام عمل دعوت به سوی خدا در میان زنان حریص باشند؛ زیرا آنان برای دعوت در مسائل مربوط به زنان از مردان تواناترند، به‌علاوه می‌توانند برخی موارد تبلیغ دعوت را که باید سری و مخفیانه و غیرآشکار باشند انجام دهند. چنانکه زنان مومن، در غزوات پیامبرﷺ شرکت می‌کردند و

امام مسلم در این‌باره در صحیح خویش از ثابت از انس‌بن مالک روایت کرده که گفت: رسول خداﷺ ام‌سُلَیم و زنانی از انصار را به جهاد می‌برد و آنان هنگام وقوع جنگ آب می‌نوشاندند و مجروحان را مداوا می‌کردند. درخصوص کارزار احد که موضوع بحث درباره آن و فوایدش است، امام مسلم در صحیح خویش از انس‌بن مالک روایت کرده که درباره نبردگاه احد می‌گفت: «... عایشه دختر ابوبکر و ام‌سُلَیم را دیدم که جامه‌هایشان را بالا زده بودند و مَشک‌های آب را بر دوش می‌کشیدند و در دهان مجروحان جنگ خالی می‌کردند، آنگاه بازگشته، آن مشک‌ها را پر می‌کردند و دوباره می‌آمدند و در دهان مجروحان جنگ خالی می‌کردند.» أم سُلَیط از زنان انصار در کارزار احد شرکت کرد و عمربن خطابؓ در اعطای پارچه پشمی مرغوب، او را به همسرش، ام‌کلثوم دختر علی‌بن ابی‌طالب ترجیح داد و وقتی همسرش- ام‌کلثوم- را به او یادآوری کردند، گفت: ام‌سلیط به آن- پارچه- سزاوارتر است، زیرا در روز احد مشک‌های ما را از آب پر می‌کرد. دعوتگران باید زنان- مانند همسران یا مادران یا دختران یا نزدیکانشان- را در کنار خویش به عنوان دعوتگر قرار دهند تا دعوتگران خویشاوند با آنان، اعمال دعوت مناسب‌شان را آسانتر به آنان تکلیف کنند. به‌علاوه، دعوتگران باید رابطه سهل و آسانی با آنان داشته باشند. از دعوتگران خواسته می‌شود که زنان مومن را به عنوان دعوتگر قرار دهند؛ زیرا اگر مشارکت زنان مسلمان در جنگ با کافران، و انجام نیازهای مجاهدان و متناسب با نیروی زنان، جایز و مستحب باشد، به طریق اولی، از نظر شرعی مطلوب است که زنان در دعوت به سوی خدا با کلام نیکو و پند حسنه در میان زنان سهمی داشته باشند و برخی اعمال دعوت را مانند ابلاغ خبر یا رساندن کمک به خانواده شهدای دعوتگران که در انجام آن از مردان تواناتر هستند، انجام دهند.

۱۲٦٤. درس سی‌ودوم: تشویق دعوتگران زن از سوی دعوتگران مرد:

دعوتگران مرد در حال آماده ساختن دعوتگران زن باید به آنان بیاموزانند که به زنان مسلمان یادآوری کنند دعوت به سوی خدا از واجبات اسلام بر آنان است، همانگونه که بر مردان مسلمان واجب است. خداوند متعال دراین‌باره می‌فرماید:

﴿قُلْ هَـٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّـهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّـهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف:۱۰۸)

«(ای پیامبر!) بگو: این راه من است، من با بصیرت (کامل) به سوی خدا دعوت می‌کنم، و کسانی که از من پیروی کردند (نیز چنین می‌کنند) و خداوند پاک و منزه است، و من از مشرکان نیستم.»

چنانکه باید جبهه‌گیری‌های زنان مسلمان پیشین در عصر پیامبرﷺ در برابر مصیبت‌های وارده بر خانواده‌هایشان در راه خدا، و وابستگی‌شان به رسول خداﷺ و اشتیاق بر سلامتی‌اش، را به زنان مسلمان و دعوتگر یادآوری کنند، تا این قصص، سبب تشویق و انگیزه آنان در انجام دعوت شود. به عنوان نمونه، هنگامی که حمنة بنت جحش از شهادت برادرش عبدالله‌بن جحش و دایی‌اش حمزه‌بن عبدالمطلب در نبردگاه احد باخبر شد؛ «انالله و انا الیه راجعون» گفت و برایشان طلب آمرزش کرد. و هنگامی که رسول خداﷺ از کنار زنی از بنی دینار که شوهر و برادر و پدرش همراه رسول خداﷺ در کارزار احد شرکت داشتند گذشت و خبر قتل آنان- شوهر و برادر و پدر- به او داده شد، گفت: رسول خداﷺ چگونه است؟ گفتند: خوب است ای مادر فلان، الحمدلله به‌گونه‌ای است که می‌خواهی. گفت: او را به من نشان دهید تا به او بنگرم، چون پیامبرﷺ را دید، عرض کرد: هر مصیبتی پس از [سلامتی] تو، کوچک است.[۱]

---

۱. السیره النبویه العمری: ۳۹۵/۲.

فصل هشتم

غزوه حمراء الأسد

مبحث اول
چکیده و رخدادهای غزوه

۱۲٦۵. انگیزه غزوه:

چنانکه بیان شد، غزوه احد در روز شنبه پانزدهم شوال سال سوم هجری رخ داد و پیامبرﷺ و یارانش در آن آسیب دیدند. آنان خسته و درمانده به مدینه بازگشتند و مشرکان به سوی مکه حرکت کردند. مشرکان در میانه راه به سرزنش خویش پرداخته و به یکدیگر گفتند: شما کار [مهمی] نکردید؛ برخی از مسلمانان را کشتید، اما آنان را از بیخ و بُن برنکندید، بازگردید تا آنان را از بیخ و بن برکنید. این خبر به پیامبرﷺ رسید و در صحیح بخاری آمده است که پیامبرﷺ بیمناک بود از اینکه مشرکان بازگردند. اشکالی ندارد که خبر تمایل مشرکان برای بازگشت به سوی مسلمانان، خود همان چیزی باشد که پیامبر از آنان بیمناک بود. از این‌رو، پیامبرﷺ تصمیم گرفت برای ترساندن مشرکان و اعلام اینکه مصیبت وارده به او و مسلمانان، آنان را برای رفتن به نبرد آنان ضعیف نکرده است، بیرون رود.

۱۲٦٦. جز کسانی که در کارزار احد حضور داشتند، کسی با ما بیرون نیاید:

رسول خداﷺ در صبح فردای غزوه احد و پس از بجاآوردن نماز صبح، به بلال فرمود تا اینگونه میان مردم ندا دهد: رسول خداﷺ به شما فرمان تعقیب دشمن را می‌دهد و جز

کسانی که در کارزار دیروز- کارزار احد- شرکت داشتند، کسی با ما بیرون نیاید. آنگاه سعدبن معاذ به سوی خانه‌اش رفت و قومش را که همه مجروح بودند به حرکت فرمان داد و گفت: رسول خداﷺ به شما فرمان می‌دهد که دشمنتان را تعقیب کنید، أسیدبن حضیر- که هفت جراحت برداشته و در حالِ درمان آنها بود- گفت: [فرمان] خدا و رسولش را شنیدیم و فرمان بردیم، سپس سلاح برگرفت و درمان را رها کرد و به رسول خداﷺ پیوست. از بنی‌سلمه، چهل مجروح خارج شدند، طفیل‌بن نعمان، سیزده جراحت و حارث‌بن صمه ده جراحت داشت، تا اینکه به رسول خداﷺ رسیدند و چون آنان را دید، فرمود: «خداوندا! بنی‌سلمه را بیامرز.»[1]

ابن‌کثیر در تفسیر خویش[2] از محمدبن اسحاق نقل کرده که گفت: مردی از اصحاب رسول خداﷺ از بنی‌عبدالأشهل که در احد حاضر بود گفت: من و برادرم، همراه رسول خداﷺ در احد حضور داشتیم و مجروح بازگشتیم، وقتی منادی رسول خداﷺ تعقیب دشمن را اعلام نمود، به یکدیگر گفتیم: چگونه امکان دارد از شرکت در رکاب رسول خداﷺ در غزوه‌ای محروم شویم، به خدا سوگند ما حیوانی برای سوارشدن نداشتیم و هر دو به شدت زخمی بودیم، اما برای جنگ خارج شدیم و زخم من از برادرم سبک‌تر بود و هرگاه توان راه‌رفتن نداشت او را به دوش می‌گرفتم.

۱۲۶۷. نزول آیه در ستایش کسانی که به دعوت رسول خداﷺ لبیک گفتند:

خداوند متعال درباره اصحاب رسول خداﷺ که ندای او برای خروج در جستجوی دشمن را لبیک گفتند، این آیه را نازل فرمود:

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّـهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (آل‌عمران:۱۷۲)

«کسانی که دعوت خدا و پیامبر را پس از آنکه (در میدان احد) به آنان زخم و جراحت رسید اجابت کردند.»

یعنی: اصحاب رسول خداﷺ، کسانی که ندای وی بر خروج برای رویارویی با دشمن را پس از آنکه در کارزار احد جراحت برداشتند، لبیک گفتند و جراحتشان، مانع

---

۱. ابن‌کثیر: ٤٢٨/١- ٤٢٩، المنار: ١٠٦/٤، إمتاع‌الأسماع/١٦٧.
۲. ٤٢٨/١- ٤٢٩.

فرمانبرداری از خدا و رسولش نشد، پاداش بزرگی از جانب خداوند منزه و متعال دارند. حرف (مِن) در ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ بیانیه است و نه تبعیضیه، مانند آیه:

﴿وَعَدَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (مائده:۹)

«خداوند به آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند وعده آمرزش و پاداش بزرگی داده است.»

زیرا همه کسانی که به خدا و رسولش لبیک گفتند، نیکی و پرهیزکاری کردند، نه برخی از آنان.[1]

۱۲۶۸. رسول خداﷺ و همراهانش به حمراء الاسد رسیدند:

رسول خداﷺ و مسلمانان همراهش در تعقیب ابوسفیان، فرمانده لشکر مشرکان، حرکت کردند تا به (حمراءالاسد) که در هشت مایلی مدینه منوره است رسیدند. در اینجا، معبد خزاعی به حضور پیامبر رسید و اسلام آورد. پیامبر به او فرمود تا خود را به ابوسفیان رسانده و او را از ادامه جنگ بازدارد.[2] در تفسیر ابن‌کثیر[3] آمده است: معبد خزاعی در آن روز مشرک بود. ابن‌کثیر بر این سخنش درباره معبد که وی مشرک بود می‌افزاید: مسلمان و مشرک خزاعه [همه خزاعی‌ها] رازداران رسول خداﷺ در مکه بودند و هیچ رویداد آن را از وی پنهان نمی‌کردند.

۱۲۶۹. معبد خزاعی، ابوسفیان را از جنگ منصرف کرد:

معبد خزاعی در «روحاء»- مکانی در راه مکه و چهل مایلی مدینه- به ابوسفیان، فرمانده سپاه مشرکان رسید. ابوسفیان پرسید: ای معبد از پشت مرت چه خبر داری؟ معبد [برای به‌راه انداختن جنگ روانی] گفت: محمد و یارانش در آتش کینه و انتقامِ شما می‌سوزند و در سپاهی که هرگز مانندش را ندیده‌ام خارج شده‌اند، و کسانی از اصحاب او که [در روز احد] به او نپیوسته بودند، اینک از کرده خویش پشیمان شده [و با او همراه شده‌اند]. ابوسفیان پرسید: چه می‌گویی؟ گفت: گمان دارم پیش از آنکه رهسپار شوی، پیشتاز لشکر از پشت این تپه پدیدار خواهد شد. ابوسفیان گفت: به خدا سوگند تصمیم

---

۱. کشاف: ۱/۴۴۰- ۴۴۱.
۲. المنار: ۱۰۶/۴.
۳. ۴۲۹/۱.

داریم بازگردیم و آنان را ریشه‌کن سازیم. معبد گفت: چنین مکن که من خیرخواه توام. آنگاه به سوی مکه بازگشتند.[۱]

۱۲۷۰. جنگ روانی ابوسفیان برای ترساندن مسلمانان:

ابوسفیان در راه حرکت به سوی مکه به برخی از مشرکان که عزم مدینه داشتند برخورد و به آنان گفت: آیا پیامی از من به محمد می‌رسانید تا در عوض، شترانتان را هنگامی‌که به مکه می‌آیید از کشمش بار کنم؟ گفتند: آری. گفت: این پیام را به محمد برسانید که ما تصمیم داریم بار دیگر بازگردیم و او را با یارانش از بُن براندازیم. آنگاه که پیامبرﷺ و مومنان در حمراءالاسد از این پیام باخبر شدند، گفتند: خداوند برای ما بس است و چه نیکو یاوری است.[۲] خداوند درباره آنان این آیه را نازل فرمود:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّـهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّـهِ وَاللَّـهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾ (آل‌عمران:۱۷۳- ۱۷۴)

«کسانی که مردم به آنان گفتند: مردم (= مشرکان مکه) برای (جنگ با) شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید. (این سخن) بر ایمانشان افزوده و گفتند: خدا ما را بس است، و بهترین حامی است. پس به نعمت و فضل خداوند (از میدان جنگ) بازگشتند، هیچ آسیبی به آنان نرسید، و خشنودی خدا را پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است.»

﴿الَّذِينَ﴾ صفت نیکوکاران مذکور در آیه قبلی ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّـهِ وَالرَّسُولِ﴾ است. این سخن، سخن ابوسفیان است که برخی از مشرکان که عزم مدینه داشتند، آن را به پیامبرﷺ رساندند. بنابراین، واژه (الناس) اوّلی در این آیه، کسانی هستند که پیام ابوسفیان را به رسول خداﷺ رساندند. و واژه (الناس) دوّمی، ابوسفیان و سپاه مشرکان هستند. ﴿فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ یعنی: بر پایداری و آمادگی‌شان. منظور این است که تهدید ابوسفیان مبنی بر اینکه او و سپاهش عازم بازگشت به مدینه برای ریشه‌کن کردنشان هستند، آنان را سست نکرد؛ این پیام ابوسفیان، پیامبرﷺ و یارانش را به وحشت نینداخت؛ بلکه یقین و احترام آنان

---

۱. المنار: ۱۰۶/۲- ۱۰۷.

۲. ابن‌کثیر: ۴۳۰/۱، آلوسی: ۱۲۵/۱۴.

نسبت به خدا را تثبیت کرد و بر اطمینان و اعتمادشان بر خدا افزود. آیه مزبور، همچنین دلالت دارد که ایمان، کم و زیاد می‌شود. اگر اعمال در نام ایمان داخل شود، این موضوع آشکار است، و اگر منظور از ایمان، نفس تصدیق و اعتقاد باشد، با تأمل زیاد و ادله و براهین متعدد زیاد می‌شود. ﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّـهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ یعنی: الله متعال برایمان کافی است و یاور نیکویی است. ﴿فَانقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ﴾ یعنی: به سوی آنان خارج شده و با نعمت بزرگی از جانب خدا بازگشتند. سلامت و خودنمایی، یا ثبات بر ایمان و اطاعت خداوند و رسولش ﷺ؛ یا خوارنمودن دشمنان خداوند متعال و ترساندنشان از دور منظور است. یا می‌تواند تمام موارد مذکور، منظور باشد. ﴿وَفَضْلٍ﴾، یعنی: با فضل خداوند متعال بازگشتند و آن پاداشی است که بدان نائل شدند و افتخاری که آن را بزرگ شمردند، چنانکه ابن‌عطیه در تفسیر ﴿لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ﴾ می‌گوید: هیچ کشته‌ای ندادند و احدی به آنان آزار نرساند. ﴿وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّـهِ﴾ در آنچه انجام داده و ترک کرده و اطاعت خدا و رسولش ﷺ را به‌جا آوردند، مانند شرکت‌کردن در این غزوه، و خداوند بسیار بخشنده است؛ چنانکه موارد مذکور را به آنان بخشید.[1]

مبحث دوم
درس‌های غزوه حمراءالاسد

۱۲۷۱. درس اول: دشمن، جز زبانِ زور نمی‌فهمد:

آنگاه که پیام ابوسفیان مبنی بر بازگشت به مدینه به پیامبر ﷺ رسید یا پیامبر ﷺ در نفس شریف خویش، این بازگشت را حدس زد، با تلاش و جدیت کامل بپاخاست و به منادی‌اش فرمان داد، کسانی را که در نبرد با دشمن در کارزار احد شرکت داشته‌اند، فراخواند. منادیِ رسول خدا ﷺ اینان را به تعقیب دشمن و اظهار قدرت مسلمانان و اعلام به مشرکان به اینکه مصیبت وارده بر مسلمانان در روز احد، آنان را ضعیف و عزمشان را سست نکرده و رسول خدا ﷺ توان برخورد با آنان را دارد، فراخواند. دشمنانِ اسلام و

---

۱. ابن‌کثیر: ۱/۴۳۰- ۴۳۱، ابن‌عطیه: ۳/۴۲۴- ۴۲۶، کشاف: ۱/۴۴۲، آلوسی: ۱۴/۱۴۵- ۱۴۹، فتح البیان: ۲/۳۸۰.

دعوت و دعوتگران، جز زبان زور نمی‌فهمند؛ زیرا گمراهی‌شان به حدی رسیده که آنان را به دشمنی مسلمانان به‌خاطر عقیده‌شان و نه به‌خاطر امری دیگر، کشانده است:

﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّـهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ (بروج:۸)

«و هیچ ایرادی از آنان نگرفتند، جز اینکه به خداوند پیروزمند ستوده ایمان آورده بودند.»

از این‌رو، در برابر آنان، جز زور و اظهار زور و ترساندنشان از زور، فایده نمی‌رساند و این کاری بود که رسول خداﷺ انجام داد. بنابراین، دعوتگران و جماعت اسلامی آنان باید تمام تلاش ممکن را برای آماده‌سازی انواع قدرت به‌کار گیرند: قدرت ایمان در جان اعضا و عموم مسلمانان، قدرت علم، قدرت شمارِ دعوتگران و یاران، قدرت نظام و تشکیلات، قدرت اراده قوی و قدرت شکیبایی در کارهای دشوار. تمام این موارد باید برای دفع شرّ دشمنان به‌کارگرفته شوند.

۱۲۷۲. درس دوم: واگذاری کارهای دشوار به افراد توانا:

رسول خداﷺ فقط به کسانی اجازه خروج برای رویارویی با دشمن را داد که در کارزار احد شرکت داشتند؛ زیرا اینان در بوته تجربه و آزمون قرارگرفته بودند و از کارزار احد، درس و عبرت و اندرز گرفته بودند. از این‌رو، فقط اینان، صلاحیت روبروشدن با این امر خطیر- رویارویی با دشمن- را داشتند. در نتیجه، جز مومنان ثابت‌قدمی که با ایمانشان بر جراحاتشان چیره شدند، کسی خارج نشد. از این‌رو، دعوتگران و جماعت اسلامی‌شان باید با عبرت‌گیری از این موضوع، از کسانی که در اوضاع و شرایط مختلف، تجربه و آزمون پس داده یا ثابت‌قدم مانده‌اند، چشم‌پوشی نکرده و کارهای مهم جماعت را به اینان و نه دیگران واگذار کرده و افرادی را که در بوته آزمون قرار نگرفته‌اند بر اینان مقدم نکنند.

۱۲۷۳. درس سوم: جنگ تبلیغاتی [روانی]:

دانستیم که ابوسفیان به برخی مشرکان عازم به سوی مدینه گفت پیامش را به رسول خداﷺ برسانند. خلاصه پیام ابوسفیان این بود که او و سپاهش عازم بازگشت به مدینه برای نابودکردن تمام مسلمانان هستند. هدف ابوسفیان از این پیام، ترساندن مسلمانان و ایجاد اختلاف میان آنان درباره کاری که باید انجام دهند، بود. پیامبرﷺ از این هدف آگاه شد، آنگاه همراه یاران گرامی‌اش گفت: «حسبنا الله و نعم‌الوکیل؛ خداوند ما را بس است و چه

نیکو یاوری است.» این سخن را ابراهیم خلیل‌ﷺ زمانی‌که در آتش افکنده شد، گفت و او را کفایت کرد. محمدﷺ و اصحابش نیز این سخن را گفتند و آنان را کفایت کرد. آنگاه پیامبرﷺ برای رویارویی با ابوسفیان و سپاهش بپاخاست. این‌گونه میان دو کار: توکل کامل بر خدا و به‌کارگیری اسباب برای رویارویی با دشمن، جمع کرد. از این‌رو بر تمام دعوتگران و جماعت اسلامی‌شان واجب است که از جنگ تبلیغاتی دشمن به هراس نیفتاده، قدم‌هایشان متزلزل نشده و اراده‌هایشان سست نگردد، بلکه باید عنایت و کفایت خدا نسبت به خویش را به یادآورند؛ زیرا او بهترین کسی است که کارها به او واگذار می‌شود. در نتیجه باید در کنار به‌کارگیری اسباب مادی، با زبان و قلب بگویند: ﴿حَسْبُنَا اللَّـهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ پیروان حق، پیروان دعوت به سوی خدا هستند، تبلیغات و قدرت دشمن نمی‌تواند آنان را از دعوت و مسیرشان منحرف کند؛ زیرا قدرت خدا از قدرت آنان بزرگتر است، و دعوتگران، کار واجب دعوت به سوی خدا را که برآنان فرض گردانیده است، انجام می‌دهند. اما تمام نتایج کار- رخدادها و مصیبت‌ها- به خداوند واگذار می‌شود و در این مورد حکم می‌کند و او بهترین حکمرانان است.

۱۲۷٤. درس چهارم: منصرف‌کردن دشمن از ادامه نبرد:

به‌کارگیری روش‌های بازداشتن دشمن از ادامه نبرد و اجراکردن تصمیمش برای برطرف ساختن شرش اشکالی ندارد. جماعت و امیر دعوتگران می‌توانند از افراد توانا برای بازداشتن دشمن از ادامه نبرد یاری گیرند. چنانکه بازداشتن ابوسفیان از ادامه نبرد و وادارکردنش بر بازنگشتن به مدینه، با آگاهی و رضایت رسول خداﷺ بود. بهتر است برای انجام این کار مهم، مخلصان دعوت انتخاب شوند، کسانی که نزد مومنان شناخته شده نیستند و دشمن به آنان و راهنمایی‌شان اعتماد دارند. چنانکه معبد خزاعی، اسلام آورد و مسلمانان و ابوسفیان را از اسلام‌آوردنش آگاه نکرد و پیامبرﷺ به او اجازه داد تا ابوسفیان را از ادامه نبرد و بازگشت به مدینه منصرف کند.

فصل نهم

غزوه خندق (احزاب)

مبحث اول
انگیزه و رخدادهای غزوه

۱۲۷۵. تاریخ وقوع و وجه تسمیه غزوه:

این غزوه در ماه شوال سال پنجم هجری روی داد.[1] نامگذاری این غزوه به «خندق» به‌خاطر خندقی است که به فرمان پیامبرﷺ در اطراف مدینه حفر شد. اما نامگذاری‌اش به «احزاب» به‌خاطر اجتماع قبایل مشرکان برای جنگ با مسلمانان است. آنان، قریش، غطفان و سایر قبایل عرب و یهود و پیروانشان بودند.[2]

۱۲۷٦. یهود، قریش را به نبرد با مسلمانان تشویق کردند:

قریش در بدر و احد با مسلمانان جنگیده بودند، و پیوسته به دنبال فرصتی برای نبرد با مسلمانان و ریشه‌کن کردنشان بودند؛ از این‌رو، پیشنهادِ هیئتی از یهود که آنان را به نبرد با مسلمانان و جنگیدن با آنان در داخل خانه‌شان تشویق کردند، پذیرفتند؛ بخصوص اینکه هیئت مذکور، وعده کمک و همکاری در نبرد با مسلمانان را به قریش دادند. از گزارشات

---

۱. فتح الباری: ۲۹۳/۷، السیره النبویه الصحیحه العمری: ٤۱۸/۲.

۲. فتح الباری: ۲۹۲/۷- ۲۹۳.

مربوط به این هیئت آن است که چون با قریش روبرو شدند، برخی رؤسای قریش از آنان پرسیدند: آیا آیین ما- آیین قریش- بهتر است یا آیین محمد؟ پاسخ دادند: آیین شما از آیین او بهتر است و شما از او و پیروانش ره‌یافته‌ترید. خداوند در این مورد این آیه را نازل فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَـٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾ (نساء:۵۱)[۱]

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) به آنان داده شدند، به جبت (= بت و سحر) و طاغوت (= معبودان باطل) ایمان می‌آورند، و درباره کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته ترند؟!»

در تفسیر زمخشری درباره این آیه چنین آمده است: حیّی‌بن أخطب و کعب‌بن اشرف که یهودی بودند، به همراه جماعتی یهودی به سوی مکه رفتند تا برای جنگ با رسول خداﷺ با قریش پیمان بندند. [قریش] به یهودیان گفتند: شما اهل کتاب بوده و از ما به محمد نزدیکترید، از این‌رو، ما از مکر شما در امان نیستیم، به خدایان ما سجده کنید تا به شما اعتماد کنیم. یهود نیز چنین کردند. این بود ایمانشان ﴿بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾؛ زیرا در برابر بتان سجده کرده و با عملشان از ابلیس اطاعت کردند. ابوسفیان گفت: آیا ما ره‌یافته‌تریم یا محمد؟ کعب‌بن اشرف پاسخ داد: شما ره‌یافته‌ترید. در این مورد، خداوند آیه مذکور را نازل فرمود.[۲]

۱۲۷۷. یهودیان به تشویق قبایل برای جنگ با مسلمانان پرداختند:

این هیئت یهودی سپس از مکه به نجد رفت تا قبایل را به جنگ با مسلمانان تشویق کند. با قبیله بزرگ غطفان برای جنگ با مسلمانان پیمان بستند. در ادامه به میان سایر قبایل عرب رفته و پیشنهادی که به قریش و غطفان داده بودند، به آنان نیز عرضه داشتند و آنان نیز پذیرفتند. در پی این توافقات، همگی توافق کردند که در «مرّالظّهران» که در چهل کیلومتری مکه قراردارد، گردهم آمده و تمام احزاب: قریش و هم‌پیمانانش و سایر کسانی

---

۱. ابن‌کثیر: ۵۱۳/۱.
۲. کشاف: ۵۲۱/۱.

که تشویق یهود را پذیرفتند، از آنجا به سوی مدینه به قصد جنگ و تصرف مدینه و جنگ با مسلمانان در آنجا، رهسپار شوند.[۱]

۱۲۷۸. رایزنی پیامبرﷺ با اصحابش:

آنگاه که پیامبرﷺ از گزارشات مربوط به قریش و هم‌پیمانانش و حرکت آنان به سوی مدینه باخبر شد، در این موضوع و آنچه باید انجام داد با یارانش به تبادل نظر پرداخت. هریک از حاضران، نظرش را ارائه کرد و طرح صحابی گرانقدر، سلمان فارسی این بود که مسلمانان، خندقی حفر کنند و از پشت آن بجنگند. او نظرش را این‌گونه عرضه کرد: «ما در سرزمین فارس هرگاه محاصره می‌شدیم، در اطرافمان خندقی حفر می‌کردیم.» آنگاه پیامبرﷺ دستور حفر خندق در اطراف مدینه را داد و برای تشویق مسلمانان، خودش نیز در این کار همکاری کرد و قبل از آمدن مشرکان و محاصره‌کردنشان، حفر خندق را تمام کردند.[۲] پیامبرﷺ حفر هر چهل ذراع را برعهده ده تن نهاد.

۱۲۷۹. همکاری رسولﷺ در حفر خندق:

بخاری در صحیح خویش[۳] از براءﷺ روایت کرده که گفت: در روز احزاب که رسول خداﷺ خندق حفر می‌کرد، وی را دیدم که خاک خندق را حمل می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که خاک، پوست شکمش را که پرموی بود، پوشانده بود و هنگام حمل خاک این ابیات «ابن رواحه» را زمزمه می‌کرد:

اللهم لولا انت ما اهتدينا　　و لا تصدقنا ولا صلينا
فأنزلن سكينة علينا　　و ثبت الأقدام إن لاقينا
إن الألى قدبغوا علينا　　و إن أرادوا فتنه أبينا

«پروردگارا اگر تو نمی‌بودی هدایت نمی‌یافتیم، صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌گزاردیم. پس آرامشِ دل بر ما فرود آور و اگر با دشمن روبرو شدیم گامهایمان را استوار فرما. آنان که دیگران را علیه ما برانگیختند، اگر بخواهند ما را از دینمان بازدارند سرفرود نیاوریم.»

و صدای خویش را در مصراع آخر می‌کشید.

---

۱. العمری: ۴۱۹/۲- ۴۲۰، الرحیق المختوم/۲۷۵.
۲. فتح الباری: ۳۹۲/۷- ۳۹۳، آلوسی: ۱۵۵/۲۱.
۳. ۴۱۰۶.

۱۲۸۰. رسولﷺ، اصحابش را به حفر خندق تشویق و برایشان دعای خیر کرد:

امام بخاری در صحیح خویش[1] از انسؓ روایت کرده که گفت: «رسول خداﷺ به سوی خندق آمد و دید که مهاجران و انصار در صبحگاهی سرد در حال حفر خندق هستند، زیرا بردگانی نداشتند که این کار را برایشان انجام دهند، پیامبر چون، خستگی و گرسنگی‌شان را دید، گفت: خداوندا، زندگی راستین، فقط زندگی آخرت است، پس انصار و مهاجران را بیامرز.»

صحابه گرامی در پاسخ گفتند:

نحـــن الـــذين بـــايعوا محمــداً — علـــى الجهـــاد مـــا بقينـــا أبـــدا

«ما کسانی هستیم که تا زنده‌ایم، با محمد بر جهاد بیعت کرده‌ایم.»

۱۲۸۱. رخدادهای هنگامِ حفر خندق:

رخداد اول: اجازه نبرد به ابن‌عمر:

امام بخاری در صحیح خویش[2] از نافع درباره ابن‌عمرؓ روایت کرده که گفت: «پیامبرﷺ در غزوه احد لشکر را سان دید و به او که چهارده ساله بود اجازه [شرکت در جنگ] نداد، و در غزوه خندق درحالی‌که پانزده ساله بود لشکر را سان دید و اجازه [شرکت در جنگ] را به او داد. در روایت ابوواقد لیثی چنین آمده است: «دیدم که رسول خداﷺ درحالی‌که خندق را حفر می‌کرد، نوجوانان را در لشکر سان دید و به برخی از آنان اجازه [شرکت در جنگ] را داد و برخی از آنان را بازگرداند.[3] پیامبرﷺ قبل از وقوع جنگ با نظر به شکل و ترتیب جایگاه‌ها و افراد توانا و ناتوان بر جنگ و سایر موارد برای آزمودن وضعیت لشکریانش، سپاه خویش را سان دید.[4]

۱۲۸۲. رخداد دوم: پیامبر در حال حفر خندق، اصحابش را تهییج می‌کرد:

بخاری در صحیح خویش[5] از جابر روایت کرده که گفت: ما در ایام حفر خندق با صخره‌ای سخت روبرو شدیم، نزد پیامبرﷺ آمده و گفتند: این صخره مانع حفر خندق

---

۱. ٤٠٩٩.
۲. ۲٦٦٤.
۳. فتح الباری: ۳۹٤/۷.
٤. همان: ۳۹۳/۷.
٥. ٤١٠١.

است. فرمود: خودم پایین می‌آیم، آنگاه برخاست و درحالی‌که سنگی به شکم بسته بود- و ما نیز سه روز بود که چیزی نچشیده بودیم- کلنگ را گرفت و چنان ضربتی بر صخره نواخت که خرد و نرم شد. پیامبرﷺ از گرسنگی به شکمش سنگ بسته بود. عبارت «ما سه روز بود که چیزی نچشیده بودیم» جمله معترضه‌ای است که برای بیان سببِ بستنِ سنگ توسط پیامبرﷺ به شکمش وارد شده است. درخصوص این واقعه، زیاده‌ای در روایت احمد و نسائی با إسناد حسن از حدیث براءبن عازب چنین آمده که- براء- گفت: «در زمان حفر خندق در بخشی از آن با صخره‌ای روبرو شدیم که کلنگها بر آن کارگر نمی‌افتاد. از این مشکل نزد رسول خداﷺ شکوه کردیم. آنگاه نزد صخره آمد و کلنگ به دست گرفت و فرمود: «بسم الله» سپس ضربتی بر آن نواخت که یک‌سوم آن شکست و فرمود: «**الله اکبر، کلیدهای فتح شام به من داده شد، به خدا سوگند که اینک کاخ‌های سرخش را می‌بینم.**» سپس ضربه دوم را نواخت که یک‌سوم دیگر صخره شکست و فرمود: «**الله اکبر، کلیدهای فتح سرزمین فارس به من داده شد، به خدا سوگند که اینک کاخ سفید مداین را می‌بینم.**» سپس ضربه سوم را نواخت و فرمود: «بسم الله» بقیه صخره خرد شد و فرمود: «**الله اکبر، کلیدهای فتح یمن به من داده شد، به خدا سوگند اینک دروازه‌های صنعا را از اینجا می‌بینم.**» آنگاه مسلمانان شاد و مسرور گشتند.»[1]

۱۲۸۳. رخداد سوم: فراوان‌شدن طعام:

در حدیث جابرؓ درباره زمان حفر خندق که امام بخاری[2] آن را روایت کرده، چنین آمده است: «.... عرض کردم: ای رسول خدا اجازه بده به خانه بروم و به همسرم گفتم: به پیامبرﷺ چیزی را دیدم که بی‌طاقتی نموده آیا چیزی نزد تو موجود است؟ گفت: جو و ماده بزی هست. ماده بز را کشته و جو را آرد نموده و گوشت را در دیگ سنگی انداختم. سپس خدمت پیامبرﷺ آمدم درحالی‌که خمیر رسیده بود و دیگ سنگی بر سر دیگدان بود تا بپزد. عرض کردم: اندکی طعام دارم پس ای رسول خداﷺ با یک یا دو مرد برخیزید. فرمود: آن چقدر است؟ برایش یادآور شدم. فرمود: **بسیارَ و پاک است، به همسرت بگو که گوشت را از دیگ و نان را از تنور نکشد تا من بیایم.** آنگاه فرمود: بلند شوید. پس مهاجران و

---

۱. فتح الباری: ۳۹٦/۷- ۳۹۷.
۲. ٤١٠٢.

انصار همه بلند شدند. چون نزد همسرم رسیدم گفتم: وای برتو، پیامبرﷺ و مهاجران و انصار و همراهانشان آمدند. گفت: آیا از تو پرسید؟ گفتم: آری. پیامبرﷺ فرمود: **وارد شوید و داد و بیداد نکنید.** سپس نان را گرفت و بر آن گوشت می‌گذاشت و آن را پوشیده و درون خمیر کرده می‌رفت و به اصحابش نزدیک کرده و بازمی‌گشت، همین‌طور نان را شکسته و از دیگ می‌گرفت تا همه سیر شدند و مقداری باقی ماند. فرمود: **از این بخور و هدیه بده، زیرا مردم به گرسنگی گرفتار شده‌اند.**» در روایتی بجای جو، آرد آمده است. در روایتی چنین آمده: «هنگامی که- جابر- نزد همسرش رسید گفت: وای بر تو، رسول خداﷺ با مهاجران و انصار آمد. همسرش گفت: آیا- پیامبرﷺ- از تو پرسید؟ گفت: آری...» در روایتی دیگر چنین وارد شده است: «درحالی نزد همسرم رفتم که می‌گفتم: رسوا شدی، رسول خداﷺ با همه افراد خندق نزدت آمدند. گفت: آیا از مقدار طعامت پرسید؟ گفتم: آری. گفت: خدا و رسولش داناترند، ما او را از آنچه داریم باخبر ساختیم، جابر گفت: اندوه سنگینی از دوشم برداشتی.» از گفتگوی جابر با همسرش به دست می‌آید که- همسرش- بسیار عاقل و فاضل بود؛ زیرا دریافت که پیامبرﷺ درحالی‌که از کمی طعام باخبر بود، مهاجران و انصار را همراه خویش نمی‌آورد مگر در پشت این موضوع، راز یا امر خارق‌العاده‌ای وجود دارد. در روایتی دیگر از این قصه آمده است: پیامبرﷺ فرمود: «**نان‌پزی بخواه تا همراهتان بپزد**، یعنی: شما را یاری کند.» در روایت ابوزبیر از جابر آمده است که: «آنان را ده تا ده تا نشاند تا همگی خوردند.» همین‌طور طعام به مردم نزدیک می‌کرد تا همگی سیر شدند و تنور و دیگ پُر ماند چنان‌چه‌بود. پیامبرﷺ به همسر جابر فرمود: **از این بخور و هدیه بده**، یعنی: به همسر جابر فرمان داد تا بخورد و به همسایگان و نیازمندان هدیه بدهد و سبب این فرموده‌اش را این‌گونه بیان فرمود: «**زیرا مردم به گرسنگی گرفتار شده‌اند.**» همسر جابر گفت: همه ما در آن روز پیوسته می‌خوردیم و هدیه می‌دادیم. و بنابر روایتی دیگر: خوردیم و به همسایگان خویش هدیه دادیم.[1]

۱۲۸٤. کسب اجازه از پیامبرﷺ و اجازه‌دادن وی به هرکه می‌خواست:

مومنان هنگام حفر خندق، برای قضای حاجت ضروری از خندق بیرون نمی‌رفتند مگر زمانی که از رسول خداﷺ اجازه می‌گرفتند، پس به هرکدام از آنان که اجازه می‌داد،

---

۱. فتح الباری: ۳۹۷/۷- ۳۹۸.

می‌رفت و به سرعت به کارش در حفر خندق بازمی‌گشت و اگر پیامبرﷺ به وی اجازه نمی‌داد، خارج نمی‌شد و در خندق باقی می‌ماند. اما منافقان بدون کسب اجازه خارج می‌شدند. خداوند در توصیف وضعیت مذکور، این آیه را نازل فرمود:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّـهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * لَّا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّـهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

(نور: ۶۲- ۶۳)

«مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار همگانی با او باشند (به جایی) نمی‌روند تا از او اجازه بگیرند، بی‌گمان کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، آنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، پس اگر برای بعضی کارهای (مهم) خود از تو اجازه بخواهند، به هر کس از آنان که می‌خواهی اجازه بده، و برایشان از خداوند آمرزش بخواه، یقیناً خداوند آمرزنده مهربان است. صدازدن پیامبر (خدا) را در میان خود همچون صدازدن یکدیگر قرار ندهید، یقیناً خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند، و یکی بعد از دیگری فرار می‌کنند می‌داند، پس کسانی که با فرمان او مخالفت می‌کنند؛ باید بترسند از اینکه فتنه‌ای گریبانشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنان برسد!»

یعنی: صاحبان ایمان کامل، کسانی هستند که به خداوند متعال و رسولش ایمان دارند. ﴿وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ﴾ یعنی: موضوع مهمی که موجب اجتماعشان می‌شود، یعنی موضوعی مانند جنگ با دشمن یا به وحشت‌انداختنش که مردم به‌خاطر آن جمع می‌شوند یا رایزنی‌کردن درباره رخداد مهمی یا اجتماع برای ترساندن منافقان یا آماده‌شدن برای جنگ یا جهاد یا کاری که نفع و ضرر همه مردم در آن است و سایر امور اجتماعی برای هدفی مشروع. ﴿لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ یعنی: تا از پیامبرﷺ کسب اجازه نکنند از نزد وی و جمعش نمی‌روند، پس اگر کسب اجازه کردند و اجازه داد می‌روند. این کسب اجازه، نشانه ایمان اجازه‌گیرنده و شناسایی مومن از منافق است که منافق طبق

عادت، مخفیانه فرار می‌کند. ﴿فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ﴾ یعنی: برای برخی کارهای مهم و ضروری‌شان، ﴿فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ﴾ این واگذاری کار به پیامبرﷺ است. ﴿وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ﴾ بیان استغفار برای اجازه‌گیرندگان دلالت دارد بر اینکه بهتر و نیکوتر آن است که فکر رفتن نکنند و دراین‌باره اجازه نگیرند. حسن می‌گوید: در این مورد سایر ائمه نیز مانند رسولﷺ هستند. زیرا ادب دین و ادب نفس در آن است. زمخشری نیز چنین می‌آورد: علما گفته‌اند، شایسته است که مردم با ائمه و بزرگان دین و علمایشان نیز چنین باشند؛ یعنی: آنان را تقویت کرده و در هیچ حادثه‌ای آنان را تنها نگذاشته و از اطرافشان پراکنده نشوند، و اجازه به امام واگذار شده، که براساس نظرش اگر بخواهد اجازه دهد و اگر خواست اجازه ندهد. ﴿لَّا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا﴾ یعنی: اگر رسول خداﷺ برای کاری به شما نیاز داشت و شما را فراخواند، جز با اجازه او از اطرافش پراکنده نشوید و دعوتش را مانند دعوت خودتان از یکدیگر و بازگشت از جمع بدون اذن دعوت‌دهنده مپندارید. ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا﴾ این وعیدی است برای کسانی که برخلاف مومنان، به تدریج و دزدکی کم‌کم از جماعت خارج می‌شوند که خداوند به‌طور قطع این موضوع را می‌داند. ﴿لِوَاذًا﴾ یعنی دزدانه، به‌گونه‌ای که یکدیگر را می‌پوشانند تا خارج شوند. «لواذ» از «ملاوذه» به این معناست که شخص چیزی را می‌پوشاند تا دیده نشود. «لواذاً» در آیه مصدر است که در موضع حال قرارگرفته یعنی: «متلاوذین»، یعنی: چنانکه بیان شد یکدیگر را می‌پوشانند. ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾ یعنی: با فرمانش مخالفت می‌کنند، ﴿أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ یعنی: بلا و گرفتاری‌ای در دنیا، ﴿أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ یعنی: یا عذاب دردآوری در آخرت به آنان برسد.[1]

۱۲۸۵. رسیدن مشرکان و رویارویی آنان با مسلمانان:

هنگامی که مشرکان به مدینه رسیدند، ناگهان خود را در برابر خندق یافتند. آنان هرگز چنین روشی در دفاع و حمایت در جنگ نمی‌شناختند. چنانکه بیان شد، جنگجویان لشکر مشرکان، ده هزار تن بودند و لشکر اسلام با سه هزار جنگجو در برابر آنان قرار داشت. مسلمانان پشت کوه «سَلع» و درحالی‌که خندق میان آنان و کافران حائل بود، آماده دفاع شدند. برخورد مستقیمی میان دو سپاه روی نداد، بلکه نبرد میان دو گروه به

---

۱. کشاف: ۲۵۹/۳- ۲۶۰، قرطبی: ۳۲۰/۱۲- ۳۲۱، آلوسی: ۲۲۳/۱۸- ۲۲۶.

تیراندازی و مبارزه محدود شد، مانند مبارزه علی‌بن ابی‌طالب؛ با عمروبن ود عامری که از جایی باریک وارد خندق شد و شوره‌زار را پشت سر گذاشته بود، علی؛ با او مبارزه کرد و او را به هلاکت رساند.[۱]

رخدادهای مدینه در مدت محاصره مشرکان

۱۲۸۶. رخداد اول: مأموریت حذیفه‌بن یمان برای شناسایی اوضاع دشمن:

این رخداد پس از گذشت روزهای زیادی از محاصره و اندکی پیش از کوچ مشرکان بود. امام مسلم در صحیح خویش[۲] از حذیفة بن یمان روایت کرده که گفت: «ما در شب احزاب با پیامبر خدا ﷺ بودیم و باد سرد و سنگینی ما را دربرگرفت. رسول خدا فرمود: «**آیا مردی خبر قوم را برایم می‌آورد تا خداوند در روز قیامت او را با من قرار دهد.**» ساکت شدیم و هیچ‌کدام از ما پاسخ نداد، سه مرتبه این سخن را فرمود، اما کسی پاسخ نداد. سپس فرمود: «**ای حذیفه برخیز و خبر قوم را برایم بیاور و آنان را بر من نشوران.**» وقتی از نزدش می‌رفتم گویی در میان حمام قدم برمی‌دارم تا به آنان [= مشرکان] رسیدم و ابوسفیان را دیدم که پشتش را به آتش می‌زد. تیری را در میان کمان گذاشتم تا او را بزنم، اما سخن رسول خدا ﷺ را به یاد آوردم که فرموده بود: «**آنان را بر من نشوران**» و اگر تیر می‌انداختم به او می‌خورد [و کشته می‌شد]. سپس برگشتم گویی در میان حمام قدم برمی‌دارم. آنگاه که نزد پیامبر آمده و خبر قوم را به وی دادم و تمام شد، با زیادی عبایی که در آن نماز می‌گزارد مرا پوشانید، تا صبح پیوسته خوابیدم، صبحگاه فرمود: «**برخیز ای خوابیده.**» علت این عبارت که گفت: «گویی در میان حمام قدم برمی‌داشتم» این بود که به برکت اجابت درخواست پیامبر و رفتن به مأموریت و دعای پیامبر ﷺ در حق او، خداوند او را از سرما و باد شدیدی که به دیگران می‌رسید، محافظت کرد و این لطف و محافظت تا زمان بازگشتش نزد پیامبر ﷺ ادامه داشت و چون نزد رسول خدا رسید، سرما را احساس کرد و این از معجزات رسول خدا ﷺ است. واژه حمام، عربی است که مذکر و مشتق از حمیم به معنای آب داغ است. «برخیز ای خوابیده» برای این بود که زیاد می‌خوابید. از این حدیث

---

۱. فتح الباری/۴۰۰.
۲. ۴۶۴۰.

به دست می‌آید که امام و فرمانده لشکر باید کسی را برای شناسایی اوضاع دشمن بفرستد.[1] فرستاده نیز باید به فرامین و سفارشات فرمانده‌اش پایبند باشد.

۱۲۸۷. رخداد دوم: پیمان شکنی بنوقریظه:

بنوقریظه طایفه‌ای یهودی بودند که میان آنان و رسول خداﷺ پیمان آتش‌بس و یاری‌نکردن دشمن علیه پیامبرﷺ بود، اما چنانکه در ادامه می‌آید، آنان به تحریک حیی‌بن أخطب یهودی این پیمان را شکستند. چون این خبر به پیامبرﷺ رسید، برای تحقیق این مسأله سعدبن معاذ رهبر اوس و سعدبن عباده رهبر خزرج را به همراه عبداللهبن رواحه و خوّات‌بن جبیر اعزام کرد و فرمود: **بروید و بنگرید که آیا این خبری که از آنان به ما رسیده راست است یا خیر؟ اگر راست بود به شیوه‌ای که می‌دانم- یعنی با کنایه و تلویح نه صریح- مرا با خبرسازید و مردم را آشفته نکنید اما [اگر راست نبود] و وفادار به عهدشان بودند، آشکارا میان مردم بگویید.** هنگامی که فرستادگان پیامبرﷺ نزد بنوقریظه رسیدند، دریافتند که خبر راست است. و به رسول خدا ناسزا گفته و می‌گفتند: عهد و پیمانی میان ما و او [محمد] نیست. فرستادگان پیامبر بازگشتند و [با لحن معهود] گفتند: «عَضَل» و «قاره». یعنی همچنانکه قبیله عضل و قاره به اصحاب رسول خداﷺ که آنان را برای آموزش اسلام و قرآن نزدشان فرستاده بود خیانت کرده و آنان را کشتند، بنوقریظه نیز خیانت کردند. آنگاه رسول خداﷺ فرمود: **«الله اکبر، ای گروه مسلمانان شما را به فتح و مدد خداوندی بشارت باد.»**[2]

۱۲۸۸. رخداد سوم: هلاکت یهودی بنوقریظه توسط صفیه:

پیامبرﷺ، برای محافظت زنان و اطفال، آنان را در دژ «فارع» که دژ مستحکمی بود پناه داد؛ زیرا مسلمانان به‌خاطر رویارویی با لشکر مشرکان، فرصت محافظت از آنان را نداشتند. آنگاه که بنوقریظه، پیمان با رسول خداﷺ را شکستند و وی از این مساله آگاه شد، آنان موضع تهاجمی‌شان را در برابر رسول خداﷺ و مسلمانان آشکار کرده و آذوقه سپاه مشرک را تدارک می‌دیدند به‌گونه‌ای که یک‌بار مسلمانان بیست نفر شتر از آنان مصادره کردند. همچنین یک نفر یهودی را برای شناسایی اوضاع دژی که زنان و کودکان مسلمانان در آن بودند، فرستادند که صفیه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خداﷺ او را دید و میله‌ای

---

۱. شرح النووی علی مسلم: ۱۲/۱٤٥- ۱٤٦.
۲. ابوشهبه: ۲/۲۸۱- ۲۸۲، قرطبی: ۱٤/۱۳۳.

آهنی برگرفته، از دژ پایین آمد و با آن میله آهنی به یهودی زد و او را کشت. این کار صفیه، یهود را از قصد یورش به این دژ که فقط زنان و کودکان در آن بودند بازداشت، زیرا یهودیان بنوقریظه پنداشتند دژ توسط سپاه اسلام محافظت می‌شود یا حداقل مردانی برای دفاع در آن قرار دارند.[۱]

۱۲۸۹. رخداد چهارم: رایزنی پیامبرﷺ با دو سعد:

پیامبرﷺ با هر دو سعد- سعدبن معاذ و سعدبن عباده- درباره مصالحه با عینیةبن حصن و حارث‌بن عوف- دو رئیس قبیله غطفان- بر یک‌سوم محصول مدینه تا در برابر آن از لشکر مشرکان بازگردند و پیمانشان را با قریش بشکنند، به تبادل نظر پرداخت. آن دو- سعد- گفتند: ای رسول خداﷺ آیا کاری است که خودت می‌خواهی انجام دهی؟ یا خدا بدین کار فرمان داده که باید بدان عمل کنیم؟ یا [از سر دلسوزی] برای ما چنین می‌کنی؟ فرمود: «**این کار را برای [دلسوزی] بر شما می‌کنم، بخدا سوگند فقط به این خاطر چنین می‌کنم که می‌بینم عرب همگی بر ضدّ شما همدست شده و از یک کمان شما را هدف گرفته‌اند، پس خواستم قدرت آنان بر شما را از بین ببرم.**» سعدبن معاذ گفت: ای رسول خدا هنگامی که ما و آنان مشرک و بت‌پرست بودیم، آنان برای خوردن خرمای ما جز به مهمانی یا خریداری، طمعی نداشتند، اکنون که خداوند ما را به اسلام رهنمود فرمود و بدان ارج نهاد و به وجود تو گرامی داشت، چگونه اموال خویش را به آنان دهیم؟ بخدا سوگند نیازی به این کار نداریم، و به خدا سوگند جز شمشیر، چیزی به آنان نمی‌دهیم تا خدا میان ما و آنان حکم کند. به این ترتیب، صلح حاصل نشد.[۲]

۱۲۹۰. اوضاع مومنان و منافقان در مدت محاصره:

مومنان در مدت محاصره مدینه توسط مشرکان، شرایطی بحرانی داشتند و پیمان‌شکنی و اعلام جنگ بنوقریظه و شایعه منافقان، بر این سختی می‌افزود. خداوند در توصیف این وضعیت و اوضاع مومنان و منافقان این آیه را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا * إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ

---

۱. الرحیق المختوم/۲۸۳- ۲۸٤.
۲. ابوشهبه: ۲۸٤/۲.

مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّـهِ الظُّنُونَا • هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾ (احزاب:۹-۱۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، هنگامی که لشکرهایی به سوی شما آمدند، پس ما تندباد (سختی) بر آنان فرستادیم، و لشکرهایی (از فرشتگان) که آنان را نمی‌دیدید، (و آنان را درهم کوبیدیم) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید؛ بیناست. هنگامی که آنان (= دشمنان) از (سمت) بالای (شهر) شما و از (سمت) پایین (شهر)تان به سوی شما آمدند (و شما را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها (از شدت وحشت) خیره شد، و دل‌ها به حنجره‌ها رسید، و گمان‌های گوناگونی به خدا می‌بردید. آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و به سختی تکان خوردند.»

آیه اول با یادآوری نعمت خداوند بر مومنان در روز احزاب - خندق- شروع می‌شود، به‌گونه‌ای که آغاز و پایان کارزار و عناصر اساسی آن- یعنی رسیدن سپاهیان مشرک، فرستادن باد توسط خداوند بر آنان، فرودآوردن فرشتگانی که مومنان آنها را ندیدند، و مدد خدا مرتبط با علم او بر آنان و دیدنشان توسط خدا- را بیان می‌کند.[1] این آیه در ادامه، آنچه را در آغاز به‌صورت اجمال آورده، تفصیل داده و می‌فرماید: ﴿إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ﴾ یعنی: احزاب: قریش و هم‌پیمانان و موافقان آنان بر جنگ با مسلمانان و یورش به شهرشان مانند غطفان و سایر قبایل، و نیز یهودیان بنوقریظه که پیمان خویش با رسول خداﷺ را شکستند و اعلام جنگ علیه وی کرده و برای نبرد با مسلمانان به لشکر مشرکان پیوستند. ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا﴾ یعنی: خداوند بر مشرکان طوفانی فرستاد که آنان را اذیت کرد و پریشان ساخت و چادرهایشان را برکند و هیچ آسیبی به مسلمانان نرساند درحالی‌که نزدیک مشرکان بودند و فقط خندق میانشان بود. ﴿وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا﴾ یعنی: خداوند، فرشتگانی فرستاد که مشرکان را به لرزه انداخته و در دلهایشان رعب و وحشت افکند. ﴿وَكَانَ اللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ به این سبب، خداوند شما را علیه آنان یاری رساند. آیه دوم با تفصیل وضعیت دشوار و بی‌قراری مسلمانان پس از اینکه مشرکان آنان را در مدینه محاصره کردند شروع شده و می‌فرماید: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ﴾ یعنی: از بالا و پایین دره برای احاطه مدینه و محکم‌کردن محاصره آن و ورودی‌هایش.

---

۱. الظلال: ۲۸۳۶/۵.

﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ﴾ یعنی: دیدگان از حیرت و وحشت از روش معمول برگشت و از شدت ترس و وحشت فقط به دشمن می‌نگریست. ﴿وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾ یعنی: ترس و بی‌قراری بزرگی بر دلها افتاد گویی از شدت اضطراب به گلوگاه‌ها رسید. این مثل، برای ترسیده‌شدن زیاد شخص بیان می‌شود. ﴿وَتَظُنُّونَ بِاللَّـهِ الظُّنُونَا﴾ یعنی: گمان‌های مختلفی به خداوند متعال روا داشتند؛ به‌گونه‌ای که مومنان مخلص گمان کردند خداوند متعال وعده‌اش را در سرافرازکردن دینش و نصرت پیامبرﷺ محقق خواهد کرد یا مورد آزمون قرار می‌گیرند و ترسیدند مبادا گام‌هایشان بلرزد و نتوانند آنچه را درباره‌شان نازل می‌شود تحمل کنند. منافقان و بیماردلا ن مشرک گمان کردند که مسلمانان ریشه‌کن خواهند شد و برآنان غلبه می‌کنند. یکی از پیشینیان صالح در مفهوم ﴿وَتَظُنُّونَ بِاللَّـهِ الظُّنُونَا﴾ چنین آورده است: گمان‌های مختلفی کردند؛ منافقان پنداشتند که محمدﷺ و یارانش ریشه‌کن می‌شوند و مومنان یقین داشتند که وعده خدا و رسولش محقق می‌شود و بر تمام ادیان چیره خواهد شد. احتمال می‌رود خطاب آیه به مومنان از نظر ظاهر و باطنشان و گمان‌های مختلفشان باشد؛ زیرا آنان یک مرتبه گمان می‌کردند خداوند سبحان آنان را بر کافران پیروز خواهد کرد بدون اینکه ابتدا کافران بر آنان مسلط شوند و یک مرتبه گمان می‌کردند که خدا کافران را رها خواهد کرد تا بر مسلمانان پیروز شده و بر مدینه مسلط شوند و پس از آن، آنان را بر کافران پیروز خواهد کرد. یا برخی چنین و برخی چنان گمان می‌کردند. یا گفته می‌شود: گمان‌های مختلف مومنان این بود که بدون اینکه آسیبی از طرف دشمن به آنان برسد، پیروز خواهند شد، یا پس از آنکه آسیبی از دشمن به آنان برسد، تا صبر و پایداری‌شان مورد آزمایش قرار گیرد، پیروز خواهند شد. ﴿هُنَالِكَ﴾ ظرف مکان است و برای زمان استعمال می‌شود؛ یعنی: در آن زمان بسیار وحشتناکی که مسلمانان قرار داشتند: محاصره در خانه، فراوانی دشمن، شایعه منافقان، نیرنگ بنوقریظه و پیوستن آنان به مشرکان برای جنگ با مسلمانان. ﴿ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ یعنی: خداوند ایمان و پایداری مومنان را آزمود تا مومن مخلص از منافق و مومن پایدار از ضعیف مشخص شود و آنان را با گرسنگی و دشواری محاصره و پایداری بر مقتضیات ایمان آزمود. ﴿وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾ یعنی: از بی‌قراری زیاد و زیادی دشمن، سخت مضطرب شدند. در

آن وضعیت دشوار، منافقان با سخنانی که از روی نفاق به زبان آوردند و خداوند ما را از آن باخبر فرمود، مشخص شدند.[1]

۱۲۹۱. برخی سخنان منافقان و بیماردلان:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّـهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (احزاب:۱۲)

«و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است، می‌گفتند :خدا و پیامبرش جز فریب به ما وعده‌ای نداده است.»

خداوند متعال در این آیه سخن منافقان و بیماردلان را جهت سرزنش بر آنان بازگو می‌فرماید. یعنی معتّب‌بن قُشیر و دیگران گفتند: محمد به ما وعده دستیابی به گنجینه‌های کسری و قیصر می‌داد و اینک یکی از ما قادر نیست که برای قضای حاجت بیرون رود و به فریب ما را وعده داده و ما را در موقعیتی قرارداده که توان تحملش را نداریم. این آیه درباره آنان و سخنانشان نازل شد: که گفتند: ﴿مَّا وَعَدَنَا اللَّـهُ وَرَسُولُهُ﴾ این سخن را برای ریشخندزدن به زبان آوردند مثل اینکه بگویند: به زعم اینکه ادعا می‌کند رسول است، زیرا امکان ندارد که اعتقاد داشته باشند این وعده از جانب خدا و رسولش است و آن را فریب بنامند.[2] ﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ بیماری‌شان شک و تردید بود یعنی: اهل شک و اضطرابند، بنابرقولی: آنان، کسانی بودند که بینش دینی نداشتند و منافقان آنان را به شبهه می‌انداختند، آنگاه در سخنان منافقان تردید می‌کردند.[3] بنابرقولی دیگر: آنان به دلیل تازه مسلمان بودن، دارای اعتقاد ضعیف بودند.[4]

۱۲۹۲. سخن گروهی دیگر از منافقان:

﴿وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ (احزاب:۱۳)

---

۱. آلوسی: ۱۵۵/۲۱– ۱۵۸، قاسمی: ۲۳۲/۳.
۲. ابن‌عطیه: ۲٤/۱۲–۲۵.
۳. فتح البیان: ۵۷/۱۱.
٤. آلوسی: ۱۵۸/۲۱.

«و (نیز) هنگامی که گروهی از آنان گفتند: ای اهل یثرب! اینجا جای ماندن شما نیست، پس (به خانه‌های خود) برگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه (بازگشت) می‌خواستند، می‌گفتند: بی‌شک خانه‌های ما بی‌حفاظ است. در حالی که بی‌حفاظ نبود، آنان فقط می‌خواستند (از جهاد) فرار کنند.»

طائفه، به فرد و جماعت اطلاق می‌شود. ﴿يَا أَهْلَ يَثْرِبَ﴾ یعنی: ای مردم مدینه. یثرب همان مدینه است و رسول خداﷺ آن را طَیبه و طابه [پاک] نامید. ﴿لَا مُقَامَ لَكُمْ﴾ یعنی نزد پیامبرﷺ برای ماندن و دفع دشمن، جایی ندارید. ﴿فَارْجِعُوا﴾ به خانه‌ها و قلمرویتان.[1] با این سخنان می‌خواستند مردم را از همراهی با رسول خداﷺ منصرف کنند.[2]

۱۲۹۳. فرار منافقان از نبرد به بهانه‌های واهی:

﴿وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ (احزاب:۱۳)

«و (نیز) هنگامی که گروهی از آنان گفتند: ای اهل یثرب! اینجا جای ماندن شما نیست، پس (به خانه‌های خود) برگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه (بازگشت) می‌خواستند، می‌گفتند: بی‌شک خانه‌های ما بی‌حفاظ است. در حالی که بی‌حفاظ نبود، آنان فقط می‌خواستند (از جهاد) فرار کنند.»

یعنی: برخی منافقان از پیامبرﷺ اجازه می‌خواستند تا به مدینه برگردند. ﴿يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ﴾ یعنی: بی حفاظ و بدون نگهبان است که سبب هجوم دشمن می‌شود. بنابرقولی: به‌خاطر خالی از سکنه‌بودنش، سرقت از آن آسان است. هر مکانی که مورد حفاظت و پوشیده نباشد، عورت است. از پیامبر اجازه می‌خواستند تا خانه‌هایشان را مستحکم کنند و دوباره نزدش بازگردند. ﴿وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ﴾ خداوند این ادعایشان را تکذیب کرد و حقیقت اراده‌شان را این‌گونه آشکار فرمود: ﴿إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ یعنی: با این بهانه دروغین، قصدی جز گریز از جنگ و دفاع در برابر دشمن ندارند.[3]

---

۱. قرطبی: ۱۴۸/۱۴.
۲. ابن‌عطیه: ۲۶/۱۲.
۳. قرطبی: ۱۴۸/۱۴- ۱۴۹.

۱۲۹۴. برخی صفات منافقان فراری:

خداوند متعال درباره این منافقان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا﴾ (احزاب:۱۴)

«و اگر (لشکر دشمنان) از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند (و خانه‌هایشان را محاصره می‌کردند) سپس پیشنهاد بازگشت به کفر و شرک (به آنان) می‌کردند، می‌پذیرفتند، و جز اندکی برای (انتخاب) آن درنگ نمی‌کردند.»

یعنی: اگر در مدینه و بنابرقولی در خانه‌هایشان مورد هجوم قرار گیرند. ﴿مِّنْ أَقْطَارِهَا﴾ از اطراف آن. منظور این است که: اگر این سربازان احزاب که از ترسِ آنان می‌گریزند از هر طرف بر شهر و خانه‌هایشان هجوم آوردند و خانواده‌ها و فرزندانشان را غارت کرده و مورد فحاشی و ناسزا قرار گیرند و در این اوضاع نابسامانی که گرفتار شده‌اند آنان را به ارتداد و بازگشت به کفر و جنگ با مسلمانان می‌خواندند، به‌طور قطع می‌پذیرفته و انجام می‌دادند. ﴿وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا﴾ یعنی: در پذیرش این فتنه که مشرکان از آنان می‌خواستند، درنگ نمی‌کردند. ﴿إِلَّا يَسِيرًا﴾ مگر مدت کوتاهی، به اندازه سوال و جواب [=درخواست و پذیرش] بدون درنگ، یا پس از ارتدادشان جز اندکی در مدینه نمی‌ماندند، زیرا خداوند متعال نابودشان می‌کرد.[1]

۱۲۹۵. منافقانِ کارشکن:

﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّـهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (احزاب:۱۸)

«قطعاً خداوند بازدارندگان را (از جهاد) از شما، و آنان را که به برادرانشان گفتند: به سوی ما بیایید. و جز اندکی به کارزار نمی‌آیند؛ می‌شناسد.»

خداوند متعال از احاطه علمش بر منافقان بازدارنده از حضور در جنگ، دلسردکننده از پیروزی رسول خداﷺ و نبرد در کنار او، خبر می‌دهد، و کسانی که به برادران خویش- یاران و هم‌قبیله‌ها و شریکانشان- گفتند: ﴿هَلُمَّ إِلَيْنَا﴾ یعنی: به ما روی آورید یا خودتان را به ما نزدیک کنید، منظور این است که: به سایه و محصولی که ما در آن قراردادیم، بیایید.

---

۱. کشاف: ۵۲۸/۳.

(هلمّ) در زبان اهل حجاز، برای واحد و جماعت استعمال می‌شود. ﴿وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ یعنی: به‌خاطر ترس از مرگ، فقط زمان کوتاهی می‌جنگند و مومنان می‌پندارند که [منافقان] برای جهاد همراه آنان خارج شده‌اند، اما درواقع اگر ناچار شوند فقط مدت کوتاهی مبارزه و نبرد می‌کنند.[۱]

۱۲۹۶. منافقان بر مومنان بخیلانند:

خداوند متعال درباره منافقانِ کارشکن و دلسردکننده از رسول خداﷺ می‌فرماید:

﴿أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَـٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّـهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّـهِ يَسِيرًا﴾ (احزاب:۱۹)

«(در حالی که) آنها بر شما بخل می‌ورزند، پس هنگامی که (زمان) ترس (پیش) آید، می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند، در حالی که چشم‌هایشان (در حدقه) می‌چرخد، مانند کسی که از (سکرات) مرگ بی‌هوش شده باشد، پس چون ترس (و وحشت) برطرف شد، شما را با زبان‌های تیز (و تند خود) می‌رنجانند، در حالی که بر مال (غنایم) سخت حریص و آزمندند، اینان (هرگز) ایمان نیاورده‌اند، لذا خداوند اعمالشان را تباه (و نابود) کرد، و این (کار) بر خدا آسان است.»

﴿أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ﴾ یعنی در حفر خندق و هزینه در راه خدا و نبرد با شما، بر شما بخیلند. ﴿فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ﴾ یعنی: از دشمن، ﴿رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ﴾ یعنی: در آن حالت، به‌خاطر ترس از نبرد به سوی تو می‌نگرند، ﴿تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ﴾ از ترس و بی‌قراری زیاد، چشمانشان به چپ و راست می‌چرخد و به یک سو متمرکز نمی‌شود، بنابر قولی، از شدت ترس که مبادا از هر سویی کشته شوند، چشمانشان می‌چرخد و این وضعیت کسی است که از چیزی ترسیده است. ﴿كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾ یعنی، مانند چرخش چشم کسی که نزدیک مرگ است و اسباب مرگ او را فراگرفته که دچار حواس‌پرتی شده، عقلش می‌پرد و چشمش خیره شده و نمی‌تواند پلک روی هم بگذارد، اینان نیز هنگام روبرو شدن با ترس، چشمانشان خیره می‌شود. ﴿فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ﴾ یعنی: هرگاه

---

۱. همان: ۵۲۹/۳- ۵۳۰، ابن‌کثیر: ۴۷٤/۳، قرطبی: ۱۵۱/۱٤- ۱۵۲.

اوضاع امن شد، رسا و فصیح و بلند صحبت کرده و به دروغ ادعای شجاعت و دلاوری دارند و با سخن تند شما را اذیت می‌کنند. «سلق» به معنای اذیت است. ابن‌عباس می‌گوید: یعنی با شما تندخویی کرده و از شما بدگویی می‌کنند. بنابر گفته قتاده: هنگام تقسیم غنائم زبان‌درازی کرده، به شما می‌گویند: به ما بدهید زیرا همراه شما جنگیدیم، زیرا هنگام غنیمت بخیل‌ترین و زبان‌آورترین و زمان سختی، ترسوترین و بزدل‌ترین افرادند. ﴿أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ﴾ یعنی: در کار خیر بخیل [= کم‌کار]‌اند، یعنی کار خیر مانند انفاق مال در راه خدا و سایر امور خیر، کم انجام می‌دهند. ﴿أُولَـٰئِكَ﴾ توصیف‌شدگان به این صفات ﴿لَمْ يُؤْمِنُوا﴾ ایمانی خالص، بلکه منافقانند که ایمان را آشکار و کفر را پنهان می‌کنند. ﴿فَأَحْبَطَ اللَّـهُ أَعْمَالَهُمْ﴾ یعنی: باطل کرد، به این معنا که بطلانش را آشکار نمود؛ زیرا هرگز صحیح و موجب ثواب نبود که خدا آن را باطل و نابود سازد. ﴿وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّـهِ يَسِيرًا﴾ یعنی: باطل‌کردن اعمالشان برای خداوند متعال کار آسانی است.[1]

۱۲۹۷. باورنداشتن منافقان به شکست کافران:

﴿يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُم مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا﴾ (احزاب: ۲۰)

«آنان گمان می‌کنند که (لشکریان) احزاب (هنوز) نرفته‌اند، و اگر (لشکریان) احزاب (بار دیگر) برگردند، آرزو می‌کنند، ای کاش! آنان در میان اعراب بادیه‌نشین بودند، که از اخبار شما جویا می‌شدند، و اگر در میان شما باشند؛ جز اندکی پیکار نکنند.»

یعنی: آن منافقانی که دارای صفات زشت بزدلی و ترس و ضعف هستند ﴿يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا﴾ یعنی: با طوفان و لشکریانی که خدا بر آنان فرستاد شکست نخورده و دوباره بازمی‌گردند.

این گمان از روی ضعف و اضطرابشان بود. ﴿وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ﴾ یعنی: دوباره، ﴿يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ﴾ یعنی: دوست دارند که اگر احزاب آمدند، همراه شما در مدینه حاضر نباشند بلکه در بیابان باشند. ﴿يَسْأَلُونَ﴾ یعنی: آمدگان می‌پرسند: ﴿عَنْ أَنبَائِكُمْ﴾ از آنچه میان شما و دشمنان گذشت. خداوند متعال در ادامه متذکر می‌شود که اگر احزاب

---

۱. ابن‌کثیر: همانجا، قرطبی: ۱۵۲/۱٤- ۱۵۳، فتح البیان: ٦۳/۱۱-٦٤.

بیایند، خروج آنان از مدینه زیانی نمی‌رساند. ﴿وَلَوْ كَانُوا فِيكُم﴾ هنگام وقوع تکرار رخداد، ﴿مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا﴾ یعنی: اگر میان شما باشند، به‌خاطر ترس و خواری زیاد و ایمان ضعیفشان جز اندکی همراه شما نبرد نمی‌کنند، حتی این نبرد اندک را فقط از روی ریا و ترس از ننگ بازماندن از جهاد انجام می‌دهند.[۱]

۱۲۹۸. رسول خداﷺ، الگوی نمونه مومنان:

﴿ لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّـهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّـهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّـهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب:۲۱)

«یقیناً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است، برای آنان که به خدا و روز آخرت امید دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند.»

این آیه کریمه، اصل بزرگی در اقتدا به اقوال و افعال و احوال رسول خداﷺ است؛ به همین منظور، خداوند متعال مردم را تا روز قیامت به اقتدا بر پیامبر در صبر و شکیبایی و مداومت و مجاهدت و انتظار گشایش و مدد پروردگار پاک و متعال در روز احزاب فرمان داده است و به آنانی که در کارزار خندق- روز احزاب- مضطرب و خسته شده و گام‌هایشان لرزید و آشفته شدند، فرمود: ﴿لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّـهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ یعنی: چرا به او اقتدا نمی‌کنید و از رفتارش پیروی نمی‌کنید تا شکیبایی کرده و خسته و رنجور و بی‌قرار نباشید، درحالی‌که به خدا و روز قیامت ایمان دارید، از این‌رو، فرمود: ﴿لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّـهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّـهَ كَثِيرًا﴾[۲] یعنی: برای کسی که به‌خاطر ایمانش به دیدار خدا امیدوار است و رستاخیز را که در آن به اعمال جزا داده می‌شود، باور دارد. یا برای کسی که به ثواب خدا در روز قیامت امیدوار است و خدا را به‌خاطر ترس از عذابش و امید به ثوابش، بسیار یاد می‌کند.[۳]

۱۲۹۹. سخن مومنان هنگام مشاهده احزاب:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَـٰذَا مَا وَعَدَنَا اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ (احزاب:۲۲)

---

۱. ابن‌کثیر: همانجا، قاسمی: ۲۳٦/۱۳.

۲. ابن‌کثیر: همانجا.

۳. قرطبی: ۱۵٦/۱٤.

«و چون مؤمنان (لشکر) احزاب را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده، و خدا و پیامبرش راست گفته‌اند و (این امر) جز بر ایمان و تسلیم‌شان نیفزود.»

مفسران درخصوص منظور مومنانِ از وعده خدا و رسولش اختلاف دارند؛ برخی گفته‌اند: منظور مومنان، خبرهایی بود که رسول خداﷺ هنگام فرمان حفر خندق به آنان داده بود؛ زیرا به آنان فرموده بود که محاصره خواهند شد و به این منظور فرمود که آماده شوند و در ادامه پیروز خواهند شد. پس با مشاهده دسته‌های دشمن و محاصره مدینه توسط آنان، گفتند: این چیزی است که خدا و رسولش به ما وعده دادند، بنابراین فرمان را اطاعت کردند و منتظر پاداش ماندند. بنابرقول برخی دیگر از مفسران- که از ابن‌عباس و قتاده هم روایت شده- : منظور مومنان از وعده خدا، موضوع آیه سوره بقره است که می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّـهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّـهِ قَرِيبٌ﴾ (بقره:۲۱۴)

«آیا گمان کرده‌اید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز بر (سر) شما نیامده است، مانند آنچه که بر (سر) پیشینیان شما آمد؟ سختی و زیان به آنان رسید، و (آنچنان) تکان خوردند تا که پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند، گفتند: یاری خدا کی خواهد بود؟ آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.»

یعنی: این وعده خدا و رسولش است مبنی بر آزمایش و گرفتاری و امتحانی که پیروزی نزدیکی درپی دارد؛ از این‌رو فرمود: ﴿وَصَدَقَ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ﴾[1] امام ابن‌عطیه در تفسیر خویش[2] چنین می‌نگارد: احتمال می‌رود منظور مومنان، این آیه- آیه سوره بقره- و سخن رسول خداﷺ هنگامی که آنان را به حفر خندق فرمان داد، باشد، و به هر دو مقوله اشاره داشته باشند. یکی از جانب خداوند متعال و دیگری از جانب رسول خداﷺ. ﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ یعنی: این وضعیت و فشار و دشواری فقط بر ایمان و گردن‌نهادن آنان در برابر خدا افزود، یا: بر فرمانبرداری از فرامین الهی و اطاعت از رسولشﷺ. این آیه

---

۱. ابن‌عطیه: ۳۸/۱۲، ابن‌کثیر: ٤٧٤/٣- ٤٧٥.
۲. ۳۹/۱۲.

بر زیادت و قدرت ایمان نسبت به مردم و شرایطشان نیز دلالت دارد، چنانکه بنابر نقطه‌نظر جمهور ائمه: ایمان کم و زیاد می‌شود.[۱]

۱۳۰۰. ایجاد اختلاف میان بنوقریظه و مشرکان:

عنایت قضا و قدر الهی و حسن تدبیرش برای مسلمانان این بود که نعیم‌بن مسعودبن عامر أشجعی، اسلام آورد و نزد رسول خداﷺ آمده، این‌گونه اسلام‌آوردنش را بیان کرد: ای رسول خداﷺ من اسلام آورده‌ام و قومم از این موضوع بی‌خبرند، پس هرچه خواهی بفرما تا انجام دهم. رسول خداﷺ به او فرمود: «**تو خود یک نفر از غطفان هستی [و قادر بر اقدام نظامی به نفع ما نیستی] تا می‌توانی آنان را از جنگ با ما بازدار که این کار برای همراهی‌ات با ما خوشایندتر است، پس برو که جنگ، نیرنگ است.**» نعیم‌بن مسعود رهسپار شد تا به بنوقریظه رسید و گفت: ای بنوقریظه شما از محبت من نسبت به خویش و از روابط میان ما، آگاهید. گفتند: راست گفتی، گفت: اما قریش و غطفان مانند شما نیستند، شهرِ شماست و اموال و فرزندان و زنانتان در آن هستند، قریش و غطفان به جنگ محمد و یارانش آمده‌اند و شما نیز از آنان برضدّ محمد و یارانش پشتیبانی کرده‌اید. اینان اگر فرصتی بیابند، غنیمت شمرده و از آن علیه مسلمانان بهره می‌گیرند ورنه به دیار خویش بازمی‌گردند و شما را با محمد تنها می‌نهند و او نیز از شما انتقام خواهد گرفت! درحالی‌که یارای رویارویی با او را ندارید، پس همراه آنان نجنگید مگر اینکه بزرگانی از آنان گروگان نگه دارید. سپس نعیم از آنجا مستقیم نزد قریش رفت و به آنان گفت: ای گروه قریش از دوستی و خیرخواهی‌ام نسبت به خویش و دوری‌ام از محمد آگاهید، خبر مهمی به من رسیده که از باب خیرخواهی به شما دوست دارم باخبرتان کنم، اما از من نشنیده بگیرید. گفتند: چنین می‌کنیم. گفت: یهود از پیمان‌شکنی با محمد و اصحابش پشیمان شده و به او نامه‌ای نوشته‌اند که تعدادی از قریش و غطفان را گروگان گرفته و به تو تسلیم خواهیم کرد تا گردن‌هایشان را بزنی، سپس همراه تو با باقی‌مانده آنان می‌جنگیم تا ریشه‌کن شوند. سپس نزد غطفان رفت و همین سخنان را تکرار کرد. چون شب شنبه فرارسید، نیکی خدا به رسولش و مومنان این بود که ابوسفیان، عِکرمة بن ابی‌جهل را با چند نفر از قریش و غطفان نزد بنوقریظه فرستاد تا به آنان بگویید: ما در جایگاه مناسب

۱- ابن‌کثیر: ۴۷۵/۳.

نیستیم پس فردا صبح زود با ما برخیزید تا کار محمد را یکسره سازیم. بنوقریظه این‌گونه پاسخ دادند: امروز شنبه است که ما در آن- روز شنبه- نمی‌جنگیم، با این حال تا عده‌ای را به عنوان گروگان نزد ما نفرستید همراه شما نمی‌جنگیم. چون این خبر به قریش رسید، گفتند: به خدا که نعیم راست گفته است، آنگاه قاصدی نزد یهود [بنوقریظه] فرستاد تا بگویند: به خدا سوگند کسی را نزد شما [به عنوان گروگان] نمی‌فرستیم، در کنار ما بر ضد محمد بجنگید وگرنه پیمانی میان ما و شما نیست. بنوقریظه [با شنیدن این پاسخ] گفتند: به خدا که نعیم راست گفته است. به این ترتیب هردو گروه از جنگ منصرف شدند.[۱] این موضوع سبب شد که کوچ قریش به پیش افتد و بنوقریظه کمک به قریش را برای محاصره مدینه و جنگ با مسلمانان ادامه ندهند.

۱۳۰۱. تصمیم قریش و همراهانش به کوچ و بازگشت به مکه:

در پی اختلاف بنوقریظه با قریش و هم‌پیمانانش که آنان را تضعیف کرد، خداوند متعال در آن شب بسیار سرد، طوفانی بر آنان فرستاد که چادرهایشان را برکند و دیگ‌هایشان را واژگون و آتششان را خاموش کرد. همچنین فرشتگانی فرستاد تا در دلهایشان بیم و هراس افکندند. ابوسفیان در این وضعیت گفت: ای گروه قریش به خدا سوگند نمی‌توانید تا صبح اینجا بمانید، تمام اسب‌ها و شترها از بین رفته‌اند و بنوقریظه پیمانش با ما را نقض کرده و این بادی را که می‌بینید به ما رسیده است، بخدا سوگند نه دیگی برایمان قراری دارد و نه آتش برایمان برجامانده و نه بنایی برایمان پابرجامانده، پس کوچ کنید که من کوچ‌کننده‌ام. سپس به سوی شترش که زانویش بسته بود رفت و بر آن نشست، آن را زد و سه مرتبه بر او پرید و به محض اینکه زانوبندش باز شد ایستاد. حذیفه- که پیامبرﷺ او را برای دریافت اخبار قریش و تحقیق درباره اختلاف میان قریش و بنوقریظه فرستاده بود- و این سخن ابوسفیان را شنید، می‌گوید: اگر عهد رسول خداﷺ با من نبود که فرمود تا نزد من برگردی، هیچ کاری نکن؛ او را با تیر می‌کشتم. طبق همین روایت حذیفه می‌گوید: رفتم و در قوم وارد شدم درحالی‌که باد و لشکریان خدا آنچه را سزاوارشان بودبا آنان انجام می‌دادند، ابوسفیان برخاست و گفت: ای گروه قریش: هریک [از شما] همنشین خود را شناسایی نماید، حذیفه‌ می‌گوید: بلافاصله دستم را روی

---

۱. قرطبی: ۱۴/۱۳۵- ۱۳۷.

همنشینم گذاشتم و گفتم: تو کیستی؟ گفت: فلان‌بن فلان.[۱] ابوسفیان از ترس اینکه مبادا یکی از مسلمانان میانشان باشد از هریک خواست تا از هویت همنشین خویش مطمئن شود، حذیفه نیز بلافاصله از همنشینش سوال کرد و این کارش مبادرت بسیار عالی بود که بر حسن حاضرجوابی و نجابتش دلالت دارد.

۱۳۰۲. یادآوری نعمت پیروزی مسلمانان بر کافران:

کوچ و فرار مشرکان از محاصره مدینه از آنچه آنان را تهدید می‌کرد و مسلمانان با خطر مشرکان تهدید می‌شدند، نعمت خدا بر مسلمانان بود که باید یادآوری گردد تا فراموش نشود. خداوند این موضوع را این‌گونه به مسلمانان یادآوری می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّـهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ (احزاب:۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، هنگامی که لشکرهایی به سوی شما آمدند، پس ما تندباد (سختی) بر آنان فرستادیم، و لشکرهایی (از فرشتگان) که آنان را نمی‌دیدید، (و آنان را درهم کوبیدیم) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید؛ بیناست.»

چنانکه جهت یادآوری نعمت خویش با بازداشتن شرّ مشرکان از مسلمانان این‌گونه به آنان یادآوری می‌فرماید:

﴿وَرَدَّ اللَّـهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّـهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّـهُ قَوِيًّا عَزِيزًا * وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا * وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّـهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾ (احزاب:۲۵-۲۷)

«و(در غزوه احزاب) خداوند کافران را با خشمشان (از مدینه) بازگرداند، (در حالی) که هیچ خیر و منفعتی نیافتند، و خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز کرد، (و پیروزی نصیبشان ساخت) و خداوند توانای پیروزمند است. و (خداوند) کسانی از اهل کتاب (= یهود بنوقریظه) را که از آنان (= مشرکان) حمایت کرده بودند؛ از قلعه‌هایشان فرود آورد، و در دلهایشان وحشت انداخت، (و شما)

---

۱. ابن‌کثیر: ۴۷۱/۳.

گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌گرفتید. و (خداوند) زمین آنان و خانه‌هایشان و اموالشان را به شما واگذاشت و (همچنین) زمینی را که در آن گام ننهاده بودید، و خداوند بر هر چیز تواناست.»

یعنی: خداوند مشرکانِ محاصره‌کننده مدینه را با خشم و زیان و خسارت برگرداند، بی‌آنکه به مالی رسیده باشند؛ نه در دنیا که خود را در پیروزی و غنیمت می‌دیدند و نه در آخرت، به سبب گناهانی که در رابطه با جنگ با رسول خداﷺ و مسلمانان مرتکب شدند. ﴿وَكَفَى اللَّـهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ یعنی: نیازی به فرودآمدن در میدان کارزار و مبارزه ندارند تا از شهرشان بیرون آیند، بلکه خدا به تنهایی کافی است و بنده‌اش را یاری رساند و لشکرش را گرامی داشت؛ به همین منظور پیامبرﷺ می‌فرمود: **«لااله الا الله وحده... معبود برحقی جز الله نیست که یکتاست، وعده‌اش را محقق گرداند، بنده‌اش را یاری رساند و لشکرش را گرامی داشت و به تنهایی، احزاب را شکست داد و چیزی پس از او نیست.»** عبارت ﴿وَكَفَى اللَّـهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ به برداشتن جنگ از میان مسلمانان و قریش اشاره دارد و پس از آن، هرگز مشرکان با مسلمانان نجنگیدند و مسلمانان بودند که با آنان در سرزمینشان جنگیدند؛ از این‌رو، هنگامی‌که مشرکان از محاصره دست کشیده و به خواری به دیارشان و مسلمانان به مدینه بازگشتند، پیامبرﷺ فرمود: **«از این سال به بعد، هرگز قریش با شما نمی‌جنگند، بلکه شما با آنان می‌جنگید.»** ﴿وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ منظور از این افراد، به اجماع مفسران، یهودیان بنوقریظه هستند؛ زیرا نیرنگ کرده و پیمان با رسول خداﷺ را شکستند و در محاصره مسلمانان به قریش یاری رساندند. ﴿صَيَاصِيهِمْ﴾ یعنی: دژهایشان. خداوند در دلهایشان وحشت انداخت؛ زیرا به مشرکان برای جنگ با پیامبرﷺ گراییدند و پیمان خویش را با پیامبرﷺ رعایت نکردند، و به این ترتیب برخلاف اراده‌شان گرفتار آمدند: خواستار عزت بودند اما خوارشدند؛ خواستار ریشه‌کن‌کردن مسلمانان بودند، اما خود، ریشه‌کن شدند؛ خواستار غلبه بر مسلمانان بودند اما مغلوب شدند؛ بنابراین خداوند متعال فرمود: ﴿فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾ کشته‌شدگان، جنگجویان بودند و أسرا، کودکان و زنان بودند: ﴿وَأَوْرَثَكُمْ﴾ اشعار دارد به اینکه خداوند آن [سرزمین] را پس از آن کشته‌شده‌ها به مسلمانان انتقال داد، ﴿وَدِيَارَهُمْ﴾ یعنی: دژهایشان، ﴿وَأَمْوَالَهُمْ﴾ پول‌ها و حیوانات و اثاثشان که در سرزمین و دژهایشان بود. روایت است که رسول خداﷺ خانه‌هایشان را میان مهاجران تقسیم کرد و به انصار نداد. آنگاه به انصار

فرمود: شما در خانه‌هایتان هستید. انصار عرض کردند: به کار خدا و رسولش راضی شدیم. ﴿وَأَرۡضٗا لَّمۡ تَطَـُٔوهَا﴾ بنابر قولی: خیبر، بنابرقولی: مکه و بنابر قولی دیگر: فارس و روم است. ابن جریر می‌گوید: می‌تواند تمام این موارد منظور باشد. ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٗا﴾ زیرا او خداوند پاک و بزرگی است که می‌تواند شما را بر هرچه بخواهد مالک کند.[1]

۱۳۰۳. تاریخ و مدت غزوه خندق:

غزوه خندق- احزاب- در سال پنجم هجری روی داد و محاصره مدینه توسط مشرکان بیست شب و بنابرروایتی بیست و چهار شب به طول انجامید. بنابر گفته قتاده، محاصره یک ماه به طول انجامید.[2]

مبحث دوم
درس‌های غزوه خندق (احزاب) برای دعوت و دعوتگران

۱۳۰۴. درس اول: به‌کارگیری روش‌های سودمند هرچند برگرفته از کافران باشد:

بیان شد که پیامبرﷺ برای چگونگی دفاع در برابر لشکر انبوه دشمنان، با یارانش به تبادل نظر پرداخت و رأی سلمان فارسی این بود که در اطراف مدینه خندقی حفر شود. وی طرحش را این‌گونه توجیه کرد: «ما در سرزمین فارس هرگاه با خطرِ محاصره روبرو می‌شدیم خندقی در اطرافمان حفر می‌کردیم.» پیامبرﷺ طرحش را پسندید و فرمان به حفر خندق داد، هرچند این روش جنگی و دفع دشمن یکی از روش‌های مردم فارس بود. مفهوم این مطلب آن است که کافران گاهی به امور سودمندِ دنیایی از طریق تجربه دست پیدا می‌کنند و انجام آن توسط مسلمانان ایرادی ندارد؛ از این‌رو، دعوتگران و جماعت آنان باید از روش‌ها و اسلوب‌های کافران در موارد مربوط به گسترش دعوت یا طرح‌های روبروشدن با دشمن و سایر موارد استفاده کنند. چنانکه خلیفه راشد عمربن خطاب، دیوان‌هایی وضع کرد و این کاری بود که مردم فارس در شهرهایشان انجام می‌دادند.

---

۱. همان: ۴۷۶/۳- ۴۷۸، ابن عطیه: ۴۶/۱۲-۴۹، آلوسی: ۱۷۹/۲۲- ۱۸۰.
۲. السیره النبویه العمری: ۴۲۸/۲.

۱۳۰۵. درس دوم: مشارکت رهبر جماعت دعوتگران در اعمال دعوت:

بیان شد که پیامبرﷺ در حفر خندق و انتقال خاک با اصحابش شرکت داشت و آنان را به کار تشویق می‌کرد و پاداش و ثواب الهی و اینکه زندگی پاک و سعادتمند، زندگی آخرت است را به آنان یادآور می‌شد. از این‌رو، رهبر جماعت اسلامی باید در اعمال دعوت مانند ساخت مرکز اجتماع یا ساخت مسجد خصوصی برای خودشان یا عمومی برای تمام مسلمانان با اعضا و یاران جماعت شرکت کند. به‌علاوه با آنان و سایر اعضای جماعت در انجام کارهای عام‌المنفعه مانند ساخت مدرسه شرکت داشته باشد؛ زیرا این مشارکت یکی از روش‌های دعوت است.

۱۳۰٦. درس سوم: امیر جماعت نباید کاری را به کسی بسپارد که توان انجـامش را ندارد، هرچند راغب باشد:

پیامبرﷺ، ابن‌عمرﷺ را از غزوه احد بازگرداند، اما در غزوه خندق چون پانزده ساله شده بود او را پذیرفت. به این ترتیب امیر جماعت باید کاری را به کسی که توان انجامش را ندارد نسپارد و کاری را به او واگذار کند که توان انجامش را دارد؛ زیرا دعوت، اعمال بسیار زیادی دارد و چه بسا افرادی هستند که توانایی انجام کاری را ندارند، سپس توانایی انجام آن را کسب می‌کنند.

۱۳۰۷. درس چهارم: جماعت دعوتگران باید یارانش را به پیروزی بشارت دهد:

پیامبرﷺ اصحابش را درحالی‌که مشغول حفر خندق برای آمادگی دفاع از مدینه دربرابر یورشِ مشرکان بودند به پیروزی و فتح سرزمین‌های شام و فارس بشارت داد. بدون تردید مفید است که رهبر جماعت اسلامی به دعوتگران و حامیان جماعت یادآوری کند که خداوند به مومنان وعده نصرت داده و اینکه عاقبتِ نیک از آنان است، هرچند در زمان حال، در تنگنا و حرج و سختی قرار دارند؛ زیرا سختی‌ها و دشواری‌ها گاهی سبب می‌شوند که مسلمان وعده مدد و یاری خدا بر مومنان و گشایش پس از سختی را از یاد ببرد، پس باید این موارد را به مسلمان یادآوری کرد.

۱۳۰۸. درس پنجم: معجزات، حقیقت دارند:

معجزات مادی رسول خداﷺ حقیقت است و به آن ایمان داریم؛ چه مواردی مانند واقعه إسرا از مسجدالحرام به مسجدالاقصی و معراج بر آسمان‌های بالا که قرآن بدان

اشاره کرده، یا معجزاتی که در سنت نبوی آمده‌اند؛ مانند زیادشدن طعام و کفایت اندک آن برای صدها گرسنه چنانکه جابر، پیامبرﷺ را به همراه یک یا دو مرد دعوت کرد، اما پیامبرﷺ همه مهاجران و انصار را که صدها نفر بودند فراخواند و گوشت بز و آرد جویی که جابر تدارک دیده بود، همه را کفایت کرد. از این‌رو، دعوتگران باید هنگام بیان معجزات مادی وارده در قرآن یا سنت، به مردم تاکید کنند که ایمان به این موارد و تأویل‌نکردن آن به عنوان رخدادی عادی ضروری است، و این موارد از امور خارق‌العاده و دلایل نبوت محمدﷺ هستند. هرچند بزرگترین معجزه این نبوت، به‌طور قطع قرآن کریم است، اما اعجاز قرآن، سایر معجزات پیامبرﷺ را نفی نمی‌کند.

۱۳۰۹. درس ششم: شناسایی اوضاع دشمن:

بیان شد که پیامبرﷺ برای اطلاع از اوضاع و برنامه‌های دشمن، حذیفه را به سوی لشکر مشرکان فرستاد و به او فرمود بدون انجام کاری بازگردد و بنابرهمین دستور ابوسفیان را با آنکه امکان کشتنش را داشت نکشت. همچنین آنگاه که ابوسفیان برای ترس از ورود جاسوسان به لشکریانش گفت هرکدام باید از هویت همنشین خود بپرسد، حذیفه زودتر از کسی که کنارش بود پرسید: کیستی؟ گفت: فلان‌بن فلان و این‌گونه حذیفه از اینکه ابتدا همنشینش از او بپرسد، خودش را نجات داد. از این‌رو، امیر جماعت اسلامی باید فرد لایق و توانایی را برای انجام کار مهم برگزیند که بتواند در مدت مأموریت، خودش را از شرایط دشوار نجات داده و به فرامین جماعت یا امیر جماعت، کاملا پایبند بوده و مخالفت نکند حتی اگر به نظرش این مخالفت سودمند باشد، چنانکه در مورد حذیفه روی داد و گفت: فرصت قتل ابوسفیان را یافتم، اما بنابر فرمان رسول خداﷺ که نباید تا هنگام بازگشت کاری بکنم، او را نکشتم. زیرا ماموریت حذیفه دنبال‌کردن اوضاع و سخنان دشمن بود و حذیفه بدون زیاده‌کاری، آن را انجام داد. همچنین دعوتگران و سایر اعضای جماعت اسلامی باید خودشان را به‌گونه‌ای کنترل کنند که اگر یکی از آنان برانجام کار مشخصی مانند شناسایی اوضاع دشمنان دعوت یا کاری دیگر مامور شد، به فرامین جماعت پایبند باشد.

۱۳۱۰. درس هفتم: تقسیم کار میان دعوتگران:

شایسته است که جماعت اسلامی، با تقسیم کارهای دعوت میان دعوتگران، برای هر فرد یا هر گروه، کار مشخصی از نظر نوع یا مکان یا زمان واگذار کند؛ چنانکه رسول

خداﷺ در حفر خندق، هر چهل ذراع را به ده نفر از یارانش سپرد.[۱] هر گروهی که سهمش را حفر می‌کرد، به یاری گروه دیگر می‌پرداخت. بنابراین حفر خندق میان مسلمانان تقسیم شده بود و هرکدام که کارش تمام می‌شد به دیگری که کارش تمام نشده بود کمک می‌کرد.[۲] از این‌رو، رهبر جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- باید کارها را میان دعوتگران، تقسیم کند تا هرکدام مسؤول کار واگذار شده به خودش باشد و به دیگری که کارش را به پایان نرسانده، کمک کند. تقسیم کار، روش بسیار مفیدی برای انجام نیازهای موفقیت در این اعمال و انجام آن به وجه مطلوب و شناخت کوتاهی‌کننده و وجه این کوتاهی است؛ چنانکه حرکت جماعت را در مسیری مشخص و منظم و بدور از آشفتگی و مسئولیت‌ناپذیری یا از بین‌بردن مسؤولیت قرار می‌دهد.

۱۳۱۱. درس هشتم: جواز دفاع شخصی زن در صورت نبودِ مردی که از وی دفاع کند:

در میان رخدادهای محاصره مدینه توسط مشرکان، حادثه صفیة بنت عبدالمطلب قراردارد که یک یهودی از بنوقریظه را که در اطراف دژی که زنان و کودکان در آن پناه داده شده بودند و مردی از آنان محافظت نمی‌کرد، - چون رهسپار نبرد شده بودند- می‌چرخید، کشت. صفیه ناچار شد که به یهود بفهماند نیرویی در دژ از آن محافظت می‌کند نه اینکه پی ببرند خالی از محافظ است. از این‌رو، صفیه میله‌ای آهنی گرفته از دژ پایین آمد و آن یهودی را به هلاکت رساند. این عمل، یهودیان را از هجوم به دژ بازداشت، زیرا گمان کردند نیرویی کافی از آن محافظت می‌کند. از این حادثه به دست می‌آید که دعوتگران وظیفه دارند به زنان مسلمان تفهیم کنند که در صورت نبود مردانی برای دفاع از آنان، واجب است که حتی با جنگیدن از خویش دفاع کرده و هرگز تسلیم نشوند و دانستیم که زنان مومن برای جهاد با مسلمانان در جنگ‌هایشان شرکت می‌کردند. از جمله در غزوه احد که با شمشیر و نیزه علیه دشمن جنگیدند. از این‌رو، آموزش زنان مسلمان برای استفاده برخی سلاح‌های ضروری برای دفاع شخصی مانند تفنگ و تیربار و پرتاب نارنجک بر مهاجم ایرادی ندارد و می‌توانند در خطوط پشتی جبهه‌های جنگ شرکت کنند و کارهای زنانه و موردنیاز لشکریان مانند آشپزی را انجام داده و در کنار آن، سلاح‌های

---

۱. آلوسی: ۱۵۵/۲۱.
۲. قرطبی: ۱۲۹/۱۴- ۱۳۰.

حقیقی را که برای دفاع شخص هنگام نیاز آموزش دیده‌اند به همراه داشته باشند. دعوتگران باید این واقعیت‌ها را به مردم توضیح دهند تا نسبت به آن آگاهی پیدا کنند و زنان، حدود شرعی را در خصوص حمل سلاح توسط زن و مشارکت او به همراه مردان در جنگ بشناسند.

۱۳۱۲. درس نهم: تغییر رأی امیر هنگام آشکارشدن رأی درست:

پیامبرﷺ قصد داشت در برابر اعطای بخشی از محصول مدینه، با غطفان مصالحه کند که بروند و پیمان خویش را با قریش در محاصره مدینه بشکنند. بنابر برخی روایات: پیامبرﷺ در این مورد با آنان صحبت کرد، اما قرارداد را امضا نکرد، تا با دو سعد- سعدبن معاذ و سعدبن عباده- در این مورد به مشورت پرداخت و این دو در جواب پیامبرﷺ عرض کردند: اگر فرمان خدا یا خواسته تو در این مصالحه وجود دارد، شنیدیم و اطاعت کردیم، اما اگر به‌خاطر مصلحت ما چنین می‌کنی، ما رأی به بخشیدن آن- بخشی از محصول مدینه- به آنان نداریم. پیامبرﷺ نیز به رأی آنان عمل کرد و با غطفان، معامله و مصالحه نکرد. از این‌رو، رهبر جماعت اسلامی هنگام آشکارشدن اشتباه رأیش و عدم تمایل افرادی که در رأی موردنظر مصلحت آنان درنظر گرفته شده، باید در رجوع از رأیش، تردیدی به خود راه ندهد.

۱۳۱۳. درس دهم: مؤمن گاهی می‌ترسد، اما در برابر دشمن تسلیم نمی‌شود:

مومنان در مدت محاصره، به طور طبیعی گرفتار ترس و بی‌قراری شده و گام‌هایشان لرزید و پایداری‌شان از دست رفت؛ زیرا آنان انسان بودند و هرگز از انسان‌بودن خارج نشدند. خداوند متعال دراین باره می‌فرماید:

﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ۞ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾ (احزاب: ۱۰-۱۱)

«هنگامی که آنان (= دشمنان) از (سمت) بالای (شهر) شما و از (سمت) پایین (شهر)تان به سوی شما آمدند (و شما را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها (از شدت وحشت) خیره شد، و دل‌ها به حنجره‌ها رسید، و گمان‌های گوناگونی به خدا می‌بردید. آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و به سختی تکان خوردند.»

انسان بودند و انسان توانی دارد که خدا بیش از آن او را مکلف نمی‌کند. با وجود اعتمادشان به مدد الهی در نهایت، و بشارت رسول خدا ﷺ بر ایشان به فتح یمن و شام و مغرب و مشرق، ترس موجود آنان را لرزاند و بی‌قرار و گرفتارِ اندوه کرد. اما در کنار این لرزش و انحراف دیدگان و اندوه جان‌ها، رابطه‌ای بود که پیوندش با خدا قطع نمی‌شد. این رابطه سبب شد تا مومنان، لرزش را سبب انتظار نصرت قرارداده و آن را به یاد داشته باشند:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّـهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّـهِ قَرِيبٌ﴾ (بقره:۲۱۴)

«آیا گمان کرده‌اید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز بر (سر) شما نیامده است، مانند آنچه که بر (سر) پیشینیان شما آمد؟ سختی و زیان به آنان رسید، و (آنچنان) تکان خوردند تا که پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند، گفتند: یاری خدا کی خواهد بود؟ آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.»

از این‌رو، چون احزاب [گروه‌های دشمن] را دیدند، گفتند:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَـٰذَا مَا وَعَدَنَا اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ (احزاب:۲۲)[1]

«و چون مؤمنان (لشکر) احزاب را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده، و خدا و پیامبرش راست گفته‌اند و (این امر) جز بر ایمان و تسلیم‌شان نیفزود.»

از این‌رو، جماعت دعوتگران نباید از لرزش دعوتگران هنگام روبروشدن با سختی‌ها و دشواری‌ها و تجمع دشمنان که سبب ترس و بی‌قراری یا تردید در دعوت می‌شود، شگفت‌زده شوند؛ زیرا احساسی است که به اقتضای انسانیّت بر انسان وارد می‌شود، اما مومن به فضل ایمانش خیلی زود به حالتی پایدار برگشته و وعده خداوند به مومنان را به یاد می‌آورد. پس رهبر جماعت اسلامی نباید با مشاهده لرزش و جنبش افراد جماعت

---

۱. الظلال: ۲۸٤۳/٥- ۲۸٤٤.

هنگام دشواری‌های سخت، وحشت‌زده و تسلیم یا ناامید شود، بلکه باید وعده الهی را به آنان وعده دهد و الگوی واضحی در پایداری باشد تا افرادش نیز پایداری کنند.

۱۳۱۴. درس یازدهم: پرهیز از منافقان:

جماعت دعوتگر باید به امکان نفوذ برخی منافقان در صفوف جماعت یقین داشته باشد. آنان بهتر از مسلمانان صدر اسلام نیستند که با وجود پیامبرﷺ برخی منافقان در میانشان نفوذ می‌کردند و با نزول وحی بر پیامبر رسوا شده و اسرارشان آشکار می‌شد. از این‌رو، احتمال نفوذ منافقان در عصر حاضر و میان صفوف جماعت اسلامی، بیشتر و ساده‌تر است. بنابراین، رهبری جماعت و خود دعوتگران باید افراد موصوف به صفات منافقان را که قرآن آنها را بیان نموده، دنبال کنند. نمونه‌هایی از صفات منافقان، مواردی است که قرآن درخصوص کارزار احزاب بیان فرمود تا مومنان از آنان پرهیز کرده و تحت تأثیر شایعات و تبلیغات و بازداشتنشان از جنگ قرار نگیرند. از دیگر صفات منافقان، بعیدپنداشتن پیروزی دعوت اسلام و دعوتگرانش و اشاعه ناامیدی و دلسردی و بی‌فایده‌پنداشتن دعوت و عمل به اسلام است. همچنین منافقان در زمان دشواری‌ها می‌گریزند و در زمان آسایش، به دروغ ادعای شجاعت و پایداری و اشتیاق بر دعوت و مصلحت آن دارند. از این‌رو، جماعت اسلامی باید منافقان را از طریق سخنان و صفاتشان دنبال کند و مومنان و دعوتگران را برحذر دارد تا تحت تاثیر شایعات و سخنانشان قرار نگیرند. آیات نازل شده درخصوص کارزار خندق و مربوط به منافقان و جبهه‌گیری‌شان در این کارزار و سخنانشان و تحریک‌کردن دیگران، قبلاً بیان شد، که دعوتگران و جماعت آنان باید به مطالب مربوط به این آیات که منافقان را رسوا ساخته و اسرارشان را آشکار می‌کند، مراجعه کنند. به‌طور قطع، نزول وحی پایان یافته و امروز راهی برای شناخت منافقان جهت پرهیز از آنان، جز از طریق اقوال و افعال‌شان و صفاتی که قرآن درباره‌شان بیان کرده وجود ندارد؛ مانند آیات سوره احزاب و مواردی که بیان شد. دعوتگران باید از روش‌های منافقان در خوارکردن دعوتگران و واردساختن عیوب دروغین بر آنان یا بزرگنمایی عیوب و اشاعه سوءظن در میانشان برحذر باشند.

۱۳۱۵. درس دوازدهم: پنهان‌کاری برخی دعوتگران:

آشکارنشدن برخی دعوتگران و پنهان داشتن رابطه‌شان با جماعت برای جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- مفید فایده است تا در مواردی به جماعت فایده برسانند،

چنانکه مسلمانان از نعیم‌بن مسعود که اسلام آورده بود و قومش بی‌خبر بودند، استفاده بردند. وی نزد پیامبرﷺ آمده و ایشان را از اسلام‌آوردنش و عدم اطلاع قومش از این موضوع، باخبر کرد. پیامبرﷺ به او فرمود: «**تو یک فرد از غطفان هستی پس برو و تا می‌توانی آنان را از جنگ با ما بازدار که این کار از ماندنت همراه ما برایمان پسندیده‌تر است، پس برو که جنگ، نیرنگ است.**» از این‌رو، جماعت اسلامی باید یکی از روش‌هایش را عدم اظهار برخی دعوتگران و عدم اظهار رابطه‌شان با جماعت به مردم قرار دهد، تا بتوانند هنگام نیاز، کاری مانند کار نعیم‌بن مسعود انجام دهند؛ زیرا امروزه، دعوتگران در بیشتر سرزمین‌ها در شرایط جنگی قراردارند، به‌گونه‌ای که حاکمان سرزمین‌ها، آزار و بلکه قتلشان را مباح می‌دانند؛ از این‌رو باید احتیاط کرده و شر را از خود دور سازند؛ به‌عنوان نمونه به هدفی که بیان شد، برخی دعوتگران را آشکار نکنند و هدف دیگر آن است تا در صورت سقوط صف اول، صف دوم دعوتگران باشند یا اگر صف اول کنار رفت یا دور شد یا قادر بر انجام کار نبود، صف دوم، جانشین و بدل آنان باشد.

۱۳۱٦. درس سیزدهم: به‌کارگیری اسباب و توکل بر خدا:

حفر خندق، دلالت واضحی بر به‌کارگیری اسباب دورکننده شر و تجاوز، اما اعتماد به خدا وجود دارد. اعتماد و تکیه بر خداست، نه بر اسبابی که مومنان به‌کار می‌گیرند؛ از این‌رو، جماعت اسلامی باید هر روش مشروعی را که سبب دفع شر دشمن است یا احتمال می‌رود چنین نقشی داشته باشد، به‌کار گیرد و نقشه‌های دشمنان را در تلاش پلید برای اذیت جماعت باطل کنند، اما اعتمادشان باید به خدا باشد نه به استفاده از این اسباب. این اسباب هم مادی هستند و هم غیرمادی. دلیل این مطلب، عمل نعیم‌بن مسعود است که مشرکان را از جنگ بازداشت و میانِ بنوقریظه با لشکر قریش و هم‌پیمانانش را به هم زد. اسبابی که جماعت به‌کار می‌گیرد نسبی بوده و به هدف جماعت بستگی دارد که به اختلاف مکان و شرایط متفاوت است. اما دعوتگران باید بدانند آنچه مربوط به جماعت و محافظت از آن است و آنچه جماعت را به اهدافش نزدیک می‌سازد و درنتیجه تعیین اسباب منتهی به این اهداف- تمام این موارد-، به امیر یا رهبر جماعت واگذار می‌شود و افراد نمی‌توانند خودشان را سرپرست جماعت قرارداده و در به‌کارگیری اسباب معین توسط امیر برای رسیدن به اهداف معین مانع ایجاد کنند.

۱۳۱۷. درس چهاردهم: عدم جواز آرزوی مواجهه با دشمن:

بیان شد که خدا به بندگان مسلمانش، نعمت بازداشتن شرّ مشرکان از آنان و بازگشت به سوی خانه‌هایشان را درحالی‌که زیان دیده بودند، یادآوری فرمود. خداوند در این خصوص می‌فرماید:

﴿وَرَدَّ اللَّـهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّـهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّـهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾ (احزاب:۲۵)

«و(در غزوه احزاب) خداوند کافران را با خشمشان (از مدینه) بازگرداند، (در حالی) که هیچ خیر و منفعتی نیافتند، و خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز کرد، (و پیروزی نصیبشان ساخت) و خداوند توانای پیروزمند است.»

﴿وَكَفَى اللَّـهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ یعنی: آنان را از مبارزه و جنگ با دشمنانشان بی‌نیاز کرد تا آنان را از مدینه برانند، بلکه خدا به تنهایی این کار را به عهده گرفت. براین اساس، جماعت دعوتگران نباید به طور عمد دربرابر دشمنان دعوت قرارگرفته و افرادش را در معرض شکنجه دشمنان قراردهد؛ زیرا آنچه خواسته شده، انجام دعوت به سوی خداست نه برخورد با دشمنان قدرتمند دعوت؛ زیرا این کار نشان‌دهنده وقوع جماعت در ریا و طلب سمعه (شهرت) نزد مردم است تا بگویند: جماعت دعوتگران در راه خدا شکنجه می‌شوند. در توصیه رسول خداﷺ به اسامه‌بن زید زمانی که او را به فرماندهی لشکر مسلمانان که برای ترساندن رومیان فرستاد، گمارد، آمده است که فرمود: **«روبرو شدن با دشمن را آرزو نکنید زیرا شما نمی‌دانید شاید گرفتارشان شدید، بلکه بگویید: خداوندا آنان و شرّشان را از ما بازدار.»** این مطالب به معنای نشستن و ترک دعوت به سوی خدا توسط دعوتگران و جماعتشان نیست، بلکه تاکید شدیدی است بر عدم رودررو شدن عمدی با دشمن و ورود در جنگ با آنان در مواردی که نیازی به این کار ندارند. دعوتگران باید از ایجاد خصومت با دشمنان دعوت بپرهیزند، بخصوص درصورتی که حکومت- به‌خاطر سوءتفاهم به مقاصد دعوت- با دعوتگران و جماعتشان دشمنی دارد؛ در چنین حالتی، جماعت دعوتگران باید با حرکت در نیازهای دعوت به آرامی و تحمل ظلم و ستم حکومت، جلوی تشدید دشمنی حکومت را بگیرد. اما این سخن گاهی به اعضای پرشور و متعصب جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- فایده نمی‌رساند، و بدون نیاز و ضرورت به دشمنی با دعوت برمی‌خیزند و جماعتشان را در آزار شدیدی قرار می‌دهند که

نه توان تحمل آن را دارند و نه ضرورتی بر انجام این کار وجود داشت. از این‌رو، جماعت و اعضا و حامیان و دعوتگران منسوب به آن باید از این موارد پرهیز کرده و از خدا بخواهند که آنان را از نیرنگ دشمنان نجات داده و بدان گرفتار نسازد، اما اگر دشمن با آنان رودررو شد باید شکیبایی و پایداری کرده و تسلیم نشوند، بلکه وظیفه دارند صادقانه برای خود بجنگند و در برابر دشمن سستی نکنند.

۱۳۱۸. درس پانزدهم: فرمانبرداری دعوتگران از امیر جماعت:

در حفر خندق، هیچ‌یک از خندق خارج نمی‌شد و برای قضای حاجتش نمی‌رفت مگر پس از اینکه از رسول خداﷺ اجازه می‌گرفت و ایشان به وی اجازه می‌داد، اما اگر اجازه داده نمی‌شد، می‌ماند و به کارش ادامه می‌داد. خداوند به سبب این کار، آنان را ستایش نمود و اجازه‌گرفتنشان را نشانه صداقتشان در ایمان به خدا و رسولش قرارداد. اما منافقان، دزدکی و بدون کسب اجازه از رسول خدا، از خندق خارج می‌شدند و خداوند آنان را به‌خاطر این کار سرزنش و تهدید کرد. از این‌رو، دعوتگران باید به این ادب والای اسلامی پایبند باشند که اگر امیر جماعت آنان را به‌خاطر کار مهمی که اجتماعشان را می‌طلبد و مربوط به دعوت و اعمال آن است، فراخواند، دعوتش را اجابت کرده و فوراً حضور یابند و از این اجتماع خارج نشوند مگر پس از اتمام اجتماع، و اگر نیازی برای یکی از آنان بوجود آمد که باید از اجتماع برود، از امیر کسب اجازه کند، اگر اجازه داد برود و نیازش را برطرف کرده، برگردد، اما اگر اجازه نداد، بماند و خارج نشود. برای تأیید این مطالب از سخن زمخشری در تفسیر آیه

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّـهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (نور:۶۲)

«مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار همگانی با او باشند (به جایی) نمی‌روند تا از او اجازه بگیرند، بی‌گمان کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، آنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، پس اگر برای بعضی کارهای (مهم) خود از تو اجازه بخواهند، به هر کس از آنان که می‌خواهی اجازه بده، و برایشان از خداوند آمرزش بخواه، یقیناً خداوند آمرزنده مهربان است.»

کمک می‌گیریم که می‌گوید: «- علما- گفته‌اند مردم با ائمه و طلایه‌داران دین و علمشان نیز باید این‌گونه باشند: آنان را حمایت کنند و در هیچ موقعیتی آنان را رها نکرده و از اطرافشان دور نشوند، و موضوع اجازه به امام واگذار شده که بر اساس رأیش اگر بخواهد اجازه دهد و اگر بخواهد اجازه ندهد.»[1] امیر جماعت از طلایه‌داران مردم در دین و علم به شمار می‌رود، پس شایسته است که پیروان دعوتگرش، فرمانبردار او بوده و از اجتماعی که آنان را بدان دعوت کرده خارج نشوند مگر پس از انحلال اجتماع یا در اثنای آن پس از اینکه مجبور شدند اجازه بگیرند و امیر به آنان اجازه داد.

---

۱. کشاف: ۲۵۹/۳- ۲٦۰.

فصل دهم

جبهه‌گیری‌های رسول خداﷺ دربرابر یهودیان مدینه و درس‌های آن برای دعوت و دعوتگران

۱۳۱۹. مقدمه و بخش‌بندی:

در مدینه و حومه و اطراف آن، یهود بنوقینقاع و بنونضیر و بنوقریظه سکونت داشتند. این قبایل، مشهورترین قبایل یهود در مدینه بودند که پیامبرﷺ پس از ورود به مدینه با آنان پیمان بست و یکی از بندهای این پیمان آن بود که هیچ‌کس را علیه پیامبرﷺ یاری نکنند و اگر دشمن در مدینه بر او حمله کرد از وی دفاع کنند و اینکه میانشان صلح بدون هیچ تجاوزی باشد. اما یهود پیمانشان با رسول خداﷺ را شکستند و برخلاف مفاد پیمان‌نامه، اعمالی متجاوزانه و تحریکاتی علیه مسلمانان انجام دادند که سبب جنگ با آنان در دژهایشان و راندنشان از مدینه و هلاکت برخی از آنان شد.[1] در ادامه، رخدادهای میان پیامبرﷺ و این یهودیان در سه مبحث متوالی تبیین می‌شود، سپس این فصل با مبحث چهارم برای بیان فواید این رخدادها برای دعوت و دعوتگران، پایان می‌یابد.

---

۱. العمری: ۲۲۸/۱، ۲۷۷، ۳۰۰.

مبحث اول
غزوه یهود بنوقینقاع

۱۳۲۰. تاریخ و انگیزه وقوع:

غزوه بنوقینقاع در ماه شوال سال دوم هجری و پس از غزوه بدر روی داد و سبب آن، شرارت‌ها و دشمنی‌هایی بود که برخلاف مفاد و بندهای پیمان‌نامه، علیه مسلمانان- بخصوص پس از کارزار بدر- انجام دادند. از این‌رو، پیامبرﷺ آنان را در بازار بنوقینقاع گردآورد و به هدایت و اصلاح و دست‌کشیدن از مواضع و شرارتشان علیه مسلمانان فراخواند. اما این تحذیر را نپذیرفتند و علاوه بر شرارت علیه مسلمانان، اهمیت ندادنشان به پیمان‌نامه را نیز آشکار کردند و تصریح داشتند که نیرومند و مردِ جنگند و مانند قریش که محمدﷺ برآنان پیروز شده، نیستند.[1] در این هنگام خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ * قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّـهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ (آل عمران:۱۲-۱۳)

«به کسانی که کافر شدند بگو: بزودی مغلوب خواهید شد، و (سپس در قیامت) به سوی جهنم، محشور می‌شوید، و چه بد جایگاهی است. قطعاً در دو گروهی که (در میان بدر) با هم روبرو شدند، نشانه (و عبرتی) برای شما بود. یک گروه در راه خدا می‌جنگید، و (گروهی) دیگر کافر بودند، آنان (مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند می‌دیدند. و خداوند هر کس را بخواهد با نصرت و یاری خود، تأیید می‌کند. براستی در این (ماجرا) برای صاحبان بینش عبرتی است.»

یعنی: ای یهودیان که چنین می‌گویید برای شما دلالتی است بر اینکه خداوند دینش را گرامی می‌دارد و رسولش را یاری می‌رساند، در دو گروهی که به نبرد پرداختند؛ یک گروه مسلمان که در راه خدا می‌جنگد و گروه دیگر کافر که مشرکان مکه بودند و برای جنگ با رسول خداﷺ آمدند، اما خداوند رسولش را بر آنان پیروز گرداند.[2]

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۵۰/۲.

۲. همان، فتح الباری: ۳۳۲/۷.

۱۳۲۱. استمرار شرارت بنوقینقاع در برابر مسلمانان:

یهود بنوقینقاع موضع تهاجمی‌شان را علیه پیامبرﷺ و مسلمانان ادامه دادند؛ ابن‌هشام در سیره خویش روایت می‌کند که زنی مسلمان برای خرید زیور نزد زرگری نشست، یهودیان از وی خواستند که چهره بگشاید، اما او خودداری کرد، زرگر یا شخصی دیگر گوشه لباسش را درحالی‌که متوجه نبود به پشتش بست. زن چون برخاست، [لباسش برجای ماند] و شرمگاهش نمایان شد و مردم به وی خندیدند. وی فریادکنان یاری خواست، آنگاه مردی از مسلمانان بر زرگر یهودی یورش برده، وی را به هلاکت رساند، یهودیان نیز بر مسلمان یورش برده، وی را کشتند، خانواده مسلمانِ مقتول از مسلمانان دربرابر یهود یاری خواستند و به این ترتیب، رابطه میان مسلمانان و بنوقینقاع به تیرگی گرایید.[۱]

۱۳۲۲. محاصره بنوقینقاع:

از مجموع اعمال و کارهای بنوقینقاع در برابر مسلمانان، به طرز واضحی مشخص بود که به پیمان‌نامه صلح وفادار نیستند و قصد نقض آن را دارند، البته با رفتار و شرارت‌های آشکاری که دربرابر مسلمانان مرتکب شدند، درواقع پیمان‌نامه را نقض کردند. محمدبن اسحاق- مولف السیره- می‌گوید: «بنوقینقاع نخستین قبیله‌ای بود که پیمان خویش با رسول خداﷺ را شکستند.»[۲] از این‌رو، پیامبرﷺ و سپاهیانش به سوی منطقه بنوقینقاع رهسپار شدند. چون پیامبرﷺ را دیدند در دژهایشان پناه گرفتند. پیامبرﷺ آنان را پانزده شب محاصره کرد و خداوند در دلهایشان وحشت انداخت، درنتیجه تسلیم شده و حکم رسول خداﷺ را پذیرفتند.

۱۳۲۳. حکم پیامبرﷺ درخصوص بنوقینقاع:

پیامبرﷺ فرمان داد تا اموالشان را که غنیمت مسلمانان شده بود، تقسیم کنند به‌گونه‌ای که پیامبرﷺ آن را به پنج سهم تقسیم کرد و باقیمانده را میان رزمندگان تقسیم نمود. اما در مورد مردان، عبدالله‌بن أبی‌بن سلول از رسول خداﷺ خواست تا برآنان منت نهد؛ زیرا همپیمانانش بودند، درنهایت پیامبرﷺ درخواستش را پذیرفت و فرمان داد که مدینه را ترک کنند و این کار به عبادةبن صامت واگذار شد و آنان به «أذرعات» شام رفتند.[۳] عبادةبن

---

۱. الرحیق المختوم/ ۲۱۶.
۲. تفسیر ابن‌کثیر: ۶۹/۲.
۳. السیره النبویه العمری: ۳۰۱/۱- ۳۰۲، الرحیق المختوم/۲۱۷.

صامت هم‌پیمان بنوقینقاع بود و چون این کار - پیمان‌شکنی- از آنان سر زد، از پیمان با آنان بیزاری جست و به رسول خداﷺ گفت: من دوستان زیادی از یهود دارم و از دوستی با یهود به خدا و رسولش برائت می‌جویم و خدا و رسولش را به دوستی می‌گیرم. عبدالله‌بن أبی‌بن سلول گفت: من از پیامدهای این کار بیمناکم، پس از دوستی دوستانم، برائت نمی‌جویم. از این‌رو از رسول خداﷺ خواست تا بنوقینقاع را ببخشد و رسول خدا درخواستش را پذیرفت. خداوند متعال به سبب موضع عبدالله‌بن سلول در پایداری بر پیمان با بنوقینقاع فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّـهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّـهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾ (مائده: ۵۱-۵۲)[1]

«ای کسانی که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی بر نگزینید، آنان دوستان یکدیگرند، و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنان هستند، همانا خداوند گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند. پس کسانی را که در دلهایشان بیماری (= نفاق) است می‌بینی که در (دوستی با) آنان می‌شتابتند (و) می‌گویند: می‌ترسیم که آسیبی به ما برسد. پس نزدیک است که خداوند پیروزی یا چیزی (دیگر) از سوی خود (برای مسلمانان) پیش آورد، آنگاه (این افراد) از آنچه در دل خود پنهان داشتند، پشیمان گردند.»

مبحث دوم
غزوه بنونضیر

۱۳۲۴. چکیده قصه:

پیشتر بیان شد بنونضیر از یهودیان مدینه بودند که با پیامبر پیمان داشتند براینکه با او نجنگند و برضدش به دشمن یاری و کمک نرسانند و آنان نیز درحالی‌که بر کفر خویش باقی می‌مانند، اموال و خونهایشان در امان است. اما این یهودیان به پیمان خویش وفادار

---

۱. ابن‌کثیر: ۶۸/۲- ۶۹- کشاف: ۶۴۳/۱، فتح الباری: ۳۳۲/۷.

نبودند و ابتدا بنوقینقاع پیمان‌نامه را نقض کردند و رسول خداﷺ به اخراجشان از مدینه فرمان داد. پس از آنان، بنونضیر پیمانشان با رسول خداﷺ را نقض کردند، آنگاه که بر قتل پیامبرﷺ توطئه چیدند؛ درحالی‌که رسول خداﷺ نزدشان رفت، تا [طبق مفاد پیمان‌نامه] در خصوص خون‌بهای دو مقتول از بنوعامر از آنان یاری بگیرد و در کنار دیوار خانه‌ای از آنان به انتظار نشست. اما آنان بر قتل پیامبرﷺ اینگونه توطئه کردند که شخصی بالای خانه رفته و سنگی بر سر وی اندازد. عمربن جِحاش‌بن کعب این کار را به عهده گرفت و بالارفت تا سنگ را بر سر پیامبرﷺ اندازد. اما وحی بر رسول خداﷺ فرود آمد و وی را از عزم یهود آگاه ساخت. پس با شتاب برخاست و با یاران همراهش راه مدینه در پیش گرفت و فرمان داد تا برای جنگ با آنان آماده شوند. با لشکریانش از صحابه گرامی به راه افتاد تا به میدان بنونضیر رسید و شش شب آنان را محاصره کرد و آنان در دژها پناه گرفتند. چنانکه قرطبی بیان کرده، خروج پیامبرﷺ و همراهانش به سوی بنونضیر در ماه ربیع‌الاول سال چهارم هجری بود. رسول خداﷺ فرمود که نخلستانهایشان قطع و سوزانده شود و خداوند رعب و وحشت به دلهایشان انداخت. از این‌رو، تسلیم شده و از رسول خداﷺ خواستند تا آنان را از مدینه خارج کند و از خونهایشان درگذرد به این شرط که به اندازه یک بار شتر مال و اثاثیه همراه خود ببرند- بدون حمل سلاح-. پیامبرﷺ پذیرفت و آنان به سوی خیبر و برخی به سوی شام رفتند و اموالشان را برای رسول خداﷺ گذاشتند و این اموال مخصوص رسول خداﷺ بود که هرگونه می‌خواست از آن استفاده می‌کرد. پیامبرﷺ این اموال را میان مهاجران اولیه تقسیم کرد و تنها به دوتن از انصار به نام سهل‌بن حُنَیف و ابودُجانه که فقیر بودند داد. هیچ مالی به بنونضیر داده نشد جز دو تن از آنان به نام یامین‌بن عمیربن کعب و ابوسعدبن وهب که اسلام آوردند و اموالشان در اختیار خودشان قرار گرفت. تمام آیات سوره حشر در خصوص بنونضیر و حوادث مربوط به آنان نازل گردید. در ادامه، آیات این سوره و مضامین و فوایدش بیان می‌شود.[1]

۱۳۲۵. از آنجایی که تصور نمی‌کردند، خداوند بر آنان درآمد:

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّـهِ فَأَتَاهُمُ اللَّـهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا

۱. قاسمی: ۹۶/۱٦- ۹۷، قرطبی: ۷/۱۸.

وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾ (حشر:۲)

«او کسی است که کسانی از اهل کتاب را که کافر شدند، با نخستین برخورد (و گردآوری لشکر) از دیارشان بیرون راند، گمان نمی‌کردید که آنان خارج شوند، و خودشان (نیز) گمان می‌کردند که دژهای (محکم)شان آنان را از (عذاب) الله مانع می‌شود، پس (عذاب) الله از جایی که گمان نمی‌کردند به سراغ‌شان آمد، و در دل‌های‌شان ترس و وحشت افکند، (به گونه‌ای که) خانه‌های خود را با دست خود، و با دست مؤمنان ویران می‌کردند، پس ای دیده‌وران عبرت گیرید.»

یعنی: خداوند متعال کسانی را که کفر ورزیدند- بنونضیر- از خانه‌هایشان بیرون راند. ﴿لِأَوَّلِ الْحَشْرِ﴾ حشر به معنای جمع‌شدن و حرکت به سوی ناحیه‌ای است و منظور از ﴿لِأَوَّلِ الْحَشْرِ﴾ در آیه کریمه همان ترک دیار و اخراج- بنونضیر از مدینه- است. این اولین اخراجشان به سوی شام بود، یعنی اولین راندن و اخراج قبایل یهود که هرگز اخراج نشده بودند و آنان اولین اخراجی‌های اهل کتاب از جزیره‌العرب به سوی شام بودند. یا این اخراج اولشان بود و اخراج دیگرشان توسط عمربن خطاب‌ رضی الله عنه بود که آنان را از خیبر به شام راند. براساس تفسیر اخیر، آیه مزبور از امری غیبی که اخراجشان در زمان عمربن خطاب‌ رضی الله عنه است خبر می‌دهد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: **«هرگز نباید دو دین درسرزمین قوم عرب پابرجا بماند.»**[1] ﴿مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا﴾ یعنی: به خاطر شجاعت زیاد آنان و پناه‌گرفتنشان در دژهایشان و فراوانی افراد و تجهیزات جنگی‌شان. ﴿وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّـهِ﴾ یعنی: به‌خاطر قدرتش، ﴿فَأَتَاهُمُ اللَّـهُ﴾ یعنی: فرمان و عذابش، ﴿مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾ یعنی: گمان نداشتند و به ذهنشان خطور نمی‌کرد که از آنجا، فرمان و قدرت الهی بر آنان وارد شود، و خداوند سبحان و متعال به پیامبرش فرمان داد تا با آنان بجنگد و اخراجشان کند درحالی‌که این موضوع را تصور نمی‌کردند. ﴿وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ رعب، ترسی است که سینه را مالامال کرده و در آن جای می‌گیرد. در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: **«با ایجاد رعب در دل دشمن، به اندازه یک ماه پیش رفتم.»**[2] ﴿يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم﴾ زمانی که به یقین دانستند مغلوب شده و بیرون رانده می‌شوند، با حسادت بر اینکه

---

۱. ابن‌عطیه: ۳٦٦/١٤، کشاف: ٤٩٩/٤، آلوسی: ٣٩/٢٨. این حدیث را بیهقی در «السنن» (١٣٥/٦) روایت کرده است.

۲. بخاری/ ۳۳۵، مسلم/ ۱۱٦۳.

مسلمانان در خانه‌هایشان سکونت کنند، خانه‌ها را از داخل خراب می‌کردند و مسلمانان از بیرون آنها را خراب می‌کردند. ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾ یعنی: ای عاقلان و خردمندان، پند گرفته و بیندیشید و در عذاب آنان بنگرید ای صاحبان خرد و بصیرت. اعتبار به معنای نگریستن در کاری است تا به سبب آن کاری دیگر از همان جنس شناخته شود. گفته می‌شود: سعادتمند کسی است که از غیرخود عبرت گیرد، زیرا به واسطه خردش پی می‌برد که اگر کار این غیر را انجام دهد، به وضعیت او دچار می‌شود، و هرکه از دیگران عبرت نگیرد، از او عبرت خواهند گرفت. این آیه بر دوری‌جستن فوری از کفر و گناهان آنان دلالت دارد؛ تا انسان به عذابشان گرفتار نشود.[1]

۱۳۲۶. هرکه با خدا مخالفت کند [بداند که] خدا سخت‌کیفر است:

﴿وَلَوْلَا أَن كَتَبَ اللَّـهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ * ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَمَن يُشَاقِّ اللَّـهَ فَإِنَّ اللَّـهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (حشر:۳-۴)

«و اگر الله ترک وطن (و آوارگی) را بر آنان مقرر نداشته بود، یقیناً آن‌ها را در (همین) دنیا عذاب می‌کرد، و برای آنان در آخرت عذاب آتش (جهنم) است. این (آوارگی و عذاب) به خاطر آن است که آنان با الله و پیامبرش مخالفت (و دشمنی) کردند و هرکس با الله مخالفت (و دشمنی) کند، پس بی‌گمان الله سخت‌کیفر است.»

یعنی: اگر خدا خروج از دیارشان را برآنان مقدر نکرده بود، ﴿لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا﴾ یعنی: با قتل و اسارت آنان را در دنیا عذاب می‌کرد. و در آخرت عذاب آتش جهنم برایشان است. ﴿ذَٰلِكَ﴾ یعنی: اخراج از دیار و عذاب ﴿بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّـهَ﴾ برای این است که با برپایی فساد و شکستن پیمان، با خدا و رسولش مخالفت کردند. ﴿وَمَن يُشَاقِّ اللَّـهَ فَإِنَّ اللَّـهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ یعنی: در دنیا و آخرت.[2]

۱۳۲۷. جواز بریدن درختان به مصلحت جنگی:

﴿مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّـهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ﴾ (حشر:۵)

---

۱. فتح البیان: ۳۹/۱٤-٤۰، قرطبی: ۳/۱۸-۵، آلوسی: ٤۱/۲۷.
۲. قاسمی: ۹۵/۱٦.

«آنچه از درخت خرما بریدید، و یا آن را ایستاده بر ریشه‌اش باقی گذاردید، به فرمان الله بود، تا فاسقان را خوار (و رسوا) سازد.»

﴿لِّينَةٍ﴾ به طور مطلق، خرما است. خطاب به مومنانی است که بنونضیر را محاصره کرده‌اند. یعنی: آنچه از نخل‌هایِ نخلستان بنونضیر بریدید، ﴿أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا﴾ یعنی: یا چنانکه بودند رهایشان کردید و کاری به آنان نداشتید، ﴿فَبِإِذْنِ اللَّـهِ﴾ یعنی بریدن یا رهاکردن درختان به فرمان خدا بود که بواسطه رسولﷺ به شما رسید یا به اراده و مشیت خدا بود. ﴿وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ﴾ یعنی: تا آنان را خوار گرداند و خداوند به مومنان اجازه قطع و رهاکردن درختان را داد. خوارشدن فاسقان به قطع نخل‌ها این بود که حسرت می‌خوردند نخل‌ها به دست مسلمانان نابود می‌شود، و به ترک نخل‌ها این بود که حسرت می‌خوردند برای مومنان باقی می‌ماند.[1] بریدن درختان دشمن به نیاز و مصلحت جنگی، جایز است. عبدالله‌بن مسعودؓ در این‌باره می‌گوید: «آن مقدار از آن- نخل‌ها- ببرید که برای آماده کردن میدان نبرد لازم است.»[2] گاهی بریدن درختان برای ترساندن دشمن است، این گفته ابن‌کثیر است که در تفسیر خویش چنین آورده است: «پیامبرﷺ برای خوارنمودن و به ترس و وحشت‌انداختن دشمن فرمان داد تا درختانشان را ببرند.»[3] یا جواز بریدن درختان دشمن برای عصبانی‌کردن و افسوس‌خوردن بیشتر آنان است، زمخشری می‌گوید: «خداوند به آنان اجازه قطع داد تا به خشم شما - خطاب به یهودیان- بیفزاید و افسوس شما مضاعف شود آنگاه که می‌بینید مسلمانان هرگونه که دوست دارند در اموالتان تصرف می‌کنند.»[4] روشن است که تعلیل جواز بریدن نخل‌ها به ترساندن یا خوارنمودن یا خشمگین کردن دشمن، تمام این موارد، در مصالح و نیازهای جنگ وارد است؛ زیرا این اهداف معنوی، دشمن را خوار کرده و عزمش را در نبرد ضعیف کرده و او را از نبرد بازمی‌دارد؛ به‌خاطر آسیبی که به او رسیده، اندوه و حسرت می‌خورد؛ از این‌رو شادابی موردنیاز نبرد را از دست می‌دهد. بنابراین مصالح جنگی، بر موارد مادی مانند انتخاب مکان نبرد چنانکه ابن‌مسعود گفته، محدود نمی‌شود. بنابر جواز قطع درختان

---

۱. آلوسی: ٤٣/٢٧.
۲. ابن‌کثیر: ٣٣٣/٤.
۳. همان.
٤. کشاف: ٥٠١/٤.

دشمن «علما اتفاق دارند بر اینکه نابودکردن و به آتش‌کشیدن و غرق‌ساختن دژها و خانه‌های کافران و سنگ پرتاب‌کردن با منجنیق به آنان و نیز بریدن درختان بارور یا غیربارورشان ایرادی ندارد.»[1] تمام این موارد به مصلحت بستگی دارد؛ پس اگر بریدن درختان مصلحت باشد، در اولویت قرار می‌گیرد یا متعیّن می‌شود. آلوسی در تفسیر خویش[2] درباره بریدن درختان و آتش‌زدن کشتزارها و نابودکردن خانه‌هایشان می‌گوید: «خلاصه دیدگاه‌های فقها در این مسأله چنین است که اگر احتمال می‌رود در دست کافران باقی می‌ماند، تخریب و قطع و تحریق بهتر است وگرنه، باقی‌گذاشتن بهتر است.»

۱۳۲۸. سرانجام اموال بنونضیر:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَـكِنَّ اللَّـهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَن يَشَاءُ وَاللَّـهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّـهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (حشر:۶-۷)

«و آنچه الله از (اموال) آنان به پیامبرش بازگردانده (و بخشیده) است، پس بر آن (اموال) نه اسبی تاختید و نه شتری، و اما الله رسولانش را بر هر کس بخواهد چیره می‌گرداند، و الله بر هرچیز تواناست. آنچه الله از (اموال) اهل آبادی‌ها به پیامبرش بازگردانده (و بخشیده) است، پس از آنِ الله و رسول، و خویشاوندان او، و یتیمان، و بی‌نوایان، و در راه‌ماندگان است. تا (این اموال) در میان ثروتمندان شما دست به دست نشود، و آنچه که رسول الله به شما بدهد آن را بگیرید، و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است پس خودداری کنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله سخت‌کیفر است.»

منظور چیزی است که خداوند سبحان به رسم فیء، به رسولشﷺ بخشید. ﴿مِنْهُمْ﴾ از اموال آنان. اموال بنونضیر که پس از اخراجشان برجای ماند و بازگرداندن یا تحویل این اموال به رسولﷺ، منظور است. از آنجا که فیء به معنای بازگرداندن و تحویل بوده و این

---

۱. همان.
۲. ۴۴/۲۸.

اموال از پیش نیز مخصوصِ پیامبرﷺبوده، ﴿وَمَا أَفَاءَ﴾ از باب مجاز ذکر شده و بیانگر این است که- اموال بنونضیر و کافران دیگر- حق پیامبرﷺ است که بناحق در دست آنان افتاده و خداوند متعال آن را به مستحقش بازگرداند. حکم تمام اموال کافران که به عنوان فئ در اختیار مومنان قرار می‌گیرد، این‌گونه است؛ زیرا خداوند بلندمرتبه، مردم را برای عبادتش برگزید و اموال را آفرید تا آن را وسیلهٔ طاعتش قرار دهند، پس شایسته است که اموال برای اطاعت‌کنندگان باشد؛ از این‌رو به غنیمتی که بدون سختی به دست می‌آید، فی گفته می‌شود، به‌علاوه فئ از بازگشتن سایه است آنگاه که برگردد.[۱] إیجاف از وجیف به معنای حرکت سریع است و ﴿فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ﴾ یعنی: برای کسب و غنیمت گرفتن آن هیچ اسب و شتری نتاختید و در نبرد به‌خاطر آن خسته نشدید، بلکه با پاهایتان به سویش رفتید. یعنی: خداوند از اموال بنونضیر چیزی را در ملکیت رسولش قرارداد که با نبرد و غلبه آن را به دست نیاوردید، اما خداوند او را بر آنان و اموالشان مسلط کرد، چنانکه رسولانش را بر دشمنانشان مسلط می‌کند. پس حکم این اموال به او- پیامبرﷺ- واگذار شده است و هرجا بخواهد آن را قرار می‌دهد؛ به عبارتی: مانند تقسیم غنایمی که با جنگ و به زور و غلبه گرفته شده، تقسیم نمی‌شود؛ زیرا مسلمانان خواستند تا مانند غنایم، تقسیم شود، آنگاه این آیه نازل شد. ﴿مَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّـهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ این آیه بیان آیه قبلی است، از این‌رو، به آن عطف نشد و از آن بوده و بیگانه از آن نیست. توضیح می‌دهد که در آنچه خدا به رسم فئ به او داده، چگونه عمل می‌کند و به او فرمان داده که همانند غنایم به پنج سهم تقسیم کند؛ یک سهم برای رسولش، یک سهم برای ذوی‌القربی- بنوهاشم و بنومطلب- و یتیمان و مساکین و ابن‌سبیل- کسی که غریب و جدا شده از خانواده و سرزمینش است.[۲] ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ﴾ یعنی: «فئ» چیزی نباشد که ثروتمندان آن را میان یکدیگر دست به دست بگردانند و چیزی از آن به فقرا نرسد. دولت، اسم برای چیزی است که مردم آن را میان یکدیگر دست به دست می‌کنند: گاهی برای گروهی و گاهی برای گروهی دیگر. مقاتل می‌گوید: یعنی اینکه ثروتمندان بر فقرا غلبه کرده و آن را میان خود دست به دست کنند. یا تا فئ، فقط میان ثروتمندان شما دست به دست نشود تا آن را به مقدار زیاد جمع

---

۱. آلوسی: ۲۱/٤٤.
۲. کشاف: ٤/٥۰۲.

کنند. یا تا دولت جاهلیت میان فقرا دست به دست نشود. مفهوم دولت جاهلیت این است که: قدرتمندان غنیمت را به خودشان برگزینند و چیزی از آن به فقرا ندهند؛ با این استدلال که آنان صاحب ریاست و دولت و زور هستند، درنتیجه معنا چنین می‌شود: تا گرفتن غنیمت به زور و بر اثر جاهلیت نباشد.[۱]

۱۳۲۹. وجوب اطاعت از امر و نهی رسول خداﷺ :

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّـهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (حشر:۷)

«آنچه الله از (اموال) اهل آبادی‌ها به پیامبرش بازگردانده (و بخشیده) است، پس از آنِ الله و رسول، و خویشاوندان او، و یتیمان، و بی‌نوایان، و در راه‌ماندگان است. تا (این اموال) در میان ثروتمندان شما دست به دست نشود، و آنچه که رسول الله به شما بدهد آن را بگیرید، و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است پس خودداری کنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله سخت‌کیفر است.»

یعنی: آنچه شما را به آن امر می‌کند، انجام دهید و از آنچه شما را از آن نهی می‌کند، دوری جویید، زیرا او امر به خیر و نهی از شر می‌کند، امرش، امرِ خدا و نهیش همان نهی خداست. روایت است زنی نزد ابن‌مسعود رفت و گفت: خبردار شدم که از خالکوبی نهی می‌کنی، آیا آن را در کتاب خدا یا از رسول خداﷺ یافتی؟ ابن مسعود پاسخ داد: بلکه در کتاب خدا و از رسول خداﷺ یافتم. آن زن گفت: به خدا سوگند تمام مصحف [= قرآن] را جستجو کردم اما آنچه را می‌گویی نیافتم. ابن مسعود گفت: آیا در آن ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا﴾ را نیافتی؟ پاسخ داد: آری. ابن‌مسعود گفت: از رسول خداﷺ شنیدم که از پیوندزدن مو و خالکوبی و بنداناختن موی صورت نهی می‌کرد. آن زن گفت: شاید خانواده‌ات آن را انجام می‌دهند. ابن‌مسعود گفت: وارد شو و ببین. آن زن- به خانه ابن‌مسعود- وارد شد و بیرون آمد و گفت: ایرادی ندیدم. ابن‌مسعود به او گفت: اما سفارش بنده صالح را به یاد داشته باش: ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ﴾ همچنین در صحیحین از ابوهریره ثابت است که رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه شما را به کاری فرمان

---

۱. همان: ۵۰۲/٤- ۵۰۳، آلوسی: ٤۹/۲۱، فتح البیان: ٤۷/۱٤.

می‌دهم در حد توان آن را انجام دهید و از آنچه شما را نهی می‌کنم دست بکشید.» ﴿وَاتَّقُوا اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾[1] یعنی: در انجام فرامین و ترک نواهی خداوند، پروایش را به جا آورید؛ زیرا کسی را که نافرمانی‌اش کند و با فرمانش مخالفت ورزد و نواهی‌اش را مرتکب گردد، سخت عذاب می‌کند.[2]

۱۳۳۰. گواهی خدا به اخلاص ایمان مهاجران:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّـهِ وَرِضْوَانًا وَيَنصُرُونَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ أُولَـٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حشر:۸)

«(این اموال فَی) برای فقرای مهاجری است که از خانه و اموالشان بیرون رانده شدند، از الله فضل و خشنودی می‌طلبند، و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند، آنان راستگویانند.»

یعنی: فیٔ و غنایم برای مهاجران فقیر است؛ زیرا آنان فقیر و مهاجر هستند و از خانه‌هایشان اخراج شده‌اند؛ از این‌رو، مستحق‌ترین افراد به فیٔ و غنایم هستند. ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّـهِ وَرِضْوَانًا﴾ یعنی: خواستار خشنودی و بهشت خدایند.[3] منظور از فضل و رضوان، آخرت و بهشت است.[4]

﴿وَيَنصُرُونَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ أُولَـٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ یاری خدا همان یاری شریعت و پیامبرش است. ﴿أُولَـٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ یعنی: در ادعای ایمانشان، راستگو هستند، زیرا کاری کردند که قوی‌ترین دلالت را بر این ادعا دارد، به‌علاوه به‌خاطر ایمانشان، از خانه‌ها و اموالشان رانده شدند.[5] این گواهی خداوند متعال برای این اصحاب برگزیده رسول خداﷺ است.

۱۳۳۱. گواهی خداوند متعال به ایمان و رستگاری انصار:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (حشر:۹)

---

۱. بخاری/۷۲۸۸، مسلم/۳۲۵۷.
۲. ابن‌کثیر: ۳۳٦/٤.
۳. همان، قرطبی: ۱۹/۱۸.
٤. ابن‌عطیه: ۳۷٦/١٤.
۵. آلوسی: ۵۱/۲۷.

«و نیز کسانی راست که در سرای هجرت و ایمان (مدینه) پیش از ایشان (مهاجران) جای گرفته و ایمان آورده‌اند. هرکس را که به سوی آنان هجرت کرده، دوست می‌دارند و در دل‌های خویش آنچه به آنان (مهاجران) داده شده نیازی (تنگی و حسدی) نمی‌یابند و [آنان را] بر خویشتن برمی‌گزینند هر چند در خودشان نیازی مبرم باشد. و هر که از بخل و آز نفس خویش نگه داشته شود، ایشانند رستگاران.»

التَّبَوُّؤ: فرودآمدن در مکانی است و نسبت آن به خانه آشکار است و منظور از دار، دارالهجره- مدینه منوره- است، اما نسبت ﴿تَبَوَّءُوا﴾ به ایمان، به اعتبار جای‌گرفتن و استقرار ایمان بنابر سبیل استعاره است. بنابرگفته برخی ﴿تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ یعنی: در مدینه- دارالهجره- و در ایمان بی‌ریا بودند. اینان، انصار هستند که قبل از مهاجران در مدینه جای گرفتند و قبل از بسیاری از آنان ایمان آوردند. ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ یعنی: از روی کرامت و شرف نفسشان، مهاجران را دوست دارند و با اموالشان آنان را یاری می‌رسانند، ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾ حاجت یعنی: حسادت، ﴿مِّمَّا أُوتُوا﴾ یعنی: از فئ و غیر آن که به برادران مهاجرشان داده می‌شود. یا در فئ و غیرآن که به مهاجران داده می‌شود، هیچ احساس نیاز و آرزویی ندارند. ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ یعنی: در تمام پاکی‌ها، مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خودشان در این موارد نیاز مبرمی داشته باشند. پس آنان نیازمندان دیگر را بر خویش ترجیح می‌دهند و در صورت نیاز به پاکی‌ها، مردم را بر خود مقدم می‌دارند و ابتدا از آنان شروع می‌کنند. ایثار، به معنای ترجیح دیگران بر خود در سهام دنیا با تمایل به سهام آخرت است. این مساله از قدرت ایمان و نهادینه‌شدن محبت و صبر بر سختی‌ها سرچشمه می‌گیرد. ﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ شح و سرزنش و اینکه نفس شخص، بر منعحریص باشد.شح به نفس نسبت داده شد، زیرا غریزه‌ای نفسانی است. اما بخل، همان منع است و مفهوم آیه چنین می‌شود: هرکس، به توفیق و کمکی از سرزنش نفسش مصون ماند، تا اینکه در حب مال و بغض انفاق با آن مخالفت ورزید. ﴿فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ یعنی: از هر نظر رستگار بوده و از هر مکروهی نجات یافته‌اند: از ظاهر آیه برمی‌آید که رستگاری بر خسیس‌نبودن در چیزی است که از نظر شرعی خساست در آن ناپسند است، مانند: زکات یا صدقه یا صله رحم، چنانکه نسبت خساست ﴿شُحَّ﴾ به نفس نیز به دست می‌آید.[1]

---

۱. همان: ۵۱/۲۷- ۵۳، ابن عطیه: ۳۷۷/۱٤- ۳۸۱، ابن‌کثیر: ۳۳۷/٤- ۳۳۸، کشاف: ٥٠٤/٤- ٥٠٥.

۱۳۳۲. قصص ایثار:

از ابوهریره‌ﷺ روایت است که گفت: مردی نزد رسول خداﷺ آمده و گفت: ای رسول خدا من بسیار خسته و گرسنه‌ام، پیامبرﷺ کسی را نزد همسرانش فرستاد اما چیزی نزدشان موجود نبود. آنگاه فرمود: «**چه کسی این شخص را امشب مهمان می‌کند تا خدا او را بیامرزد.**» مردی از انصار برخاسته، عرض کرد: من ای رسول خدا. او را به خانه‌اش برده و به همسرش گفت: این مهمانِ رسول خداست. همسرش گفت: به خدا سوگند جز غذای کودکان چیزی نداریم. مرد انصاری گفت: اگر کودکان شام خواستند آنان را بخوابان و به‌سوی چراغ رفته آن را خاموش کن، سپس تظاهر می‌کنیم که شام می‌خوریم. این کار را کردند. بنابر روایتی دیگر گفت: چون مهمان ما درآمد چراغ را خاموش کن و به او می‌نماییم که غذا می‌خوریم، پس نشستند و مهمان خورد. چون صبح شد و خدمت رسول خداﷺ رفتند، فرمود: «**خداوند از کاری که [دیشب] با مهمانتان کردید به شگفت آمده است.**»

حذیفه عدوی می‌گوید: در روز یرموک ظرف آبی برداشتم و به جستجوی پسرعمویم پرداختم که اگر رمقی دارد آبی به او بدهم. چون او را یافتم، گفتم: آب می‌خواهی؟ به اشاره سرش گفت: آری. در این لحظه مجروح دیگری آهی کشید. پسرعمویم اشاره کرد که نزد او بروم [و ابتدا به او آب بدهم] به بالینش رفتم و دیدم که هشام‌بن عاص است، گفتم: آب می‌خواهی؟ اشاره کرد: آری. در این لحظه صدای مجروح دیگری را شنید و هشام اشاره کرد نزد او بروم. چون به بالینش رفتم در همان لحظه جان سپرد، به بالین هشام بازگشتم، او نیز در این فاصله مرده بود. نزد پسرعمویم بازگشتم او هم جان سپرده بود.[۱]

در موطأ امام مالک، بنابرآنچه در تفسیر قرطبی[۲] وارد شده، چنین آمده است: «درباره عایشه، همسر پیامبرﷺ، شنیده که مسکینی از او درخواستی کرد، درحالی‌که روزه داشت و در خانه‌اش جز یک قرص نان نبود، به برده‌اش گفت: آن قرص نان را به او بده. گفت: چیزی برای افطار نداری؟ عایشه گفت: آن را به او بده. برده نیز چنین کرد. گفت: شامگاه اهل بیت یا انسانی گوسفندی پیچیده شده به نان به ما هدیه داد. عایشه مرا فراخواند و گفت: از این بخور که از قرص نانت بهتر است.»

---

۱. ابن‌کثیر: ٣٣٨/٤، قرطبی: ٢٨/١٨.
۲. همان: ٢٦/١٨.

جوانی بلخی از ابویزید بسطامی پرسید: ای ابویزید، تعریف زهد از نظر شما چیست؟ پاسخ داد: اگر چیزی داشتیم می‌خوریم و اگر نداشتیم، شکیبایی می‌کنیم. آن جوان گفت: از نظر ما این زُهد سگان است. ابویزید گفت: از نظر شما تعریف زهد چیست؟ گفت: اگر نداشتیم شکر می‌گزاریم و اگر داشتیم دیگران را بر خود ترجیح می‌دهیم.[1]

۱۳۳۳. نفرت نداشتن مومنان از مهاجران و انصار:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (حشر: ۱۰)

«و [نیز] کسانی که پس از آنان آمدند می‌گویند: پروردگارا، ما و آن برادران ما را که در ایمان‌آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و در دل‌های ما بدخواهی [و کینه] کسانی را که ایمان آورده‌اند منه؛ پروردگارا، همانا تو رئوف و مهربانی.»

اینان، گروه سوم از کسانی‌اند که فقرایشان مستحق دریافت فئ هستند. یعنی اول مهاجران، سپس انصار، سپس دنباله‌روان آنان به نیکی. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّـهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ بنابراین، دنباله‌روان آنان به نیکی، همان کسانی‌اند که از کارهای نیک و صفات زیبایشان پیروی می‌کنند و نهان و آشکارا بر ایشان دعا[ی خیر] می‌کنند.[2] از این‌رو، آیه مزبور، افرادی را دربرمی‌گیرد که پس از صحابه گرامی پیشتاز- یعنی مهاجران و انصار-، آمدند اسلام آوردنشان پس از دوران نبوت بود و نیز مسلمانانی که پس از دوران نبوت تا روز قیامت می‌آیند؛ زیرا بر تمام آنان این موضوع صدق می‌کند که پس از مهاجران و انصار اولیه می‌آیند.[3] ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ منظور از برادری، برادری دینی است، خداوند متعال به آنان فرمان می‌دهد که برای خودشان و مهاجران و انصار که پیش از آنان بودند، طلب آمرزش کنند، ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا﴾ یعنی: کینه و حقد و حسد، ﴿لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ یعنی: بسیار رؤوف و مهربان. خداوند متعال فرمان می‌دهد که پس از طلبِ آمرزش برای مهاجران و انصار، از

---

۱. همان: ۲۸/۱۸- ۲۹.
۲. ابن‌کثیر: ۳۳۹/٤.
۳. قرطبی: ۳۱/۱۸، فتح البیان: ٥٥/١٤.

خداوند بخواهند کینه را از دلهایشان نسبت به تمام مومنان دور سازد؛ از این‌رو، صحابه گرامی به طریق اولی در مفهوم مومنان قرار دارند؛ زیرا شرافتمندترین مومنان هستند و سیاق آیه درباره آنان است، پس هرکه برای صحابه به‌طور عموم طلب آمرزش نکند و بهشت خدا را برایشان نخواهد، با فرمان خداوند در این آیه مخالفت کرده است، پس اگر در دلش کینه‌ای نسبت به آنان یافت شود، فریب شیطان خورده و به سبب دشمنی با دوستان خدا و بهترین افراد امت محمدﷺ، سهم فراوانی در نافرمانی از خدا دارد و دری از خذلان به رویش گشوده می‌شود که اگر به سوی خدا توبه و استغفار نکند، به آتش جهنم کشیده می‌شود، و اگر کینه‌اش به ناسزاگفتن به یکی از صحابه منجر شود، افسارش را به دست شیطان داده و سزاوار خشم و عذاب الهی است.[1]

۱۳۳٤. دیدگاه اهل بیت درخصوص ناسزاگویان به صحابه:

از جعفربن محمدبن علی از پدرش از جدش علی‌بن حسین؈ روایت است که مردی نزدش آمد و به او گفت: ای پسر دختر رسول خداﷺ، درباره عثمان چه می‌گویی؟ گفت: ای برادرم آیا تو از مردمی هستی که خداوند درباره آنان فرموده: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ گفت: نه. پرسید: آیا از مردمی هستی که خداوند درباره آنان فرمود: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ گفت: نه. آنگاه گفت: به خدا سوگند اگر از افراد آیه سوم نباشی، از دایره اسلام بیرون هستی و آن آیه، این فرموده خداوند متعال است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾[2] از محمدبن علی‌بن حسین روایت است که از پدرش چنین روایت می‌کند: افرادی از عراق نزدش آمده و ابوبکر و عمر و عثمان؆ را بسیار دشنام دادند، به آنان گفت: آیا شما از مهاجران نخستین هستید؟ گفتند: نه. گفت: آیا از کسانی هستید که قبل از آنان در مدینه و ایمان جای گرفتند؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: شما خودتان را از این دو گروه جدا دانستید. من گواهی می‌دهم شما از مردمی نیستید که خداوند متعال درباره آنان می‌فرماید:

---

۱. فتح البیان: ۱٤/٥٥-٥٦.
۲. قرطبی: ۱۸/۳۱.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (حشر:۱۰)[۱]

«و [نیز] کسانی که پس از آنان آمدند می‌گویند: پروردگارا، ما و آن برادران ما را که در ایمان‌آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و در دل‌های ما بدخواهی [و کینه] کسانی را که ایمان آورده‌اند منه؛ پروردگارا، همانا تو رئوف و مهربانی.»

۱۳۳۵. محبت صحابه واجب بوده و کینه‌ورز به آنان، سهمی از فی ندارد:

امام قرطبی در تفسیر خویش[۲] می‌گوید: «این آیه- ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾- بر وجوب محبت صحابه دلالت دارد؛ زیرا برای مردمِ پس از آنان که بر محبت و دوستی با آنان هستند و برایشان طلب آمرزش می‌کنند، سهمی در فئ قرارداده است و اینکه هرکسی به آنان یا یکی از آنان ناسزا گوید یا گمان بدی به آنان داشته باشد، حقی در فی ندارد. این نقطه‌نظر از مالک و دیگران روایت شده است. مالک می‌گوید: هرکه نسبت به یکی از اصحاب رسول خداﷺ کینه داشته باشد، یا در دلش کینه‌ای بر آنان باشد، حقی در فی مسلمانان ندارد، آنگاه این آیه را قرائت کرد: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾

امام ابن‌کثیر در تفسیر آیه مزبور، چنین می‌نگارد: «امام مالک به نیکویی از این آیه کریمه استنباط کرده که اهل بدعت که صحابه را دشنام می‌دهد، سهمی در مال فی ندارد؛ زیرا در زمره کسانی که خدا آنان را در این فرموده‌اش ستوده است: ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾[۳] قرار ندارند.

۱۳۳۶. وعده منافقان به بنونضیر و تکذیب آن از سوی خداوند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (حشر:۱۱)

۱- همان، ابن عطیه: ۳۸۲/۱٤.

۲. قرطبی: ۳۲/۱۸.

۳. ابن‌کثیر: ۳۳۹/٤.

«آیا به کسانی که نفاق ورزیدند ننگریستی که به برادران کافرشان از اهل کتاب (یهود) می‌گفتند: اگر اخراج شدید، حتماً با شما بیرون می‌آییم و درباره شما هیچ کس را فرمان نمی‌بریم؛ و اگر با شما جنگ کردند بی‌گمان شما را یاری می‌کنیم؛ و خدا گواهی می‌دهد که همانا آنان دروغگویند.»

خداوند متعال از منافقان مانند عبدالله‌بن أبی و هم‌نوعانش خبر می‌دهد آنگاه که فرستادگانی نزد یهودیان بنونضیر فرستادند تا یاری خویش را از آنان اعلام کنند.[1]

﴿لِإِخْوَانِهِمُ﴾ یعنی: کسانی که میان منافقان و آنان برادری کافری برقرار بود که یهودیان بنونضیر بودند. به این سبب آنان را برادران یکدیگر قرار داد که در کفر مشترک بودند، هرچند نوع کفرشان متفاوت بود، پس آنان برادران یکدیگر در کفر هستند. ﴿لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ﴾ یعنی: به خدا سوگند اگر از خانه‌هایتان بیرون رفتید ﴿لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ﴾ به همراه شما از خانه‌هایمان بیرون خواهیم آمد، ﴿وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ﴾ یعنی: در ارتباط با شما و به خاطر شما، ﴿أَحَدًا﴾ از کسانی که بخواهند ما را از بیرون آمدن با شما بازدارند هرچند زمان طولانی شود. سپس گفتند: ﴿وَإِن قُوتِلْتُمْ﴾ یعنی: اگر مسلمانان با شما جنگیدند ﴿لَنَنصُرَنَّكُمْ﴾ یعنی: برضد مسلمانانی که با شما می‌جنگند. خداوند این وعده‌ها و سخنانشان را تکذیب کرد و فرمود: ﴿وَاللَّـهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ در وعده خروج همراه آنان و یاری کردنشان.[2]

۱۳۳۷. جزئیات تکذیب منافقان از سوی خدا:

پس از آنکه خداوند به‌طور کلی، وعده منافقان به بنونضیر را تکذیب کرد، آن را تفصیل داده فرمود:

﴿لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ﴾ (حشر:۱۲)؛

«اگر آنان را (از وطن) بیرون کنند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با آنان جنگ شود یاری‌شان نخواهند کرد، و اگر (هم) یاری‌شان کنند، البته پشت (به میدان) کرده فرار می‌کنند، سپس یاری نمی‌شوند.»

---

۱. همان: ٤/٤٤٠.

۲. فتح البیان: ١٤/٥٧- ٥٨.

این آیه و آیه قبلی‌اش بر نبوت محمدﷺ دلالت دارند؛ زیرا از غیب خبر می‌دهند و آنچه خداوند از غیب خبر داد به وقوع پیوست و هنگامی که پیامبرﷺ و مسلمانان، بنونضیر را محاصره کردند، منافقان هرگز به یاری‌شان نیامدند و چون پیامبرﷺ آنان را بیرون راند، همراهشان بیرون نرفتند. اگر سوال شود پس از اینکه خداوند خبر داد که منافقان، بنونضیر را یاری نمی‌کنند، عبارت ﴿وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ﴾ چگونه توجیه می‌شود؟ چنین پاسخ داده می‌شود: اگر بنابر فرض و تقدیر یاری‌شان کنند، چنانکه می‌فرماید: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ به‌علاوه خداوند متعال آنچه را هست می‌داند، پس می‌داند اگر آنچه نیست به وجود آید چگونه خواهد بود. یعنی: اگر منافقان، یهودیان بنونضیر را یاری کنند، منافقان سست خواهند شد و پس از آن یهودیان را یاری نخواهند کرد یا یهودیان سست می‌شوند، آنگاه یاری منافقان، سودی به حالشان نمی‌رساند.[1]

۱۳۳۸. به‌طورقطع، شما در دلهایشان بیش از خدا مایه هراسید:

ترس یهودیان و منافقان از مسلمانان بیشتر از ترس‌شان از خداست، خداوند سبحان در این‌باره می‌فرماید:

﴿لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّـهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ﴾ (حشر:۱۳)

«(ای مؤمنان) همانا وحشت از شما در دل‌هایشان بیشتر از (ترسشان از) الله است، این بدان سبب است که آنان قومی هستند که نمی‌فهمند.»

یعنی: ای گروه مسلمانان شما در دلهای یهودیان و منافقان بیش از خدا مایه وحشت و هراسید، درنتیجه آنان از شما بیشتر می‌ترسند تا از خداوند متعال؛ زیرا ﴿بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ﴾ یعنی: خداوند و بزرگی‌اش را نمی‌دانند تا آنگونه که شایسته است از او بترسند.[2]

۱۳۳۹. بزدلی یهودیان:

﴿لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ﴾ (حشر:۱۴)

«آنان (یهود) هرگز دسته‌جمعی با شما نمی‌جنگند جز در آبادی‌ها (و دژهای) محکم یا از پشت دیوارها، نزاع (و جنگ)شان در میان خودشان سخت است،

---

۱. کشاف: ٥٠٦/٤ و ٥٨/١٤-٥٩.

۲. همان: ٥٠٧/٤، ابن‌کثیر: ٣٤٠/٤، فتح البیان: ٥٩/١٤.

تو آنان را متحد می‌پنداری، در حالی‌که دل‌هایشان پراکنده است، این بدان سبب است که آنان قومی هستند که تعقّل نمی‌کنند.»

به جنگ با شما توانا نیستند، ﴿جَمِيعًا﴾ یعنی به صورت دسته‌جمعی تا یکدیگر را یاری کنند. یهودیان و منافقان منظور هستند. ﴿إِلَّا﴾ باشند ﴿فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ﴾ با خندق‌ها و دروازه‌ها ﴿أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ﴾ بدون اینکه به سوی شما بیرون آیند، زیرا به سبب وحشتی که خدا در دلهایشان افکنده، ترسو و بزدل و پشت حصارها مخفی شده و برای مبارزه با شما بیرون نمی‌آیند. ﴿بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ﴾ یعنی: شجاعت زیادی که بدان توصیف می‌شوند فقط زمانی است که با خودشان می‌جنگند و اگر با شما بجنگند، آن شجاعت و سخت‌کوشی را نخواهند داشت؛ زیرا در جنگ با خدا و رسولش و مومنان، شجاع، بزدل می‌شود و عزیز، خوار می‌گردد. ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا﴾ جمعیتی دارای اتحاد و الفت، ﴿وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾ اما دلهایشان پراکنده است و الفتی میانشان نیست، یعنی: نسبت به یکدیگر کینه‌ها و دشمنی‌ها دارند؛ از این‌رو، آنگونه که باید به یکدیگر یاری نمی‌رسانند و این موضوع، سبب دلاورشدن مومنان و تحریک دلهایشان در جنگ با آنان می‌شود.[1]

۱۳٤۰. مَثَل زده‌شده برای یهودیان و منافقان:

﴿كَمَثَلِ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّـهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾ (حشر:۱۵-۱۷)

«(داستان اینان) مانند (داستان) کسانی است که اندکی پیش از آنان بودند، (طعم) عاقبت کار (بد)شان را چشیدند، و برای آنان عذاب دردناکی است. همچون (داستان شیطان است، هنگامی‌که به انسان گفت: کافر شو. پس چون کافر شد، گفت: بی‌گمان من از تو بیزارم، من از الله پروردگار جهانیان می‌ترسم. پس سرانجام (کار) هردوی آنان این شد که هر دویشان در آتش (دوزخ) خواهند بود، جاودانه در آن می‌مانند، و این است کیفر ستمکاران!»

مجاهد و سدی و مقاتل‌بن حیان گفته‌اند: مانند مثال آنچه در روز بدر بر کفار قریش وارد شد. ابن‌عباس می‌گوید: مانند یهودیان بنوقینقاع که قبل از آنان بودند. قتاده نیز چنین

---

۱. کشاف: همانجا.

نظری دارد و ابن‌کثیر گفته: این نقطه‌نظر به صواب نزدیکتر است؛ زیرا رسول خداﷺ پیش از این، یهودیان بنوقینقاع را از خانه‌هایشان بیرون رانده بود. ﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ﴾ یعنی: مثال این یهودیان که به وعده منافقان برای یاری‌کردنشان فریب خوردند، و منافقان به آنان گفتند: اگر با شما جنگیدند، شما را یاری خواهیم کرد، اما آنگاه که حقایق به وقوع پیوست و یهودیان در محاصره و جنگ گرفتار شدند، از آنان کنار کشیده و آنان را در نابودی قرار دادند، مانند مثال شیطان است آنگاه که- پناه بر خدا- انسان را به کفر فریب داد و چون انسان کفر ورزید، شیطان از او برائت جست و گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ اللَّـهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ یعنی: شیطان از کسی که او را فریفت، برائت جست، تا مبادا در عذاب با او شریک شود و به او سودی نرساند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا﴾ یعنی: سرانجام، هم امرکننده به کفر- یعنی شیطان- و هم کافر- یعنی اجابت‌کننده شیطان- برای همیشه در جهنم جاویدانند. ﴿وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾ یعنی: مجازات هر ستمگری.[1]

مبحث سوم
غزوه بنوقریظه

۱۳۴۱. وجود پیمان صلح میان بنوقریظه و پیامبرﷺ:

هنگامی که احزاب- قریش و غطفان و قبایل هم‌پیمان آنان- به جنگ پیامبرﷺ و مسلمانان آمدند و مدینه را محاصره کردند، بنوقریظه پیمان خویش با رسول خداﷺ را شکستند و گروه‌های دشمن را در محاصره مدینه و جنگ با رسول خداﷺ حمایت کردند.

۱۳۴۲. خروج به سوی بنوقریظه:

آنگاه که خدا، احزاب [گروه‌های دشمن] را شکست داد و پیامبرﷺ و مسلمانان به مدینه بازگشتند، جبرئیل‌ﷺ نزد پیامبرﷺ آمد و او را به جنگ با بنوقریظه فراخواند. بخاری در صحیح خویش از عائشهؓ روایت کرده که گفت: «هنگامی که پیامبرﷺ از خندق- کارزار خندق- بازگشت و سلاح بر زمین نهاد و غسل نمود، جبریل‌ﷺ نزدش آمد و گفت: آیا سلاح برزمین نهاده‌ای، به خدا سوگند ما سلاح خویش را فرو ننهاده‌ایم، پس به

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۴۰/٤-۳٤۱، آلوسی: ۵۹/۲۸.

سوی آنان خارج شو. فرمود: به کجا؟ جبریل درحالی‌که به سوی بنوقریظه اشاره می‌کرد، گفت: آنجا. آنگاه پیامبرﷺ به سوی آنان بیرون رفت.»

۱۳٤۳. هیچ‌کس نماز نگزارد مگر هنگامی که به بنوقریظه رسیدیم:

پیامبرﷺ به اصحابش که همراه وی به سوی بنوقریظه رهسپار بودند، فرمود: «**هیچ‌کس نماز عصر را جز هنگامی که به بنوقریظه رسیدیم، نگزارد.**»[۱] برخی نماز عصر را در میان راه گزاردند. برخی گفتند: نماز نمی‌گزاریم مگر زمانی که به آنان - بنوقریظه- برسیم و برخی دیگر گفتند: بلکه نماز می‌گزاریم و چنین چیزی از ما خواسته نشده است. این خبر به پیامبرﷺ رسید و هیچ‌یک از دو گروه را موردسرزنش قرار نداد.

۱۳٤٤. حکم فقهی مستنبط از این حدیث:

از حدیث مزبور، این حکم فقهی استنباط می‌شود که هرکس به ظاهر حدیث نبوی یا آیه‌ای از قرآن عمل کند، مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد، چنانکه اگر کسی از نص، معنای مخصوصی استنباط کند، سرزنش نمی‌شود. به‌علاوه این حدیث دلالت دارد بر اینکه در اختلاف مجتهدان در فروع [احکام]، گناهی بر مخطئ (خطاکننده) نیست؛ زیرا وی یک پاداش و مصیب (درست‌زننده) دو پاداش دارد. نتیجه اینکه، برخی صحابه- با توجیه ورود این نهی خاص بر نهی عام بر تاخیر نماز از وقتش-، نهی را بر حقیقت آن حمل کرده و به خروج وقت نماز توجه نکردند.[۲]

۱۳٤٥. پیشنهادهای رئیس بنوقریظه به آنان:

از محمدبن اسحاق از پدرش از معبدبن کعب روایت است که گفت: «-پیامبرﷺ، بنوقریظه- را بیست و پنج شب محاصره کرد. چون محاصره شدت یافت و دلهایشان به وحشت افتاد، رئیسشان، کعب‌بن اسد به آنان پیشنهاد داد که ایمان آورند یا فرزندان و زنانشان را به دست خویش بکشند و به تنهایی خارج شوند یا شب شنبه مسلمانان را غافلگیر کنند. قومش گفتند: نه ایمان می‌آوریم و نه شب شنبه کسی را زیر نظر می‌گیریم و پس از فرزندان و زنانمان زندگی [خوشایندی] وجود ندارد.»[۳]

---

۱. بخاری/۹٤٦، مسلم/۲۰ ٤٦۰۲.
۲. فتح الباری: ۷/ ٤۱۰.
۳. همان: ٤۱۱/۷.

۱۳۴۶. مشورت بنوقریظه با ابولبابه:

بنوقریظه قاصدی نزد ابولبابه که هم‌پیمانش بودند، فرستادند تا درباره گردن‌نهادن بر حکم رسول خداﷺ با او مشورت کنند. وی به آنان پیشنهاد قتل پیامبرﷺ را داد، سپس پشیمان شد و به مسجد نبوی رفت و خودش را به یکی از ستون‌هایش بست تا خداوند توبه‌اش را پذیرفت.[1] شش شب به‌طور پیوسته به یکی از ستون‌های مسجد بسته بود و همسرش در وقت هر نماز می‌آمد و او را برای گزاردن نماز می‌گشود، سپس بازگشته و خودش را به ستون می‌بست تا اینکه توبه‌اش بر رسول خداﷺ نازل شد، و چون مردم خواستند او را بگشایند، اجازه نداد جز رسول خداﷺ کسی او را بگشاید، هنگامی که رسول خداﷺ به نماز صبح رفت او را گشود.[2]

۱۳۴۷. گردن‌نهادن بنوقریظه به حکم رسول خداﷺ:

چون محاصره طولانی شد، به حکم رسول خداﷺ گردن نهادند، آنگاه اوسی‌ها در برابر رسول خداﷺ ایستادند و گفتند: ای رسول خداﷺ در مورد هم‌پیمانان خزرج- بنوقینقاع- چنان‌که کردی می‌دانیم. قصدشان این بود که آنان را نیز همانند بنوقینقاع ببخشد. آنگاه فرمود: «**آیا موافقید یکی از شما درباره اینان قضاوت کند؟** عرض کردند: آری. فرمود: **این کار برعهده سعدبن معاذ است.**»[3]

۱۳۴۸. قضاوت سعد درباره بنوقریظه:

سعدبن معاذ در کارزار خندق مجروح شده بود و پیامبرﷺ او را در خیمه زنی به نام رفیده که مجروحان را مداوا می‌کرد در مسجد خویش بستری کرد و فرمود: او را در خیمه رفیده نگهداری کنید تا از نزدیک احوالش را جویا شوم. هنگامی که رسول خداﷺ به سوی بنوقریظه رفت و آنان را محاصره کرد و سعد را برگزید تا درباره آنان قضاوت کند، به سوی او فرستاد و او را بر الاغی سوار کرده و نزد رسول خداﷺ آوردند. چون سعد رسید، پیامبرﷺ به انصار فرمود: «**برای استقبال از بزرگ خویش برخاسته و به سویش بروید.**» آنگاه فرمود: «**اینان- بنوقریظه- به قضاوت تو راضی شدند.**» در روایتی آمده که فرمود: «**ای سعد، درباره**

---

۱. همان.
۲. الرحیق المختوم/۲۹۲، فتح الباری: ۴۱۴/۷.
۳. فتح‌الباری، همانجا.

اینان قضاوت کن.» عرض کرد: خدا و رسولش به قضاوت شایسته‌ترند. فرمود: **«خدا به تو فرمان داده تا درباره آنان قضاوت کنی.»** سعد عرض کرد: مردان کشته شوند و زنان و کودکان به اسارت درآیند و اموالشان تقسیم شود. آنگاه رسول خداﷺ فرمود: **«مطابق حکم خدا، قضاوت کردی.»** در روایت ابن‌اسحاق از مرسل علقمه‌بن وقاص چنین آمده است: **«درباره اینان حکمی کردی که خداوند از بالای هفت رقعه فرموده بود.»** بنابر روایتی دیگر: **«از بالای هفت آسمان.»**[1] این حکم سعد درباره آنان اجرا شد.

مبحث چهارم
درس‌های قصص یهودیان مدینه

۱۳۴۹. نهادینه‌شدن مبانی ولاء و براء در جان دعوتگران:

در غزوه بنوقینقاع که با گردن‌نهادن آنان به حکم پیامبرﷺ پایان یافت، عبدالله‌بن أبی بن سلول منافق با اصرار از رسول خداﷺ خواست تا بنوقریظه را عفو کند به این استدلال که هم‌پیمانان او هستند و تصریح کرد که از دوستی با آنان برائت نمی‌جوید. اما عبادة‌بن صامت مسلمان، پس از آشکارشدن پیمان‌شکنی آنان با رسول خداﷺ، برائتش را از دوستی با بنوقینقاع و دوستی خالص و کاملش را با خدا و رسولش اعلام کرد. وی این سخن مشهور را به رسول خداﷺ گفت: من دوستان یهودی زیادی دارم و از دوستی با یهود، به خدا و رسولش تبری می‌جویم و خدا و رسولش را به دوستی می‌گیرم. به همین ترتیب، دعوتگران وظیفه دارند در مفاهیم ولاء بیندیشند تا آن را خالص برای خدا و رسولش و مومنان قرار دهند و سهمی از این ولاء به دشمنان دعوت قائل نباشند، هرچند با آنان رابطه خویشاوندی یا دنیایی داشته باشند، و برائتشان را از هرکس و هرچیز که مخالف دعوت است قراردهند و آستانه دوستی با خدا و رسول خدا و مومنان، و آستانه بیزاری از دشمنان خدا و رسولش و مومنان را بدانند و به خاطر داشته باشند، به‌علاوه نباید برائت ابوالانبیاء ابراهیم خلیل را از پدرش، آنگاه که دشمنی پدرش با خدا برایش آشکار شد- فراموش کنند. پس از اینکه دعوتگران چنین کردند و مفاهیم ولا و برا به‌گونه‌ای در جانشان جای گرفت که جزئی از طبیعتشان شد و براساس و در پرتو آن، حرکت و عمل کردند، باید این

---

۱. همان: ۴۱۱/۷- ۴۱٤.

مفاهیم را در جان یاران و حامیانشان، سپس در جان عموم مسلمانان از طریق دروس و سخنرانی‌ها و مجامع هدفداری که برای تبیین و تاکید مفاهیم مشخص اسلام مانند مفاهیم ولاء و براء از دیدگاه مسلمان، برگزار می‌کنند، نهادینه کنند.

۱۳۵۰. عبرت و پندگیری از گذشتگان:

خداوند متعال پس از بیان مجازات بنونضیر در سوره حشر که بیشتر آیاتش درباره قصه آنان نازل شده، می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّـهِ فَأَتَاهُمُ اللَّـهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾ (حشر:۲)

«او کسی است که کسانی از اهل کتاب را که کافر شدند، با نخستین برخورد (و گردآوری لشکر) از دیارشان بیرون راند، گمان نمی‌کردید که آنان خارج شوند، و خودشان (نیز) گمان می‌کردند که دژهای (محکم)شان آنان را از (عذاب) الله مانع می‌شود، پس (عذاب) الله از جایی که گمان نمی‌کردند به سراغ‌شان آمد، و در دل‌های‌شان ترس و وحشت افکند، (به گونه‌ای که) خانه‌های خود را با دست خود، و با دست مؤمنان ویران می‌کردند، پس ای دیده‌وران عبرت گیرید.»

مفهوم این عبارت روشن است و آن اینکه: ای مسلمانان، ای صاحبان خردِ درخشان به نور ایمان، از مجازات بنونضیر به سبب نافرمانی و جسارتشان در برابر خدا و عمل‌نکردن به مقتضای ایمان و پیمان‌شکنی‌شان عبرت گیرید، از مجازات و عذاب و خوارشدن و رانده شدن آنان از خانه‌هایشان پند و عبرت گیرید و از انجام تمام کارهای آنان بپرهیزید تا گرفتار عذاب نشوید. این مفهوم واضح که خدا ما را بدان فرامی‌خواند، در ذهن مسلمانان غایب نیست یا حاضر است اما آشفته و ناواضح است؛ زیرا مسلمانان از عبرت قصص پیشینیان و عذاب‌شدنشان به سبب اعمال بدشان که خداوند آنها را به ما حکایت فرموده، غافلند و می‌پندارند که به آنان ارتباطی ندارد و این اشتباهی است که دعوتگران باید آن را در ذهن مسلمانان تصحیح کنند و آنان را از این موضوع آگاه سازند که سنت خدا در مواخذه‌کردن نافرمانان و مخالفان فرمان خدا در پیروی از شریعتش و به‌کارگیری سنت‌هایش در زندگی، واحد و تغییرناپذیر است: دعوتگران باید این مفهوم را در دروس و

سخنرانی‌ها و همایش‌هایشان مورد تاکید قرار داده و درباره آن، شاهدهایی از آیات قرآن و رخدادهای مربوط به صحابه گرامی بیان کنند، به‌علاوه سخن خداوند متعال را در تعلیل عذاب و مجازات بنونضیر یادآوری کنند که وقتی به ایمان به خدا و رسولش فرمان یافتند، با خدا و رسولش مخالفت کردند؛ از این رو، خداوند یکی از سنت‌های آفرینش خویش را این‌گونه بیان فرمود:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَمَن يُشَاقِّ اللَّـهَ فَإِنَّ اللَّـهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (حشر: ۴)

«این (آوارگی و عذاب) به خاطر آن است که آنان با الله و پیامبرش مخالفت (و دشمنی) کردند و هرکس با الله مخالفت (و دشمنی) کند، پس بی‌گمان الله سخت‌کیفر است.»

این آیه یکی از قواعد سنن الهی در زندگی را بیان می‌کند، یعنی هر کس در برابر خدا و شریعتش گردنکشی کند و به آنچه محمد ﷺ آورده، پایبند نباشد، عذاب در دنیا یا آخرت در انتظار اوست. وظیفه دعوتگران در آگاه کردن مسلمانان از این مفاهیم، وظیفه دشواری است اما برای تصحیح مقدماتی که باید ابتدا انجام شود تا درخواست کار از مسلمانان ممکن گردد، ضروری است.

۱۳۵۱. رعایت ضرورت‌های جنگی:

موضوع دعوت، همان اسلام با تمامی مقاصدش است و دعوتگران به سوی اسلام، یعنی به سوی مقاصد آن چنانکه در قرآن و سنت آمده، و آنچه علما از این دو استنباط می‌کنند، دعوت می‌دهند. یکی از مقاصد اسلام، مربوط به اوضاع جنگی است که گاهی حکومت اسلامی در آن قرار می‌گیرد. جنگ، ضرورت‌هایی دارد که باید رعایت شوند، یا برای تحقق مصلحت شرعی راجح یا دفع مفسده باید بر آن عمل شود هر چند در مواقع عادی، عمل به آن جایز نباشد. مانند آنچه در غزوه بنونضیر رخ داد و مسلمانان برای رعایت نیازهای جنگ، برخی نخل‌های بنونضیر را بریدند. از این‌رو، دعوتگران باید این موضوع را به حاکمان سرزمین‌های اسلامی توضیح دهند، و از آنجا که قتل و نابودی جان‌ها در جنگ جایز است، کمتر از آن مانند اتلاف مال دشمن به طریق اولی جایز خواهد بود. و اگر اتلاف مال به ضرورت و نیازهای جنگ جایز باشد، کمتر از اتلاف مال دشمن مانند تحریم اقتصادی دشمن در صورت امکان و ترویج‌ندادن کالاهایش و استخدام‌نکردن افراد و پیروانش به طریق اولی جایز خواهد بود. برای آنکه تمام این موارد،

براساس ترازوی شریعت سنجیده شود و مصالح شرعی را محقق گرداند، و نیز جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- بتواند خود را در برابر آزارهای دشمنان خود و دشمنان اسلام محافظت کند، باید از هر نوع کمک اقتصادی یا معنوی به آنان جلوگیری شود؛ از این‌رو، افراد جماعت اسلامی باید از خرید کالاهای دشمنان دعوت یا یاری‌کردنشان خودداری کنند و یاران دعوت و یاران جماعت اسلامی باید از هر نوع یاری و کمک به آنان دست بردارند. درنتیجه دعوتگران باید خودشان و دستیارانشان و عموم مسلمانان را از این مضمون ساده آگاه کنند که باید از یاری و کمک به دشمنان دعوت دوری گزید، اما اتلاف و آتش‌زدن مال دشمن، بنابر قیاس جواز انجام آن توسط حکومت اسلامی با دشمنان درحال جنگ، جایز نیست؛ زیرا این قیاس مع‌الفارق است. به‌علاوه انجام چنین عملی توسط جماعت اسلامی، آن را از ویژگی بارزش- جماعت دعوتگران اسلامی- دور می‌کند.

۱۳۵۲. آنچه را رسول به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت بایستید:

دعوتگران و جماعت اسلامی‌شان باید این شعار را بلند فریاد بزنند:

﴿مَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّـهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (حشر:۷)

«آنچه الله از (اموال) اهل آبادی‌ها به پیامبرش بازگردانده (و بخشیده) است، پس از آنِ الله و رسول، و خویشاوندان او، و یتیمان، و بی‌نوایان، و در راه‌ماندگان است. تا (این اموال) در میان ثروتمندان شما دست به دست نشود، و آنچه که رسول الله به شما بدهد آن را بگیرید، و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است پس خودداری کنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله سخت‌کیفر است.»

فرقی نمی‌کند این امر و نهی مربوط به خود مسلمان و امور خاص خودش باشد یا مربوط به روابطش با دیگران، و فرقی نمی‌کند مربوط به دعوتگران و جماعت آنان باشد یا مربوط به دیگران.

۱۳۵۳. ترجیح برخی دعوتگران در اعطای کمک مادی:

جماعت دعوتگران می‌تواند یک یا چند نفر از دعوتگران را بر برخی دیگر در اعطای اشیای مادی‌ای که تملک کرده و برای اعضا و دعوتگران کنار گذاشته، ترجیح دهد، این ترجیح باید بر اساس دلیلی شرعی باشد، مانند تقسیم اموال بنونضیر که پیامبرﷺ آنان را به رسم غنیمت گرفت و به مهاجران و فقط دو یا سه تن از فقرای انصار داد؛ زیرا مهاجران، نیازمند و فقیر بودند. از این‌رو، اگر جماعت بر اساس دلیلی شرعی که درنظر می‌گیرد برخی را در اعطای مال ترجیح داد، دعوتگران نباید فشار یا خشمی بر جماعت در جان خویش احساس کنند، بلکه باید عمل جماعت را بر محملی نیکو و وجود دلیلی شرعی بر انجام آن عمل، مانند نیاز فردی که مال به او اعطا شده یا لزوم این اعطای مال بر نیازهای عملِ گیرنده مال در دعوت و مانند آن حمل کنند.

۱۳۵٤. مقام والای صحابه گرامی:

مدح و ستایش خداوند متعال برای اصحاب رسول خداﷺ - مهاجران و انصار - در سوره حشر به مناسبت بیان مستحقان اموال بنونضیر بیان شد. این اموال، اموال فئ بودند که خدا به رسولش عطا کرد و در سوره حشر به آنها اشاره شده است. چنانکه قضاوت سعدبن معاذ درباره بنوقریظه بیان شد، که تحت تأثیر پیمان قدیمی میان قومش- أوس- و یهودیان بنوقریظه قرار نگرفت، و بر اساس دوستی‌اش با خدا و رسول و مومنان عمل کرد و از دوستی و تمایل به غیر اینان برائت جست. از این‌رو، دعوتگران باید مقام والا و جایگاه بلند صحابه گرامی را که در خدمت به اسلام بدان نایل شدند به مردم تعریف کرده و وجوب محبت و دوست داشتن صحابه گرامی و طلب آمرزش برایشان و حرمت کینه یا حسد بر آنان یا ناسزاگفتن به آنان یا کوچک شمردنشان را تفهیم کرده و به مسلمانان بفهمانند که خداوند، صحابه را در کتاب گرانبهایش ستوده و به اخلاص و ایمان و خشنودی‌اش از آنان و اینکه دنباله‌روان آنان به نیکی به بهشت خدا وارد می‌شوند و کینه‌توز و حسود و دشنام‌دهنده یا کوچک‌شمارنده آنان سزاوار خشم خداست، گواهی داده است. بنابراین، دعوتگران باید این موضوع را به مردم بخصوص در اماکنی که برخی جاهلان و بدعت‌گزاران، آشکارا و فریادکنان، به صحابه رسول خداﷺ ناسزا می‌گویند توضیح دهند. دعوتگران باید آیاتی را که خداوند در خصوص عذابی که به چنین افرادی خواهد رسید، نازل کرده گواه بیاورند، به‌علاوه باید احادیثی را که در مدح و ستایش

صحابه گرامی وارد شده، یادآوری کنند؛ از جمله احادیثی که بخاری در این خصوص روایت کرده است؛ مانند:

الف- از عمران‌بن حصین روایت است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: «**بهترین مردم، مردمِ دوران من هستند، سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند.**» صحابه، اولین کسانی هستند که در مردم دوران پیامبرﷺ جای می‌گیرند.[1]

ب- در فضیلت ابوبکر صدیق روایت است که رسول خداﷺ فرمود: «**براستی ابوبکر به لحاظ همنشینی و بخشش مال، نزد من از گرامی‌ترین مردم است، و اگر قرار بود جز خدایم، خلیلی برگزینم، به‌طور قطع، ابوبکر را برمی‌گزیدم، اِما برادری و دوستی اسلامی برجاست، در مسجد همه درها بسته می‌شود، مگر درِ خانه ابوبکر.**»[2]

ج- پیامبرﷺ در نهی از دشنام‌دادن اصحاب چنین فرمود: «**به صحابه من دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق و بخشش کند به اندازه یک مدّ یا حتی نصف مدّ آنان صواب نخواهد برد.**»[3]

د- از افتخارات یا فضایل عمر، این سخن پیامبرﷺ است که فرمود: «**خواب دیدم که در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زنی افتاد که کنار قصری، وضو می‌گرفت، پرسیدم: این قصر مالِ چه کسی است؟ [فرشتگان] گفتند: از آنِ عمر است، به یاد غیرت عمر افتادم، پس پشت کردم و رفتم.» عمر [با شنیدن این سخنان] به گریه افتاد و گفت: آیا درباره تو هم به غیرت می‌آیم ای رسول خدا؟**»[4]

ه- از عبدالله‌بن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبرﷺ فرمود: «**در خواب دیدم که با دلو بزرگی از چاهی آب می‌کشم، در این حال ابوبکر آمد و یک یا دو دلو آب از چاه کشید و او در کشیدن آب ضعیف بود و خداوند او را می‌بخشد. سپس عمر آمد و دلو را به دست گرفت؛ هیچ پهلوانی سراغ ندارم که همانند او کاری را بدین قوت انجام دهد، وی چنان آب کشید که همه مردم و شتران سیراب شدند و به استراحت پرداختند.**»[5]

---

۱. بخاری/ ۲٦٥۱، مسلم/٦٤٧٥.
۲. بخاری/۳٦٥٤، مسلم/٦١٧٠.
۳. بخاری/۳٦٧۳، مسلم/٦٤٨٨.
٤. بخاری/۳٦٨٠، مسلم/٦٢٠٠.
٥. بخاری/۳٦٨۲، مسلم/٦١٩٦.

و- از انس‌بن مالک روایت است که گفت: پیامبرﷺ همراه ابوبکر و عمر و عثمان بر کوه احد بالا رفت، کوه احد را زمین‌لرزه‌ای دست داد، در این هنگام رسول خداﷺ با پایش به آن زد و فرمود: «**ای احد آرام باش، بالای تو یک نبی، یک صدّیق و دو شهید قرار دارند.**»[۱]

ه- از افتخارات عثمان‌بن عفانؓ، این سخن پیامبرﷺ است که فرمود: «**کسی که چاه روحه را حفر کند، بهشت برای اوست.**» عثمان آن را حفر کرد. و فرمود: «**کسی که لشکر تبوک را تجهیز کند، بهشت برای اوست.**» عثمان آن را تجهیز کرد.[۲]

ز- از افتخارات علی‌بن ابی‌طالبؓ، این سخن پیامبرﷺ در غزوه خیبر است که فرمود: «**فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند- یا فرمود: خدا و رسولش را دوست دارد- خداوند به دست او، فتح را نصیب [مسلمانان] خواهد کرد، سپس دیدیم که علی آمد، رسول خداﷺ پرچم را به او داد و خداوند به دست او فتح را نصیب [مسلمانان] کرد.**»[۳] در روایتی دیگر چنین آمده است: «**علی به درد چشم دچار شده بود، در این هنگام پیامبر از آب دهانش بر چشم علی مالید و برایش دعا کرد، چشمش به گونه‌ای بهبود یافت که انگار هرگز دردی نداشت، آنگاه پرچم را به او داد.**»[۴]

ح- پیامبرﷺ در فضیلت اصحاب رسول خداﷺ فرمود: «**نشانه ایمان، دوستی انصار، و نشانه نفاق، کینه‌ورزی با انصار است.**»[۵]

ط- پیامبرﷺ هنگام حفر خندق فرمود: «**بار خدایا، زندگی [مسرت‌بخش] جز زندگی آخرت نیست، پس انصار و مهاجران را گرامی‌دار.**»[۶]

د- پیامبرﷺ درباره انصار چنین سفارش نمود: «**شما را درباره انصار سفارش می‌کنم که از نیکوکارانشان بپذیرید و از خطاکارشان درگذرید.**»[۷]

---

۱. بخاری/۳٦۷٥، احمد/۱۲۱۰٦.
۲. بخاری قبل از حدیث/۳٦۹٥.
۳. بخاری/۳۷۰۲، مسلم/٦۲۲٤.
٤. بخاری/۳۷۰۱.
٥. بخاری/۳۷۸٤، مسلم/۲۳٥.
٦. بخاری/۳۷۹٦، مسلم/٤٦۷٦.
۷. بخاری/۳۷۹۹، مسلم/٦٤۲۰.

احادیث دیگری نیز در افتخارات اشخاص مشخص از انصار وجود دارد، اما در اینجا افتخارات ابوبکر و عمر و عثمان و علی بیان شد؛ زیرا بیشترین دشنام‌ها و ناسزاگویی‌های بدعت‌گزاران، متوجه این بزرگواران است.

۱۳۵۵. تحقق مبانی برادری و ایثار میان دعوتگران:

دعوتگران باید بر تحقق مبانی برادری اسلامی و ضرورت‌های آن مشتاق باشند و به حد ایثاری برسند که انصار در رابطه خویش با مهاجران بدان رسیدند. به‌علاوه باید مسلمانان را به مبانی برادری اسلامی دعوت داده و این مبانی و ایثارهای صحابه گرامی را به آنان یادآوری و نقل کنند. از این‌رو، وقوع حسد یا کینه یا بغض میان دعوتگران و اعضای جماعت اسلامی قابل‌پذیرش نیست و هرگاه چیزی از این پلیدی‌ها در دلهایشان افتاد، باید به سرعت دلهایشان را پاکیزه کنند، چنانکه هنگام وقوع یا حصول نجاست در بدن‌هایشان، به پاک‌کردنش می‌شتابند.

۱۳۵۶. مسلمان در گناه می‌افتد اما به سرعت توبه می‌کند:

از آنجا که مسلمان معصوم نیست، گاهی مرتکب گناه و اشتباه می‌شود، اما سریع باید توبه کند «**زیرا تمام فرزندان آدم گناهکارند و بهترین گناهکاران، توبه‌کنندگان هستند.**» چنانکه در حدیث رسول خداﷺ آمده است. دانستیم ابولبابه هنگامی که بنوقریظه درخصوص گردن‌نهادن به حکم رسول خداﷺ از او مشورت خواستند، قتل رسول خداﷺ را پیشنهاد داد، اما سریع به گناهش پی برد، در این حال پشیمان شده و توبه کرد و خودش را به ستونی در مسجد نبوی بست تا خداوند پذیرش توبه‌اش را از طریق وحی به رسولشﷺ فرستاد و ابولبابه اجازه نداد کسی جز پیامبرﷺ او را بگشاید. از این‌رو، ارتکاب گناه از جانب هر مسلمانی امکان دارد، هرچند دارای جایگاه بالایی بوده و دلش به ایمان، آباد و روشن باشد؛ زیرا معصوم نیست. دعوتگران با درک این موضوع باید آن را به خاطر داشته و فراموش نکنند و می‌طلبد که اگر یکی از آنان مرتکب گناهی شد، فوراً بپاخاسته و به درگاه خدا توبه کند و برادرانش او را بر انجام توبه یاری کنند و او را رسوا نکرده و از خود دور نسازند؛ زیرا توبه، گناه را محو می‌کند و توبه‌کننده از گناه مانند کسی است که گناهی ندارد. اگر گناه برادری در حق یکی از برادرانش بود، صاحب حق باید با او مسامحه کرده و او را ببخشد و از خداوند متعال برایش آمرزش بخواهد، زیرا این شأن برادری در اجتماع اسلامی‌شان- یعنی اجتماع دعوتگران در جماعت اسلامی‌شان- است.

فصل یازدهم

غزوه بنومصطلق (غزوه مریسیع)

مبحث اول
چکیده غزوه

۱۳۵۷. تاریخ و انگیزه وقوع غزوه:

این غزوه بنابر نظر ابن‌حجر عسقلانی در ماه شعبان سال پنجم هجری روی داد. از این‌رو، پیش از کارزار خندق اتفاق افتاده است؛ زیرا خندق در ماه شوال سال پنجم هجری بود. بنومصطلق شاخه‌ای از قبیله خزاعه است. و (المریسیع) چشمه آب بنوخزاعه است.[۱]

ابن اسحاق از استادانش عاصم‌بن عمربن قتاده و دیگران درباره انگیزه وقوع این غزوه چنین نقل کرده است: پیامبرﷺ از توافق بنومصطلق بر قتل خودش به فرماندهی حارث‌بن ابی‌ضرار آگاه شد. از این‌رو، با لشکری از اصحابش از شهر بیرون رفت تا اینکه در چشمه‌ای به نام مُرَیسیع که نزدیک ساحل [دریای سرخ] است با آنان روبرو شد. دو گروه- مسلمانان و مشرکان- با هم نبرد کردند و خداوند مشرکان را شکست داد و مسلمانان را بر آنان پیروز گرداند، اموالشان را به غنیمت و زنان و فرزندانشان را به اسارت گرفتند. اما بنابر آنچه در روایت صحیح از ابن‌عمروارد شده، مسلمانان غافلگیرانه بر بنومصطلق فرود آمدند. حدیث صحیحی که در خصوص این غزوه وارد شده چنین است:

---

۱. فتح الباری: ۴۳۰/۷.

پیامبرﷺ بنومصطلق را درحالی‌که بی‌خبر بودند و حیواناتشان را بر آب آورده بودند، غافلگیر کرد و جنگجویانشان را کشت و زنان و فرزندانشان را اسیر کرد... ابن‌حجر خواسته میان دو روایت جمع کند و چنین گفته است: احتمال می‌رود هنگام ورود بر بنومصطلق، اندکی مقاومت کردند، اما چون کشته زیاد دادند، شکست خوردند، یعنی هنگامی که مسلمانان آنان را در کنار آب غافلگیر کردند، در برابر مسلمانان صف کشیده و مقاومت کردند و میان دو گروه جنگ درگرفت، سپس مسلمانان بر آنان پیروز شدند.[۱]

۱۳۵۸. پیروزی مسلمانان و غنائم فراوانی که گرفتند:

مسلمانان افزون بر پیروزی بر بنومصطلق، غنایم زیادی در این غزوه از بنومصطلق گرفتند: دو هزار شتر و پانصد گوسفند، علاوه بر زنان و مردانی که اسیر کردند.[۲]

۱۳۵۹. جویریه دختر حارث:

دختر رئیس قبیله، جویریة بنت حارث نیز از جمله اسرا بود. وی سهم ثابت‌بن قیس شد که او را مکاتب ساخت- یعنی در برابر پرداخت مبلغی از مال با او توافق کرد که آزادش کند- رسول خداﷺ فدیه‌اش را پرداخت و با او ازدواج کرد. به سبب این پیوند، مسلمانان صد خانواده از بنومصطلق را که اسلام آورده بودند آزاد کردند و گفتند: خویشاوندان پیامبرند.[۳]

در روایت ابن‌هشام آمده که پیامبرﷺ او را گرامی داشته در سهم کسی قرار نداد، سپس پدرش برای آزادکردنش شتری به عنوان فدیه تقدیم کرد و به همراه دو پسرش و گروهی از قومش، اسلام آورد، پیامبرﷺ شترش را برگرداند و دخترش را به وی تحویل داد. جویریه نیز اسلام آورد و رسول خداﷺ او را از پدرش خواستگاری کرد که پدرش او را به ازدواج پیامبر درآورد. درنتیجه، صحابه اسرایی را که از قبیله جویریه داشتند، به‌خاطر خویشاوندی‌شان با رسول خداﷺ آزاد کردند.[۴]

---

۱. همان: ۴۳۰/۷ - ۴۳۱.
۲. السیره النبویه ابوشهبه: ۲۵۳/۲.
۳. الرحیق المختوم/۲۹۹.
۴. ابوشهبه: ۲۵۳/۲.

۱۳۶۰. برخی توطئه‌های منافقان:

پس از آنکه مسلمانان در مریسیع پیروز شدند، منافقان کوشیدند تا با القای تعصب میان مهاجران و انصار تفرقه اندازند. خلاصه این سعی پلید و نتیجه‌اش روایتی است که بخاری[1] از زیدبن ارقم روایت کرده که وی از عبداللهبن أبی شنید که به- یاران و اطرافیانش- می‌گفت: بر مهاجران فقیری که پیرامون رسول خدایند هزینه نکنید تا از پیرامونش پراکنده شوند، و چون از نزدش بازگردیم، آنکه عزتمندتر است آن را که خوارتر است بیرون خواهد کرد. وقتی این خبر به رسول خداﷺ رسید، [برای اطلاع از صحتش]، افرادی را نزد عبداللهبن أبی و یارانش فرستاد، آنان سوگند یاد کردند که چنین سخنی نگفته‌اند. آنگاه خداوند متعال سوره منافقون را نازل فرمود که سخنان ابن‌أبی در آن آمده است. بخاری[2] حدیث دیگری از جابر روایت کرده که گفت: مردی از مهاجران، لگدی به کفل مردی از انصار زد. مرد انصاری گفت: ای گروه انصار. مرد مهاجر نیز گفت: ای گروه مهاجر. پیامبر[ﷺاین قیل و قال] را شنید و فرمود: **آیا هنوز به جاهلیت فرا می‌خوانید؟** عرض کردند: ای رسول خدا، یکی از مهاجران لگدی به یکی از انصار نواخته است. فرمود: «**این کردار را واگذارید که کرداری نفرت‌انگیز است.**» خبر این رخداد به عبداللهبن أبی رسید، و گفت: آیا چنین کرده‌اند، اما به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم، آنکه عزتمندتر است آن‌را که خوارتر است بیرون خواهد کرد. پیامبرﷺ از این موضوع آگاه شد، عمر عرض کرد: ای رسول خداﷺ بگذار تا گردن این منافق را بزنم. پیامبرﷺ فرمود: «**رهایش کن تا مردم نگویند محمد یارانش را می‌کشد.**» آنگاه پیامبر برای سرگرم‌نشدن لشکرش به ابن‌ابی و سخنانش، فرمان کوچ صادر کرد. پیامبر آن روز و آن شب و آغاز روز بعد با لشکریان در حرکت بود تا اینکه تابش آفتاب آنان را آزرد. آنگاه مردم فرود آمدند و از شدت خستگی سفر، پیوسته به خواب رفتند.[3]

۱۳۶۱. کسب اجازه از رسول خدا برای قتل پدر:

هنگامی که عبدالله پسر ابن‌سلول منافق [که از صالحان بود] از گفته‌های پدرش آگاه شد، از رسول خداﷺ خواست تا اجازه دهد او را بکشد. پیامبر او را نهی کرده فرمود: «نه،

---

۱. ٤٩٠٣.
۲. ٤٩٠٥ و ٤٩٠٧.
۳. ابن‌کثیر: ٣٧٢/٤.

با پدرت نیکی کن و با خوش‌اخلاقی با او هم‌نشینی کن.» اما وی، از ورود پدرش به مدینه جلوگیری کرد تا اینکه رسول خداﷺ به او اجازه ورود داد، درحالی که به شدت با پدرش نیکی می‌کرد. حتی به پدرش گفت: پیامبر عزیز است و تو ذلیلی. رسول خداﷺ دلیل منع عبدالله را از قتل پدرش این‌گونه بیانِ فرمود: **«تا مردم نگویند محمد یارانش را می‌کشد.»**

۱۳۶۲. نزول سوره «المنافقون»:

سوره منافقون در غزوه بنومصطلق، به سبب سخنان عبداللهبن أبی‌بن سلول در آن غزوه و بیان آن سخنان توسط پیروانش نازل شد. تمام این سوره به این سبب نازل شد و خداوند در آن، سوگند و شهادت پیشین و ظاهری منافقان به ایمان و دروغ بودن سخنانشان را بیان فرمود؛ زیرا به آنچه گفتند و شهادت دادند، ایمان نداشته و صادق نبودند. به‌علاوه در این سوره، سخنان و کردارهای منافقان در اثنای این غزوه- بنومصطلق- را بیان فرمود.[۱]

۱۳۶۳. قرآن از سخنان منافقان خبر می‌دهد:

بیان شد که تمام سوره منافقون به سبب سخنان منافقان- یعنی ابن أبی‌بن سلول و یارانش در غزوه بنومصطلق- نازل شد. در این سوره سخنان آنان بازگو شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا عَلَى مَنْ عِندَ رَسُولِ اللَّـهِ حَتَّى يَنفَضُّوا وَلِلَّـهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَـكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (منافقون:۷)

«آنان کسانی‌اند که می‌گویند به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید تا پراکنده شوند و حال آنکه گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست ولی منافقان درنمی‌یابند.»

به عبداللهبن أبیّ بن سلول منافق و کسانی اشاره دارد که این سخنش را تکرار کردند: ﴿لَا تُنفِقُوا عَلَى مَنْ عِندَ رَسُولِ اللَّـهِ حَتَّى يَنفَضُّوا﴾ یعنی: تا از پیرامون پیامبرﷺ پراکنده شوند: هریک از آنان- مهاجران فقیر- به خانواده و شغل قبلی‌اش بازگردد. خداوند در ادامه آنان را سبک مغز می‌شمارد؛ زیرا گمان می‌کردند هزینه آنان سبب روزی این مهاجران فقیر است و از یاد بردند که بی‌روزی بودن به دست خداست هرگاه بخواهد و اگر [از روی حکمت] دری ببندد [از روی رحمت] در دیگری می‌گشاید. ﴿وَلِلَّـهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ

۱. ابن‌عطیه: ۴۵۲/۱٤.

وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: براستی خداوند، همان روزی‌دهنده این فقرا و مهاجران و دیگران است؛ زیرا گنجینه‌های روزی به دست اوست، به هرکه هر اندازه که بخواهد می‌بخشد و از هر که هر چه بخواهد بازمی‌دارد و به دست آنان نیست. این مردودکردن و ابطالِ سخن کسانی است که گمان می‌کردند هزینه‌نکردن آنان منجر به پراکندگی فقرا از پیرامون پیامبرﷺ می‌شود. ﴿وَلَـكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾ یعنی: این موضوع را درنمی‌یابند که رزق و روزی به دست خداست و فقط اوست گشاینده و محدودکننده و بخشنده روزی و بازدارنده از آن.[1]

۱۳٦٤. عزیز، رسول خداﷺ است و ذلیل، ابن ابی منافق:

﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّـهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَـكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (منافقون:۸)

«می‌گویند اگر به مدینه برگردیم قطعاً آن کس که عزتمندتر است آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد و(لی) عزت از آنِ خدا و از آنِ پیامبر او و از آنِ مؤمنان است، اما این دورویان نمی‌دانند.»

گوینده، ابن أبی منافق است که منظور او از «أعز» خودش و «أذل» رسولﷺ است که خدا او را عزیز دانسته، یا منظور از «اذل» پیامبرﷺ و مومنان هستند. هرچند که گوینده، ابن ابیّ بود، اما سخن مذکور به همه آنان نسبت داده شد؛ زیرا ابن أبی، رهبر و صاحب اختیارشان بود و به سخنانش راضی بودند و از او با جان و دل اطاعت می‌کردند. خداوند متعال برای ردّ این سخن فرمود: ﴿وَلِلَّـهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: آن سخنان را گفتند، درحالی‌که هر صاحب بصیرتی می‌داند، قدرت و غلبه فقط برای خداست، و برای رسولان و بندگان نیکوکارش که به آنان تفویض می‌کند، عزت و قهر و غلبه خدا بر دشمنانش است، و عزت رسولش، پیروزی دینش بر تمام ادیان است، و عزت مومنان، پیروزکردن آنان از سوی خداوند بر دشمنانشان است. از این‌رو، ثبوت عزت برای خداوند، ذاتی است، یعنی از مستلزمات ذات خداوند متعال اَست، ثبوت آن برای رسولﷺ به واسطه رسالت است، یعنی به واسطه اینکه خداوند او را به عنوان رسولی برگزید و ثبوت

---

۱. همان: ٤٦٤/١٤، فتح البیان: ١٤/١٥٠- ١٥١.

عزت برای مومنان، به واسطه ایمان آنان به خداوند به عنوان پروردگار و اله، ایمان به محمد به عنوان نبی و رسول و پیروی شریعتش است.

﴿وَلَـٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ یعنی: به سبب جهل زیاد و خودخواهی‌شان، نمی‌دانند که عزت برای آنان نیست، بلکه مخصوص خدا و رسولش و مومنان است. مفسران در تفسیر این آیه اشاره کرده‌اند به اینکه چون عبدالله‌بن عبدالله‌بن أبی بن سلول از سخنان پدرش باخبر شد، به او گفت: به خدا سوگند به مدینه وارد نمی‌شوی تا اقرار کنی ذلیل، تویی و رسول خداﷺ عزیز است، و تا رسول خداﷺ به تو اجازه ورود دهد. ابن أبی آنچه را پسرش خواست، گفت، اما پسرش هنوز به او اجازه ورود نداد تا اینکه رسول خداﷺ اجازه ورود را این‌گونه به عبدالله- پسر عبدالله‌بن ابی منافق- رساند: **بگذار وارد شود.** وی نیز چنین کرد و به پدرش اجازه ورود داد.[1]

مبحث دوم
درس‌های قصه و رخدادهای غزوه بنومصطلق

۱۳٦٥. شتاب برای رویارویی با دشمن:

بیان شد که پیامبرﷺ از توافق تمام بنومصطلق بر قتل خویش آگاه شد، و بدین منظور لشکرش را به راه انداخت تا اینکه در چشمه مریسیع آنان را غافلگیر کرد. نکته‌ای که از این موضوع بدست می‌آید آن است که از حسن تدبیر و سیاست حکیمانه ولی‌امر حکومت اسلامی است که اگر نیت دشمن برای جنگ با مسلمانان آشکار شد، مثلا اگر تمام گروه‌هایش را دور هم آورد، برای جنگ با آنان خارج شده و آنان را غافلگیر کند، به شرط آنکه مسلمانان نیروی کافی برای خروج به سوی دشمن و نبرد و حمله بر او را داشته باشند. اما اگر مسلمانان نیروی کافی برای انجام چنین کاری نداشتند، ولی‌امر باید موضع تدافعی و غیرهجومی بگیرد؛ چنانکه پیامبرﷺ در کارزار خندق، اطراف مدینه خندق حفر کرد و برای دفاع از آن آماده شد و هرگز برای نبرد با آنان خارج نشد؛ زیرا به بزرگی لشکر دشمن و عدم قدرت برای درگیری رودررو با آن آگاه بود. از این‌رو، مساله نسبی است و به نظر ولی‌امر واگذار شده است. دعوتگران باید این موضوع را به اعتبار

---

۱. قرطبی: ۱۲۹/۱۸، آلوسی: ۱۱۵/۲۸- ۱۱٦، فتح البیان: ۱۵۱/۱٤- ۱۵۲.

حکمی شرعی که امور مختلف زندگی را شامل می‌شود بیان کنند. چنانکه باید دشمنانشان را با نقش برآب کردن نقشه‌های پلیدشان غافلگیر کنند و این کار با رسواکردن نیت و قصد سوء و پلیدشان برای آزاررساندن به دعوتگران و جماعت اسلامی آنان انجام می‌شود.

سزاوار جماعت اسلامی نیست که انتظار بکشد تا دشمنانش نقشه‌های خویش را برای آزار و ضرررساندن به آنان عملی کنند؛ بلکه باید پیش از هجوم دشمنان، نقشه‌ها و برنامه‌های هجومی آنان را برای تجاوز به جماعت و افرادش آشکار کنند. به‌علاوه دعوتگران که دعوت خویش را تبلیغ می‌کنند، اگر سوءنیت و توطئه‌ای نسبت به خویش احساس کردند، باید آن را به مسؤولان منطقه گزارش داده و نشانه‌های دلالت‌کننده بر آن را روشن کنند تا دعوتگران غافلگیر نشوند؛ به‌عنوان نمونه اگر یکی از دعوتگران که قصد برگزاری کنفرانسی در منطقه‌ای معین یا مسجدی دارد، متوجه شود که دشمنان دعوت، توطئه چیدند تا جلوی این کنفرانس را بگیرند، مثلاً با تحریک برخی جاهلان برای تعرض به دعوتگر، یا با جلوگیری از افرادی که قصد حضور در کنفرانس را دارند از ورود به محل کنفرانس، باید مواردی را که برای منع دشمنان از اجرای توطئه‌شان لازم است به‌کار گیرند، به عنوان نمونه، مسؤول اداری یا امنیتی منطقه موردنظر را آگاه سازد تا تدابیر منع این حادثه را اتخاذ کند. اما آنگاه که دعوتگر نیتی از دشمنان دعوت برای شکست عملش احساس نمی‌کند، باید با مراقبت و منع کسانی که قصد اخلال در مکان کنفرانس را دارند، نسبت به نیرنگ دشمنان، جانب احتیاط بگیرد.

۱۳۶۶. مخالفت با تمام انواع تعصب جاهلی:

منظور از تعصب جاهلی، اشتراک در معنا یا وصف مشخصی است میان افرادی که این معنا یا وصف مشخص را دارند که به حق و به باطل در مسائل موجود میان خویش، به یکدیگر کمک و یاری می‌کنند و دوستی‌شان با یکدیگر براساس این معنا یا وصف مشترک است. تعصبِ دوران جاهلی، تعصب قبیله‌ای بود، اما تعصب منفور و تعصبی که به جاهلیت توصیف می‌کنیم، منحصر در تعصب قبیله‌ای؛ یعنی اشتراک در نسب واحد- نسب قبیله‌ای که به آن منسوب هستند- نیست. زیرا بیان شد و دوباره تکرار می‌شود که در غزوه بنومصطلق رخدادی به وقوع پیوست که جابربن عبدالله آن را این‌گونه بیان کرده است: در غزوه- بنومصطلق- همراه پیامبرﷺ بودیم که مردی از مهاجران لگدی به مردی از انصار زد. مرد مهاجر گفت: ای گروه مهاجران، و مرد انصار گفت: ای گروه انصار.

پیامبرﷺ از این موضوع باخبر شد و فرمود: «**آیا هنوز به جاهلیت فرا می‌خوانید؟**» عرض کردند: یکی از مهاجران به یکی از انصار لگدی زده است. فرمود: «**این کردار را ترک کنید که کرداری ناپسند است.**» وجه دلالت به این خبر آن است که پیامبرﷺ این‌گونه ندازدن را که معنای جاهلیت از آن احساس می‌شود رد کرد، هرچند ندادهنده، نامی به زبان آورد که قرآن آن را استعمال کرده استَ، یعنی: «المهاجرین» و «الأنصار». شخص مهاجر درحالی‌که خودش لگد زده بود، از مهاجران یاری خواست، گویی به‌خاطر اشتراکش با آنان در معنای واحدی- مهاجرت- از آنان یاری خواست. شخص انصار نیز از انصار یاری طلبید، زیرا از آنان بود و در وصف و معنای واحدی که مدلول کلمه «انصار» است با آنان مشترک بود. شایسته بود که هردو- هنگام اجبار بر درخواست کمک- از تمام مسلمانان یاری می‌طلبیدند. از این‌رو، می‌طلبد که دعوتگران بر ترک تمام انواع تعصب، تاکید ورزند، چه بر اساس اشتراک در قبیله‌ای واحد باشد یا هر اساس و اشتراک دیگری مانند شهر یا مذهب یا حرفه یا حزب. دوستی و کمک‌کردن به یکدیگر باید بر اساس اشتراک در برادری اسلامی باشد که خداوند آن را میان مسلمانان برپا و ثابت و معتبر قرارداد با این فرموده: (انما المومنون اخوة). رسول خداﷺ می‌فرماید: «**مسلمان برادر مسلمان است...**» یاری رساندن به یکدیگر باید به حق باشد نه به باطل، یعنی به حق‌دار یاری کرده و همراه او باشند نه با متجاوز. به هرحال خیرشان باید هم به محق برسد هم به مبطل، هم به متجاوز و هم به کسی که موردتجاوز واقع شده است و مفهوم صحیح این سخن صریح پیامبرﷺ را محقق بخشند که فرمود: «**به برادرت یاری کن چه ظالم است چه مظلوم**» عرض شد: ای رسول خدا، مظلوم را یاری می‌کنیم، اما ظالم را چگونه یاری کنیم؟ فرمود: «**جلوی ظلمش را بگیر.**»

وظیفه دعوتگران در دورکردن تعصب و دعوت مسلمانان به ترک تعصب، آن‌گونه که رسول خداﷺ بدان فرمان داده، بسیار وظیفه دشواری است، اما غیرممکن نیست و به‌خاطر اهمیت زیادش باید تمام تلاش ممکن برای ریشه‌کن کردن آن انجام شود.

۱۳٦۷. پیوند ایمانی از تمام پیوندها برتر است:

بیان شد که ابن أبی سلول منافق گفت: ﴿لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ منظور وی از «اعز» خودش و پیروانش و «اذل» رسول خدا بود که خدا او را عزیز داشته است. این منافق، پسر صالح و نیکوکاری به نام عبدالله داشت که از برگزیدگان اصحاب رسول خداﷺ بود، وی با

آگاه شدن از این گفته پلید پدرش، خشمگین و عصبانی شد؛ زیرا رسول خداﷺ را بیشتر از پدرش دوست داشت و رابطه‌اش با پیامبرﷺ، بزرگتر و قوی‌تر از رابطه خویشاوندی او با پدرش بود؛ چراکه رابطه او با رسول خداﷺ رابطه‌ای ایمانی بود که بر سایر روابط حتی رابطه پدری برتری دارد. بنابراین از رسول خداﷺ اجازه خواست تا پدرش را بکشد، اما رسول خداﷺ به وی اجازه نداد. هنگامی که پیامبرﷺ به مدینه بازگشت، عبدالله بر ورودی مدینه ایستاد و آنگاه که پدرش رسید و قصد ورود به مدینه را داشت، اجازه نداد و به خدا سوگند یاد کرد که وارد نمی‌شود تا بگوید رسول خدا عزیز است و خودش ذلیل؛ پدرش چنین گفت. اما باز هم اجازه ورود نداد تا رسول خداﷺ به وی اجازه ورود داد. دعوتگران باید خودشان و مدعوین خویش را بر اساس این ولاء به خدا و رسولش و اسلام و مسلمانان تربیت کنند و ولاء و برائشان بر این اساس باشد. در این حالت، نزدیک و دوست آنان، تمام مومنان هستند و دور از آنان، دشمنان خداوند متعال و رسولش و مومنان هستند هرچند خویشاوند نزدیک باشند.

۱۳۶۸. مؤمن همیشه عزتمند است:

عزت به معنای غلبه و قدرت است که در اصل برای خداست، زیرا او قدرتمندی است که مغلوب نمی‌شود، و نیز رسولش و مومنان که به او متصل هستند و به آنان یاری و عزت می‌بخشند، چنانکه می‌فرماید:

﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّـهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَـٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (منافقون:۸)

«می‌گویند اگر به مدینه برگردیم قطعاً آن کس که عزتمندتر است آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد و(لی) عزت از آنِ خدا و از آنِ پیامبر او و از آنِ مؤمنان است، اما این دورویان نمی‌دانند.»

عزت غیر از تکبر است و مومن نباید خودش را ذلیل کند. عزت، شناخت مسلمان از حقیقت و ارزش نفسش و بزرگی مقاصد اسلام که آنان را به دوش دارد، است و به همین منظور، آن را گرامی می‌دارد و برای هیچ یک از اهداف دنیا آن را نمی‌نهد. چنانکه تکبر، جهل انسان از نفسش و پایین‌آوردن آن از جایگاهش است. دعوتگران باید خودشان و پیروانشان را براساس مبانی عزت تربیت کنند؛ زیرا آنان به قدرتمند باعزتی متصل هستند که اسلام را عزت بخشید؛ از این‌رو، جایز نیست خودشان را خوار کرده یا به‌خاطر ضعف

خویش و قدرت دشمنان، احساس خواری کنند؛ زیرا شیر، همیشه حس شیربودن دارد حتی اگر در چنگ صیاد باشد. مومن نباید از این حیوان، احساس کمتری داشته باشد. دعوتگران باید ارزش و بزرگی مقاصد و مفاهیم اسلام را که بر دوش آنان است و انسان بدون آن هیچ ارزش و قیمتی ندارد، احساس کنند، تا شخصیت آنان در برابر کافرِ قوی و صاحب سلطه تضعیف نشود؛ زیرا خَوک، بر خوک بودن باقی می‌ماند و می‌داند که خوک است حتی اگر در جایگاه بالایی قرار گیرد. دعوتگران باید به مردم پند دهند تا زمانی که آنان اسلام را عزیز بدارند، عزیز هستند و سهم و نصیب کافر، ذلت و خواری است. دعوتگران باید بدانند انسان ذلیلی که عزت ایمان را در قلبش احساس نمی‌کند، قادر بر حمل دعوت نیست.

فصل دوازدهم

ماجرای إفک (بهتان و افترای غیرقابل باور)

مبحث اول
چکیده قصه إفک

۱۳۶۹. چکیده ماجرای إفک:

ماجرای افک که مربوط به مادر مؤمنان، عایشه‌ رضی الله عنها است در همین غزوه بنومصطلق روی داد که عبدالله‌بن أبی منافق به وی افترا بست و برخی در این افترا از او پیروی کردند. چکیده آن چنین است که رسول خدا ﷺ هنگام رفتن به هر سفر یا غزوه، یکی از همسرانش را به قید قرعه به همراه خود می‌برد. در این غزوه قرعه به نام عایشه‌ رضی الله عنها درآمد و همراه رسول خدا ﷺ خارج شد. در میان راه بازگشت رسول خدا ﷺ به مدینه و پس از آنکه خداوند او را بر بنومصطلق پیروز گرداند، ماجرایی برای عایشه‌ رضی الله عنها رخ داد که بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند. اینک روایت بخاری از عایشه‌ رضی الله عنها درخصوص این قصه بیان می‌شود.

از عایشه‌ رضی الله عنها روایت است که می‌گوید: هرگاه پیامبر قصد سفری می‌نمود در میان زنان خود قرعه می‌انداخت و قرعه به نام هرکس می‌افتاد او را با خود می‌برد. این بار در غزوه بنومصطلق، قرعه به نام من بیرون آمد و در این زمان حکم حجاب نازل شده بود. بنابراین من داخل کجاوه مرکب خود می‌نشستم. پس از اینکه از غزوه خارج شده و برگشتیم، نزدیک مدینه اردو زدیم. هنوز شب بود که اعلام حرکت نمودند. من برای اجابت مزاج به

گوشه‌ای رفتم. وقتی می‌خواستم به طرف مرکب خود بیایم، متوجه شدم که گردنبند من پاره شده و مهره‌هایش ریخته، مشغول جمع‌آوری آنها شدم. در آن اثنا کسانی که مسؤول حمل کجاوه من بودند، طبق معمول به گمان اینکه من داخل کجاوه هستم، آن را بر روی شترم گذاشتند؛ زیرا من هنوز جوان بودم و زنان در آن وقت به‌خاطر نداشتن غذای کافی، لاغراندام و سبک بودند، بنابراین آنان متوجه خالی‌بودن کجاوه نگردیدند و شتر را به همراه کاروان به حرکت درآوردند. من نیز پس از اینکه گردنبندم را پیدا کردم به محل کاروان آمدم و متوجه شدم که کاروان رفته و اثری از آن نیست و چون می‌دانستم که اگر آنان متوجه قضیه شوند برمی‌گردند، در همانجا نشستم و سپس خوابیدم. صفوان‌بن معطل سلمی که پشت سر لشکر مانده بود، صبحگاه که هنوز هوا روشن نشده بود به محل کاروان رسیده و از دور متوجه انسان خوابیده‌ای شده بود. وقتی مرا دید شناخت، زیرا پیش از حکم حجاب مرا دیده بود. من با شنیدن «إنّا لله و إنّا الیه راجعون» از زبان وی بیدار شدم و خود را پوشاندم. عایشه می‌گوید: به خدا سوگند او حتی یک کلمه با من حرف نزد، فقط مکرر «انا لله» می‌گفت و شترش را خواباند و من بر آن سوار شدم، او پیاده جلو شد و من سوار بر شتر پشت سر ایشان، تا به لشکر که در گرمای ظهر در جایی‌که اردو زده بود رسیدیم. از آنجا ماجرا شروع شد و کسی که این جریان را رهبری می‌کرد عبدالله‌بن أبی بن سلول بود. عایشه می‌گوید: وقتی به مدینه رسیدیم، من به مدت یک ماه بیمار شدم و درحالی‌که مردم مشغول داستان إفک بودند، من بدون اطلاع از همه چیز در خانه بستری بودم، البته رفتار رسول خدا مرا به شک می‌انداخت، چون آن محبت و مهربانی سابق را از ایشان نمی‌دیدم، فقط به خانه می‌آمد و می‌گفت حالت چطور است، سپس برمی‌گشت. تا اینکه حال من بهتر شد، شبی با مادر مِسطح برای قضای حاجت بیرون رفتم. در آن وقت ما فقط شبها برای این منظور بیرون می‌رفتیم و هنوز به ساختن دستشویی کنار خانه‌هایمان عادت نکرده بودیم و این کار را عرب‌ها عیب می‌دانستند. در بازگشت به خانه پای مادر مسطح به دامنش گیر کرد و افتاد، گفت: وای بمیرد مسطح. گفتم: تو به مردی که در کارزار بدر حضور داشته چنین می‌گویی. گفت: چقدر تو ساده‌ای مگر نشنیده‌ای چه گفته است؟ گفتم: چه گفته؟ آنگاه وی ماجرای إفک را مفصل برایم تعریف نمود. از آن لحظه بیماری‌ام شدت گرفت. به خانه برگشتم. رسول خدا آمد و سلام کرد و گفت: حالت چطور است؟ گفتم: اجازه می‌دهی نزد پدر و مادرم بروم و هدفم این

بود که در مورد این ماجرا، واقعیت را از زبان آنان بشنوم. رسول خدا به من اجازه داد، پس نزد پدر و مادرم رفتم. به مادرم گفتم: مادر، مردم درباره چه چیزی سخن می‌گویند، گفت: دخترم آرام باش، به خدا سوگند هر زنی هوو داشته باشد و شوهرش او را دوست بدارد در مورد او سخنانی گفته می‌شود. گفتم: سبحان‌الله، این سخن واقعیت دارد. پس آن شب را تا صبح گریستم و یکسره اشک ریختم و لحظه‌ای نخوابیدم. پس از اینکه وحی در این مورد به تأخیر افتاد، رسول خدا با علی‌بن ابی‌طالب و اسامةبن زید در مورد جدایی از من به مشورت پرداخت. اسامه گفته بود: ای رسول خدا ما در مورد خانواده شما جز خیر و نیکی چیزی سراغ نداریم. اما علی به ایشان گفته بود: خداوند به شما گنجایش داده و زنان دیگری غیر از این زن وجود دارند، سپس گفته بود که اگر از این کنیز درباره او سوال کنی واقعیت را خواهد گفت. آنگاه رسول خدا از بریره سوال کرده بود که آیا از عایشه با مورد مشکوکی مواجه شده؟ بریره گفته بود: نه بخدا سوگند من هیچ مورد مشکوک و شبهه‌آمیزی از او سراغ ندارم جز اینکه می‌دانم او دختری کم سن و سال است که در حال خمیرکردن آرد، خواب می‌رود و گوسفندی می‌آید و آرد را از جلوی او می‌خورد. آنگاه رسول خدا درحالی‌که از عبدالله‌بن أبی‌بن سلول به شدت ناراحت گردیده بود، از روی منبر خطاب به مسلمانان فرمود: چه کسی خیال مرا از طرف مردی آسوده می‌کند که آزارش حتی به زندگی خانواده‌ام سرایت کرده؟ به خدا سوگند که من از خانواده‌ام جز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم و نیز در مورد مردی (صفوان بن معطل) سخن می‌گویند که من از او جز نیکی سراغ ندارم و هیچگاه بدون حضور خودم به خانه‌ام نیامده است. سعدبن معاذ گفت: ای پیامبر اکرمﷺ اگر از اوس باشد من خیالتان را آسوده می‌کنم و گردنش را می‌زنم و اگر از برادران خزرجی باشد بازهم هر دستوری شما بدهید اجرا خواهیم کرد. عایشه می‌گوید: با این سخنِ سعدبن معاذ، سردار خزرج یعنی سعدبن عباده به خشم آمد، وی مرد صالحی بود، اما تعصب نژادی بر وی چیره گشت و گفت دروغ می‌گویی و اگر از خزرج باشد تو او را نخواهی کشت و اگر او را بکشی، کشته خواهی شد. اسیدبن خصیر که پسرعموی سعد بود برخاست و در جواب سعدبن عباده گفت: ما او را خواهیم کشت و تو که از منافقان دفاع می‌کنی شاید خودت هم منافق هستی و بدین صورت سخنان تندی میان افراد اوس و خزرج ردّوبدل شد و نزدیک بود به جان یکدیگر بیفتند، ولی پیامبر اکرم که بر روی منبر بود آنان را به سکوت و آرامش

فراخواند و جریان را پایان داد. عایشه می‌گوید: کار من فقط گریه شده بود، صبحِ یکی از روزها که دو شب متوالی و یک روز کامل گریه کرده بودم و لحظه‌ای نخوابیده بودم، پدر و مادرم بر بالینم آمدند، آنان گمان می‌کردند که گریه جگرم را پاره خواهد کرد، درحالی‌که بر بالینم نشسته بودند، زنی از انصار اجازه ورود خواست، به وی اجازه داده شد، آن زن نیز در کنارم نشست و با من می‌گَریست، در آن اثنا پیامبر اکرمﷺ وارد شد، سلام کرد و نشست و این اولین باری بود که پس از پخش این خبر نزدم می‌نشست. عایشه می‌گوید: یک ماه بود که وحی بر آن حضرت نازل نشده بود، پیامبرﷺ به من گفت: ای عایشه در مورد تو به من خبرهایی رسیده است اگر تو واقعاً بی‌گناهی پس بزودی خداوند بی‌گناهی‌ات را اثبات خواهد کرد، اما اگر مرتکب گناهی شده‌ای، پس استغفار و توبه کن، زیرا بنده وقتی گناهی مرتکب شود و از آن به خدا روی آورد، خدا نیز گناهش را می‌آمرزد. آنگاه که سخنان رسول خداﷺ به پایان رسید، اشک‌هایم تمام شد، به‌گونه‌ای که حتی قطره‌ای نمی‌چکید. به پدر و مادرم گفتم: جواب رسول خدا را بدهید. گفتند: به خدا سوگند ما نمی‌دانیم چطور جوابش را بدهیم، آنگاه خودم درحالی‌که زن جوانی بیش نبوده و زیاد بر قرآن مسلط نبودم، گفتم: به خدا سوگند، اکنون که شما این ماجرا را شنیده و باور کرده‌اید، اگر من خود را از آن بری بدانم، درحالی‌که خدا می‌داند از آن بری هستم، شما از من نخواهید پذیرفت و اگر بدان اعتراف کنم درحالی‌که خدا می‌داند چنین نبوده است، شما خواهید پذیرفت. پاسخ من همان سخن یعقوب ﷺ است که گفت:

﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّـهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ (یوسف:۱۸)

«پس (کار من) صبر جمیل است، و بر آنچه می‌گویید، خداوند مددکار (من) است.»

این را گفتم و بر بستر دراز کشیدم. عایشه می‌گوید: چون یقین داشتم که از این گناه بری هستم، می‌دانستم که خدا مرا از آن تبرئه می‌کند؛ ولی نمی‌دانستم که برائت من در قرآن به صورت آیاتی که برای همیشه تلاوت خواهد شد، نازل می‌شود. احتمال می‌دادم که خداوند تبرئه مرا در خواب پیامبرشﷺ به وی اعلام می‌دارد. عایشه می‌گوید: به خدا سوگند، هنوز رسول خدا از جایش تکان نخورده بود و هیچ‌یک از افراد حاضر در خانه خارج نشده بودند که وحی بر آن حضرت نازل گردید و آثار نزول وحی بر وی پدیدار شد و عرق‌ها از چهره‌اش مانند دانه مروارید سرازیر گردید، پس از اینکه آثار وحی برطرف

گردید، رسول خداﷺ خندید و اولین سخنی که بر زبان آورد این بود که فرمود: ای عایشه! خدا نیز تو را تبرئه کرد. عایشه می‌گوید: مادرم گفت: بلند شو، دستان پیامبر اکرمﷺ را ببوس. گفتم: خیر، بلکه فقط شکر خدا را بجا می‌آورم. آنگاه خداوند این آیات- ده آیه- را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ﴾ خداوند متعال این آیات را در برائت من نازل فرمود.[1]

۱۳۷۰. تفسیر آیات مربوط به برائت عایشهؓ:

در حدیث بخاری درباره ماجرای افک بیان شد که خداوند متعال در برائت بانو عایشه مادر مومنان، آیات روشنی نازل فرمود که تا روز قیامت تلاوت می‌شوند. از آنجا که در این آیات، ارشادات و ضوابطی وجود دارد که مسلمان باید هنگام شنیدن سخنانی که شایسته تکذیب هستند، به آنها پایبند باشد، این آیات تفسیر می‌شوند و اگر خداوند متعال بخواهد فواید تفسیر این آیات و قصه افک بیان می‌شود.

۱۳۷۱. اصحاب إفک، سزاوار عذابند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور:۱۱)

«مسلماً کسانی که تهمت بزرگ (درباره ام المؤمنین عایشه) آوردند، گروهی از خود شما هستند، گمان نکنید که این (ماجرا) برای شما بد است، بلکه آن برای شما خیر است، برای هر کدام از آنان سهمی از گناه است که مرتکب شده است، و کسی از آنان که (بخش) بزرگی (و مهمی) از آن (تهمت) را به عهده داشته است، برای او عذاب عظیمی است.»

إفک، مبالغه‌آمیزتر از دروغ و افترا است و بنابر قولی: بهتانِ غیر قابل درکی است که به‌صورت غیرمنتظره وارد می‌شود و منظور از آن در آیه مزبور، افترای بزرگی است که بر عایشهؓ زده شد. عصبه، گروهی از ده تا چهل نفر است، عصابه نیز چنین است. آنان عبدالله‌بن أبی بن سلول- سرکرده منافقان-، حسان‌بنَ ثابت، مِسطح‌بن أُثاثه، حَمنَة بنت جحش و زیدبن رفاعه بودند.[2]

---

۱. بخاری: ٤٧٥٧، مسلم/ ٧٢٠.
۲. کشاف: ۲۱۷/۳، فتح البیان: ۱۷۹/۹.

﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم﴾، ﴿لَا تَحْسَبُوهُ﴾ و ﴿هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ خطاب به تمام کسانی است که ماجرای افک آنان را آزرده خاطر کرد، و به‌طور خاص: رسول خداﷺ و ابوبکر و عایشه و صفوان‌بن معطل. شر، چیزی است که ضرر آن از نفعش بیشتر باشد. خیر، چیزی است که نفع آن از ضررش بیشتر باشد. خیر خالص، بهشت و شر خالص، جهنم است. یعنی- ماجرای افک- برایشان خیر است: در آن ثواب بزرگی کسب کردند؛ زیرا این ماجرا، آزمونی آشکار و روشن بود، و هجده آیه در خصوص آن وارد شد که هرکدام به‌طور مستقل، تعظیم شأن رسول خدا و آرامش‌دادن به او، پاک‌شمردن عایشهؓ مادر مومنان و تطهیر اهل بیت، حمله بر تمام کسانی که در این ماجرا سخن گفتند یا آن را شنیدند اما گوشهایشان را بر آن نبستند، است.[1]

﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ﴾ یعنی: هر یک از افراد آن جماعت که ماجرای افک را بررسی کرد، به اندازه بررسی‌اش، گناهکار شد. ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت، همان عبدالله‌بن أبی‌بن سلول سرکرده منافقان است که عذاب بزرگی دارد؛ زیرا بیشترین شر از جانب اوست.[2]

۱۳۷۲. مؤمن در آنچه درباره برادر مؤمن خویش می‌شنود، گمان نیک می‌برد:

﴿لَّوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَـٰذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾

(نور:۱۲)

«چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان خیر نبردند، و نگفتند: این تهمتی (بزرگ و) آشکار است.»

این تادیبی از جانب خداوند متعال برای مؤمنان در قصه عایشهؓ است که برخی از آنان به این سخن ناپسند پرداختند. ﴿لَّوْلَا﴾ یعنی: چرا؟ ﴿إِذْ سَمِعْتُمُوهُ﴾ یعنی: آن کلامی که به مادر مؤمنان نسبت داده شد، ﴿ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا﴾ یعنی: آن سخن را در مورد خودشان بررسی می‌کردند که اگر شایسته آنان نبود، مادر مومنان به طریق اولی و شایسته‌تر از آن بری خواهد بود. روایت است که این رأی درست از ابوایوب انصاری- خالدبن زید انصاری- و همسرش واقع شده که چون نزد همسرش وارد شد، همسرش

---

۱. کشاف: همانجا، فتح البیان: ۱۷۹/۹- ۱۸۰.
۲. ابن‌عطیه: ٤٥٤/۱۰، کشاف: همانجا.

گفت: ای ابویوب آیا سخن مردم درباره عایشه را شنیده‌ای؟ گفت: آری و آن دروغ است، آیا تو چنین کرده‌ای ای مادر ایوب؟ گفت: نه به‌خدا سوگند چنین نکرده‌ام، گفت: پس عایشه نیز از تو نیکوکارتر است. ﴿ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ﴾ یعنی: چرا گمان نیک نبرند، زیرا مادر مؤمنان، نیکوکار و شایسته گمان نیک است. بنابر قولی: باید به مجرد شنیدن إفک، به‌جای اصرار در شنیدنش، به مادر مؤمنان گمان نیک می‌بردید. این گمان به باطن- یعنی دلهای مومنان- مربوط است: ﴿وَقَالُوا﴾ یعنی: به زبان‌هایشان ﴿هَـذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ یعنی: دروغ آشکاری بر مادر مومنان است؛ زیرا آنچه واقع شد، هرگز انگیزه شک و تردید نبود و آن اینکه مادرِ مؤمنان آشکارا سوار بر شتر صفوان‌بن معطل در گرمای ظهر آمد و تمام لشکر این واقعه را نظاره‌گر بودند و رسول خدا میان آنان بود. اگر تردیدی در این ماجرا وجود داشت، هرگز آشکارا صورت نمی‌گرفت و این‌گونه در ملأعام نمی‌آمدند، بلکه- بنابر فرض وقوع که محال است- پنهانی و پوشیده انجام می‌شد. از این‌رو، اتهام اهل افک به مادر مومنان، دروغ محض و ناحق و افترایی آشکار و گناهکارانه است.[1]
سوال مطرح می‌شود چرا فرمود: به چه دلیل،وقتی آن [بهتان] را شنیدید گمان نیک به خود نبردید و نگفتید؟ به عبارتی دیگر، چرا از مخاطب به غایب و از ضمیر به اسم ظاهر عدول کرد؟ پاسخ این است که استفاده از صنعت التفات برای مبالغه در توبیخ بوده و تصریح به لفظ ایمان نیز برای دربرگرفتن تمام مردان و زنان مومن است که هیچ مرد یا زن مومنی، سخن شخص سوم یا طعنه‌زننده‌ای را در مورد برادر یا خواهرش تصدیق نکند. به‌علاوه هشدار می‌دهد به اینکه اگر مومن، سخن ناپسندی درباره برادر یا خواهر مومنش شنید، بدان گمان نیک برد و گمان بد نکند و براساس گمان نیک بگوید: ﴿هَـذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ این‌گونه با لفظ صریح و آشکار، ساحت برادر و خواهر مومنش را بری بداند، گویی بر حقیقت موضوع، یقین دارد. این ادبیات لطیف اسلامی است که انجام‌دهندگان و نگاهدارندگان آن اندکند، بلکه کسانی که سخنی ناپسند درباره برادر یا خواهرشان می‌شوند و ساکت شده و آن را گسترش نمی‌دهند، کم‌شمارند.[2]

---

۱. ابن‌کثیر: ۲۷۳/۳، ابن عطیه: ٤٥۸/۱۰، فتح البیان: ۱۸۳/۹.
۲. کشاف: ۲۱۸/۳.

۱۳۷۳. آورندگان إفک، دروغگویانند:

﴿لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَـٰئِكَ عِنْدَ اللَّـهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴾ (نور:۱۳)

«چرا چهار شاهد بر آن نیاوردند؟! پس چون گواهان را نیاوردند، آنان در نزد خدا دروغگویانند.»

یعنی: چرا ﴿جَاءُوا عَلَيْهِ ﴾ بر آنچه در خصوص مادر مومنان گفتند ﴿بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾ چهار شاهد نیاوردند تا بر صحت سخنانشان گواهی دهند، پس اگر گواهان را نیاوردند، از نظر خدا دروغگو و گناهکارند.[1]

۱۳۷٤. اگر فضل خدا نبود فرورروندگان در إفک عذاب می‌شدند:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّـهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور:۱۴)

«و اگر فضل خدا و رحمت او در دنیا و آخرت نبود، قطعاً در آنچه به آن پرداختید، عذاب (سخت و) بزرگی به شما می‌رسید.»

یعنی: اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت برایتان نبود، ای فرورروندگان در شأن عایشه رضی الله عنها، مادر مومنان. به این معنا که توبه و بازگشت شما در دنیا را پذیرفت و به‌خاطر ایمانتان، در سرای آخرت، شما را بخشید. ﴿لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ﴾ یعنی: به سبب آنچه در ماجرای افک به دخالت پرداختید ﴿عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. اما خداوند متعال، صاحب فضل و رحمت فراوان و گسترده است، به گناهکار، فرصت توبه می‌دهد، در برابر او شکیبایی کرده و به‌خاطر رجوعش به خداوند متعال، عذابش را به تعجیل نمی‌اندازد. ابن‌کثیر می‌گوید: این مساله درباره کسانی است که خدا به خاطر ایمانشان، توبه را از آنان می‌پذیرد مانند مِسطح و حسان و حمنةبنت جحش خواهر زینب بنت جحش. اما منافقانی که در آن بهتان فرورفتند مانند عبدالله‌بن أبی‌بن سلول و هم‌نوعانش موردنظر این آیه نیستند، زیرا آنان ایمان و عمل صالحی نداشتند که این موضوع را جبران کرده یا با آن معارضه کند.[2] آلوسی می‌گوید: خطاب – این آیه- به فرورروندگان بجز ابن أبی است، و می‌تواند خطاب به همه

---

۱. ابن کثیر: ۲۷۳/۳- ۲۷٤.

۲. همان: ۲۷٤/۳، قاسمی: ۱٤٦/۱۲.

آنان باشد. در ادامه می‌آورد که ابن أبی سلول، سرکرده منافقان است که سهمی از رحمت خداوند در آخرت ندارد؛ زیرا در پایین‌ترین طبقه جهنم، جاویدان است.[۱]

۱۳۷۵. آن را کاری سهل و آسان می‌پنداشتید درحالی‌که نزد خدا بزرگ بود:

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّـهِ عَظِيمٌ﴾ (نور:۱۵)

«زمانی که آن (شایعه) را از زبان یکدیگر می‌گرفتید، و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن علم (و یقین) نداشتید، و آن را سهل (و کوچک) می‌پنداشتید در حالی که آن نزد خدا بسیار بزرگ است.»

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ﴾ مجاهد و سعیدبن جبیر گفته‌اند: یعنی: به یکدیگر نقل می‌کردید، یکی می‌گفت: آن را از فلانی شنیدم و دیگری می‌گفت: چنین، و برخی به‌گونه‌ای دیگر می‌گفتند: ﴿وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ﴾ یعنی: چیزی را که نمی‌دانستید می‌گفتید. ﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّـهِ عَظِيمٌ﴾ یعنی: آنچه را درخصوص مادر مؤمنان می‌گفتید، سهل و ساده می‌دانستید، گویی شخص موردنظر سخنان شما، همسر رسول خدا نیست، چگونه همسر خاتم پیامبران و سرور رسولان چنین می‌کند؟ این سخنان درباره همسر پیامبر خدا، نزد خدا، بزرگ است و در برابر این کار به خشم می‌آید و هرگز برای همسر هیچ‌یک از پیامبرانش چنین کاری را مقدّر نکرده است، پس این موضوع درخصوص بانوی زنان پیامبران و همسر سرور فرزندان آدم به‌طور مطلق در دنیا و آخرت چگونه متصور است؟ در صحیحین چنین آمده است: **«همانا انسان کلمه‌ای از قهر خدا به زبان می‌آورد، درحالی‌که گمان نمی‌کند به سبب آن به فاصله میان آسمان و زمین در جهنم فرومی‌غلطد.»**[۲] در روایتی دیگر[۳] چنین آمده است: **«همانا انسان کلمه‌ای از قهر خدا را به زبان می‌آورد که بدان اهمیت نمی‌دهد، اما به خاطر آن در دوزخ فرومی‌غلطد.»**[۴] از برخی روایت شده که پیامبرﷺ در بستر مرگ دلواپس بود، دلیل دلواپسی از ایشان سوال شد، فرمود: **«می‌ترسم گناهی نزد من بی‌اهمیت بوده درحالی‌که نزد خداوند بزرگ است.»**[۵]

---

۱. آلوسی: ۱۱۸/۱۸.
۲. بخاری/٦٤٧٧، مسلم/۷٤۸۱.
۳. بخاری/٦٤٧٨، مسلم/۷٤۸۲.
٤. ابن‌کثیر: ۲۷٤/۳.
۵. کشاف: ۲۲۰/۳.

۱۳۷٦. تادیب دوم مؤمنان:

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَـذَا سُبْحَانَكَ هَـذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾

(نور:۱٦)

«و چرا هنگامی که آن را شنیدید؛ نگفتید: ما حق نداریم که آن (سخن) را بر زبان آوریم، (خداوندا) تو منزهی! این بهتان بزرگی است؟!»

پس از تادیب اول که به گمان نیک امر کرد، این تأدیب دیگری است؛ یعنی: هرگاه کلام ناشایستی درباره نیکان بیان شد، باید به آنان گمان نیک برد و در نفس، چیزی جز این نباشد، و اگر وسوسه یا بدگمانی در نفس بوجود آمد، آن را به زبان نیاورد، زیرا رسول خداﷺ فرمود: **«خداوند متعال از افکاری که بر ذهن امت من خطور می‌کند تا زمانی‌که به زبان نیاورده یا عملی نکرده‌اند، درمی‌گذرد.»** این روایت را در صحیحین روایت کرده‌اند.[۱] ﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَـذَا﴾ یعنی: ای مومنان، شایسته شما بود که آن را انکار کرده و درباره‌اش سخن نمی‌گفتید و به یکدیگر نقل و حکایت نمی‌کردید، یا می‌گفتید: ﴿سُبْحَانَكَ هَـذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ و خداوند متعال را از اینکه همسر پیامبرش مرتکب چنین کاری شود، منزه می‌دانستید و می‌گفتید که این سخن، بهتان بزرگی است. حقیقت بهتان آن است که نسبتی به انسان داده شود که در او نیست، اما غیبت آن است که نسبتی به انسان داده شود که در او وجود دارد.[۲]

۱۳۷۷. پرهیز از ارتکاب عملِ آورندگان إفک:

﴿يَعِظُكُمُ اللَّـهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ * وَيُبَيِّنُ اللَّـهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ **(نور:۱۷-۱۸)**

«خداوند شما را اندرز می‌دهد که اگر مؤمن هستید؛ هرگز به چنین کاری بازنگردید. و خداوند آیات (خود) را برای شما بیان می‌کند، و خداوند دانای حکیم است.»

یعنی: خداوند شما را از اینکه مرتکب چنین موضوعی شوید برای همیشه می‌ترساند، اگر به خدا و شریعتش ایمان دارید و رسولشﷺ را بزرگ می‌شمارید. ﴿إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾

---

۱. بخاری/٥۲٦۹، مسلم/ ۳۳۲.

۲. ابن‌کثیر: ۲۷٤/۳، قرطبی: ۲۰٥/۱۲.

تحریکی برای آنان است تا پند گیرند و تذکری است که دوباره مرتکب چنین عملی نشوند، و آن توصیف آنان به ایمانی است که از هر کار ناپسندی بازمی‌دارد. ﴿وَيُبَيِّنُ اللَّـهُ لَكُمُ الآيَاتِ﴾ یعنی: احکام شرعی و حکمت‌های تقدیری را برایتان روشن می‌کند. ﴿وَاللَّـهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ یعنی: در شریعت و تقدیرشنسبت به مصلحت بندگان خویشداناست.[1]

۱۳۷۸. تأدیب سوم و تحذیر:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللَّـهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نور:۱۹)

«بی‌گمان کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در (میان) مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.»

این تادیب سوم و تحذیری است برای کسی که کلام ناپسندی می‌شنوند و آن را در ذهن نگه داشته و بدان سخن می‌گویند که باید کلام را قطع کرده و آن را گسترش ندهند، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ یعنی: سخن ناپسند را درباره آنان آشکار می‌کنند، و از روی قصد و اراده و علاقه، فاحشه را درباره مؤمنان شایعه می‌کنند. ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا﴾ یعنی: حد شرعی، ﴿وَالآخِرَةِ﴾ عذاب خداوند در آخرت برایشان است. ﴿وَاللَّـهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ یعنی: خداوند اسرار ونهان‌های دلها را می‌داند. ﴿وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ یعنی: نمی‌دانید که خداوند متعال از علاقهٔ دوستداران شایعه آگاه است و به‌خاطر آن عذاب می‌کند. در حدیثی که امام احمد[2] روایت کرده، آمده که پیامبرﷺ فرمود: **«بندگان خدا را نیازارید و به [خاطر گناهانشان] آنان را سرزنش نکنید و از عیوب پنهانی آنان جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند.»**[3]

۱۳۷۹. اگر فضل و رحمت خدا بر آنان نبود، عذابشان به تعجیل می‌افتاد:

﴿ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّـهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّـهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (نور:۲۰)

«و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نمی‌بود، و اینکه خداوند روؤف مهربان است، (عقوبت سختی شما را در بر می گرفت).»

---

۱. ابن‌کثیر: همانجا، کشاف: ۲۲۱/۳.

۲. ۲۲٤۰۲، این حدیث صحیح لغیره است.

۳. ابن‌کثیر: ۲۷۵/۳، کشاف: ۲۲۱/۳.

خداوند متعال با شتاب نکردن در عذاب آورندگان افک دوباره بر آنان منت نهاد. پس اگر فضل خداوند متعال، مانع تعجیل در عذابشان نشده بود، موضوع دیگری رخ می‌داد، اما خداوند متعال نسبت به بندگانش مهربان و بخشنده است و هرکه از این قضیه - قضیه افک- توبه کرد، توبه‌اش را پذیرفت و برخی را با اجرای حدّ شرعی پاک کرد.[۱]

۱۳۸۰. باید عفو و گذشت کنند:

یکی از کسانی که اشتباه کرد و در افک شریک شد، مسطح‌بن أثاثه از خویشاوندان ابوبکر صدیق بود. ابوبکر به‌خاطر فقرش به او نفقه می‌داد، آنگاه که آیات در برائت عایشه نازل شد، ابوبکر سوگند یاد کرد که به مسطح نفقه ندهد؛ زیرا در بهتانی که به مادر مومنان، عایشه رضی الله عنها زده شده بود، شریک بود. خداوند دراین‌باره، این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّـهُ لَكُمْ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (نور:۲۲)

«و کسانی از میان شما که توانگر و (دارای) وسعت (زندگی) هستند، نباید سوگند بخورند بر آن که به خویشاوندان و مستمندان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند، آنان باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده مهربان است.»

﴿وَلَا يَأْتَلِ﴾ از «ألیه» به معنای سوگند است، یعنی: سوگند یاد نکنند. ﴿أُولُو الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ یعنی: اهل سرمایه و صدقه و احسان و مال زیاد. ﴿أَن يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ﴾ یعنی: سوگند نخورید که به خویشاوندان مسکین خویش و مهاجران ندهید. این موضوع در اوج مهربانی و نقطه عطف صله‌رحم قراردارد. ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا﴾ یعنی: از بدی‌ها و آزارهای قبلی‌شان. چنانکه بیان شد و مفسران بدان اشاره کرده‌اند، این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد آنگاه که سوگند یاد کرد بر مِسطح که خویشاوند و پسرخاله‌اش بود به‌خاطر تهمتی که به عایشه رضی الله عنها زده بود، نفقه ندهد و هرگز نفعی به او نرساند. پس از آنکه خداوند آیات برائت عایشه را نازل فرمود، و جان مومنان پاک و آرام شد و خداوند توبه برخی مومنان را از آنچه گفته بودند پذیرفت و بر برخی حد اجرا شد، خداوند متعال به مهربانی صدیق رضی الله عنه با خویشاوند و نزدیکش-

---

۱. ابن‌کثیر: همانجا، کشاف: همانجا.

مسطح‌بن أثاثه- حکم داد، زیرا پسرخاله صدیقﷺ و مسکین بود و جز آنچه ابوبکرﷺ به وی نفقه می‌داد، مالی نداشت و از مهاجران راه خدا بود و خطاکرده بود که خدا توبه‌اش را از این گناه بخشید و به‌خاطر آن حد بر او جاری کرد، صدیقﷺ نیز به نیکی بر خویشان و بیگانگان مشهور بود. ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّـهُ لَكُمْ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ زیرا پاداش از جنس عمل است، یعنی اگر انسان، گناه کسی را در حق خودش ببخشد، خداوند نیز گناه او را در حق خودش می‌بخشد، و اگر انسان در برابر بدی کسی گذشت نماید، خداوند نیز از بدی‌هایش می‌گذرد. در آن هنگام ابوبکر گفت: آری ای پروردگار ما! بخدا سوگند دوست داریم که ما را ببخشایی. سپس نفقه‌ای را که از قبل به مسطح می‌داد به او داد و به جای آنکه گفته بود: به خدا سوگند هرگز نفعی به او نمی‌رسانم گفت: به خدا سوگند هرگز از او بازنمی‌دارم.[1] هرچند سبب نزول این آیه، چیزی است که مفسران گفته‌اند، اما حکمش عام است و تمام امت را تا روز قیامت دربرمی‌گیرد، یعنی انسان بخشنده و سرمایه‌دار نباید بر اثر عصبانیت، سوگند بخورد که به خویشاوندان فقیر و افرادی مانند آنان نفعی نرساند، بلکه باید حتی در برابر بدی‌هایشان به آنان نیکی کند، یا اگر به‌خاطر جنایتی که مرتکب شده‌اند، میان او و آنان کینه‌ای وجود دارد، بر آنان بخشوده و گذشت نماید، چنانکه امید دارد خداوند او را ببخشد.[2]

مبحث دوم
درس‌های قصه إفک برای دعوت و دعوتگران

۱۳۸۱. درس اول: پرهیز از منافقان:

دعوتگران و جماعت اسلامی آنان باید از منافقان که از خلال صفات و اقوالشان شناسایی می‌شوند دوری کنند؛ زیرا سبب ایجاد شک در وعده خدا و سست‌شدن عزم مومنان و ... می‌شوند. خداوند متعال درباره منافقان می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ﴾

(محمد: ۲۰)

---

۱. ابن‌کثیر: ۲۷۵/۳- ۲۷۶، کشاف: ۲۲۲/۳.
۲. کشاف: همانجا، قرطبی: ۲۰۷/۱۷.

«و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: چرا سوره‌ای نازل نشده؟! (که فرمان جهاد را بدهد؟). پس چون سوره‌ای محکم (وروشن) نازل شود و در آن (سخن از) جنگ ذکر شده باشد، کسانی که در دلهایشان بیماری است می‌بینی که همچون کسی که در سکرات مرگ (قرار گرفته و) بیهوش شده باشد به تو نگاه می‌کنند، پس برای آنان شایسته تر است.»

یعنی: از محتوا و مفهوم سخن، هرچند تصریح نکنند.[1] یعنی: منافقان از طریق کلامشان که بر مقاصدشان دلالت دارد، شناخته می‌شوند؛ زیرا متکلم شناخته می‌شود که از کدام‌یک از دو گروه است: گروه مومنان یا گروه منافقان. از معانی و محتوای کلامش شناخته می‌شود، چنانکه عثمان‌بن عفان‌ﷺ می‌گوید: هیچ‌کس، هیچ نیتی را پنهان نمی‌دارد مگر خداوند آن را در وجنات چهره‌اش و خطاهای کلامش آشکار می‌سازد.[2] نحوه پرهیز از منافقان، پی‌بردن به اراده منافق برای اشاعه تفرقه و اتهام و ایجاد شر میان مومنان و اتهام به نیکان و بزرگان است و برخی از مردم تحت‌تاثیر سخن منافق قرار می‌گیرند و آن را نقل و شایع می‌کنند، چنانکه این امر در ماجرای افک رخ داد. دعوتگران و جماعت آنان باید بدانند که تجمع ایمانی‌شان، آنان را از تاثیرپذیری از سخنان منافقان و نقل آن توسط برخی- هرچند منافق نباشند- مصون و محفوظ نمی‌دارد، چنانکه برخی مومنان از سخن اهل افک تأثیر پذیرفتند. در اجتماع صحابه گرامی نیز که اجتماعی ایمانی بود، افرادی بودند که سخن منافقان را بشنوند و تحت تاثیر قرار گیرند. خداوند متعال درباره منافقان می‌فرماید:

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (توبه:۴۷)

«اگر (آنان) همراه شما بیرون می‌آمدند، جز فساد (و تباهی) چیزی بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما فتنه‌انگیزی می‌کردند، و در میان شما افرادی (ضعیف الایمان) هستند که به (سخنان) آنها گوش فرا می‌دهند، و خداوند، (نسبت) به ستمکاران داناست.»

---

۱. قرطبی: ۲۵۲/۱٦.
۲. ابن‌کثیر: ۱۸۰/٤.

یعنی: ای مومنان در میان شما افرادی سخن‌چین هستند که سخن شما را می‌شنوند و آن را به منافقان بازگو می‌کنند، یا در میان شما افرادی هستند که سخن منافقان را می‌شنوند و از آنان اطاعت می‌کنند.[۱] از این‌رو، دعوتگران باید توطنه‌های منافقان را آشکار کرده و برادران و یارانشان را از آن برحذر دارند.

۱۳۸۲. درس دوم: امکان انجام گناه از سوی مومن:

دعوتگران باید بدانند که امکان ارتکاب گناه از جانب مومن وجود دارد، چنانکه برخی مومنان با وجود مقام و جایگاه والایشان نزد رسول خداﷺ، مرتکب گناه بهتان‌زدن به مادر مومنان عایشهؓ شدند. دعوتگران باید از وقوع در چنین کاری دوری کنند، به‌عنوان نمونه از تصدیق منافقان در واردساختن عیب به زندگی‌نامه و کارنامه امیر جماعت که مربوط به شبهاتی است که دشمنان دعوت وارد می‌کنند، پرهیز کنند، مثل واردساختن این اتهام به امیر که نوکر اجنبی است؛ با این استدلال که با برخی دشمنان دعوت صحبت یا خلوت کرده یا او را در سفارت کشورهای بیگانه دیده است.

۱۳۸۳. درس سوم: گمان نیک به مومنان:

یکی از ضوابط برادری ایمانی، گمان نیک میان مومنان است، از این‌رو، تا جایی که امکان تعبیر عمل مومن به نیکی است، نباید آن را به بدی تفسیر کرد. اگر این ضابطه میان تمام مومنان، مطلوبی شرعی است، به‌طور شدیدتر و موکدتر میان دعوتگران- اعضای جماعت اسلامی- مطلوب است، پس تفسیر اعمال دعوتگر از جانب برادران دعوتگرش به بدی، شایسته نیست و با دعوتگربودنش به سوی اسلام همخوانی ندارد. دشمنان دعوت برای اشاعه بدگمانی میان اعضای جماعت اسلامی و حامیانشان می‌کوشند، به‌گونه‌ای که اتهاماتی وارد ساخته و رخدادهایی را به افرادی از دعوتگران نسبت می‌دهند. از این‌رو، دعوتگران باید با ضوابطی که قرآن درباره ماجرای آورندگان افک بدان اشاره می‌کند، خودشان را در برابر این روش‌های منافقان مراقبت کنند؛ این ضوابط بدین قرار است:

۱۳۸٤. درس چهارم: ضوابط پیشگیری از دروغ‌بافی‌های دشمنان دعوت:

ضابطه اول: گمان نیک بردن به آنچه درباره مومنان دعوتگر به گوش می‌رسد، و یادآوری سخن خداوند متعال در تحذیر مومنان که فرمود:

---

۱. کشاف: ۲۷۷/۲.

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَـذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾

(نور:۱۲)

«چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان خیر نبردند، و نگفتند: این تهمتی (بزرگ و) آشکار است.»

ضابطه دوم: علاوه بر گمان نیک در قلب در برابر شنیدن سخنان بدی که درباره برادران دعوتگر شنیده می‌شود، باید این سخنان به زبان و آشکارا نفی شود، زیرا کارِ ناپسندی که آشکارا انجام می‌شود، باید آشکارا دفع شود.

ضابطه سوم: علاوه بر گمان نیک و تصریح به نفی سخن بد، نباید آنچه مخالفِ گمان نیک است، به قلب نفوذ کند و اگر به قلب نفوذ کرد، نباید به زبان آید، بلکه شخص باید این فرموده خداوند را با زبان تکرار کند تا نفسش بشنود:

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَـذَا سُبْحَانَكَ هَـذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾

(نور:۱۶)

«و چرا هنگامی که آن را شنیدید؛ نگفتید: ما حق نداریم که آن (سخن) را بر زبان آوریم، (خداوندا) تو منزهی! این بهتان بزرگی است؟!»

ضابطه چهارم: دعوتگر باید میل یا علاقه یا رغبت در اشاعه فحشا و آبروریزی و اتهام بر مومنانِ بی‌اطلاع را از خود دور سازد و اگر لذتی در شنیدن سخنان بد یا تمایل در تردید در آنها یا گفتن سخنان بدی که شنیده احساس کرد، این فرموده خداوند را به یاد آورد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللَّـهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نور:۱۹)

«بی‌گمان کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در (میان) مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.»

۱۳۸۵. درس پنجم: دعوتگران باید بدانند که دروغ‌بافی‌های دشمنان برایشان خیر است:

دروغ‌بافی‌های دشمنان دعوت نباید اراده و عزم دعوتگران را تضعیف سازد و آنان نباید فقط به آزار و آسیب‌های وارده به خویش بر اثر این دروغ‌پردازی‌ها بنگرند، بلکه باید به جانب خیر و مصلحت خویش به پاداش کامل و یاری خدا بر خود و انذار بر دشمنان دعوت چشم داشته باشند. دعوتگران باید فرموده خدا را به رسولش و مومنان که از ماجرای إفک آزار دیدند، به یاد آورند که فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور:۱۱)

«مسلماً کسانی که تهمت بزرگ (درباره ام المؤمنین عایشه) آوردند، گروهی از خود شما هستند، گمان نکنید که این (ماجرا) برای شما بد است، بلکه آن برای شما خیر است، برای هر کدام از آنان سهمی از گناه است که مرتکب شده است، و کسی از آنان که (بخش) بزرگی (و مهمی) از آن (تهمت) را به عهده داشته است، برای او عذاب عظیمی است.»

۱۳۸۶. درس ششم: احتمال وقوع هر نوع برچسب یا اتهام به دعوتگران:

دعوتگران و جماعت اسلامی آنان باید به‌طور جدی بدانند که احتمال ورود هرگونه اتهام باطل بر آنان و امیرشان و منتسبان به آنان وجود دارد، هرچند بطلان این اتهام آشکار باشد. دلیل این مطلب، اتهام وارده بر مادر مومنان است که از آن بری بود، با وجود قرائن قاطعی که بر برائت وی و محال‌بودن ماجرا وجود داشت. از این‌رو، تهمت‌زدن دشمنان دعوت با هرنوع اتهام باطل غیرقابل قبول و غیرمعقولی، شگفت‌آور نیست؛ زیرا آنان بر اساس حقیقت یا منطق یا واقعیت، تهمت نمی‌زنند، بلکه قصد بدگویی دارند و با گردآوری حامیان شر و شیفتگان اشاعه فحشا، منتظر می‌مانند تا سخنشان را نقل کنند، پس دعوتگران باید با این حالت روبرو شده و دعوتگران و یاران را از این سبک و روش آگاه کنند و این سخن حکمیانه را به آنان یادآوری کنند که می‌گوید: «هرکس چیزی بشنود به گمان می‌افتد.» یعنی: هرکس باطلی یا دروغ‌پردازی‌هایی را می‌شنود به دلش می‌افتد که شنیده‌ها واقعیت دارند، چنانکه باید قصه افک نیز به آنان یادآوری شود، زیرا عبرت‌انگیز و پندآور است.

۱۳۸۷. درس هفتم: اشاعه عفو و گذشت میان دعوتگران:

دعوتگران و تمام اعضای جماعت اسلامی وظیفه دارند عشق به عفو و گذشت را میان یکدیگر گسترش دهند، تا اگر بدی یا تقصیری از برخیِ سرزد، یکدیگر را ببخشند؛ زیرا شأن برادر، عفو و بخشش برادرش است. باید به یاد داشته باشند که پاداش، از جنسِ عمل است؛ پس اگر بدی‌کننده به خویش را عفو کنند، خداوند از لغزش‌ها و گناهانشان می‌گذرد. باید این فرموده خداوند را به‌خاطر داشته باشند:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّـهُ لَكُمْ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

(نور:۲۲)

«و کسانی از میان شما که توانگر و (دارای) وسعت (زندگی) هستند، نباید سوگند بخورند بر آن که به خویشاوندان و مستمندان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند، آنان باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده مهربان است.»

۱۳۸۸. درس هشتم: مومن گناهانش را چون کوه می‌بیند:

دعوتگران باید گناهانشان را هرچند کوچک باشد، چون کوهی بدانند که نزدیک است بر سرشان بریزد و هیچ گناهی را کوچک و اندک نشمارند. باید بدانند که گناهانِ زبانی مانند سایر گناهانند و خطرشان به سبب سهولتِ بیانشان، بسیار بزرگ است. از این‌رو، دعوتگران باید از لغزش‌های زبان و گفتن آنچه خدا را به خشم می‌آورد یا مومنان را آزار می‌رساند، پرهیز کنند، چه بسیارند سخنانی که گوینده‌اش بدان ارزش قائل نیست اما به‌خاطر آن به جهنم می‌رود، و آیا آورندگان افک را جز سخن باطل و اتهام گناهکارانه‌شان به مادر مومنان عایشه‌ل، هلاک کرد؟ دعوتگران باید با به یادداشتن خطر سخنی که خشم خدا را به همراه دارد، جز به خیر سخن نگویند. در حدیث صحیحی که بخاری[۱] و مسلم[۲] آن را روایت کرده‌اند چنین آمده است: **«همانا بنده‌ای سخنی را به زبان می‌آورد که در مورد آن نمی‌اندیشد [خیر است یا شر] و به سبب آن بیشتر از فاصله مشرق و مغرب به جهنم می‌افتد.»** ترمذی[۳] و ابن‌ماجه[۴] نیز این حدیث را روایت کرده‌اند با این تفاوت که در روایتشان گفته‌اند: **«همانا شخص سخنی را به زبان می‌آورد و بدان اهمیت نمی‌دهد و به سبب آن هفتاد سال در جهنم می‌افتد.»**

---

۱. ٦٤٧٧.
۲. ٧٤٨١.
۳. ٢٣١٤.
٤. ٣٧٩٠.

فصل سیزدهم

قصه ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش

مبحث اول
چکیده قصه

۱۳۸۹. چکیده قصه:

زینب بنت جحش دختر امیمة بنت عبدالمطلب، عمه رسول خدا ﷺ است. رسول خدا ﷺ او را برای زیدبن حارثه که قبل از نبوت برده‌اش بود و او را آزاد کرده و به فرزندخواندگی گرفته بود، خواستگاری کرد. نظام فرزندخواندگی، قبل از اسلام رایج بود و در برهه‌ای پس از اسلام باقی ماند. از جمله احکام این نظام آن بود که پسرخوانده، پسر پدرخوانده می‌شد و فرقی میان او و فرزند صلبی نبود، در نتیجه به موجب این نظام، در عرف جاهلیت ازدواج شخص با زن پسرخوانده‌اش پس از آنکه با طلاق یا وفات از او جدا می‌شد، جایز نبود. خداوند با ابطال فرزندخواندگی، خواست تا احکام آن مانند حرمت ازدواج با زن پسرخوانده را باطل کند. بر اساس این فرزندخواندگی، زید پسر محمد نامیده می‌شد، هنگامی که فرزندخواندگی باطل شد و خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿ادْعُوهُمْ لآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّـهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَـكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّـهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (احزاب:۵)

«آنان(= فرزند خوانده‌ها) را به نام پدرانشان بخوانید که این (کار) نزد خدا منصفانه‌تر است، پس اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، برادران دینی شما، و موالی شما هستند. و در آنچه که (قبلاً) اشتباه کرده‌اید؛ گناهی بر شما نیست، و اما آنچه را که دلهای شما از روی عمد می‌خواهد (و می‌گویید، گناه است) و خداوند آمرزنده مهربان است.»

زید درباره خودش گفت: من زید پسر حارثه هستم، و بر او حرام شد که بگوید من پسر محمد هستم. پیامبرﷺ دخترعمه‌اش، زینب بنت جحش را برای زیدبن حارثه خواستگاری کرد، اما زینب و برادرش در ابتدا امتناع کردند، سپس چنانکه در ادامه می‌آید، زینب رضایت داد. از سخن مفسران چنین برمی‌آید که این ازدواج، پس از ابطال نظام تبنّی (فرزندخواندگی) بود.[1] پس از این ازدواج، زید، زینب را طلاق داد، سپس به دستور خداوند متعال، رسول خداﷺ با او ازدواج کرد تا به سبب این ازدواج، احکام فرزندخواندگی که خدا آن را باطل کرده بود، باطل شود.

۱۳۹۰. آیات مربوط به ابطال فرزندخواندگی:

﴿مَّا جَعَلَ اللَّـهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّـهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ * ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّـهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَـٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّـهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (احزاب:۴-۵)

«و خداوند برای هیچ کس دو قلب در درونش قرار نداده است، و هرگز همسرانتان را که مورد ظهار قرار می‌دهید؛ مادران شما قرار نداده است، و (نیز) فرزندخوانده‌های شما را فرزند (حقیقی) شما قرار نداده است، این سخن (باطل) شماست که به دهان خود می‌گویید، و خداوند سخن حق را می‌گوید، و او به راه راست هدایت می‌کند. آنان(= فرزند خوانده‌ها) را به نام پدرانشان بخوانید که این (کار) نزد خدا منصفانه‌تر است، پس اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، برادران دینی شما، و موالی شما هستند. و در آنچه که (قبلاً) اشتباه کرده‌اید؛ گناهی بر شما نیست، و اما آنچه را که دلهای شما از روی عمد می‌خواهد (و می‌گویید، گناه است) و خداوند آمرزنده مهربان است.»

---

۱. فتح البیان: ۹٦/۱۱.

یعنی: خداوند دو دل در درون یک نفر، و همسری و مادری در یک زن، و بنوّت و تبنّی [فرزندخواندگی] را در یک مرد قرارنداده است. یعنی: چنانکه خداوند به اقتضای حکمتش، دو قلب برای یک انسان قرار نمی‌دهد، مادر بودن و همسربودن یک زن را برای مرد و پسرخوانده‌بودن و پسر حقیقی بودن یک مرد را نیز نمی‌خواهد؛ زیرا اصل بنوّت حقیقی در نسب مرد قرار دارد، و پسرخواندگی فقط صفتی است که نامگذاری شده، و شیء واحد نمی‌تواند هم اصیل باشد و هم غیراصیل. این مثالی است که خداوند متعال درباره زیدبن حارثه زد، کسی که در کودکی اسیر شد، آنگاه حکیم‌بن حزام او را برای عمه‌اش خدیجه‌بن خویلد خرید. هنگامی که رسول خداﷺ قبل از نبوت با خدیجه ازدواج کرد، خدیجه، زید را به پیامبر بخشید، پیامبر او را آزاد کرد و به فرزندخواندگی گرفت و بر اساس نظام فرزندخواندگی، زیدبن محمد نامیده شد. ﴿ذَلِكُمْ﴾ یعنی: نسبی که می‌خواهید آن را برای کسی که به فرزندخواندگی می‌گیرید اثبات کنید ﴿قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ گفتار شماست که می‌گویید این پسرم است، نه غیر آن؛ اما این سخن، حقیقت ندارد و این ادعایتان شخص مورد ادعا را پسر حقیقی قرار نمی‌دهد، زیرا از پشت مرد دیگری آفریده شده و نمی‌تواند دو پدر داشته باشد، چنانکه یک انسان نمی‌تواند دو قلب داشته باشد، ﴿وَاللَّـهُ يَقُولُ الْحَقَّ﴾ یعنی: سخن ثابت و تحقق یافته. ﴿وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ یعنی: راه حق.[1]

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ یعنی آنان را به پدرانشان نسبت دهید، ﴿هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّـهِ﴾ یعنی: عادلانه‌تر و حکیمانه‌تر است، ﴿فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ﴾ یعنی: تا به آنان نسبت دهید ﴿فَإِخْوَانُكُمْ﴾ برادرانتان هستند. ﴿فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ یعنی: برادران و دوستان دینی‌تان، و بگویید: این برادرم است، این دوستم است، ای برادرم، ای دوستم. ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾ یعنی: گناه. ﴿فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ﴾ یعنی: در آنچه به اشتباه یا فراموشی یا لغزش زبان، برخی از آنان را به غیر پدر حقیقی‌اش نسبت می‌دهید؛ زیرا خداوند متعال حرج در خطا را برداشته و گناهش را رفع نموده است. ﴿وَلَـٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ یعنی: در این مورد گناه وجود دارد؛ زیرا انجام باطل از روی عمد، گناه به همراه دارد ﴿وَكَانَ اللَّـهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ یعنی: اشتباه‌کننده را می‌بخشد.[2]

---

۱. کشاف: ۵۲۰/۳.
۲. قاسمی: ۲۲۵/۱۳- ۲۲۷.

۱۳۹۱. رضایت زینب به ازدواج با زید پس از امتناع:

رسول خدا ﷺ زینب بنت جش دختر عمه‌اش أمیمة بنت عبدالمطلب را برای زیدبن حارثه خواستگاری کرد. چون زید برده بود، زینب و همچنین برادرش عبدالله خودداری کردند، آنگاه این آیه نازل شد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّـهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب:۳۶)

«و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نرسد، هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کند، آنکه آنان در کارشان اختیاری باشد، و هر کس از خدا و پیامبرش نافرمانی کند، به راستی که در گمراهی آشکاری گرفتار شده است.»

زینب و برادرش گفتند: ای رسول خدا راضی شدیم، پیامبر او را به ازدواج زید درآورد و از جانب زید، مهریه‌اش را داد.[۱] معنای آیه چنین است: برای هیچ مرد و زن مومنی شایسته نیست ﴿إِذَا قَضَى اللَّـهُ وَرَسُولُهُ﴾ یعنی: رسول خدا، یا بدین جهت که فرمان رسول خدا، همان فرمان خداست ﴿أَمْرًا﴾ از هر امری که حق انتخاب داشته باشند، بلکه باید نظر و انتخاب خودشان را موافق نظر و انتخاب پیامبر ﷺ قرار دهند.[۲] بنابر نظر برخی: این آیه امتناع زینب را برای ازدواج با زید، نافرمانی در برابر رسول خدا به شمار آورد که او را برای زید خواستگاری کرد و گویی به‌خاطر مصلحت زینب و مسلمانان، - یعنی حرام نبودن همسر پسرخوانده بر پدرخوانده- در این پیوند، زینب را بر خلاف میلش به ازدواج با زید واداشت. بنابر نظر گروهی دیگر از علما: ظاهر آن است که خواستگاری به طریق وجوب بود، و احتمال می‌رود که به طریق وجوب نباشد، اما مخالفت با قول پیامبر ﷺ معصیت است، زیرا در حقیقت قول خداوند متعال به شمار می‌رود.[۳]

حکم آیه مزبور در تمام امور عمومیت دارد، یعنی در هر موردی که خدا و رسولش فرمانی صادر کردند، کسی حق مخالفت و اظهارنظر ندارد، چنانکه می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء:۶۵)

---

۱. کشاف: ۵۳۹/۳، آلوسی: ۲۳/۲۲.
۲. کشاف: ۵٤۰/۳.
۳. قاسمی: ۲٦۱/۳.

«نه، سوگند به پروردگارت که آنان ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

در حدیث شریف نبوی نیز آمده که پیامبرﷺ فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، کسی از شما ایمان نمی‌آورد تا اینکه خواسته‌اش براساس چیزی باشد که [از جانب خدا] آورده‌ام.»[1] از این‌رو، در مخالفت با آنچه رسول خدا آورده، سخت‌گیری شده و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَعْصِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾[2]

۱۳۹۲. شکایت زید نزد رسول خداﷺ از زینب:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّـهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّـهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّـهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ﴾ (احزاب:۳۷)

«و (به یاد بیاور) زمانی را که به آن کس که خدا به او نعمت داده بود، و تو (نیز) به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا بترس و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی؛ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.»

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِ﴾ یعنی: زیدبن حارثه که خداوند نعمت اسلام و پیروی از رسولﷺ را به او بخشید، ﴿وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ﴾ یعنی: با آزادکردنش از بردگی، ﴿أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ﴾ یعنی: زینب بنت جحش. وی تندخو بود و همیشه با شرفش به زید کنایه می‌زد و زید سخنان ناپسندی از او می‌شنید، از این‌رو، روزی نزد پیامبرﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، زینب زبانش تند شده و می‌خواهم طلاقش دهم. فرمود: ﴿أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ﴾ در مورد زینب و به‌خاطر ضرر رساندن و به دلیل تکبر و تند زبانی‌اش بر تو، او را طلاق نده. ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّـهُ مُبْدِيهِ﴾ یعنی: به او می‌گفتی: همسرت را نگاه دار، و در دل این موضوع را پنهان می‌داشتی که خدا تو را آگاه کرده که زید او را طلاق خواهد داد و یکی از همسرانت خواهد شد. این چیزی بود که پیامبرﷺ در دل پنهان می‌داشت اما بر اساس امر به معروف عمل کرد؛ از این‌رو خداوند پیامبرﷺ را چون به زید گفت: همسرت

---

۱. «شرح‌السنه»بغوی/ ۱۰۴، نووی این حدیث را حسن دانسته است.
۲. ابن‌کثیر: ۴۹۰/۳.

را نگاه دار، مورد عتاب قرارداد؛ زیرا او را آگاه کرده بود که زینب همسرش خواهد شد. ﴿مَا اللَّـهُ مُبْدِيهِ﴾ یعنی: آنچه را خداوند آشکار می‌کند در دل پنهان می‌داشتی. این تفسیر صحیح آیه است و آنچه بر خلاف این گفته شده صحیح نیست؛ زیرا آیه صراحت دارد به اینکه خداوند متعال آنچه را پیامبر در دل خویش پنهان می‌کرد- یعنی ازدواج زینب در نکاح پیامبر پس از طلاقش توسط زید- آشکار خواهد کرد و این چیزی است که خدا آن را آشکار و واقع ساخت و زینب را به ازدواج پیامبرﷺ درآورد؛ از این‌رو خداوند فرمود: ﴿زَوَّجْنَاكَهَا﴾ چنانکه اندکی بعد بیان می‌شود. اگر آنچه پیامبر پنهان و مخفی می‌کرد، چیزی غیر از این بود، خداوند متعال به‌طور قطع آن را آشکار می‌ساخت، زیرا امکان ندارد که خداوند از آشکارساختن چیزی خبر دهد، اما آن را پنهان نگه دارد و آشکار نسازد، از این‌رو مشخص می‌شود که خداوند، پیامبرﷺ را به این دلیل مورد عتاب قرار داد که چون او را آگاه کرده بود زید، زینب را طلاق خواهد داد و همسرش خواهد شد، پنهان داشت. ﴿وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّـهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ﴾ یعنی: می‌ترسیدی یا شرم داشتی که به زید بگویی: او را طلاق بده، تا چنانکه خدا به تو خبر داده او را به ازدواج خود درآوری، به‌خاطر ترس یا شرم از سخن مردم که بگویند محمد با عروسش- همسر پسرش- ازدواج کرده است. ﴿وَاللَّـهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ﴾ خداوند متعال به تنهایی شایسته‌تر است که در هر کاری از او بترسی، پس آنچه بر تو اجازه داده، انجام بده. از این رو، عتاب بر این قول پیامبر واقع شد که فرمود: ﴿أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ﴾ درحالی که خدا به او خبر داده بود زید، زینب را طلاق خواهد داد و سپس پیامبر با او ازدواج خواهد کرد. عتاب در اینجا بر ترک اولی بود، زیرا اولی در چنین حالتی آن بود که پیامبرﷺ سکوت می‌کرد یا کار را به نظر زیدؓ واگذار می‌کرد، اما به‌خاطر ترس از سخن مردم چنین نکرد.

عایشه و انسؓ گفته‌اند: اگر قرار بود رسول خداﷺ چیزی از آنچه خدا بر او نازل کرد مخفی کند، به‌طور قطع این آیه را مخفی می‌کرد، اما آن را آشکار کرد. پس تمام آنچه را خداوند بر پیامبرﷺ نازل فرمود، حتی آنچه دربردارنده عتاب خودش بود تبلیغ کرد.[1]

---

۱. همان: ۴۹۰/۳- ۴۹۱، آلوسی: ۲۳/۲۲- ۲۴، ابن‌عطیه: ٦۹/۱۲- ۷۱، فتح البیان: ۹۴/۱۱- ۹۷.

۱۳۹۳. خداوند، زینب را به نکاح پیامبرش درآورد:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّـهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّـهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّـهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّـهِ مَفْعُولًا﴾ (احزاب:۳۷)

«و (به یاد بیاور) زمانی را که به آن کس که خدا به او نعمت داده بود، و تو (نیز) به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا بترس و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی؛ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی، پس چون زید از او حاجت خویش بگزارد، (و طلاقش داد) او را به ازدواج تو در آوردیم؛ تا بر مؤمنان در(باره ازدواج با) زنان پسرخواندگانشان هیچ حرجی نباشد؛ هنگامی که حاجت خویش از او بگزارده (و طلاقشان داده) باشند، و فرمان خدا انجام‌شدنی است.»

«قضاءالوطر» از نظر لغوی، رسیدن به نهایت چیزی است که در دل قرار دارد، گفته می‌شود «قضی وطرا منه» هنگامی که به آنچه نیاز داشت رسید. در اینجا منظور این است که زید به هدف ازدواجش با زینب رسید و با او نزدیکی کرد، به‌گونه‌ای که دیگر نیازی برای زید در او باقی نماند و اشتیاقش به او افول کرد و نفسش از او آسوده شد، پس منظور از «قضاءالوطر» در اینجا، کنایه از طلاق است. ﴿زَوَّجْنَاكَهَا﴾ یعنی: پس از آنکه زید او را طلاق داد و عدّه‌اش سپری شد، بدون عقد به اصالت یا به وکالت، او را به همسری تو درآوردیم. در روایت بخاری و دیگران نیز این خبر به درستی بیان شده که زینب بر همسران پیامبرﷺ فخرفروشی کرده و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به نکاح درآوردند، اما مرا خداوند متعال از بالای هفت آسمان به نکاح درآورد. پس ﴿زَوَّجْنَاكَهَا﴾ یعنی: برای عزت‌دادن به تو و زینب، تو را از رفتن به سوی ولی [سرپرستی] بی‌نیاز کردیم، پس آنگاه که خداوند این خبر را به پیامبر داد، پیامبرﷺ بدون اذن و عقد و مهر، با زینب نزدیکی کرد و این از خصوصیات پیامبرﷺ است.[۱]

---

۱. آلوسی: ۲۵/۲۲-۲۶، فتح البیان: ۹۶/۱۲-۹۷.

۱۳۹۴. تعلیل ازدواج پیامبر با زینب:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّـهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّـهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّـهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّـهِ مَفْعُولًا﴾ (احزاب:۳۷)

«و (به یاد بیاور) زمانی را که به آن کس که خدا به او نعمت داده بود، و تو (نیز) به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا بترس و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی؛ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی، پس چون زید از او حاجت خویش بگزارد، (و طلاقش داد) او را به ازدواج تو در آوردیم؛ تا بر مؤمنان در(باره ازدواج با) زنان پسرخواندگانشان هیچ حرجی نباشد؛ هنگامی که حاجت خویش از او بگزارده (و طلاقشان داده) باشند، و فرمان خدا انجام‌شدنی است.»

یعنی: خداوند، زینب را به نکاح پیامبرش درآورد تا مشقت و فشاری بر مردم نباشد، ﴿فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ﴾ یعنی: در ازدواج پسرخوانده‌هایشان، چنانکه عرب در جاهلیت کسانی را که می‌خواستند به پسری می‌گرفتند و اعتقاد داشتند که زنان پسرخوانده‌هایشان بر آنان حرام است، همانگونه که همسران پسران واقعی‌شان بر آنان حرام است. «ادعیاء» جمع «دعی» به معنای کسی است که به پسری خوانده می‌شود بدون اینکه پسر حقیقی باشد. از این‌رو، خداوند متعال خبر داد که زنان پسرخوانده‌هایشان برایشان حلال است. ﴿إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا﴾ یعنی: هنگامی که پسرخوانده‌هایشان آنان را طلاق دادند و عدّه‌شان گذشت؛ زیرا در رسول خدا برای آنان سرمشقی نیکوست. به این آیه استدلال می‌شود احکامی که بر پیامبرﷺ ثابت شده بر امتش نیز ثابت است مگر آنچه به دلیلی ثابت شود از خصوصیات ویﷺ است. ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّـهِ مَفْعُولًا﴾ یعنی: کارهایی که اراده وجودش را می‌کند یا آنچه دستور می‌دهد باشد ﴿مَفْعُولًا﴾ یعنی: بدون تردید انجام می‌شود.[1]

---

۱. آلوسی: ۲۶/۲۲، فتح البیان: همانجا.

۱۳۹۵. برای رسول خداﷺ در آنچه خدا بر او حلال کرده، هیچ منعی نیست:

﴿مَّا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّـهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّـهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّـهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ (احزاب:۳۸)

«بر پیامبر در آنچه خدا برای او حلال (و مقرر) کرده است؛ هیچ حرجی نیست، این سنت خداوند است در(باره) کسانی که پیش از این بوده‌اند، و فرمان خداوند حساب‌شده و دقیق است.»

یعنی: در آنچه خدا برای پیامبر حلال کرده و به او فرمان داده که پس از طلاق زینب توسط زید با او ازدواج کند، هیچ منعی نیست. ﴿سُنَّةَ اللَّـهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ﴾ یعنی: این حکم خداوند در پیامبران پیش از محمدﷺ است که هرگز در آنچه آنان را بدان امر می‌کرد، منعی برایشان قرار نمی‌داد. این پاسخی بر توهّم منافقان است که در ازدواج پیامبرﷺ با همسر زید- پسرخوانده قبلی‌اش- پس از طلاقش ایراد وارد می‌کردند. ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّـهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ یعنی: فرمان خدا که دقیق است بدون تردید و بدون اجتناب واقع و موجود می‌شود، پس آنچه بخواهد می‌شود و آنچه نخواهد نمی‌شود.[1]

۱۳۹۶. ستایش خداوند بر پیامبران پیشین:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّـهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّـهَ وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ حَسِيبًا﴾ (احزاب:۳۹)

«(همان) کسانی که پیام‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز او نمی‌ترسند، و خداوند برای حسابگری (اعمالشان) کافی است.»

خداوند آنان را به‌خاطر ابلاغ رسالتشان به مردم و ترس از خدا در تمام اقوال و اعمال ستود. ﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّـهَ﴾ یعنی: فقط از خدا می‌ترسند و در آنچه خدا برایشان حلال کرده به سخن و سرزنش مردم اعتنا نمی‌کنند. ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ حَسِيبًا﴾ نگاهبان اعمال مخلوقاتش است، برای بندگانش در تمام آنچه از او می‌ترسند، کفایت می‌کند یا در هر چیزی آنان را مورد حسابرسی قرار می‌دهد.[2]

---

۱. ابن‌کثیر: ۴۹۲/۳.

۲. فتح البیان: ۱۰۰/۱۲.

۱۳۹۷. محمدﷺ، پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست:

خداوند متعال در پاسخ کسانی که گفتند: محمد با همسر پسرش زید ازدواج کرد، این آیه را نازل فرمود:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَـٰكِن رَّسُولَ اللَّـهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّـهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (احزاب:۴۰)

«**محمدﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست، و اما رسول خدا و خاتم پیامبران است، و خداوند به هر چیز آگاه است.**»

این عبارت سخن کسانی را که از روی جهل یا سوءقصد گفتند: محمد با همسر پسرش زید ازدواج کرد، دفع می‌کند. پس خداوند متعال این گمان را که پیامبرﷺ پدر حقیقی زید باشد دفع می‌کند، بنابراین نه پدر حقیقی زید و نه پدر هیچ‌یک از اصحابش است تا بین پیامبر و او رابطه پدری و فرزندی که ازدواج و نکاح را حرام می‌کند، بوجود آید. زید نیز یکی از اصحاب پیامبر است که فرزندان واقعی‌اش نیستند، پس حکمش همانند حکم آنان است. ﴿وَلَـٰكِن رَّسُولَ اللَّـهِ﴾ بلکه رسول خدا و ابلاغ‌کننده رسالتش است. ﴿وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ این صفت و نعمت پیامبر است، پس به منزله پدر حقیقی نیست، بلکه نبوت به او پایان یافت، زیرا خداوند شریعتی برایش تشریع کرد که نیازهای مردم را در تمام مکان‌ها و تمام زمان‌ها برآورده می‌سازد. ﴿وَكَانَ اللَّـهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ یعنی: فقط بر اساس علم و اراده‌اش و به اقتضای حکمتش حکم می‌کند.[1]

ازدواج پیامبرﷺ با زینب در سال پنجم هجری بود. وی اولین کسی است از میان همسران پیامبرﷺ که پس از ایشان - ده سال پس از پیامبر در پنجاه و سه سالگی - درگذشت.[2]

مبحث دوم
درس‌های قصه ازدواج زینب بنت جحش

۱۳۹۸. درس اول: امیر، الگوی پیروان خویش در موضوع دعوت است:

دانستیم که پیامبرﷺ خود، با ازدواج با همسر مطلقه زید که پسرخوانده‌اش بود، ابطالِ آثار پسرخواندگی را به عهده گرفت و بدین ترتیب منع بر مومنان در ازدواج با همسران

۱. قاسمی: ۲٦٦/۱۳.
۲. فتح البیان: ۹۷/۱۲.

پسرخوانده‌هایشان که با مرگ یا طلاق از آنان جداشده‌اند برداشته شد. از این‌رو، امیر جماعت دعوتگران باید آنچه را بدان فرمان می‌دهد و قصد اجرا و انجام یا ابطال آن را در جماعت دارد، باید خودش انجام دهد، تا سرمشقی برای پیروانش باشد و عملش برخلاف گفتارش نباشد. دعوتگران نیز باید الگوی عملی در موضوع دعوت برای مردم یا حامیان و دوستدارانشان باشند، و رسول خداﷺ الگوی نیکی برای آنان است.

١٣٩٩. درس دوم: دلیل نبوّت:

دعوتگران باید قصه ازدواج پیامبرﷺ با زینب را یکی از ادله نبوت محمدﷺ قراردهند؛ زیرا اگر رسول از جانب پروردگارش نبود، آیات مربوط به قصه زینب از جمله این فرموده خداوند متعال: ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّـهُ مُبْدِيهِ﴾ را هرگز بیان نمی‌کرد. پس این امر، دلیل واضحی است بر اینکه رسولِ خداست و آیاتی را که خدا بر او نازل می‌فرماید ابلاغ می‌کند. عایشه و انس‌ رضی الله عنهما با اشاره به این موضوع گفته‌اند: اگر محمدﷺ چیزی را از آنچه خدا به او وحی کرد، پنهان می‌داشت، به‌طور قطع این آیه ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّـهُ مُبْدِيهِ﴾ را پنهان می‌داشت. دعوتگران باید این موضوع را بیان کنند تا یقین مسلمانان بر حقیقت رسالت محمدﷺ از جانب خدا بیشتر شود، به‌علاوه این بیان، یکی از دلایل زیاد در برابر تردیدکنندگان به نبوت محمدﷺ است.

١٤٠٠. درس سوم: بیان علت و حکمت ازدواج پیامبرﷺ با زینب:

دعوتگران باید هنگام نیاز بیان کنند که دلیل ازدواج محمدﷺ با زینب- دخترعمه‌اش- این فرموده خداوند است:

> ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّـهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّـهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّـهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّـهِ مَفْعُولًا﴾ (احزاب:٣٧)
>
> **«و (به یاد بیاور) زمانی را که به آن کس که خدا به او نعمت داده بود، و تو (نیز) به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا بترس و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی؛ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی، پس چون زید از او حاجت خویش بگزارد، (و طلاقش داد) او را به ازدواج تو در آوردیم؛ تا بر**

مؤمنان در(باره ازدواج با) زنان پسرخواندگانشان هیچ حرجی نباشد؛ هنگامی که حاجت خویش از او بگزارده (و طلاقشان داده) باشند، و فرمان خدا انجام‌شدنی است.»

از این‌رو، هر سخن دیگری در تعلیل این ازدواج مبارک جز تعلیل مذکور، باطل و مردود است و به آن اعتنا نمی‌شود، هرچند در برخی تفاسیر بیان شده باشد؛ زیرا هر انسانی جز رسول خداﷺ مرتکب عمل باطل و مردود می‌شود. همچنین اقوال زیادی که مستشرقان، پیرامون ازدواج محمدﷺ بیان کرده و جاهلان آنها را رواج می‌دهند مردود است. در نتیجه آنچه در ازدواج اول زینب با زید سپس ازدواج دوم او با محمدﷺ وارد شده، همان حکمتی است که قرآن آن را بیان کرده و آن: ابطال نظام پسرخواندگی و تاکید بر ابطال آثارش مانند اعتقاد بر حرمت ازدواج پدرخوانده با مطلّقه پسرخوانده‌اش به طلاق یا مرگ، است.

۱٤۰۱. درس چهارم: فرمانبرداری مطلق از خدا و رسولش:

دعوتگران باید خود و پیروانشان را در راستای فرمانبرداری مطلق از خدا و رسولشﷺ تربیت کنند، هرچند این اطاعتِ مطلق برخلاف خواهشات نفسانی باشد. بیان شد که زینب بنت جحش و برادرش عبدالله هنگام خواستگاری پیامبرﷺ از ازدواج زینب با زید کراهت داشتند و امتناعشان را آشکار کردند، اما پس از آنکه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّـهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب:۳۶)

«و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نرسد، هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کند، آنکه آنان در کارشان اختیاری باشد، و هر کس از خدا و پیامبرش نافرمانی کند، به راستی که در گمراهی آشکاری گرفتار شده است.»

زینب و برادرش گفتند: ای رسول خدا راضی شدیم. سنت پیامبرﷺ پابرجاست گویی با ما سخن گفته و ما را امر و نهی می‌کند؛ از این‌رو ما و دعوتگران باید بر اساس سنت عمل کنیم، با این احساس که پیامبرﷺ ما را مورد خطاب قرار می‌دهد. فرمانبرداری از رسول، فرمانبرداری از خداست. از این‌رو، هیچ مسلمان یا دعوتگری در آنچه پیامبرﷺ بدان امر یا راهنمایی کرده یا از آن نهی نموده، حق نظر یا قول یا اختیاری ندارد. این

موضوع، نشر و تبلیغ دعوت و عمل دعوت جماعت و نیاز انتخاب امیر بر جماعت و روش حرکت و فرمانبرداری از امیر و مشورت‌کردن امیر با دعوتگران را شامل می‌شود.

۱۴۰۲. درس پنجم: معتبرنبودنِ عرفِ متعارض با حکم خدا:

امتناع زینب بنت جحش در نپذیرفتن خواستگاری‌اش توسط پیامبرﷺ برای زیدبن حارثه در ابتدا، براساس عرف مردم بر رعایت اعتبار نسب و جایگاه اجتماعی بود. زینب چون دید که از نظر شرف و نسب از زید برتر است تمایلی به ازدواج با او نشان نداد و هرگز نمی‌دانست که این طلب پیامبر، طلبی الزامی است، پس به خودش اجازه مخالفت داد، سپس با نزول آیه مذکور دانست این خواستگاری، الزامی است که کسی اجازه مخالفت با آن را ندارد، و به آن راضی شد. این موضوع دلالت دارد به اینکه مسلمان باید به عرف مردم در صورت تعارض با حکم خدا اعتنا نکند. دعوتگران با نظر به این موضوع باید در رفتار و اعمال دعوتشان براساس حکم خدا - شریعت اسلام- عمل کنند و به آن دسته از عرف و عادت‌های مردم که در تعارض با احکام اسلام هستند اهمیت ندهند. از جمله این عرف و عادت‌های متعارض با اسلام، برتری‌جویی بر فقرا و مساکین است که دعوتگر باید از این کار اجتناب ورزد؛ زیرا برخلاف حکم خدا در دعوت و ضرورت‌های آن است. به‌علاوه دعوتگران باید سوره ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ و عتاب خداوند بر رسول خدا را در این سوره به یاد داشته باشند.

فصل چهاردهم

قصه غزوه حديبيه (صلح حديبيه)

۱۴۰۳. مقدمه:

در مبحث غزوه حديبيه، که صلح حديبيه نيز ناميده می‌شود، ابتدا مختصری از غزوه حديبيه بيان شده، سپس آيات نازل شده در خصوص اين قصه با تفسير آمده است. در ادامه، فوايد واقعه حديبيه برای دعوت و دعوتگران ذکر شده است.

مبحث اول
چکيده غزوه حديبيه

۱۴۰۴. خروج پيامبرﷺ برای عمره:

روز دوشنبه اول ماه ذوالقعده سال ششم هجری، رسول خداﷺ برای گزاردن عمره به همراه نزديک به هزار و پانصدتن از مهاجران و انصار و باديه‌نشين‌هايی که به آنان پيوسته بودند، رهسپار مکه شد. نُميلةبن عبدالله ليثی را به جای خويش در مدينه گماشت. پيامبرﷺ و مسلمانان به نيت عمره احرام بستند و قربانی‌اش را نيز با خود برد تا مردم بدانند قصد جنگ و نبرد ندارد، بلکه برای ادای عمره بيرون آمده است.

۱۴۰۵. آگاه‌شدن قریش از خروج پیامبرﷺ:

آنگاه که پیامبرﷺ و مسلمانان همراهش به عُسَفان- روستایی به مسافت دو روزه از مکه- رسیدند، بشر بن سفیان کعبی نزد وی آمد و گفت: ای رسول خداﷺ قریش از حرکت تو آگاه شده و لشکری روانه کرده‌اند تا از ورود تو به مکه جلوگیری کنند و در «ذی‌طوی» فرود آمده‌اند، و جلوَتر از آنان خالدبن ولید با سربازانش و جنگجویان همراهش نزدیک عسفان فرود آمده‌اند.

۱۴۰۶. پیامبرﷺ مسیر حرکتش را تغییر داد:

پیامبرﷺ مسیر حرکتش را تغییر داد و از راه معمول حرکت نکرد تا با لشکر قریش و همچنین جلودار آن- گروه خالدبن ولید- برخورد نکند. چون به حدیبیه رسید، با همراهیانش در آنجا فرود آمد. حدیبیه اسم چاهی در آن مکان است. براء درباره آن- بنابر آنچه بخاری از او روایت کرده- می‌گوید: «آب آن را بیرون کشیدیم به‌گونه‌ای که قطره‌ای در آن نماند. پیامبرﷺ با اطلاع از این موضوع، آمد و بر کناره چاه نشست و ظرف آبی طلبید و با آن وضو گرفت، سپس مضمضه و دعا فرمود و آب را در چاه ریخت، اندکی آن را رها کردیم، سپس بازگشتیم و ما و شترانمان از آب سیراب شدیم.»

۱۴۰۷. فرستادگان قریش نزد پیامبرﷺ:

قریش، خواستند مانع رسول خداﷺ و مسلمانان از ورود به مدینه حتی با نبرد شوند، اما ابتدا نمایندگانی به سوی پیامبرﷺ فرستادند تا از موضع واقعی و هدف آمدنش آگاه شوند و به پیامبر اعلام کنند قریش قصد بازداشتن وی را دارند. یکی از فرستادگان قریش، عروة‌بن مسعود ثقفی بود که مذاکره‌کننده‌ای توانا بود و قریش به او و ذکاوت و شخصیت و نظرش اعتماد داشتند. چون نزد رسول خداﷺ رسید، پیامبر همانگونه که به نمایندگان قبلی قریش خبر داده بود، به وی خبر داد که برای گزاردن عمره آمده و قصد جنگ ندارد. عروه نزد قریش بازگشت و ضمن بازگوکردن پاسخ پیامبر به آنان گفت: ای گروه قریش من نزد خسرو [پادشاه ایران] و قیصر [پادشاه روم] و نجاشی [پادشاه حبشه] رفته‌ام، اما به خدا سوگند پادشاهی ندیده‌ام که یارانش وی را چنان بزرگ بدارند که یاران محمدﷺ او را بزرگ می‌دارند، آنان هرگز او را در برابر چیزی تحویل نمی‌دهند، پس به او اجازه گزاردن عمره و ورود به مکه را بدهید. قریش گفتند: از تو انتظار شنیدن چنین سخنانی نداشتیم، به او اجازه نخواهیم داد که امسال چنین کند و سال آینده دوباره بیاید.

۱۴۰۸. عثمان‌بن عفان﷛، سفیر پیامبرﷺ به مکه:

پیامبرﷺ از ترس اینکه مبادا فرستادگان قریش، پاسخ واقعی وی را به قریش نرسانند، بر آن شد نماینده‌ای نزد آنان بفرستد تا هدف خویش را از آمدن بیان کند. برای این کار از عمربن خطاب﷛ خواست تا به مکه برود. عمر پوزش خواست و گفت: ای رسول خدا از [تعرض] قریش برخودم می‌ترسم، از بنوعدی- قبیله عمر- هیچ کدام در مکه نیستند تا مرا حمایت کنند، عثمان‌بن عفان برای این کار از من بهتر است، او را بفرست. پیامبر با پذیرش پوزش عمر و نیکوشمردن نظرش، عثمان‌بن عفان﷛ را فراخواند و او را به مکه فرستاد تا هدف آمدن رسول خداﷺ - زیارت خانه کعبه و ادای عمره- را به آنان برساند و خبر دهد که پیامبرﷺ و مسلمانان به قصد جنگ نیامده‌اند، همچنین به عثمان فرمود تا مومنان مستضعف را به پیروزی نزدیک و اینکه خداوند به زودی دینش را چیره خواهد کرد، بشارت دهد. عثمان به مکه وارد شد و فرمان رسول خدا را به بزرگان قریش بیان کرد. آنان به عثمان گفتند: اگر قصد طواف خانه کعبه را داری، طواف کن. عثمان پاسخ داد: تا رسول خداﷺ طواف نکند، من طواف نخواهم کرد.

۱۴۰۹. بیعت رضوان:

قریش، عثمان را مدتی نگه داشتند. آوازه قتل عثمان میان پیامبرﷺ و مسلمانان شایع شد. پیامبر فرمود: «**اگر او را کشته باشند، کارشان را یکسره خواهیم کرد.**» آنگاه، مسلمانان را به بیعت فراخواند، درحالی‌که زیر سایه درختی نشسته بود، مسلمانان آمدند و بر جنگ و فرارنکردن با پیامبرﷺ بیعت کردند. آنگاه که بیعت با حاضران پایان یافت، رسول خداﷺ دست خویش را در دست دیگرش نهاد و فرمود: «**این از جانب عثمان**». این بیعت، بیعت رضوان نامیده می‌شود و آیاتی درباره‌اش نازل شد که در ادامه بیان می‌شود.

۱۴۱۰. تمایل قریش به صلح:

قریش درک کردند که صلح با رسول خداﷺ به این اساس که پیامبرﷺ و مسلمانان بازگردند و وارد مکه برای گزاردن عمره نشوند، برایشان سودمندتر است؛ زیرا سرانجام جنگ با پیامبرﷺ برایشان مجهول بود و احتمال داشت پیروز نشوند، بخصوص آنکه اطمینان حاصل کرده بودند، پیامبرﷺ برای جنگ با آنان نیامده است. از این‌رو، سهیل‌بن عمر را خواستند و به او گفتند: نزد محمد برو و بر این اصل با او مصالحه کن که امسال

بازگردند و در سال آینده عمره بگزارد، تا بخدا سوگند عرب هیچگاه نگوید که پیامبر به زور بر ما وارد شده است.

۱٤۱۱. تحریک مسلمانان به جنگ توسط قریش:

در شرح صحیح بخاری عسقلانی درباره روایت مسلم از سلمةبن اکوع آمده که گفت: روابط ما با مشرکان عادی شد؛ به‌گونه‌ای که نزد همدیگر می‌رفتیم و با هم می‌نشستیم. من برای استراحت زیر سایه درختی دراز کشیده بودم که چهار نفر از مشرکان به آنجا آمدند و سخنانی ناخوشایند درباره رسول خداﷺ گفتند. بنابراین [به نشانه اعتراض] از آنجا برخاستم و زیر درخت دیگری دراز کشیدم. دیری نگذشت که یکی از مسلمانان بانگ برآورد: ای مهاجران! من فوراً شمشیرم را برداشتم و نزد آن چهارنفر رفتم و درحالی‌که خواب بودند، شمشیرهایشان را برداشتم، سپس آنان را نزد پیامبرﷺ آوردم. عمویم مِکرَز نیز افرادی از مشرکان را [دستگیر نموده بود و] نزد پیامبرﷺ آورد. رسول خداﷺ فرمود: «**رهایشان کنید تا آغاز مخالفت از آنان باشد.**» آنگاه آنان را بخشید [و آزاد کرد.] مسلم همچنین از أنس این‌گونه روایت کرده است: گروهی از مردان مکه از جانب کوه تنعیم پایین آمدند تا پیامبرﷺ را به قتل برسانند، اما رسول خداﷺ همگی را دستگیر کرد، سپس بخشید. آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ (فتح:۲۴)

«**و او کسی است که دست آنان را از شما، و دست شما را از آنان در درون مکه بعد از آنکه شما را بر آنان پیروز گرداند، (باز داشت و) کوتاه کرد. و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.**»

از دیگر نمونه‌های بارز تحریک مسلمانان این بود که در جریان نوشتن صلحنامه، سی تن از جوانان قریش به اردوگاه مسلمانان خزیدند، اما مسلمانان آنان را به اسارت گرفتند و پیامبرﷺ آنان را آزاد کرد. در واقع، پیامبرﷺ و مسلمانان با شکیبایی و خویشتنداری در برابر این اعمال تحریک‌آمیز ایستادند تا فرصت را از جنگ‌طلبان بگیرند.

۱۴۱۲. امضای صلح‌نامه:

قریش، سهیل‌بن عمرو را برای عقد پیمان صلح با رسول خداﷺ فرستاد و تاکید کرد که صلحنامه دارای این اصل باشد که مسلمانان بدون ورود به مکه و انجام مناسک عمره به خانه‌هایشان بازگردند و از سال آینده هرگاه خواستند بیایند. هنگامی که مذاکرات پیرامون شروط صلحنامه پایان یافت، پیامبرﷺ به علی‌بن ابی‌طالب‌ؓ فرمود تا بندهای صلحنامه را بنویسید و چنین املا نمود: «بنویس بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» سهیل گفت: ما این نام [رحمان] را نمی‌شناسیم، چیزی را بنویس که می‌دانیم: «باسمک اللهم» به علی فرمود: «**بنویس باسمک اللهم**»، سپس چنین ادامه داد: «**این پیمانی است که محمد فرستاده خدا بر آن مصالحه نموده است.**» سهیل گفت: به خدا سوگند اگر تو را فرستاده خدا می‌دانستیم از زیارت خانه بازنمی‌داشتیم و با تو پیکار نمی‌کردیم، بلکه بنویس: محمد بن عبدالله. به علی فرمود که لفظ (رسول الله) را پاک کند، علی گفت نه بخدا آن را پاک نمی‌کنم. رسول خداﷺ فرمود: «**مکانش را به من نشان ده.**» مکانش را نشان داد و پیامبرﷺ آن را پاک کرد و فرمود تا بجای آن بنویسید محمدبن عبدالله. بندهای این صلحنامه به قرار ذیل بود:

بند اول: تا ده سال میان طرفین- مسلمانان و قریش- جنگ نباشد، مردم امنیت داشته و به یکدیگر تعرض نکنند، و سرقت و غافلگیری و خیانتی میانشان نباشد.

بند دوم: هر فرد قریشی که بدون اذن ولی و سرپرست خویش بگریزد و به محمد بپیوندد باید او را به آنان بازگرداند و اگر کسی از افراد محمد گریخته و نزد قریش رود، بازگردانده نخواهد شد.

بند سوم: هرکه بخواهد می‌تواند به عهد و پیمان محمد وارد شود و هرکه بخواهد می‌تواند با قریش هم‌پیمان شود و هر قبیله‌ای که به یکی از دو طرف بپیوندد، جزء همان طرف محسوب می‌شود. خزاعه با رسول خداﷺ و بنوبکر با قریش هم‌پیمان شدند.

بند چهارم: پیامبرﷺ و یارانش بدون انجام عمره، امسال بازگردند، و در سال آینده مشرکان از مکه بیرون رفته و مسلمانان بدون سِلاح جز با شمشیرِ در نیام وارد مکه شوند و سه شبانه‌روز اقامت کنند.

۱۴۱۳. بازگردانیدن ابوجندل:

در اثنای نوشتن صلحنامه، ابوجَندل‌بن سهیل با زنجیرهایی که برپا داشت خود را به سختی نزد رسول خداﷺ رساند، در این هنگام پدرش برخاست و سیلی‌ای بر صورتش

نواخت و زنجیرهایش را گرفت و کشید و گفت: ای محمد این نخستین کسی است که دوست دارم به بازگرداندش حکم کنی. پیامبر فرمود: **«ما هنوز نوشتن صلحنامه را به پایان نبرده‌ایم.»** سهیل گفت: بخدا که دیگر در هیچ موردی مصالحه نخواهم کرد. فرمود: **«آن را به من ببخش.»** سهیل نپذیرفت. آنگاه ابوجندل فریاد آورد: ای گروه مسلمانان آیا می‌پسندید که به مشرکان بازگردانده شوم تا مرا از دینم بازگردانند؟ پیامبرﷺ فرمود: **«ای ابوجندل! شکیبایی پیشه کن و ثواب را از خدا بخواه! زیرا خداوند برای تو و مستضعفان دیگری که با تو هستند گشایش و گریزگاهی پدید می‌آورد. ما با این قوم پیمان صلح بسته‌ایم و به این موضوع به آنان عهد داده‌ایم، آنان نیز به نام خدا با ما پیمان بسته‌اند، ما با آنان پیمان‌شکنی نمی‌کنیم.»**

١٤١٤. نحوه برخورد مسلمانان با صلحنامه:

با توجه به ظاهر بندهای صلحنامه که در ظاهر اجحافی در حق مسلمانان بود، عموم مسلمانان نسبت به آن احساس یأس و دلسردی کردند و بر آنان گران آمد، بخصوص این شرط که اگر کسی بدون اذن ولی‌اش به صف مسلمانان پیوست او را بازگردانند، اما قریش ملزم نیست مسلمانانی را که به قریش روی می‌آورند بازگرداند. از این‌رو عرض کردند: ای رسول خدا با این [صلحنامه] موافقت می‌کنیم؟ فرمود: **«آری، هرکس از ما به آنان پیوست، خدا او را از ما دورتر نماید، و هرکس از آنان نزد ما آمد [و بازگردانیده شد] به زودی خداوند برایش گشایش و گریزگاهی قرار خواهد داد.»** امضای صلحنامه بر عمربن خطاب بسیار سخت آمد، زیرا گمان می‌کرد در آن به مسلمانان اجحاف شده است. مسلم در صحیح خویش[1] روایت می‌کند که عمربن خطاب نزد رسول خداﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل نیستند؟ فرمود: آری، گفت: آیا کُشته‌های ما در بهشت و کُشته‌های آنان در جهنم نیستند؟ فرمود: آری. گفت: پس چرا در دینمان فرودستی را بگیریم و بازگردیم درحالی‌که هنوز خداوند در میان ما حکم نفرموده است؟ فرمود: **«ای پسر خطّاب! من فرستاده خدایم و او هرگز مرا ضایع نمی‌سازد.»**[2] در مسند احمد[3] آمده که عمر همچنین به پیامبرﷺ گفت: آیا نفرمودی که به خانهٔ کعبه رفته و طواف خواهیم کرد؟

---

۱. ٤٦٣٣.

۲. بخاری/٤٨٤٤.

۳. ١٥٩٧٥، این حدیث، صحیح است.

فرمود: **«آری، آیا به تو گفتم که همین امسال وارد می‌شویم؟»** گفت: خیر. فرمود: **«پس [بدان] که به کعبه رفته و طواف خواهی کرد.»** در صحیح مسلم[1] همچنین آمده که عمر نزد ابوبکر رفت و سخنانی را که به پیامبر گفته بود، بازگو کرد. ابوبکر نیز همان پاسخ‌های پیامبرﷺ را گفت. در این هنگام سوره فتح بر رسول خداﷺ نازل شد. پیامبرﷺ عمر را نزد خود فراخواند و آیات این سوره را بر او تلاوت فرمود. عمر گفت: ای رسول خداﷺ آیا این رویداد، پیروزی است؟ فرمود: «آری». عمر شادمان شد و بازگشت.

در حقیقت سخنان رد و بدل شده عمر با رسول خداﷺ به این قصد بود تا حکمت موافقت پیامبرﷺ با شروط صلحنامه را دریابد، زیرا ظاهر برخی از این شروط، اجحاف در حق مسلمانان بود و مشتاق بود تا مشرکان خوار شوند. پس در تمام آنچه گفت، معذور و بلکه مأجور است؛ زیرا مجتهد بود، چنانکه ابن‌حجر عسقلانی می‌گوید: به‌علاوه عمر از کردهٔ خویش سخت پشیمان شد و به همین منظور- بنابر روایت امام احمد-[2] می‌گوید: برای جبران سخنانی که آن روز به پیامبرﷺ گفته بودم، تا اینکه امیدوار شوم این مصالحه سرانجام نیکویی دارد، پیوسته روزه می‌گیرم و صدقه می‌دهم و برده آزادمی‌کنم.[3] دلیل اینکه عمر در کرده خویش معذور و مجتهد بود این است که پیامبرﷺ هرگز او را در این مورد توبیخ نفرمود، بلکه او را فراخواند و سوره فتح را که بدین سبب نازل شد برایش قرائت فرمود. پس سوال و کلام عمر با رسول خداﷺ از روی شک و تردید نبود، بلکه در پی جستجوی چیزی بود که برایش پوشیده بود و قصد تشویق بر خوارنمودن کفار را داشت و بدین کار تمایل داشت، چنانکه می‌دانست رفتار و قدرت پیامبرﷺ، یاری‌رساندن به دین و ابطال باطل‌کاران است. اما پاسخ ابوبکر‌ رضی الله عنه مانند پاسخ پیامبرﷺ، یکی از دلایل آشکاری است که بر فضل زیاد و دانش فوق‌العاده و شناخت فراوان و نفوذ و برتری ابوبکر بر دیگران در تمام این موارد دلالت دارد.

۱۴۱۵. تعلیل رضایت رسول خداﷺ با شروط و عبارات صلحنامه:

پیامبرﷺ با قریش در نوشتن صلحنامه با این موارد موافقت فرمود: نوشتن عبارت «باسمک الله» به جای «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، نوشتن محمدبن عبدالله به جای

---

۱. ٤٦٣٣.
۲. ۱۸۹۱۰، این حدیث، حسن است.
۳. السیره‌النبویه العمری: ٢/٤٤٤- ٤٤٥.

رسول الله ﷺ، بازگرداندن افرادی از قریش که به صف مسلمانان بپیوندد بدون بازگرداندن کسانی از مسلمانان که به قریش بپیوندند. دلیل موافقت پیامبر با این شروط، برای مصلحت مهم‌تری بود که در نتیجه صلح حاصل شد، به‌علاوه مفسده‌ای در این امور وجود نداشت. زیرا معنای «بسم الله الرحمن الرحیم» و «باسمک الله» یکی است، «محمدبن عبدالله» نیز همان رسول خداست، و نامگذاری نشدن خدا در اینجا به رحمان و رحیم، این صفات را از خدا نفی نمی‌کند و توصیف نکردن پیامبر ﷺ به رسالت نیز، رسالت را از ایشان نفی نمی‌کند؛ از این‌رو، در خواسته‌های قریش هیچ ضرر و مفسده‌ای وجود نداشت و مفسده در صورتی بود که خواسته‌هایشان متضمن نوشتن عبارات غیر جایز مانند تعظیم خدایانشان و مانند آن می‌بود.

اما پیامبر ﷺ، توجیه و حکمت شرطِ بازگرداندن افراد قریش که به صف مسلمانان می‌پیوندند و بازنگرداندن مسلمانان که به قریش می‌پیوندند را این‌گونه بیان فرمود: «**هرکس از ما به آنان پیوست، خدا او را از ما دورتر نماید و هرکس از آنان نزد ما آمد [و برگردانیده شد] به زودی خداوند فرجی خواهد بخشید.**» در ادامه چنان شد که پیامبر ﷺ فرمود.

مصلحت مترتب بر انعقاد این صلحنامه نیز فوایدی بود که پس از آن حاصل شد: فتح مکه، اسلام‌آوردن مردم مکه، ورود مردم به دین خدا بصورت گروهی، زیرا - پس از این صلح- با مسلمانان همنشینی می‌کردند و درباره احوال و معجزات و رفتار نیکوی پیامبر ﷺ از مسلمانان می‌شنیدند و از احوال مسلمانان و تاثیر اسلام بر آنان و مقاصد اسلام که بدان دعوت داده می‌شد، آگاه شدند. این شرایط، دلهایشان را نرم و به اسلام نزدیک کرد تا مردم زیادی پیش از فتح مکه اسلام آوردند، چنانکه مردم مکه، پس از فتح اسلام آوردند و غیر از قریش، سایر عرب‌ها نیز مسلمان شدند.

به‌طور خلاصه درنتیجه این صلح، امکان رفت و آمد و همنشینی مسلمانان با دیگران و دعوتشان به اسلام بوجود آمد و با این آزادی- آزادی دعوت و رفت و آمد و هم‌نشینی با دیگران- به موفقیت بزرگی در زمینه دعوت دست یافتند، به‌گونه‌ای که شمار مسلمانان هنگام فتح مکه ده هزار تن بود درحالی‌که قبل از این صلح، شمارشان از سه هزارتن فراتر نمی‌رفت.

۱۴۱۶. شتاب مسلمانان در تراشیدن سر و ذبح‌کردن قربانی پس از خودداری از این کار:

پس از پایان صلح و نرفتن به مکه و انجام ندادن عمره، پیامبر ﷺ برای خروج از عمره به یارانش فرمان داد تا سرهایشان را بتراشند و قربانی‌هایشان را ذبح کنند. اما هیچ‌یک از

مسلمانان چنین نکرد، زیرا از صلحنامه دلسرد بودند و امید داشتند از آن رجوع شود. پیامبرﷺ وارد خیمه شد و نگرانی خود را از این موضوع به همسرش ام‌سلمه- که در این غزوه همراهش بود- گفت. ام‌سلمه عرض کرد: ای رسول خدا بیرون شو و بدون اینکه با کسی سخن گویی قربانی‌ات را ذبح کن و موی سرت را بتراش. پیامبرﷺ طبق پیشنهاد امّ سلمه عمل کرد. مسلمانان با مشاهده عمل رسول خداﷺ برای ذبح‌کردن قربانی‌هایشان و تراشیدن سرشان بپاخاستند، حتی برخی سر یکدیگر را می‌تراشیدند. در این حال رسول خداﷺ برای کسانی که سرشان را تراشیدند سه بار و برای آنانی که موی خویش را کوتاه کردند یک بار دعای خیر کرد. شمار شترهای قربانی مسلمانان هفتاد نفر بود.

مبحث دوم
آیات نازل شده به سبب صلح حدیبیه و موارد مربوط به آن

۱۴۱۷. ما به تو پیروزی درخشانی بخشیدیم:

﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا * لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَيَهۡدِيَكَ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا * وَيَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصۡرًا عَزِيزًا﴾ (فتح:۱-۳)

«به راستی ما برای تو (فتح و) پیروزی آشکاری مقرر کرده‌ایم. تا خداوند گناه گذشته وآیندهٔ تو را بیامرزد، و نعمتش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایتت نماید. و خداوند به پیروزی شکست‌ناپذیری تو را یاری کند.»

این سوره- سوره فتح- هنگامی نازل شد که رسول‌خداﷺ در ماه ذوالقعده سال ششم هجری از حدیبیه بازگشت، آنگاه که مشرکان وی را از رسیدن به مسجدالحرام بازداشتند و اجازه ندادند عمره‌اش را در آن بگزارد. سپس به مصالحه و آتش‌بس با پیامبرﷺ روی آوردند و اینکه امسال بازگردد و از سال آینده برای عمره بیاید. پیامبرﷺ با آنان موافقت کرد هرچند برای برخی صحابه مانند عمربن خطاب ناخوشایند بود. این سوره نازل شد تا به مومنان آرامش خاطر دهد؛ زیرا از بازگرداندن خویش توسط قریش و مصالحه پیامبر با آنان احساس دلسردی می‌کردند، پس این سوره نازل شد تا در برابر بازداشتنشان از خانع کعبه، آرامشی برایشان باشد و آنچه را در دلهایشان به‌خاطر شروط این مصالحه بود که هرچند به مدت اندکی مشرکان را دلگرم می‌کرد، بزداید، چنانکه امام عطیه مفسر گفته

است.[1] از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: **«دیشب سوره‌ای بر من نازل گردید که از آنچه خورشید بر آن طلوع می‌کند برایم محبوب‌تر است: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾.»** منظور از این فتح مبین، همان صلح حدیبیه است، به اعتبار مصلحت و نتایجی که به همراه داشت. از ابن‌مسعود و غیر او روایت است که گفتند: شما این فتح را فتح مکه می‌شمارید و ما آن را صلح حدیبیه می‌شماریم. از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: این فتح را جز روز حدیبیه نمی‌دانستیم. در روایت بخاری از براءبن عازب آمده که گفت: شما این فتح را فتح مکه می‌شمارید و به طور قطع، فتح مکه، فتحی بود؛ امّا ما این فتح را بیعت رضوان در روز حدیبیه می‌شماریم. در روایت بخاری از انس نیز روایت است که گفت: منظور از این فتح، صلح حدیبیه است. قرطبی در تفسیر خویش[2] چنین آورده است: مردی هنگام بازگشت آنان از حدیبیه گفت: این فتح نبود، ما را از خانه کعبه بازداشتند. آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: **«بلکه این بزرگترین فتح [پیروزی ما] بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت‌آمیز، شما را از سرزمین خویش دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده‌اند تمایل به ترک تعرض نشان دادند.»**

امام زهری در این‌باره می‌گوید: صلح حدیبیه بزرگترین فتح است، زیرا همراهان پیامبر ﷺ هزار و چهارصد تن بودند، هنگامی که صلح واقع شد، مردم نزد یکدیگر رفتند و درباره خدا شنیدند و دانستند و هرکه قصد اسلام‌آوردن داشت، بر آن قادر بود، تا اینکه دو سال پس از صلح حدیبیه، مسلمانان در روز آمدن برای فتح مکه ده هزار تن بودند.[3]

﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ آلوسی در تفسیر خویش[4] می‌گوید: منظور از ذنب، خلاف اولی نسبت به مقام پیامبر ﷺ است، زیرا از قبیل «حسنات الأبرار سیئات المقربین: کارهای نیک خوبان برای مقربان عمل زشت محسوب می‌شود»، و چه بسا گفته می‌شود: منظور از ذنب چیزی است که در نظر پیامبر ﷺ ذنب [گناه] است، هرچند نزد خداوند متعال نه گناه باشد و نه خلاف اولی. امام ابن‌عطیه در تفسیر خویش[5]

---

۱. ۴۲۸/۱۳.
۲. ۲۶۱/۱۶.
۳. ابن‌کثیر: ۱۸۲/۴، ابن‌عطیه: ۴۲۸/۱۳، قرطبی: ۲۶۰/۱۶- ۲۶۱.
۴. ۹۱/۲۶.
۵. ۴۳۲/۱۳.

می‌گوید: یعنی: ارج نهادن با این حکم، هرچند به‌طور قطع گناهی ندارد. در تفسیر فتح البیان[1] چنین آمده است: منظور از گناه پس از رسالت، ترک اولی است و در حق پیامبرﷺ ذنب [گناه] نامیده می‌شود، به‌خاطر ارزش والای پیامبرﷺ، هر چند در حق دیگران گناه نباشد، پس از باب: «حسنات‌الأبرار سیئات المقربین» است. ابوسعود در تفسیرش می‌گوید: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّـهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ یعنی: تمام ترک اولی‌هایی که از تو سرزده است. که ترک اولی با نظر به جایگاه بالای پیامبرﷺ گناه نامیده می‌شود.[2] ﴿وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ﴾ با بالابردن دین اسلام و چیره‌کردن آن بر تمام ادیان، و انتشارش در سرزمین‌ها و سایر نعمت‌های دینی و دنیوی که خداوند متعال به پیامبرﷺ بخشیده بود. ﴿وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾ در ابلاغ رسالت و شریعت بزرگ و دین استواری که برایت تشریع کرد. اصل استقامت هر چند پیش از فتح حاصل شد، اما پس از آن راه‌های حقیقت آشکار گردید و روش‌هایش استوار شد. ﴿وَيَنصُرَكَ اللَّـهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾ یعنی: پیروزی‌ای غالب، نیرومند و با عزت و بی‌ذلت که به سبب فروتنی‌ات در برابر فرمان خدا، این پیروزی بر دشمنان برایت محقق گردید.[3]

۱٤۱۸. فروفرستادن آرامش بر دلهای مومنان:

﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّـهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّـهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ اللَّـهِ فَوْزًا عَظِيمًا﴾(فتح:۴-۵)

«او کسی است که در دلهای مؤمنان آرامش نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند، و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست، و خداوند دانای حکیم است. تا (سرانجام) مردان و زنان مؤمن را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد کند، که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آنجا خواهند بود، و گناهانشان را از آنان می‌زداید (و می‌بخشد) و این نزد خدا کامیابی بزرگی است.»

---

۱. ۸۸/۱۳.
۲. ٤۳/۱۳.
۳. فتح البیان: ۸۹/۱۳، ابن‌کثیر: ۱۸٤/٤.

یعنی به سبب صلحی که میان پیامبرﷺ و مشرکان منعقد شد و امنیت پس از آن، خداوند آرامش و اطمینانی بر دلهای مومنان فروفرستاد تا مومنان لطف و بخشش خداوند بر خویش- یعنی امنیت پس از ترس و آتش‌بس پس از جنگ- را بشناسند، که یقینی بر یقینشان افزوده شود.

﴿وَلِلَّـهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: از فرشتگان و انسان‌ها و جن‌ها، که آنان را بر هر کس بخواهد مسلط می‌گرداند و از هر کدام از بندگانش که بخواهد با آنان انتقام می‌گیرد، آنگونه که علم و حکمتش اقتضا می‌کند. یکی از حکمت‌ها و اعمال خداوند نسبت به بندگان مومنش این است که دلهایشان را در صلح حدیبیه آرام کرد و پیروزی‌های پس از این صلح را به آنان وعده داد و محقق گردانید تا مومنان نعمت‌های فراهم شده توسط خداوند بر خویش را بشناسند و شکر آن را بجا آورند تا مستحق ثواب شده و پاداش شکرشان را دریافت کنند.[1]

۱۴۱۹. عذاب منافقان و مشرکان:

﴿وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّـهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّـهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (فتح:۶)

«و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند، عذاب کند، حوادث نا گوار و بد بر آنان باد، و خداوند بر آنان خشم گرفته، و آنان را لعنت کرده، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است، و چه بد جایگاهی است.»

یعنی: تا منافقان و مشرکان را به‌خاطر ناراحتی و کراهتشان از نصرت خدا به مومنان، عذاب کند. ﴿الظَّانِّينَ بِاللَّـهِ ظَنَّ السَّوْءِ﴾ یعنی: گمان می‌کردند که خداوند متعال، رسول و مومنان را یاری نمی‌کند و آنان را پیروز و فاتح به زور و قدرت به مکه بازنمی‌گرداند. ﴿عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ گمان و انتظارشان نسبت به مومنان، که بدان گرفتار شدند. سوء به معنای هلاکت و نابودی است.[2]

---

۱. کشاف: ۳۳۳/٤- ۳۳٤، قاسمی: ٦٧/١٥.

۲. کشاف: ۳۳٤/٤.

۱۴۲۰. ارج‌نهادن و تعظیم بر خدا:

﴿إِنَّا أَرۡسَلۡنَاكَ شَاهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا * لِّتُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا﴾ (فتح:۸-۹)

«(ای پیامبر) به راستی ما تو را گواه و مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم. (شما ای مردم) به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و (دین) او را یاری کنید، و او را بزرگ دارید، و بامداد و شامگاه او را تسبیح گویید.»

﴿شَاهِدٗا﴾ یعنی: با ابلاغ رسالت بر امّت، بر آنان گواه باش. ﴿وَمُبَشِّرٗا﴾ با بشارت بهشت به فرمانبردارانت. ﴿وَنَذِيرٗا﴾ بیم‌دهنده از آتش به نافرمانان؛ ﴿لِّتُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُعَزِّرُوهُ﴾ یعنی: دینش را تأیید و تقویت کنید. ﴿وَتُوَقِّرُوهُ﴾ یعنی: او را بزرگ دارید. ﴿وَتُسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا﴾ یعنی: بامدادان و شامگاهان او را به پاکی بستایید. تمام این ضمایر به خداوند متعال برمی‌گردد، و برخی بازگشت دو ضمیر اول یعنی ﴿وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ﴾ را به رسولﷺ و آخری یعنی ﴿وَتُسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا﴾ را به خداوند متعال دانسته‌اند، اما این نظر، ضمایر را تفکیک می‌کند.[1]

۱۴۲۱. مسلمانان با رسول خدا «بیعت رضوان» بستند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا﴾ (فتح:۱۰)

«بی‌گمان کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آنان است، پس هر کس که پیمان‌شکنی کند، به زیان خودش پیمان شکسته است، و هر کس به آنچه که بر آن با خدا عهد بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.»

بیعت، پیمانی است که انسان برای فرمانبرداری از امام بر خودش می‌بندد و وفا به عهدی که بدان ملزم شده است. منظور از بیعت در اینجا، بیعت رضوان در حدیبیه است، زیرا با پیامبرﷺ در زیر درخت موردنظر بر جنگ با قریش بیعت کردند و خداوند در آیه مزبور خبر داد که این بیعت با رسولﷺ بیعت با خداوند متعال است چنانکه می‌فرماید: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ یعنی بستن پیمان با رسول خداﷺ همانند بستن پیمان با

---

۱. قاسمی: ۱۵/۶۸- ۶۹، ابن‌کثیر: ۴/۱۸۵.

خدا است و این دو مورد تفاوتی ندارد.[١] در تفسیر آلوسی[٢] چنین آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ﴾ در روز حدیبیه به یاری‌کردن تو تا لحظه مرگ، یا اینکه از قریش فرار نکنند. بیعت کردن پیش از نزول این آیه نازل شد و تعبیر به مضارع برای یادآوری زمان ماضی است. ﴿إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّـهَ﴾ زیرا هدف از بیعت با رسولﷺ و فرمانبرداری از او، اطاعت و فرمانبرداری از فرامین خداست، پس مبایعت با خدا به معنای فرمانبرداری از اوست. ﴿يَدُ اللَّـهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ استئناف مؤکد برای ماقبلش است. ﴿فَمَن نَّكَثَ﴾ هر کس پیمان‌شکنی کند، ﴿فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ ضرر پیمان‌شکنی‌اش، فقط به خودش می‌رسد. ﴿وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّـهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ یعنی: بهشت. زمانی که شخص وفایش را کامل کند، گفته می‌شود: «وفی بالعهد و أوفی به.»[٣]

١٤٢٢. بادیه‌نشینانِ بازمانده از جهاد:

﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ اللَّـهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا * بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًا بُورًا * وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّـهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا * وَلِلَّـهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّـهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (فتح:١١-١٤)

«به زودی بازماندگان از اعراب (بادیه نشین، عذر آورده و) به تو (ای پیامبر) می‌گویند: (نگهداری) اموال و زن و فرزندانمان ما را به خود مشغول داشت، (و نتوانستیم در سفر حدیبیه همراه شما باشیم) پس برای ما طلب آمرزش کن. آنان با زبان‌های خود چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست، بگو: چه کسی می‌تواند در برابر خدا از شما دفاع کند، اگر در حق شما زیانی بخواهد و یا در حق شما نفی بخواهد؟! بلکه خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. بلکه شما گمان بردید که پیامبر (خدا) و مؤمنان هرگز به سوی خانوادهٔ خویش بازنخواهند گشت، و این (گمان) در دلهای شما زینت یافته بود، و گمان بد بردید، و قومی

---

١. فتح البیان: ٩٣/١٣- ٩٤.
٢. ٩٦/٢٦.
٣. آلوسی: ٩٧/٢٦، قاسمی: ٩٦/١٥.

هلاک‌شده (ونابود) گشتید. و هر کس که به خدا و پیامبرش ایمان نیاورد، پس (بداند که) ما برای کافران آتش سوزان (جهنم) آماده کرده ایم. فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست، هر کس را بخواهد می‌آمرزد، و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند آمرزنده مهربان است.»

یعنی: آنگاه که رسول خدا در سال حدیبیه به قصد گزاردن عمره راه مکه را در پیش گرفت، اعراب و بادیه‌نشین‌های پیرامون مدینه بسیج شدند تا همراه وی خارج شوند از ترس اینکه مبادا قریش با وی بجنگند یا از ورودش به خانه کعبه جلوگیری کنند. پیامبر احرام بست و قربانی‌اش را همراه برد تا اعلام دارد قصد جنگ ندارد. پس از آن بسیاری از بادیه‌نشین‌ها ماندند و گفتند: نزد مردمانی می‌رود که در داخل خانه‌اش، در مدینه با او جنگیدند و یارانش را به قتل رساندند و با آنان جنگید. پس همراه پیامبر نرفتند و ترجیح دادند در کنار خانواده و کارشان بمانند و کارشان را بهانه آورده و از رسول خداﷺ خواستند برایشان طلب آمرزش کند. این سخنشان از روی اعتقاد نبود، بلکه از روی تقیه و سازش بیان شد، از این‌رو خداوند متعال فرمود: ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾، ﴿قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ اللَّـهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا﴾ یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند اراده خدا درباره شما را بازگرداند. او اسرار و نهان‌های شما را می‌داند هرچند تقیه و نفاق کنید، به همین منظور فرمود: ﴿بَلْ كَانَ اللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾. در ادامه فرمود: ﴿بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا﴾ یعنی: از روی عذر و نافرمانی تخلف نکردید بلکه تخلفتان از روی نفاق بود، به عبارتی: باور داشتید که کشته و ریشه‌کن می‌شوند و هیچ‌یک از آنان بازنمی‌گردد، ﴿ وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ یعنی: شیطان مخالفتتان با رسول خداﷺ را برایتان زینت بخشید، ﴿وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ یعنی: گمان یاری‌نکردن خدا به رسولشﷺ و بازنگشتن رسول و یارانش از این سفر. ﴿وَكُنتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ نابودشده و مستحق خشم خدا، یا اعمال و نیت‌هایتان فاسد بود. ﴿وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّـهِ وَرَسُولِهِ﴾ برای اعلام این مطلب است که هرکس میان دو ایمان- ایمان به خدا و ایمان به رسولش- جمع نکند، کافر است و خداوند برای کافران، آتش جهنم را آماده کرده است. ﴿وَلِلَّـهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾ آن را مدیریت می‌کند و بر این کار توانا و داناست. ﴿يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّـهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ از صفاتش این است که بخشنده و مهربان است.[۱]

۱۴۲۳. بازداشتن برجای‌ماندگان غزوه حدیبیه از رفتن به خیبر:

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّـهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّـهُ مِن قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (فتح:۱۵)

«هنگامی که به سوی غنایم (خیبر) حرکت نمودید تا آنها را برگیرید، بازماندگان (حدیبیه) خواهند گفت: بگذارید ما (نیز) در پی شما بیاییم. آنان می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند، (ای پیامبر) بگو: هرگز از پی ما نیایید، این چنین خداوند از پیش فرموده است. پس آنان خواهند گفت: (نه) بلکه، شما به ما حسادت می‌ورزید. بلکه (حقیقت این است که) جز اندکی در نمی‌یابند.»

خداوند متعال از بادیه‌نشین‌هایی که هنگام رفتن پیامبرﷺ برای گزاردن عمره در سال حدیبیه با او مخالفت کردند خبر می‌دهد که: چون پیامبرﷺ و یارانش برای فتح خیبر رفتند، خواستند همراه مسلمانان بروند تا پس از فتح خیبر غنایم به دست آوردند درحالی‌که پیشتر از رفتن به جهاد با پیامبرﷺ سرپیچی کرده بودند از ترس اینکه منجر به نبرد با قریش شود. از این‌رو، خداوند به رسولشﷺ فرمان داد برای مجازات آنان در برابر گناهشان - که مجازات از جنس گناهشان باشد- اجازه خروج به آنان ندهد، زیرا خداوند متعال منافع خیبر را فقط برای اهل حدیبیه وعده داده بود و برجای‌ماندگان بادیه‌نشین با آنان شریک نبودند. شرعاً و تقدیراً چیزی غیر از این واقع نشد؛ از این‌رو، خداوند متعال فرمود: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّـهِ﴾ مجاهد می‌گوید: وعده‌ای است که خداوند به اهل حدیبیه داد. ﴿قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّـهُ مِن قَبْلُ﴾ یعنی: خداوند متعال پیش از درخواست شما برای خروج با اهل حدیبیه، غنیمت خیبر را فقط برای آنان وعده فرموده است؛ از این‌رو اجازه همراهی آنان به خیبر را ندارید؛ زیرا غنیمتش برای غیر شماست و در آن سهمی ندارید. ﴿فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا﴾ یعنی: این برجای‌ماندگان بادیه‌نشین می‌گویند: بر ما حسادت می‌ورزید که در صورت رفتن ما با شما به خیبر، سهمی از

---

۱. ابن‌کثیر: ۱۸۹/۴، کشاف: ۳۳۶/۴- ۳۳۷، قاسمی: ۷۹/۱۵-۸۱.

غنیمت ببریم، و به این خاطر به ما اجازه خروج نمی‌دهید. ﴿بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ یعنی: این بادیه‌نشین‌ها، از خداوند متعال درباره دین که چه چیزی به نفعشان و چه چیزی به زیانشان است درنمی‌یابند جز فهم اندکی درباره امور دنیا.[1]

۱۴۲۴. آماده‌باش بازماندگان بادیه‌نشین به جنگ:

﴿قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِن تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّـهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (فتح:۱۶)

«(ای پیامبر) به بازماندگان از اعراب (بادیه نیشن) بگو: به زودی فراخوانده می‌شوید به سوی قومی سخت جنگجو (و نیرومند) که با آنان نبرد کنید، یا اسلام بیاورند، پس اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی کنید همانگونه که پیش از این سرپیچی کردید، شما را به عذابی دردناک، عذاب می‌دهد.»

خداوند متعال به پیامبرش ﷺ فرمود تا به این برجای‌ماندگان بادیه‌نشین بگوید به زودی به نبرد با دشمنی بسیار زورمند دعوت خواهند شد، و این مطلب دلالت دارد که آنان اسلام را یاری خواهند کرد وگرنه شایسته این دعوت نبودند. مفسران در منظور خداوند متعال از ﴿أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ اختلاف نظر دارند؛ عکرمه و قتاده و ابن‌جبیر گفته‌اند: آنان قبیله هوازن هستند و کسانی که رسول خدا ﷺ با آنان جنگید. کعب می‌گوید: آنان رومیان هستند که رسول خدا در سال تبوک به سوی آنان رفت و کسانی که در غزوه مؤته به سویشان فرستاد. بنابر گفته زهری: آنان مرتدان و بنی‌حنیفه در یمامه هستند. بنابر قول حسن: مردم فارس و روم هستند. ﴿تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ یعنی: جهاد و نبرد با آنان برایتان تشریع شده است، پس به جنگ با آنان ادامه می‌دهید و بر آنان غلبه می‌کنید یا مسلمان شده و بدون جنگ بلکه به اختیار در دینتان وارد می‌شوند. ﴿فَإِن تُطِيعُوا﴾ یعنی: اگر اجابت کردید و به جهاد رفتید و ماموریت خویش را اجرا کردید، خداوند پاداش نیکی به شما می‌دهد، یعنی: غنیمت در دنیا و بهشت در آخرت. ﴿وَإِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ﴾ یعنی:

---

۱. ابن‌کثیر: ۱۹۰/٤، کشاف: ۳۳۷/٤- ۳۳۸، قاسمی: ۸۰/۱۵-۸۱.

همچنان که در زمان حدیبیه دعوت شدید و مخالفت ورزیدید، ﴿يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ یعنی: به سبب افزوده‌شدن بر جرمتان.

۱۴۲۵. برداشتن گناه از معذوران:

﴿لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَن يُطِعِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (فتح:۱۷)

«بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ (نیز) گناهی نیست و بر بیمار (هم) گناهی نیست (اگر اینها در جهاد شرکت نکنند). و هر کس از خدا و رسولش اطاعت نماید، او را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌سازد که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، و هر کس که سرپیچی کند به عذابی دردناک او را عذاب می‌کند.»

این آیه عذرهای ترک جهاد را بیان می‌کند؛ مانند نابینایی و لنگی مستمر و عارضه‌ای مانند بیماری که چند روزی می‌آید و سپس برطرف می‌شود که بیمار درحال بیماری‌اش معذور است تا برطرف شود. خداوند بلندمرتبه در ادامه برای تشویق بر جهاد و فرمانبرداری از خدا و رسولش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَن يُطِعِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ چنانکه برای پرهیز از پشت‌کردن به جهاد می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ﴾ یعنی: از جهاد خودداری کند، ﴿يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ در دنیا با حقارت و در آخرت با جهنم.[۱]

۱۴۲۶. خشنودی خدا از بیعت‌کنندگان حدیبیه:

﴿لَّقَدْ رَضِيَ اللَّـهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا • وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّـهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (فتح:۱۸-۱۹)

«به راستی خداوند از مؤمنان ـ هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند ـ خشنود شد، پس آنچه که در درون دلهایشان بود دانست، لذا آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی (و فتحی) نزدیک را به آنان پاداش داد. و (همچنین) غنیمت‌های فراوانی که آن را به دست می‌آوردند و خداوند، پیروزمند حکیم است.»

---

۱. ابن‌کثیر: همانجا.

خداوند متعال، خشنودی‌اش را از مومنانی که در زیر درخت در سرزمین حدیبیه با رسول خداﷺ بیعت بستند و هزار و چهارصد تن بودند، اعلام می‌فرماید. عمربن خطاب این درخت را از ترس وقوع فتنه به آن برید. ابن‌حجر عسقلانی در شرحش بر صحیح بخاری[1] چنین گفته است: «نزد ابن سعد به اسناد صحیح از نافع یافتم که به عمرؓ خبر رسید گروهی نزد این درخت رفته و در آنجا نماز می‌گزاردند، پس آنان را تهدید کرد سپس فرمود تا آن را قطع کنند و قطع کرد.» در این آیه، گرامی‌داشتن مومنان و اعلام خشنودی خدا از آنان هنگام بیعت وجود دارد و به همین منظور، بیعت‌الرضوان نامیده شد. ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی: راستگویی و وفاداری و شنیدن و اطاعت از رسول خداﷺ. ﴿فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ﴾ آرامش دادن بر آنان، منظور است. ﴿وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ صلحی منظور است که خدا میان آنان و دشمنانشان برقرار کرد و فواید جامع و پیوسته متصل به فتح خیبر، و فتح مکه، سپس فتح سایر سرزمین‌ها و اقلیم‌ها و عزت و پیروزی و برتری در دنیا و آخرت که بدان دست یافتند. ﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّـهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ یعنی غنایم خیبر که زمینی با ساختمان و اموال بود و رسول خداﷺ آن را فقط میان اهل بیعت رضوان تقسیم کرد. ﴿وَكَانَ اللَّـهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ یعنی: در انتقام از دشمنانش، نیرومند و در اداره کردن مخلوقاتش، داناست.[2]

۱۴۲۷. وعده خدا به اهالی بیعت رضوان:

﴿وَعَدَكُمُ اللَّـهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَـٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا * وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّـهُ بِهَا وَكَانَ اللَّـهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾ (فتح: ۲۰-۲۱)

«خداوند غنیمت‌های فراوانی به شما وعده داده است که آنها را به دست می‌آورید، پس این (غنیمت خیبر) را برای شما زودتر فراهم ساخت و دست (تعدّی) مردم (مخالف و دشمن) را از شما بازداشت و تا (عبرت و) نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند. و (نیز غنیمتهای) دیگری که هنوز به آنها دست نیافته‌اید، به تحقیق خداوند به آن احاطه دارد و خداوند بر همه چیز تواناست.»

---

۱. ۴۴۸/۸.

۲. ابن‌کثیر: ۴/۱۹۰-۱۹۱، قرطبی: ۲۷۸/۱۶، قاسمی: ۸۶/۱۵.

﴿وَعَدَكُمُ اللَّـهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾ وعده‌ای است که خداوند متعال به مومنان داده بر اینکه تا روز قیامت در زمان‌های مشخصی به غنایم دست خواهد یافت. ﴿فَعَجَّلَ لَكُمْ هَـٰذِهِ﴾ یعنی: غنایم خیبر. ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ﴾ یعنی: دستان مردم خیبر و هم‌پیمانانشان از بنواسد و غطفان آنگاه که به یاری‌شان آمدند، اما خدا در دلهایشان وحشت انداخت پس به دنبالشان برگشتند و از تصمیم خویش مبنی بر نصرت یهودیان خیبر منصرف شدند ﴿وَلِتَكُونَ﴾ این کوتاه ساختن دستان، ﴿آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: عبرتی شود تا بدانند نزد خدا جایگاهی دارند و او ضامن فتح و پیروزی‌شان است. ﴿وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾ یعنی: بر بصیرت و یقین و اعتمادتان به فضل و رحمت خدا بیفزاید. ﴿وَأُخْرَىٰ﴾ عطف بر ﴿هَـٰذِهِ﴾ است، یعنی: این غنایم- غنایم خیبر- را برایتان پیش انداخت و غنایم دیگر که ﴿لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا﴾ غنایم هوازن در غزوه حنین است. ﴿لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا﴾ دلالت دارد بر اینکه آنان قبلاً برای دستیابی به غنایم هوازن کوشیدند، [اما بدان دست نیافتند]. ﴿قَدْ أَحَاطَ اللَّـهُ بِهَا﴾ یعنی: بر آنها تسلط داشت و شما را بر آنها مسلط کرد و به رسم غنیمت به شما بخشید. به عبارتی خدا آنها را به‌طور کامل برایتان مهیا ساختهو به طور قطع بدان دست می‌یابید. پس هرچند هنوز بر آنها دست نیافته‌اید، اما برایتان محفوظ است و از دستتان نمی‌رود.[1]

۱۴۲۸. سنت ثابت خدا در یاری‌رساندن به مومنان:

﴿وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا • سُنَّةَ اللَّـهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِيلًا﴾ (فتح:۲۲-۲۳)

«و اگر کسانی که کافر شدند، با شما می‌جنگیدند، یقیناً پشت می‌کردند (و از میدان فرار می‌کردند) آنگاه یار و یاوری نمی‌یافتند. (این) سنت خداوند است، که پیش از این (نیز) گذشته است و برای سنت خدا هرگز دگرگونی نخواهی یافت.»

یعنی: اگر کافران قریش و اهالی مکه در حدیبیه به جنگ با شما برخیزند و با شما مصالحه نکنند، بنابرقولی: اسد و غطفان که خواستند مردم خیبر را یاری رسانند منظور است. ﴿لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ﴾ یعنی: مانند شکست‌خورده جنگی از دشمن، بر شما پشت خواهند کرد. ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ یعنی: کسی را نخواهند یافت که جنگ آنان با شما را به

---

۱. کشاف: ۳٤۰/٤- ۳٤۱، قرطبی: ۲۷۹/۱٦، آلوسی: ۱۰۹/۲، قاسمی: ۸٦/۱٥-۸۷.

عهده گرفته و آنان را در برابر شما یاری کند. ﴿سُنَّةَ اللَّـهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ﴾ یعنی: این روش و سنت خداست و در امت‌های پیشین جاری بوده که دوستانش از رسولان و مومنان را در برابر دشمنان خویش و دشمنان آنان پیروز کرده است. منصوب شدن ﴿سُنَّةَ﴾ بنا بر مصدربودن به فعل محذوف است؛ یعنی: خداوند سنتی را پیاده کرد و آن یاری‌کردن دوستانش- رسولان و مومنان- در برابر دشمنانشان است. یا ﴿سُنَّةَ﴾ به این سبب منصوب شد که مصدر موکد برای مضمون جمله پیشین- شکست کافران و پیروزی مومنان- است. ﴿وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِيلًا﴾ یعنی: تغییری نمی‌یابی، بلکه مستمر و ثابت است.[۱] ابن‌کثیر می‌گوید: این سنت و عادت خدا در مخلوقاتش است، کفر و ایمان در مکان جداکننده‌ای رودررو نمی‌شوند مگر اینکه خداوند ایمان را بر کفر پیروز گردانیده و حق را بالا برده و باطل را پایین می‌آورد، چنانکه خداوند متعال در کارزار بدر، دوستان مومنش را در برابر دشمنان مشرکشان، با وجود کثرت و تجهیزات اینان و کمبود شمار و تجهیزات مسلمانان پیروز گردانید.[۲]

۱۴۲۹. منت‌بخشیدن خداوند به مومنان با جلوگیری از وقوع جنگ میان آنان و مشرکان:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾(فتح:۲۴)

«و او کسی است که دست آنان را از شما، و دست شما را از آنان در درون مکه بعد از آنکه شما را بر آنان پیروز گرداند، (باز داشت و) کوتاه کرد. و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.»

ابن‌کثیر می‌گوید: این منت‌بخشیدن خداوند متعال بر بندگان مومنش است آنگاه که دستان مشرکان را از آنان بازداشت و آسیبی از مشرکان به آنان نرسید، دستان مومنان را از مشرکان بازداشت که در کنار مسجدالحرام با آنان بجنگند، بلکه هر دو گروه را بازداشت و صلحی در میانشان برقرار کرد که خیر و سرانجام نیکَ در دنیا و آخرت برای مومنان در آن قرار داشت.[۳] قتاده می‌گوید: بطن مکه: حدیبیه است و بنابر قول برخی: بیشتر حدیبیه از

---

۱. کشاف: ۳٤۱/٤، فتح البیان: ۱۰۹/۱۳، قاسمی: ۸۸/۱۵.
۲. ابن‌کثیر: ۱۹۲/٤.
۳. همان.

حرم است.[۱] در تفسیر آلوسی[۲] چنین آمده است: ﴿بِبَطْنِ مَكَّةَ﴾ یعنی: حدیبیه. بیان شد که برخی از حدیبیه، جزء حرم مکه است و اطلاق بطن مکه بر آن، از باب مبالغه است. ﴿مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی: پس از آنکه خداوند شما را بر آنان توانا و مسلط کرد، زیرا روایت است که عکرمةبن ابی‌جهل با پانصدتن خارج شد و رسول خداﷺ افرادی را فرستاد تا او را شکست دهند و به داخل مکه وارد سازند. از أنس نیز روایت است که گفت: در روز حدیبیه هشتاد مرد مسلح از اهل مکه از جانب کوه تنعیم بر رسول خداﷺ و یارانش پایین آمدند تا آنان را غافلگیر کنند، آنان را دستگیر کردیم. رسول خداﷺ آنان را بخشید. آنگاه این آیه نازل شد. احمد و نسائی و حاکم و دیگران در سبب نزول این آیه چنین روایت کرده‌اند- حاکم این روایت را صحیح دانسته- : سی‌تن از جوانان مشرکان در روز حدیبیه، مسلّح بر مسلمانان خارج شدند، رسول خداﷺ علیه آنان دعا کرد، خداوند آنان را کور و کر گرداند، مسلمانان به سویشان برخاستند و آنان را دستگیر کردند، رسول خداﷺ به آنان فرمود: «**آیا در پیمان کسی آمده‌اید یا کسی تضمین برایتان قرارداده است.**» گفتند: خیر، پیامبر آنان را آزاد کرد. آنگاه این آیه نازل شد.[۳]

خلاصه آنکه خداوند متعال از وقوع جنگ میان مسلمانان و مشرکان جلوگیری کرد و مشرکان هرچه کوشیدند بر شعله‌ورشدن جنگ و نبرد با مسلمانان بکوشند خداوند آنان را بازداشت و آنان را از مسلمانان دور کرد، یا مسلمانان آنان را دستگیر کردند و پیامبرﷺ آنان را بخشید، و مسلمانان با وجود تحریکات قریش هرگز وارد جنگ با آنان نشدند، زیرا خداوند به‌خاطر حکمتی که نتایجش بعداً آشکار شد، خواست تا میان دو گروه صلح برقرار شود.

۱٤۳۰. جلوگیری از جنگ، برای دفع مفسده راجح بر مصلحت:

﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾

(فتح:۲۵)

---

۱. قاسمی: ۸۹/۱۵.
۲. ۱۳۱/۳٦.
۳. قرطبی: ۲۸۱/۱٦، فتح البیان: ۱۰۹/۱۳- ۱۱۰.

«آنان کسانی هستند که کافر شدند و شما را از مسجدالحرام بازداشتند، و از رسیدن قربانی به قربانگاهش (بازداشتند)، و اگر مردان و زنان مومن (مستضعف در مکه) نبودند که شما آنان را نمی‌شناسید (و بیم آن نبود) که آنان را پایمال (و هلاک) کنید، پس ندانسته (از کشتن) آنان به شما گناه (و تنگ و رنج) می‌رسید (خداوند هرگز از این جنگ جلوگیری نمی‌کرد) تا خداوند هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد کند، اگر (مؤمنان و کافران در مکه) از یکدیگر جدا بودند، مسلماً کافرانشان را به عذابی دردناک عذاب می‌کردیم.»

یعنی: این مشرکان قریش و یاران آنان در جنگ با رسول خداﷺ، کسانی هستند که با انکار توحید خدا و نبوت محمدﷺ کافر شدند، ﴿وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ﴾ یعنی: افزون بر کفر، شما را از مسجدالحرام بازداشتند و از ورود شما به آن جلوگیری کردند، درحالی‌که شما نسبت به آن از آنان سزاوارتر بودید و در حقیقتِ امر، شما اهل آن هستید، قربانی شما را نیز بازداشتند، ﴿مَعْكُوفًا﴾ یعنی: که بازداشته‌شده بود و نگذاشته به محلش که در آنجا ذبح می‌شود- سرزمین حرم- برسد. رسول‌خداﷺ هنگام حرکت به سوی مکه، هفتاد نفر شتر برای قربانی آورده بود. این آیه دلالت دارد بر اینکه مکان ذبح قربانی، سرزمین حرم است. ﴿وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ﴾ یعنی: اگر در مکه، مردان و زنان مؤمنی همراه کافران نبودند که شما از ایمان آنان بی‌خبرید و مشرکان آنان را در مکه نگه داشته‌اند و نمی‌توانند نزد شما آیند ﴿أَن تَطَئُوهُمْ﴾ یعنی: اگر بجای صلح به شما اجازه فتح مکه به زور داده شود چون این مردان و زنان مؤمن را نمی‌شناسید، آنان را با کفار بکشید. ﴿فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ﴾ یعنی: به سبب کشتن آنان گناهکار شوید. اگر این خطر بزرگ نبود، دستان شما را از آنان بازنمی‌داشت و به شما اجازه ورود به مکه و جنگ با مشرکان می‌داد. ﴿لِّيُدْخِلَ اللَّـهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ﴾ یعنی: عذابشان را به تأخیر می‌اندازد، تا مؤمنان از میانشان رها شوند و بسیاری از مشرکان به اسلام درآیند. ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا﴾ یعنی: اگر کافرانی که در میان مومنان هستند ازآنان متمایز می‌شدند، ﴿لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ یعنی: به‌طور قطع شما را بر آنان مسلط می‌کرد و شما سریع آنان را می‌کشتید.[1]

---

۱. ابن‌کثیر: ۱۹۳/٤، کشاف: ٣٤٢/٤- ٣٤٣، قاسمی: ٩٠/١٥-٩١.

۱٤۳۱. صلح حدیبیه به توفیق خدا بود:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّـهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّـهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (فتح:۲۶)

«آنگاه که کسانی که کافر شدند در دلهای خود حمیت (= تعصب ونخوت) ـ همان حمیت جاهلیت ـ نهادند، پس خداوند آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل فرمود و آنان را به کلمهٔ تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس سزاوارتر و اهل آن بودند، و خداوند به همه چیز داناست.»

حمیت به معنای تعصب است، و حمیت کافران، تعصب آنان از اقرار به رسالت پیامبرﷺ و تعصب مردم مکه در بازداشتن مسلمانان از ورود به مکه برای گزاردن عمره، و تعصب سهیل‌بن عمر- نماینده قریش برای انعقاد صلح حدیبیه با رسول خداﷺ-، خودداری از نوشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» و «محمد رسول الله» بود. وی در این کار اصرار ورزید تا رسول خداﷺ به علی‌بن ابی‌طالب فرمود: **«بسم الله الرحمن الرحین» را پاک کن و بجای آن بنویس «باسمک اللهم»، و «محمد رسول الله» را پاک کن و بجای آن بنویس «محمدبن عبدالله»**. خداوند متعال آن را تعصب جاهلی برشمرد؛ زیرا بدون دلیل و نابجا بود، چنانکه امام ابن‌عطیه گفته است؛ زیرا رسول خداﷺ نه به قصد جنگ با آنان بلکه برای گزاردن عمره و تعظیم خانه خدا رفته بود، پس تعصب آنان، جاهلیت محض بود. سکینه به معنای آرامش و وقار است و ﴿فَأَنزَلَ اللَّـهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: مسلمانان خواستند تا آنچه سهیل‌بن عمرو می‌خواهد نوشته نشود و به‌خاطر آن با او بجنگند، که در این هنگام خداوند آرامش و ثبات خویش را بر رسولشﷺ و مومنان فروفرستاد تا با بندهای صلحنامه مذکور موافقت کردند. ﴿وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى﴾ یعنی «لا اله إالله محمد رسول الله». یعنی مشرکان این کلمه را به زبان نیاوردند، پس خداوند مومنان را بدان تخصیص داد. ﴿كَلِمَةَ التَّقْوَى﴾ کلمه‌ای است که به‌وسیله آن از شرک پرهیز می‌شود. ﴿وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا﴾ از کافران مکه بدان سزاوارتر بودند؛ زیرا خداوند متعال آنان را به دینش و همنشینی با پیامبرش برگزید. ابوسعود می‌گوید: یعنی: توصیف‌شدگان

به استحقاق بیشتر به آن. ﴿وَأَهْلَهَا﴾ یعنی: شایسته آن. ﴿وَكَانَ اللَّـهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ یعنی: حق هر چیزی را می‌داند و حق را به مستحقش می‌رساند.[۱]

۱۴۳۲. خداوند رویای پیامبرش را تحقق بخشید:

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّـهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّـهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح:۲۷)

«به راستی خداوند رؤیای رسولش را به حق تحقق بخشید، قطعاً اگر خدا بخواهد همه شما در نهایت امنیت (و) در حالی که سرهای خود را تراشیده و (یا) کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس ندارید وارد مسجدالحرام خواهید شد، پس (خداوند) چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید، و پیش از آن، فتح (و پیروزی) نزدیکی (برای شما) مقرر نمود.»

رسول خداﷺ قبل از حرکت به حدیبیه، در خواب دید که او و یارانش در امنیت وارد مکه شده و سرهایشان را تراشیده و کوتاه کرده‌اند. از این‌رو، خوشحال و شادمان شده و پنداشتند در همان سال وارد مکه می‌شوند. و گفتند: خواب رسول خداﷺ حقیقت است. اما چون به تاخیر افتاد و محقق نشد و صلحنامه مذکور با قریش منعقد گردید و از سبب عدم تحقق این خواب در سال حدیبیه از یکدیگر پرسیدند، پیامبر در پاسخ فردی که در این مورد از وی سوال کرد به او چنین پاسخ داد که به آنان خبر نداده که امسال وارد مکه می‌شوند و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّـهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّـهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ یعنی: خداوند خواب رسولشﷺ را راست و تحقق بخشید و آن را خواب پریشان قرار نداد، هر چند تعبیرش در سال حدیبیه واقع نشد و در سال آینده‌اش به وقوع پیوست. ﴿بِالْحَقِّ﴾ صفت برای مصدر محذوف است، یعنی: راستی درآمیخته و همراه با حقیقت، یعنی: به هدف صحیح و حکمت رَسا و آن آشکارشدن متزلزلان و راسخان در ایمان است، که به سبب آن، محقق‌شدنِ خواب تا سال بعدی به تاخیر افتاد. واژه ﴿بِالْحَقِّ﴾ می‌تواند به رؤیا [= خواب] تعلق داشته باشد، یعنی: درآمیخته با حقیقت

---

۱. ابن‌عطیه: ۴۶۷/۱۳، کشاف: ۳۴۴/۴، قرطبی: ۲۸۹/۱۶، قاسمی: ۹۳/۱۵.

بوده و خوابِ پریشان نیست. ﴿لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّـهُ﴾ تعلیق ورود به خواسته خدا، برای محقق‌شدن خبر و تاکید آن، آنگونه که در خواب آمده است و استثنا برای چیزی نیست. بنابرقولی، استثنا است. این گفته مردود است، زیرا برای آموزش بندگان آمده که باید آن را در آنچه گمان می‌کنند به زبان آورند، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّـهُ﴾ (کهف: ۲۳- ۲۴)

«و هرگز درباره هیچ چیز نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم. مگر اینکه خدا بخواهد.»

﴿آمِنِينَ﴾ هنگام ورودتان. ﴿مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ﴾ در زمان مشخص‌شده؛ زیرا در زمان ورودشان سر را نمی‌تراشند و کوتاه نمی‌کنند، بلکه این کار در زمان دوم انجام می‌شود، آن‌جا که برخی سرشان را می‌تراشند و برخی کوتاه می‌کنند. ﴿لَا تَخَافُونَ﴾ تاکید بیشتر بر ﴿آمِنِينَ﴾ است که در زمان ورودشان امنیت وجود دارد و هنگام استقرارشان در مکه ترس را از آنان دور ساخت و در مدت ماندن در آنجا از هیچ‌کس نترسیدند. ﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا﴾ یعنی: خداوند بلندمرتبه از فایده و مصلحت بازداشتن شما از مکه و و ورودتان که در خواب پیامبرﷺ به شما وعده داد باخبر بود. ﴿فَتْحًا قَرِيبًا﴾ این فتح، صلحی است که میان شما و دشمنان مشرک شما- صلح حدیبیه- منعقد شد و در دو سال بعد از صلح حدیبیه به اندازه مسلمانان پیشین و بلکه بیشتر وارد شدند؛ زیرا در سال ششم هجری- سال حدیبیه- یاران همراه پیامبرﷺ هزار و چهارصدتن و در سال هشتم هجری- سال فتح مکه- بیش از ده‌هزارتن بودند.[1]

۱٤۳۳. وعده خداوند بر پیروزگرداندن اسلام:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ شَهِيدًا﴾ (فتح:۲۸)

«او کسی است که رسولش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همهٔ ادیان پیروزگرداند و کافی است که خداوند گواه باشد.»

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ﴾ یعنی: درآمیخته با هدایت، به این معنا که هدایتگر است. ﴿وَدِينِ الْحَقِّ﴾ دین اسلام. ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ یعنی: با دلایل و براهین و

---

۱. ابن‌کثیر: ٤/۲۰۱- ۲۰۳، کشاف: ٤/۳٤۵، آلوسی: ۲٦/۱۲۰- ۱۲۲، فتح البیان: ۱۳/۱۱٦- ۱۱۸.

نشانه‌هایش، آن را بر ادیان و شرایع و ملل مختلف که دربردارنده حق و باطل هستند پیروز گرداند. پیروزگرداندن اسلام بر حق- یعنی: دینی که در اصلش حق است مانند دین اهل کتاب- با نسخ احکامش است که با تغییر زمان، تغییر می‌کند. پیروزگرداندن اسلام بر ادیان باطل نیز از طریق آشکارساختن بطلانشان است و اسلام در تمام اصول و فروعش واجب الاتباع می‌ماند. در این آیه تاکیدی وجود دارد بر فتوحاتی که خداوند به مسلمانان وعده داد و اطمینان دادن به مومنان بر اینکه خداوند متعال، سرزمین‌هایی را به فتح آنان درخواهد آورد که فتح مکه در برابر آنها کوچک است. ﴿وَكَفَى بِاللَّـهِ شَهِيدًا﴾ بر اینکه وعده‌های خداوند، بدون تردید تحقق می‌یابد.[1]

۱۴۳۴. برخی صفات اصحاب رسول خداﷺ:

﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّـهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّـهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح:۲۹)

«محمدﷺ رسول خداست و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از خداوند فضل و خشنودی می‌طلبند، نشانهٔ (درستکاری) آنان در چهره‌هایشان از اثر سجده (نمایان) است. این توصیف آنان در تورات است، و توصیف آنان در انجیل همانند زراعتی که جوانه بزند، سپس آن را تقویت کرد تا محکم گردیده، و بر پای خود ایستاده است، و کشاورزان را به شگفتی وا می‌دارد، تا از (دیدن) آنان، کافران را به خشم آورد، خداوند به کسانی از آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند وعدهٔ آمرزش و پاداش عظیمی داده است.»

خداوند متعال درخصوص محمدﷺ می‌فرماید که او بدون شک و تردید رسولش است: ﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّـهِ﴾ این مبتدا و خبر است و تمام صفات نیکو را دربرمی‌گیرد. خداوند متعال در ادامه اصحاب محمدﷺ را ستود و فرمود: ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ

---

۱. آلوسی: ۱۲۲/۲۶، کشاف: ۳۴۶/۴.

رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ این صفت مومنان است که هرکدام از آنان بر کافران سختگیر و با مسلمانان مهربان و نیکوکار است. ﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّـهِ وَرِضْوَانًا﴾ آنان را به عمل زیاد و نماز زیاد که بهترین اعمال است و اخلاصشان در آن برای خداوند عزوجل و محاسبه پاداش بزرگ- بهشت مشتمل بر فضل خداوند و آن گشایش روزی بر آنان است- و خشنودی خداوند از آنان توصیف فرمود. پاداش خشنودی خداوند از آنان، از پاداش بهشت برایشان بزرگتر است، چنانکه می‌فرماید: ﴿سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُود﴾ از ابن‌عباس روایت است: ﴿سِيمَاهُمْ﴾ یعنی: سیمای زیبا، مجاهد می‌گوید: خشوع و تواضع. سدی می‌گوید: نماز چهره‌هایشان را نورانی می‌کند. یکی از پیشینیان صالح گفته است: هرکه نماز شب زیاد بگزارد، چهره‌اش در روز نورانی شود. ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ﴾ یعنی: توصیفشان در تورات و انجیل است. ﴿كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ﴾ یعنی: جوانه‌هایش. امام قرطبی می‌گوید: ﴿كَزَرْعٍ﴾ بنابر تمام اقوال و در مورد هر نوشته منزّلی، فرض مثل برای پیامبر و اصحابش این است که پیامبرﷺ به تنهایی مبعوث شده، پس مانند کشت یک دانه است، سپس مسلمانان زیاد شدند، و آنان جوانه‌هایش هستند، جوانه‌هایی که پیرامون اصل می‌رویند. ﴿فَآزَرَهُ﴾ یعنی آن را کمک و تقویت کند، پس احتمال می‌رود ضمیر مستتر در ﴿فَآزَرَهُ﴾ برای «زرع» باشد و ضمیر بارز برای «شطء». نسفی می‌گوید: ضمیر مستتر برای «شطء» و ضمیر بارز برای «زرع» است. نظر نسفی، مناسب‌تر است؛ زیرا به طور معمول، اصل با فروعش تقویت می‌شود و امام ابن‌عطیه نیز این نظر را ترجیح داده است. زمخشری درباره ﴿كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ﴾ می‌گوید: این مثالی است که خداوند برای آغاز کار اسلام بیان فرموده و با زیادشدن افرادش، ترقی یافت تا اینکه قوی و مستحکم شد؛ زیرا پیامبرﷺ به تنهایی بپاخاست، سپس خداوند او را با ایمان‌آورندگان همراهش تقویت کرد، چنانکه نیروی اولیه کِشت با جوانه‌هایی که در اطرافش می‌رویند، تقویت می‌شود. از این‌رو، نتیجه قول زمخشری همان نظر نسفی و ابن‌عطیه است و آن چیزی است که بغوی نیز بدان نظر دارد و گفته که (زرع) مثال برای محمدﷺ و ﴿شَطْأَهُ﴾ مثال برای اصحابش است.

﴿فَاسْتَغْلَظَ﴾ یعنی کِشت، بسته و محکم شود، ﴿فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ﴾ بر ساقه‌هایش بایستاد. ﴿يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ﴾ یعنی: از این کِشتی که بسته و کامل شده و خوب رشد کرده و رسیده و بر ساقه‌هایش ایستاده، کشاورزانی که آن را کاشته‌اند، به شگفت می‌آیند. ﴿لِيَغِيظَ

بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ تعلیل است تا بر تشبیه آنان در رشد و تقویت قدرت‌دادنشان به رسول خداﷺ به ایمان و جهادشان دلالت کند. آلوسی در تفسیر ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ می‌گوید: علت بوجود آوردن آنان- یعنی صحابه- توسط خداوند متعال است که دربردارنده تمثیل باشد. امام قرطبی در این‌باره چنین می‌آورد: خداوند این کار را برای محمدﷺ و اصحابش انجام داد تا کافران از آنان به خشم آیند. ﴿وَعَدَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی: خداوند به مومنان که همراه محمدﷺ ایمان آورده‌اند، وعده داد. مِن در ﴿مِنْهُم﴾ بیانیه است نه تبعیضیه، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ (حج: ۳۰) ﴿مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ یعنی: خداوند به آنان آمرزش گناهانشان و اجر بزرگ- یعنی: پاداش زیاد و روزی نیکو- وعده داد و وعده خداوند حقیقت و راست است و تخلف و تغییر برنمی‌تابد، و هر کس قدم بر ردّ پای صحابه بگذارد، در حکم آنان است و صحابه، فضیلت و سابقه و کمالی دارند که دیگران ندارند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «**به صحابه من دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق و بخشش کند به اندازه یک مدّ یا حتی نصف مدّ آنان صواب نخواهد برد.**»

مبحث سوم
درس‌های غزوه حدیبیه

۱۴۳۵. تجدیدنظر امیر در آنچه از او خواسته می‌شود، با وجوب فرمانبرداری از او تعارضی ندارد:

بیان شد که محمدﷺ آنگاه که در سرزمین حدیبیه فرود آمد، تصمیم گرفت عمررضی الله عنه را به مکه بفرستد تا به قریش خبر دهد به همراه مسلمانان برای عمره آمده و قصد جنگ ندارد. عمرﷺ پوزش و عذرخواهی‌اش را این‌گونه اعلام کرد که می‌ترسد قریش او را به قتل برسانند و خویشاوندی در مکه ندارد تا او را حمایت کند و برای انجام این کار، عثمان‌بن عفان از او شایسته‌تر است، زیرا خویشاوندان با نفوذی در مکه دارد. پیامبرﷺ به رأی عمرﷺ عمل کرد و عثمان‌بن عفانﷺ را به این هدف به مکه فرستاد. بر این اساس، امیر جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- می‌تواند در آنچه یکی از دعوتگران از او می‌خواهد و دلیلش را بیان می‌کند، تجدیدنظر کند و این به معنای خروج از واجب‌الاتباع‌بودن دستورات امیر نیست. اما اگر امیر به عذرخواهی کسی که کاری به او سپرده شده قانع نشد یا کسی غیر از او برای انجام این کار نبود و امیر او را برای انجام این

کار برگزید، شخص برگزیده یا کسی که امیر به عذرش قانع نشده، باید برانجام کار خواسته‌شده بشتابد. چنانکه در موضوع حذیفةبن یمان هنگامی که پیامبرﷺ در کارزار خندق او را برای شناسایی اوضاع دشمن و محدوده عزمشان بر ماندن یا کوچ برای رفتن به لشکر مشرکان برگزید، بر اجرای فرمان شتافت.

۱۴۳۶. مشروعیت بیعت بر کاری مشروع:

بیعت رضوان و انگیزه آن بیان شد. براین اساس امیر جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- می‌تواند درباره کار مشروعی از دعوتگران بخواهد که با او بیعت کنند تا از عزم آنان بر انجام نیازهای کار موضوع بیعت مطمئن شود، چنانکه مسلمانان در حدیبیه با رسول خداﷺ بر جنگ با قریش در صورتی که خبر قتل عثمانؓ - نماینده پیامبرﷺ به مکه برای خبردادن سبب آمدن پیامبرﷺ به قریش- حقیقت داشته باشد، بیعت کردند.

۱۴۳۷. سازش در برخی خواسته‌های دشمن برای کسب مصالح مسلمانان:

دانستیم که نماینده قریش در معاهده صلح حدیبیه بر نوشتن «باسمک اللهم» به جای ﴿بِسْمِ اللَّـهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ﴾ و نوشتن اسم پیامبرﷺ و پدرش بدون بیان «محمد رسول الله» اصرار ورزید و رسول خداﷺ نیز با او موافقت کرد تا اینکه به علی‌بن ابی‌طالب فرمود ﴿بِسْمِ اللَّـهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ﴾ و «محمد رسول الله» را پاک کرده و آنچه سهیل، نماینده قریش می‌خواهد، یعنی «باسمک اللهم» را بنویسد. این حکم محمدبن عبدالله بود و بدون شک این سازش با خواسته‌های سهیل برای اتمام صلحنامه‌ای که مصلحت بزرگی برای مسلمانان داشت، ضروری بود. به‌علاوه این سازش حقیقت چیزی را تغییر نمی‌داد، زیرا محمد در حقیقت رسول خداﷺ است هرچند مشرکان آن را انکار کنند. از این‌رو، دعوتگران یا جماعتشان یا امیرشان نباید بر مواردی که حقیقت را نفی نمی‌کند یا تاثیری در جوهره دعوت ندارد و سبب تأیید منکَر نیست، در راه کسب مصالح بزرگ دعوت، اصرار کنند و باید از روش پیامبرﷺ در سازش با خواسته‌های مشرکان برای کسب صلحی که مصلحت مسلمانان در آن وجود داشته باشد، راهنمایی بگیرند و برای کسب مصالح ضروری دعوت و ایجاد زمینه مناسب برای نشر دعوت، به برخی خواسته‌ها و تمایلات دشمن پاسخ مثبت دهند.

۱۴۳۸. سنجش مصالح موجود و آینده دعوت:

مصالح حقیقی دعوت، فقط مصالح لحظه‌ای آن بدون نظر به سرانجام امور و مصالح ضروری در آینده یا ضرر رسیدن در آینده در صورت کسب مصالح لحظه‌ای نیست. از این‌رو، برخی از مسلمانان یا بیشتر آنان در صلح حدیبیه هنگامی که گمان کردند اجحافی در حقشان شده و در جلوگیری آنان از گزاردن عمره در آن سال به آنان توهین شده، ناراحت شدند. بر این اساس، به آینده این معاهده- صلحنامه با قریش- و توقف جنگ به مدت ده سال و مصالح ضروری اسلام و مترتب بر این مصالحه نظر نداشتند، چیزی که رسول خداﷺ در انعقاد صلحنامه به آن نظر داشت و آیه نیز در این خصوص نازل شد و آن را فتح مبین برای مسلمانان نامید. بنابراین دعوتگران و جماعت آنان نباید بر مصالح لحظه‌ای دعوت بدون نظر بر مصالح آینده در راه کسب مصالح فعلی، تاکید ورزند؛ زیرا مصلحت به محدوده بزرگی خودش اندازه‌گیری می‌شود هرچند زمان‌بَر باشد. از این‌رو اگر جماعت دعوتگران با مشاهده دنبال کردن سیاست‌های مشخص یا بستن معاهده با دشمنان که براساس قراین و محاسبات درست به احتمال راجح مصالح، بزرگی به همراه دارد، نباید در این موارد تا جایی که شریعت این موارد را اجازه داده و منع نکرده با جماعت و رهبرشان مخالفت کنند.

۱۴۳۹. ناکام‌گذاشتن اهداف دشمنان دعوت:

بیان شد که بزرگان و رهبران قریش یا بیشتر آنان خواستار صلح با پیامبرﷺ بودند تا در سال موردنظر برگردد و عمره نگزارد، اما برخی جوانان قریش و در پی آنان برخی رجال قریش این صلح را نمی‌خواستند و به تحریک مسلمانان و توطئه علیه آنان برخاستند. مسلمانان آنان را بازداشتند و بسیاری از آنان را اسیر کردند. پیامبرﷺ آنان را بخشید و به مکه بازگرداند و با این سیاست هوشمندانه رسول خداﷺ، مقاصد پلید این افراد برای شکست توجیه قریش به عقد صلح با مسلمانان ناکام ماند. از این‌رو دعوتگران و جماعتشان اگر سیاست مشخصی در رابطه با دشمنانشان در پیش گرفتند و برخی حامیان یا دشمنان آنان، به تحریک جماعت دعوتگران برخاستند تا آنان را بر انجام کارهایی وادارند که سیاست دنبال شده را فاسد کند و در نتیجه، التزام بدان را از بین ببرد، باید برای ناکام‌گذاشتن این کوشش در برابر تحرکات برخی دشمنان دعوت شکیبایی به خرج داده و جماعت، به یارانش ضرورت کنترل احساساتشان و پاسخ‌ندادن به تحرّکات این افراد از

دشمنان دعوت و شروع نکردن اعمال ناقض این سیاست به این اعتقاد که اشتباه و نادرست است، را تفهیم کند.

١٤٤٠. خشنودیم از کسی که خدا از او خشنود است:

خداوند از اصحاب بیعت رضوان در حدیبیه که هزار و چهارصد نفر بودند خشنود شد. خداوند متعال خشنودی خویش از آنان را اینگونه اعلام فرمود:

﴿لَّقَدْ رَضِيَ اللَّـهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح:١٨)

«به راستی خداوند از مؤمنان ـ هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند ـ خشنود شد، پس آنچه که در درون دلهایشان بود دانست، لذا آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی (و فتحی) نزدیک را به آنان پاداش داد.»

از این‌رو، مسلمان باید دلش را از محبت و خشنودی از صحابه سرشار کند؛ زیرا کسی که خدا از او خشنود شد، به‌طور قطع او را دوست دارد و مسلمان باید به این موضوع پایبند باشد و این شأن یک مسلمان است. اما جهالت، گروهی از مردم را دربرگرفته و از اصحاب بیعت رضوان که اصحاب رسول خداﷺ هستند خشنود نیستند. دعوتگران باید وجوب محبت به آنان و خشنودی از آنان و دوست داشتن‌شان را تبیین کنند تا مبادا در مخالفت با خدا و رسولش قرارگرفته و کسانی را که خداوند آنان را دوست دارد و از آنان خشنود شده است، دوست ندارند. با دانستن سبب خشنودی خداوند از آنان- ایمان و اراده یاری‌کردن رسول خداﷺ که آن را در بیعت با رسول خداﷺ اعلام کردند- مسلمان اگر ببیند برادر مسلمانش اعمال موردپسند و خشنودکننده خدا را انجام می‌دهد از او خشنود می‌شود و به‌طور قطع، دعوتگران، اعمال مورد رضایت خداوند را انجام می‌دهند، پس مسلمانان باید دعوتگران را دوست داشته باشند و از آنان و عمل دعوتشان خشنود باشند؛ زیرا عمل خشنودکننده خداست و کینه‌ورزی یا دشمنی با عمل دعوتشان جایز نیست. دعوتگران نیز باید این مفهوم و تعلیل را در دروس و سخنرانی‌هایشان به مردم بیان کرده و توضیح دهند؛ زیرا مدخلی سالم و استوار و روشن برای جمع‌آوری یاران بر هدایت و دوستی دعوت و دعوتگران و یاری رساندن آنان به یکدیگر است.

۱۴۴۱. تغییرناپذیری سنت خدا:

در تفسیر آیه ﴿سُنَّةَ اللَّـهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِيلًا﴾ (فتح:۲۳) «(این) **سنت خداوند است، که پیش از این (نیز) گذشته است و برای سنت خدا هرگز دگرگونی نخواهی یافت.**» بیان شد که: خداوند سنتی بدون تغییر و تبدیل را دنبال می‌کند و آن اینکه خداوند دوستان مومنش را بر دشمنانشان پیروز می‌گرداند. از این‌رو، دعوتگران باید این سنت الهی را توضیح و تبیین کرده و این بیان و آن توضیح را تکرار کنند تا آرزو را در جان مسلمانان بکارند و ناامیدی را از آن برکنند و وعده خداوند به مومنان را بر آنان یادآوری کنند؛ زیرا وعده خداوند، تخلف نمی‌پذیرد و در مضمون سنت‌هایش در یاری‌کردن مومنان توسط او داخل است، از جمله ﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ (غافر:۵۱) «**یقیناً ما پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان (برای گواهی) بر خیزند، یاری می‌کنیم.**» یعنی: آنان را در دنیا و آخرت یاری می‌کنیم بدین گونه که در دنیا با دلیل و برهان و نبرد، آنان را بر دشمنانشان پیروز می‌گردانیم؛ هرچند برخی اوقات مومنان به‌خاطر کوتاهی خودشان یا امتحان آنان از جانب خدا مغلوب می‌شوند، اما تا زمانی‌که ضروریات ایمان را بپا دارند، سرانجامِ نیک همواره از آنان است.[۱]

۱۴۴۲. پرهیز از نزاع عمدی و اشتیاق بر آن با دشمنان دعوت:

از جمله نعمت‌های خداوند بر دعوتگران که باید آن را به یاد داشته باشند و از یاد نبرند، این است که آنان را با وجود ادامه و استمرارشان در اعمال دعوت، از نزاع با دشمنان دعوت دور نگه می‌دارد و اگر نیاز و ضرورتی ایجاب نمی‌کند نباید از روی قصد با دشمنان دعوت به نزاع برخیزند یا بر این کار اشتیاق ورزند، و آنچه باعث می‌شود نیت پنهان خویش را آشکار کرده و به خصومت برسانند این است که مردم آنان را مدح و ستایش کنند به اینکه به‌طور قطع مجاهد و کوشا هستند بخصوص هنگام خصومت با حکمرانان. دعوتگران باید از این مساله دوری کرده و بدانند که میدان عمل دعوت بسیار گسترده است و حتی می‌توان اعمال ضروری دعوت را آشکارا انجام داد بدون اینکه نیازی

---

۱. کشاف: ۱۷۲/٤، قرطبی: ۳۲۲/۱۵.

به تحریک دشمنان دعوت درحالی‌که غافلند، باشد، پس اگر به تحریک دشمنان پرداختند، نشانه ریای آنان و جلب انظار به سوی خودشان است.

بیان شد که خداوند متعال با منت بخشیدن بر اصحاب حدیبیه، آنان و مشرکان را از کشتن یکدیگر بازداشت و فرمود:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ (فتح:۲۴)

«و او کسی است که دست آنان را از شما، و دست شما را از آنان در درون مکه بعد از آنکه شما را بر آنان پیروز گرداند، (باز داشت و) کوتاه کرد. و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.»

در تفسیر این آیه بیان شد که خداوند متعال بر مخاطبان- یعنی اصحاب حدیبیه- این‌گونه نعمت بخشید که مشرکان را بازداشت، چنانکه مسلمانان را نیز از درگیری و کشتار بی‌نیاز کرد. در حقیقت، دعوت به جو و فضایی مناسب و بدون غبار و خصومت نیاز دارد، دعوتگران می‌سازند و آماده می‌کنند و ساختن و آماده‌کردن با وجود خصومت و جدال و کشتار و مشغول‌شدن به کاری غیر از ساختن، امکان‌پذیر نیست. دعوتگران مانند رهروان راهی هستند که نباید سگهای خوابیده را بیدار کنند تا بدانان حمله‌ور شده و صاحبانشان را از حرکت دعوتگران آگاه کنند، درنتیجه مجبور به توقف و درگیری با سگان شوند، این کار جز دانایی دعوتگران و مسیر پسندیده‌شان نیست.

۱۴۴۳. دفع مفسده بر جلب منفعت مقدّم است:

آیه ﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّيُدْخِلَ اللَّـهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (فتح:۲۵) **«آنان کسانی هستند که کافر شدند و شما را از مسجدالحرام بازداشتند، و از رسیدن قربانی به قربانگاهش (بازداشتند)، و اگر مردان و زنان مومن (مستضعف در مکه) نبودند که شما آنان را نمی‌شناسید (و بیم آن نبود) که آنان را پایمال (و هلاک) کنید، پس ندانسته (از کشتن) آنان به شما گناه (و تنگ و رنج) می‌رسید (خداوند هرگز از این جنگ جلوگیری نمی‌کرد) تا خداوند هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد کند، اگر (مؤمنان و کافران در مکه) از یکدیگر جدا بودند، مسلماً کافرانشان را به عذابی دردناک عذاب می‌کردیم.»** و سخن مفسران در مورد آن بیان شد و آن اینکه: اگر

مردان و زنان مومنی در مکه زندگی نمی‌کردند و با مشرکان قاطی نبودند که شما آنان را نمی‌شناسید و احتمال دارد آنان را ندانسته به قتل رسانید درصورتی که به شما اجازه ورود به مکه به زور بدهیم و هنگام جنگ با مردم آن، دچار این گناه شوید، اگر این خطر نبود، به‌طور قطع به شما اجازه می‌دادیم- یعنی: خدا اجازه می‌داد- که وارد مکه شوید و با مردمش بجنگید. این مطلب صراحت دارد بر اینکه دفع مفسده بر جلب منفعت مقدم است. در اینجا، منفعت: ورود به مکه و فتح آن به زور به‌وسیله جنگ است و مفسده در این روشِ فتح مکه، کشتن مردان و زنان مومن است و نیز کشتن برخی مشرکانی که احتمال می‌رود اسلام آورده و در رحمت خدا داخل شوند، چنانکه در آخر آیه می‌فرماید: ﴿لِيُدْخِلَ اللَّـهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ﴾ از این‌رو، دعوتگران و جماعت آنان باید بر اساس ترازوی دقیق شرعی، مفاسد و منافع مترتب بر روش یا سیاست یا هر عملی مشخص را بسنجند و اگر دیدند مفاسد- ضررها نیز در مفهوم مفاسد وارد است- بزرگتر از منافع است، باید کار یا سیاست یا روشی که قصد انجامش را دارند ترک کنند. این درصورتی است که حصول منافع مرجوح و اندک، قطعی باشد، اما اگر حصول منافع مذکور بر اساس احتمال و شک بود، به‌طور قطع باید از انجام آن دست بکشند. پس از چنین سنجشی، نباید تحت تأثیر هیاهوی دیگران و تمایلات دوستداران قرار بگیرند. آنان باید همانند تحلیل‌گری در آزمایشگاه باشند که ماده‌ای را آزمایش می‌کند تا آثار و صفاتش را بشناسد و از هیاهو و تمایلات دیگران بدور است؛ در نتیجه فریادهای تظاهرکنندگان خارج از آزمایشگاه تاثیری بر او ندارد و او را از اشتیاق بر شناخت خواص و آثار مورد آزمایش بازنمی‌دارد. دعوتگران نیز در سنجش اعمال برای شناخت ضررها و منافعشان باید این‌گونه عمل کنند.

۱۴۴۴. پرهیز از تعصب جاهلی:

بیان شد که مشرکان مکه گرفتار تعصب جاهلی شدند؛ یعنی: از قبول حقیقت و پایبندی به آن و قبول آنچه ذاتاً صحیح است، خودداری کردند. بر این اساس پیامبرﷺ را از ورود به مکه برای گزاردن عمره بازداشتند، درحالی‌که در انجام مناسک عمره، خانه خدا تعظیم می‌شود و آنان ادعای تعظیم آن را داشتند. از دیگر تعصبات جاهلی آنان، اقرارنکردن به نبوت محمدﷺ با وجود آشکارشدن دلایل نبوتش به روشنی خورشید نیمروز [= مانند روز روشن]، و مخالفت نماینده‌شان در معاهده صلح- سهیل‌بن عمرو- از

نوشتن ﴿بِسْمِ اللَّـهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ﴾ در آغاز معاهده و نوشتن وصف محمد به رسالت بود و به این اعتبار که یک طرف از صلحنامه است با نوشتن «محمدرسول‌الله» مخالفت کرد. برخلاف آن مشرکان، رسول خداﷺ و اصحابش از هر نوع تعصب جاهلی، کوچک یا بزرگش، بدور بودند، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَأَنزَلَ اللَّـهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ﴾ (فتح:۲۶)

«پس خداوند آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل فرمود و آنان را به کلمهٔ تقوا ملزم ساخت.»

پس خداوند آنان را پایدار کرد و در برابر تعصب مشرکان و تعصب جاهلی نماینده‌شان تحریک نشدند تا بر ترک خواسته سهیل- یعنی: نوشتن باسمک اللهم و نوشتن اسم محمد و اسم پدرش به تنهایی و بدون صفت نبوت و رسالت- اصرار کنند؛ زیرا کار درست، انعقاد صلحنامه بود هرچند با اجابت خواسته‌های مشرکان و نماینده‌شان، و هرچند موقعیت خودداری از انجام خواسته‌های مشرکان را به خاطر اصرارشان در باطل می‌طلبید، اما نظر درست و خردمندانه و عمل صحیح، انعقاد صلحنامه و تحریک نشدن برای مخالفت با خواسته‌هایشان بود.

بنابراین دعوتگران و جماعت آنان با ملاحظه این موضوع، هنگام نیاز و مصلحت در انعقاد معاهده با دشمنان دعوت باید بر جوهر و اساس و مصلحت دعوت تمرکز و تاکید داشته باشند و خواسته‌های ناصحیح دشمنان که عمل به آنان بر دعوت و اصول و مقاصدش لطمه نمی‌زند، آنان را تحریک نکند. به‌عنوان نمونه اگر دشمنان دعوت در مکان و زمان مشخصی خواستار انجام مذاکرات بودند و این مذاکرات برای دعوت نفع به همراه داشت، ایرادی بر قبول خواسته‌شان وجود ندارد، هرچند سبب خشم برخی مردم یا حامیان دعوت شود.

١٤٤٥. گفتگو با صاحبان ادیان، فقط بر اساس دعوتشان به اسلام:

خداوند متعال رسولش محمدﷺ را ﴿بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (فتح:۲۸) فرستاد. یعنی تا دین اسلام را بر ادیان پیشین و ادیان باطل که گاهی ظهور می‌کنند برتری دهد. از این‌رو، اسلام به تنهایی دین برحق و مهیمن بر ادیان منسوخ است، دینی که هیچ مخلوقی راهی جز پیروی از آن ندارد، خداوند این‌گونه برای دین اسلام خواسته و مسلمان باید این‌گونه به ذات دینش و رابطه آن با دیگر ادیان بنگرد. براین اساس، دعوتگران و

جماعت آنان باید به‌طور جدی بدانند که هر نوع گفتگو یا برگزاری کنفرانس با پیروان دیگر ادیان، تحت هرگونه شعار یا عنوانی، جز اساس دعوتشان بر گردن‌نهادن به اسلام و بیان ادله و براهینش و بیان بطلان ادیان آنان و سخنشان، جایز نیست؛ بنابراین اعتراف به نفعشان و تأیید آنان بر دینشان و همکاری جماعت دعوتگران با آنان مثلاً به عنوان همکاری با آنان ضدّ بی‌دینی یا ضد کمونیستی جایز نیست. پس دعوتگران و جماعت آنان فقط تحت پرچم اسلام و به روش اسلامی با بی‌دینی و کمونیست می‌جنگند و راضی نمی‌شوند که در این مبارزه، ملحدان پیروان ادیان باطل که دعوت اسلام را نپذیرفته و منکر نبوت و رسالت محمد برای تمام انسان‌ها هستند، با آنان همراهی کنند. در حقیقت، مقاصد برتری‌یافتن اسلام بر تمام ادیان در انعقاد کنفرانس‌ها با پیروان ادیان مذکور و چشم‌پوشی بر باطلشان و رضایت ضمنی یا تصریحی از آنان به دلیل همکاری با آنان ضد دشمن مشترک- بی‌دینی- ظهور نمی‌یابد. آنان، همانند ملحدان، دشمنان اسلام هستند.

۱۴۴۶. گاهی فردی تنها و مستقل، توانایی انجام کاری را دارد که جماعت و عضوی از آن قادر بر انجامش نیست:

یکی از بندهای صلح حدیبیه این بود که اگر شخصی از قریش بدون اذن ولی‌اش مسلمان شد و نزد محمدﷺ آمد، پیامبرﷺ او را به قریش بازگرداند و او را در صفوف مسلمانان در مدینه نپذیرد. بر اساس این بند یا شرط، پیامبرﷺ ابوجندل را که پا به زنجیر آمده بود، و خود را جلوی پیامبرﷺ انداخت، نپذیرفت. درحالی‌که هنوز بندهای معاهده نوشته نشده بود و سهیل، براساس بندهای معاهده مورد اتفاق به‌صورت شفاهی، خواستار بازگرداندن پسرش ابوجندل به قریش شد. پیامبرﷺ ابوجندل را بازگرداند و به او فرمود: «**ای ابوجندل شکیبایی پیشه کن و مزد خویش را [از خدا] بخواه؛ زیرا خداوند برای تو و مستضعفان همراه تو، فرج و گریزگاهی قرار خواهد داد...**» در ادامه، مردی مسلمان بنام ابوبصیر از قریش جدا شد، سپس ابوجندل‌بن سهیل نیز از قریش جدا شد و به ابوبصیر پیوست، به همین ترتیب تمام کسانی از قریش که مسلمان می‌شدند، به ابوبصیر می‌پیوستند تا گروهی از آنان تشکیل شد که کاروان‌های قریش را که به سوی شام در حرکت بودند غافلگیر می‌کردند و محافظانشان را می‌کشتند و اموالشان را تصاحب می‌کردند. قریش، فرستاده‌ای را ارسال کرد تا از رسول خداﷺ بخواهد این مسلمانان فراری را بپذیرد و به

قریش بازنگرداند، تا از آنان و تعرضشان بر کاروان‌های خویش نجات یابند. پیامبرﷺ کسی نزد آنان فرستاد و آنان در مدینه نزد پیامبرﷺ درآمدند.[۱]

از قصه ابوجندل و ابوبصیر به دست می‌آید که فرد مسلمانِ غیرمرتبط به جماعت، قادر بر انجام کاری است که نه جماعت و نه عضوی از آن، قادر بر انجامش نیست، یعنی فرد مسلمان رها و غیرمرتبط با جماعت می‌تواند برخی اعمال مجاز از نظر شریعت را انجام دهد و با این کار، ضرری بر مشرکان برساند- که مستحق این ضرر هستند- درحالی‌که جماعت اسلامی یا عضوی از آن قادر بر انجام آن نخواهد بود، هرچند ذات عمل، جایز باشد.

بنابراین جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- و اعضای آن با درک این موضوع، نباید عملی مرتکب شوند که ناپسند جماعت و مخالف با سیاست عملی آن باشد یا مخالف با معاهده‌ای باشد که با دشمنان منعقد شده است؛ زیرا معیار جواز عمل برای جماعت اسلامی، در محدوده مشروعیت ذاتی عمل متوقف نمی‌شود، بلکه تا محدوده تحقق‌یافتن مصلحتی راجح یا دفع مفسده‌ای راجح بالا می‌رود، به این اعتبار که جماعت اسلامی، جماعتی دارای هدف مشخص و جامع است و می‌خواهد به این هدف برسد و در محدوده تحصیل مصالح جزئی متوقف نشود، زیرا دستیابی به این مصالح جزئی، سبب از بین‌رفتن مصالح بزرگتر می‌شود یا دستیابی به آن را به تأخیر می‌اندازد و با این تأخیر، احتمال از بین‌رفتن به‌طور کلی وجود دارد. اگر جماعت به موارد مذکور پایبند باشد، هر عضو از جماعت نیز باید بر انجام یا ترک این اعمال پایبند باشد؛ زیرا اعمال هر عضو در جماعت منعکس می‌شود؛ زیرا عضوی از جماعت است و جماعت نمی‌تواند از اعمالش تبرّی جوید. از این‌رو، عضو جماعت اسلامی باید پروای الهی داشته باشد و با دقت تمام بر انجام یا ترک اعمال مورد التزام جماعت پایبند باشد و از قصه ابوجندل و ابوبصیر و برگرداندن ابوجندل توسط پیامبرﷺ و پایبندی مسلمانان مدینه به بندهای صلح حدیبیه عبرت بگیرد و از آنچه گفته شد، عدول نکند. به‌علاوه باید دانست که التزام عضو جماعت اسلامی به آنچه جماعت بدان ملتزم است، در معاهده یا پیمانی کتبی میان جماعت اسلامی و دشمنانش محدود نیست، بلکه التزام جماعت به سیاست یا روشی

---

۱. الرحیق المختوم/۳۱۷.

عملی- از روی اختیار یا اجتهاد- یا در نتیجه پیمان با دشمنان- چه کتبی و چه شفاهی- برای التزام عضو کافی است.

١٤٤٧. ستایش اصحاب رسول خداﷺ از جانب خداوند:

ستایش و مدح و گواهی خداوند بر عمل و نیت صالح اصحاب محمدﷺ بیان شد و در اینجا دوباره بیان می‌شود. خداوند متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّـهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّـهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح:٢٩)

«محمدﷺ رسول خداست و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از خداوند فضل و خشنودی می‌طلبند، نشانهٔ (درستکاری) آنان در چهره‌هایشان از اثر سجده (نمایان) است. این توصیف آنان در تورات است، و توصیف آنان در انجیل همانند زراعتی که جوانه بزند، سپس آن را تقویت کرد تا محکم گردیده، و بر پای خود ایستاده است، و کشاورزان را به شگفتی وا می‌دارد، تا از (دیدن) آنان، کافران را به خشم آورد، خداوند به کسانی از آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند وعدهٔ آمرزش و پاداش عظیمی داده است.»

این آیه به‌طور صریح دلالت دارد بر: جایگاه والای اصحاب رسول خداﷺ، عبادت و نماز زیاد آنان، اراده دستیابی‌شان به فضل و خشنودی خداوند، و اینکه یاران و حامیان رسول خدا هستند و خداوند آنان را بر همنشینی با پیامبرش برگزیده، و لشکریان پیامبرﷺ هستند و به او نیرو داده و در کنارش می‌جنگند، پیشاپیش اویند و فرمانش را اطاعت می‌کنند، او را از خویشتن بیشتر دوست دارند و برایش جان فدا می‌کنند، ترجیح می‌دهند که بمیرند ولی آسیبی به او نرسد. این برگزیدگان، اصحاب رسول خدا هستند که فقط محبت به آنان و اشتیاق بر پیروی از آنان در قلب مسلمان جای دارد تا به خشنودی خداوند متعال دست یابد. آنان در راه خدا آنگونه که شایسته جهادش است، جهاد کردند

و اسلام را گسترش دادند و کتاب خدا و سنت رسولشﷺ را به ما رساندند، دعا می‌کنیم که خدا بهترین مزد را به آنان بدهد.

بنابراین دعوتگران باید جایگاه و منزلت اصحاب رسول خداﷺ را دریابند و به مردم بیان کنند و شبهات و سخنان ساختگی‌ای را که بدعت‌گزاران بدکار- آنانی که دینشان کینه‌ورزی با صحابه و ناسزاگفتن و دشنام‌دادن به آنان و چسباندن نقص بر آنان است و این، نشانه نفاق و انحرافشان از راه حق است- وضع کرده و گسترش داده و تزریق می‌کنند، از اذهان مردم بزدایند. دعوتگران باید منزلت و ارزش صحابه نزد خدا را برای مردم تفهیم کنند و دلیل بر این موضوع کم نیست؛ زیرا در کتاب خدا، آیات صریحی در ستایش صحابه، وجود دارد، مانند آیه مزبور که دعوتگران باید آن را حفظ کرده و برای مردم قرائت کنند. در سنت نیز، نصوص زیادی در ستایش صحابه وجود دارد که آنها را نیز باید به مردم نقل کنند؛ زیرا این کار، جزئی از مقاصد دعوت آنان است که باید بر مردم بیان کنند.

فصل پانزدهم

غزوه خیبر

مبحث اول
چکیده غزوه و حوادث آن

۱۴۴۸. وعده فتح خیبر از جانب خداوند به اهل حدیبیه:

خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَدَكُمُ اللَّـهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَـٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾ (فتح: ۲۰)

«خداوند غنیمت‌های فراوانی به شما وعده داده است که آنها را به دست می‌آورید، پس این (غنیمت خیبر) را برای شما زودتر فراهم ساخت و دست (تعدّی) مردم (مخالف و دشمن) را از شما بازداشت و تا (عبرت و) نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند.»

این غنایم فراوان که خداوند به اهل حدیبیه- اصحاب الرضوان- وعده داده است، همان غنایمی است که تا روز قیامت مسلمانان از کافران می‌گیرند. ﴿فَعَجَّلَ لَكُمْ هَـٰذِهِ﴾ غنیمت خیبر، منظور است. ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ﴾ یعنی دستان اهل خیبر و هم‌پیمانانشان (قبیله

اسد و غطفان) زمانی که برای یاری اهل خیبر آمدند، اما خداوند، ترس در دل‌هایشان انداخت و درنتیجه سرباز زده و برگشتند و یهود خیبر را یاری ننمودند.[۱]

۱۴۴۹. حرکت پیامبرﷺ به سوی خیبر:

پس از اینکه پیامبرﷺ، یهود مدینه را بیرون راند، دسیسه‌ها و تحریک‌های آنان برای مبارزه با مسلمانان به پایان نرسید و خیبر، مرکز اجتماعشان قرار گرفت. از این رو، پیامبرﷺ تصمیم گرفت این لانه کثیف را از بین ببرد. هنگامی‌که رسول خداﷺ، از حدیبیه بازگشت، سوره فتح در بین راه مکه و مدینه نازل شد که خداوند در آن، غنایم خیبر را به مسلمانان - اهل بیعت رضوان- وعده داد: ﴿وَعَدَكُمُ اللَّـهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَـٰذِهِ﴾ یعنی خیبر. پیامبرﷺ در ماه ذوالحجه به مدینه آمد، در آنجا ماند تا اینکه در ماه محرم سال هفتم هجری به سوی خیبر به راه افتاد.

۱۴۵۰. تنها اهل حدیبیه در غزوه خیبر شرکت کردند:

پیامبرﷺ تنها برای اهل حدیبیه اجازه رفتن به سمت خیبر را داد. بنابراین زمانی‌که دیگران (غیر اهل حدیبیه) قصد خروج به طرف خیبر را به همراه پیامبر ﷺ نمودند، پیامبر ﷺ درخواست آنان را رد نمود و آیه زیر در این‌باره نازل شد:

> ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّـهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّـهُ مِن قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (فتح:۱۵)[۲]
>
> **«هنگامی که به سوی غنایم (خیبر) حرکت نمودید تا آنها را برگیرید، بازماندگان (حدیبیه) خواهند گفت: بگذارید ما (نیز) در پی شما بیاییم. آنان می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند، (ای پیامبر) بگو: هرگز از پی ما نیایید، این چنین خداوند از پیش فرموده است. پس آنان خواهند گفت: (نه) بلکه، شما به ما حسادت می‌ورزید. بلکه (حقیقت این است که) جز اندکی در نمی‌یابند.»**

یعنی کسانی که از آمدن به حدیبیه سر باز زدند، خواهند گفت: ﴿إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ﴾ یعنی به غنایم خیبر، ﴿لِتَأْخُذُوهَا﴾ و آیه ﴿ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّـهِ﴾

---

۱. فتح‌الباری: ۴۶۴/۷.

۲. همان: ۳۳۷/۴- ۳۳۸.

یعنی سخن این بازماندگان از حدیبیه که می‌گفتند: به ما اجازه دهید تا همراه شما به سمت خیبر بیاییم. هدفشان این بود که وعده خداوند به اهل حدیبیه را تغییر دهند، وعده‌ای مبنی بر اینکه غنایم خیبر تنها برای اهل حدیبیه خواهد بود. بله اینچنین محمدﷺ همراه مسلمانان حاضر در حدیبیه به سوی خیبر به راه افتاد.

۱۴۵۱. نزدیک‌شدن پیامبرﷺ به خیبر:

مسلمانان شب آخر که جنگ در فردای آن شب آغاز شد، نزدیک خیبر ماندند. پیامبرﷺ، جایی را برای اقامت لشکرش تعیین نمود. حباب‌بن منذرؓ نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا انتخاب این مکان را خداوند برایت وحی نموده است یا اینکه دیدگاه تو در جنگ است؟ پیامبرﷺ فرمود: بلکه رأی و دیدگاه من است. حباب ؓ گفت: جایی بهتر از این مکان وجود دارد و دلیل آن را نیز بیان فرمود. بنابراین پیامبرﷺ، رأیش را پذیرفت و به جایی دیگر منتقل شد.[۱]

۱۴۵۲. پرچم را به مردی خواهم داد که خداوند با دستان او، خیبر را فتح خواهد نمود:

پیامبرﷺ در شبی که صبح فردای آن جنگ شروع شد، فرمود: «**همانا پرچم را فردا به فردی خواهم سپرد که خداوند با دستان او، خیبر را فتح خواهد نمود.**» امام بخاریؒدر صحیح خویش روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «**فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که خداوند با دستان او، خیبر را فتح خواهد نمود.**» مردم آن شب را گذراندند، زمانی‌که صبح نمودند، نزد رسول خدا ﷺ رفتند درحالی‌که هریک از آنان امید داشت که پرچم به او داده شود. پیامبرﷺ فرمود: «**علی‌بن ابی‌طالب کجاست؟**» یاران گفتند: چشمانش دچار درد شده است. پیامبرﷺ فرمود: «**کسی را نزدش بفرستید و او را نزد من آورید.**» وقتی علی‌بن ابی‌طالب آمد، پیامبرﷺ در چشمانش آب دهان انداخت و برایش دعا کرد، چنان شفا یافت که گویی هیچ دردی نداشته است، بعد از آن پیامبرﷺ، پرچم را به وی داد. علیؓ گفت: ای رسول خدا! آیا با آنان بجنگم تا مثل ما شوند؟ پیامبرﷺ فرمود: «**به راهت ادامه بده تا به سرزمین آنان برسی، سپس آنان را به اسلام دعوت کن و آنان را نسبت به حقوق خدا که بر آنان واجب است، آگاه کن، به خدا سوگند! اگر خداوند به دست تو یک نفر را هدایت کند، برایت از شتران سرخ‌موی بهتر است.**» در روایتی دیگر از امام بخاریؒ در مبحث: دادن پرچم در غزوه خیبر، آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «**فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا**

---

۱. الرحیق المختوم: ص ۳۳۶.

و رسولش او را دوست دارند- یا اینکه فرمود: او خدا و رسولش را دوست دارد- و خداوند فتح را در دستان او قرارداده است.» بالاخره رسول خداﷺ پرچم را به علی داد و خداوند به دست او فتح را تحقق بخشید.

۱٤٥۳. پیروزی مسلمانان:

خیبر، متشکل از هشت دژ مستحکم بود که یهود در آنها سنگر گرفته بودند. اولین دژی که مسلمانان به آن هجوم بردند، دژ حصن ناعم بود. این دژ، به مرحب یهودی که مشهور به شجاعت بود، تعلق داشت. علیؓ با وی مبارزه نمود و او را کشت و زدوخوردهایی در اطراف این دژ درگرفت. تعدادی از افراد یهود کشته شدند که در نتیجه آن، مقاومت یهود از هم پاشید و از دژ خارج شدند و خالی شد، مسلمانان به آن هجوم بردند، سپس دژهای دیگر نیز سقوط کرد و تسلیم مسلمانان گردید. از این‌رو، یهود، درخواست صلح نموده و خواستند که از دژهایشان سالم خارج گردند و خون جنگجویانشان حفظ گردد، همچنین اینکه از خیبر خارج شوند و اموالشان را برای رسول خداﷺ باقی بگذارند. اینچنین فتح خیبر تمام شد و غنایم در میان افراد لشکر اسلام تقسیم گردید.

۱٤٥٤. باقی‌گذاشتن یهود در خیبر برای زراعت و حفاظت از درختان:

وقتی پیامبرﷺ، تصمیم گرفت یهود را از خیبر بیرون کند، یهودیان از وی خواستند تا آنان را به عنوان مزدور بگذارد تا کشاورزی نمایند و از درختان آنان حفاظت کنند. پیامبرﷺ موافقت نمود و چنان دید که آنان را بیرون نکند،[1] و اینکه نیمی از محصول و میوه سهم آنان باشد. امام بخاریؒ از عبدالله‌بن عمرؓ روایت نموده است که گفت: پیامبرﷺ خیبر را برای یهود باقی گذاشت تا در آن کشت و کار کنند و نیمی از محصول برای آنان باشد. سپس پیامبرﷺ غنایم را برای اهل حدیبیه تقسیم نمود، کسانی که همراه وی به خیبر رفتند، چنان‌چه خداوند به آنان وعده داده بود، چه آنان که در مبارزه حاضر بودند و چه آنان که حاضر نبودند.[2]

۱٤٥٥. ازدواج پیامبرﷺ با صفیهؓ:

صفیه دختر حیی‌بن اخطب، یکی از اسیران بود که وقتی پیامبرﷺ اسلام را بر وی عرضه کرد، مسلمان شد. پیامبرﷺ نیز او را آزاد کرده و با وی ازدواج نمود و آزادی‌اش را

---

۱. همان: ص ۳٤۳.
۲. همان.

مهریه وی قرار داد. اینگونه یکی از همسران پیامبرﷺ شد. درباره داستان ازدواج صفیه با پیامبرﷺ روایت است که صفیه دختر حیی بن أخطب رهبر بنونصیر بود که پدرش همراه بنوقریظه و شوهرش نیز در نبرد خیبر کشته شدند. صحابهﷺ گفتند: ای رسول خدا! این زن بانوی بنوقریظه و بنونصیر است و تنها شایسته تو است، پیامبرﷺ نظر آنان را پذیرفت و صفیه را از دحیه کلبی- که صفیه در سهم او از میان غنایم خیبر قرارگرفته بود- خرید. رسول خداﷺ او را آزاد نمود و صفیه نیز مسلمان شد. پس از اینکه پیامبرﷺ وی را میان آزادی و برگشت به اهل و اسلام و ازدواج مخیّر گذاشت، با وی ازدواج نمود. صفیهﷺ فرمود: خدا و رسولش را برمی‌گزینم، از این‌رو پیامبرﷺ با وی ازدواج نمود و بالاخره در سال پنجاه هجری از دنیا رفت و در قبرستان بقیع در مدینه منوره دفن گردید.[١]

١٤٥٦. زن یهودی گوسفندی مسموم به رسول خداﷺ هدیه داد:

زینب دختر حارث، زن یهودی سلام‌بن مشکم، گوسفندی بریان و مسموم هدیه داد و به بازوی گوسفند بیشتر سم زد، زیرا می‌دانست محبوب‌ترین عضو گوسفند نزد رسول خداﷺ، بازوانش است. وی گوسفند بریان و سمّی را نزد پیامبرﷺ آورد، پیامبرﷺ بازوی آن را برداشت و تکه‌ای از آن را جوید، اما آن را گوارا نیافته و بیرون انداخت. سپس فرمود: «**همانا این استخوان به من خبر داد که سمّی است**».[٢] بشربن براءبن معرور همراه وی بود و تکه‌ای از آن گوشت را بلعید. پیامبرﷺ، فردی را نزد آن زن فرستاد، آن زن اعتراف نمود. پیامبرﷺ به او فرمود: «**چه چیز تو را به این کار وادار نمود؟**» زن یهودی گفت: به قومم، مصیبت‌هایی رساندی که خودت می‌دانی، گفتم: اگر دروغگو باشد، از وی راحت می‌شویم ولی اگر پیامبر باشد، پروردگارش به وی خبر خواهد داد، پیامبرﷺ وی را بخشید. سپس بشر بر اثر آن لقمه درگذشت. روایت است که پیامبرﷺ آن زن را قصاص نمود. بیماری این سم هر سال در پیامبرﷺ بازمی‌گشت تا اینکه خداوند آن را از دنیا برد. در صحیح بخاری از پیامبرﷺ روایت است که فرمود: «**درد ناشی از غذای خیبر همیشه همراه من بود تا اینکه نیرو و توانم را از بین برد.**»

---

١. قرطبی: ١٦٦/١٤، المنار: ٣٧٢/٤: صفة الصفوة ابن جوزی: ٢٧/٢.
٢. بخاری: ٣١٦٩.

مبحث دوم
درس‌های غزوه خیبر برای دعوت و دعوتگران

١٤٥٧. درس اول: عمل به نظری که درستی‌اش آشکار شده است:

پیامبرﷺ ، نظر حباب‌رضی الله عنه را درباره ضرورت تغییر مکان مسلمانان با توجه به دلایلی که ذکر نمود، برگزید. از این‌رو دعوتگران و امیر گروهشان باید نظر دیگران را در صورت روشن‌شدن صحتش بپذیرند. زیرا در برخی امور دعوت، نظر درست بر دعوتگران یا امیرشان پوشیده می‌ماند، پس به طور قطع باید نظر درست را پذیرفته و بر اساس آن عمل کنند.

١٤٥٨. درس دوم: اظهار نظر حتی بدون مشورت هم جایز است:

برای هریک از دعوتگران جایز است که آنچه را در امور دعوت برای امیر جماعت صحیح می‌داند انجام دهد، هرچند امیر با وی مشورت نکند؛ زیرا انجام نظر درست از باب راهنمایی بر کار خیر است و وجود سؤال از راهنما در آن شرط نیست. همچنین امور دعوت برای همه اهمیت دارد و این توجه تنها مخصوص امیر جماعت یا یکی از آنان نیست. قبلاً دانستیم که هدهد، کوتاهی و شرکت قوم سبأ را به سلیمان خبر داد که مستلزم نابودی بود. سلیمان‌علیه السلام نیز این کارش را ناپسند ندانست و نفرمود که من تو را مجبور نکرده‌ام تا خبر آنان را به من بیاوری.

١٤٥٩. درس سوم: کار به تواناترین شخص سپرده می‌شود:

پیامبرﷺ ، پرچم - پرچم مبارزه- را به علی‌رضی الله عنه تحویل داد و چنین دلیل آورد که خداوند با دستان وی خیبر را فتح می‌کند. یعنی دژهای یهود خیبر بر روی او گشوده می‌شود، در نتیجه این کار، کلید پیروزی مسلمانان و خواری یهود است. این فتح، قدرت و شایستگی علی‌رضی الله عنه را می‌طلبد تا اینکه سبب فتحی باشد که خداوند آن را ایجاد می‌کند. از این رو، امیر جماعت دعوتگران باید اعمال دعوت را در میان دعوتگران تقسیم نماید و به هرکس کاری را بدهد که توان انجام آن را دارد. این شیوه پیامبر و خلفای پس از وی‌رضی الله عنهم بود. پیامبرﷺ فرماندهی را در ارسال فرستادن سپاهیان به خالدبن ولید از زمانی که مسلمان شد می‌داد، ابوبکررضی الله عنه نیز این‌کار را انجام داد. به‌علاوه، هر انسانی بر همان چیزی که آفریده شده است، روان است. پس یکی از ویژگی‌های سیاست حکیمانه و خیرخواهی برای امت این است که امیر جماعت این مطلب را در سپردن امور به اعضا

درنظر داشته باشد. به هرکس کاری را محول کند که توان انجام آن را دارد و بلکه تواناتر از دیگران است. گاهی اوقات نیز فردی از دیگران تواناتر بر انجام کاری است اما مصلحت دعوت، خلاف آن را می‌طلبد که امیر جماعت باید به این نکته توجه داشته و در سپردن اعمال به اشخاص، مصلحت را مدّنظر داشته باشد. تنها به قدرت بر کار توجه نکند، بلکه بنگرد که مصلحت چگونه به دست می‌آید. یکی از نمونه‌های آن سپردن عمل دعوت در مکانی معین برای عضوی از گروه است درحالی‌که غیر آن تواناتر است اما مصلحت با دست عضو پایین‌تر صورت می‌پذیرد، چرا که در مکان موردنظر معروف است یا اینکه نزد اهل فلان مکان، مقام و منزلتی دارد مثلاً فرزند رئیس قبیله و ... است. این جواز در سپردن کار برای فرد پایین‌تر با وجود فرد برتر مشروط به این است که کمترین صفات و ویژگی‌ها در آن عضو گروه موجود باشد. چنان‌چه در این حالت جایز است تا امیر جماعت فرد توانا را برای کمک به فرد پایین‌تر که عمل به وی سپرده شده است، تعیین نماید.

١٤٦٠. درس چهارم: به‌کارگرفتن کافران با شروطی جایز است:

پیامبرﷺ یهود خیبر را در مکانشان به عنوان اجیر باقی گذاشت تا کشاورزی و باغبانی کنند و شرط گذاشت که باقی‌ماندن آنان در خیبر در گرو تأیید خودشﷺ است. چنان‌چه شرط شد کسی از مسلمانان در جای آنان قرار نگیرد. ظاهراً برای کشاورزی و باغبانی سرزمین خیبر، یهودِ آنجا از دیگران تواناتر بودند. مسلمانان نیز توان این کار را نداشتند، چرا که در مدینه بودند نه در خیبر. علاوه بر این شرط کرد که مسلمانان در جای آنان قرار نگیرند و همچنین اطمینان و اعتماد به امانتداری آنان را بر این کار به روش اجاره یا مزارعه شرط نمود.

١٤٦١. درس پنجم: دسیسه‌های یهود و ضرررساندن آنان به مسلمانان:

داستان گوسفند سمی را خواندیم. قبلا نیز بیان شد که دلیل اخراج یهود بنونضیر، خیانت آنان و اراده کشتن پیامبرﷺ با انداختن سنگ بزرگی بر وی از مکانی بلند از جانب آنان بود. از این‌رو، دعوتگران و جماعت اسلامی باید بسیار مواظب آنان باشند، چراکه آرزو و منفعت آنان محدود به فرزندان دین خودشان است. اما درباره دیگران بخصوص مسلمانان، همیشه قصد نیرنگ داشته و برایشان بدی می‌خواهند. بلکه اذیت‌کردن مسلمانان را جایز دانسته و آن را هرگز گناه نمی‌دانند. خداوند درباره آنان می‌فرماید:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّـهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل‌عمران: ۷۵)

«و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری، آن را به تو بازمی‌گرداند، و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمری آن را به تو باز نمی‌گرداند، مگر تا زمانی که بر (سر) او ایستاده باشی، این بدان خاطر است که آنان می‌گویند: در مورد (خوردن مال) امیّین(عربها، غیر یهود) گناهی بر ما نیست. و بر خدا دروغ می‌بندند، در حالی که می‌دانند.»

یعنی، به‌جای نیاوردن حقوق از جانب آنان به سبب گفتارشان: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ﴾ یعنی اینکه سرزنش و نکوهشی درباره امیین- کسانی که اهل کتاب نیستند- بر ما وارد نیست. اگر مال‌هایشان را بگیریم و به آنان ضرر برسانیم؛ چرا که آنان بر دین ما نیستند و آنان ستم بر مخالفان خود را جایز می‌دانستند و می‌گفتند: در کتاب ما برای آنان حرمتی وجود ندارد.[1] مشخص است که دشمنی یهود علیه مسلمانان، بیش از دشمنی دیگران است. خداوند می‌فرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ (مائده:۸۲)

«به یقین دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت، ونزدیکترین دوستان به مؤمنان را، کسانی می‌یابی که می‌گویند: ما نصاری هستیم. این به‌خاطر آن است که از (میان) آنان کشیشان و تارکان دنیا هستند و آنان تکبّر نمی‌ورزند.»

با وجود این دشمنی شدید، انتظار هر نوع بدی و ضرری برای مسلمانان از طرف یهود ممکن است.

---

۱. کشاف: ۳۷۵/۱.

فصل شانزدهم

کارزار مؤته

مبحث اول
چکیده و حوادث کارزار

۱۴۶۲. انگیزه کارزار:

شرحبیل‌بن عمرو غسانی، یکی از امیران قیصر در شام، پیک پیامبرﷺ به سوی صاحب بصری را کشت. نام این پیک، حارث‌بن عمیر بود. پیامبرﷺ لشکری را متشکل از سه هزار مرد آماده نمود و به سوی مؤته[۱]، یکی از سرزمین‌های شام، نزدیک بلقاء فرستاد. ارسال این لشکر به مؤته در ماه جمادی‌الاولی سال هشتم هجری است.[۲]

۱۴۶۳. رسول خداﷺ، امیران لشکر را مشخص کرد:

بخاری‌رحمه‌الله در صحیح خویش از عبدالله‌بن عمر رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که گفت: رسول خداﷺ در نبرد مؤته، زیدبن‌حارثه را امیر قرار داد و فرمود: «**اگر زید کشته شد، جعفر و اگر جعفر کشته شد، عبدالله‌بن رواحه امیر باشد.**» عبدالله می‌گوید: در این غزوه در میان آنان

---

۱. موضوع این کتاب، قصص قرآنی است و کارزار مؤته هرچند در قرآن ذکر نشده است اما امر جهاد را داراست. دلیل ذکر آن در اینجا این است که اولین مبارزه با دولت روم بود و برای دعوت و دعوتگران فواید زیادی دارد.

۲. فتح‌الباری: ۵۱۳/۷ .

بودم، به دنبال جعفربن‌ابی‌طالب بودیم که او را در میان کشته‌شدگان یافتیم، درحالی‌که نود و چند اثر نیزه و تبر بر جسدش بود.

از این حدیث، جواز تعلیق امارتبه شرط و تعیین چند امیر به ترتیب به دست می‌آید.[۱] عمل به این ترتیب لازم است؛ زیرا از آنجا که پیامبرﷺ به مصلحت آگاه‌تر است، انتخاب وی بر انتخاب دیگران مقدم می‌شود. اگر این ترتیب نبود، به یک امیر اکتفا شده و در صورت کشته‌شدن وی، جانشینی تعیین نمی‌شد.

۱٤٦٤. وداع پیامبرﷺ با لشکر و سفارش به آنان:

رسول خداﷺ درحالی‌که با لشکر وداع کرده و به آنان سفارش می‌کرد، بیرون رفت. از جمله فرمود: **«با نام خداوند بجنگید، با دشمن خدا و دشمن خود و سرزمین شام مبارزه کنید، در آن مردانی گوشه‌گیر در صومعه‌ها خواهید یافت، دست به سوی آنان دراز نکنید، زن، کودک و پیرمرد سالخورده‌ای را نکشید، و هم‌چنین درختی را قطع نکنید و بنایی را تخریب نسازید...»**[۲]

۱٤٦٥. رسیدن لشکر به مَعان:

بعد از خداحافظی پیامبرﷺ، لشکر به راهش ادامه داد تا به معان از سرزمین شام رسید. به مسلمانان خبر رسید که هرقل، قیصر روم با صدهزار رومی در مآب از سرزمین شام وارد شده است. و صدهزار نفر دیگر از یاری‌دهندگان عرب از قبایل لحم و جُذابه و دیگران به آنان پیوستند. زمانی‌که این خبر به مسلمانان رسید، دو شب در معان ماندند و گفتند: گزارش واقعه را بر رسول خداﷺ می‌نویسیم، یا با مردانی ما را کمک می‌کند و یا این‌که با دستور خود به ما امر می‌کند و برای او می‌رویم، اما عبداللهبن رواحه‌ﷺ این نظر را نپذیرفت و آنان را برای مبارزه تشویق کرد و به آنان یادآوری نمود که برای پیروزی یا شهادت آمده‌اند. اینگونه گروه مسلمانان تشویق شده و برای رویارویی با دشمن به راه افتادند.[۳]

۱٤٦٦. شروع جنگ و شهادت فرمانده لشکر اسلام:

با وجود این اختلاف هراس‌انگیز در تعداد افراد و تجهیزات، دو گروه با هم روبرو شدند. اما مسلمانان از زیادی لشکر دشمن نترسیدند و برای مبارزه با دشمن روانه شدند.

---

۱. همان: ۵۱۲/۷- ۵۱۳.
۲. ابوشهبه: ٤٢٦/٢.
۳. همان: ٤٢٦/٢- ٤٢٧.

زیدبن‌حارثه همچون پهلوانان جنگید و شهید شد. پس از وی، جعفربن ابی‌طالب، فرماندهی را به عهده گرفت و درحالی‌که سوار بر اسب بوررنگ خویش بود، پرچم را برداشت. از اسب پایین آمد و برای مبارزه به پیش رفت و پرچم به دست، می‌گفت:

یــا حبــذا الجنــةُ واقترابُهــا　　　طیبــــةً و بــــارداً شــــرابُها

والــروم رومٌ قــد دنــا عــذابُها　　　کـــافرةٌ بعیـــدةٌ أنســـابُها

علـــيَّ إن لاقیتهـــا ضِـــرابُها

چه خوش است بهشت و نزدیکی آن، نوشیدنی آن خوش و خنک است.

بدون تردید عذاب روم نزدیک شده است، رومیانی که کافر و دارای نسب‌های دوری هستند.

بر من واجب است که در صورت رویارویی با آنان بجنگم.

پرچم در دست جعفر رضی الله عنه بود که دست راستش قطع شد، به دست چپش گرفت و آن نیز قطع شد. پرچم را با بازوان خویش گرفت تا شهید شد. خداوند عوض آن دو دست قطع شده‌اش در راه خدا، به وی دو بال پاداش داد که در هر جای بهشت بخواهد با آنان پرواز می‌کند. قبلاً بیان شد که حدود نود و چند جراحت برداشت. سپس عبدالله‌بن رواحه رضی الله عنه پرچم را گرفت و چنان جنگید تا شهید شد. پس از آن مسلمانان، خالدبن‌ولید را به عنوان امیر برگزیدند.[1]

۱۴۶۷. پیامبر ﷺ خبر شهادت امیران لشکر اسلام را به یارانش داد:

بدون شک پیامبر ﷺ از کشته‌شدن امیران لشکر قبل از اینکه به وی گزارش دهند، خبر داد.

بخاری رحمه الله در صحیح خود از أنس رضی الله عنه چنین روایت می‌کند: پیامبر ﷺ مردم را از شهادت زید، جعفر و ابن رواحه پیش از آنکه به وی خبر دهند، آگاه کرد. چشمان پیامبر ﷺ اشک می‌ریخت- تا اینکه پرچم را یکی از شمشیرهای خدا برداشت و خداوند فتح را برایشان رقم زد». در حدیث ابوقتاده آمده است که پیامبر ﷺ درباره خالد فرمود: «**خداوندا! او یکی از شمشیرهای توست پس تو او را یاری می‌کنی.**»

---

۱. همان: ۴۲۷/۲- ۴۲۸.

خالد از آن روز به بعد، سیف‌الله (شمشیر خدا) نامیده شد. «تا اینکه خداوند فتح را برای آنان رقم زد». راویان درباره منظور این عبارت اختلاف دارند که آیا مبارزه‌ای صورت گرفت که مشرکان شکست خوردند یا مراد از فتح، کناره‌گیری مسلمانان است تا سالم برگشتند؟ موسی‌بن عقبه در «المغازی» می‌آورد: «سپس پرچم را عبدالله‌بن رواحه‌ﷺ گرفت و کشته شد. مسلمانان در ادامه بر انتخاب خالدبن ولید، توافق کردند و خداوند دشمن را شکست داد و مسلمانان پیروز گشتند.» ظاهراً خالدبن ولید مصلحت مسلمانان را در عقب‌نشینی سازمان‌یافته‌ای دید که رومیان به آن آگاه نشدند. پس سازمان لشکرش را تغییر داد تا اینکه دشمن گمان کند که مدد و کمکی برای مسلمانان رسیده، که در نتیجه رومیان ترسیده و برگشتند و خالد نیز با لشکر برگشت و درحالی‌که عقب‌نشینی می‌کرد، با آنان مبارزه می‌نمود. به‌گونه‌ای که بخاری‌ﷺ در صحیح خود[1] از خالدﷺ روایت نموده است که گفت: در روز مؤته، نُه شمشیر در دست من شکست و تنها یک ورق نازک یمانی در دستم ماند.

١٤٦٨. ناراحتی رسول خداﷺ از کشته‌شدن امیران لشکر:

بخاری‌ﷺ در صحیح خود[2] از مادر مومنان عائشه‌ﷺ روایت می‌کند که گفت: زمانی‌که خبر کشته‌شدن زیدبن‌حارثه، جعفربن ابی‌طالب و عبدالله‌بن رواحه‌ﷺ آمد، پیامبرﷺ درحالی‌که ناراحتی و اندوه در چهره‌اش نمایان بود، نشست ... یعنی به سبب رحمت و مهربانی که خداوند در وجود پیامبرﷺ قرارداده بود. و این عمل منافاتی با رضایت به قضا و قدر ندارد. نتیجه می‌گیریم که اظهار اندوه انسان در زمان مصیبت،به شرط آنکه قلبش مطمئن باشد، نشانه ناشکیبایی و عدم رضایت اواز قضای الهی نیست.

١٤٦٩. عدم جواز پافشاری در اندوه:

هرچند اندوه و ناراحتی در هنگام مصیبت باعث خروج انسان از دایره صبر نمی‌شود، اما پافشاری در اندوه جایز نیست. امام ابن‌حجر عسقلانی‌ﷺ در شرحش بر صحیح بخاری[3] در حدیث عبدالله‌بن جعفر، می‌آورد: رسول خداﷺ به آل جعفر سه روز مهلت

---

١. ٤٢٦٥.
٢. ٤٢٦٣.
٣. ٥١٣/٧.

داد، سپس نزد آنان آمد و فرمود: «**از امروز دیگر بر برادرم گریه نکنید.**» یکی از اسباب سبک‌کردن اندوه بر مصیبت‌دیده این است که ثواب مورد انتظار برای از دست‌رفته را به یاد آورد. ابن‌حجر نیز درحالی‌که حدیث بخاری درباره حادثه شهادت امیران لشکر در نبرد مؤته را شرح می‌دهد، می‌گوید: «ماندن آنان در کنار ما (در دنیا) خوشحالشان نمی‌کرد.» چرا که فضیلت شهادت را می‌دانستند.

۱٤٧۰. پیامبرﷺ، سرپرست افراد بی‌سرپرست است:

یکی از اخبار شهادت امیران لشکر در کارزار مؤته این است که پیامبرﷺ به خانه جعفربن ابی‌طالب رفته و فرمود: «**فرزندان برادرم را بیاورید.**» یعنی فرزندان جعفر. آنان را آوردند، پیامبرﷺ سرتراش را خواست و سرهایشان را تراشید. به مادرشان درحالی‌که یتیمی فرزندانش را یادآوری می‌کرد، فرمود: «**تو از فقر و تنگدستی آنان سخن می‌گویی درحالی‌که من سرپرست آنان در دنیا و آخرت هستم.**»[1]

در حقیقت رسول خداﷺ به تمام فرزندان یتیم مسلمانان توجه داشت و یتیمان شهدا به این توجه سزاوارترند و اگر این شهدا خویشاوندان رسول خداﷺ باشند، یتیمان آنان به مراتب سزاوارتر خواهند بود. دلیل عمومیت توجه رسول خداﷺ به یتیمان مسلمانان، این حدیث است: «**هر مومنی که بمیرد و مالی را بگذارد، خویشان او هر کسی که باشند، ارث می‌برند، و هرکس قرض یا فرد نیازمندی را از خود برجای گذارد، باید نزد من بیاید که من سرپرست اویم**». شوکانی در شرح این حدیث می‌آورد: «خطابی درباره ضیاع می‌گوید: ضیاع، وصف برای کسانی است که مرده از خود باقی می‌گذارد، با لفظ مصدر. یعنی، صاحبان ضیاع- کسانی که چیزی ندارند- را برجای گذارد.»[2]

۱٤٧۱. مسلمانان فراری نیستند بلکه بسیار حمله‌ورند:

خالدبن ولیدؓ، با تغییر سازمان لشکر که قبلاً بیان شد، نقشه‌ای زیرکانه و مستحکم برای نجنگیدن ریخت، به‌گونه‌ای که دشمن گمان کرد نیروی کمکی به لشکر مسلمانان رسیده است؛ از این‌رو برگشتند و ترجیح دادند با لشکر اسلام روبرو نشوند. زمانی‌که خالدبن ولیدؓ و لشکرش به مدینه رسیدند، مردم بیرون رفته و درحالی‌که بر آنان خاک

---

۱. ٥۱۳/٧، السیرة النبویة العمری: ٤٧۰/۲.
۲. نیل‌الأوطار: ٥٧/٦.

می‌پاشیدند، می‌گفتند: ای فراریان، از مبارزه در راه خداوند فرار کردید. اما پیامبرﷺ می‌فرمود: «**آنان فراری نیستند بلکه اگر خدا بخواهد بسیار حمله‌ور و یورش‌برنده هستند**».
درحقیقت عقب‌نشینی خالد، پیروزی مسلمانان به شمار می‌رود هرچند ظاهراً شکست به نظر می‌رسد؛ زیرا ثبات در جلوی دشمن، پسندیده است زمانی‌که منجر به شکست دشمن و تسلط بر سرزمینش شود، اما اگر به این هدف منجر نشود و وسیله نابودی افراد گردد، این نوع پایداری، پسندیده نیست، بلکه چه بسا ممنوع است و نجات و پیروزی در رهایی لشکر از دست دشمن یا از اسارت به دست لشکریان دشمن است که خالدرضی الله عنه با کناره‌گیری شجاعانه و زیرکانه و سازمان‌یافته خود آن را اثبات نمود. نظر محمدﷺ نیز همین بوده است که فرمود: «**آنان فراری نیستند بلکه اگر خدا بخواهد بسیار حمله‌ورند**».
بدون شک، خالد نیرو و لشکرش را برای نبردهای آینده حفظ نمود که به خواست خدا پیروزی مسلمانان در آن‌ها رقم خورد.

مبحث دوم
درس‌های کارزار مؤته

۱٤۷۲. درس اول: آشکارکردن قدرت برای ترساندن دشمن و حامیانش:

ارسال لشکری توسط پیامبرﷺ، با سه هزار مبارز به بیرون و دورتر از مدینه و به ارتفاعات شام، جایی‌که رومیان حکومت می‌کردند و نژادهای متفاوتی از قبایل عرب هم‌پیمان و هم‌کار با رومیان و حاکمانشان در شام وجود داشت؛ تنها به سبب کشته‌شدن یکی از فرستاده‌های پیامبرﷺ توسط یکی از حاکمان عرب در بلقاء و سرزمین شام که توسط قیصر روم تعیین شده بود، نبود. بلکه امور دیگری نیز، سبب ارسال لشکر مسلمانان به آن مناطق بود؛ از جمله: تهدید قبیله‌های عرب موجود در مرزهای شام و مدینه و حاکمان تعیین‌شده از جانب رومیان و کسانی که منتظر ضربه‌زدن به مسلمانان بودند. تهدید تمامی این مردمان و رفتن به سوی آنان ضروری بود و مسلمانان نباید منتظر می‌ماندند تا آنان برای جنگ با مسلمانان در وسط خانه‌شان بیایند. نتیجه اینکه ایستادن و ماندن برای حق و پیروانش جایز نیست تا اینکه پیروان باطل، علیه حق و پیروانش آماده شوند... تنها حق محض، اسلام است و همین باعث ترس پیروان باطل می‌شود که تصمیم می‌گیرند حق را با از بین‌بردن حامیان و دعوتگرانش از بین ببرند. دولت‌های باطل

و کافر از دولت اسلام ترس و واهمه دارند و در جستجوی فرصت برای آمادگی علیه اسلام هستند. این گروه‌های باطل درباره تک‌تک افراد اسلام نیز چنین دیدگاهی دارند. پس بر امیر جماعت اسلامی واجب است که آنچه بیان شد را خوب درک نماید و منتظر هجوم دشمنان نباشد؛ بلکه باید نیرو و قدرت گروهش را برای آنان نشان دهد تا باعث ترسشان شود و به فکر تفرقه میان دعوتگران و جماعت دعوت نباشند.

١٤٧٣. درس دوم: امارت بیشتر از یک نفر:

امیر جماعت اسلامی- گروه دعوتگران- باید جانشینی برای خود برگزینند و همچنین کسی را برای جانشینی جانشین اول انتخاب کند. زیرا امکان از بین‌رفتن امیر به یکی از اسباب وجود دارد که خود باعث تزلزل در گروه شده و انتخاب امیر جدید را در آن حالت ناگهانی، سخت می‌کند. انتخاب جانشین برای امیر موجود، باید از طریق مشورت با بزرگان باشد. همچنین شایسته است که امیر جماعت در هنگام سپردن کاری به گروه دعوتگران، امیر دوم و سوم را به ترتیب انتخاب کند. رسول خداﷺ در این‌باره الگویی نیک است که برای لشکر ارسالی به مؤته، سه امیر به ترتیب انتخاب نمود.

١٤٧٤. درس سوم: توصیه امام به امیران:

امیر باید کسانی را که مسئولیتی در زمینه امور دعوت به آنان واگذار می‌کند، به تقوای الهی، اخلاص عمل برای خدا، نرمی و مهربانی با افراد گروه توصیه کند؛ امور مطلوب و موردنیاز برای انجام تکلیف، واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات یا مباحاتی را که بر عهده‌شان است به آنان بشناساند؛ به همراه گروهش به اتحاد و دوری از اختلاف مشتاق باشد؛ او و گروهش به طرز نیکویی مردم را به اسلام دعوت داده و میان بشارت و انذار جمع کنند. همه این موارد در توصیه پیامبرﷺ به افرادی که آنان را امیر سریه‌ها یا هیأت‌های اعزامی قرار می‌داد، وجود دارد. از جمله:

الف- امام مسلم در صحیح خویش[1] از سلیمان بن بُرَیده به نقل از پدرش روایت می‌کند که فرمود: هرگاه پیامبرﷺ امیری را برای لشکر یا سَریه‌ای تعیین می‌نمود او را در مورد افرادش به تقوای الهی و خیرخواهی با مسلمانان سفارش می‌کرد. سپس به او می‌فرمود: «**با نام خدا در راه خدا جهاد کنید...**» امام نووی در شرح این حدیث می‌گوید:

---

١. ٤٥٢٢.

در این حدیث فوایدی وجود دارد؛ از جمله: مستحب‌بودن سفارش امام بر امیران و لشکرش به تقوای الهی، نرمی و مهربانی با پیروان، شناساندن امور جنگی و همچنین آگاه‌کردن آنان به امور واجب، مباح، حرام، مکروه و مستحب.

ب- امام مسلم در صحیحش[1] از ابوموسی اشعری روایت می‌کند که گفت: رسول خداﷺ هنگام فرستادن یکی از یارانش برای انجام کاری، می‌فرمود: «**بشارت دهید و گریزان نکنید، آسان بگیرید و سخت نگیرید.**» امام نووی در شرح این حدیث چنین می‌آورد: این حدیث، اشیاء متضاد را جمع نموده است: بشارت و بیزارکردن، آسان‌گرفتن و سخت‌گرفتن، زیرا گاهی اوقات انسان در دو وقت، هر دو کار را انجام می‌دهد. اگر تنها می‌گفت: آسان بگیرید این گفته بر کسی که یک یا چند مرتبه آسان می‌گیرد و در اکثر اوقات سخت‌گیری می‌کند صادق می‌آمد، اما چون فرمود: «**و سخت نگیرید**»، سخت گرفتن در تمام حالات منتفی شد که همین پسندیده و مراد است. در این حدیث امر به بشارت به فضل خدا و ثواب بسیار، بخشش فراوان و رحمت وسیعش است و نهی از بیزارکردن، تنها با ترساندن و تهدید و وعید- بدون بشارت- موردنظر است. مهربانی و ترک خشونت علیه کسی که اسلام‌آوردنش نزدیک است و نرمی با کسی که در آستانه بلوغ است یا کسی که از گناهان توبه کرده است نیز از این حدیث به دست می‌آید. با تمام این افراد باید مهربان بود تا به تدریج اقسام عبادات را انجام دهند. در واقع، تکلیف در اسلام تدریجی است، پس اگر بر کسی که تازه به اسلام گرویده یا به اسلام تمایل دارد، آسان گرفته شود، اسلام بر وی آسان شده و درنتیجه اعمالش زیاد می‌شود؛ ولی چنان‌چه سختگیری شود، امکان دارد اساساً مسلمان نشود یا اگر مسلمان شود احتمال می‌رود ادامه ندهد یا اسلام مورد پسندش واقع نشود.

از این‌رو بر امیر جماعت اسلامی واجب است که دعوتگران و امیران را به نرمی در دعوت و بیزارنکردن مردم سفارش کند و بشارت و انذار را با هم انجام دهد. در دعوت مردم به اطاعت، شیوه تدریجی را رعایت کند مثلاً اول آنان را به واجبات امر کند و هرگاه در انجام واجبات استقامت ورزیدند آنان را برای ترک مکروهات تشویق کند. با تازه

---

۱. ٤٥٢٥.

مسلمانان و توبه‌کنندگان با نرمی رفتار کند و سخن امام نووی‌ﷺ در این‌باره را آویزه گوشش قرار دهد.

ج- امام مسلم در صحیح خویش[۱] از ابوموسی اشعری روایت می‌کند که گفت: پیامبرﷺ او و معاذ را به یمن فرستاد و فرمود: **«آسان بگیرید و سخت نگیرید، بشارت دهید و بیزار نکنید، با یکدیگر توافق کنید و اختلاف نورزید.»** امام نووی می‌گوید: از این حدیث به دست می‌آید که امام باید به والیانش توصیه کند، هرچند مانند معاذ و ابوموسی، فاضل و صالح باشند.

د- امام بخاری از ابوبرده روایت می‌کند که گفت: رسول خداﷺ ابوموسی و معاذ را به یمن فرستاد، ابوبرده می‌گوید: هریک از آن دو را به سرزمینی فرستاد و می‌افزاید: یمن دو سرزمین دارد. سپس رسول خداﷺ فرمود: **«آسان بگیرید و سخت نگیرید، بشارت دهید و بیزار نکنید.»** در روایتی دیگر از امام بخاری چنین آمده است: **«با یکدیگر توافق کنید.»** ابن حجر عسقلانی در شرح خویش می‌گوید: یعنی در حکم با هم توافق کنید و اختلاف نورزید؛ زیرا اختلاف شما به اختلاف پیروانتان منجر می‌شود که نتیجه‌اش دشمنی و جنگ خواهد بود. در صورت اختلاف، قرآن و سنت مرجع است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّـهِ وَالرَّسُولِ﴾. در این حدیث امر به آسان‌گیری در امور، نرمی با رعیت، محبوب‌کردن ایمان نزد آنان و ترک خشونت آمده تا دلهایشان بیزار نشود؛ بویژه کسانی که اسلام‌آوردنشان نزدیک است یا کسانی که در آستانه بلوغ قرار دارند تا ایمان در قلبش جای گرفته و پخته شود. همچنین بر انسان لازم است هرکاری را تدریجی و به آسانی انجام دهد و بر اراده‌اش سخت نگیرد و هرگاه با حالتی انس گرفت و مداومت نمود، به حالتی دیگر روی آورد.

۱۴۷۵. درس چهارم: پافشاری در اندوه جایز نیست و فرد اندوهگین باید نعمت‌های خدا را به یادآورد:

گاهی جماعت دعوتگران دچار مصیبتی می‌شود؛ مانند از دست دادن یا زندانی‌شدن یا کشته‌شدن به ناحق امیر یا یکی از دعوتگران، یا اینکه از حرکت دعوت منع می‌شود، یا اموالش مصادره می‌گردد. این امور باعث اندوه در دل‌ها می‌شود و هیچ نکوهشی متوجه

---

۱. ۴۵۲۶.

اندوه گروه و افراد آن بر اثر این مصیبت‌های وارده نیست. اما اگر جماعت بر این اندوه و غم ادامه دهد و همچنین اگر روزگارش را دچار ماتم کند و نشاط دعوت را تبدیل به عزاداری و شیون گرداند، مورد سرزنش قرار می‌گیرد. جماعت و دعوتگرانش باید بر نعمت‌های الهی موجود در این مصیبت‌ها توجه نمایند؛ به منزلت شهادتی که از دست‌رفته آنان با کشته‌شدنش توسط دشمنان دعوت به دست آورده، بیندیشند و به یاد داشته باشند که از لحاظ ایمان و نزدیکی به خداوند متعال از رسول خداﷺ و همچنین از یاران رسول خداﷺ و مومنان و پیروان و پیامبران گذشته، که همه آنان به سبب ایمانشان اذیت شدند، بهتر نیستند. پس این سنت الهی است و تغییری در آن به وجود نخواهد آمد و این آیه را باید قرائت کنند: ﴿إِنَّا لِلَّـهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ آنان باید معنای این آیه و سخن رسول خداﷺ زمانی‌که خبر شهادت امیران را شنید، به یادآورند که فرمود: **«از اینکه کنار ما [در دنیا] باشند، خوشحالشان نمی‌ساخت.»** زیرا به ثواب بزرگی دست می‌یابند.

١٤٧٦. درس پنجم: امیر جماعت برای افرادش به منزله بزرگ خانواده است:

امیر جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- باید برای افراد گروهش مانند بزرگ خانواده برای افراد خانواده‌اش باشد، به آنان همچون فرزندان یا برادرانش بنگرد، با آنان مهربان باشد و از آنان حفاظت نماید و به امورشان اهمیت دهد و بر منافع آنان مشتاق باشد. تنگنا و فشار را از آنان دور نماید و در به‌کارگیری سلطه شرعی بر آنان به بیراهه نرود. از رسیدن مصیبت به آنان، اندوهگین شود. بدی و ضرر را از آنان دور سازد. اگر یکی از آنان با مرگ طبیعی، قتل یا شهادت از دنیا رفت، یا به مصیبتی غیر از کشته‌شدن مانند به‌زندان‌افتادن، تبعید، اخراج از کار و تنگی روزی گرفتار آمد، امیر جماعت باید بهترین غمخوار و یاری‌گر بی‌منت وی باشد. اگر دعوتگر پس از خود کودکی یتیم، بدون مال و بی‌سرپرست برجای گذاشت، امیر، سرپرست اوست. امیر جماعت باید سخن پیامبرﷺ خطاب به همسر جعفربن ابی‌طالب که پس از شهادت جعفر به دیدار وی رفت و او یتیمی فرزندانش را متذکر می‌شد، به یاد آورد که فرمود: **«تو از تنگدستی و فقر آنان سخن می‌گویی؟ درحالی‌که من سرپرست آنان در دنیا و آخرت هستم.»** چنان‌چه قبلاً بیان شد باید نظام و تشکیلاتی برای سرپرستی و همبستگی میان افراد جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- و تهیه لوازم مانند اموال و غیره تشکیل گردد.

۱۴۷۷. درس ششم: ظاهر اتفاقات همیشه معیاری برای پیروزی نیست:

بدون تردید، معیار پیروزی همیشه ظاهر حوادث مانند نابودکردن توان دشمن و تصرف سرزمینش نیست. بلکه گاهی، معیار پیروزی ظاهر اتفاقاتی است که عموم مسلمانان را خوشحال نمی‌سازد، هر چند این اتفاقات، پیروزی حقیقی مسلمانان باشد و نتیجه‌اش دیر حاصل شود. صلح حدیبیه برای اثبات این مطلب کفایت می‌کند، زیرا در ظاهر به نظر نمی‌رسید که پیروزی از آنِ مسلمانان باشد اما در حقیقت، پیروزی آشکاری برای مسلمانان بود، هرچند در آینده و برخلاف روشی بود که مسلمانان می‌خواستند. به همین دلیل خداوند، نام (فتح) را بر این صلح نهاد چنان‌چه در سوره فتح آمده است. همچنین کناره‌گیری خالدبن‌ولید و نجات مسلمانان از هلاکت و حفظ‌کردن آنان برای جنگ‌های آینده، پیروزی واقعی برای مسلمانان به شمار رفت. پیامبرﷺ نیز به این موضوع پی برد و اینگونه از آن تعبیر نمود: «**همانا اینان فراری نیستند بلکه اگر خداوند متعال بخواهد بسیار حمله‌ور هستند.**» پس جماعت اسلامی و امیر و دعوتگرانش باید این مسأله را درک کرده و نپندارند که پیروزی آنان به طور قطع، به همان شیوه‌ای که خودشان می‌خواهند، مانند زیادی لشکر و روی‌آوردن مردم زیادی به آنان، است. در واقع، باران آسمان رحمتی برای بندگان است اما لازم نیست بر سطح زمین بماند تا مردم آن را ببینند. باران، رحمت است هرچند در زمین فرو رود و تغییر یابد. بدون شک پیروزی و نجات دعوتگران، به اندازه تلاش آنان در کار نیک و به اندازه اخلاصشان است که کار را تنها برای خشنودی خداوند انجام دهند. چه بسیار تأخیری در رسیدن به مطلوب، بهتر از عجله و شتابی است که دگرگونی و عقب‌نشینی را در پی دارد.

فصل هفدهم

غزوه فتح مکه

مبحث اول
چکیده حوادث فتح مکه

۱۴۷۸. انگیزه‌های فتح مکه:

سبب وقوع این غزوه، این بود که قریش، پیمان میان خود و پیامبرﷺ را شکستند. برای بیان این مطلب باید گفت که یکی از شروط صلح حدیبیه چنین بود: هرکس دوست دارد در عهد و پیمان رسول خداﷺ وارد شود، می‌تواند چنین کند، و هر کس می‌خواهد در عهد و پیمان قریش وارد شود، اجازه دارد. قبیله بنوبکر در پیمان قریش وارد شدند و قبیله خزاعه در پیمان رسول خداﷺ. ابن‌اسحاق می‌گوید: در جاهلیت میان قبیله بنوبکر و خزاعه درگیری‌هایی وجود داشت، اما با ظهور اسلام از آن غافل شدند. در زمان معاهده حدیبیه، نوفل‌بن معاویه (از قبیله بنوبکر) با گروهی خارج شد، قبیله خزاعه نیز در کنار آبی به نام (الوتیر) که مال آنان بود، اقامت گزیده بود، به فردی از آنان تعرض شد و خزاعه نیز به پاخواست و چنان جنگیدند تا وارد حرم شدند و جَنگ را ترک نکردند. قریش نیز بنوبکر را با سلاح حمایت کرد و برخی از آنان شبانه و مخفیانه همراه بنوبکر جنگیدند. زمانی‌که جنگ به پایان رسید، عمروبن سالم خزاعی نزد رسول خداﷺ آمد و با سرودن شعری، از پیامبرﷺ علیه قریش یاری خواست؛ زیرا با کمک به بنوبکر علیه خزاعه، پیمان

را شکسته بودند. پیامبرﷺفرمود: «یاری شدی ای عمروبن سالم» این حادثه، باعث فتح مکه شد. قریش به اشتباه خویش در کمک به بنوبکر و اینکه این کمک باعث شکستن عهد با رسول خداﷺ شده است، پی بردند. ابوسفیان برای تجدید صلح، فردی فرستاد اما تلاشش بی‌نتیجه ماند. زیرا از پیامبرﷺ جوابی ندید، سپس برگشت و قریش را از واقعه آگاه کرد.[1]

۱۴۷۹. آمادگی پیامبرﷺ برای جنگ با قریش و مخفی‌نمودن هدفش:

پیامبرﷺ برای جنگ با قریش در وسط خانه‌شان در مکه آماده می‌شد. تصمیم گرفت هدفش را مخفی نگه دارد؛ تا بدون اینکه خبر به قریش رسیده و آماده شوند، ناگهانی به سراغ آنان رود و پیروزی آسان گشته و در سرزمین حرم، خون‌های بسیاری نریزد. برخی نشانه‌ها و دلایل مخفی‌ساختن این هدف به قرار ذیل است:

الف- پیامبرﷺ به ام‌المومنین عائشه‌ؓ فرمود: «**مرا آماده کن- یعنی برای جنگ- و کسی را از این موضوع آگاه نکن.**»[2]

ب- پیامبرﷺ مسلمانان را تشویق نمود و آنان را به آمادگی برای خروج دستور داد اما آنان را از هدف و مقصدش آگاه نساخت.[3]

ج- پیامبرﷺ در اول ماه رمضان سال هشتم هجری، دسته‌ای را متشکل از هشت نفر به سوی بطن أضم - میان ذی‌خشب و ذی‌المروۀ- که دور از مدینه قرار داشت فرستاد؛ تا مردم گمان کنند پیامبرﷺ، آن مکان را در نظر دارد و این دسته، پیش‌رو لشکر است و قریش گمان نکنند پیامبرﷺ ، آنان را هدف قرارداده است.[4]

۱۴۸۰. راه‌افتادن پیامبرﷺ به سوی مکه:

زمانی‌که پیامبرﷺ کاملا آماده رفتن شد و گروه‌هایی که از آنان درخواست خروج نموده بود، جمع شده و آماده رفتن شدند، آنان را از مقصدش باخبر ساخت و فرمود: «**پروردگارا! خبرچینان و اخبار را از قریش بازدار تا آنان را در سرزمینشان غافلگیر کنیم.**» خروج پیامبرﷺ، دهم ماه رمضان سال هشتم هجری با لشکری ده‌هزار نفری متشکل از صحابهؓ

---

۱. فتح الباری: ۶/۸-۷.
۲. همان: ۵۲۰/۷.
۳. ابوشهبه: ۴۳۷/۲.
۴. الرحیق المختوم: ص. ۳۶۵

بود. به اتفاق همه، فتح مکه در ماه رمضان به وقوع پیوست. اما در روز آن اختلاف است، معمولاً اختلاف مابین روز ۱۳ تا ۱۸ رمضان است.[1]

۱۴۸۱. داستانِ نامه حاطب‌بن ابی‌بلتعة:

قبل از اینکه پیامبرﷺ از مدینه بیرون رود، وحی وی را از نامه حاطب‌بن ابی‌بلتعه به قریش آگاه نمود که حاطب در آن نامه، قریش را از قصد رسول خدا ﷺ برای خروج و مبارزه با آنان در وسط منزلشان باخبر ساخته بود. امام بخاری‌ رحمه‌الله در صحیح خویش[2] به نقل از علی‌ رضی‌الله‌عنه آورده است که گفت: رسول خداﷺ من، زبیر و مقداد را فرستاد و فرمود: **«بروید تا به «روضة خاخ»- مکانی خارج از مدینه- برسید، در آنجا زنی کجاوه‌نشین وجود دارد که نامه‌ای با خود دارد، آن نامه را از او بگیرید.»** به راه افتادیم تا به روضه رسیدیم و آن زن را یافتیم. گفتیم: نامه را درآور. گفت: نامه‌ای ندارم. گفتیم: نامه را تحویل می‌دهی، یا برهنه‌ات می‌سازیم، پس آن را از گیسوانش خارج نمود. نامه را نزد پیامبر آوردیم، در آن از جانب حاطب‌بن ابی‌بلتعه به گروهی از مشرکان مکه برخیکارهای پیامبرﷺگزارش شده بود. پیامبرﷺ فرمود: **«ای حاطب! این چیست؟»** حاطب گفت: ای رسول خدا! علیه من عجله نکن، من همراه قریش بودم اما نسبتی با آنان ندارم، مهاجران همراه تو خویشاوندانی دارند که خانواده و اموال آنان را در مکه حمایت کنند، پس حال که رابطه خویشاوندی‌ای با آنان ندارم، خواستم برای حمایت از خویشاوندانم، با آنان رابطه‌ای برقرار کنم. این کار را از روی کفر و ارتداد از دینم انجام ندادم. پیامبرﷺ فرمود: **«همانا او به شما راست گفت.»** عمربن خطاب‌ رضی‌الله‌عنه فرمود: ای رسول خدا اجازه بده تا گردنش را بزنم. پیامبرﷺ فرمود: **«همانا او در غزوه بدر حاضر بود، چه می‌دانی؟ خداوند از احوال اهل بدر آگاه بوده که فرموده: هرچه بخواهید بکنید که من شما را آمرزیده‌ام.»** با توجه به اجازه خواستن عمر رضی‌الله‌عنه بر کشتن حاطب می‌توان مشروعیت کشتن جاسوس را استنباط نمود هر چند مسلمان باشد. این دیدگاه امام مالک و پیروانش است. زیرا اگر مانع نمی‌بود، پیامبرﷺ اجازه کشتن را به عمر رضی‌الله‌عنه می‌داد. پیامبرﷺ مانع را نیز حضور حاطب در غزوه

---

۱. فتح الباری: ۴/۸؛ أبوشهبة: ۴۳۷/۲؛ العمری: ۴۷۵/۲.
۲. ۳۰۰۷.

بدر بیان فرمود که این مانع در غیر حاطب وجود ندارد. اگر اسلام مانع می‌بود، پیامبرﷺ، دلیل جزئی‌تر و خاص‌تر را بیان نمی‌کرد.[۱]

برخی از نویسندگان کتب مغازی آورده‌اند که متن نامه حاطب به قریش این بود: «اما بعد، ای گروه قریش، همانا رسول خداﷺ با لشکری چون شب به سوی شما آمده است، لشکری که همچون سیل می‌رود، به خدا سوگند اگر تنهایی به سوی شما بیاید، حتما خداوند او را یاری خواهد کرد و وعده‌اش را برای او اجرا خواهد نمود. پس به حال خویش چاره‌ای بیندیشید والسلام!»[۲]

۱٤٨۲. مسلمان شدن عباس عموی پیامبرﷺ:

زمانی که رسول خداﷺ و لشکرش به (جحفه) و برخی گفته‌اند: به (رابغ) رسید، عمویش، عباس‌بن عبدالمطلب با وی ملاقات نمود. عباس و خانواده‌اش از مکه درحالی‌که مسلمان شده بودند به سوی مدینه بیرون رفته بودند، پس مسلمان شد. پیامبرﷺ از اسلام عباس رضی الله عنه بسیار خوشحال شد. زیرا یاری‌گر و تقویت‌کننده وی بود، اما با باقی‌ماندن بر دین قریش، مزاحم پیامبرﷺ و دعوتش بود.[۳]

۱٤٨۳. رسیدن پیامبرﷺ به مرّالظهران:

لشکر پیامبرﷺ به «مرّالظهران» روستایی نزدیک مکه در دره ظهران، رسید. امروزه به آن، وادی فاطمه می‌گویند. هیچ خبری از رسول خداﷺ به قریش نمی‌رسید و نمی‌دانستند که پیامبرﷺ با آنان چه خواهد کرد. ابوسفیان خارج شد تا حقیقت را برای قریش جویا شود.

۱٤٨٤. مسلمان‌شدن ابوسفیان:

بیان شد پس از اینکه قریش، بنوبکر هم‌پیمان خود را بر ضد قبیله خزاعه هم‌پیمان رسول خداﷺ کمک کرد، ابوسفیان برای آگاه‌شدن از اخبار و هدف پیامبرﷺ بیرون رفت. چنان‌چه عباس نیز سوار بر استر سفید رسول خداﷺ خارج شد؛ به امید آنکه کسی را بیابد تا به قریش، ضرورت خروجشان را برساند و از رسول خداﷺ، قبل از اینکه با زور وارد

---

۱. فتح الباری: ٨/٦٣٥.
۲. همان: ۷/٥۲۱.
۳. أبوشهبه: ۲/٤٣٩.

مکه شود، امان بخواهد. درنتیجه عباس و ابوسفیان با هم ملاقات نمودند. پس از گفتگو با یکدیگر، عباس، ابوسفیان را در پشت سرش سوار بر استر نمود و نزد رسول خداﷺ آورد، عمربن خطاب‌ؓ به آنان رسید و به پیامبرﷺ گفت: اجازه بده گردنش را بزنم. عباس گفت: من او را پناه دادم. سپس پیامبرﷺ فرمود: «**- ای عباس- او را نزد خودت ببر و همینکه بامداد فرا رسید او را نزد من بیاور.**» صبحگاه، عباس ابوسفیان را نزد پیامبرﷺ آورد و مسلمان‌شدنش را اعلان نمود، سپس عباس گفت: ای رسول خدا! ابوسفیان مردی است که فخر را دوست دارد، پس برای او چیزی قرار بده. پیامبر فرمود: «**آری، هر کس وارد منزل ابوسفیان شود، در امان است، و هر کس درِ منزلش را بر خود ببندد، در امان است، و هرکس وارد مسجدالحرام شود، در امان است.**»[1]

١٤٨٥. آگاه‌شدن ابوسفیان از قدرت مسلمانان:

پیامبرﷺ به عباس دستور داد ابوسفیان را در مکانی که گردان‌های لشکر از آنجا می‌گذشتند نگه دارد تا قدرت مسلمانان را نظاره‌گر باشد و قریش را از این قضیه بیم داده وبه پذیرش اسلام وادارد تا زنده بمانند. در حدیثی که بخاری به نقل از هشام از پدرش روایت کرده، چنین آمده است: پیامبرﷺ پس از مسلمان‌شدن ابوسفیان خطاب به عباس فرمود: «**ابوسفیان را در قله کوه نگه دار تا به مسلمانان بنگرد.**» پس عباس چنین کرد، قبیله‌ها همراه پیامبرﷺ می‌گذشتند؛ گروه‌گروه بر ابوسفیان گذر می‌کردند تا اینکه گروهی که مثل آن را ندیده بود گذشت، ابوسفیان گفت: این چه گروهی است؟ عباس گفت: این گروه انصار است که سعدبن عباده امیرشان است و پرچم در دست اوست. سعدبن عباده گفت: ای ابوسفیان! امروز، روز حماسه است، امروز حرمت کعبه برداشته می‌شود. ابوسفیان گفت: ای عباس، چه خوش است روز هلاکت. سپس گروهی آمد که رسول خداﷺ و یارانش در میان آن بودند و پرچم پیامبرﷺ در دست زیدبن عوام بود. چون رسول خداﷺ از کنار ابوسفیان گذشت، ابوسفیان درحالی‌که پیامبرﷺ را خطاب قرارداد گفت: آیا دانستی که سعدبن عباده چه گفت؟ پیامبر فرمود: «**چه گفت؟**» ابوسفیان گفت: چنین و چنان گفت. پیامبرﷺ فرمود: «**سعد دروغ گفته، اما امروز که خداوند در آن، کعبه را گرامی می‌دارد و روزی که در آن، کعبه پوشیده می‌شود...**» در شرح این حدیث چنین آمده است:

---

١. همان: ٢/٤٤٠- ٤٤٢.

در روایتی آمده که عباس به پیامبرﷺ پیشنهاد داد ابوسفیان را در مکانی قرار دهد که گردان‌های لشکر را که از مقابل وی می‌گذرند دیده و قدرت مسلمانان را مشاهده کند، پیامبرﷺ چنین کرد و دستور داد او را در قله کوه،که مکان تنگی بود، نگه دارند تا همه را ببیند. در روایت موسی‌بن عقبه چنین آمده است: «پیامبرﷺ، به منادی امر نمود که اینگونه ندا دهد: هر قبیله‌ای باید ادوات و افرادش را آشکار نماید.» منظور سعد از اینکه به ابوسفیان گفت: «امروز، روز حماسه است» این بود که امروز، روز جنگی است که راه فراری از آن وجود ندارد، یعنی روز کشتن. در خصوص سخن ابوسفیان به عباس که گفت: «چه خوش است روز هلاکت» برخی گفته‌اند: منظور این است که امروز روز خشم‌گرفتن برای حریم و خانواده و کمک به آنان است از جانب هرکس که توانش را دارد. برخی نیز گفته‌اند: یعنی روزی که باید در آن مرا حفاظت و حمایت نمایی از اینکه امر ناخوشایندی به من برسد. اموی در مغازی اینگونه روایت کرده است: ابوسفیان هنگام روبروشدن با پیامبرﷺ گفت: آیا به کشتن قومت دستور دادی؟ پیامبرﷺ فرمود: **«نه»** ابوسفیان سخن سعدبن عباده را به پیامبرﷺ بازگو کرد و او را به خداوند و خویشاوندی سوگند داد. پیامبرﷺ فرمود: **«ای ابوسفیان! امروز، روز رحمت است، امروز خداوند قریش را عزت می‌بخشد.»** به نظر من منظور پیامبر این بوده است که امروز قریش مسلمان می‌شود و به عزت اسلام دست می‌یابد، و این همان چیزی بود که اتفاق افتاد. سپس رسول خداﷺ سعد را فراخواند و پرچم را از او گرفت و به پسرش، قیس داد. اینکه پیامبرﷺ فرمود: **«سعد دروغ گفته است.»** یعنی خلاف آنچه اتفاق خواهد افتاد را گفته است، هرچند گوینده‌اش با توجه به گمان غالب و وجود قرینه قوی گفته باشد. و اینکه می‌فرماید: **«روزی که خداوند در آن، کعبه را گرامی می‌دارد.»** به اظهار اسلام و اذان بلال بر پشت بام کعبه و همچنین دورکردن بت‌ها و نابودکردن عکس و ... اشاره دارد. در خصوص اینکه فرمود: **«روزی که کعبه در آن پوشیده می‌شود»** گفته‌اند: قریش کعبه را در رمضان می‌پوشاندند که مصادف با آن روز شد. شاید منظور از روز، زمان باشد چنان‌چه فرمود: **«یوم الفتح؛ روز فتح.»** پس پیامبرﷺ اشاره نمود که خودش در آن سال، کعبه را می‌پوشاند.[1]

---

۱. فتح الباری: ۸/۵-۱۰.

۱۴۸۶. بازگشت ابوسفیان به مکه:

ابوسفیان با شتاب به مکه بازگشت و با صدای بلند، فریاد می‌زد: ای جماعت قریش! این محمد است، با گروهی که توان رویارویی با آن را ندارید، به سوی شما آمده است، پس هرکس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است، و هرکس درِ خانه‌اش را بر روی خود ببندد، در امان است و هرکس داخل مسجد شود، در امان است، پس مردم به خانه‌ها و مسجد رفتند مگر کسی که تعصب بر وی غلبه نمود و تصمیم جنگ داشت.[1]

۱۴۸۷. رسول خداﷺ و لشکرش در (ذی‌طوی):

رسول خداﷺ به راه افتاد تا به سرزمین (ذی‌طوی) رسید، در آنجا، لشکرش را دسته‌دسته نمود و به آنان توصیه کرد هنگام ورود به مکه دست نگه دارند و تنها با کسی که با آنان بجنگد، مبارزه نمایند. به خالد و دسته‌اش امر نمود که از پایین مکه (کوه کُدی) وارد شوند. به زبیربن عوام نیز دستور داد تا با گروهش از سمت شمال وارد مکه شوند و قیس‌بن سعدبن‌عباده نیز از طرف غرب وارد شود.[2]

۱۴۸۸. ورود به مکه:

گردان‌های لشکر اسلام از همان مناطقی که رسول خداﷺ دستور داده بود، وارد مکه شدند. خود پیامبرﷺ نیز از بالای (کوه کَدَاء) وارد مکه شد، درحالی‌که ابوعبیدةبن جراح با گروهی از لشکر در جلوی ایشان بود. پیامبرﷺ سوار بر شتر و سر فرودآورده به‌گونه‌ای که موی محاسن ایشان به وسط مرکبش می‌خورد وارد مکه شد. این کار پیامبر از روی تواضع، شکر و تعظیم و بزرگداشت خداوند بود. پشت سرش، اسامه‌بن زید را سوار کرده بود. زمانی که به حجون رسید[3] دستور داد پرچمش در آنجا نصب گردد و گنبدی برایش زده شود. این کار را انجام دادند، سپس پیامبرﷺ و دو همسرش «میمونه» و «ام‌سلمه» در آنجا استراحت کردند.

دسته‌های لشکر اسلام وارد مکه شدند و غیر از گروه خالدبن ولید، دیگر گروه‌ها مقاومت چندانی از افراد مکه ندیدند. در پایین مکه، دشمن‌ترین افراد قریش نسبت به

---

۱. أبوشهبه: ۴۴۳/۲؛ الرحیق المختوم: ص ۳۶۹- ۳۷۰.
۲. أبوشهبه: ۴۴۲/۲.
۳. حجون: مکانی بالای مکه و نزدیک قبرستان. کداء: کوهی بالای مکه. کُدی: کوهی پایین مکه.

رسول خداﷺ زندگی می‌کردند، و کسانی که با بنوبکر در تجاوز بر قبیله خزاعه شریک بوده و صلح حدیبیه را نقض کرده بودند. این گروه به امانی که رسول خداﷺ به آنان بخشید، قانع نشده و فقط به جنگ راضی شدند. از جمله آنان صفوان‌بن أمیه، سهیل‌بن عمرو و عکرمةبن ابی‌جهل بودند. زمانی که خالد با لشکرش وارد شد، آنان را تیرباران کردند، اما دیری نپایید که خالد آنان را پراکنده ساخت و تنها دو نفر از مردانش که راه را گم کرده بودند، توسط مشرکان کشته شدند. از کسانی که به خالدبن ولید تعرّض کردند، سیزده و بنا بر روایتی بیست و چهار مرد کشته شدند. صفوان، عکرمه و سهیل نیز فوراً درحالی‌که شکست خورده بودند فرار کردند. زمانی‌که به رسول خداﷺ گفته شد خالدبن ولید دارد می‌جنگد، پیامبرﷺ فرمود: «**برخیز ای فلان و نزد خالد برو و بگو از کشتن دست بکشد.**»[1]

۱٤۸۹. پاک‌کردن مسجدالحرام و مکه مشرّفه از بت‌ها:

رسول خداﷺ درحالی‌که مهاجران و انصار در مقابل، پشت سر و اطرافش بودند، برخاست تا اینکه داخل مسجد شد، به کعبه روی آورد و حجرالاسود را لمس نمود، سپس درحالی‌که کمان در دست داشت، هفت مرتبه، طواف نمود. در اطراف و داخل خانه، سیصد و شصت بت بود که پیامبرﷺ با کمان شروع به شکستن آنها نمود و می‌فرمود:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (إسراء: ۸۱)

«**و بگو: حق آمد و باطل نابود شد، بی‌گمان باطل نابودشدنی است.**»

﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ (سبأ: ۴۹)

«**(ای پیامبر) بگو: حق آمد، و (معبودان) باطل نه (آفرینش را) آغاز می‌کند، و نه (دوباره) باز می‌گرداند.**»

سپس پیامبرﷺ، عثمان‌بن طلحه را فراخواند و کلید کعبه را از او گرفت. درِ کعبه باز شد و پیامبرﷺ وارد کعبه شد، در چهارگوشه آن تکبیر گفت و دو رکعت نماز در آن خواند. فرمود تا عکس‌های موجود بر دیوارهایش از بین برود و بت‌ها خارج گردد. سپس به بلال فرمود بر پشت بام کعبه أذان بگوید و بلال چنین کرد.[2]

---

۱. فتح الباری: ۱۰/۸-۱۱، أبوشهبه: ٤٤٤/۲، الرحیق المختوم: ص ۳۷۰- ۳۷۱.
۲. الرحیق المختوم: ص ۳۷۱، ابوشهبه: ٤٤٦/۲.

۱۴۹۰. خطبه پیامبرﷺ:

رسول خداﷺ بر درِ کعبه ایستاد و در حالی که مردم بسیاری در مسجد جمع شده بودند خطبه‌ای ایراد فرمود که بخشی از آن چنین است: «**هیچ معبودی غیر از خداوند یکتا نیست و او شریکی ندارد، وعده‌اش را محقق گرداند، بنده‌اش را یاری نمود و به تنهایی، گروه‌ها را شکست داد، آگاه باشید که هرکار پسندیده‌ای که در جاهلیت بود یا خون و مالی که درخواست می‌شود، زیر این دو پایم قرار دارد [= دیگر ارزشی ندارد]، مگر پرده‌داری خانه و آب‌دهی حاجیان که این دو کار را برای اهلش چنان‌چه قبلاً بود، باقی گذاشتم. همانا کشته‌شده خطای شبه عمد با شلاق و عصا، دیه مغلظه صد شتر دارد، که چهل تا از آنان آبستن باشند.**»

ای گروه قریش! همانا خداوند از شما تکبر جاهلیت و فخر و بزرگ‌داشتن به‌وسیله پدران را از بین برد، مردم از آدم هستند و آدم از خاک:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّـهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّـهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ۱۳)

«ای مردم! بی‌شک ما شما را از یک مرد وزن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، بی‌گمان خداوند دانای آگاه است.»

سپس فرمود: «**ای گروه قریش! فکر می‌کنید چه کاری انجام خواهم داد؟**» گفتند: رفتاری نیک خواهی کرد برادری بزرگوار و برادرزاده‌ای بزرگواری. فرمود: «**بروید که شما آزاد هستید.**»[1]

۱۴۹۱. تحویل کلید کعبه به صاحبش:

ابن اسحاق با اسنادی حسن از صفیه دختر شیبه چنین روایت می‌کند: پیامبرﷺ عثمان‌بن طلحه را فراخواند، کلید کعبه را از او گرفت، در برای پیامبرﷺ باز شد و هر دو وارد کعبه شدند، سپس بر در کعبه ایستاد و خطبه خواند. ابن‌عائذ از مرسل عبدالرحمن‌بن سابط چنین روایت می‌کند: پیامبرﷺ کلید کعبه را به َعثمان‌بن طلحه داد، سپس فرمود: «**این (کلید) را برای همیشه بگیر، من آن را به شما ندادم، بلکه خدا آن را به شما داده است و**

---

۱. ابوشهبه: ۴۴۷/۲.

تنها فرد ظالم آن را از شما می‌گیرد.» از ابن‌جریح روایت است که علی‌بن ابی‌طالب به پیامبرﷺ گفت: پرده‌داری و آب‌دهی را برای ما جمع کن، سپس این آیه نازل شد:

﴿إِنَّ اللَّـهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّـهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (نساء:۵۸)

«بی‌گمان خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید. و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید، در حقیقت، نیکو چیزی است که خداوند شما را به آن اندرز می‌دهد، بی‌گمان خداوند، شنوای بیناست.»

پس پیامبرﷺ عثمان‌بن طلحه را فراخواند، و گفت: **«ای فرزندان شیبه، این (کلید) را برای همیشه بگیرید، تنها فرد ظالم آن را از شما می‌گیرد.»** و کلید کعبه را به او داد.[1]

۱۴۹۲. اسلام‌آوردن قریش:

بر اثر عفو عمومی پیامبرﷺ نسبت به اهالی مکه، همه آنان (مرد و زن، آزاد و برده) با اختیار و به دلخواه مسلمان شدند. بیشتر قوم عرب نیز به پیروی از آنان، به اسلام گرویدند. سوره مبارکه نصر به فتح مکه و گرویدن قریش و دیگران به دین اسلام اشاره می‌کند:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّـهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّـهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ (نصر:۱-۳)[2]

«ای (پیامبر) هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد. و مردم را می‌بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می‌شوند. پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، همانا او بسیار توبه‌پذیر است.»

۱۴۹۳. بیعت با رسول خداﷺ:

زنان و مردان اهل مکه پس از مسلمان‌شدن، با رسول خداﷺ بیعت کردند. پیامبرﷺ از بیعت مردان شروع کرد، بر بالای صفا نشست و بر اسلام و اطاعت از خداوند و اطاعت

---

۱. فتح الباری: ۸/۱۸-۱۹.
۲. أبوشهبه: ۲/۴۵۶.

از رسول در آنچه توانایی دارند، از آنان بیعت گرفت. زمانی‌که از بیعت مردان فارغ شد، از زنان به صورتی که در سوره ممتحنه آمده است بیعت گرفت:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِاللَّـهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّـهَ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (ممتحنه:١٢)

«ای پیامبر! هنگامی‌که زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند بر آن که چیزی را با الله شریک نسازند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند و فرزندان خود را نکشند و بهتان و افترایی را پیش دست و پای خود نیاورند (که فرزندی را به دروغ به شوهران‌شان نسبت دهند)، و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند، پس با آنان بیعت کن و از الله برای آنان آمرزش بخواه، بی‌گمان الله آمرزنده مهربان است.»

در تفسیر این آیه چنین آمده است: رسول خداﷺ در روز فتح مکه پس از آنکه از بیعت مردان فارغ شد و درحالی‌که بر کوه صفا بود شروع به بیعت گرفتن از زنان نمود. عمربن خطاب پایین‌تر از وی بود و با دستور پیامبرﷺ از زنان بیعت می‌گرفت و سخن پیامبرﷺ را به آنان می‌رساند.[١] بدون تردید پیامبرﷺ بدون دست‌دادن از آنان بیعت گرفت؛ زیرا با زنان دست نمی‌داد و دست هیچ زنی غیر از زنانی که خداوند برای وی حلال گردانیده بود، یا محرم خود را لمس نمی‌کرد. در صحیح بخاری و صحیح مسلم[٢] از عایشه روایت است که گفت: نه به خدا سوگند! دست رسول خداﷺ هرگز دست زنی (نامحرم) را لمس نکرد. و در روایتی چنین آمده است: تنها با سخن از آنان بیعت می‌گرفت، و می‌فرمود: **«همانا سخنم با یک زن همچون سخنم با صد زن است.»**[٣]

١٤٩٤. زندگی و مرگ من با شما خواهد بود:

زمانی‌که انصار، خوشحالی رسول خداﷺ از فتح مکه را دیدند، ترسیدند از اینکه پیامبرﷺ در آنجا بماند و انصار و مدینه را رها کند، از یکدیگر درباره این مسأله سؤال می‌کردند، خداوند، پیامبرﷺ را از گفتگوی انصار و آنچه مَی‌ترسیدند آگاه نمود، پیامبرﷺ انصار را از آنچه در میان خود گفته بودند، باخبر ساخت. آنان اقرار کردند. پیامبر به آنان

---

١. کشاف: ٥٨١/٤.
٢. بخاری: ٢٧١٣، مسلم: ٤٨٣٤.
٣.أبوشهبه: ٤٥٨/٢.

اطمینان داد و فرمود: «**نه چنان است، من بنده خدا و رسولش هستم، من به سوی خدا و به سوی شما هجرت نمودم، پس زندگی و مرگ من با شما خواهد بود.**» انصار، درحالی‌که گریه می‌کردند، به پیامبرﷺ روی آورده و گفتند: به خدا سوگندا آنچه گفتیم فقط به‌خاطر خدا و رسولش بود. رسول خداﷺ فرمود: «**همانا خدا و رسولش شما را تصدیق کردند و عذرتان را پذیرفتند.**»[1]

۱۴۹۵. شکستن بت‌های داخل و خارج مکه:

رسول خداﷺ، خالدبن ولید را با سی نفر سوارکار برای تخریب عُزّی فرستاد، این بت در نخله بود که قبیله قریش، کنانه و مضر آن را تعظیم می‌کردند، خالد رفت و آن را منهدم کرد. چنان‌چه عمروبن عاص را برای تخریب سُواع- بزرگترین بت قبیله هُذَیل در سه مایلی مکه- فرستاد. هم‌چنین سعدبن‌زید أشهلی را با بیست سوارکار برای انهدام مناة - بتی برای قبیله کلب و خزاعه بر روی کوهی در ساحل دریا نزدیک قُدَید بود- فرستاد. پس به آنجا رفتند و آن را تخریب نمودند.[2] سپس دستور داد که در مکه چنین ندا دهند[3]: «**هرکس به خدا و روز آخرت ایمان دارد، بتی را در خانه‌اش نگذارد مگر آن را بشکنند.**»[4]

مبحث دوم
درس‌های غزوه فتح مکه

۱۴۹۶. درس اول: نیازهایتان را مخفیانه برآورده سازید:

دانستیم که پیامبرﷺ، چون از خیانت قریش با کمک به بنوبکر علیه خزاعه، هم‌پیمان رسول خداﷺ- کاری که شکستن صلح به شمار می‌رفت- آگاه شد، تصمیم گرفت در وسط خانه قریش با آنان بجنگد، اما چیزی نگفت و عموم صحابه را از نیت خویش باخبر نساخت. برای این جنگ آماده شد و بدون اینکه مقصدش را به مسلمانان بگوید آنان را نیز به آمادگی برای خروج تشویق نمود. جماعت دعوتگران باید به پیروی از رسول

---

۱. همان.
۲. همان: ۲/٤٦٤- ٤٦٦.
۳. «طبقات ابن سعد» - ۲/۱۳۷.
٤. الرحیق المختوم: ص ۳۷٦.

خداﷺ، در امور بزرگی که نیاز به مخفی‌کاری دارند، روش کتمان را به کارگیرند تا دشمنان دعوت آگاه نشوند. به‌علاوه لازم است که این امر را از دیگران حتی اعضای جماعت مخفی نگه دارد، زیرا نیازی به آن نیست، و جائز است درباره رازی که به آنان سپرده شده یا معلوماتی که گروه قصد انجام آن را دارد، سخن بگویند. امیر جماعت می‌تواند برخی از دعوتگران را که به آنان اعتماد دارد و در امور مخفی، فقط به مشورت با آنان- نه به مشورت عمومی_ نیاز دارد، آگاه سازد. در تأیید این مطلب، به سخن ابن‌حجر عسقلانی استناد می‌شود که در مورد آمادگی پیامبرﷺ برای جنگ با قریش چنین می‌نگارد: «در مرسل ابوسلمه مذکور نزد ابن ابی‌شهبه چنین آمده است: سپس پیامبرﷺ به عائشه فرمود: «**مرا آماده کن و کسی را از این موضوع آگاه نکن.**» ابوبکرؓ وارد شد و برخی کارهای عایشه را مشکوک دید، گفت: چه شده است؟ عائشهؓ موضوع را به وی گفت. ابوبکر گفت: به خدا سوگند! هنوز مدت صلح میان ما به سرنرسیده است، و آن را به پیامبرﷺ یادآوری کرد، پیامبرﷺ به او فرمود: «**ابتدا آنان- قریش- پیمان‌شکنی کردند.**»»[1]

١٤٩٧. درس دوم: کسی سابقه حاطب برای بخشیده‌شدن را ندارد:

جاسوس دیگری را نمی‌توان مانند حاطب بخشید. زیرا عفو حاطب، بر اساس دلیلی بود که امکان ندارد پس از دوران صحابه، در غیر او وجود داشته باشد. این دلیل، حضور وی در غزوه بدر بود. پس جماعت اسلامی باید این مساله را دریابد، چنان‌چه امام مالکؒ این موضوع را دریافته و می‌گوید: جاسوس مسلمان کشته می‌شود. این سخن، بیانگر آن است که اسلام جاسوس، مانع مجازات کشته‌شدن نیست؛ زیرا جاسوسی، جرم بزرگی است. پس اگر کسی از اعضای جماعت، کار حاطب یا جرم دیگری همانند آن مرتکب شد، باید به تناسب جرمش، مجازات شود.

١٤٩٨. درس سوم: با کسی که اعمال نیک بسیاری دارد، بیشتر آسان‌گیری می‌شود:

داستان حاطب و فرستادن نامه به سوی قریش برای آگاه‌کردن آنان از قصد رسول خداﷺ به هدف رفتن به سوی قریش و جنگ با آنان با لشکری بزرگ بیان شد. دانستیم که پیامبرﷺ وی را بخشید و دلیلش را اینگونه بیان فرمود: «**چه می‌دانی؟ خداوند از احوال اهل**

---

١. فتح الباری: ٥٢٠/٧.

بدر آگاه بوده که فرموده است: هرچه می‌خواهید بکنید که من شما را آمرزیده‌ام.» پیامبرﷺ این سخن را وقتی به عمر فاروق‌رضی‌الله‌عنه فرمود که عمر اراده کشتن حاطب را ابراز کرد. از این رو، حضور حاطب در غزوه بدر، نیکوکاری بزرگی بود که مانع مجازات و سبب عفو وی شد. از این موضوع، چنین به دست می‌آید که هر کس نیکوکاری بزرگی انجام دهد، چنان با وی مدارا می‌شود که با غیر او نمی‌شود. از این‌رو جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، باید با فرد مقصری که سابقه‌ای مورد تقدیر و نیکو در زمینه دعوت دارد، مدارا کرده و نباید کوتاهی وی باعث از بین‌رفتن مقام و منزلتش در زمینه دعوت شود. اما اگر فردی از اعضای جماعت، جاسوسی کند همانند حاطب بر او آسان گرفته نمی‌شود، هر چند سابقه نیکی در حوزه دعوت داشته باشد، چنان‌چه در بند قبلی بیان شد.

۱۴۹۹. درس چهارم: شنیدن کِی بود مانند دیدن:

بیان شد که پیامبرﷺ به عباس فرمود ابوسفیان را در مکانی قرار دهد که گردان‌های لشکر از مقابل ویبگذرند، تا خود قدرت مسلمانان را مشاهده کرده و قریش را نیز از این قضیه باخبر سازد؛ زیرا یقینی که با دیدن لشکر مسلمانان حاصل می‌شد، فراتر از آن چیزی بود که به مجرد اخبار از قدرت مسلمانان به دست می‌آمد. بر این اساس، جماعت اسلامی اگر بخواهد تأییدکنندگان یا مترددان در تاییدجماعت، یا مترددان در حیله‌گری علیه جماعت را تقویت کند، باید قدرت خویش در کثرت و نظم منتسبانش و پذیرفتن دعوت جماعت از جانب آنان را که تأییدکننده‌ی ضعیف را تقویت می‌کند، یا متردد را به تایید جماعت یا عضویت در آن می‌کشاند، به آنان بنمایاند. این مشاهده عینی، متردد را به جایگاه مؤید یا مرتبه عضویت درمی‌آورد، و متردد در حیله‌گری علیه جماعت را بازداشته و چنین او را گرفتار حیله می‌کند که خوف از جماعت به دلش می‌افتد.

۱۵۰۰. درس پنجم: کمک‌گرفتن از کار مباح برای تقویت فرد ضعیف‌الایمان:

بیان شد که عباس به پیامبرﷺ گفت: ابوسفیان مردی است که فخر را دوست دارد، پس برای او چیزی قرارده. پیامبرﷺ نیز فرمود: «**آری ... هرکس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است...**» ورود به منزل ابوسفیان، کاری مباح و جایز است و هدف با آن ثابت می‌شود؛ زیرا انسان به خانه‌اش واردشده و در را بسته است، که همان عدم مقاومت در برابر پیامبرﷺ است؛ اما تخصیص خانه ابوسفیان نیز، آرزو و خواسته وی را برآورده ساخته و اسلام و ایمانش را تثبیت و تقویت می‌کند. بنابراین امیر جماعت اسلامی می‌تواند از کار مباح

برای تقویت ایمان دعوتگران بهره گیرد تا در زمینه دعوت، پویاتر شوند؛ به این نحو که هریک را با توجه به خواسته‌های مشروع و آرزوهای مباحش تقویت کند، مثلاً فلان کار را به فلان شخص بدهد، یا فلان فرد را محل رجوع در زمینه امور دعوت قرار دهد، یا فلان نفر را امیر بر فلان گروه و یا فلانی را مسئول فلان منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کند قرار دهد و به همین ترتیب.

۱۵۰۱. درس ششم: احتیاط برای جلوگیری از رخداد ممنوع:

بیان شد که پیامبرﷺ وقتی از این سخن سعدبن عباده که گفته بود امروز روز حماسه است، امروز حرمت کعبه برداشته می‌شود و در روایتی: امروز حرمت برداشته می‌شود، آگاه شد، با شتاب پرچم گروه انصار را از وی گرفت و آن را به پسرش قیس داد تا مبادا آنچه را گفته است عملی کند. پس احتیاط همین بود که پرچم را از سعد بگیرد و به پسرش تحویل دهد. با این کار، احتیاط مشروع حاصل شد بدون اینکه سعد خشمگین و ناراحت شود. زیرا پرچم به پسرش داده شد. برای پدر آسان است که پسرش به آرزو و افتخاری برسد که برای خود می‌خواهد. از این‌رو گرفتن پرچم از سعد نوعی توبیخ و تادیب در برابر گفته‌اش بود و تحویل پرچم به پسرش، نوعی سیاست حکیمانه‌ای بود که هدف با آن ثابت شده و نیز احتیاط مشروع بدون ناراحت‌شدن سعد محقق گردید.

۱۵۰۲. درس هفتم: دورکردن فوری منکر در صورت توان:

پیامبرﷺ، بت‌های اطراف و بالای کعبه را با چوبی که در دست داشت، شکست درحالی‌که این آیه را تلاوت می‌کرد:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (اسراء: ۸۱)

«و بگو: حق آمد و باطل نابود شد، بی‌گمان باطل نابودشدنی است.»

سپس وارد کعبه شد و بت‌های داخل آن و عکس موجود بر دیوارهایش را بدون درنگ از بین برد. از آنجا که احتمال وجود بت در خانه‌های مشرکان بود، فرمود تا فردی در مکه ندا دهد که بت‌های داخل خانه‌هایشان را بشکنند.

پس جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، در صورت توان، هرگز نباید برای برطرف‌ساختن منکر تأخیر کند، بلکه باید آن را با دست از بین ببرد و اگر توانایی نابودی آن با دست را ندارد یا با احتمال وجود منکر، نمی‌تواند به آن برسد، باید اطلاع‌رسانی کند

و از انجام‌دهنده منکر بخواهد از آن دست بکشد. باید در نظر داشت که از بین‌بردن منکر، تنها بر منکر موجود و نزدیک و مشاهده‌شده، منحصر نمی‌شود، بلکه منکر دور را نیز در صورتی که امکان رسیدن به آن و از بین‌بردنش وجود دارد نیز دربرمی‌گیرد. به همین منظور، پیامبرﷺ، خالدبن ولید و دیگران را برای نابودکردن بت‌های موجود در خارج مکه که برخی از آنان بسیار از مکه دور بودند، فرستاد. بنابراین بر جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، واجب است که در صورت امکان، برخی دعوتگران را به سایر سرزمین‌ها بفرستد تا منکرات را از بین ببرند. در صورت توان، تأخیر در این کار جایز نیست؛ زیرا تأخیر، آفت‌هایی مانند از دست‌رفتن توان، به همراه دارد. گاهی علت توان جماعت اسلامی برای تغییر منکر، می‌تواند وجود حاکم و کارمندی اداری باشد که مسئول یک منطقه است؛ به عنوان نمونه، استاندار شاید مردی مسلمان بوده و باتوجه به مسئولیت و قدرتی که دارد، در برطرف‌ساختن منکرات، سستی نمی‌کند. در چنین حالتی جماعت اسلامی بدون درنگ، برخی دعوتگران را برای از بین‌بردن منکر با کمک گرفتن از این مسئول بفرستد. زیرا امکان انتقال این مسئول وجود دارد و شاید فردی جایگزین وی شود که مانند او، برای از بین‌بردن منکرات، اشتیاق و تعصب اسلامی نداشته باشد که این امر، باعث ناتوانی جماعت اسلامی در از بین‌بردن منکر در آن منطقه می‌شود. درنتیجه جماعت اسلامی باید بداند که دورکردن منکر با دست، متوقف بر قدرت است، پس هرگاه قدرت بود، از بین‌بردن فوری و بدون تأخیر منکر، واجب است.

۱۵۰۳. درس هشتم: عفو در هنگام توانایی:

رسول خداﷺ برای عفو اهالی مکه به آنان فرمود: «**بروید که شما آزاد هستید.**» این بخشش، چنان تأثیر سریعی داشت که مردم مکه مسلمان شده و با رسول خداﷺ بیعت کردند. پس جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، باید این موضوع را درک کرده و این آیه را شعار خویش قرار دهد:

﴿وَأَن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ (بقره: ۲۳۷)

«**و آنکه ببخشید به پرهیزگاری نزدیکتر است.**»

به‌علاوه جماعت می‌تواند برخی افراد را به دلیل اینکه دشمنی شدیدی با دعوت داشته‌اند، از این عفو و بخشش، به هر صورتی که صلاح می‌داند، استثنا کند. زیرا پیامبرﷺ به ریختن خون برخی مشرکان که گناهشان درباره خدا، رسول و اسلام بزرگ و شدید بود و

نیز بیم آن می‌رفت که پس از فتح، میان مردم فتنه بیندازند، اجازه داد. برخی از این افراد نزد رسول خداﷺ آمده و توبه کرده و مسلمان شدند. پیامبرﷺ آنان را بخشید. برخی از آنان نیز که از چهارنفر بیشتر نبودند، کشته شدند.[۱]

۱۵۰٤. درس نهم: بیعت با امیر جماعت دعوتگران:

بیعت مردان مکه بر اسلام، شنیدن و فرمانبرداری در حد توان از خدا و رسولش، بیان شد. زنانی که مسلمان شدند نیز همانگونه که در سوره ممتحنه آمده است با پیامبرﷺ بیعت کردند: یعنی بر قرارندادن شریک برای خدا، دزدی نکردن، زنانکردن و ... . حقیقت بیعت، تأکید آن چیزی است که شریعت بر مسلمان واجب گردانیده است. گاهی نیز شروعی برای مسلمان است، چنان‌چه بیعت اهل مکه اینگونه بود. گاهی نیز بیعت بر انجام کاری جدید و مشروع انجام می‌شود چنان‌چه در بیعت اهل بیعت رضوان در حدیبیه این‌چنین بود که بر پایداری در جنگ با قریش (زمانی‌که شایعه شد قریش، عثمان‌بن عفان‌ﷺ را به قتل رسانده است) با پیامبرﷺ بیعت کردند. پیامبرﷺ، عثمان را به سوی مشرکان فرستاده بود تا آنان را از هدف آمدن پیامبرﷺ و مسلمانان آگاه کند. بنابراین امیر جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، می‌تواند با هر کس که می‌خواهد به گروه بپیوندد، بیعت کند. زیرا امیر، دعوت به سوی خدا و تبلیغ واجبات جهاد در راه خدا را- که اموری مشروع و واجب بوده و بیعت بر آنها، بر وجوب می‌افزاید- انجام می‌دهد. افزون بر اینکه این نوع بیعت، به صورت گروهی انجام می‌شود و کار گروهی نیز همکاری در نیکی و تقواست و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ پس بیعت بر این کار، وجوب این همکاری را تشدید می‌کند. شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه در این‌باره می‌گوید: هرگاه بنده آنچه را توسط شریعت واجب شده است، نذر نماید یا با خدا بر انجام آن عهد ببندد، یا با رسول خداﷺ یا امام بیعت نماید، یا با گروهی بر آن هم‌پیمان شود، این عهد و پیمان‌ها، وجوبی دیگر بر وجوب اولیه‌اش می‌افزاید. بنابراین امور واجب توسط شریعت، از دو طرف واجب می‌شود که ترک‌کننده آن به کیفر پیمان‌شکن و مجازات فرد نافرمان از خدا و رسول گرفتار می‌شود.[۲] بیعت با زنان نیز مانند بیعت با مردان، جایز است و پیامبرﷺ با زنان نیز بیعت نمود. از این‌رو، زنان دعوتگر می‌توانند برای پیوستن به این گروه با امیر بیعت کرده و از این طریق، بر اساس قوانین شرعی در زمینه دعوت کار کنند.

---

۱. أبوشهبه: ۲/٤٥۱- ٤٥۳.
۲. مجموع الفتاوی: ۳٥/۳٤٥-۳٤٦.

فصل هجدهم

غزوه حنین

مبحث اول
چکیده غزوه

۱۵۰۵. انگیزه‌های غزوه حنین و تاریخ وقوع آن:

نبرد حنین پس از فتح مکه در ماه شوال سال هشتم هجری روی داد. وقتی پیامبرﷺ از فتح مکه فارغ گشت و اوضاع آرام شد و همه اهل مکه مسلمان شدند و پیامبرﷺ آنان را آزاد نمود، به پیامبرﷺ خبر رسید که قبیله هوازن گرد آمده‌اند تا با وی بجنگند و امیر هوازن، مالک‌بن عوف نصری با تمام افراد ثقیف در حنین فرود آمده‌اند. زنان، کودکان، گوسفندان و شترانشان را نیز آورده‌اند و با تمام دار و ندار خویش آمده‌اند. پیامبرﷺ با لشکری متشکل از ده هزار نفر از مهاجران، انصار و دیگر قبایل عرب که برای فتح مکه همراهش آمده بودند، بیرون رفت. آزادشده‌های مکه- دو هزار نفر- که مسلمان شده بودند نیز همراه پیامبرﷺ بودند. بنابراین مجموع لشکر پیامبرﷺ دوازده هزار نفر شد. پیامبرﷺ با آنان به سوی دشمن به راه افتاد تا در وادی میان مکه و طائف به نام حنین با یکدیگر روبرو شدند. فاصله میان مکه و حنین، چند ده مایل از سمت عرفات است. خروج پیامبرﷺ و لشکرش از مکه شش شب پس از آغاز ماه شوال سال هشتم هجری بود.

۱۵۰۶. مرحله اول نبرد:

مالک‌بن عوف جلوتر از لشکر مسلمانان به وادی حنین رسیده و برای نبرد با مسلمانان آماده شده بود. تیراندازهایی از لشکرش را بر ورودی‌ها و اطراف وادی گذاشته بود. پیامبرﷺ همراه لشکرش، پس از روشن‌شدن صبح وارد وادی شدند که بلافاصله لشکر دشمن بر آنان تاخت و تیراندازهایش شروع به تیراندازی کردند. آنان در تیراندازی ماهر بودند و تیرشان به خطا نمی‌رفت. در میان لشکر مسلمانان، جوانانی بدون سلاح بودند که به شوق مبارزه خارج شده بودند، چون از هر طرف تیرباران شدند شروع به عقب‌نشینی کردند که باعث شکاف در لشکر مسلمانان شد. امام مسلم[۱] به نقل از براء درباره غزوه حنین چنین روایت می‌کند: فردی از براء پرسید: آیا در روز حنین، فرار کردید؟ براء گفت: نه به خدا سوگند که رسول خداﷺ پشت نکرد، اما جوانانی از یارانش که عجول و بدون سلاح بودند خارج شدند و با گروهی تیرانداز و ماهر روبرو شدند، گروه هوازن و بنی‌نصر، پس آنان را چنان تیرباران کردند که تیرشان به خطا نمی‌رفت... در تفسیر ابن‌کثیر در این‌باره اینگونه آمده است:[۲] پیامبرﷺ و لشکرش در وادی حنین فرود آمدند، درحالی‌که هوازن در آنجا کمین کرده بود، زمانی‌که روبرو شدند، از مسلمانان پیشی گرفتند و ناگهان آنان را تیرباران کردند، شمشیر زدند و همچون مردی تنها بر مسلمانان حمله کردند، همانگونه که امیرشان مالک‌بن عوف دستور داده بود. در این حالت مسلمانان برگشتند.

۱۵۰۷. دلایل فرار مسلمانان در مرحله اول:

به نظر می‌رسد دلایل برگشت مسلمانان و فرارشان از دشمن در مرحله اول بدین قرار باشد:

الف: زمانی‌که مسلمانان شمار افراد خویش را دیدند، غرور در دلهایشان سرایت نمود. در شرح عسقلانی بر صحیح بخاری[۳] آمده است: یونس‌بن بکیر از ربیع‌بن أنس روایت می‌کند که گفت: مردی روز حنین گفت: امروز به سبب کمی افراد، شکست نمی‌خوریم، این سخن بر پیامبرﷺ گران آمد و در نتیجه شکست به وقوع پیوست.

---

۱. ٤٦١٥.
۲. ٣٤٣/٢- ٣٤٤.
۳. ٣٠/٨.

ب- چنان‌چه امام مسلم روایت کرده است: خروج جوانانی که سلاح یا سلاح کافی نداشتند و حماسی و عجول بودند. آنان جلوروی لشکر نیز بودند و گروهی از هوازن و تیراندازان کمین‌زده با آنان برخورد کردند که باعث برگشت آنان و در نتیجه ایجاد شکاف در لشکر اسلام و عقب‌نشینی دیگران شد.

ج- افراد مشرکان بیش از دو برابر افراد مسلمانان بود.

د- مالک‌بن عوف جلوتر از مسلمانان، با لشکرش به حنین رسیده و در آنجا آماده شده بود و کمین‌ها و تیراندازهایی در تنگه‌ها و اطراف وادی قرارداده بود که مسلمانان ناگهان با تیرها و هجومی غافلگیرانه روبرو شدند.

ه- دشمن در زمان رویارویی با لشکر اسلام، آماده و منظم بود. در شرح عسقلانی بر صحیح بخاری درباره غزوه حنین چنین آمده است:[1] در حدیث انس نزد امام مسلم و دیگران آمده است که انس گفت: مکه را فتح کردیم، سپس به غزوه حنین رفتیم، می‌گوید: مشرکان با برترین صف‌ها آمدند: صف اسب‌ها سپس صف مبارزان، سپس ردیف زنان، بعد از آن گوسفندان و سپس شتران.

و- وجود افراد ضعیف‌الایمان که تازه در مکه مسلمان شده بودند؛ زیرااینان فرار کرده و دگرگون شدند. این امر باعث ایجاد شکاف و شکست دیگران نیز شد.

۱۵۰۸. پایداری و شجاعت پیامبرﷺ:

در حدیثی از امام مسلم[2] به نقل از عباس عموی رسول خداﷺ آمده است که گفت: همراه رسول خداﷺ در روز حنین حاضر بودم. من و ابوسفیان‌بن حارث‌بن عبدالمطلب از رسول خداﷺ جدا نمی‌شدیم، پیامبرﷺ سوار بر استر سفیدی بود. زمانی‌که مسلمانان و کافران با یکدیگر روبرو شدند، مسلمانان پشت کردند. پیامبرﷺ استرش را به سمت کافران می‌راند. عباس می‌گوید: من افسار استر رسول خداﷺ را گرفته بودم و آن را بازمی‌داشتم تا شتاب نکند و ابوسفیان نیز رکاب رسول خداﷺ را گرفته بود. پیامبرﷺ فرمود: «**ای عباس! یاران سمره را صدا بزن.**» یعنی یاران درختی که در زیر آنْ بیعت رضوان را در صلح حدیبیه انجام دادند. - عباس- که مرد بلندآوازی بود- می‌گوید: با بلندترین صدایم ندا دادم:

---

۱. ۳۳/۸.
۲. ٤٦١٢.

کجا هستند یاران سمره؟ در ادامه می‌گوید: به خدا سوگند! گویی بازگشت آنان زمانی‌که صدایم را شنیدند همچون بازگشت گاو ماده به سوی گوساله‌هایش بود، پس گفتند: لبیک لبیک [در خدمت ایستاده‌ایم]... امام نووی در شرح این حدیث چنین می‌نگارد: علما می‌گویند: سوارشدن پیامبرﷺ بر استر در میدان‌های نبرد و در زمان سختی مردم، بیانگر نهایت شجاعت و پایداری رسول‌خداﷺ است و اینکه تکیه‌گاه مسلمانان باشد تا به او رجوع کنند و دل‌هایشان با پایداری وی آرام گیرد، و همانا کارش تکیه‌گاه بود وگرنه سوارکارانی نام‌آور داشت. در این حدیث نیز، جلورفتن پیامبرﷺ به طرف مشرکان و راندن مرکبش به سوی آنان، نشانه شجاعت رسول خداﷺ است. تنها تعداد کمی از آنان ماندند و بقیه فرار کردند. در حدیثی دیگر که مسلم از براء روایت کرده، براء می‌گوید: به خدا سوگند! هرگاه سختی شدت می‌گرفت، به پیامبرﷺ پناه می‌بردیم و شجاع ما کسی بود که برابر پیامبرﷺ قرار می‌گرفت. پیامبرﷺ درحالی‌که به طرف دشمن می‌رفت می‌فرمود: «**من پیامبرم و دروغ نیست، من پسر عبدالمطلب هستم.**» بله همراه پیامبرﷺ تعداد کمی پایداری کردند از جمله ابوبکر، عمر، علی، عباس، ابوسفیان بن‌حارث، اسامة بن زید و دیگران که از ده یا دوازده نفر بیشتر نبودند.

۱۵۰۹. پیامبرﷺ، فراریان را صدا زد و به این کار دستور داد:

بیان شد که پیامبرﷺ، به عمویش عباس دستور داد تا فرارکنندگان را صدا زند و به یادشان آورد که یاران درختی هستند که در زیر آن بیعت رضوان را انجام دادند، چنان‌چه رسول خداﷺ نیز آنان را اینگونه فراخواند: «**ای بندگان خدا! نزد من بیایید، نزد من بیایید که من رسول خدا هستم.**» از جمله روایت شده است که فرمود: «**ای مردم! نزد من بیایید، من رسول خدا هستم، من فرستاده خداوند هستم، من محمدبن‌عبدالله هستم.**» چنان‌چه انصار را با نامشان صدا زد. زمانی‌که مسلمانان، ندای پیامبرﷺ و عباس را شنیدند، برگشتند و با شتاب به سوی پیامبرﷺ رفتند، حتی اگر شتر کسی برنمی‌گشت، سلاح خویش را برمی‌داشت و از شترش پایین می‌آمد، و او را رها کرده و تنها به سوی رسول خداﷺ می‌رفت.

۱۵۱۰. پیروزی مسلمانان و غنایمی که از کافران گرفتند:

زمانی‌که گروهی از مسلمانان به پیامبرﷺ رسیدند، به آنان دستور داد تا آماده حمله علیه مشرکان شوند. پس از اینکه دعا نمود و از پروردگارش یاری خواست، مشتی خاک برداشت و فرمود: «**پروردگارا! آنچه را به من وعده دادی محقق گردان.**» سپس مشت خاک را

به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: «**زشت باد این صورت‌ها**»، باز فرمود: «**سوگند به پروردگار کعبه که شکست خوردند.**» گرد و غبار آن مشت خاک در چشم و دهان تمام افراد لشکر مشرکان رفت که باعث شد از مبارزه باز بمانند، سپس شکست خوردند و مسلمانان آنان را تعقیب کرده و برخی از آنان را کشتند و برخی را نیز اسیر نمودند. بقیه فرارکنندگان زمانی برگشتند که اسیران در جلوی پیامبرﷺ بودند. غنایم مسلمانان از هوازن و ثقیف، شش هزار زن بود و گفته شده که فرزندانشان نیز بودند، افزون بر چهار هزار أوقیه نقره، بیست و چهار هزار شتر، و بیش از چهل هزار گوسفند. پیامبرﷺ فرمود غنایم در جعرانه بماند تا از دژ طائف برگردد.[1]

۱۵۱۱. آمدن نمایندگان هوازن نزد رسول خداﷺ:

مسلمانان در این غزوه، اموال بسیاری را به غنیمت بردند، چنان‌چه، شش هزار اسیر نیز گرفتند. نمایندگانی از هوازن درحالی‌که مسلمان شده بودند، نزد رسول خداﷺ آمدند و از پیامبرﷺ درخواست نمودند تا اسیران و اموالشان را برگرداند. بخاری از مسور بن مخرمه چنین روایت می‌کند: رسول خداﷺ آنگاه که نمایندگان هوازن درحالی‌که مسلمان شده بودند نزدش آمدند، برخاست. آنان از پیامبرﷺ خواستند تا اموال و افرادشان را برگرداند. پیامبرﷺ به آنان فرمود: «**همانا این افراد را که می‌بینید با من در این کار شریک هستند [= رضایت آنان نیز لازم است]. محبوب‌ترین سخن نزد من، راست‌ترین آن است. پس یکی از این دو را انتخاب کنید: یا فرزندان و زنان، یا اموال. و همانا برای شما تاخیر نمودم [در تقسیم اسیران].**» پیامبرﷺ چند ده شب پس از بازگشت از طائف به آنان مهلت داده بود. چون گروه هوازن دانستند که پیامبرﷺ تنها یکی از این دو را برمی‌گرداند، گفتند، ما اسیران [= زنان و فرزندان] خویش را انتخاب می‌کنیم. سپس پیامبرﷺ در میان مسلمانان برخاست و چنان‌چه شایسته خداوند است، وی را ستایش نمود، سپس فرمود: «**اما بعد، همانا برادران شما درحالی‌که توبه کرده‌اند، نزد ما آمده‌اند، من چنان دیدم که اسیرانشان را به آنان برگردانیم، پس هرکس از شما که راضی است آن را بازگرداند، و هرکس که می‌خواهد، سهم خویش را نگهدارد، آن را بازگرداند و در برابر هر سهم که بازگرداند، از نخستین غنیمتی که خداوند نصیبمان کند، شش سهم به او می‌دهیم.**» مردم گفتند: ای رسول خداﷺ! ما این کار را

---

۱. أبوشهبه: ۵۰۴/۲.

پسندیدیم. رسول خداﷺ فرمود: «**ما نمی‌دانیم چه کسی راضی [به بازگرداندن اسیران] است و چه کسی راضی نیست، پس بازگردید تا بزرگان و آگاهانتان، وضع شما را برای ما روشن کنند.**» مردم بازگشتند و با آگاهان خویش سخن گفتند و دوباره نزد پیامبرﷺ آمده و خبر دادند که آنان پسندیدند و اجازه دادند. این داستان را موسی‌بن عقبه در المغازی طولانی بیان کرده و می‌گوید: «سپس رسول خداﷺ در شوال همراه اسیران به جعرانه بازگشت. نمایندگان هوازن درحالی‌که مسلمان شده بودند نزد وی آمدند که نه نفر از بزرگان آنان نیز حضور داشتند، مسلمان شدند و بیعت نمودند، سپس به پیامبرﷺ چنین گفتند: ای رسول خداﷺ! در میان آنانی که اسیر نموده‌اید، مادران، خواهران، عمه‌ها و خاله‌های ما هستند که مایه رسوایی هر قومی است. پیامبرﷺ فرمود: «**به زودی برای شما درخواست خواهم کرد، درحالی‌که غنایم تقسیم شده است، پس کدام یک را بیشتر دوست دارید؛ اسیران یا مال؟**» گفتند: ای رسول خداﷺ! ما را برای انتخاب شرافت یا مال اختیار دادی پس حَسَب و شرافت نزد ما محبوب‌تر است و درباره گوسفند و شتری سخن نمی‌گوییم. پیامبرﷺ فرمود: «**آنچه از آنِ بنوهاشم [من و فرزندان عبدالمطّلب] است، از آنِ شما و با مسلمانان نیز برای شما سخن خواهم گفت، پس با آنان سخن بگویید و اسلام خویش را آشکار کنید.**» زمانی‌که رسول خداﷺ نماز ظهر را به‌جای آورد، برخاستند و سخنورانشان سخن گفتند و میل و رغبت خود در بازگرداندن اسیرانشان را به مسلمانان گفتند. پس از آنان، رسول خداﷺ برخاست و مسلمانان را به بازگرداندن اسیران تشویق نمود و فرمود: «**همانا سهم بنوهاشم را به آنان برگرداندم.**» موسی‌بن عقبه در ادامه می‌گوید: «همه مردم، اسیران را بازگرداندند مگر تعداد اندکی از آنان که فدیه خواستند.»

۱۵۱۲. آنچه هنگام تقسیم غنایم روی داد:

بخاری از عبدالله‌بن زیدبن عاصم روایت می‌کند که گفت: زمانی‌که خداوند در روز حنین به پیامبرﷺ غنیمت عطا نمود، آنان را میان قریش و قبایل عربی که تازه مسلمان شده بودند، تقسیم نمود و به انصار چیزی نداد. گویی انصار ناراحت شدند. بنابراین پیامبرﷺ خطاب به آنان فرمود: «**ای گروه انصار! آیا شما را گمراه [= مشرک] نیافتم و خداوند شما را به‌وسیله من هدایت نمود، با یکدیگر دشمن بودید و خداوند توسط من دلهایتان را الفت داد، و نیازمند بودید که خداوند شما را با وجود من بی‌نیاز ساخت؟**» چون پیامبرﷺ سخن می‌گفت، آنان می‌گفتند: آری، فضل و احسان خدا و رسولش بیشتر است. پیامبرﷺ فرمود: «**چه چیز**

شما را بازمی‌دارد از اینکه پاسخ رسول خدا را بدهید؟» راوی می‌گوید: هرگاه پیامبرﷺ چیزی می‌گفت، انصار می‌گفتند: فضل و احسان خدا و رسولش بیشتر است. رسول خداﷺ فرمود: **«اگر بخواهید می‌توانید بگویید: چنین و چنان نزد ما آمدی، آیا راضی نمی‌شوید که مردم گوسفند و شتر ببرند، و شما پیامبرﷺ را به خانه‌هایتان ببرید؟ اگر هجرت نمی‌بود، من نیز فردی از انصار بودم، و اگر مردم به راهی و انصار به راهی دیگر روند، من به راه انصار می‌روم، انصار همچون پوشش اصلی بدن [= نزدیکان و خاصّان] و مردم دیگر چون لباس فرعی هستند، به زودی دیگران [در گرفتن غنیمت] بر شما ترجیح داده خواهند شد. پس صبر کنید تا اینکه در کنار حوض با من دیدار کنید.»** ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که پیامبرﷺ، تمام غنایم را به تازه‌مسلمانان داد. امام قرطبی می‌گوید: بر اساس اصول شرعی، این نوع بخشش از یک‌پنجم غنیمتی بود که پیامبرﷺ گرفته بود و بیشتر بخشش‌های پیامبرﷺ از همین یک‌پنجم بود و اگر از تمام غنایم بخشیده باشد، مخصوص همین واقعه بوده و دلیلش همان روایت قتاده از انس است که پیامبرﷺ فرمود: **«همانا قریش، هنوز به جاهلیت و تعصب نزدیک بودند [= تازه مسلمان شده بودند] پس خواستم که [این نقصشان] را جبران کنم و آنان را مأنوس سازم.»** ابن‌حجر عسقلانی نیز همین نظر را ترجیح داده است، واقدی نیز به همان سخن قرطبی اعتقاد دارد. همچنین ابوعبید گفته است که بخشش از یک‌پنجم بوده است.

در مغازی سلیمان تمیمی آمده است که سبب ناراحت‌شدن انصار این بود که می‌ترسیدند پیامبرﷺ بخواهد در مکه بماند. اما صحیح همان خبری است که در صحیح بخاری آمده است که گفت: «چرا که آنچه به مردم رسید، به آنان نرسید.» و این دلیل بهتری است. در روایتی از امام بخاری[1] به نقل از زهری از انس‌بن مالک چنین آمده است: «انصار گفتند: خداوند، رسول خداﷺ را ببخشد که به قریش عطا می‌کند و ما را رها می‌کند، درحالی‌که خون آنان از شمشیرهای ما می‌چکد.»

در روایتی دیگر از بخاری به نقل از هشام‌بن زیدبن انس‌بن‌مالک از انس‌بن مالک آمده است که انصار گفتند: «هرگاه کار سختی پیش آید، ما فراخوانده می‌شویم، اما غنیمت به دیگران داده می‌شود.» این روایت، بیانگر این امر است که بخشش از تمام غنیمت بوده است نه آنچه که قرطبی ترجیح داده که از یک‌پنجم مال صورت گرفته است.

---

۱. ۴۳۳۱.

بخاری نیز درباره این مسأله از زهری چنین روایت می‌کند: «سخن انصار به رسول خداﷺ رسید، سپس پیامبرﷺ انصار را فراخواند و تنها آنان را در چادری چرمین گردآورد، سپس فرمود: «**چیست سخنی که از شما شنیده‌ام؟** فقهای انصار گفتند: بزرگان ما چیزی نگفته‌اند ولی افراد خردسال ما چنین گفتند.»

پیامبرﷺ نعمت‌ها را به ترتیب برای انصار بیان نمود؛ اول نعمت هدایت و ایمان را که فرمود هیچ نعمتی با آن برابر نیست، سپس نعمت الفت و محبت که از نعمت مال بهتر است؛ زیرا گاهی برای دسترسی به مال تلاش می‌شود ولی به دست نمی‌آید و انصار قبل از هجرت با توجه به جنگ بعاث و غیره، در نهایت کینه و دشمنی بودند. همه این دشمنی‌ها توسط اسلام از بین رفت، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (أنفال:۶۳)

«و بین دلهای آنان الفت داد، اگر تمام آنچه را که در روی زمین است خرج می‌کردی، نمی‌توانستی بین دلهایشان الفت دهی، ولی خدا در میان آنان الفت داد، همانا او پیروزمند حکیم است.»

در روایت زهری از انس چنین آمده است: «**به خدا سوگند! آنچه را که شما می‌برید از آنچه آنان با خود می‌برند بهتر است.**» انصار گفتند: ای رسول‌خدا! راضی شدیم و چنان گریستند که محاسنشان خیس شد.

ابن‌جوزی در خصوص این سخن پیامبرﷺ که می‌فرماید: «**اگر هجرت نبود فردی از انصار بودم.**» می‌گوید: قصد پیامبرﷺ، تغییر نسب و محوکردن هجرت نبود، بلکه هدفش این بود که اگر قبلا هجرت نمی‌کرد، منسوب به مدینه و برای یاری دین بود. یعنی اگر نسبت به هجرت، نسبتی دینی نمی‌بود که می‌شد آن را ترک نمود، البته که منسوب به سرزمین شما بودم. قرطبی می‌گوید: اگر هجرت نمی‌بود، با اسم شما نامیده می‌شدم و منسوب به شما بودم- چنان‌چه به‌وسیله پیمان نامگذاری می‌شدند- اما هجرت جلوتر اتفاق افتاد و نتوانستم چنین کنم.

در حدیث ابوسعید چنین آمده است: «**پروردگارا! به انصار، فرزندان و نوادگان انصار رحمت آور.**» وی در ادامه می‌گوید: انصار چنان گریستند که محاسنشان خیس شد و

گفتند: ما به قسمت و بهرهٔ رسول خداﷺ راضی شدیم [یا اینکه ما به سهمی که رسول خداﷺ در آن باشد، راضی هستیم.]

۱۵۱۳. عمره جعرانه و بازگشت پیامبرﷺ به مدینه:

پیامبرﷺ پس از تقسیم غنایم، در اواخر ماه ذوالقعده سال هشتم هجری برای عمره از جعرانه خارج و شبانه وارد مکه شد، سپس طواف و سعی انجام داد و از عمره بیرون آمد. پس از اینکه اوضاع در مکه و اطرافش پایدار شد و مردم گروه‌گروه در دین خداوند داخل شدند سپس با یارانش- مهاجران و انصار- به مدینه برگشت.[۱]

۱۵۱۴. فرمانروایی مکه و تعلیم ساکنانش:

رسول خداﷺ وقتی از طائف برگشت، عَتّاب‌بن أَسِید را که در روز فتح، مسلمان شده بود، والی مکه قرار داد. برخی گفته‌اند: رسول خداﷺ زمانی‌که به حنین رفت این مسئولیت را به وی سپرد. عَتّاب تا پایان عمرش، والی مکه بود. عمر وی در روز والی‌شدن، بیست و اندی سال بود. همچنین معاذبن جبل را جانشین وی قرار داد تا احکام دینی و قرآن را به مردم بیاموزاند.[۲]

مبحث دوم
آیات نازل‌شده درباره غزوه حنین

۱۵۱۵. یادآوری خداوند به مسلمانان درباره یاری‌نمودنشان درغزوه حنین و دیگر نبردها:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾ (توبه:۲۵)

«به راستی خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرده (و پیروزی بخشید) و در روز حنین (نیز یاری کرد) آنگاه که فزونی جمعیت‌تان شما را شگفت آورده بود

---

۱. أبوشهبه: ۴۸۴/۲- ۴۸۵.

۲. همان: ۴۸۵/۲.

(و مغرور ساخت) پس سودی به حالتان نداشت، و زمین با همهٔ فراخی و وسعتش بر شما تنگ آمد، و سپس پشت (به میدان جنگ) نموده، فرار کردید.»

خداوند متعال، فضل و احسان خویش را به مومنان یادآوری می‌کند که در نبردهای بسیاری آنان را یاری نمود. یعنی غِزواتی همچون بدر، خیبر و غیره که با وجود کمی افراد و ساز و برگ جنگی‌شان، آنان را یاری نمود. همچنین در روز حنین به آنان یاری رساند، همان روزی که زیادی افرادشان، آنان را شگفت‌زده کرد به‌گونه‌ای که فردی از آنان گفت: امروز به سبب کمی افراد، شکست نمی‌خوریم. اما این کثرت افراد فایده‌ای به آنان نرساند؛

﴿وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ﴾ یعنی زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، ﴿ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾ یعنی شکست خوردید درحالی‌که به دشمن پشت نمودید، مگر شمار اندکی از شما که با رسول‌خداﷺ پایدار ماندند.[1]

١٥١٦. خداوند، آرامش را بر رسول و مومنان فروفرستاد:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنزَلَ اللَّـهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (توبه:۲۶)

«آنگاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد، و لشکریانی فرستاد که شما آنها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کافر شدند عذاب (و مجازات) کرد، و این است کیفر کافران.»

﴿ثُمَّ أَنزَلَ اللَّـهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾ یعنی آرامشش را. امام آلوسی می‌گوید: رحمتی مراد است که دل‌ها با آن آرام می‌گیرد و اطمینانی که پس از آن پیروزی نزدیک است. اما مطلق آرامش برپیامبرﷺ حاصل شده بود. ﴿وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ و خداوند متعال آرامش خویش را بر مومنانی که همراه رسول خداﷺ ماندند، نازل فرمود. برخی گفته‌اند: بر کسانی که فرار کردند. ظاهراً بر همه آنان- کسانی که ثابت ماندند و کسانی که فرار کردند- آرامش نازل نمود. زیرا فراریان، در ادامه استوار مانده و همراه دیگران جنگیدند و خداوند آنان را پیروز گردانید. ﴿وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا﴾ افزون بر این آرامش، لشکریانی فرستاد که آنان را ندیدند.

---

١. ابن‌کثیر: ٣٤٣/٢، کشاف: ٢٥٨/٢- ٢٥٩، المنار: ٢٩٤/١٠، آلوسی: ٧٤/١٠.

این لشکریان، همان فرشتگان بودند که برای تقویت دل‌های مومنان و ایجاد ترس در دل‌های مشرکان فرستاده شدند، هرچند آنان را نمی‌دیدند. ﴿وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ با کشتن، اسارت، و اسیرنمودن زنان و کودکان. ﴿وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ آن عذابی که به آنان رسید. ﴿جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ عذابی که بر آنان در آن روز نازل شد، هرچند کافی نبود، و عذاب آخرت نیز برقرار است، اما جهت مبالغه، جزاء نامیده شد.[۱]

۱۵۱۷. خداوند پس از این واقعه، توبه هر کس را بخواهد، می‌پذیرد:

خداوند می‌فرماید:

﴿ثُمَّ يَتُوبُ اللَّـهُ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه: ۲۷)

«سپس خداوند بعد از آن، توبه هر کس را بخواهد می‌پذیرد، و خداوند، آمرزنده مهربان است.»

یعنی خداوند پس از این عذاب دنیوی، توبه هر کس از کافران را که بخواهد می‌پذیرد، آنان را به اسلام رهنمون می‌سازد و توبه خالصشان را قبول می‌کند. بدون تردید این اتفاق افتاد و افراد باقی‌مانده هوازن مسلمان شدند، کسانی که توبه کردند و خداوند توبه آنان را پذیرفت.[۲]

مبحث سوم
درس‌های غزوه حنین

۱۵۱۸. درس اول: پیروزی دعوت، موجبِ مبارزه دشمنان علیه آن:

بیان شد که پس از اینکه خداوند، پیامبرش را بر قریش پیروز گردانید و رسول خداﷺ به همراه مسلمانان- مهاجران و انصار- وارد مکه شدند، در نبرد حنین، هوازن به همراه ثقیف برای جنگ با پیامبرﷺ رهسپار شدند. چون این پیروزی مسلمانان به دلشان ننشسته بود و نیز از این می‌ترسیدند که نوبت آنان فرارسد و آنچهِ به قریش رسیده بود، بر سر آنان نیز بیاید، چنین تصمیمی گرفتند. بنابراین جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، باید این موضوع را درک کرده و بداند که دشمنان دعوت، اجازه رشد به آن نمی‌دهند و بدین منظور

---

۱. ابن‌کثیر: ۳٤٦/۲، کشاف: ۲٦۰/۲، المنار: ۲۹٤/۱۰- ۲۹٦، آلوسی: ۷۵/۱۰- ۷٦، فتح‌البیان: ۲٦٤/۵.
۲. کشاف: ۲٦۰/۲، ابن‌کثیر: ۳٤٦/۲.

به روش‌های متفاوت با آن مبارزه می‌کنند: زمینه‌های دعوت را تنگ می‌کنند سپس با برچسب‌زدن‌های ناروا و دروغین، اعضای گروه اسلامی را زندانی می‌کنند. از این‌رو بر جماعت اسلامی واجب است تا هنگام موفقیت، جذب نیرو و روی‌آوردن مردم، بسیار محتاطانه عمل نماید. چرا که این نشانه‌ها باعث خشم دشمنان دعوت می‌شود و آنان را وادار می‌سازد تا برای از بین بردن دعوت شتاب کرده و افرادش را متفرق سازند. به‌علاوه جماعت اسلامی نباید فریفته و سرمست پیروزی و روی‌آوردن مردم شود و در نتیجه از شر دشمنان غافل بماند. بلکه هر اندازه دایره دعوت گسترده‌تر و افرادش زیادتر می‌گردد، به همان اندازه احتیاط و مراقبت نیز باید بیشتر شود.

۱۵۱۹. درس دوم: کثرت اعضا و دعوتگران نباید باعث غرور و تکبر شود:

سرزنش‌شدن مؤمنان از جانب خداوند مبنی بر مغرورشدن به کثرت افراد و تکیه به آن برای پیروزی بر دشمنان بیان شد. پیروزی به دست خدا است و هرگاه بخواهد آن را به مؤمنان می‌دهد. پس در کسب پیروزی، تکیه باید بر خدا باشد و نه بر زیادی افراد و ساز و برگ جنگی، هرچند باید این موارد را نیز به دست آورد. از این‌رو، جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، نباید به کثرت افراد دعوتگر و پیروان مغرور شود و باید برای رسیدن به اهداف تنها بر خدا اعتماد کند بدون اینکه از تلاش در این راه غافل بماند.

۱۵۲۰. درس سوم: تنبیه پیروان با نرمی و مهربانی توسط امیر جماعت:

بیان شد که رسول خداﷺ غنیمت هوازن را به گروهی از افراد ضعیف‌الایمان داد و به انصار چیزی نداد که باعث شد برخی از انصار در این‌باره سخن بگویند و خبر به رسول خداﷺ رسید. این کار انصار، نوعی غفلت از آن چیزی بود که سزاوار رضایت بود، آنان در دل مخفی نساختند بلکه چیزی را بر زبان آوردند که شایسته نبود و بهتر بود که به این کار رسول خداﷺ راضی می‌شدند. سپس دانستیم که پیامبرﷺ این موضوع را به خوبی خاتمه داد؛ به‌گونه‌ای که انصار را تنها جمع نمود، برایشان خطبه ایراد کرد و برای گوشزدکردن غفلتشان گفت باید به یاد داشته باشند که کار پیامبرﷺ، حکمت و هدفی شرعی داشته است، هرچند چیزی از آن غنیمت به انصار نرسد. افزون بر این، پیامبرﷺ با مهربانی و نرمی آنان را سرزنش نمود، به گونه‌ای که باعث شد ناراحتی آنان از بین برود. از جمله با سخنی موثر و نرم فرمود: «**آیا راضی نمی‌شوید که مردم با گوسفند و شتر بروند و شما با پیامبرﷺ به خانه‌هایتان برگردید؟**» سخنی که باعث شد گریه‌کنان، بگویند: راضی

شدیم. این سخن، بزرگی سهم آنان در برابر کوچکی سهم دیگران [= دنیای فانی] را برایشان یادآوری نمود. بنابراین اگر پیروان جماعت درباره یکی از کارهای امیر که دلیل آن را نمی‌دانند سخنانی به زبان آورند، وی باید انگیزه‌های کارش را هر چه سریعتر بیان کند. همچنین در برابر سخنان و نارضایتی افراد، نرمی و مهربانی کند که رسول خداﷺ در این زمینه، الگوی خوبی است. پس غفلت و اشتیاق افراد باید به نرمی کشف شود تا نارضایتی‌شان از کار امیر برطرف شود. امیر جماعت همچنین باید درباره انگیزه‌های کارش، برای افرادی که صراحتا یا ضمناً معترض بوده‌اند، سخنی بگوید، حتی باید با تمامی افراد سخن بگوید و همچنین درباره غفلت اعضا از پذیرش اجتهاد امیر با مهربانی و وضوح سخنرانی کند.

۱۵۲۱. درس چهارم: ضرورت سازماندهی و تشکیلات:

بیان شد که نمایندگان هوازن نزد پیامبرﷺ آمده و خواستند آنچه از آنان گرفته شده است را برگرداند. پیامبرﷺ نیز آنان را در ردّ اموال یا زنان اختیار داد. آنان برگرداندن زنان‌شان را برگزیدند، سپس پیامبرﷺ در این‌باره با مسلمانان سخن گفت و آنان نیز موافقت کردند. رسول خداﷺ فرمود: «**ما نمی‌دانیم که چه کسی راضی [= به بازگرداندن اسیران] است و چه کسی راضی نیست، پس بازگردید تا بزرگان و آگاهان شما، وضع شما را برای ما روشن نمایند.**» سپس مردم بازگشتند و با آگاهان خویش سخن گفتند و دوباره نزد پیامبرﷺ آمده و خبر دادند که آنان پسندیدند و اجازه دادند. ابن بطال می‌گوید: از این حدیث، مشروعیت تعیین افراد آگاه و بزرگ قوم به دست می‌آید؛ امام نمی‌تواند مستقیماً تمام کارها را خود انجام دهد، بنابراین نیاز به جانشین دارد، پس اگر برای هر قومی، فردی آگاه و بزرگ را تعیین نماید هرکس همان کاری را انجام خواهد داد که به آن امر شده است.[1] بنابراین بر امیر جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران واجب است تا برای هر گروه یا بخشی، فردی را به عنوان مسئول و امیر آنان تعیین کند تا دستورات را به آنان برساند و همچنین خواسته‌های آنان را به مافوق خود برساند. این سازماندهی، زیبا و خوب و سنت نیز است، زیرا پیامبرﷺ وجود افراد آگاه را انکار نکرد، چه کسانی که خود پیامبرﷺ آنان را امیر

---

۱. فتح الباری: ۱۶۹/۱۳.

گردانید یا کسانی که دیگران آنان را امیر قرار دادند. همچنین امیر جماعت می‌تواند، تکالیف هریک از این افراد را در زمان تعیین آنان، برشمارد.

۱۵۲۲. درس پنجم: لزوم تعیین وکیل از جانب امیر در زمان غیبتش:

گفته شد: زمانی‌که پیامبرﷺ اراده نمود تا به مدینه برگردد، عَتّاب بن أسِید را امیر مکه قرار داد. سنت و روش پیامبرﷺ هنگام رفتن به هر غزوه‌ای همین بود که فردی را جانشین خویش تعیین می‌نمود تا امور موجود را مدیریت نماید. بنابراین بر امیر جماعت اسلامی شایسته و سزاوار است که جانشین برای خود تعیین نماید و افرادی توانا را برای این کار برگزینند.

۱۵۲۳. درس ششم: لزوم تعیین معلم امور دینی از جانب امیر:

بیان شد که رسول خداﷺ، معاذ بن جبل‌ؓ را در مکه گذاشت تا امور دینی و فقه را به مردم مکه آموزش دهد. از این‌رو امیر جماعت باید در تعیین برخی از دعوتگران برای تعلیم مردم روستا یا شهری که فتح می‌شود و شعبه‌ای از حکومت اسلامی قرار می‌گیرد، مشتاق باشد. یا اینکه یکی از دعوتگران را به برخی از شهرها بفرستد تا امور دینی و مسائل دعوی را به مردم آموزش دهد و وسیله رفت و برگشت وی را نیز آماده کند. یا اینکه در آن شهر بماند و حقوقی از صندوق جماعت اسلامی به وی بپردازد.

فصل نوزدهم

غزوه طائف

مبحث اول
چکیده حوادث غزوه

۱۵۲۴. غزوه طائف؛ ادامه غزوه حنین:

در حقیقت غزوه طائف، ادامه غزوه حنین به شمار می‌رود؛ زیرا شکست‌خورده‌های هوازن و ثقیف به همراه فرمانده خود در نبرد حنین- یعنی مالک‌بن عوف- وارد طائف شده و چون طائف با وجود کوه‌ها و دژهای مستحکم خود، شهری امن و استراتژیک به شمار می‌رفت، در آنجا سنگر گرفتند. امکان ورود هیچ‌کس به آنجا نبود مگر از طریق درهایی که ثقیف آن‌ها را بسته بود تا به همراه هوازن، سنگری مستحکم داشته باشند.

۱۵۲۵. دستور پیامبرﷺ برای رفتن به سوی طائف و محاصره آن:

پیامبرﷺ پس از نبرد حنین و گذاشتن غنایم در جعرانه، به لشکرش - یاران گرامی‌اش- دستور داد به سمت طائف بروند. این واقعه در ماه شوالِ سال هشتم هجری اتفاق افتاد. چند ده شب آنجا را محاصره کردند و نبرد با تیراندازی شروع شد.

۱۵۲۶. به‌کارگیری منجنیق و تانک:

مسلمانان، علیه مشرکانِ سنگرگرفته در پشت دیوارهای طائف، از منجنیق استفاده کردند. منجنیق، وسیله‌ای است که با آن سنگ پرتاب می‌شود. پیامبرﷺ دستور داد از این

وسیله استفاده شود. بنابراین مسلمانان اولین افرادی بودند که این وسیله جنگی را به‌کار گرفتند، چنان‌چه در همین محاصره، از تانک- وسیله‌ای که از چوب ساخته می‌شود و با پوست محکم و کلفت پوشیده می‌شود- استفاده کردند. مبارزان به آن وارد شده و آن را توسط چرخهایی نگه می‌داشتند و به دیوارهای شهر می‌کوبیدند تا سوراخ شده و وارد شهر شوند. اما محاصره‌شوندگان تکه‌هایی از آهن سرخ شده را پرتاب کرده و آن را می‌سوزاندند. مبارزان نیز از داخل تانک خارج شده و هدف تیر دشمن قرار می‌گرفتند و برخی از آنان کشته شدند.

١٥٢٧. تشویق بردگان برای آمدن به سوی مسلمانان:

رسول خداﷺ فرمود کسی ندا دهد: هر برده‌ای که به سمت ما بیاید، آزاد است، پس از آن بیست و سه مرد از داخل دژ خارج شده و نزد مسلمانان آمدند؛ از جمله ابوبکره که نامش نفیع‌بن حارث بود؛ چون از دیوار دژ بالا رفت و از قرقره‌ای که با آن آب برمی‌داشتند آویزان شد و از طرف دیگر دیوار پایین آمد، پیامبرﷺ لقب ابوبکره به او داد. این بردگان مسلمان شدند و رسول خداﷺ آنان را آزاد نمود و هریک از آنان را به یکی از مسلمانان سپرد تا مخارجش را تأمین نماید. زمانی‌که اهل طائف درحالی‌که مسلمان شده بودند نزد رسول خداﷺ آمده و گفتند: بردگان ما را برگردان، پیامبرﷺ فرمود: **«نه، آنان آزاده‌شده‌های خدا هستند.»**

١٥٢٨. بریدن درختان انگور:

طائف شهری است که به فراوانی درختان انگور مشهور است. پیامبرﷺ دستور قطع درختان انگور را داد تا شاید آنان را مجبور به تسلیم کند. مسلمانان شروع به این کار کردند و چون مشرکان دانستند شوخی نیست، از پیامبرﷺ درخواست نمودند تا انگورها را برای خود بردارد و درختان را قطع نکند، یا اینکه برای خدا و به خاطر خویشاوندی این کار را نکنند. پیامبرﷺ نیز قطع درختان را رها کرد و به یارانش نیز چنین دستور داد.

١٥٢٩. اعلان بازگشت از جانب رسول خداﷺ:

زمانی‌که محاصره طولانی شد و جراحت‌های بسیاری بر مسلمانان وارد گردید - تیر دشمن به مسلمانان می‌خورد درحالی‌که تیر مسلمانان به مشرکان نمی‌خورد، چون دشمن در بالای دژ و مسلمانان در پایین آن قرار داشتند-، رسول خداﷺ به محاصره پایان داد؛ زیرا

ضرورتی در این کار نمی‌دید و نیز احتمال می‌رفت که آنان مسلمان شوند. همان چیزی که پیامبرﷺ آرزو داشت؛ زیرا برخی از مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! ثقیف را نفرین کن که تیرهایشان را سوزانده است، پیامبرﷺ فرمود: «**پروردگارا! ثقیف را هدایت فرما.**» اما زمانی‌که مسلمانان، این خواسته پیامبرﷺ برای بازگشت را شنیدند، درحالی‌که هنوز طائف را فتح نکرده بودند، اشتیاق خود را برای ماندن و درگیری با مشرکان تا فتح طائف، آشکار کردند، پیامبرﷺ، نیز به آنان اجازه داد که بمانند. اما چون جراحت‌ها زیاد شد، پیامبرﷺ تصمیمش را برای اتمام محاصره و بازگشت به مدینه اعلان نمود، مسلمانان نیز راضی و خوشحال شدند. امام بخاری در صحیح خویش از عبدالله‌بن عمر چنین روایت می‌کند: زمانی‌که رسول خداﷺ طائف را محاصره نمود و به نتیجه‌ای نرسید فرمود: «**اگر خدا بخواهد، فردا بازمی‌گردیم.**» این سخن بر مسلمانان گران آمد و گفتند: بازگردیم و قلعه را فتح نکنیم؟ پیامبرﷺ فرمود: «**فردا بجنگید.**» فردا جنگیدند و تعدادی دیگر مجروح شدند. آنگاه پیامبرﷺ فرمود: «**اگر خدا بخوهد فردا بازمی‌گردیم.**» مسلمانان خوشحال شدند، و پیامبرﷺ خندید. سفیان می‌گوید: تبسم نمود. حمیدی می‌گوید: سفیان همه این خبر را برای ما تعریف نمود. ابن‌حجر عسقلانی در شرح این حدیث چنین می‌آورد: در مرسل ابن زبیر نزد ابن ابی شیبه آمده است که گفت: آنگاه که رسول خداﷺ طائف را محاصره نمود، یارانش گفتند: ای رسول خدا! تیرهای ثقیف ما را سوزاند، پس آنان را نفرین کن، رسول خداﷺ فرمود: «**پروردگارا! ثقیف را هدایت فرما.**»

مغازی‌نویسان گفته‌اند: زمانی‌که محاصره و کار گشودن دژ بر پیامبرﷺ دشوار آمد و مردم طائف که مایحتاج یک سال را در قلعه فراهم داشتند، شماری مسلمانان را با زنجیرهای آهن گداخته شده و تیر، شهید و مجروح ساختند، پیامبرﷺ با نوفل‌بن معاویه دیلی، مشورت نمود، نوفل گفت: آنان چون روباهی در آشیانه‌اند که اگر بر سرش بایستی آن را می‌گیری و اگر رهایش کنی، به تو زیانی نمی‌رساند. سپس پیامبرﷺ از نزد آنان رفت. امام مسلم نیز با تغییری اندک در الفاظ و نه در معنا این حدیث را روایت نموده است. در شرح نووی اینگونه آمده است: معنای این حدیث آن است که پیامبرﷺ قصد مهربانی و نرمی با یارانش را داشت تا از طائف برود؛ زیرا کار دشوار شده بود و کافران طائف توسط دژ موجود، قوی و سخت بودند؛ به‌علاوه پیامبرﷺ می‌دانست یا امید داشت که به زودی و بدون مشقت آن را فتح خواهد کرد، چنان‌چه اتفاق افتاد. اما چون شوق یارانش را برای

ماندن و جهاد دید، ایستاد و در نبرد پافشاری نمود. اما در ادامه چون جراحت‌هایی بر آنان وارد شد، به اراده اولیه خویش - مهربانی به آنان- برگشت و چون یاران مشقت دیده بودند، خوشحال شدند و شاید آنان فکر کرده و دریافتند که دیدگاه پیامبرﷺ، با برکت‌تر و سودمندتر و دارای نتیجه‌ای بهتر از دیدگاه آنان است، پس بر رفتن توافق نموده و خوشحال شدند، پیامبرﷺ نیز چون سرعت تغییر دیدگاه آنان را دید، خندید.

۱۵۳۰. اسلام ثقیف:

بیان شد زمانی‌که به رسول خداﷺ گفته شد: ای رسول خدا! ثقیف را نفرین کن که تیرهایشان ما را سوزاند، پیامبرﷺ برخاست و برای آنان دعا- نه نفرین- نمود و فرمود: «**پروردگارا! ثقیف را هدایت فرما!**». خداوند نیز دعایش را اجابت نمود چنان‌چه در رمضان سال آینده درحالی‌که مسلمان شده بودند نزد رسول خداﷺ آمدند.

مبحث دوم
درس‌های غزوه طائف

۱۵۳۱. درس اول: به‌کارگیری وسیله جنگی و غیرجنگی مدرن و مفید:

پیامبرﷺ به لشکرش دستور داد تا برای مبارزه با مشرکان در غزوه طائف از منجنیق استفاده کنند. این کار اولین بار توسط مسلمانان و در محاصره طائف انجام شد و در جنگ‌های عرب بی‌سابقه بود. همچنین از وسیله‌ای به نام تانک برای نزدیک‌شدن به دیوارهای طائف و سوراخ کردن آن، استفاده کردند. از این‌رو شایسته است که دعوتگران در دروس خویش بیان کنند که بر ولی امر، حاکمان اسلامی، واجب است که به تجهیز لشکر با وسایل مدرن جنگی توجه ویژه‌ای داشته باشد، تا از سطح نظامی هیچ دولتی عقب نماند، و به همین منظور لازم است دستور دهد گروهی از مسلمانان علوم جدید و ضروری را برای ساخت وسایل و مهارت جنگی بیاموزند. چنان‌چه جماعت اسلامی، و گروه دعوتگران نیز باید از هر وسیله جدید و شیوه‌های مفیدی در زمینه دعوت مانند دستگاه‌های جدید برای چاپ و به‌کارگیری ماشین‌های جدید برای نقل و انتقال دعوتگران و ... استفاده کنند.

١٥٣٢. درس دوم: از بین‌بردن درختان و کشتزار دشمن:

بیان شد که پیامبرﷺ فرمود درختان انگور طائف را قطع کنند. پس دعوتگران باید مسئولان را از این قضیه آگاه کنند که چنین کاری در جنگ، اگر برای مسلمانان مصلحت و فایده‌ای مانند افکندن ترس در دل دشمن یا به خشم‌آوردن آناندارد یا انتقال لشکر یا درنظرداشتنِ دشمن چنین اقتضا می‌کند، جایز است. زیرا در جنگ‌های شرعی و مشروع، نابودی انسان‌ها جایز یا واجب است، چه رسد به کمتر از آنبه سبب ضرورت جنگی.

١٥٣٣. درس سوم: روش علمی قانع‌ساختن:

پس از اینکه محاصره طولانی شد و نشانه‌های فتح طائف و پیروزی مسلمانان وجود نداشت، رسول خداﷺ به یاران و لشکریانش خبر داد که قصد بازگشت به مدینه را دارد، اما بر یارانش دشوار بود که قبل از فتح طائف به مدینه برگردند و ادامه محاصره و مبارزه را خواستند. پیامبرﷺ نیز اجازه داد و در ادامه، فتح صورت نگرفت، بلکه جراحت‌های بسیاری متحمل شدند، پس پیامبرﷺ دوباره تصمیم برگشت را اعلان نمود و همه راضی شدند.

از این‌رو اگر امیر جماعت اسلامی چنین مصلحت دید که برای به‌دست آوردن چیزی معین اصرار نکرده و آن را رها کند، اما برخی از یاران و دعوتگران گروهش، بر ماندن و به‌دست آوردن هدفشان مشتاق بودند، می‌تواند تا حد امکان به آنان اجازه ماندن دهد هرچند فایده‌ای حاصل نشود. اما این کار باید برای مدتی کوتاه صورت گیرد. اما اگر وقت مناسب و توان ماندن به شیوه قبلی نبود، ادامه‌دادن آن جایز نیست و بر پیروان واجب است از وی اطاعت کنند، چون حق امیر بر آنان این است که از او فرمانبرداری کنند.

١٥٣٤. درس چهارم: تشویق پیروان دشمن بر ترک دشمنی:

جماعت اسلامی می‌تواند افراد دشمن را که برای رساندن ضرر به دعوتگران به‌کار گرفته شده‌اند، به ترک دشمنی تشویق نماید. به‌علاوه می‌تواند در صورت ترک دشمنی به آنان وعده دهد و در این راه از کسی کمک بگیرد که نُزد پیروان دشمن منزلت و مقامی دارد؛ تا آنان را به جدایی وادار کند. جماعت اسلامی همچنین می‌تواند به آنان، کمک مادی یا معنوی کند. قبلا بیان شد که رسول خداﷺ دستور داد فردی ندا دهد: هر برده‌ای که از مشرکان جدا شده و نزد مسلمانان آید، آزاد است. این کار سبب شد بیست و سه مرد از بردگان به سوی مسلمانان بیایند.

فصل بیستم

غزوه تبوک

مبحث اول
چکیده حوادث غزوه

۱۵۳۵. تاریخ وقوع و اهمیت این غزوه:

غزوه تبوک به اتفاق همه، در ماه رجب سال نهم هجری، قبل از حجةالوداع به وقوع پیوست. تبوک، مکانی معروف در وسط راه مدینه به سمت دمشق قرار دارد. این غزوه، «غزوةالعسره» نیز نامیده می‌شود که از آیه ﴿لَّقَد تَّابَ اللَّـهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه:۱۱۷) «**قطعاً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران وانصار، آنان که در زمان سختی (و تنگدستی) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود، دلهای گروهی از آنان (از حق) منحرف شود، سپس توبه آنان را پذیرفت، بی‌گمان او (نسبت) به آنان رؤوف مهربان است.**» گرفته شده است. دلیل نامگذاری به «غزوةالعسره» این بود که لشکر اسلام دچار مشکل آب، کمبود حیوان سواری و نفقه بودند. اهمیت غزوه بدین سبب است که در شرایطی سخت صورت پذیرفت؛ در گرمای شدید، مسافت طولانی، کمبود شتر و اسب برای حمل مجاهدان. این تنها غزوه‌ای بود که پیامبرﷺ در آن مقصدش را بیان نمود؛ زیرا هدفش را صراحتاً در هیچ غزوه‌ای بیان نمی‌کرد، اما در این غزوه مقصدش را

صراحتاً بیان نمود تا مسلمانان نسبت به آن آگاهی کامل داشته باشند. یکی دیگر از ویژگی‌های غزوه تبوک این است که همچون نبرد موته برای مبارزه با روم- نه با عرب- بود. بدون تردید لشکری بزرگ برای رویارویی با رسول خداﷺ فراهم آمده بود و قبیله‌های عرب نیز روم را یاری می‌کردند.[۱]

۱۵۳۶. انگیزه‌های غزوه تبوک:

انگیزه این غزوه همان چیزی بود که ابن سعد و دیگران اینگونه بیان کرده‌اند: به پیامبرﷺ خبر رسید که روم، گروه‌های بسیاری گرد آورده است، قبایل عرب همچون لخم، جذام و دیگران نیز به آنان پیوسته‌اند و مقدمه لشکر به بلقاء رسیده است. از این‌رو پیامبرﷺ مردم را برای خروج فراخواند و آنان را از جهت و هدف غزوه آگاه ساخت.[۲] تا کاملاً آماده شوند و توشه، آب، لباس جنگی و ضروریات جهاد را برای این غزوه که دور از مدینه اتفاق می‌افتد، بردارند.

۱۵۳۷. داوطلب‌شدن و کمک مسلمانان به آمادگی برای غزوه:

پیامبرﷺ برای جهاد و کمک مالی تشویق کرد و مسلمانان نیز اجابت نمودند؛ عثمان‌بن عفان، سیصد شتر و هزار دینار آورد و در دامان رسول خداﷺ نهاد، پیامبرﷺ دینارها را زیر و رو می‌نمود و می‌فرمود: «**پروردگارا! از عثمان راضی شو که من از او راضی هستم.**» همچنین می‌فرمود: «**از امروز به بعد، هیچ عملی به عثمان ضرر نخواهد رساند.**» ابوبکر رضی الله عنه تمام مالش- چهار هزار درهم- را آورد، رسول خداﷺ به او فرمود: «**آیا برای خانواده‌ات چیزی باقی گذاشتی؟**» ابوبکر گفت: خدا و رسولش را برای آنان باقی گذاشتم. عمربن خطاب رضی الله عنه نصف مالش را آورد، عبدالرحمن‌بن عوف، صد اوقیه طلایی آورد. دیگران نیز در حد توان کمک کردند حتی یکی از آنان یک صاع خرما بخشش کرد، چون تنها همین مقدار داشت، زنان نیز، زیورآلات خود را بخشیدند.»[۳]

---

۱. فتح الباری: ۱۱۱/۸.
۲. همان.
۳. أبوشهبه: ٤٩٦/۲.

۱۵۳۸. بسیج‌کردن مسلمانان برای مبارزه:

علاوه بر این تبرعات مالی، خروجی عمومی نیز از جانب مسلمانان صورت گرفت تا با جان جهاد کنند. پیامبرﷺ از مسلمانان مکه و مدینه درخواست خروج نمود چنان‌چه از اعراب و بادیه‌نشینان اطراف نیز که مسلمان شده بودند، چنین درخواستی کرد. فقط منافقان، خواسته پیامبرﷺ را اجابت نکردند. در مبحث آیات نازل شده درباره غزوه تبوک و برجای‌ماندگان آن این موضوع موردبررسی قرار خواهد گرفت.

۱۵۳۹. گریه برخی به سبب عذرشان برای شرکت در جهاد:

گروهی نزد رسول خداﷺ آمدند و از وی مرکب خواستند تا آنان را به میدان نبرد برساند و همراه برادرانشان جهاد کنند، چون خواسته‌شان را نیافتند، درحالی‌که بر اثر اندوه و تأسف گریه می‌کردند، بازگشتند. قرآن کریم نیز به این مسأله اشاره می‌کند که اگر خدا بخواهد در ادامه بیان خواهد شد.

۱۵۴۰. خروج لشکر مسلمانان از مدینه:

آنگاه پیامبرﷺ با لشکری بیش از سی‌هزار مبارز، خارج شد و محمدبن مسلمه انصاری را به عنوان جانشین خویش در مدینه قرار داد. علی‌ؓ را نیز در خانواده‌اش جانشین خویش قرار داد. همان کسی که بسیار مشتاق بود همراه مسلمانان به جهاد رود و به پیامبرﷺ گفت: آیا مرا بر زنان و کودکان جانشین خویش قرار می‌دهی؟ پیامبرﷺ به او فرمود: «**آیا خرسند نمی‌شوی که نسبت تو به من همچون نسبت هارون به موسی باشد، جز اینکه پیامبری پس از من نیست؟**»[1]

۱۵۴۱. اگر خیری در او باشد، بزودی خداوند وی را به شما ملحق خواهد نمود:

زمانی که رسول خداﷺ همراه لشکرش به سمت تبوک می‌رفت، برخی از آنان، کسانی را که از آمدن سرباز زده بودند، نام می‌بردند. به رسول خدا می‌گفتند: فلانی سرباز زد. اما پیامبرﷺ به آنان فرمود: «**او را رها کنید اگر خیری در او باشد، بزودی خداوند وی را به شما ملحق خواهد نمود. اما اگر غیر از این باشد، بدون تردید خداوند شما را از [شر] وی راحت نموده است.**» حتی یکی گفت: ای رسول خدا! ابوذر عقب ماند و شترش باعث تأخیر وی شد، پیامبرﷺ همان سخن قبلی را فرمود. دلیل تأخیر ابوذر این بود که منتظر شترش بود اما

---

۱. همان.

چون شترش تأخیر کرد، توشه‌اش را برداشت و به پشتش گذاشت و پیاده در پی رسول خداﷺ به راه افتاد. رسول خداﷺ در مکانی فرود آمد، مسلمانان نگاه کردند و مردی را دیدند که پیاده به سمت آنان می‌آمد، به پیامبرﷺ خبر دادند، زمانی‌که رسول خداﷺ آن را دید فرمود: «**شاید ابوذر باشد.**» وقتی خوب نگریستند، دیدند که ابوذر است. پیامبرﷺ فرمود: «**خداوند ابوذر را رحمت فرماید که تنها راه می‌رود، تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود.**» ابوخیثمه بدون عذر - تنها از روی تنبلی- از رفتن به غزوه تبوک سرباز زده بود. زمانی‌که رسول خداﷺ به همراه لشکرش خارج شد، ابوخیثمه به خانه‌اش برگشت و دو زنش را در دو سایبان باغ خویش یافت، درحالی‌که هردوی آنان، سایبان را آب پاشی کرده بودند، آب خنک گذاشته و غذا آماده کرده بودند، هنگامی که ابوخیثمه این حالت را دید، گفت: آیا رسول خداﷺ زیر آفتاب و بادهای سوزان باشد و ابوخیثمه در سایه خنک و غذای لذیذ و زن خوبروی! این عادلانه نیست، به خدا سوگند وارد سایبان هیچ‌یک از آن دو نخواهم شد تا اینکه به رسول خداﷺ بپیوندم، سپس بر مرکبش سوار شد و اسلحه و توشه‌اش را برداشت و زمانی به رسول خداﷺ ملحق شد که به تبوک رسیده بود، چون به لشکر نزدیک شد، مردم گفتند: سواره‌ای در راه دارد می‌آید، رسول خداﷺ فرمود: «**شاید ابوخیثمه باشد**» نگاه کردند، دیدند که ابوخیثمه است. بر پیامبرﷺ سلام کرد و آنچه بر او اتفاق افتاده بود را گزارش داد، پیامبرﷺ از خداوند برایش خیر خواست.[1]

۱۵۴۲. معجزات رسول خداﷺ در غزوه تبوک:

لشکر مسلمانان به فرماندهی رسول خداﷺ با اندک توشه و آب خارج شدند و همچنین با کمبود وسایل نقلیه، شتر و غیره، به گونه‌ای که دو یا سه نفر بر یک شتر سوار می‌شدند، دو یا سه نفر، خرمایی را در میان خود تقسیم می‌کردند و نزدیک بود شترانشان را برای خوردن بکشند. عمربن خطاب رضی الله عنه نزد رسول خداﷺ آمد و از وی خواست تا دعا کند خداوند در باقیمانده توشه برکت دهد تا آنان را کفایت کند، پیامبرﷺ برای ازدیاد توشه‌شان دعا نمود؛ آن را بر حصیری نهاد درحالی‌که کم بود، سپس از خداوند خواست تا در این توشه برکت دهد، و خطاب به مسلمانان فرمود: «**ظرف‌هایتان را بگیرید.**» پس گرفتند و تمام ظروف را پر کردند، چنان خوردند که سیر شدند و بسیار باقی ماند، رسول

---

۱. همان: ۲/۵۰۰- ۵۰۱.

خداﷺ فرمود: «گواهی می‌دهم که معبودی غیر از خداوند نیست و اینکه من فرستاده او هستم، هر بنده‌ای خداوند را با این سخنان درحالی ملاقات نماید که شک نداشته باشد، از رفتن به بهشت منع نخواهد شد.» همچنین مسلمانان دچار تشنگی شدیدی شدند و نزدیک بود برخی از آنان شترهایشان را بکشند تا آب شیردان آنها را فشرده و بنوشند. ابوبکرؓ گفت: ای رسول خدا! همیشه خداوند پاسخ دعایت را به خوبی داده است. پس در حق ما دعا کن. پیامبرﷺ دستانش را به سمت آسمان بالا برد و دعا نمود، هنوز دستانش را پایین نیاورده بود که آسمان باران بارید، مسلمانان آب نوشیدند و ظروفشان را از آن پُر کردند، سپس رفتند و دیدند ابری که بر آنان باریده بود، در جای دیگر [غیر از اردوگاه آنان] نباریده است.[1]

۱۵۴۳. رسیدن مسلمانان به تبوک:

هنگامی‌که لشکر مسلمانان به تبوک رسید، کسی را در آنجا نیافتند، زیرا روم با اطلاع از آمدن لشکر مسلمانان، ترجیح دادند به سرزمین شام روند و در دژهای آنجا کمین کنند. پیامبرﷺ به همراه مسلمانان، بیست شب در آنجا ماندند. در مدت اقامتش، خالدبن ولید را به همراه گروهی از مبارزان به (دومة الجندل) فرستاد، پادشاه آنجا (أکیدربن عبدالملک الکندی) را اسیر کردند، پیامبرﷺ با گرفتن جزیه با وی مصالحه کرد.[2]

۱۵۴۴. برگشت پیامبرﷺ و لشکرش:

پس از ماندن بیست شب در تبوک، پیامبرﷺ برای رفتن به شام و مبارزه با روم در آنجا، با یارانش مشورت نمود، عمربن خطابؓ گفت: ای رسول خدا! اگر به رفتن امر شدی، پس برو، پیامبرﷺ فرمود: «اگر به رفتن امر شده بودم، مشورت نمی‌کردم.» عمرؓ گفت: ای رسول خدا! روم لشکریان فراوانی دارد و در سرزمین شام، مسلمانی وجود ندارد، ما به آنان نزدیک شدیم و باعث ترسشان شد. [اگر صلاح بدانی] امسال برگردیم تا در این کار چاره‌ای بیندیشی یا خداوند در آن فرمانی دهد. پیامبرﷺ نظر عمرؓ را پسندید و دستور برگشت به مدینه داد.[3]

---

۱. همان.
۲. السیره النبویه العمری: ۲/۵۳۴- ۵۳۵.
۳. أبوشهبه: ۲/۵۰۴.

١٥٤٥. اقسام برجای‌ماندگان از غزوه تبوک:

افرادی که به جنگ تبوک نرفتند به چند گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: کسانی که رسول خداﷺ به آنان فرمان داد در مدینه بمانند: محمدبن مسلمه که رسول خداﷺ آن را بر مدینه جانشین خود قرار داد. علی‌بن ابی‌طالب را بر خانواده خویش جانشین نمود، برخلاف اینکه علیؑ مشتاق رفتن بود و پیامبرﷺ به او فرمود: **«آیا خرسند نمی‌شوی که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی باشد جز اینکه پیامبری پس از من نیست؟»**

گروه دوم: افراد معذور؛ پیران، بیماران و فقیرانی که توان مالی و حیوان سواری نداشتند.

گروه سوم: مومنانی که بر اثر تنبلی، کوتاهی و نافرمانی سرباز زدند: ابولبابه و یارانش و سه نفر دیگر.

گروه چهارم: منافقان، کسانی که بر اثر نفاق و بی‌ایمانی به غزوه تبوک نرفتند. ابتدا درباره افراد معذور، سپس از مومنان نافرمان و بعد از آن در مورد منافقان بحث خواهد شد، افزون بر ذکر آیات نازل شده درباره غزوه تبوک و افراد این گروه‌ها.[1]

مبحث دوم

آیات نازل شده درباره غزوه تبوک و گروه‌های بازمانده از جهاد

١٥٤٦. مقدمه:

بیشتر آیات سوره مبارکه برائت در مورد غزوه تبوک و گروه‌های برجای‌مانده از جنگ نازل شد. قبل از بیان این آیات، به مناسبت ذکر غزوه تبوک و درخواست خروج برای آن و سرزنش مومنان بازمانده و تأخیرکننده، آیاتی ذکر می‌شود که به جهاد در راه خدا تشویق کرده‌اند.

---

١. همان: ٥١٠/٢.

 مطلب اول 

تشویق به جهاد با جان و مال و سرزنش مومنان بازمانده و تأخیرکننده

۱۵۴۷. آیه‌ای در سرزنش مومنان:

خداوند متعال فرمود:

﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَـٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ﴾ (توبه:۳۵)

«روزی که آن را در آتش جهنم گرم (و تفته‌اش) کنند، پس با آن پیشانی‌هایشان و پهلوهایشان و پشتهایشان را داغ کنند، (و به آنان گفته شود) این همان چیزی است که برای خود اندوختید، پس بچشید (طعم) آنچه را می‌اندوختید.»

هیچ اختلافی نیست که این آیه برای سرزنش کسانی نازل شد که در غزوه تبوک به همراه پیامبرﷺ حاضر نشدند یا در این کار تأخیر کردند.[۱] قبلا بیان شد که غزوه تبوک در زمان سختی، قحطی و گرمای سوزان به وقوع پیوست، درحالی‌که میوه‌های مدینه رسیده بود و سایه‌های درختان خوش و خرم بود. علاوه بر دوری مسافت و فراوانی دشمن؛ تمام این عوامل، رفتن را برای برخی از مومنان- نه همه آنان- سخت و دشوار کرده بود. خداوند عزوجل در آخر آیه بیان می‌کند که زندگی دنیا و بهره‌بردن از لذات آن در برابر نعمت‌های آخرت، خیلی اندک و بی‌ارزش است؛ زیرا لذات دنیوی پر از سختی‌ها و مشکلات و فانی است، اما نعمت‌های آخرت، والا و همیشگی و خالی از مصیبت‌ها است. بنابراین شایسته نیست که انسان مومن زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دهد. امام أحمدؒ این حدیث را روایت کرده است: **«نسبت دنیا به آخرت چنان است که یکی از شما انگشت بزرگ خویش را به دریا نهد و بنگرد از دریا چه برمی‌دارد.»**[۲]

۱۵۴۸. تهدید خداوند برای ترک‌کننده جهاد:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِلَّا تَنفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّـهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (توبه: ۳۹)

---

۱. فتح البیان: ۳۰۱/۵، ابن‌کثیر: ۳۵۷/۲.

۲. ابن‌کثیر: ۳۵۷/۲- ۳۵۸، آلوسی: ۹۵/۱۰، فتح البیان: ۳۰۱/۵- ۳۰۲، قرطبی: ۱۴۰/۸.

«اگر (برای جهاد) کوچ نکنید، (خداوند) شما را به عذاب دردناکی، عذاب می کند و قوم دیگری را به جای شما قرار می‌دهد، و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید، و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا ﷺ از یکی از قبیله‌های عرب، درخواست خروج نمود، اما آنان شانه خالی کردند، خداوند برای عذاب، باران را از آنان قطع کرد. ابن‌عطیه رحمه الله می‌گوید: ﴿يُعَذِّبْكُمْ﴾ لفظی عام است که شامل انواع عذاب‌های دنیوی و اخروی می‌شود و ترس در تهدید عام، شدیدتر است.

خداوند متعال در این آیه به رسول خود وعده داد قومی را جایگزین این گروه متخلّف خواهد کرد که از درخواست وی سرباز نخواهند زد. همچنین بیان می‌کند که سرپیچی آنان، زیانی به خداوند نمی‌رساند؛ زیرا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است. زیانی به رسول خدا ﷺ نیز نمی‌رساند؛ زیرا خداوند وی را بر دشمنانش پیروز می‌گرداند و هرگز خروج یا عدم خروج آنان، پیامبر ﷺ را خوار نخواهد نمود. خداوند بر عذاب گروه متخلّف و آوردن قومی دیگر تواناست.[1]

۱۵٤۹. تضمین خداوند برای یاری‌نمودن پیامبر ﷺ:

خداوند متعال فرمود:

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّـهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّـهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّـهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّـهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّـهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ **(توبه: ۴۰)**

«اگر او (= پیامبر) را یاری نکنید، به راستی که خداوند او را یاری کرد، آنگاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، نفر دوم از دو نفری که آن دو در غار بودند، به یار خود (ابوبکر) می‌گفت: اندوهگین مباش، یقیناً خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بر او فرو فرستاد و با لشکرهایی که شما آن را نمی‌دیدید، او را تأیید (و تقویت) نمود، و کلام (و گفتار شرک) کسانی را که کافر شدند؛ پایین قرار داد، و کلام (و آیین) خدا بالا (و پیروز) است، و خداوند پیروزمند حکیم است.»

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۵۸/۲، ابن‌عطیه: ٤٩٥/٦، فتح البیان: ۳۰۳/۵.

یعنی: اگر شما با اجابت‌نکردن درخواست پیامبرﷺ برای مبارزه با دشمنانش، یاری‌کردن وی را ترک نمایید، به زودی خداوند متعال با قدرت و تایید خویش او را یاری خواهد نمود، چنان‌چه قبلا وی را یاری کرد آنگاه که مشرکان برایضرب‌زدن به وی گرد آمدند و او را از خانه و کاشانه‌اش راندند.[1] قبلا تفسیر این آیه در مبحث هجرت پیامبرﷺ بیان شد.

۱۵۵۰. سبکبار و سنگین‌بار به جهاد بروید:

در آیه‌ای دیگر از سوره برائت، چنین می‌خوانیم:

﴿انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (توبه: ۴۱)

«سبکبار و گرانبار (همگی برای جهاد) کوچ کنید، و با اموالتان و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید، این برای شما بهتر است، اگر بدانید.»

خداوند متعال فرمان خروج عمومی به همراه رسول خداﷺ در سال غزوه تبوک برای مبارزه با دشمنان خدا- کفار روم که اهل کتاب بودند- داد. در هر حالتی- رضایت و اجبار، سختی و آسانی- خروج مومنان را واجب گردانید؛ زیرا فرمود: ﴿انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾[2] صاحب فتح البیان در تفسیر این بخش از آیه چنین می‌نگارد:[3] بر حالتی‌که جهاد برای شما آسان باشد و یا بر حالت و وصفی که جهاد در آن حالت برای شما سخت و سنگین باشد. که انواع متفاوتی در این دو حالت موجود است. بنابرقولی مراد از آیه به صورت انفرادی و گروهی است یا با خوشی و ناخوشی، نیازمند و بی‌نیاز، جوان و پیر، سواره و پیاده، مرد عادی و مرد پهلوان، دارای سلاح کم یا فراوان، مشغول و غیرمشغول، مجرد و متأهل، کم حاشیه و پرحاشیه [دارای اهل و اولاد زیاد و کم] و یا اینکه به محض شنیدن ندای خروج، به میدان جنگ بشتابند یا پس از فکرکردن و آماده‌شدن. منظور آیه، می‌تواند تمامی این موارد باشد. بلکه بهتر است آیه شامل تمامی این حالات باشد. از این‌رو تفسیر علمای صالح پیشین درباره لفظ (خفاف و ثقال) از باب مثال است نه برای

---

۱. المنار: ۴۹۶/۱۰.
۲. ابن‌کثیر: ۳۵۹/۲.
۳. ۳۰۷/۵.

حصر.[۱] در ادامه آیه، خداوند متعال مردم را به بخشیدن مال و جان در راه خشنودی خدا، تشویق نموده و می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ﴾ اموال بر جان مقدم شد زیرا اولین چیزی که در هنگام آمادگی هزینه می‌شود، مال است.[۲] بنابراین فقیران با جان خود جهاد می‌کنند و ثروتمندان با جان و مال خویش. جهاد بزرگترین و برترین فریضه است، تا زمانی‌که گروهی از مسلمانان مشغول جهاد باشند، جهاد فرض کفایی است، اما در غیر این‌صورت، جهاد فرض عین خواهد بود. در پایان آیه نیز بیان می‌شود که دستور خروج و انجام جهاد، از آرامش و رفاه برای شما بهتر است؛ زیرا خشنودیِ خداوند در آن است اگر دریابید.[۳]

مطلب دوم
افراد معذوری که از غزوه تبوک بازماندند

۱۵۵۱. بیماران، ضعیفان و ملحق‌شدگان به آنان:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّـهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه:۹۱)

«بر ناتوانان گناهی نیست و نه بر بیماران، و نه بر کسانی که چیزی نمی‌یابند خرج کنند (گناهی است). هرگاه برای خدا وپیامبرش خیرخواهی کنند، بر نیکوکاران هیچ راه (سرزنش) نیست، و خداوند آمرزنده مهربان است.»

ابن‌عباس می‌گوید: مراد این آیه، افراد زمین‌گیر، پیران و ناتوانان است که نابینایان، بیماران راشیتیسم و افراد لنگ را نیز شامل می‌شود. چنان‌چه در آیه‌ای دیگر چنین می‌خوانیم: ﴿لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ﴾ مرضی، جمع مریض است و آنان کسانی هستند که به بیماری گرفتار شده‌اند. ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ﴾ فقیرانی هستند که مالی برای رفتن به جهاد و تأمین نیازهای خانواده خویش ندارند. مومنان در زمان پیامبرﷺ خودشان را برای مبارزه آماده می‌کردند؛

---

۱. ابن‌عطیه: ۵۰۲/۶، المنار: ۵۳۵/۱۰.
۲. ابن‌کثیر: ۳۶۰/۲.
۳. فتح البیان: ۳۰۸/۵.

فقیر برای خود، و غنی برای خود و دیگری به اندازه توانش هزینه می‌کرد. چنان‌چه در غزوه تبوک، زمانی که بیت‌المالی غنی وجود نداشت تا پیامبر برای مجاهدان در راه خدا، انفاق کند، چنین کردند. این عذر، مالی است و در صورت وجود بیت‌المال از بین می‌رود. در نتیجه، بر این سه گروه، فشار و گناهی از جانب شریعت نیست اگر به جهاد واجب نروند، به شرط اینکه خالصانه به خدا ایمان داشته باشند و از رسولش ﷺ به نیکویی فرمانبرداری کنند. هم‌چنین امانت قولی و عملی داشته باشند بویژه در موقعیت جنگ خیرخواهی کنند به گونه‌ای که خالی از فریب، ایجاد شکاف و فساد باشد. در صحیح مسلم[1] از تمیم‌داری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «**دین، خیرخواهی است.**» این عبارت را سه مرتبه فرمود. ما صحابه عرض کردیم: برای کی؟ پیامبر ﷺ فرمود: «**برای خدا، کتابش، رسولش و برای پیشوایان دین و عموم مسلمانان**». علما می‌گویند: خیرخواهی برای خدا یعنی: اعتقاد خالص به یگانگی خدا، توصیفش به صفات الهی، پاک دانستنش از کاستی‌ها و میل در محبت خدا و دوری از خشم او. خیرخواهی برای پیامبر، به معنای: تصدیق نبوتش، التزام به اطاعت از امر و نهی او، دوستی با کسی که پیامبر را دوست بدارد و دشمنی با دشمنش، احترام به پیامبر ﷺ است. محبت نسبت به وی و اهل بیت و اصحابش، بزرگداشت سنتش و زنده‌نگه‌داشتن آن پس از وفاتش با بررسی و فهم، دفاع از سنت و انتشار و دعوت به سوی آن و آراسته‌شدن به اخلاق نیکوی پیامبر ﷺ. خیرخواهی نسبت به کتاب خدا یعنی: خواندن و تفقه در آن، تعلیم، احترامش و خُلق و خوی قرآنی گرفتن. خیرخواهی برای ائمه مسلمانان به معنای راهنمایی آنان به حقیقت، عدم خروج علیه آنان و آگاه‌کردنشان از اموری که غافل شده‌اند، لزوم پیروی از آنان و برآوردن حقوقشان. مراد از خیرخواهی برای عموم مسلمانان: دشمنی‌نکردن و راهنمایی آنان، دوست داشتن افراد نیک و دعاکردن و خواستن خوبی برای همه است. در تفسیر الخازن چنین آمده است: خیرخواهی این است که در شهر بمانند، از پراکندن سخنان بیهوده و تحریک فتنه دوری کنند، برای رساندن خیر به مجاهدان تلاش کرده و نیازهای خانه‌هایشان را برآورده سازند.

---

۱. ۱۹۶.

شریعت اسلامی، فرد نیکوکار را چندین برابر نیکی‌اش پاداش می‌دهد ولی فرد گنهکار را تنها به اندازه جرمش مجازات می‌کند، بنابراین اگر این افراد معذوری که از جهاد بازمانده‌اند، در بقیه اعمالشان خیرخواهی و نیکی کنند، هیچ راهی برای مواخذه آنان باقی نمی‌ماند.[۱]

۱۵۵۲. گریه‌کنندگان:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ﴾ گناهی نیست بر کسانی که نزد تو - ای پیامبرﷺ - آمدند تا آنان را بر مرکب سوار نمایی برای اینکه همراه تو خارج شوند، اما مرکبی نمی‌یابی ﴿تَوَلَّوا وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾ گریه‌کنان و اندوهگین و در حالی که اشک از چشمانشان روان است، از مجلس تو می‌روند. ﴿حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ﴾ اندوهگین هستند از اینکه نزد خود و تو چیزی نیافتند تا انفاق کنند و همچنین برای رفتن به جهاد و طلب رضایت خداوند، مرکبی نیافتند. محمدبن کعب می‌گوید: این افراد، هفت نفر بودند که نزد رسول خداﷺ آمدند تا آنان را بر مرکب سوار کند. این آیه درباره آنان نازل شد، بنابراین آنان نیز همچون بیماران و ضعیفان معذور هستند.[۲]

۱۵۵۳. مسئولیتی بر فرد ناتوان نیست:

به نظر می‌رسد که این بخش از آیه ﴿لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ﴾ دلیلی است برای مسئول‌نبودن فرد ناتوان. بنابراین هرکس توان انجام کاری را نداشته باشد، آن کار از عهده‌اش برداشته می‌شود که گاهی به جای آن کار، باید کار دیگری انجام دهد و گاهی نیت کافی است. تفاوتی میان ناتوانی جسمی و مالی نیست.[۳]

۱۵۵٤. پاداش افراد معذور به سبب نیت‌هایشان:

این افراد معذور به سبب نیت‌هایشان پاداش می‌گیرند، هرچند در مدینه ماندند و در جنگ حضور نیافتند، زیرا عذرشان شرعی بود. در حدیث شریف نبوی چنین آمده است: **«همانا در مدینه، گروهی را گذاشتید که هیچ راهی نمی‌روید، و هیچ چیزی انفاق نمی‌کنید و**

---

۱. المنار: ۶۷۸/۱۰- ۶۸۱، فتح البیان: ۳۶۸/۵- ۳۶۹، قرطبی: ۲۶۶/۸- ۲۶۷.
۲. المنار: ۶۸۰/۱۰- ۶۸۱.
۳. القرطبی: ۲۲۶/۸.

هیچ وادی‌ای نمی‌پیمایید مگر اینکه آنان با شما هستند. [در مزد با شما شریکند]» گفتند: ای رسول خدا چگونه همراه ما هستند درحالی‌که در مدینه هستند؟ پیامبرﷺ فرمود: **«عذر آنان را نگه داشته است.»**[1] این پاداش تنها به سبب نیت‌های راستین آنان- یعنی اشتیاق به مبارزه- است، اما ناتوانی مانع حضورشان در جهاد شد.

مطلب سوم

افرادی که به سبب تنبلی و نافرمانی- نه نفاق- از غزوه تبوک بازماندند

۱۰۵۵. ابولبابه و یارانش:

گروهی بودند که به سبب تنبلی و نافرمانی- نه از روی شک و نفاق- از رفتن به غزوه تبوک سرباز زدند، اما خیلی زود به گناهشان پی برده، پشیمان شدند و به درگاه خداوند متعال توبه کردند. خداوند نیز توبه‌شان را پذیرفت:

﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّـهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه:۱۰۲)

«و گروه دیگری (نیز) هستند که به گناهان خود اعتراف کردند، کارهای شایسته و ناشایسته را به هم آمیختند، امید است که خداوند توبه آنان را بپذیرد، بی‌گمان خداوند آمرزنده مهربان است.»

این آیه مربوط به کسانی است که بر اثر تنبلی و میل به آسایش از تلاش سرباز زدند، با وجود اینکه ایمان و تصدیق به حق و نیز اعمال نیک داشتند. از این‌رو مورد آمرزش الهی قرار گرفتند. هرچند این آیه درباره افرادی مشخص نازل شد اما حکمش درباره هر فرد گنهکاری است که اعمالی نیک دارد. ابن‌عباس می‌گوید: این آیه درمورد ابولبابه و گروهی از یارانش نازل شد که همراه رسول خداﷺ به غزوه تبوک نرفتند، ابولبابه و نه نفر از یارانش برخاستند و خود را به ستون‌های مسجد بستند و سوگند یاد کردند تنها رسول خداﷺ آنان را باز کند. زمانی که این آیه نازل شد، رسول خداﷺ آنان را آزاد نمود و بخشید. اگر سؤال پیش آید که خداوند فرمود: ﴿عَسَى اللَّـهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾ ولی توبه آنان بیان نشد؟ جواب

---

۱. بخاری: ۲۸۳۹، احمد: ۱۲۰۰۹.

داده می‌شود که در این آیه اعتراف آنان به گناهشان ذکر شده است که خود دلیلی بر توبه است، پس گویا توبه آنان بیان شده است.[۱]

۱۵۵۶. صدقه‌ای از اموالشان بگیر:

در ادامه این آیه نازل شد:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه:۱۰۳)

«از اموال آنان صدقه (و زکات) بگیر، تا به‌وسیله آن آنان را پاک سازی و تزکیه‌شان کنی، و برایشان دعا کن، یقیناً دعای تو مایه آرامش برای آنان است، و خداوند شنوای داناست.»

روایت است که ابولبابه و یارانش- کسانی که خود را در مسجد بسته بودند- پس از اینکه خداوند توبه آنان را پذیرفت، نزد رسول خداﷺ آمده و گفتند: ای رسول خدا! می‌خواهیم برای افزودن در توبه خود، اموال خویش را صدقه دهیم، رسول خداﷺ فرمود: «به اموالتان دست نمی‌برم مگر به فرمان خداوند.» پس آنان را رها نمود تا اینکه این آیه نازل شد. بنابراین مراد آیه این افراد هستند. همچنین روایت است که رسول خداﷺ یک سوم مالشان را گرفت با توجه به آیه ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾، مخاطب آیه پیامبرﷺ است، تزکیه به معنای پاکی و افزایش و برکت در اموال است. همچنین خداوند به پیامبرﷺ فرمان داد با دعاکردن نسبت به آنان مهربان باشد، زیرا دعای پیامبرﷺ باعث آرامش دلهایشان است به اینکه خداوند توبه آنان را می‌پذیرد، اعتراف آنان را می‌شنود و از نهانشان باخبر است.[۲]

۱۵۵۷. پذیرفتن توبه سه نفری که از جهاد بازماندند:

خداوند متعال در ادامه سوره می‌فرماید:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّـهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّـهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (توبه: ۱۱۸)

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۸۵/۲، کشاف: ۳۰۷/۲.

۲. کشاف: ۳۰۷/۲- ۳۰۸، ابن‌عطیه: ۲۰/۷-۲۲.

«و (همچنین) بر آن سه نفری که موقوف گذاشته شدند، تا آنگاه که زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست، سپس رحمت خود را شامل حال آنان نمود، تا توبه کنند (و توبه‌شان را پذیرفت)، بی‌گمان خداوند است که توبه‌پذیر مهربان است.»

آن سه نفر عبارت بودند از: کعب‌بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال‌بن أمیه که از رفتن به غزوه تبوک سرباز زدند. چنان حیران شدند که جایی برای آرامش پیدا نمی‌کردند، دل‌هایشان از وحشت و اندوه زیاد، به تنگ آمد و به یقین دانستند که تنها پناهگاهشان خداست و باید استغفار کرده و به او بازگردند. خداوند نیز توبه آنان را پذیرفت و بر آنان مرحمت نمود تا بر توبه‌شان پایدار بمانند و در آینده نیز در صورت تکرار اشتباه بدانند که خداوند توبه‌پذیر است، هر چند انسان روزی صدمرتبه توبه بشکند.[1]

۱۵۵۸. داستان نرفتن کعب‌بن مالک به غزوه تبوک و پذیرش توبه او و دو رفیقش از جانب خداوند:

بخاری از کعب‌بن مالک - یکی از سه نفری که از رفتن به غزوه تبوک سرپیچی کردند- روایت می‌کند که گفت: در هیچ غزوه‌ای غیر از غزوه تبوک از پیامبرﷺ بازنماندم، در غزوه بدر نیز تخلف کردم اما هیچ‌کس از افرادی که در آن غزوه شرکت نکردند، سرزنش نشدند. زیرا پیامبرﷺ به همراه مسلمانان برای به غنیمت گرفتنِ قافله قریش خارج شد و خداوند بدون وعده قبلی، آنان را با دشمنان روبرو ساخت. همچنین من در شب عقبه که با هم بر اسلام عهد بستیم به همراه پیامبرﷺ حضور یافتم که حضور در شب عقبه از حضور در بدر برایم دوست‌داشتنی‌تر است، هر چند بدر بیش از آن بر سر زبان‌هاست. داستان بازماندنم از غزوه تبوک این بود که هیچ‌گاه از آن موقع، توانمندتر و قوی‌تر نبودم. قبل از آن هرگز دو مرکب آماده نکرده بودم که در این غزوه چنین کردم. پیامبرﷺ در هر غزوه‌ای توریه می‌نمود [مقصدش را در آن مخفی می‌ساخت] تا اینکه غزوه تبوک فرا رسید، غزوه‌ای که پیامبرﷺ در گرمایی سوزان در آن حضور داشت و از راهی خشک و طولانی و کم‌آب به استقبال سفری طولانی شتافت، با دشمن فراوان روبرو گردید و از پیش، مسلمانان را در جریان گذاشت و مسیر سفرشان را مشخص نمود تا با آمادگی کامل

---

۱. کشاف: ۳۱۸/۲- ۳۱۹.

به سفر روند. شمارش تعداد مسلمانان حاضر در این نبرد، ممکن نبود. کعب می‌گوید: تعداد اندکی که خواستند در این غزوه حاضر نشوند، گمان می‌کردند که در میان این تعداد فراوان پنهان خواهند ماند مگر اینکه در این‌باره وحی نازل شود. زمانی پیامبرﷺ عازم این غزوه شد که میوه‌ها به دست آمده و سایه درختان خوش بود و من هم بسیار شیفته آن بودم. پیامبرﷺ به همراه مسلمانان خود را آماده نبرد کردند، من هم صبح تصمیم گرفتم که آماده شوم، باز دوباره منصرف می‌شدم و کاری انجام نمی‌دادم. با خود می‌گفتم: من می‌توانم هروقت که بخواهم این کار را انجام دهم، اینگونه تأخیر می‌کردم تا اینکه مردم کاملا آماده شدند و پیامبرﷺ درحالی روان شد که من هنوز سازوبرگ خویش را آماده نکرده بودم. چنین درنگ کردم تا اینکه آنان شتافتند و به جهاد و حضور در غزوه از من پیشی گرفتند، خواستم کوچ کنم و خود را به آنان برسانم- کاش این کار را می‌کردم- ولی این کار برایم میسّر نشد. زمانی‌که در میان مردم می‌رفتم، بسیار ناراحت و غمگین می‌شدم، زیرا کسی را مثل خود نمی‌دیدم مگر فردی که در نفاق غوطه می‌زد و یا افراد ضعیفی که خداوند آنان را معذور داشته بود. پیامبرﷺ مرا یاد نکرد تا اینکه به تبوک رسید، در آنجا پرسید: «کعب‌بن مالک چه کرد؟» مردی از بنوسلمه گفت: ای رسول خدا! دو عبا و نگاه به راست و چپش وی را از همراهی با شما بازداشت. معاذبن جبل خطاب به آن مرد گفت: سخن بدی گفتی، ای رسول خدا! به خدا سوگند که جز خوبی چیز دیگری از کعب سراغ نداریم. پیامبرﷺ سکوت نمود. کعب می‌گوید: هنگامی که خبر رسید که پیامبرﷺ از تبوک برگشته و به سمت مدینه می‌آید، بسیار اندوهگین شدم و به فکر دروغبافی افتادم و با خود می‌گفتم: فردا چگونه خود را از بازخواست رسول خداﷺ نجات دهم؟ از افراد دانای خانواده‌ام کمک می‌خواستم. چون به من خبر رسید که به زودی پیامبرﷺ می‌رسد، باطل از من دور شد و دانستم که با دروغگویی، هرگز نمی‌توانم از دست وی نجات یابم، بنابراین تصمیم گرفتم راست بگویم. پیامبرﷺ تشریف آورد، عادتش چنین بود که چون از سفر برمی‌گشت، از مسجد شروع نموده، دو رکعت نماز به جای می‌آورد و سپس با مردم می‌نشست. زمانی که این امور را انجام داد، بازماندگان از غزوه تبوک- که هشتاد و چند نفر بودند- نزدش آمده و عذرخواهی کردند و سوگند می‌خوردند. پیامبرﷺ ظاهر کارشان را پذیرفته، با آنان بیعت می‌نمود و برایشان درخواست آمرزش می‌کرد و اسرار نهانشان را به خداوند واگذار می‌کرد. هنگامی که من نزدش آمدم، سلام کردم، پیامبرﷺ خنده

خشم‌آلودی نمود و فرمود: «بیا» من جلو رفتم و در برابرش نشستم. از من سؤال کرد: **«سبب تخلّف تو چه بود؟ مگر سواری خویش را نخریده بودی؟»** گفتم: ای رسول خدا! سوگند به خدا اگر در برابر کسی غیر از شما قرار می‌گرفتم، با فصاحتی که دارم می‌توانستم با عذر از خشمش نجات یابم، ولی اگر امروز برایت دروغی بگویم تا از من راضی شوی، به زودی خداوند تو را علیه من خشمگین خواهد نمود و اگر راست بگویم که باعث خشم تو شود، امیدوار بخشش خداوند هستم. سوگند به خدا عذری نداشتم، هرگز اینگونه قوی و توانمند نبودم. رسول خداﷺ فرمود: **«این مرد راست گفت، برخیز تا خداوند در مورد تو حکم کند.»** من برخاستم و افرادی از بنوسلمه مرا دنبال کرده و گفتند: سوگند به خدا قبلا ندیدیم که مرتکب گناهی شده باشی، تو ناتوان شدی که همچون تخلف‌کنندگان دیگر، عذری نزد پیامبرﷺ بیاوری، تنها کافی بود که استغفار رسول خداﷺ گناهت را بزداید. سوگند به خدا که چنان سرزنشم کردند که نزدیک بود نزد رسول خداﷺ برگردم و خودم را تکذیب نمایم. سپس برایشان گفتم: آیا کسی دیگر هم سراغ دارید که مثل من گفته باشد؟ گفتند: بله، دو نفر دیگر نیز چون تو گفتند و پیامبرﷺ نیز همان سخنی را که به تو گفت، به آنان نیز فرمود. گفتم: آن دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: مرارة بن ربیع‌العمری و هلال‌بن امیه واقفی. کعب می‌گوید: نام دو نفر صالحی را گفتند که در بدر حاضر بودند و می‌شد به آنان اقتدا کرد، سپس رفتم. پیامبرﷺ مردم را از سخن‌گفتن با ما سه نفر بازداشت؛ از این رو، از مردم طرد شدیم و رفتارشان در برابر ما تغییر کرد. کار به جایی رسید که زمین در نظر من زشت جلوه می‌کرد و زمینی نبود که قبلاً آن را می‌شناختم. پنجاه شب اینچنین گذراندیم. دو رفیقم تواضع نموده و در خانه‌های خویش نشستند و این مدت را با گریه سپری کردند. اما من از آن دو، جوان‌تر و چابک‌تر بودم، از خانه بیرون می‌آمدم، در مسجد با مسلمانان نماز می‌گزاردم و در بازار می‌گشتم. اما کسی با من سخن نمی‌گفت. چون پیامبرﷺ پس از نماز می‌نشست، نزد وی رفته و سلام می‌کردم، با خود می‌گفتم که آیا لب‌های پیامبرﷺ برای جواب سلام من، تکان خواهد خورد؟ سپس نزدیک پیامبرﷺ نمازمی‌گزاردم و اندکی به وی می‌نگریستم. زمانی‌که مشغول نماز می‌شدم، به من نگاه می‌کرد اما هنگامی که من متوجه وی می‌شدم، صورتش را برمی‌گرداند. از آنجا که تحمل این کار سخت و طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده- پسر عموی من و از محبوب‌ترین افراد نزد من- بالا رفتم و بر وی سلام کردم. به خدا سوگند

جواب سلام مرا نداد. وی را سوگند دادم که ای ابوقتاده! آیا می‌دانی که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ دوباره سکوت کرد، سخنم را تکرار کردم و سوگندش دادم ولی بازهم سکوت نمود، دوباره سوگندش دادم، گفت: خدا و رسولش داناترند. اشک از چشمانم سرازیر گشت. از روی دیوار پایین آمدم. کعب‌بن مالک در ادامه می‌گوید: هنگامی که در بازار شهر راه می‌رفتم، یکی از دهقانان شام را دیدم،- از کسانی‌که موادغذایی آورده و در شهر می‌فروختند- او گفت: چه کسی کعب‌بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم به من اشاره کردند و مرا به او نشان دادند. آن مرد نزدم آمد و نامه پادشاه غسان را به من داد، از آنجا که سواد داشتم، نامه‌اش را خواندم و در آن نوشته بود: اما بعد، مطلع شدم که دوست بر تو ستم نموده و خداوند تو را در سرزمین تباه‌کننده‌ای[جایی که حقوقت پایمال شود]نگذاشته، به ما ملحق شو تا با تو همدردی کنیم. پس از خواندن نامه گفتم که این نیز امتحان الهی است. نامه را در تنور انداخته و سوزاندم. چهل روز از پنجاه روز گذشت، مدتی وحی نیامد. فرستاده رسول خداﷺ نزدم آمد و گفت که رسول خداﷺ دستور داده تا از همسرت دوری گزینی، گفتم: طلاقش دهم یا کار دیگری انجام دهم؟ گفت: نه از وی دوری کن و نزدیکش نشو. به دو رفیقم نیز چنین دستور داده شد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو تا خداوند در این‌باره حکم دهد. همسر هلال بن امیه نزد رسول خداﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! هلال بن امیه مردی سالخورده است و خادمی ندارد آیا اجازه می‌دهی تا خدمتش کنم؟ فرمود: مانعی نیست ولی با تو نزدیکی نکند. همسر هلال گفت: سوگند به خدا که او اصلا حرکت و تمایل به چیزی ندارد، سوگند به خدا از لحظه‌ای که این اتفاق افتاده، می‌گرید. کعب می‌گوید: برخی از وابستگانم گفتند: چه می‌شد که تو هم در این‌باره از پیامبرﷺ اجازه می‌گرفتی؟ گفتم: این کار را نمی‌کنم، زیرا نمی‌دانم رسول خداﷺ چه خواهد گفت، چگونه ممکن است درحالی‌که من مردی جوان هستم. بدین حالت ده شب دیگر صبر کردم تا پنجاه شب کامل شد. نماز صبح را پشت یکی از بام‌های منزلم خواندم، در همان حالتی که خداوند درباره ما بیان فرمود- حالتی که وجودم بر من گران آمده و زمین با تمام وسعتش بر من تنگ شده بود- نشسته بودم که از ندادهنده‌ای که بر کوه سَلع بالارفته بود شنیدم که با صدای بلند می‌گفت: مژده باد برایت ای کعب‌بن مالک! من فوراً به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده است. رسول خداﷺ پس از نماز به مردم گفته بود که خداوند توبه ما را پذیرفته است. مردم

برای مژده دادن ما از مسجد بیرون آمدند، برخی از آنان نزد دو رفیقم رفتند و مردی سوار بر اسب، شتابان نزد من آمد- زبیربن عوام‌ﷺ- ولی مردی از قبیله أسلم- حمزةبن عمر اسلمی‌ﷺ - با تلاش به کوه بالا رفت و به من مژده داد. صدای وی از اسب تیزتر بود. چون این مژده‌دهنده نزدم آمد، هر دو لباسم را از تن درآورده و به او پوشانیدم. سوگند به خدا که در آن لحظه چیزی جز آن دو جامه نداشتم و دو جامه دیگر عاریت گرفتم و پوشیدم. برای رفتن نزد پیامبرﷺ به راه افتادم. مردم، گروه گروه از من استقبال کردند و به سبب قبول توبه‌ام، مبارکبادی داده و می‌گفتند: گوارا باد پذیرفتن توبه‌ات از جانب خداوند. تا به مسجد رسیدم، رسول خداﷺ را نشسته دیدم درحالی‌که مردم اطرافش بودند. طلحةبن عبیداللهﷺ به سرعت آمد و با من مصافحه نمود و هنگامی که بر پیامبرﷺ سلام کردم، درحالی‌که چهره وی از شادی می‌درخشید فرمود: «**شادباش، بهترین روز از روزی که از مادرزاده شده‌ای**» سپس گفتم: ای رسول خدا! آیا حکمِ تو است یا حکمِ خداوند متعال؟ فرمود: «**حکم خداوند است.**» زمانی‌که پیامبرﷺ خوشحال می‌شد، چنان چهره مبارک می‌درخشید که گویی پارهٔ ماه است و همه ما از این امر آگاه بودیم. وقتی در برابرش نشستم گفتم: ای رسول خدا! برای اینکه توبه‌ام کامل شود، لازم می‌بینم که همه مالم را برای رضایت خدا و رسولش صدقه دهم. رسول خداﷺ فرمود: قسمتی را نگه‌دار، این کار برایت بهتر است. سپس گفتم: سهم خیبر را دارم، نگه می‌دارم، همچنین گفتم: ای رسول خدا! خداوند مرا به سبب راستگویی‌ام نجات داد و کمال توبه‌ام به این است که تا زنده‌ام، جز راست نگویم. به خدا سوگند از لحظه‌ای که این سخن را به پیامبرﷺ گفتم، کسی را ندیدم و نمی‌شناسم که خداوند به سبب راستگویی‌اش، همچون من وی را مورد نعمت و رحمت خویش قرار داده باشد. به خدا سوگند! از آن لحظه تا به امروز حتی یک دروغ عمدی نگفتم و از خداوند می‌خواهم که در آینده نیز مرا حفاظت نماید. خداوند متعال به رسولش این آیات را نازل فرمود:

﴿لَقَد تَّابَ اللَّـهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ * وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّـهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّـهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه:۱۱۷- ۱۱۹)

«قطعاً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران وانصار، آنان که در زمان سختی (و تنگدستی) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود، دلهای گروهی از آنان (از حق) منحرف شود، سپس توبه آنان را پذیرفت، بی‌گمان او (نسبت) به آنان رؤوف مهربان است. و (همچنین) بر آن سه نفری که موقوف گذاشته شدند، تا آنگاه که زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست، سپس رحمت خود را شامل حال آنان نمود، تا توبه کنند (و توبه‌شان را پذیرفت)، بی‌گمان خداوند است که توبه‌پذیر مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید.»

کعب می‌گوید: به خدا سوگند هیچ یک از نعمت‌هایی که خداوند پس از هدایتم به اسلام ارزانی نمود، در نظرم بالاتر از راستگویی‌ام به رسول خداﷺ نیست، به وی دروغ نگفتم تا مانند دروغگویان هلاک شوم، خداوند در هنگام نزول وحی، سخت‌ترین سخن را درباره دروغگویان فرموده است:

﴿يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّـهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه:۹۶)

«برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان راضی شوید، اگر شما از آنها راضی شوید، پس بی‌تردید خداوند از گروه فاسقان راضی نخواهد شد.»

همچنین کعب می‌گوید: کار ما سه نفر از آن افرادی که پیامبرﷺ عذرشان را پس از سوگند خوردن پذیرفت و با آنان بیعت نمود و برایشان آمرزش خواست، جدا قرار داده شد. پیامبرﷺ موضوع ما را به تأخیر انداخت تا اینکه خداوند در این‌باره حکم نمود. مفهوم آیه این نیست که ما از غزوه تخلف نموده باشیم، بلکه مفهومش این است که پیامبرﷺ کار ما را کنار گذاشت و از کار کسانی که عذرآوردند و سوگند یاد کردند، جدا نمود.

۱۵۵۹. شرح حدیث کعب‌بن مالک رضی الله عنه:

در شرح ابن‌حجر عسقلانی بر این حدیث چنین آمده است:

– ابوبکربن اثرم از کسانی است که معتقدند دو رفیق کعب– مرارة بن ربیع و هلال بن امیه– در غزوه بدر حضور داشتند. ابن جوزی سخن ابوبکربن اثرم را اشتباه می‌داند ولی به خطا رفته است. برخی از متأخران نیز قائل بر این هستند که آن دو نفر در غزوه بدر

حاضر نبودند و داستان حاطب را دلیل می‌آورند که پیامبرﷺ او را ترک نکرد و مواخذه ننمود هرچند جاسوسی علیه پیامبرﷺ نمود. بلکه برای امام عمرؓ زمانی‌که قصد کرد او را بکشد، فرمود: «**تو چه می‌دانی ای عمر! خدا از حال اهل بدر آگاه بوده که فرموده: هرچه می‌خواهید بکنید که شما را آمرزیده‌ام.**» ابن‌جوزی در تایید این ادعایش می‌آورد که: گناهِ تخلّف کجا و گناه تجسّس کجا؟ - من- ابن‌حجر عسقلانی- می‌گویم: دلیلش روشن نیست، زیرا براساس آن باید هر فرد بدری- کسی که در غزوه بدر حاضر شده است- در صورت جنایت- هرچند بزرگ باشد- مجازات نشود. به عنوان نمونه، امام عمرؓ هرچند در قصه حاطب، مخاطب بود، اما قدامة بن مظعون را که یکی از بدریان بود، حد شرب خمر زد. پیامبرﷺ نیز حاطب رابه این دلیل مجازات و طرد نکرد، که این عذرش را مبنی بر اینکه هدفش از نوشتن نامه به قریش، نگرانی درباره اهل و اولادش بوده و خواسته در آینده از وی دفاع کنند و نزد آنان جایگاهی داشته باشد، را پذیرفت. برخلاف نرفتن کعب و دو رفیقش به جهاد که هیچ عذری نداشتند. ابن‌التین می‌گوید: اقتدای به مثل در دنیا به انسان نفع می‌رساند نه در آخرت؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ (زخرف:۳۹)

«**چون ستم کردید، امروز (این گفته‌ها) هرگز سودتان ندهد، چرا که (همه) شما درعذاب شریک هستید.**»

دهقان اهل شام، نصرانی بود. پادشاه غسان، جبله‌بن أیهم بود. عکس‌العمل کعب‌بن مالک در برابر درخواست پادشاه غسان، ایمان و حجت قوی‌اش به خداوند و رسولش بود، وگرنه چه کسی توانایی چنین کاری دارد، آن هم در حالت هجران شدید و میل به جاه و مال برای ترک کسی که وی را رها کرده است، بویژه اگر چنین درخواستی از جانب یک پادشاه باشد!؟ اما کعب چون می‌دانست مورد امتحان الهی قرارگرفته است، نامه را سوزاند و بدان پاسخ نداد، کعبی که شاعر بود، شاعرانی که سرشتشان بر میل و اشتیاق استوار است، بویژه پس از دعوت و تشویق با جاه و مال از سوی فرد نزدیک خویش. اما با وجود تمام این موارد، تنها به سبب محبّت کعب به خدا و رسولش، دین و یقین بر وی مسلط گشت، دشواری و سختی را بر آسایش و رفاه ترجیح داد. چنان‌چه پیامبرﷺ در حدیثی می‌فرماید: «**ایمان هیچ‌کس کامل نمی‌شود مگر ..... و اینکه خدا و رسولش نزد وی از هر چیزی محبوب‌تر باشند.**»

– سَلع کوهی در سرزمین مدینه است.

– اشکال گرفته می‌شود که اگر روز توبه کعب، بهترین روز زندگی‌اش بود، پس روز مسلمان شدنش چه می‌شود؟ جواب داده می‌شود که روز توبه‌اش روزی بود که مسلمانی‌اش تکمیل شد، به عبارتی دیگر روز مسلمان‌شدنش، شروع خوشبختی‌اش و روز توبه‌اش، مکمل آن بود. بنابراین بهترین روز زندگی‌اش گردید و روز توبه‌اش به همراه روز مسلمانی‌اش بهتر از تنها روز مسلمان‌شدنش است.[1]

۱۵۶۰. پذیرش توبه حاضران در غزوه تبوک از جانب خدا:

خداوند متعال فرمود:

﴿لَّقَد تَّابَ اللَّـهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه:۱۱۷)

«قطعاً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، آنان که در زمان سختی (و تنگدستی) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود، دلهای گروهی از آنان (از حق) منحرف شود، سپس توبه آنان را پذیرفت، بی‌گمان او (نسبت) به آنان رؤوف مهربان است.»

۱۵۶۱. اختلاف اقوال مفسران درباره آیه توبه:

مفسران در خصوص پذیرش توبه پیامبرﷺ ، مهاجران و انصاری که در زمان بحران غزوه تبوک از پیامبرﷺ پیروی نمودند، تفاسیر متفاوتی بیان کرده‌اند. برخی از آنها در ادامه بیان می‌شود:

۱۵۶۲. تفسیر اول:

امام ابن‌عطیه می‌گوید: پذیرش توبه از جانب خداوند به معنای بردن بنده از یک حالت به حالتی برتر است که اغلب، انتقال از حالت گناه به حالت اطاعت بوده و گاهی نیز به معنای انتقال از حالت اطاعت به حالتی کامل‌تر از آن است. پذیرش توبه پیامبرﷺ از جانب خدا، به همین معنا است؛ زیرا وی را از حالت قبل از غزوه و تحمل سختی‌هایش به موقعیت پس از غزوه با تمامی ویژگی‌هایش منتقل ساخت. اما پذیرش مهاجران و انصار می‌تواند به معنای انتقال از کوتاهی به اطاعت و تلاش در غزوه و یاری دین باشد.

---

۱. فتح الباری: ۱۱۶/۸– ۱۲۵.

پذیرش توبه گروهی که نزدیک بود دلهایشان منحرف شود، همان برگرداندن آنان از حالت پست به سوی بخشش و رضایت الهی است.[1]

١٥٦٣. تفسیر دوم:

امام قرطبی چنین آورده است: ابن‌عباس می‌گوید: پذیرش توبه پیامبر به خاطر اجازه‌دادن پیامبرﷺ به منافقان در نیامدن به غزوه بود، دلیلش این آیه است:

﴿عَفَا اللَّـهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ﴾ (توبه:۴۳)

«(ای پیامبر!) خدا تو را ببخشاید! چرا به آنان اجازه دادی؟!»

و توبه بر مومنان- مهاجران و انصار- به سبب تمایل دل‌های برخی از آنان به سرپیچی از فرمان رسول خداﷺ بود. و بنابرقولی به معنای نجات آنان از سختی هجران و یا به معنای نجات آنان از غلبه دشمن است که به توبه تعبیر شد، هرچند در عرف به این معنا نیست؛ زیرا توبه به معنای بازگشت به حالت اولیه است.[2]

١٥٦٤. تفسیر سوم :

زمخشری می‌گوید: معنای ﴿لَّقَد تَّابَ اللَّـهُ عَلَى النَّبِيِّ﴾ برای تحریک مسلمانان به توبه است، همه مومنان نیاز به توبه و استغفار دارند حتی پیامبرﷺ، مهاجران و انصار. همچنین برای بیان فضیلت و ارزش توبه نزد خداوند است و اینکه ویژگی توبه و رجوع، صفت پیامبران است، چنان‌چه آنان را توصیف به صالحان نموده است تا فضیلت صلاح روشن شود. و بنابر قولی به معنای بخشش پیامبرﷺ، از جانب خداوند است که به منافقان اجازه تخلف داده مانند آیه ﴿عَفَا اللَّـهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ﴾[3]

١٥٦٥. تفسیر چهارم:

آلوسی می‌گوید: معناشناسان گفته‌اند: مراد آیه، بیان توبه بر مهاجران و انصار است، اما برای شرافت و ارزش آنان، توبه بر پیامبرﷺ نیز آورده شد. چنان‌چه خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

---

۱. ابن‌عطیه: ٦٧/٧ .
۲. قرطبی: ٢٧٨/٨.
۳.کشاف: ٣٩٦/٢.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّـهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّـهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّـهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (أنفال:۴۱)

«و بدانید که هر گونه غنیمتی به دست آوردید، یک پنجمش برای خدا، و برای پیامبر، و برای خویشان و یتیمان و مسکینان و درراه‌ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بندهٔ خود در روز فرقان (= جدایی حق از باطل)، روز برخورد دو گروه (مؤمنان ومشرکان در بدر) نازل کردیم، ایمان آورده اید، و خداوند بر هرچیز تواناست.»

بنابراین مراد آیه، پذیرفتن توبه مهاجران و انصار است که خداوند لغزش‌های آنان در غزوه احد و حنین را بخشید. بنابر قولی: پذیرفتن توبه پیامبرﷺ و توبه مهاجرین و انصار مراد است. گناه پیامبرﷺ به معنای انجام خلاف اولی است با توجه به منزلت والای پیامبرﷺ که در این آیه به همان چیزی که از ابن‌عباس روایت است تفسیر شده است، یعنی اجازه‌دادن پیامبرﷺ به منافقان در نرفتن به غزوه تبوک. اما مانعی وجود ندارد که در رابطه با مهاجران و انصار به معنای توبه حقیقی باشد، زیرا غیر از پیامبران معصوم نیستند و به همان سخن اولی تفسیر می‌شود. به‌علاوه می‌تواند از باب انجام خلاف اولی باشد. چنان‌چه گفته شد که گناهشان، میل نرفتن به غزوه تبوک بود، چون در زمانی دشوار صورت پذیرفت. توبه گاهی نیز مجازاً به معنای برائت از گناه و حفاظت‌شدن از آن می‌آید، زیرا به‌طور کل مواخذه‌ای وجود نداشت. ناگفته نماند که در آیه مزبور، تمام مردم به توبه تشویق شده‌اند.[۱]

۱۵٦٦. تفسیر پنجم:

صدیق حسن‌خان در تفسیر ارزشمند خویش (فتح البیان) می‌گوید[۲]: ﴿لَّقَد تَّابَ اللَّـهُ عَلَى النَّبِيِّ﴾ یعنی خداوند توبه پیامبرﷺرا در اینکه به برخی اجازه بازماندن از غزوه تبوک داد یا برای مشرکان طلب آمرزش نمود، پذیرفت. لازم نیست که توبه پس از انجام گناه صورت پذیرد، زیرا تمامی بندگان نیاز به توبه و استغفار دارند. گاهی نیز توبه پیامبرﷺ به

---

۱. آلوسی: ۳۹/۱۱- ٤٠.
۲. ٥/٤١٦- ٤١٧.

معنای ترک اولی و برتر است. چنان‌چه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿عَفَا اللَّـهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ﴾. همچنین آوردن نام پیامبرﷺ می‌تواند گوشزدی برای گنهکاران باشد تا گناه نکنند و از گناهان گذشته، توبه کنند. معناشناسان می‌گویند: توبه بر پیامبرﷺ برای تبرک آغاز سخن است و شرافتی برای مهاجران و انصار است که توبه آنان با توبه پیامبرﷺ جمع شده است. چنان‌چه نام رسول در کنار نام خداوند آمده است: ﴿فَأَنَّ لِلَّـهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ به‌علاوه خداوند گناهان مهاجران و انصار را بخشید، چنان‌چه در حدیث آمده است: «**خداوند از حال اهل بدر آگاه بوده که فرموده: هرچه خواهید بکنید که من شما را آمرزیده‌ام.**» همه انسان‌ها در طول زندگی، گناهانی- صغیره یا کبیره- مرتکب می‌شوند یا اینکه کار برتر را انجام نمی‌دهند.

۱۵۶۷. تفسیر ششم:

در تفسیر المنار اثر شیخ محمد رشید رضا چنین آمده است:[۱] آیه ﴿لَّقَد تَّابَ اللَّـهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ﴾ خبری موکّد با لام قسم و حرف تحقیق [قد] است. خداوند متعال احسان فراوانش را بر پیامبرﷺ و یاران مومن و صادقش- مهاجران و انصار- و بخشش لغزش‌هایشان در این غزوه بیان نمود و همچنین لغزش‌های دیگرشان؛ زیرا نیکی‌های فراوانی داشتند و بر انجام گناه اصرار نمی‌ورزیدند. توبه با توجه به اختلاف طبقات توبه‌کنندگان، درجاتی دارد و توبه خداوند بر بندگانش دو معنا دارد: یکی مهربانی و بخشش خداوند بر آنان که بالاترین درجه آن است، و دیگر، توفیق و پذیرش توبه که از هر گناهی توبه‌کنند. هر گناهی باعث نافرمانی از خداوند است. ابن‌عباس، پذیرش توبه پیامبرﷺ در اینجا را با همان آیه‌ای تفسیر نموده است که در سیاق این غزوه نازل شد: ﴿عَفَا اللَّـهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ﴾.

۱۵۶۸. تفسیر هفتم:

در تفسیر قاسمی چنین آمده است:[۲] بدان که چون خداوند متعال ابتدا اقسام مردم را در ایام غزوه تبوک بیان نمود، در خاتمه گروهی از مومنانَ را نام برد که با میل به آرامش، از رفتن به غزوه تبوک سرباز زدند، اما در ایمان خویش صادق بودند، سپس پشیمان شده و

---

۱. ۱۱/٦٤.
۲. ۸/۲٤٥-۲٤٦.

توبه کردند. خداوند نیز بر صداقت توبه آنان آگاه بود و از آنان پذیرفت، سپس توبه‌شان را در این آیه نازل فرمود و برای دلجویی و مدح آنان، افزون بر رضایت کامل و تشویق مومنان به توبه، ابتدا توبه بر رسولش و بزرگان اصحاب را بیان کرد. همه مومنان حتی پیامبرﷺ و مهاجران و انصار، هریک به اندازه خود، محتاج توبه و استغفار هستند. دلیل دیگر آن، بیان فضیلت توبه و ارزش آن نزد خداوند متعال بود. خداوند، پیامبرﷺ و اصحاب را با هم جمع نمود و آنان را پیروان پیامبرﷺ نامید، بنابراین دوستی‌کردن با آنان واجب است.

١٥٦٩. تفسیر ادامه آیه:

﴿الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ﴾ توصیف مهاجران و انصار است به اینکه در زمان سختی پیامبرﷺ را پیروی نمودند. راویان و مفسران اتفاق دارند که (ساعةالعسره) همان غزوه تبوک است که غزوة العسره نامیده شد و لشکر اسلام نیز جیش العسره نام گرفت. حالت مسلمانان در غزوه تبوک بسیار سخت و بحرانی بود؛ ده نفر بر یک شتر سوار می‌شدند، خرمای کرم‌زده، جوی پوسیده و روغن بدبوی با خود داشتند. سختی کارشان به جایی رسید که دو نفر یک خرما را با یکدیگر تقسیم می‌کردند. کمبود آب چنان بود که برخی شترشان را می‌کشتند تا شیردانش را فشرده و از آبش بنوشند. در گرمای سوزان، خشکسالی و تنگدستی.[١] ﴿مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ﴾ از پیامبرﷺ پیروی کردند پس از اینکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنان با نافرمانی از پیامبرﷺ از راه راست منحرف گردد. زمانی‌که پیامبر از آنان درخواست خروج عمومی کرد و بر گروهی گران تمام شد.[٢] در تفسیر قرطبی اینگونه آمده است:[٣] در معنای [تزیغ] اختلاف است: بنابر قولی به معنای سردرگمی در سختی و مصیبت است. ابن‌عباس می‌گوید: به معنای انحراف از حق به سبب ترک نصرت است. بنابر قولی: پس از اینکه گروهی از آنان قصد تخلف و نافرمانی کردند، سپس به پیامبرﷺ پیوستند. همچنین بنابرقولی: قصد برگشت کردند. ﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ﴾ تاکیدی روشن بر توبه‌ای است که خداوند بر افراد فوق‌الذکر - پیامبرﷺ ،

---

١. کشاف: ٣١٨/٢، فتح البیان: ٤١٧/٥.
٢. المنار: ٦٥/١١ .
٣. ٢٨٠/٨ - ٢٨١.

مهاجران و انصار- ارزانی داشت، و احتمال دارد پذیرش توبه گروهی باشد که نزدیک بود دلهایشان منحرف گردد، زیرا بدون تردید نیازمند بخشش بودند.[1]

مطلب چهارم
بازماندگان از غزوه تبوک به جهت نفاق «منافقان»

۱۵۷۰. مقدمه:

در سوره توبه آیات زیادی درباره این منافقان و اعمال آنان در خصوص غزوه تبوک و نیز اخلاقیات و ویژگی‌هایشان وارد شده است. این آیات آنان را رسوا کرد و اسرارشان را برملا نمود. اینک این آیات و تفسیر مختصر آنان بیان می‌شود.

۱۵۷۱. منافقان سوگند دروغ به خدا یاد می‌کنند:

﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَـٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّـهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾

(توبه:۴۲)

«اگر متاعی نزدیک (و دست یافتنی) بود و سفری آسان (و نزدیک درپیش) بود، البته از تو پیروی می‌کردند، و اما مسافت راه (تبوک) بر آنان دور (و پر مشقت) است، و به زودی به خدا سوگند یاد می‌کنند که: اگر توانایی داشتیم، البته همراه شما بیرون می‌شدیم. (آنان با این کارها) خود را هلاک می‌کنند، و خداوند می‌داند که آنان دروغگو هستند.»

عرض، منافع و متاع دنیا است. گفته می‌شود: دنیا، متاع آماده‌ای است که نیکوکار و بدکار از آن می‌خورد. ﴿قَرِيبًا﴾ صفت ﴿عَرَضًا﴾ است، یعنی: آسان به دست آید و آسان خورده شود، به این معنا که: اگر آنچه بدان فراخوانده می‌شوند، غنیمتی باشد که آسان و بدون سختی به دست آید ﴿وَسَفَرًا قَاصِدًا﴾ یعنی: سفرِ متوسط، نه دور و نه نزدیک و بدون مشقت. هر متوسطی میان افراط و تفریط، قاصد است. ﴿لَّاتَّبَعُوكَ﴾ یعنی: به‌طور قطع تو را در خروج همراهی کرده و با طمع بر منافعی که امید بر دستیابی بدان می‌رود، همراهت بیرون خواهند آمد. ﴿وَلَـٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ﴾، شقه: سفر به سرزمین دور

---

۱. کشاف: ۳۱۸/۲، آلوسی: ۴۱/۱۱.

است و سختی مسافتی که با مشقت همراه است. منظور از «شقه» در اینجا، غزوه تبوک است. ﴿وَسَيَحْلِفُونَ﴾ یعنی: این منافقان بازمانده از غزوه تبوک. در ﴿وَسَيَحْلِفُونَ﴾ سین آمد؛ زیرا نوعی إخبار به غیب است و خداوند متعال این آیه را قبل از بازگشت پیامبرﷺ از غزوه تبوک نازل کرد، یعنی: پس از بازگشت شما به مدینه سوگند یاد خواهند کرد که: ﴿لَوِ اسْتَطَعْنَا﴾ یعنی: اگر توانایی خروجَ داشتیم و ساز و برگ و سلامتی جسمی را که لازم است، می‌داشتیم ﴿لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ﴾. ﴿يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ﴾ با سوگند دروغ و ادعایشان بر ناتوانی از خروج ﴿وَاللَّـهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ زیرا توانایی خروج داشتند.[۱]

۱۵۷۲. خدا تو را ببخشاید چرا به آنان اجازه دادی:

﴿عَفَا اللَّـهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾

(توبه:۴۳)

«(ای پیامبر!) خدا تو را ببخشاید! چرا به آنان اجازه دادی؟! پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند و دروغگویان را بشناسی!.»

امام ابن‌عطیه در تفسیر این آیه چنین می‌گوید: «این آیه در خصوص دسته‌ای از منافقان افراطی است که برای خارج نشدن با رسول خداﷺ به غزوه تبوک بدون عذر، اجازه خواستند، مانند عبدالله بن ابی و جدّبن قیس و رفاعةبن تابوت و پیروانشان، برخی از آنان گفتند: به من اجازه بده و مرا در فتنه نینداز، برخی گفتند: به من اجازه ماندن بده. رسول خداﷺ نیز به آنان اجازه ماندن داد و راحت‌ترین کار را گرفت و بر خدا توکل کرد. بنابر گفته مجاهد، برخی از آنان گفتند: از او- رسول خداﷺ - اجازه می‌گیریم، اگر اجازه ماندن داد، می‌مانیم [و به جهاد نمی‌رویم]، و اگر اجازه نداد، باز هم می‌مانیم، آنگاه این آیه نازل شد. ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ یعنی: در اجازه خواستن از تو، و اینکه اگر به آنان اجازه نمی‌دادی همراهت خارج می‌شدند. ﴿وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾ یعنی: «می‌دانستی کسانی که از تو اجازه گرفتند، براساس اجازه‌دادن یا اجازه‌ندادن تو عمل می‌کردند، درحالی‌که آنان دروغگویانند و تصمیم بر نافرمانی- عدم خروج- دارند، به آنان اجازه دهی یا نه.»[۲]

۱.فتح البیان: ۱۲۲/۵- ۱۲۳.
۲. ابن‌عطیه: ۵۰۵/٦- ۵۰۷.

علامه آلوسی در تفسیر خویش[1] آورده که منظور از منافقان در این آیه، کسانی‌اند که در آیه قبلی به آنان اشاره شده و گروه دیگری از منافقان منظور نیستند، وی می‌گوید: «﴿عَفَا اللَّـهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ﴾ یعنی: به چه سبب به اینان- بازماندگان سوگند یادکننده- در تخلف، آنگاه که به بهانه ناتوانی از تو اجازه خواستند، اجازه دادی. این سرزنشی نرم از خداوند مهربان و آگاه بر دوستش ﷺ به سبب ترک اولی است، یعنی توقف از اجازه‌دادن تا آشکارشدن احوال افراد مذکور با این فرموده: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ یعنی: در عذر آوردنشان به ناتوانی ﴿وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾ یعنی: در این مورد.»

به نظر می‌رسد، قول راجح، سخن امام ابن‌عطیه است و آن اینکه اینان، گروه دیگری غیر از منافقان بازمانده و سوگند یادکننده هستند. چنانکه نظر امام آلوسی به اینکه اجازه از جانب پیامبر ﷺ فقط خلاف اولی بود ترجیح می‌یابد برخلاف نقطه نظر زمخشری که این اذن گناه بود، زیرا این نظر، بی‌ادبی و غفلت نسبت به پیامبر ﷺ است و خداوند متعال، پیش از عقاب، رسولش ﷺ را عفو کرد و این لطف خداوند متعال به پیامبرش است؛ درنتیجه باید چنین ادبی در حق پیامبر ﷺ به‌کار گرفته شود، زیرا در قرآن اینگونه وارد شده و دلیل دیگر، اینکه اذن پیامبر ﷺ از باب خلاف اولی است، سخنی است که آلوسی از برخی علما در تفسیر این آیه بیان می‌کند، وی می‌گوید: «محققان برآنند که [آیه] نوعی سرزنش است، چنانکه بر ترک اولی و اکمل دلالت دارد، گفته‌اند: پوشیده نیست که در خروج آنان- یعنی: خروج منافقان- مصلحتی برای دین یا منفعتی برای مسلمانان وجود نداشت، بلکه در آن، فساد و تباهی وجود داشت، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (توبه:۴۷)

«اگر (آنان) همراه شما بیرون می‌آمدند، جز فساد (و تباهی) چیزی بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما فتنه‌انگیزی می‌کردند، و در میان شما افرادی (ضعیف الایمان) هستند که به (سخنان) آنها گوش فرا می‌دهند، و خداوند، (نسبت) به ستمکاران داناست.»

و خداوند متعال و سبحان آن را نمی‌پسندد و چنین می‌فرماید:

---

۱. ۱۰۹/۱۰.

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَـكِن كَرِهَ اللَّـهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ (توبه:۴۶)

«و اگر آنان می‌خواستند که (همراه شما) بیرون شوند، سازو برگی برای آن آماده می‌کردند، و اما خداوند از حرکت آنان کراهت داشت، لذا آنان را (از حرکت) بازداشت و به آنان گفته شد: با نشستگان بنشینید.»

آری، تأخیر در دادن اذن، اولی و بهتر بود تا دروغشان آشکار گشته و در ملأعام رسوا می‌شدند، و به آنان اجازه داده نمی‌شد که میان یکدیگر شادمانی کنند براینکه رسول خداﷺ را فریفتند و او را با دروغ‌ها راضی کردند...»[۱] از این‌رو، اذنی که پیامبرﷺ به‌خاطر آن مورد عتاب قرار گرفت، اجتهادی از جانب ایشان در موردی بود که نهیی از جانب وحی وجود نداشت و به بیان علمای اصول، چنین اجتهادی جایز است.[۲]

۱۵۷۳. مومن برای رفتن به جهاد اجازه نمی‌گیرد:

﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾ (توبه:۴۴)

«کسانی که به خدا وروز آخرت ایمان دارند، هیچ گاه برای (ترک) جهاد با اموالشان و جانهایشان، از تو اجازه نمی‌خواهند، و خداوند نسبت به پرهیزگاران داناست.»

یعنی: ای رسول، شأن و عادت مومنان به خدا و روز قیامت این نیست که هنگام نیاز به جهاد برای جهاد در راه خدا به اموال و جان‌هایشان از تو اجازه بخواهند؛ زیرا جهاد یکی از لوازم ایمان است که بر اجازه‌گرفتن متوقف نیست. بنابراین به طریق اولی شایسته آنان نیست که برای نرفتن به جهاد اجازه بخواهند، آنگونه که منافقان برای نرفتن به غزوه تبوک، بدون عذر، اجازه خواستند. احتمال می‌رود معنای این آیه چنین باشد: این مومنان برای نشستن و بازماندن از جهاد در راه خدا به سبب کراهت از آن از تو اجازه نمی‌خواهند؛ زیرا مومن صادق که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، از جهاد اکراه ندارد. ﴿وَاللَّـهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾ کسانی که با دوری از آنچه خدا را خشمگین می‌کند و با انجام آنچه خدا را خشنود می‌سازد، تقوای الهی پیشه می‌کنند. از این آیه استنباط می‌شود که در انجام

---

۱. آلوسی: ۱۰۹/۱۰، المنار: ٥٤٢/۱۰.
۲. آلوسی: همانجا.

واجبات و نیز انجام فضائل مانند مهمان‌نوازی و مددرساندن به افراد اندوه‌زده و سایر کارهای نیک، اجازه‌خواستن شایسته نیست.[1]

۱۵۷۴. اجازه خواستن منافقان:

﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ (توبه:۴۵)

«تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند، که به خدا وروز آخرت ایمان ندارند، و دلهایشان گرفتار شک است، و آنان در شک (و تردید) خود سرگردانند.»

یعنی: غیرمعذوران برای بازماندن از جهاد از تو اجازه می‌خواهند. ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ﴾ یعنی: به پاداش خدا در روز قیامت در برابر اعمالشان امید ندارند و آنان منافقان خالص هستند، پس اقتضای کفرشان به خدا و روز آخرت، کراهیت و فرار از جهاد است هرگاه راهی بر این منظور بیابند. ﴿وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ یعنی: ای رسول خدا در صحت آنچه به آنان آوردی، تردید دارند. ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾. یعنی: سرگردانند، یک قدم پیش و قدم دیگر را پس می‌گذارند، و در کاری ثبات ندارند، پس آنان گروهی سرگردان و نابودشده هستند که در هیچ‌یک از دو طرف قرار نمی‌گیرند؛ زیرا در انجام آن دسته از عبادات اسلامی که آسان است، با مومنان همراهی می‌کنند، اما به محض اینکه کار دشواری بر آنان عرضه می‌شود، اندوهگین شده و در حد توان با حیله‌ها و عذرهای دروغین در رهایی از آن می‌کوشند.[2]

۱۵۷۵. اراده جازم، مستلزم عمل مناسب با آن است:

خداوند متعال درخصوص منافقان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَـكِن كَرِهَ اللَّـهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ (توبه:۴۶)

«و اگر آنان می‌خواستند که (همراه شما) بیرون شوند، سازو برگی برای آن آماده می‌کردند، و اما خداوند از حرکت آنان کراهت داشت، لذا آنان را (از حرکت) بازداشت و به آنان گفته شد: با نشستگان بنشینید.»

---

۱. المنار: ۱۰/ ۵٤٤- ٥٤٥.

۲. همان: ٥٤٦/١، ابن‌کثیر: ٣٦٠/٢- ٣٦١، ابن‌عطیه: ٥٠٨/٦.

یعنی: اگر اراده جهاد داشتند؛ به عبارتی دیگر: اگر آن منافقان در این ادعا و خبرشان که قصد جهاد همراه تو را دارند، اما سازوبرگ موردنیاز جهاد را ندارند، صادق بودند، آماده ساختن و تحصیل سازوبرگ را رها نمی‌کردند، چنانکه مومنان این سازوبرگ را مهیا ساختند، یعنی: اساساً قصد خروج نداشتند و آماده جهاد نبودند. «عُدَّة» توشه و سواری و سلاحی است که مورد نیاز مجاهد است. از این‌رو، آماده نشدن آنان برای جهاد، بر اراده‌شان برای نرفتن به جهاد دلالت دارد.

﴿وَلَـكِن كَرِهَ اللَّـهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ﴾ یعنی: راه‌افتادن آنان به همراه تو را خوش نداشت، ﴿فَثَبَّطَهُمْ﴾ یعنی: آنان را از خروج همراه تو نگه داشت و منصرف کرد و سنگینشان ساخت؛ زیرا گفتند: اگر اجازه نشستن- یعنی: نرفتن به جهاد- را به ما ندهد، مومنان را فاسد و تحریک می‌کنیم، چنانکه می‌فرماید: ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا﴾. ﴿وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ یعنی: خداوند برای منصرف ساختنشان، بازماندن [از جهاد] را در دلهایشان انداخت. ﴿مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ یعنی: با بیماران و کودکان و زمین‌گیران و زنان. پوشیده نیست که در این عبارت، سرزنش و انتقاد و کوچک شمردن آنان قرار دارد.[1]

۱۵۷۶. مفسده خروج منافقان با مومنان:

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (توبه:۴۷)

«اگر (آنان) همراه شما بیرون می‌آمدند، جز فساد (و تباهی) چیزی بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما فتنه‌انگیزی می‌کردند، و در میان شما افرادی (ضعیف الایمان) هستند که به (سخنان) آنها گوش فرا می‌دهند، و خداوند، (نسبت) به ستمکاران داناست.»

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا﴾ آرامشی برای مومنان در بازماندن منافقان از آنان است. خبال: به معنای فساد و سخن‌چینی و ایجاد اختلاف و سخنان دروغ و بیهوده است. ﴿وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ﴾ یعنی: خیلی زود میانشان را به فساد می‌کشیدند. ایضاع به معنای حرکت سریع است. خلل، به معنای شکاف میان دو چیز و جمع خلال است؛

---

۱. قرطبی: ۱۵۶/۸، فتح البیان: ۳۱۲/۵- ۳۱۳.

یعنی: شکاف‌های میان صفوف. یعنی: میان شما سخن‌چینی و افساد ذات بین می‌کنند. ﴿يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ﴾ یعنی: برای شما فتنه- إفساد و تحریک- می‌خواهند.

﴿وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ﴾ یعنی: فرمانبردارانی دارند که سخن و کلامشان را نیکو می‌دانند و آنان را پنددهنده می‌دانند، هرچند از حالشان آگاه نیستند و این کار به وقوع شر و فساد بزرگ میان مومنان منجر می‌شد. ﴿وَاللَّـهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ یعنی: از احوالشان آگاه است.[۱]

۱۵۷۷. اشتیاق منافقان بر تباه‌کردن و ضرر رساندن به مومنان:

﴿لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّـهِ وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ (توبه:۴۸)

«به راستی که آنان پیش از این (نیز) فتنه‌گری می‌کردند و کارها را برای تو دگرگون کردند تا آنکه حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار شد، (و شما پیروز شدید) در حالی که آنان کراهت داشتند.»

﴿لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ﴾ یعنی: منافقان پیش از ماندن از این غزوه، خواستار فساد و تباه‌کردن و پراکندگی سخن و جماعت مومنان شدند، چنانکه عبدالله‌بن أبی و دیگران در روز احد، یارانش را از جهاد منصرف ساخت. ﴿وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ﴾ «تقلیب‌الامور» یعنی وارونه کردن و تغییردادن کارها برای تدبیر و تلاش در مکر و حیله. به این معنا که: ای رسول خدا فکرشان را عملی ساختند و نظراتشان را برای مکرزدن به تو و یارانت و خوارکردن دینت و ابطال آنچه آوردی، به گردش درآورند. سپس هر چه خداوند، اسلام و پیروانش را عزت بخشید، سبب خشم و اندوهشان شد، به همین منظور فرمود: ﴿حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّـهِ وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ آمدن حق، اعطای پیروزی از جانب خداوند به رسولش محمدﷺ و آشکارشدن امر خدا بود که برخلاف میل و رضایت منافقان بود.[۲]

۱۵۷۸. بازماندن از جهاد، وقوع در گناهی بزرگ:

﴿وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ (توبه:۴۹)

---

۱. ابن‌کثیر: ۳٦۱/۲، قرطبی: ۱۵۷/۸.

۲. ابن‌کثیر: همانجا،قرطبی: ۱۵۱/۸، فتح البیان: ۳۱٦/۵.

«و برخی از آنان می‌گویند: (در ترک جهاد) به من اجازه بده، و مرا به فتنه (وگناه) نیفکن. آگاه باشید که آنان در فتنه افتاده‌اند، و بی‌گمان جهنم کافران را احاطه کرده است.»

از منافقان کسانی هستند که به تو می‌گویند: ای محمد ﴿ائْذَن لِّي﴾ در ماندن ﴿وَلَا تَفْتِنِّي﴾ یعنی: با خروج همراه خودت به سبب نزدیکی با زنان روم به فتنه نینداز. خداوند متعال فرمود: ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾ یعنی: فتنه همان چیزی است که آنان در آن افتاده‌اند. فتنه در اینجا به معنای گناه و معصیت است که همان نفاق و بازماندن از غزوه تبوک به سبب خارج‌نشدن به سوی آن با رسول خداﷺ است، پس به طرز شنیعی در این فتنه بزرگ افتادند. تعبیر به سقوط اشعار دارد به اینکه آنان همانند کسی که از بالاترین نقطه به پایین‌ترین نقطه می‌افتد، در فتنه سقوط کردند و این از مجرد ورود به فتنه شدیدتر است. ابن‌کثیر در تفسیرش[1] چنین آورده است: محمدبن اسحاق و دیگران گفته‌اند: رسول خداﷺ در اثنای آماده شدن به غزوه تبوک به جدّبن قیس فرمود: «**ای جدّ! آیا امسال در جنگ با بنواصفر- رومیان- شرکت می‌کنی.**» یعنی در غزوه تبوک. عرض کرد: ای رسول خدا، یا به من اجازه می‌دهی و مرا در فتنه نمی‌اندازی؟ زیرا به خدا سوگند قومم می‌دانند که هیچ‌کس بیشتر از من از زنان خوشش نمی‌آید و می‌ترسم با مشاهده زنان بنواصفر تاب نیاورم [و دچار گناه شوم.] رسول خداﷺ از او روی برگرداند و فرمود: «**به تو اجازه دادم**»، پس آیه ﴿وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ درباره جدّبن قیس نازل شد. ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی: اگر از [فتنه] زنان بنواصفر می‌ترسید که چنین نبود، فتنه‌ای که بر اثر مخالفت با رسول خداﷺ و تمایل به خودش افتاد، بزرگتر بود. از ابن‌عباس و مجاهد و بیش از یک نفر دیگر نیز روایت است که این آیه درخصوص جدّبن قیس نازل شد. وی از اشراف بنوسلمه بود. ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ هیچ راه فرار و گریز و بازگشتی از آن نیست.[2]

---

۱. ۳۶۲/۲.

۲. قرطبی: ۱۵۹/۸، فتح البیان: ۳۱۷/۵.

۱۵۷۹. برخی نشانه‌های دشمنی منافقان با پیامبرﷺ:

﴿إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ﴾ (توبه: ۵۰)

«اگر به تو نیکی برسد، آنان را ناراحت می‌کند و اگر مصیبتی به تورسد، می‌گویند: ما پیش از این چارهٔ کار خود را اندیشیده‌ایم. و شادمانه بازمی‌گردند.»

خداوند متعال به رسول گرامی‌اشﷺ درباره دشمنی این منافقان با او می‌فرماید که هرگاه نیکی‌ای- یعنی: فتح و پیروزی و غلبه بر دشمنان- به او برسد و وی و یارانش را شادمان کند، منافقان ناراحت می‌شوند، ﴿وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ﴾ یعنی: اگر در برخی غزوات، مصیبتی- یعنی: نکبت و دشواری‌ای مانند آنچه در روز احد روی داد- به تو برسد، برای کناره‌گرفتن از تو شادمان می‌شوند. ﴿يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ﴾ یعنی: پیش از این واقعه، از پیروی‌کردن او پرهیز کرده‌ایم، پس با احتیاط و دوراندیشی، از آنان کناره گرفتیم و از جنگ بازماندیم و مانند مومنان که به راه افتادند و به آنان مصیبت رسید، ما برای جنگ به راه نیفتادیم. ﴿وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ﴾ یعنی: از محل گفتگو و اجتماع در این مورد، شادمان به خانواده‌هایشان بازمی‌گردانند.[۱]

۱۵۸۰. آنچه واقع شد، فقط قضا و قدر الهی بود:

﴿قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّـهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (توبه: ۵۱)

«بگو: هرگز (مصیبتی) به ما نرسد جز آنچه خداوند برای ما نوشته است، او مولای ماست، و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.»

یعنی: ای محمد به این منافقان گفتگوکننده درباره مصیبتی که به شما رسید و برای بیان بطلان اساس شادمانی‌شان از اعتقاد باطل بگو: ﴿لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّـهُ لَنَا﴾ در لوح محفوظ، پس ما تحت اراده و قَدَر او قرار داریم. ﴿هُوَ مَوْلَانَا﴾ یعنی: یاری‌رسان ما است و عاقبت [نیک] را برای ما قرار می‌دهد و دینش را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند. ثمره این جواب آن است که اگر مسلمان بداند قَدَر الهی بدون تردید وجود دارد و هر خیر و شری که به او می‌رسد، به قضا و قدر الهی است، سختی‌ها بر او آسان شده و تلخی سرزنش دشمنان و سخنان حسودان از بین می‌رود. ﴿وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ یعنی: بر او توکل می‌کنیم و

---

۱. ابن‌کثیر: ۳٦٢/٢، زمخشری: ۲۷۸/۲.

او برای ما کافی و نیکو نگهدارنده‌ای است. توکل بر خدا، واگذارکردن کارها به اوست. یعنی: مومنان باید در تمام کارهایشان فقط بر خدا و نه بر غیر او توکل کنند.[۱]

۱۵۸۱. موضوع انتظار مومنان و منافقان:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّـهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ﴾ (توبه:۵۲)

«بگو: آیا برای ما جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! (یا پیروزی یا شهادت) و ما برای شما انتظار داریم که خداوند، عذابی از نزد خودش به شما برساند، یا به دست ما (شما را مجازات کند) پس شما انتظار بکشید، بی‌گمان ما (نیز) با شما انتظار می‌کشیم.»

یعنی: ای منافقان آیا انتظار می‌برید که به ما برسد ﴿إِلَّا إِحْدَى﴾ مگر دو خصلت یا عاقبت ﴿الْحُسْنَيَيْنِ﴾ یا پیروزی و غنیمت یا شهادت و مغفرت که هر دو نزد ما پسندیده است. حسنی مؤنث أحسن است. نتیجه اینکه آنچه انتظار می‌برید از یکی از این‌دو مورد خارج نیست، درحالی‌که هر دو مورد موردپسند ماست، نه آنگونه که می‌پندارید کشتن ما در جنگ، آسیب است و بدان شادمان می‌شوید. ﴿وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ﴾ یکی از دو عاقبت بد را، یا ﴿أَن يُصِيبَكُمُ اللَّـهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ﴾ که همانند مردم نابودشده پیش از شما، نابودتان می‌کند. وجود عذاب از جانب خداوند متعال، کنایه از وجود آن از جانب خداوند متعال بدون به‌کارگیری انسان است. ﴿أَوْ بِأَيْدِينَا﴾ یا به عذابی که با دستان ما انجام می‌شود، یعنی: با کشته‌شدن در حالت کفر. ﴿فَتَرَبَّصُوا﴾ یعنی: حال که چنین است، انتظار برید تا سرانجام ما چه می‌شود، ﴿إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ﴾ که سرانجام شما چیست، یعنی: هرگاه یکی از ما و شما آنچه را انتظار می‌بردیم دیدیم، ما جز ناراحتی شما را نمی‌بینیم و شما نیز جز شادمانی ما را نمی‌بینید.[۲]

۱۵۸۲. عدم پذیرش انفاق منافق:

﴿قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ (توبه:۵۳)

«بگو: انفاق کنید، چه از روی میل باشد یا به اکراه، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد؛ زیرا شما مردمی فاسق (و نافرمان) هستید.»

---

۱. ابن‌کثیر: همانجا، فتح البیان: ۳۱۹/۵.
۲. آلوسی: ۱۱۵/۱۰- ۱۱۶.

یعنی: اموالتان را در مصالح جنگ هزینه کنید، ﴿طَوْعًا أَوْ كَرْهًا﴾ چه به رغبت و چه از روی اکراه، صیغه ﴿أَنفِقُوا﴾ هرچند امر است اما مراد از آن خبر است و امر در معنای خبر زیاد استعمال می‌شود. یعنی: آنچه به رغبت یا بی‌میلی هزینه می‌کنید، از شما پذیرفته نمی‌شود، چنانکه می‌فرماید: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ یعنی: خداوند هرگز آنان را نمی‌آمرزد چه برایشان طلب آمرزش کنی یا طلب آمرزش نکنی. ﴿أَنفِقُوا﴾ در معنای شرط است، یعنی: در هر حالتی که هزینه کنید، ﴿لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ﴾، برای مبالغه در برابری هر دو حالت در پذیرفته‌نشدن، بصورت امر آمد، گویی فرمان یافتند تا امتحان کرده و در هر دوحالت هزینه کنند و بنگرند آیا از آنان پذیرفته می‌شود یا نه، که نپذیرفتن را دیدند. احتمال می‌رود پذیرفته‌نشدن از آنان به معنای نگرفتن از آنان باشد و احتمال می‌رود به معنای ثواب‌نبردن بر آن باشد و هر دوی این معنا استعمال می‌شود که قبول چیزی از جانب مردم یعنی گرفتن آن و قبول از جانب خداوند متعال یعنی پاداش دادن بر آن و می‌توان میان این دو جمع کرد. این آیه آنگونه که ابن‌جریر از ابن‌عباس روایت کرده، در پاسخ سخن جدّبن قیس وارد شد، آنگاه که رسول خداﷺ به او فرمود: «**آیا امسال در جنگ بنواصفر- رومیان- شرکت می‌کنی؟**» جد گفت: آنگاه که زنان را ببینم، نمی‌توانم تاب بیاورم و در فتنه می‌افتم، اما با مالم تو را یاری می‌رسانم. ﴿إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ بیان علت رد و قبول‌نشدن انفاقشان است. منظور از فسق: تکبر و نافرمانی است، پس نباید گفت: چگونه با وجود کفر، فسق که پایین‌تر از آن است به عنوان علت بیان شد؟ و این تعلیل چگونه صحیح است درحالی‌که در آیه بعدی به تعلیل آن به کفر تصریح شده است؟[1] صاحب تفسیر المنار[2] می‌گوید: منظور از فسوق، خروج از دایره ایمان است که آن- ایمان- همراه اخلاص، شرط قبول اعمال است. سپس خداوند متعال در آیه بعدی این تعلیل اجمالی را تبیین فرمود.

۱۵۸۳. کافر در آنچه هزینه می‌کند، ثوابی نمی‌برد:

﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّـهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ **(توبه:۵۴)**

---

۱. همان: ۱۰/۱۱۶.
۲. ۱۰/۵۶۰.

«و هیچ چیز مانع قبول انفاق‌های آنان نشد، مگر آنکه به خدا و پیامبرش کافر شدند، و جز با کسالت (و بی‌میلی) برای نماز حاضر نمی‌شوند، و جز با کراهت انفاق نمی‌کنند.»

یعنی: فقط کفر آنان به خدا و رسولش ﷺ مانع پذیرفته‌نشدن نفقاتشان شد، ﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى﴾ یعنی: فقط در حالت کسالت نماز فرض می‌گذارند، ﴿وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ یعنی: جز با اکراه و بی‌میلی؛ زیرا امید ثوابی بر انجام این دو کار ندارند و از عذابی بر ترک آن نمی‌ترسند. این دو جمله، بیان علت هستند. اعتراض می‌شود که کفر سبب مستقلی برای پذیرفته‌نشدن است، پس وجه تعلیل به امور سه‌گانه چیست؟ درحالی‌که با وجود سبب مستقل، اثری بر غیرش باقی نمی‌ماند؟ برخی گفته‌اند: دو مورد اخیر به مجرد سرزنش آمده و بیان علت نیستند. صاحب تفسیر المنار[1] می‌گوید: توصیف منافقان به موارد مذکور برای بیان کفرشان و دفع شبهه‌ای که به نماز و زکات وارد می‌شود، است.[2]

۱۵۸۴. سزاوار نیست که اموال و فرزندان منافقان، به دل نشیند:

﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّـهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ **(توبه:۵۵)**

«پس (فزونی) اموالشان و اولادشان، تو را شگفت زده نکند؛ زیرا خداوند می‌خواهد به (وسیلهٔ) آن، آنان را در زندگی دنیا عذاب کند، و در حالی که کافرند جانشان برآید.»

إعجاب به چیزی یعنی: به گونه‌ای به دل نشیند که از نیکی‌اش شگفت زده شوی. یعنی چیزی از اموال و فرزندان منافقان، موردپسندت واقع نشود؛ زیرا آن استدراج و سرنوشت بدی بر آنان است. در تفسیر آیه می‌توان گفت: آنچه از زینت دنیا به آنان داده شده موردپسند تو قرار نگیرد و تو را به فتنه نیندازد، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّـهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ با ناگواری‌ها و افسوس‌هایی که در دنیا برایشان بوجود می‌آید، زیرا به دنبال جمع‌آوری اموال رفته و بر نگهداری‌اش می‌کوشند و انفاق از آن با زکات یا کمک بر جهاد

---

۱. ۵۶۱/۱۰.

۲. آلوسی: ۱۱۷/۱۰.

یا انفاق به خویشاوند برایشان دشوار است، فرزندانشان را نیز می‌بینند که در اسلام رشد کرده و بدان راضی شده و اینکه با اموال و فرزندانشان در راه خدا جهاد می‌کنند، تمام این موارد سبب غم و افسوس در دلهایشان است، ﴿وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ به این سبب در آخرت به عذابی دشوارتر از عذابی که در دنیا شدند، شکنجه می‌شوند، زیرا در حالت کفر که باطل‌کننده اعمالشان است می‌میرند.[1]

۱۵۸۵. منافقان از مومنان نیستند:

﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَـٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ * لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ﴾ (توبه: ۵۶-۵۷)

«و آنان(= منافقان) به خدا سوگند یاد می‌کنند که از شما هستند، در حالی که از شما نیستند، و اما آنان گروهی‌اند که می‌ترسند، (بدین سبب سوگند می‌خورند). اگر پناهگاه یا غارها یا تونلی (در زیر زمین) بیابند، شتابان به سوی آن می‌گریزند.»

از اخلاق منافقان سوگند یادکننده دروغگو این است که سوگند یاد می‌کنند مانند شما مومن هستند ﴿وَمَا هُم مِّنكُمْ﴾ یعنی: به‌خاطر کفر دلهایشان، مانند شما مومن نیستند، ﴿وَلَـٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ﴾ یعنی: می‌ترسند آنچه با مشرکان کردید با آنان نیز انجام دهید، پس از روی تقیه اسلام را آشکار می‌کنند و آن را با سوگندهای دروغین تقویت می‌کنند. ریشه فرق، نگرانی نفس از انتظار ضرر است، و بنابر قولی: از جداشدن امنیت به حالت ترس است. ﴿لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً﴾ چنانکه قتاده گفته یعنی: دژی تا در آن پناه گیرند. ﴿أَوْ مَغَارَاتٍ﴾ یعنی غارهایی در کوهها تا در آن قرار گیرند. ﴿أَوْ مُدَّخَلًا﴾ یعنی: محل ورودی تا در آن وارد شوند. سوراخ در زمین منظور است، ﴿لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ﴾ یعنی: به یکی از موارد مذکور پناه گیرند، ﴿وَهُمْ يَجْمَحُونَ﴾ درحالی‌که در رفتن به آن می‌شتابند و چیزی آنان را بازنمی‌دارد، مانند اسبی سرکش و چموش یا رمنده‌ای که لگام او را بازنمی‌دارد. یعنی: اگر موردی از این اماکنِ منفور و قبیح را بیابند، از روی شدت ترس و کراهتشان از مسلمانان در آن وارد می‌شوند. زیرا با بی‌میلی و نه از روی مودت و محبت میان شما قرارگرفته‌اند و دوست دارند با شما نباشند، اما به ضرورت احکام با شما هستند؛ از این‌رو، همیشه در غم و اندوه

---

۱. همان، کشاف: ۲/۲۸۰، المنار: ۱۰/۵۶۲- ۵۶۳.

هستند؛ زیرا اسلام و پیروانش در عزت و پیروزی مستمر هستند و آنان دوست دارند در میان مومنان نباشند تا عزت و پیروزی‌شان را نبینند؛ زیرا آنان را اندوهگین و ناراحت می‌کند.[۱]

۱۵۸۶. خشنودی و خشم منافقان به‌خاطر خودشان است نه به‌خاطر خدا:

﴿وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾ (توبه: ۵۸)

«و از آنان کسانی هستند که در (تقسیم) صدقات (و غنایم) به تو خرده می‌گیرند، پس اگر از آن (اموال، بهره‌ای) به آنان داده شود، راضی می‌شوند، و اگر از آن (چیزی) داده نشود، فوراً خشم می‌گیرند.»

یعنی: برخی منافقان از تو- پیامبرﷺ - عیب‌جویی می‌کنند ﴿فِي الصَّدَقَاتِ﴾ یعنی در تقسیم و توزیع زکات و غنایم، ﴿فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا﴾ یعنی: از صدقات به آن اندازه که می‌خواهند ﴿رَضُوا﴾ از نحوه تقسیم‌کردن تو. می‌گویند عادلانه است، ﴿وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا﴾ آنچه می‌خواهند و می‌طلبند ﴿إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾ یعنی: به خشم می‌آیند و آن را ناعادلانه برمی‌شمارند. پس این منافقان، هدفی جز مال دنیا و حرص بر آن ندارند و ذره‌ای به‌خاطر دین و برای خدا، خشنود و خشمگین نمی‌شوند.[۲]

۱۵۸۷. بیان آنچه برای منافقان خیر است اگر آن را انجام دهند:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّـهُ سَيُؤْتِينَا اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّـهِ رَاغِبُونَ﴾ (توبه:۵۹)

«اگر به آنچه خدا و رسولش به آنان داده است راضی باشند، و بگویند: خداوند برای ما کافی است، به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما عطا می‌فرماید، ما تنها به سوی خدا رغبت می‌ورزیم (برای آنها بهتر بود).»

یعنی: اگر بدانچه رسولﷺ از زکات و غنایم هرچند اندک به آنان داد، راضی و خشنود می‌شدند. لفظ ﴿اللَّـهُ﴾ برای تعظیم و هشدار این نکته است که نحوه تقسیم رسولﷺ به فرمان خداوند متعال است. ﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّـهُ﴾ یعنی: فضل خدا و سهمی که به ما داد برایمان کافی است. ﴿سَيُؤْتِينَا اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾ یعنی: خداوند غنیمت و بخششی

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۶۲/۲، آلوسی: ۱۱۹/۱۰، قاسمی: ۲۳۷/۸.
۲. فتح البیان: ۳۲۵/۵، ابن‌کثیر: ۳۶۳/۲.

دیگر به ما روزی خواهد داد تا رسول خداﷺ بیش از آنچه امروز به ما داد، بدهد. ﴿إِنَّا إِلَى اللَّـهِ رَاغِبُونَ﴾ در اینکه به ما غنیمت داد و فضلش را بر ما بخشید، مشتاقیم. تمام این آیه شرط است و جواب بنابر ظهورش، محذوف است که اینگونه در تقدیر گرفته می‌شود: «لکان خیراً لهم».[1] ابن‌کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: این آیه، ادبی بزرگ و سرّی شریف دربر دارد، زیرا خشنودی را به آنچه خدا و رسولش بدهند قرارداد و توکل را بر خدا به تنهایی قرارداد با این فرموده: ﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّـهُ﴾ و اشتیاق به خدا به تنهایی را در توفیق اطاعت از رسولﷺ و انجام فرامینش و ترک نواهی‌اش و تصدیق اخبارش قرار داد.[2]

۱۵۸۸. برخی آزارهای منافقان در حق رسول خداﷺ:

﴿وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّـهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّـهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

(توبه: ۶۱)

«و از آنان (= منافقان) کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: گوش (و خوش‌باور) است. بگو: برای شما گوش نیکی است، به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند. وکسانی که رسول خدا را آزار می‌دهند، برایشان عذاب دردناکی است.»

خداوند متعال در این آیه نوعی دیگر از اعمال زشت منافقان را حکایت می‌فرماید و آن اینکه از روی طعنه و سرزنش به پیامبرﷺ می‌گفتند: او زودباور است. ﴿أُذُنٌ﴾ در مفرد و جمع یکسان به‌کار می‌رود.

﴿قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ﴾ این پاسخِ گفته آنان است که خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ﴾ ای پیامبرﷺ ﴿أُذُنُ خَيْرٍ﴾؛ گویی می‌فرماید: آری او زودباور است، اما زودباورِ نیکویی است؛ زیرا زود باور خوبی ﴿لَّكُمْ﴾ است و نه غیر آن، یعنی خیر را می‌شنود و شر را نمی‌شنود، پس او ﴿أُذُنٌ﴾ زودباور است نسبت به حقیقت و خیر و آنچه باید شنیده و پذیرفته شود، نه در غیر آن.

---

۱. کشاف: ۲۸۲/۲، آلوسی: ۱۲۰/۱۰.
۲. ابن‌کثیر: ۳۶۳/۲- ۳٦٤.

﴿يُؤْمِنُ بِاللَّـهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: خدا و مومنان را باور دارد و سخنشان را می‌پذیرد، زیرا از خلوص ایمان آنان آگاه است، اما سخن منافقان را نمی‌پذیرد. ﴿وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ﴾ یعنی: پیامبرﷺ رحمتی است برای کسانی که ایمانشان را آشکار می‌کنند هرچند مومن واقعی نباشند. وجه این رحمت برای شما ای منافقان این است که زودباورِ خوبی برای شماست و ایمان ظاهری‌تان را پذیرفته و اسرار شما را آشکار نمی‌کند، عیب‌هایتان را برملا نکرده و نفاقتان را رسوا نمی‌سازد و آنچه با مشرکان می‌کند در مورد شما اجرا نمی‌کند، برای رعایت حکمتی که خداوند بر ماندن شما می‌بیند. از این‌رو، پیامبرﷺ، (اُذُن) است، آنگونه که گفتید، اما زودباور نیکویی برایتان است نه زودباوری بد. بنابراین آیه، این سخن منافقان را در مورد پیامبرﷺ صحیح برمی‌شمرد اما آن را به‌گونه‌ای تفسیر می‌کند که مدح و ستایش پیامبرﷺ است و اینکه وی دارای دلی سالم و شریف است هرچند با این لفظ، قصد سرزنش و کم‌هوشی پیامبرﷺ را داشتند. ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّـهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ یعنی: به‌خاطر سخن قبلی‌شان یا هرگونه آزاری دیگر، عذاب دشوار و دردناکی برای آنان است.[1]

۱۵۸۹. منافق، مردم را خشنود می‌کند، اما خدا و رسولش را خشنود نمی‌کند:

﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّـهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ إِن كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: ۶۲)
«(منافقان) برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود سازند، در حالی که اگر ایمان داشتند، شایسته‌تر (این) است که خدا و رسولش را خشنود سازند.»

مخاطبان این آیه کریمه، مسلمانان هستند. منافقان با ناسزاگویی‌ها سخن می‌گفتند یا از جهاد بازمی‌ماندند، سپس نزد مسلمانان آمده و عذر می‌تراشیدند و عذرخواهی‌هایشان را با سوگند دروغ تقویت می‌کردند تا عذرشان را بپذیرند و از آنان راضی شوند. پس به آنان گفته شد: اگر آنگونه که می‌پندارید، مومن هستید، سزاوارتر است که با اطاعت کامل و ایمان به نبوت و رسالت پیامبرﷺ، خدا و رسولش را راضی کنید. ضمیر بصورت مفرد

---

۱. کشاف: ۲۸٤/۲، فتح البیان: ۳۳۳/۵- ۳۳٤.

آمد؛ زیرا تفاوتی میان خشنودی خدا و خشنودی رسولش نیست پس هر دو، یک حکم دارند. یا: خداوند شایسته‌تر است که او را خشنود کنید و همچنین رسولش ﷺ.[۱]

۱۵۹۰. برحذرداشتن منافقان از دشمنی با خدا و رسولش:

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه:۶۳)

«آیا نمی‌دانند بی‌گمان هر کس با خدا و رسولش مخالفت (و دشمنی) کند، پس مسلماً برای او آتش جهنم است، جاودانه در آن خواهد بود؟! این (همان) رسوایی بزرگ است.»

یعنی: آیا آن منافقان ندانسته‌اند. ابوسعود می‌گوید: استفهام برای توبیخ کارهای بزرگ- یعنی: اعمال بسیار قبیح- آنان است که با علم بر سرانجام بدش آن را انجام دادند. یعنی: آیا با انواع توبیخ‌ها و انذاراتی که از رسول خدا ﷺ شنیدند، ندانسته‌اند؟ ﴿أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾ یعنی: هرکه با خدا و رسولش مخالفت کند. لیث می‌گوید: «حاددته إذا خالفته»، و محادده مانند مجانبه و معاداة و مخالفة است و از حدّ به معنای جهت و جانب مشتق شده، چنانکه (مشتاقة) از (شق) نیز به معنای آن است؛ زیرا هریک از دو طرفِ متخالف و دشمن، در جهت و طرفی مخالف از دیگری است، پس معنای ﴿يُحَادِدِ اللَّـهَ﴾ این است که به سبب مخالفت با فرمان خداوند متعال در جهت مخالفت دوستان خدا قرار می‌گیرد. ﴿ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾ یعنی: ورودش در آتش جهنم برای همیشه است که مجازات بزرگی بر اوست.[۲]

۱۵۹۱. ترس منافقان از آشکارشدن حقیقتشان:

﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّـهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ﴾ (توبه:۶۴)

«منافقان می‌ترسند که مبادا سوره‌ای علیه آنان نازل شود و به آنان از آنچه درون دلهایشان (نهفته) است، آگاه سازد. بگو: استهزا کنیدَ، بی‌گمان خداوند، آنچه را که از آن می‌ترسید آشکار می‌سازد.»

---

۱. کشاف: ۲۸۲/۲.

۲. قاسمی: ۲۵۱/۸- ۲۵۲.

این آیه و آیات قبل و بعد آن، زشتی‌های منافقان را آشکار می‌کند، به همین منظور قتاده می‌گوید: این سوره- سوره توبه- به‌خاطر دارابودن بسیاری از نشانه‌های منافقان، فاضحه- رسواکننده منافقان- نامیده می‌شد. مرجع ضمیر در ﴿عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿تُنَبِّئُهُم﴾، مومنان و مرجع ضمیر در ﴿قُلُوبِهِمْ﴾، منافقان هستند. یعنی: منافقان می‌ترسند از اینکه سوره‌ای بر مومنان نازل شود و آنان را از آنچه در دلهای منافقان است باخبر سازد و عیوب و اسرارشان را بر آنان آشکار سازد. برخی دیگر از مفسران گفته‌اند: تمام ضمایر به منافقان برمی‌گردد، پس ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ﴾ یعنی: درخصوص آنان، زیرا آنچه درحق آنان نازل شود، بر آنان نازل می‌شود، ﴿تُنَبِّئُهُم﴾ یعنی: به منافقان خبر دهد ﴿بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ اسرار پنهان را، افزون بر سخنان کفر و نفاقی که فقط میان خودشان بروز می‌دادند. منظور اینکه، این سوره که در خصوص آنان نازل شده، آشکارکننده اسرار پنهانی آنان است تا میان مردم پخش شود و آن را از دهان دهن‌لقّان بشنوند، گویی به آنان خبر داده می‌شود، وگرنه آنچه در دلهایشان است برای خودشان مشخص است و ترس آنان از اطلاع مومنان بر اسرارشان است نه اطلاع خودشان بر آن. منظور از (تنبئه)، مبالغه در شمولیت سوره بر بیان اسرارشان است، گویی آنچه از احوال باطنشان مشخص نبود، مشخص می‌شود، پس از اعمال زشتشان به آنان خبر می‌دهد. اگر سوال شود منافق، کافر است، پس چگونه امکان دارد از نزول وحی بر رسولﷺ بترسد؟ پاسخ چنین است: هرچند آنان بر دین رسولﷺ کافر بودند، اما مشاهده کرده بودند که رسولﷺ آنان را از آنچه پنهان می‌کنند باخبر می‌سازد و بر اساس همین تجربه، ترس و وحشت در دلهایشان افتاد. ابومسلم می‌گوید: منافقان این ترس را از روی استهزا آشکار کردند، آنگاه که دیدند رسولﷺ هرچیزی را بیان می‌کند، می‌گوید: وحی است، و منافقان این موضوع را میان یکدیگر تکذیب می‌کردند تا اینکه خداوند، رسولشﷺ را از آن آگاه ساخت و فرمان داد تا آنان را از سرّی که از آشکار کردنش می‌ترسند، باخبر سازد، به همین منظور فرمود: ﴿قُلِ اسْتَهْزِئُوا﴾ یعنی: به خدا و آیاتش و رسولش. این امر تهدید است. ﴿إِنَّ اللَّـهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ﴾ یعنی: از طریق وحی- یعنی انزال سوره-، خرده‌گیری‌ها و عیب‌جویی‌هایی را که در دلهایتان پنهان داشته‌اید و از آشکارشدنش می‌ترسید، آشکار کرده و شما را رسوا می‌سازد.[1]

---

۱. آلوسی: ۱۳۰/۱۰.

۱۵۹۲. عذرخواهی منافقان همانند عملشان، ناپسند است:

﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّـهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ (توبه:۶۵)

«و (ای پیامبر!) اگر از آنان بپرسی: (چرا چنین کرده اید؟). گویند: ما حرف می‌زدیم، (شوخی) و بازی می‌کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟»

﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ﴾ یعنی: اگر از منافقان درباره اعمال زشت آنان که دربردارنده مسخره‌کردن به آنچه می‌گویند است بپرسی، ﴿لَيَقُولُنَّ﴾ یعنی: در عذرخواهی خواهند گفت از روی جدّیت و اعتقاد از ما صادر نشد، تا نفاق یا کفر به شمار رود، بلکه ﴿إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾ یعنی: این کلام را برای تفریح و سرگرمی گفتیم، ﴿وَنَلْعَبُ﴾ یعنی: مزاح می‌کردیم. ﴿قُلْ أَبِاللَّـهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ یعنی: در سرگرمی و مزاحتان، و برای این کار، کلام دیگری نیافتید؟[1] یعنی: تفریح و بازی با صفات و افعال و احکام و آیات نازل شده خدا و افعال و اخلاق و سیرت رسولشﷺ، مسخره کردن به شمار می‌رود؛ زیرا مسخره‌کردن چیزی، عبارت است از کوچک شمردن آن، و هر چه به بازی گرفته شود، کوچک شمرده می‌شود؛ زیرا اگر کسی، چیزی یا شخصی را محترم یا بزرگ بدارد، آن را موضوع تفریح و بازی قرار نمی‌دهد. استفهام در اینجا، انکار توبیخی است، یعنی: آیا برای تفریح و بازی‌تان چیزی جز خدا و آیاتش و رسولشﷺ نیافتید تا آن را مسخره کنید، که این کار را بر خدا و رسولش محدود کردید؟ آیا تمام شیوه‌های سخن گفتن که در آن تفریح و بازی می‌کنید جز خدا و رسولش بر شما تنگ آمد، که گمان کردید این عذر پسندیده‌ای است، سپس بدون ترس و حیا بدان استدلال کردید؟[2]

۱۵۹۳. عذر نیاورید، شما پس از ایمانتان کافر شده‌اید:

خداوند درخصوص آن منافقان مسخره‌کننده می‌فرماید:

﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَّعْفُ عَن طَائِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ (توبه:۶۶)

---

۱. قاسمی: ۲۵۳/۸.

۲. المنار: ۶۱٤/۱۰ .

«عذر نیاورید، به راستی که شما پس از ایمان(آوردن)تان کافر شده‌اید، اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ زیرا مجرم بودند.»

یعنی: پس از اظهار ایمانتان، با این تفریح و بازی کافر شده‌اید.[1] یا پس از ایمانی که بدان گمان کردید و به زبان آوردید.[2] ﴿إِن نَّعْفُ عَن طَائِفَةٍ مِّنكُمْ﴾ با توبه نصوح از کفر و نفاق، چنانکه برای یکی از آنان به نام مخشّن‌بن حُمیِّر حاصل شد و نیز شخصی به نام «عبدالرحمن» که در جنگ‌های مرتدان در یمامه شهید شد و توبه کرده بود، وی از خدا خواست تا شهادت را نصیبش کند و حالش را ناشناخته نگه دارد، شهادتش در یمامه بود و جسدش هرگز یافت نشد.[3] ﴿نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ یعنی: عذاب‌شدنشان در آخرت.[4]

١٥٩٤. شباهت منافقان به یکدیگر در صفت و عمل:

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّـهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (توبه:۶۷)

«مردان منافق و زنان منافق، همه (همانند هم و) از یک گروهند، به کارهای زشت فرمان می‌دهند و از نیکی‌ها بازمی‌دارند و دستهایشان را (از بخشش) می‌بندند، خدا را فراموش کردند، پس خدا (نیز) آنان را فراموش کرد، بی‌گمان منافقان همان فاسقان هستند.»

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ﴾ مراد، جداکردن آنان از مومنان و تکذیب این سخنشان است که گفتند: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ﴾ و تثبیت این فرموده: ﴿وَمَا هُم مِّنكُمْ﴾، این گفته زمخشری است.[5]

ابن‌عطیه می‌گوید: ﴿بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ﴾ منظور در حکم و جایگاه کفر است.[6]

---

١. قاسمی: ٢٥٤/٨.
٢. ابن‌عطیه: ٥٥٦/٦.
٣. همان.
٤. المنار: ٦١٦/١٠ .
٥. کشاف: ٢٨٧/٢.
٦. ابن‌عطیه: ٥٥٧/٦.

بنا به گفته صدیق حسن خان: ﴿بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ﴾ یعنی: در دین شبیه یکدیگرند مانند اجزای یک چیز، و اینکه مردهایشان همانند زنهایشان هستند، و در بالاترین حد نفاق و دوری از ایمان قرار دارند و اشاره دارد به اینکه از مومنان نیستند، و پاسخ این سخنشان است: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ﴾[1]

آلوسی می‌گوید: ﴿بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ﴾ یعنی: مانند تشابه اجزای یک چیز، در نفاق شبیه یکدیگرند، و اتحاد واقعی و شکلی - مانند آب و خاک- منظور است. این آیه به تمام قباحت‌های آنان که بیان شد مربوط است. و بنابرقولی به: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ﴾ مربوط است. منظور از آن، تکذیب و ابطال این سخن مذکور آنان و تثبیت این فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَا هُم مِّنكُمْ﴾ است و عبارت پس از آن- یعنی تفاوت صفات آنان و صفات مومنان-، مانند دلیل آن است.[2]

محمدرشید رضا در تفسیر المنار[3] چنین آورده است: ﴿بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ﴾ یعنی: مردان و زنان منافقان در صفت و عمل شبیه یکدیگرند، گویی هریک از آنان عین دیگری است. در ادامه، این تشابه را چنین بیان فرمود:

﴿يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّـهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

﴿يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ﴾ یعنی: به کفر و گناهان، ﴿وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ ﴾ یعنی: از ایمان و طاعات، ﴿وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ﴾ از انفاق در طاعت و خشنودی خدا، ﴿نَسُوا اللَّـهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ یعنی: خدا را فراموش کردند که با انفاق در راهش و انجام سایر فرامین و ترک نواهی‌اش به او نزدیک شوند. ﴿فَنَسِيَهُمْ ﴾ فراموشی آنان از جانب خدا، عبارت است از مجازات آنان با فراموش‌شدنشان به سبب محرومیت از فواید ذکر خدا و فضیلت تقرب به او، و انفاق و جهاد در راهش، و سایر اعمال نیک، و محرومیت از ثواب این موارد در آخرت. ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ در گناهان فرو می‌روند و این کار، خروج از دایره و فضایل ایمان است.[4]

---

۱. فتح البیان: ۳۳۹/۵.
۲. آلوسی: ۱۳۲/۱۰.
۳. ٦١٨/١٠.
٤. المنار: ٦١٨/١٠، آلوسی: ۱۳۲/۱۰- ۱۳۳.

۱۵۹۵. مجازات منافقان:

﴿وَعَدَ اللَّـهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّـهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ (توبه:۶۸)

«خداوند به مردان منافق و زنان منافق و کفار، وعدهٔ آتش جهنم داده است، جاوانه در آن خواهند ماند، همان برای آنان کافی است و خدا آنان را لعنت کرده است و برای آنان عذاب همیشگی است.»

﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾ یعنی: آنان- مردان و زنان منافق- و کافران برای همیشه در آتش جهنم می‌مانند، ﴿هِيَ حَسْبُهُمْ﴾ یعنی: برای عذابشان کفایت می‌کند ﴿وَلَعَنَهُمُ اللَّـهُ﴾ یعنی: آنان را دور و طرد کرد.[۱]

﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ یعنی: برای ذکرشدگان، عذاب همیشگی است، و آن عذابی غیر از آتش جهنم است که از آن رنج می‌برند، پس همیشگی است و از آنان جدا نمی‌شود مانند زمهریر[= اوج سرما]، یا عذاب در دنیا و آن رنج، نفاق است که مردان و زنان منافق همیشه می‌ترسند از اینکه مسلمانان از نفاقشان آگاه شوند.[۲]

۱۵۹۶. منافقان سخن کفر را به زبان می‌آورند، اما آن را انکار می‌کنند:

﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّـهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (توبه:۷۴)

«(منافقان) به خدا سوگند یاد می‌کنند که (سخنان نادرست) نگفته‌اند، و به راستی که سخن کفر گفته‌اند، و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده‌اند، و قصد چیزی (خطرناک) کردند، که به آن نرسیدند، تنها به این سبب عیب‌جوئی می‌کنند که خدا و رسولش، آنان را از فضل خود بی‌نیاز کرد، پس اگر توبه کنند، برای آنان بهتر است و اگر روی بگردانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت، با عذابی دردناک عذابشان می‌کند، و در (روی) زمین هیچ کارساز و یاوری نخواهند داشت.»

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۶۸/۲.
۲. کشاف: ۲۸۷/۲- ۲۸۸، فتح البیان: ۳۴۰/۵.

یکی از خصلت‌های منافقان، سوگند دروغین است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ مَا قَالُوا﴾، در سبب نزول این آیه چنین آمده است: هنگامی که نزول قرآن در غزوه تبوک درخصوص منافقان زیاد شد، جُلاس- که از منافقان بود- گفت: اگر محمد درباره برادرانمان که بزرگان و برگزیدگان ما هستند راستگو باشد، ما از خران بدتریم. عامربن قیس به او گفت: آری، به خدا سوگند محمد راستگو و تصدیق‌شده است و تو از خر بدتری. عامر، رسول خداﷺ را از این موضوع آگاه کرد، جلاس آمد و سوگند یاد کرد که عامر دروغ می‌گوید، عامر نیز سوگند یاد کرد که گفته است و گفت: بار خدایا، چیزی [از وحی] بر پیامبرت بفرست، آنگاه این آیه نازل شد. بنابرقولی: آن، سخن تمام منافقان بود و آیه درباره آنان نازل شد و به فرض اینکه، گوینده یک یا دو نفر باشد، نسبت‌دادن قول به همگی آنان به اعتبار موافقت منافقانی است که نگفتند و سوگند یاد نکردند با کسانی که گفتند و سوگند یاد کردند. سپس خداوند پاسخ منافقان یا آنکه سخن مذکور را گفت و با سوگند آن را انکار کرد را داد و دروغ و سوگند دروغشان را بیان فرمود: ﴿وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ﴾ بیان این سخن کفر- سخن جلاس- گذشت ﴿وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ﴾ یعنی: بعد از اظهار اسلامشان، با این سخن کافر شدند، هرچند در باطن کافر بودند؛ به عبارتی دیگر: به فرض صحت اسلامشان، کاری کردند که موجب کفرشان بود.

﴿وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا﴾ یعنی: تصمیم به قتل رسول خداﷺ در اثنای بازگشتش از غزوه تبوک گرفتند، آنان چند ده مرد بودند، اما خداوند متعال، نیرنگشان را به خودشان بازگرداند و رسولشﷺ را از کارشان آگاه ساخت. ﴿وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ﴾ عیب‌جویی نکردند و اکراه نداشتند جز از آنچه شایسته مدح و ستایش بود و آن بی‌نیاز ساختن آنان به سبب فضل و رحمت خداوند بود؛ زیرا آن منافقان، زندگی دشوار و مشقت باری داشتند و با ورود پیامبرﷺ به مدینه زندگی‌شان سامان گرفت و اموالشان زیاد شد، اما به جای سپاسگزاری از پیامبرﷺ به عیب‌جویی از وی برخاستند. ﴿فَإِن يَتُوبُوا﴾ یعنی: اگر توبه کنند و به حقیقت بازگردند ﴿يَكُ﴾ یعنی: توبه‌ای که کردند ﴿خَيْرًا لَّهُمْ﴾ در دین و دنیا. (جلاس) که سخن کفر را به زبان آورده بود، توبه کرد و اسلامش پذیرفته شد.[۱] ﴿وَإِن يَتَوَلَّوْا﴾ یعنی: از توبه و ایمان روی برگردانند و بر کفر و نفاق اصرار ورزند ﴿يُعَذِّبْهُمُ

---

۱. فتح البیان: ۳۵۱/۵- ۳۵۲.

اللَّـهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا﴾ یعنی: با رنجها و گرفتاری‌های نفاق و بدنامی و مانند آن، آنان را عذاب می‌کند و بنابرقولی: قتل و مانند آن منظور است، به این معنا که اگر کفر را آشکار کنند، کشته می‌شوند براین اساس که تولی، مظنه اظهار کفر است، ﴿وَالآخِرَةِ﴾ یعنی: خداوند آنان را در آخرت با آتش و سایر عذابها، عذاب می‌کند، ﴿وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی: در دنیا، تعبیر به ارض برای تعمیم است، یعنی: در تمام منزل‌گاه‌ها و سایر کرانه‌های زمین دوست و یاوری ندارند: ﴿مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ تا با شفاعت یا دفاع، آنان را از عذاب برهاند. این موضوع در دنیا تخصیص خورد؛ زیرا در آخرت به‌طور قطع، ولی و یاوری ندارند، پس نیازی به نفی آن نیست.[۱]

۱۵۹۷. منافقان، مسخره‌کنندگانِ مومنان:

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّـهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (توبه:۷۹)

«کسانی که از مؤمنان رغبت‌کننده (و فرمانبردار) در صدقات(شان) عیب‌جویی می‌کنند، و کسانی را که جز به اندازهٔ (ناچیز) توانایی خود (چیزی) نمی‌یابند، پس (عیب‌جوئی و) مسخره‌شان می‌کنند، خداوند آنان را مسخره می‌کند و برای آنان عذاب دردناکی است.»

از صفات منافقان این است که هیچ‌کس از عیب‌جویی و سرزنش آنان در هیچ حالتی در امان نیست، حتی خیّران از آنان درامان نیستند، اگر خیّری مال زیادی ببخشد، می‌گویند: ریاکار است، و اگر مال اندکی ببخشد، می‌گویند: خداوند از این صدقه‌اش بی‌نیاز است، چنانکه بخاری[۲] از ابومسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: هنگامی که آیه صدقه نازل شد، بر پشتمان [حمل به کرایه] می‌بردیم [و بخشی از آن کرایه یا تمام آن را صدقه می‌دادیم]، در این هنگام مردی آمد و مقدار زیادی صدقه داد، منافقان درباره او گفتند: این مرد ریاکار است، مرد دیگری آمد و یک صاع صدقه داد، گفتند: خداوند از این صدقه بی‌نیاز است، آنگاه این آیه نازل شد. امام مسلم نیز[۳] این حدیث را روایت کرده با این تفاوت که در روایت وی چنین آمده: ابوعقیل نصف صاع صدقه داد.

---

۱. آلوسی: ۱۰/۱۴۰.
۲. ۱۴۱۵.
۳. ۲۳۵۵.

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ﴾ یعنی: عیب‌جویی می‌کنند. آنان منافقان هستند که از مومنان نافله‌گذار در صدقات عیب‌جویی می‌کنند. مطوعین، یعنی متطوعین و تطوّع، تبرّع غیرواجب است، پس منظور از مطوعین، بخشندگان اموالشان هستند، و وجه عیب‌جویی منافقان از آنان این است که در تبرعات و انفاق مالشان در راه خدا، نسبت ریا به آنان می‌دهند. ﴿وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ﴾ یعنی: جز توانشان، جهد: چیز اندکی است که فقیر با آن زندگی می‌کند. پس منافقان از این فقرا که چیزی جز تلاششان نمی‌یافتند، آنگاه که چیز اندکی در راه خدا می‌بخشیدند، عیب‌جویی می‌کردند، چنانکه در حدیث بخاری که بیان شد آمده است. ﴿فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ﴾ یعنی: آنان را به‌خاطر اندک بودن صدقه‌شان مسخره می‌کنند، درحالی‌که آن، تلاش فقیر و نهایت چیزی است که بدان دست می‌یابند. ﴿سَخِرَ اللَّـهُ مِنْهُمْ﴾ یعنی: آنگونه که مومنان را مسخره کردند، خداوند آنان را مجازات می‌کند، یعنی آنان را خوار و ذلیل و عذاب می‌کند. ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ یعنی: ثابت و مستمر و بسیار دردآور در آخرت.[۱]

۱۵۹۸. بگو آتش جهنم سوزان‌تر است:

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّـهِ وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ (توبه:۸۱)

«واپس‌ماندگان (از غزوهٔ تبوک) از نشستن خود بعد از (مخالفت با) رسول خدا، خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال خود، و جانهای خود، در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر) گفتند: در این گرما، (برای جهاد) بیرون نروید. (ای پیامبر! به آنان) بگو: آتش جهنم (از این) گرم‌تر است. اگر درمی‌یافتند.»

﴿الْمُخَلَّفُونَ﴾ منافقانی هستند که از رسول خداﷺ اجازه خواستند و به آنان اجازه داد، پس هنگام غزوه تبوک در مدینه خانه‌نشین شدند، یا کسالت و نفاقشان آنان را خانه‌نشین ساخت. ﴿بِمَقْعَدِهِمْ﴾ به جای ماندنشان از جهاد ﴿خِلَافَ رَسُولِ اللَّـهِ﴾ پس از رسول خدا. گفته می‌شود: «أقام خلاف الحی»، یعنی پس از قبیلهِ، رفت، اما با آنان نرفت. بنابر قولی به معنای مخالفت است، زیرا با خانه‌نشستن، با رسول خداﷺ مخالفت کردند درحالی‌که ویﷺ به جهاد رفت. - خلفَ- به این سبب منصوب شد که حال است، یعنی: خانه‌نشین

---

۱. قرطبی: ۲۱۵/۸، فتح البیان: ۳۵۵/۵- ۳۵٦.

شدند درحالی‌که مخالف پیامبرﷺ بودند: ﴿وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ﴾ یعنی: منافقان از جهاد با اموال و جانهایشان در راه خدا کراهت داشتند؛ زیرا ایمانی ندارند که آنان را برای جهاد برانگیزاند، برخلاف مومنان که به انگیزه ایمانی که دلهایشان را سرشار کرد، اموال و جانهایشان را برای جهاد در راه خدا بخشیدند. ﴿وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ﴾ یعنی: منافقان به برادران منافقشان برای تثبیت آنان بر خانه‌نشستن و سفارش فساد به یکدیگر گفتند، یا به مومنان برای بازداشتن آنان از جهاد و نهی از معروف و اظهار برخی انگیزه‌های شادمانی‌شان با به جای‌ماندنشان از خروج گفتند؛ زیرا غزوه تبوک در شدت گرما بود. ﴿قُلْ﴾ یعنی: ای محمد در پاسخ و جاهل‌شمردن آنان بگو: ﴿نَارُ جَهَنَّمَ﴾ آتش جهنم به سبب نرفتن شما به جهاد و اصرارتان بر کفر و نفاق، سرانجامتان است، ﴿أَشَدُّ حَرًّا﴾ از این گرمایی که آن را مانع از رفتن می‌دانید، پس از آتش جهنم که سوزان‌تر از این گرمایی است که آن را علت ماندن از جهاد می‌دانید، خودتان را دور نگه نمی‌دارید و با ماندن از جهاد و مخالفت با خداوند متعال و رسولشﷺ خود را به آتش جهنم عرضه می‌کنید. ﴿لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ یعنی: اگر آن منافقان دریابند که چنین است یا بازگشتشان به آتش جهنم است، آسایش زمانی اندک را بر عذاب همیشگی ترجیح نمی‌دادند و هر کس چنین کند، نادان‌ترین نادانان است.[1]

۱۵۹۹. از این پس کم بخندند و بسیار بگریند:

خداوند متعال درخصوص منافقان می‌فرماید:

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (توبه:۸۲)

«پس آنان باید کمتر بخندند و بسیار گریه کنند، (این) جزای آنچه که انجام می‌دادند.»

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا﴾ امری است که معنایش تهدید است و امر به خندیدن نیست. حسن می‌گوید: تا در دنیا کم بخندند ﴿وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا﴾ یعنی: در آخرت. ﴿جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ از انواع گناهان.[2]

---

۱. کشاف: ۲۹۶/۲، آلوسی: ۱۵۱/۱۰.

۲. قرطبی: ۲۱۶/۸، آلوسی: ۱۵۲/۱۰.

۱۶۰۰. بازمانده از غزوه تبوک، اجازه شرکت در غیر آن را نمی‌یابد:

﴿فَإِن رَّجَعَكَ اللَّـهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴾ (توبه: ۸۳)

«پس اگر خداوند تو را به سوی گروهی از آنان بازگرداند و از تو اجازهٔ خروج (برای جهاد) خواستند، پس بگو: هرگز با من خارج نخواهید شد، و هرگز همراه من، با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ زیرا شما نخستین بار به نشستن (و کناره‌گیری) راضی شدید، پس با پس‌ماندگان بمانید.»

﴿فَإِن رَّجَعَكَ اللَّـهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ﴾ یعنی: به گروهی از منافقان، زیرا برخی از آنان از نفاق توبه کرده و از ماندن پشیمان شدند، و بنابرقولی تمام برجای‌ماندگان، منافق نبودند، پس منظور از طائفه، منافقانشان هستند. ﴿فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ﴾ یعنی: به غزوه‌ای پس از غزوه تبوک ﴿فَقُل لَّن تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا﴾ یعنی: آنان را مجازات کن به اینکه هرگز تو را همراهی نکنند، بیان قتال بدین منظور است که هدف خروج است. ﴿إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ این بیان علت، برای اجازه ندادن به آنان به خروج همراه پیامبرﷺ است، آن علت، خشنودی‌شان از ماندن از غزوه تبوک است؛ زیرا جزای بدی، بدی دیگری، پس از آن و جزای نیکی، نیکی دیگری، پس از آن است، مانند سخن خداوند متعال در سوره فتح که می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّـهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّـهُ مِن قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (فتح:۱۵)[1]

«هنگامی که به سوی غنایم (خیبر) حرکت نمودید تا آنها را برگیرید، بازماندگان (حدیبیه) خواهند گفت: بگذارید ما (نیز) در پی شما بیاییم. آنان می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند، (ای پیامبر) بگو: هرگز از پی ما نیایید، این چنین خداوند از پیش فرموده است. پس آنان خواهند گفت: (نه) بلکه، شما به ما حسادت می‌ورزید. بلکه (حقیقت این است که) جز اندکی در نمی‌یابند.»

---

۱. مخلّفون: برجای ماندگان از حدیبیه، غنائم: غنائم خیبر.

﴿فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴾ ابن‌عباس می‌گوید: یعنی مردانی که از غزوه- غزوه تبوک- جای ماندند.[1]

۱۶۰۱. اجازه‌خواستن منافقان برای خانه‌نشستن با وجود قدرتشان بر جهاد:

﴿وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّـهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (توبه:۸۶- ۸۷)

«و هنگامی که سوره‌ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید، توانگرانشان از تو اجازه می‌خواهند و گویند: بگذار ما با خانه‌نشینان (که معذورند) باشیم. آنان راضی شدند که با (زنان و) بازماندگان باشند، و بردلهایشان مُهر زده شده، پس آنان (چیزی) نمی‌فهمند.»

﴿وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ﴾ یعنی یک سوره یا بخشی از یک سوره، و بنابرقولی سوره توبه است. ﴿أَنْ آمِنُوا بِاللَّـهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ﴾ خطاب به منافقان است، یعنی: در ایمان و جهادتان خالص باشید. امر به ایمان مقدم شد، زیرا انجام جهاد، فقط پس از ایمان فایده دارد. ﴿اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ﴾ یعنی: صاحبان زیادی و توانگران و ثروتمندان و اغنیاء، ابن‌عباس چنین گفته است. اصم می‌گوید: سران و بزرگان منظور هستند. به‌طور خاصی از آنان یاد کرد، زیرا عذری برای خانه‌نشینی ندارند، پس سرزنش بر آنان لازم می‌آید و ناتوانان از سفر و جهاد، نیازی به اجازه گرفتن برای ماندن ندارند. ﴿وَقَالُوا ذَرْنَا﴾ یعنی: گفتند: ما را بگذارید، ﴿نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ﴾ یعنی: با بازماندگان معذور از جهاد مانند ضعیفان و زمین‌گیران. ﴿رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ﴾ خوالف، جمع خالفه است؛ از این‌رو گفته می‌شود: خوالف، زنان هستند که پس از مردان در خانه‌ها می‌نشینند. ﴿وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی: به سبب خودداری‌شان از جهاد و نرفتن با رسول خدا در غزوه تبوک در راه خدا. طبع و ختم بر قلبها، عبارت است از عدم پذیرش علم و اندرز جدیدی توسط قلب جز آنچه در آن جای گرفته و بر آن چیره شده و صفت و نیروی باطنی آن شده است. ﴿فَهُمْ

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۷۸/۲، قرطبی: ۲۱۷/۸، کشاف: ۲۹۷/۲.

﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾ یعنی: درنمی‌یابند چه چیزی به صلاحشان است تا آن را انجام دهند و درنمی‌یابند چه چیزی به زیانشان است تا از آن بپرهیزند.[۱]

۱۶۰۲. منافقان بادیه‌نشین:

﴿وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (توبه:۹۰)

«و عذرآورندگان از اعراب (بادیه‌نشین، نزد تو) آمدند تا به آنان اجازه داده شود، و کسانی که به خدا و رسولش دروغ گفته بودند (در خانه) نشستند، به زودی به کسانی از آنها که کافر شدند، عذاب دردناکی خواهد رسید.»

﴿الْمُعَذِّرُونَ﴾ دو وجه دارد: (وجه اول): اینکه اصلش، معتذرون باشد و آنان کسانی‌اند که عذر دارند، پس معذورون بر این اساس، کسانی‌اند که در عذرخواهی صاحب حق هستند. (وجه دوم) معذور از عذر هستند، یعنی کسی که عذرخواهی می‌کند اما عذری ندارد، گفته می‌شود: «عذر فی الأمر»، آنگاه که در کار کوتاهی کرد و بدون عذر، عذرخواهی کرد. پس معذرون براین اساس دروغ‌گویانند، زیرا عذرهایی دروغین، باطل و بی‌اساس آوردند. از این‌رو، بنابر هر دو تفسیر، این بادیه‌نشین‌ها، عذرهایی راست یا دروغ آوردند. ﴿لِيُؤْذَنَ لَهُمْ﴾ یعنی: تا رسول خداﷺ به آنان اجازه ماندن از غزوه تبوک بدهد. ﴿وَقَعَدَ﴾ گروهی دیگر که عذر نخواستند، بلکه بدون عذر از جهاد بازماندند و آنان منافقان بادیه‌نشین هستند، ﴿الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ یعنی: در ادعای ایمانشان دروغ گفتند. خداوند سبحان در ادامه، آنان را چنین تهدید می‌فرماید: ﴿سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ﴾ یعنی: از بادیه‌نشین‌ها و آنان، کسانی‌اند که عذرهایی دروغین آوردند و کسانی که معذور نبودند بلکه به خدا و رسولش دروغ گفتند. ﴿مِنَ﴾ تبعیضیه آمد، زیرا برخی از آنان اسلام آوردند که عذاب نمی‌شوند. ﴿عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ یعنی: بسیار دردناک، که بر عذاب قتل در دنیا و عذاب آتش جهنم همیشگی در آخرت صدق می‌کند.[۲]

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۸۰/۲، فتح البیان: ۳۶٤/۵- ۳۶۵، المنار: ۶۷۳/۱۰.

۲. کشاف: ۳۰۰/۲، فتح البیان: ۳۶۶/۵- ۳۶۷.

۱۶۰۳. منافق، پس از آشکارشدن دروغ و نفاقش تصدیق نمی‌شود:

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّـهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّـهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (توبه:۹۴)

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید، از شما عذرخواهی می‌کنند، بگو: «عذرخواهی نکنید؛ ما هرگز (گفتار) شما را باور نخواهیم کرد، به راستی که خداوند ما را از اخبار شما آگاه کرده است، و به زودی خدا و رسولش، اعمال شما را خواهند دید، آنگاه به سوی (خدای) دانای پنهان و آشکار بازگردانده می‌شوید؛ پس شما را به آنچه انجام می‌دادید؛ آگاه می‌کند.»

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ﴾ کاری را بیان می‌کند که منافقان هنگام بازگشت مومنان به سوی آنان بر انجامش مبادرت می‌ورزند. بنابرقولی خطاب به پیامبرﷺ است و برای تعظیم با صیغه جمع آمد، اما نظر بهتر آن است که خطاب بر پیامبرﷺ و اصحابش باشد؛ زیرا منافقان برای همه عذر می‌آوردند و عذرخواهی‌شان، ماندن آنان از غزوه تبوک بود. ﴿إِذَا رَجَعْتُمْ﴾ از غزوه تبوک، ﴿قُل﴾ خطاب به پیامبرﷺ است و به‌طور خاص پیامبر موردخطاب قرار گرفت چون جواب، وظیفه وی است: ﴿لَّا تَعْتَذِرُوا﴾ یعنی: ای محمد به آنان بگو: عذرخواهی نکنید یا با عذرهایی که دارید، عذر نخواهید؛ زیرا ما باور نمی‌کنیم: ﴿لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ﴾ این علت نهی از عذرخواهی است؛ زیرا هدف عذرآورنده این است که عذرش باور شود، پس اگر بداند که تکذیب می‌شود، باید از عذرخواهی دست بردارد، چراکه بیهوده کاری است. ﴿قَدْ نَبَّأَنَا اللَّـهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ﴾ این، علت انتفای تصدیق عذرشان است؛ زیرا خداوند عزوجل رسولش را از اخبار آنان و شر و فساد نهانشان آگاه ساخت و در این صورت اعلام تصدیقشان در عذرخواهی درست نمی‌شود. ﴿وَسَيَرَى اللَّـهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ یعنی: با توبه نصوح به سوی پروردگارتان بازمی‌گردید یا بر کفر و نفاقتان ادامه می‌دهید. ﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ که او بر تمام عالم غیب و ظاهر، و نهان و آشکارا آگاه است، و براساس آن شما را جزا می‌دهد.[۱]

---

۱. کشاف: ۳۰۱/۲- ۳۰۲.

۱۶۰۴. بی‌فایده‌بودن سرزنش منافقان:

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (توبه:۹۵)

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا از آنان چشم‌پوشی (و اعراض) کنید، پس از آنان روی بگرانید (و اعراض کنید) بی‌گمان آنان (مردمی) پلیدند و جایگاهشان جهنم است، به کیفر آنچه که انجام می‌دادند.»

﴿لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ﴾ یعنی: تا آنان را توبیخ و سرزنش نکنید. ﴿فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ﴾ یعنی: خواسته‌شان را بپذیرید. ﴿إِنَّهُمْ رِجْسٌ﴾ بیان علت سرزنش‌نکردن آنان است، یعنی سرزنش نفعی برایشان ندارد و آنان را اصلاح نمی‌کند، بلکه کسی سرزنش و توبیخ می‌شود که احتمال پذیرش و بازگشت به حقیقت و راه راست و توبه نصوح از گناهان، از جانب او وجود داشته باشد، اما توبیخ و سرزنش به این منافقان نفعی نمی‌رساند، زیرا اعمال نجس آنان به حدی ناپاک و زیاد است که گویی ذاتشان کثیف است و در این صورت برای پذیرش راهنمایی به خیر و پرهیز از شر با سرزنش و غیر آن آمادگی ندارند، پس راهی جز رهاکردن و روی‌گرداندن- از روی بیزاری نه درگذشتن از گناهانشان- از آنان باقی نمی‌ماند. ﴿وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ این بیان علت کامل است، زیرا آنکه جهنمی باشد، سرزنش و دعای خیر و بریدن از شر، نفعی به او نمی‌رساند.[۱]

۱۶۰۵. سوگند منافق برای خشنودساختن مومن:

﴿يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّـهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه: ۹۶)

«برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان راضی شوید، اگر شما از آنان راضی شوید، پس بی‌تردید خداوند از گروه فاسقان راضی نخواهد شد.»

﴿يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ﴾ یعنی: منافقان در برابر مومنان عذرخواهی‌شان را با سوگند به خدا همراه می‌کنند تا مومنان از آنان خشنود شوند و این هدفشان از سوگند به خداست تا مومنان در امور دنیوی به آنان نفع برسانند. ﴿فَإِنَّ اللَّـهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾،

---

۱. همان: ۳۰۲/۲، فتح البیان: ۳۷۵/۵.

یعنی: خشنودی شما از آنان به تنهایی، اگر خداوند از آنان ناخشنود و خشمگین باشد و در معرض عذاب دنیایی و آخرتش قرار داشته باشند، نفعی به آنان نمی‌رساند. بنابرقولی: این مطلب فرموده شد تا کسی گمان نکند، خشنودی مومنان از آنان، مقتضی خشنودی خداوند از آنان است.[1]

به هرحال، هدف از خبردادن خداوند سبحان، ناخشنودی وی از آنان است حتی اگر مومنان از آنان راضی شوند، و مومنان را از این کار نهی کرد؛ زیرا مومن از کسی که خدا از او خشنود نیست، خشنود نمی‌شود؛ بلکه باید از کسی خشنود باشد که خدا از او خشنود است و از کسی خشمگین باشد که خدا از او خشمگین است.[2]

۱۶۰۶. بادیه‌نشین‌ها در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌ترند:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللَّـهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه:۹۷)

«کفر و نفاق اعراب (بادیه نشین)، شدیدتر است، و به ناآگاهی از حدود (و احکامی) که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند، و خداوند، دانای حکیم است.»

أعراب صیغه جمع است، و عرب، این نسل مشهور از فرزندان آدم به‌طور مطلق هستند و أعراب، بادیه‌نشینان آنانند. در بادیه‌نشین‌ها، کافر و منافق و مومن وجود دارد، و این آیه درخصوص کافران و منافقان بادیه‌نشین سخن می‌گوید. ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا﴾ از کافران و منافقان شهر و روستانشین. حکم مذکور درباره اعراب- بادیه‌نشین‌ها- از باب توصیف جنس به توصیف برخی افرادش است، زیرا همه آنان چنین نیستند و آیه:

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّـهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّـهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

که در ادامه بیان می‌شود بر این مطلب دلالت دارد. چنانکه در آیه کریمه مذکور وارد شده، کافران و منافقان بادیه‌نشین در کفر و نفاق از امثال شهر و روستانشین‌های خویش سخت‌ترند، زیرا مانند بادیه‌نشین‌های سایر امت‌ها، به دلیل عدم نشست و برخاست با

---

۱. کشاف: همانجا.
۲. فتح البیان: ۳۷۶/۵.

علما و حکما، و محرومیت از شنیدن قرآن و سنت، طبیعت خشن‌تر و دل‌های سخت‌تر و درک و فرهنگ پایین‌تری دارند. در حدیثی که امام احمدﷺ[1] و دیگران از ابن‌عباسﷺ روایت کرده‌اند آمده که پیامبرﷺ فرمود: «**هرکه در بادیه- بیابان- نشیند سخت‌دل گردد، هرکه در پی شکار رود، غافل شود، و هرکه به درگاه پادشاه رود به فتنه افتد.**» به دلیل خشن و سرسختی بادیه‌نشین‌ها، خداوند فرستاده‌ای از میان آنان مبعوث نکرد و بعثت فقط از آبادی‌نشین‌ها بود، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

(یوسف:۱۰۹)

«و ما پیش از تو نفرستادیم، جز مردمی از اهل قریه‌ها که به آنان وحی می‌کردیم، آیا (مشرکان) در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟! و یقیناً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری کردند، بهتر است، آیا نمی اندیشید؟!»

﴿وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللَّـهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ یعنی: بادیه‌نشین‌ها سزاوارتر و درخورتر از شهر و روستانشین‌ها هستند بر اینکه چهارچوب دلایل آشکار و ارشادات شرایع و احکام و فرایض و دستورات مربوط به جهاد را که خداوند بر رسولشﷺ نازل کرده، ندانند، همچنین حکمتی که خداوند به وی- پیامبرﷺ- عنایت کرده تا به‌وسیله آن، این احکام را با سنت قولی و فعلی‌اش تبیین کند؛ زیرا فهم الفاظ لغوی قرآن به تنهایی برای شناخت احکام عملی آن کافی نیست، بلکه شناخت سنت‌های قولی و عملی پیامبرﷺ که همان اجرایی و کاربردی کردن چیزی است که خداوند متعال در کتاب گرانبهایش نازل فرموده، ضروری است. شهرنشین‌ها سنت‌های پیامبر را در عمل می‌دیدند و برای بادیه‌نشین‌ها تمام این کارها میسر نبود. درنتیجه، بادیه‌نشین‌ها، به دلیل طبیعت صحرانشینی و نیز به دلیل آنچه بیان شد، از شهرنشین‌ها به جهل سزاوارترند. ﴿وَاللَّـهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ یعنی: احوال بادیه‌نشین‌ها و شهرنشین‌ها را می‌داند و می‌داند چه کسی مستحق است که به او ایمان و علم و حکمت بیاموزاند، در علم و جهل و ایمان و

---

۱. ۳۳۶۲، ترمذی/ ۲۲۵۶، این حدیث، حسن لغیره است.

کفر و نفاقی که میان بندگانش تقسیم می‌کند، حکیم است و به خاطر علم و حکمتش، در کارهایش مورد سؤال واقع نمی‌شود.[1]

۱۶۰۷. برخی صفات منافقان بادیه‌نشین:

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه:۹۸)

«از اعراب (بادیه‌نشین) کسانی‌اند که آنچه را (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت به حساب می‌آورند و منتظرند حوادث (و پیشامد ناگواری) به شما برسد، حوادث بد (و ناگوار) بر خودشان باد، و خداوند شنوای داناست.»

یعنی: برخی منافقان بادیه‌نشین آنچه را در راه خداوند متعال مصرف کرده و می‌بخشند، ﴿مَغْرَمًا﴾ یعنی: غرامت و زیان برمی‌شمرند؛ زیرا آنان به امید و انتظار پاداش خداوند متعال انفاق نمی‌کنند تا برایشان غنیمتی باشد، بلکه از روی تقیه و نشان‌دادن به مردم انفاق می‌کنند، درنتیجه غرامت محض است. ﴿وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ﴾ یعنی: پیشامدهای بد را برایتان انتظار می‌برند، به عبارتی دیگر: رویدادهای ناگوار و مصیبت‌هایی که انسان را محاصره می‌کنند، تا بدین‌وسیله کارتان را وارونه کنند و شما را از حالت قدرت و عزت و پیروزی به حالت ضعف و خواری و شکست برسانند، درنتیجه با خروجشان از طاعت و ترس شما و بی‌نیازشدن از اظهار اسلام از روی نفاق در برابر شما، از پرداخت این غرائم آسوده شوند. ﴿عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ دعای بد بر آنان است به آنچه برای مومنان انتظار می‌برند. «سوء» مصدر است، «ساءالامر» آن امر وی را ناراحت کرد، ضد «سرّه» وی را شاد کرد، است. ﴿وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، یعنی: به سخنان ناپسند آنان هنگام نفاق شنواست و به نیّات باطلشان مانند انتظار بردن پیش‌آمدهای بد برایتان، داناست.[2]

۱۶۰۸. مؤمنان بادیه‌نشین:

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّـهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّـهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه:۹۹)

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۸۳/۲، آلوسی: ۴/۱۱، المنار: ۸/۱۱.
۲. آلوسی: ۵/۱۱، المنار: ۱۰/۱۱.

«و از اعراب (بادیه‌نشین) کسانی‌اند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند و آنچه را (در راه خدا) انفاق می‌کنند، سبب تقرب به خدا، و دعای پیامبر می‌دانند، آگاه باشید، بی‌گمان اینها سبب تقربشان خواهد بود، و خداوند به زودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد کرد، بی‌گمان خداوند آمرزنده مهربان است.»

مفهوم عام این آیه کریمه چنین است: اینان، برخی بادیه‌نشین‌های ستوده‌شده هستند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند و آنچه را در راه خدا هزینه می‌کنند، وسیله قربت نزد خدا به شمار می‌آورند و به‌وسیله آن دعای خیر رسولﷺ را برای خود جستجو می‌کنند و به این دعا دست می‌یابند و خداوند آنان را در رحمتش داخل می‌کند.[1]

﴿وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّـهِ﴾ یعنی: انفاق‌هایشان را سبب نزدیک‌شدن به خداوند متعال می‌دانند. ﴿وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ﴾ یعنی: انفاق‌هایشان را سبب دعای خیر رسولﷺ برای خود می‌دانند؛ زیرا پیامبرﷺ برای صدقه‌دهندگان، دعای خیر می‌کرد و آیه ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ﴾ و گفته پیامبرﷺ: **«خدایا به خاندان ابوأوفی درود بفرست»**[2] به همین معنا است. ﴿إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ﴾ گواهی خداوند متعال است به صحت این اعتقاد صدقه‌دهنده که انفاقش، سبب قربت و دعاهای پیامبر است و تصدیق امیدش، به اینکه نفقه‌اش طبق قصد و امید و آرزویش است. خداوند متعال در ادامه، قربت یا مفهوم آن را چنین تفسیر می‌فرماید: ﴿سَيُدْخِلُهُمُ اللَّـهُ فِي رَحْمَتِهِ﴾. سین در ﴿سَيُدْخِلُهُمْ﴾ برای محقق شدن این وعده و دلالت این قول بر خشنودی خداوند متعال از صدقه‌دهندگان است و اینکه صدقه به شرط خلوص نیتِ صدقه‌دهنده، مقام والایی دارد.[3]

۱۶۰۹. مسجد ضرار:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّـهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ • لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَاللَّـهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ﴾ (توبه:۱۰۷-۱۰۸)

---

۱. ابن‌کثیر: ۳۸۳/۲.

۲. احمد/۱۹۱۱۱، مسلم/۲۴۹۲.

۳. کشاف: ۳۰۳/۲- ۳۰۴.

«و کسانی که برای زیان‌رسانیدن (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان، مسجدی ساختند، و (تا) کمینگاهی برای کسانی که از پیش با خدا و رسولش مبارزه کرده‌اند باشد، و البته آنان سوگند یاد می‌کنند که قصدی جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم و خداوند گواهی می‌دهد که یقیناً آنان دروغگو هستند. (ای پیامبر!) هرگز درَ آن مسجد (برای نماز) نایست، آن مسجد که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به نماز) بایستی، در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه شوند، و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.»

۱۶۱۰. سبب نزول آیات مسجد ضرار:

پیش از هجرت رسول خداﷺ به مدینه مردی از خزرج به نام ابوعامر راهب بود که در جاهلیت مسیحی شده بود و براساس آن به عبادت پرداخته بود. وی در میان قبیله خزرج از مقام والایی برخوردار بود، اما پس از ورود رسول خداﷺ به مدینه و گسترش اسلام و پیروزی رسولﷺ و مسلمانان از سوی خداوند در کارزار بدر، ابوعامر، دشمنی و حسادتش را با رسول خداﷺ و دین وی و اصحابش آشکار ساخت. دشمنی‌اش با اسلام به حدی رسید که به مکه رفت و قریش را به جنگ با پیامبرﷺ برانگیخت. تا اینکه کارزار احد روی داد و این خبیث، حفره‌هایی در میدان کارزار، میان مسلمانان و مشرکان کند که رسول خداﷺ در یکی از آنها افتاد. پیامبرﷺ او را قبل از فرارش به مکه به اسلام دعوت داده بود، اما او نپذیرفته و راه سرکشی و نافرمانی را در پیش گرفت. این خبیث پس از کارزار احد، به سوی هرقل پادشاه روم رفت و از او علیه پیامبرﷺ کمک خواست و به برخی برادران منافقش نامه‌هایی فرستاد و به آنان فرمان داد که برایش پایگاهی بسازند تا پیکی که نزد دستیاران منافقش می‌فرستد به‌طور مستقیم به آنجا برود. از این‌رو، منافقان شروع به ساختن مسجدشان کردند و قبل از بیرون‌رفتن پیامبر به قصد غزوه تبوک آن را به پایان رساندند و نزد پیامبرﷺ آمده و از وی خواستند که مسجدشان را با اقامه نماز افتتاح کند، تا بر تقریر پیامبر بر نمازخواندن در آن استدلال کنند و گفتند که آن را برای ضعیفان در شب‌های زمستانی و سرد [که توانایی رفتن به مسجد قبا را ندارند] ساخته‌اند. خداوند، پیامبرﷺ را از اقامه نماز در این مسجد محافظت کرد و پیامبرﷺ به آنان فرمود: **«اکنون که آماده سفریم، اگر خدا خواست پس از اینکه از سفر برگشتیم[آنجا نماز می‌خوانیم].»** در مسیر

بازگشت پیامبرﷺ و قبل از رسیدنش به مدینه، وحی نازل شد و وی را از عمل و قصد این منافقان از ساخت مسجد آگاه ساخت، چنانکه در قرآن عظیم واردشده، و خداوند فرمان تخریب آن را داد، پیامبرﷺ نیز افرادی فرستاد تا آن مسجد را تخریب کنند.

۱۶۱۱. تفسیر آیات مسجد ضرار:

﴿وَالَّذِينَ﴾ یعنی از منافقان کسانی که ﴿اتَّخَذُوا﴾ یعنی: بنا کردند ﴿مَسْجِدًا ضِرَارًا﴾ مایه زیان مسلمانان راستین اهل مسجد قبا، ﴿وَكُفْرًا﴾ یعنی: مایه تقویت کفری که آن را پنهان می‌دارند، ﴿وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: مایه جدایی میان کسانی که در مسجد قبا- مسجدی که رسول خداﷺ هنگام رسیدنش به مدینه بنا کرد- اجتماع واحدی تشکیل می‌دادند و در آن نماز جماعت می‌گزاردند که سبب نزدیک شدن دلهایشان به یکدیگر می‌شد. ﴿وَإِرْصَادًا﴾ یعنی: در کمین و مراقبت و انتظار، ﴿لِّمَنْ حَارَبَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ﴾ یعنی: از قبل به خدا و رسولش کفر ورزید، یعنی ابوعامر راهب که رسول خداﷺ او را ابوعامر فاسق نامید. مسجد را برای او- ابوعامر- مهیّا کردند تا در آن، نماز گزارد و با پیک‌هایش که آموزش‌ها و برنامه‌ها و توطئه‌هایش را به دست آنان می‌فرستاد دیدار کند.

﴿وَلَيَحْلِفُنَّ﴾ یعنی: پس از آشکارشدن نیّات و مقاصد پلیدشان ﴿إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ﴾، یعنی: از ساخت این مسجد، هدفی جز اراده نیک نداشتیم، یعنی نماز و یاد خدا و آسایش نمازگزاران. ﴿وَاللَّـهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ یعنی: در سوگندشان، دروغگویانند، ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ یعنی: هیچ وقت در آن مسجد نماز نگزار، زیرا محل خشم خداست، به همین منظور چنانکه بیان خواهد شد، خداوند متعال به تخریب و سوزاندن آن فرمان داد. ﴿لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ﴾ یعنی: پایه‌هایش بر طاعت و ذکر خدا و قصد پرهیز از نافرمانی خدا با انجام نماز بنا شده است و نماز از فحشا و منکر نهی می‌کند. مسجد قبا منظور است. ﴿مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ یعنی از روزهای آغازین ایجادش ﴿أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ﴾ یعنی: در آن نمازگزاری، ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَاللَّـهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ﴾ یعنی: در طهارت ظاهری و باطنی در اوج قرار دارند.[1]

---

۱. قاسمی: ۳۲۱/۸- ۳۲۲.

۱۶۱۲. تفاوت میان مسجد تقوا و مسجد ضرار:

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (توبه:۱۰۹)

«آیا کسی که اساس (و بنیان) آن را بر ترس از خدا و خشنودی (او) آن را بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس (و بنیان) آن بر کنار پرتگاه سستی بنا نهاده است، پس (ناگهان) با او در آتش جهنم فرو ریزد؟ و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.»

یعنی: آیا کسی که بنیان دینش را بر پایه قوی و محکمی- حقیقت تقوا و خشنودی خدا- بنا نهاده ﴿خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ﴾ بهتر است یا کسی که بنیادش را بر ضعیف‌ترین و سست‌ترین و کوچک‌ترین پایه- باطل و نفاق- بنا نهاده، آنکه مثالش، مثال ﴿شَفَا جُرُفٍ هَارٍ﴾ در ثبات و استحکامِ کم است. «شفا»: لبه و کناره است. «جرف الوادی»: لب دره است که اصلش با آب گود شده باشد و سیل آن را برده و سست کرده باشد. «هار»: پرتگاهی است که مشرف به ریختن و سقوط است. روایت است که مجمع‌بن حارثه، امام آنان در مسجد ضرار بود. هنگامی که بنوعمرو بن عوف، اصحاب مسجد قبا، با عمر بن خطاب رضی الله عنه در زمان خلافتش سخن گفتند که به مجمع اجازه دهد امام مسجدشان شود، عمر گفت: خیر. آیا امام مسجد ضرار نیست؟ مجمع گفت: ای امیرالمومنین در مورد من شتاب نکن، به خدا سوگند برایشان نماز اقامه کردم درحالی‌که خدا می‌داند از سرّشان بی‌خبر بودم و اگر می‌دانستم، در آن برایشان نماز نمی‌گزاردم، من نوجوانی قاری قرآن بودم و آنان پیرمردانی بودند که چیزی از قرآن قرائت نمی‌کردند. عمر رضی الله عنه عذرش را پذیرفت و تصدیق کرد و به او فرمان داد برای قومش نماز اقامه کنند.[۱]

۱۶۱۳. منافق با حیله‌گری بر اسلام بر نفاقش می‌افزاید:

﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه:۱۱۰)

«آن بنا که آنان نهاده‌اند، پیوسته در دلهایشان مایه شک (و نفاق) خواهد بود، مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و بمیرند) و خداوند دانای حکیم است.»

---

۱. کشاف: ۳۱۲/۲.

﴿رِيبَةً﴾ شک در دین و نفاق است، آنان منافقان بودند که کفر و نفاقشان آنان را به ساخت آن مسجد واداشت؛ زیرا می‌فرماید: ﴿ضِرَارًا وَكُفْرًا﴾ آنگاه که رسول خداﷺ آن را تخریب کرد، به عزمشان بر نفاق و دشمنی با اسلام افزودند. پس معنای ﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی تخریب آن، همواره مایه شک و نفاق است و بر شک و نفاقشان می‌افزاید و هرگز داغش از دلهایشان برطرف نشده و اثرش از بین نمی‌رود، ﴿إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ﴾ مگر دلهایشان پاره‌پاره و پراکنده می‌شود، در این حالت از غصه‌اش آسوده می‌شوند، اما تا زمانی که سالم و جمع باشد، شک در آن- دل- جای دارد، پس بیان تقطیع- پاره‌پاره‌شدن- می‌تواند تصویری از حالت برطرف‌شدن شک از آن باشد. بنابرقولی، معنایش چنین است: مگر به گونه‌ای توبه کنند که از روی ندامت و پشیمانی بر کوتاهی‌شان، دلهایشان پاره‌پاره شود.[1] ﴿وَاللَّـهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ یعنی: خداوند به اعمال آنان و مخلوقاتش داناست، ﴿حَكِيمٌ﴾ در پاداش دادن به اعمال خوب و بدشان.[2]

مطلب پنجم
درس‌های غزوه تبوک

۱۶۱۴. درس اول: توریه و تصریح:

بیان شد که رسول خداﷺ برای رفتن به هر غزوه‌ای، به غیر آن وانمود می‌نمود، جز در غزوه تبوک که بدان تصریح کرد. هدف از توریه آن است که لفظی بیان شود که احتمال دو معنا داشته باشد و یکی از این دو معنا، نزدیک‌تر از دیگری باشد، درنتیجه شنونده گمان کند منظور گوینده، معنای نزدیک است، زیرا معنای نزدیک به فهم متبادر می‌شود، درحالی‌که گوینده، معنای دور را اراده کرده است. از این‌رو، امیر جماعت دعوتگران و دعوتگر می‌تواند در حوزه امارت خویش، در جایی که تدبیر و احتیاط و دوراندیشی مشروع اقتضا کند در تصمیمات و اعمال جاری خویش با همراهانش با توریه صحبت کند، و اگر مصلحت دید، تصمیم خویش را به صراحت اعلام کند، مانند جایی که این تصریح، پیروان امیر را وادارد که برخلاف شرایط موجود، آماده شوند. از این‌رو، سنجش و عمل به توریه یا تصریح امیر دعوتگران، یا دعوتگر در حوزه امارتش با همراهانش، به خودش واگذار شده است.

---

۱. همان: ۲/۳۱۲- ۳۱۳.
۲. ابن‌کثیر: ۲/۳۹۱.

۱۶۱۵. درس دوم: یادآوری جهاد و قصه گریه‌کنندگان، به مسلمانان:

دعوتگران باید جهاد را به مسلمانان یادآوری کرده و این یادآوری را تکرار کنند؛ زیرا امروزه مسلمانان به‌خاطر کوتاهی زیادشان در وظیفه جهاد و نیازهای آن، به این یادآوری، نیاز شدید و بلکه ضروری دارند. به‌علاوه دعوتگران باید در یادآوری به مسلمانان، این سرزنش خداوند بر مومنان را بیان کنند که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾

(توبه:۳۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! شما را چه شده، هنگامی که به شما گفته می‌شود: (به سوی جهاد) در راه خدا حرکت کنید، به زمین می‌چسپید (و سستی می‌کنید).»

همچنین باید تهدید خداوند برای جای‌ماندگان از جهاد با این فرموده:

﴿إِلَّا تَنفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ **(توبه:۳۹)**

«اگر (برای جهاد) کوچ نکنید، (خداوند) شما را به عذاب دردناکی، عذاب می‌کند.»

و فراخواندن مومنان به جهاد را در هر حالتی: ﴿انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾ به مسلمانان بیان کنند. به‌علاوه باید مضامین و مفاهیم این آیات را که بیان شد به مسلمانان بیان کنند. همچنین دعوتگران باید با نقل قصه‌های سلف صالح و در رأس آنان صحابه گرامی در مقاصد جهاد در راه خدا، غیرت و تعصب مسلمانان را برانگیزانند. مانند قصه گریه‌کنندگانی که نزد رسول خداﷺ آمدند تا برای رفتن به غزوه تبوک آنان را همراه خود سوار کرده و به جهاد برد و هنگامی که به آنان فرمود: **«چیزی نمی‌یابم تا شما را بر آن سوار کنم.»** برگشتند درحالی‌که اشک از چشمانشان سرازیر بود. از نمونه قصه‌های سودمند در برانگیختن غیرت مسلمانان برای جهاد که دعوتگران و امثال آنان باید در میان اندرزهایشان از آنها کمک گیرند، مواردی است که قرطبی در تفسیر خویش[1] بیان کرده؛ از جمله:

---

۱. ۱۵۱/۸.

حمّاد از ثابت و علی‌بن زید از انس روایت کرده که ابوطلحه سوره «برائت» را قرائت کرد، چون به ﴿انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾ رسید گفت: چه در حال جوانی و چه در حال پیری، و گفت: ای پسرانم، مرا برای رفتن به جهاد مسلح و مجهز کنید. پسرانش گفتند: خداوند تو را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد، تو با پیامبرﷺ در جهاد شرکت کردی تا زمانی‌که وفات یافت، با ابوبکر و با عمر در جهاد شرکت کردی تا وفات یافتند، پس ما به جای تو به جهاد می‌رویم، گفت: خیر، مرا آماده کنید، تا اینکه در یک جهاد دریایی وفات یافت و پس از هفت روز جزیره‌ای یافتند تا او را دفن کردند درحالی‌که جسدش هیچ تغییری نکرده بود.

زهری می‌گوید: سعیدبن مسیب- فقیه مشهور تابعی- درحالی‌که یکی از دو چشمش نابینا شده بود، به جهاد رفت. به او گفتند: تو رنجوری [معذوری]. گفت: خداوند از خفیف و ثقیل- سبکبار و گرانبار- خواسته بیرون شوند، من اگر توان جنگ ندارم، شمارِ- مسلمانان- را افزایش می‌دهم و از اسباب محافظت می‌کنم.

ابن أم مکتوم- نامش عمرو است- در روز احد گفت: من نابینا هستم، پرچم را به من بدهید، زیرا اگر پرچم‌دار کنار رود، لشکر درهم می‌شکند، درحالی‌که من نمی‌دانم چه کسی شمشیرش را بر من می‌کشد، درنتیجه جابجا نمی‌شوم و فرار نمی‌کنم.

ابن جریر طبری از حیان‌بن زید می‌آورد که گفت: همراه صفوان بن عمرو که والی حمص بود به جهاد رفتیم، پیرمرد بزرگسالی را از اهالی دمشق سوار بر شترش دیدم که بر اثر سن زیاد، ابروان وی، چشمانش را پوشانده بودند. نزدیکش رفتم و گفتم: ای عمو خداوند تو را معذور داشته است. ابروانش را بالا انداخت و گفت: ای پسر برادرم، خداوند خفافاً و ثقالاً- درحال جوانی و پیری- از ما خواسته تا به جهاد رویم.

ابوایوب انصاری- کسی که رسول خداﷺ هنگام رسیدن به مدینه در روز هجرت، نزد وی فرود آمد- این آیه: ﴿انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾ را قرائت می‌کرد و می‌گفت: خود را جز خفیف یا ثقیل نمی‌بینم. وی جز یک سال، در هیچ غِزوه‌ای از مسلمانان جانمانده بود و در حمله‌ای که امویان در اوایل حکومت اموی برای فتح قسطنطنیه ترتیب دادند، شرکت

داشت، درحالی‌که پیرمردسالخورده‌ای شده بود، و آنجا خارج از دیوارهای شهر قسطنطنیه به شهادت رسید و در همانجا دفن شد.[1]

۱۶۱۶. درس سوم: امیر دعوتگران تبرّعات برای جهاد را دریافت می‌کند:

از جمله اندرزهای دعوتگران برای مسلمانان، اندرز به جهاد با مال است، که خداوند متعال آن را بر جهاد با جان مقدم کرده و می‌فرماید:

﴿انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (توبه: ۴۱)

«سبکبار و گرانبار (همگی برای جهاد) کوچ کنید، و با اموالتان و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید، این برای شما بهتر است، اگر بدانید.»

قرطبی می‌گوید: اموال را جلوتر بیان فرمود چون اولین مصرف هنگام مجهزشدن است، پس کار را آنگونه که هست به ترتیب آورد.[2] درواقع، انفاق مال برای انجام جهاد با جان ضروری است؛ زیرا امکان آماده شدن نیازها و ضروریات جهاد با جان را مانند تهیه وسایل جنگی و حمل و نقل و إطعام مجاهدان فراهم می‌سازد. بیان شد که پیامبرﷺ برای آمادگی غزوه تبوک، بر تبرّع به مال تشویق فرمود و این تبرعات- کم و زیاد- را دریافت کرد.

پس شایسته است که دعوتگران و امیرشان مکانی برای دریافت تبرعات آماده کرده و در آن قرار گیرند و این کار، یکی از روش‌های تشویق مشروع بر تبرع است و ستودن بخشندگان مال زیاد مانعی ندارد، زیرا رسول خداﷺ، عثمان‌بن عفان‌رضی‌الله‌عنه را که مال زیادی برای تجهیز غزوه تبوک بخشید، اینگونه ستود: **«پس از این هر آنچه عثمان انجام دهد به او آسیبی نخواهد رساند.»**[3] رفتار دعوتگران در برابر هر کمک‌کننده‌ای باید چنین باشد هرچند کمکش اندک باشد. در زمان حاضر، مفید است که دعوتگران و امیر جماعتشان برای ایجاد صندوقی جهت جمع‌آوری کمک‌ها به نیت جهاد با جان دعوت دهند، تا در یاری‌رساندن به مسلمانانی که مورد تجاوز جنگی قرارگرفته‌اند هزینه شود. چنانکه در بوسنی هرزگوین و قبل از آن در افغانستان ایجاد شد. این کار افزون بر کمکی است که از مسلمانان هنگام

---

۱. قاسمی: ۲۱۹/۸- ۲۲۰.

۲. قرطبی: ۱۵۳/۸.

۳. سند این حدیث، حسن است: احمد/۲۰۶۳۰.

وقوع تهاجم واقعی بر مسلمانان خواسته می‌شود؛ تا آنچه قبلاً جمع‌آوری شده و آنچه در ادامه جمع‌آوری می‌شود برای داوطلبان جنگی در کنار برادران مسلمانشان هزینه شود.

۱۶۱۷. درس چهارم: اختیار امیر جماعت در انتخاب جانشین هنگام غیبتش:

بیان شد که رسول خداﷺ، هنگام رفتن به غزوه تبوک، محمد بن مسلمه انصاری را در مدینه و علی‌بن ابی‌طالب را در خانواده‌اش جانشین خویش قرار داد. از این‌رو، امیر جماعت باید در حوزه امارتش جانشینی برای زمان غیبتش یا اشتغالش در امور جاری دعوت، تعیین کند. چنانکه می‌تواند یکی از اعضای جماعت را از شرکت در کار گروهی که تمام دعوتگران در آن حضور دارند، استثنا کند و تا زمانی‌که - امیر- در انجام کار با دعوتگران مشارکت دارد، مراقبت از خانواده‌اش را به این شخص استثناشده بسپارد و چه خوب است که این شخص از خویشاوندان بسیار نزدیک امیر باشد به الگوبرداری از انتخاب پیامبرﷺ که علی‌رضی الله عنه را برای مراقبت خانواده‌اش برگزید.

۱۶۱۸. درس پنجم: سرعت در انجام واجبات:

دنیا زودگذر است و سستی در انجام واجبات، آفاتی دارد؛ پس دوراندیشی آن است که واجب هرچه زودتر انجام شود. دعوتگران و امیر جماعت آنان باید این موضوع را بدانند و در قصه ابوخیثمه برایشان عبرتی وجود دارد، هرچند آنچه را به سبب تنبلی‌اش از دست داد جبران کرد. وی مرتکب کار ممنوع سه نفری شد که بر اثر تنبلی از غزوه بازماندند و قصه آنان و وجه عبرت‌گیری از آن در ادامه می‌آید. ابولبابه و گروهش نیز مانند این سه نفر هستند. اما قصه ابوخیثمه بیان شد که در رفتن با پیامبرﷺ تنبلی کرد و وقتی به خانه‌اش بازگشت درحالی‌که رسول خداﷺ رهسپار شده بود، و آنچه را دو همسرش برای وی تدارک دیده بودند مشاهده کرد، گفت: رسول خدا زیر آفتاب و بادهای سوزان و ابوخیثمه در سایه خنک با زن زیبا درحال خوردن غذای لذیذ، این عادلانه نیست. پس فوراً هنگام فرود پیامبرﷺ در تبوک به وی پیوست. ابوخیثمه کوتاهی‌اش را جبران کرد، اما سه نفری که بازماندند و ابولبابه و گروهش، کوتاهی و تنبلی‌شان را جبران نکردند، تا اینکه رسول خداﷺ به مدینه بازگشت و کارشان چنان بود که کردند که اگر خدا بخواهد در ادامه- مبحث فواید قصه آنان-، بیان می‌گردد.

بنابراین دعوتگران باید آنچه را امیرشان به آنان می‌سپارد، فوری انجام دهند، هرچند وقت گشایش داشته باشد، زیرا تأخیر، آفاتی دارد و گاهی موانعی بوجود می‌آید که مانع

انجام عمل دعوتگران هنگام اقدام بر انجامش می‌شوند. مبادرت بر انجام نیازهای دعوت، از نشانه‌های جدّی بودن و نشاط و رغبت در عمل و اشتیاق بر آن است، پس شعار دعوتگران و جماعت و امیرشان باید مبادرت و سریع بودن در انجام نیازهای دعوت و تاخیرنکردن از انجامش باشد و تمام این موضوع زمانی باشد که فوریت، طلب نشده باشد یا امیر فرمانی بر انجام فوریَ کاری صادر نکرده باشد. اقامه نماز در اول وقتش از تاخیر بدون دلیل آن افضل است، همچنین دعوتگران باید بر انجام فوری اعمال دعوت، نظر داشته باشند، هرچند امکان انجام آن با تأخیر وجود داشته باشد، تا به اجر و ثواب دست یافته و از خطر تأخیر نجات یابند و الگوی نیکویی برای دیگر منتسبان به جماعت خویش- جماعت دعوتگران- باشند.

۱۶۱۹. درس ششم: معجزات پیامبرﷺ:

در مسیر حرکت پیامبرﷺ به غزوه تبوک، معجزاتی از جانب رسول خداﷺ روی داد که معجزه زیادشدن غذا و بارش باران بود که خوردند و سیر شدند و نوشیدند. دعوتگران باید در میان دروس و سخنرانی‌هایشان این معجزات را به مسلمانان بیان کنند و از تأویل این معجزات به روشی که آنها را از معجزه‌بودن خارج می‌کند، آنگونه که در برخی کتابهای دینی آمده، بپرهیزند. بیان این معجزات مادی، مانع از این سخن نیست که قرآن، بزرگترین معجزه پیامبرﷺ است. دعوتگران هنگام بیان این معجزات رسول خداﷺ باید بیان کنند مسلمانانی که این معجزات به آنان رسید و از آنها بهره‌مند شدند، پیرو رسول خداﷺ بودند و همراه او به جهاد رفتند. پس اگر مسلمانان برای جهاد خالصانه در راه خدا به‌پاخاستند، بعید نیست که خداوند متعال امور خارق‌العاده‌ای مانند معجزات رسول خداﷺ برایشان فراهم آورد. زیرا کسانی که این امور خارق‌العاده برایشان فراهم آمد و از آن بهره بردند، به سبب پیروی آنان از رسول خداﷺ و جهادشان در راه خدا بود و این موضوع بصورت واقعی برای مجاهدان در افغانستان و مکان‌های دیگر جهاد برای مسلمانان به دست آمد. دعوتگران باید این موارد را در سخنرانی‌ها و خطبه‌هایشان برای مردم بیان کنند تا بر ایمان مومنان افزوده شود.

۱۶۲۰. درس هفتم: معذور، کسی است که خدا عذرش را پذیرفته است:

بازماندن از جهاد با جان، پذیرفتنی نیست مگر از کسی که به سببی مشروع معذور باشد، پس معذور آن است که خدا او را معذور قرارداده مانند ضعیفان و بیماران و نابینایان

و مانند آنها که خداوند عذرشان را بیان فرموده و درباره آنان صحبت شد. اما غیر اینان مانند: بزدلان و ترجیح‌دهندگان راحتی و سلامتی و مقدم‌کنندگان تمایلات دوستان یا خانواده‌هایشان بر جهاد واجب عینی، نزد خداوند متعال معذور نیستند و جای‌ماندن آنان از جهاد، نشانه ضعف ایمان یا نفاقشان است؛ زیرا یکی از صفات مومنان از خودگذشتگی جهاد در راه خداست، پس حکم مسلمان توانا که از جهاد با زبان بازماند یا دعوتگری که در جهاد زبانی تنبلی کند، چگونه خواهد بود؟

۱٦٢١. درس هشتم: مشاوره در تمام احوال:

بیان شد که پیامبرﷺ در تبوک درخصوص تعقیب رومیان در سرزمین شام و فرودآمدن در آنجا، پس از آنکه دید عقب‌نشینی کرده‌اند و هیچ‌کدام از آنان را در تبوک نیافت، با یارانش به مشورت پرداخت. عمربن خطاب به دلایلی که بیان کرد، بازگشت به مدینه را پیشنهاد داد، پیامبرﷺ نیز به رأی عمرؓ عمل کرد. از این‌رو، امیر جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- اگر همراه دعوتگران در کاری جهادی شرکت داشت باید در مورد این کار و مسائل مربوط به آن از دعوتگران مشورت بگیرد، همچنین هنگامی که یکی از دعوتگران را برای انجام عملی در فرماندهی جماعتی از دعوتگران می‌فرستد باید در مورد مسائل مربوط به کار موردنظر با جماعتش مشورت کند. مشاوره، جزئی از شریعت اسلام است و در صورت پاکی نیت‌ها و اخلاص برای خداوند متعال در اعمال، جز به خیر منجر نمی‌شود. از این‌رو اشتیاق بر مشاوره باید یکی از نشانه‌های بارز جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- باشد.

۱٦٢٢. درس نهم: جواز قطع رابطه به منظور تأدیب:

بیان شد که پیامبرﷺ به قطع رابطه و سخن‌نگفتن با سه تن که از غزوه تبوک جاماندند، فرمان داد. بر این اساس، امیر جماعت دعوتگران در صورت مشاهده کوتاهی در اعمال دعوت از سوی یکی از افراد جماعتش می‌تواند برای ادب‌کردن و منع او، به قطع رابطه و سخن نگفتن با او فرمان دهد، هرچند قطع رابطه بیش از سه روز به طول انجامد؛ زیرا نهی از قطع رابطه بیش از سه روز، در خصوص کسی است که قطع رابطه با او دلیل شرعی نداشته باشد.[1]

---

۱. فتح الباری: ۱۲٤/۸.

البته امیر جماعت باید آستانه تحمل شخصی را که می‌خواهد از طریق قطع رابطه تأدیب کند، درنظر داشته باشد، پس اگر دید قادر بر تحمل قطع رابطه نیست به اندرز و ارشاد وی یا سایر روش‌هایی که تحمل آن بر این دعوتگر آسان است، بسنده کند. سه نفر مذکوری که از جهاد بازماندند در دین صلابتی داشتند که آنان را بر تحمل مجازات و تأدیب توانا ساخت و دلیل این توانایی آن است که اعتراف کردند بازماندنشان از غزوه تبوک بدون هیچ عذری بود.

۱۶۲۳. درس دهم: دعوتگران باید در برابر مجازات و تادیب، تحمل داشته باشند:

جدّیت در عمل دعوت گروهی، حسابرسی بر اعمال دعوتگران- اعضای جماعت اسلامی- را می‌طلبد آنگاه که کوتاهی آشکاری در دعوت یا کارهای خواسته شده در زمینه دعوت از یکی از آنان سرزد. از نشانه‌های بارز این جدّیت، حق امیر جماعت در حسابرسی بر عضو کوتاهی‌کننده جماعتش و مجازات یا تعزیرش با قطع رابطه یا به روشی دیگر که بیان شد است. دعوتگر مجازات شده به سبب کوتاهی‌اش نیز باید در برابر این مجازات با دلی راضی و بدور از خشم و نارضایتی برخورد کند؛ زیرا رابطه‌اش با جماعت و امیر جماعت، محکم‌تر و بزرگتر از رابطه کارمند اداره با رئیسش است که مجازات رئیسش را به‌خاطر اخلال در کارش تحمل می‌کند و این مجازات او را به ترک وظیفه وانمی‌دارد، پس سزاوار است که دعوتگر از این کارمند دولتی کمتر نباشد، زیرا برای خدا کار می‌کند و فرمانبرداری او از جماعت و امیرش همان فرمانبرداری از خداست و بیان شد سه نفر جای‌مانده از جهاد، فرمان رسول خداﷺ را در خصوص قطع رابطه و سخن‌نگفتن با آنان را به مدت پنجاه روز، اطاعت کردند. دعوتگر باید بداند مصیبتی که بر او وارد شده و گران می‌آید، چه از جانب جماعتش چه از جانبی دیگر، امتحانی است که با آن مورد سنجش قرار می‌گیرد و باید آن را در راه خدا و اطاعت از او تحمل کند؛ زیرا یا سزاوار مجازاتی است که از جانب جماعت به او رسیده که در این حالت نباید ناراحت باشد، یا سزاوار نیست که در این حالت نیز باید تحمل کند و امید به پاداش از جانب خداوند داشته باشد؛ زیرا به قصد خدمت به اسلام به جماعت دعوتگران پیوسته و عمل واجب دعوت را انجام می‌دهد، پس نباید به سبب فرمان امیر درباره او که شاید از روی اجتهاد صادر شده، دعوت را رها کند.

۱۶۲۴. درس یازدهم: شادمانی امیر جماعت از شادمانی اعضای جماعت:

در قصه سه نفر جای‌مانده از غزوه تبوک بیان شد که هنگام نزول وحی بر پذیرش توبه‌شان از جانب خدا، شادی در رخسار گرامی پیامبرﷺ آشکار شد. امیر جماعت و دعوتگران نیز باید از شادمانی پیروانش، شاد شود و در هرجایی که نیاز بود این شادی را آشکار سازد؛ زیرا مانند پدر و برادر بزرگتر آنان است. البته این موضوع نباید مانع از رفتار جدی وی با آنان باشد، زیرا سرپرست خانواده با فرزندانش خردمندانه برخورد می‌کند.

۱۶۲۵. درس دوازدهم: لزوم راستگویی دعوتگران:

بیان شد سه نفری که از جهاد بازماندند، در بیان سبب بازماندنشان از غزوه تبوک به رسول خداﷺ راست گفتند، زیرا عرض کردند: عذری نداشتیم. نتیجه راستگویی‌شان این بود که توبه‌شان پذیرفته شد. از این‌رو، دعوتگران باید در گفته‌ها و گزارشات مربوط به اعمال دعوت به امیر جماعتشان صداقت داشته باشند، زیرا این صداقت، جز خیر و اعتماد امیر به آنان به همراه ندارد، بلکه آنان را در شناخت اسباب تقصیرشان در اعمال دعوت یاری می‌رساند، زیرا امیر که سخن صریح و راست آنان را می‌شنود، می‌تواند با توجه به آن از طریق نصیحت و راهنمایی یا برطرف کردن سبب تقصیرشان در عمل، یا واداشتن به کارهای سخت آنان را هدایت کند. درهرحال، راستگویی یکی از صفات اصلی مسلمان است، پس، دعوتگر باید در تمام شرایط و در تمام روابطش به راستی چنگ زند و در رابطه‌اش با افراد جماعت یا امیر جماعت صادق باشد.

۱۶۲۶. درس سیزدهم: بیان جایگاه صحابه گرامی به مردم:

﴿لَقَد تَّابَ اللَّـهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه:۱۱۷)

«قطعاً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران وانصار، آنان که در زمان سختی (و تنگدستی) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود، دلهای گروهی از آنان (از حق) منحرف شود، سپس توبه آنان را پذیرفت، بی‌گمان او (نسبت) به آنان رؤوف مهربان است.»

این آیه، جایگاه مهاجران و انصار- صحابه رسول خداﷺ - را که در لشکر دشوار در غزوه تبوک پیامبرﷺ را پیروی کردند، بیان می‌کند. به پذیرش توبه‌شان از جانب خدا

تصریح کرده و پذیرش توبه انسان از جانب خدا، فضل و بخشش بزرگی برایش است. در ادامه تصریح کرده به اینکه خداوند متعال نسبت به آنان مهربان و رحیم است و این نعمتی دیگر و بخششی بزرگ برایشان است. دعوتگران باید این موضوع را به مردم بیان کنند و آیه مزبور و آیه

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه:۱۰۰)

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود گشت، و آنان (نیز) از او خشنود شدند، و برای آنان باغهایی (از بهشت) آماده کرده است که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، این کامیابی بزرگ است.»

و دیگر آیات ستایش و مدح‌کننده صحابه را برایشان یادآوری کنند، بخصوص در مکان‌هایی که جهل به حدی گسترش یافته که برخی مسلمانان از روی جهل گمان می‌کنند یکی از اسباب نزدیک‌شدن به خداوند متعال، دوست‌نداشتن صحابه و ناسزاگفتن به آنان است، درحالی‌که محصول این راه، مجازات و خشم خدا بر آنان است، زیرا خیر زیادی از اطلاع بر سیره صحابه گرامی و تأسی از آنان را از دست می‌دهند. از این‌رو، دعوتگران باید با توجه به این مسأله، قصه‌های جهاد صحابه در راه خدا و پیروی آنان از رسول خداﷺ را به مردم بیان کنند تا این جهالت و نادانی از دلهایشان کنده شود.

١٦٢٧. درس چهاردهم: لزوم پرهیز دعوتگران از صفات منافقان:

به مناسبت موضوع غزوه تبوک و بازماندن منافقان از آن، آیات زیادی در مورد توبه در خصوص منافقان آمده است. دعوتگران باید این آیات را با دقت و تأمل بخوانند تا از صفات منافقان که در آنها بیان شده دوری کنند؛ زیرا آنچه انجامش توسط منافقان ناپسند باشد، انجام آن توسط مسلمانان نیز ناپسند است. این آیات با تفسیر مختصر بیان شدند، اینک برخی از فواید آنها برای دعوت و دعوتگران بیان می‌شود.

۱۶۲۸. درس پانزدهم: عمل دعوتگران، مکان دور و نزدیک را دربرمی‌گیرد:

عمل دعوتگران، ابلاغ موضوع دعوتشان- اسلام- به مردم در هر مکانی است که امکان دسترسی به آن وجود دارد؛ از این‌رو، عمل آنان بر مکان نزدیک محدود نمی‌شود، بلکه مکان دور را نیز دربرمی‌گیرد؛ زیرا معیار آنچه دعوتگران را در جابجایی‌هایشان و اماکنی که قصد رفتن به آنجا را می‌کنند، نزدیکی این اماکن نیست، بلکه ضرورت توجه دعوتگران به مکان موردنظر که مصلحت دعوت آن را اقتضا می‌کند، معیار است. براین اساس، هر معیار دیگری جز مصلحت دعوت یا آنچه مصلحت را می‌طلبد یا این مصلحت آن را می‌طلبد برای جابجایی دعوتگر یا دعوتگران به مکان موردنظر، صرف نظر از دوری و دشواری رسیدن به آن، معتبر نیست.

توجه دعوتگر به غیرمصلحت دعوت، یعنی درنظرداشتن منافع مادی و معنوی شخصی و ترجیح آن بر مصلحت دعوت کار دعوتگران مخلص نیست، درنتیجه هر کس چنین عملی مرتکب شود سهمی از سرزنش موجود در این آیه برای منافقان، برایش خواهد بود:

﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَـٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّـهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (توبه:۴۲)

«اگر متاعی نزدیک (و دست یافتنی) بود و سفری آسان (و نزدیک درپیش) بود، البته از تو پیروی می‌کردند، و اما مسافت راه (تبوک) بر آنان دور (و پر مشقت) است، و به زودی به خدا سوگند یاد می‌کنند که: اگر توانایی داشتیم، البته همراه شما بیرون می‌شدیم. (آنان با این کارها) خود را هلاک می‌کنند، و خداوند می‌داند که آنان دروغگو هستند.»

«عرض قریب» یعنی منافع و متاع دنیایی که دستیابی به آن آسان باشد. بدون تردید، منافع و متاع دنیا دربردارنده منافع مادی و معنوی است که انسان به آنها دست می‌یابد، منافع معنوی مانند کسب آوازه و شهرت و خودنمایی و ستایش مردم که این موارد در اماکن نزدیک به دست می‌آیند مانند شهرهای بزرگ که شنوندگان سخنرانی‌های دعوتگر، زیاد هستند برخلاف اماکن دور که زیاد به آنها توجه نمی‌شود و به سبب دوری و گمنام و فقیربودن اهالی‌شان به اندازه کافی، تظاهر و خودنمایی در آنها وجود ندارد. از این‌رو، اگر امیر جماعت دعوتگران، یکی یا برخی از آنان را برای رفتن به مکانی دور که رفتن به آنجا

دشواری آشکاری به همراه دارد، اما مصلحت موکّدی برای دعوت بوجود می‌آورد، مکلف کرد، نمی‌توانند از این تکلیف سرباز زده و آن را رد کنند یا بهانه‌هایی واهی از جنس بهانه‌های واردشده منافقان در آیه‌ای که بیان شد برای عذرخواهی بیاورند، آنان را از این کار به خدا می‌سپاریم. پس دعوتگران باید با نفس خویش بجنگند و آن را فقط بر نیاز مصلحت دعوت به تنهایی وادارنَد، هرچند تحقق این مصلحت، مستلزم تحمل دشواری مانند سفر به مکان‌های بسیار دور باشد.

١٦٢٩. درس شانزدهم: انجام عمل دعوت با عزم و اراده قبلی:

امکان دارد برخی اعمال انسان بدون اراده قبلی و عزم بر انجامش، حاصل شود، پس دعوتگران باید برای وقوع اعمال و نیازهای دعوت، عزم و اراده‌ای فراگیر و برای انجام هر عمل مشخص نیز اراده‌ای قاطع و مخصوص داشته باشند. از این‌رو، اگر اراده‌ای فراگیر و اراده‌ای قاطع و مخصوص وجود داشت، دعوتگر، عمل دعوت را انجام می‌دهد؛ اما اگر دعوتگر، عمل دعوت خواسته شده یا مورد انتظار را انجام نداد، بر نبود عزم و اراده‌ای قاطع برانجام عمل موردنظر دلالت دارد. از این‌رو، اگر دعوتگران در انجام آنچه از آنان مورد درخواست یا مورد انتظار است، کسالت یا سستی در خود احساس کردند باید بدانند که دلیلش، خالی‌بودن نفسشان از اراده‌ای قاطع بر انجام این عمل است، و باید اراده‌ای قاطع داشته باشند؛ زیرا وسیله‌ای برای ادای واجب- انجام عمل- است و آنچه واجب جز با آن کامل نشود، خود واجب است. آنان باید از عذرخواهی با وجود غفلت از سبب حقیقی تنبلی‌شان و عدم انجام عمل خواسته‌شده، بپرهیزند؛ زیرا خداوند متعال، منافقان را به خاطر بازماندن از غزوه تبوک به این بهانه که توانایی رفتن نداشتند، سرزنش و تکذیب کرده، زیرا سبب نرفتن آنان به تبوک، نداشتن اراده رفتن با رسول خدا ﷺ بود. خداوند متعال درخصوص آنان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَـكِن كَرِهَ اللَّـهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ (توبه:۴۶)

«و اگر آنان می‌خواستند که (همراه شما) بیرون شوند، سازو برگی برای آن آماده می‌کردند، و اما خداوند از حرکت آنان کراهت داشت، لذا آنان را (از حرکت) بازداشت و به آنان گفته شد: با نشستگان بنشینید.»

اراده قاطع، عمل مناسب با خودش را ایجاب می‌کند. از این‌رو، امیر جماعت دعوتگران باید این موضوع را هنگام مشاهده کندی یا تنبلی در انجام عمل یا اساساً انجام ندادن عمل از سوی دعوتگران یا یکی از آنان، گوشزد کند تا درمانی اساسی برای ایجاد عزم و اراده باشد. آنچه بر ایجاد اراده‌ای قاطع کمک می‌کند، یادآوری این نکته از سوی دعوتگران است که ایجاد اراده‌ای قاطع و موردنیاز عمل موردتعهدشان، بخشی از وفای به دعوت و تعهدشان بر انجام دعوت است، و به این اعتبار که- اراده قاطع- بخشی از اعمال دعوت است که بدان عهد و پایبندی دارند، بر سر آن با خدا عهد و پیمان بسته‌اند.

۱۶۳۰. درس هفدهم: جایزنبودن شراکت منافقان در اعمال دعوتگران:

گاهی برخی منافقان در صفوف جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- نفوذ کرده و وانمود می‌کنند که از آنان هستند. این مسأله در هر جماعتی احتمال دارد بوجود آید و حتی جامعه اسلامی دوران پیامبرﷺ از آن در امان نبود، اما فضل و رحمت خداوند بر مسلمانان این بود که نشانه‌های منافقان را برایشان بیان فرمود تا بدین وسیله بر شناسایی منافقان هرچند بصورت غیریقینی، و بصورت ظن راجح، راهنمایی شوند تا از آنان برحذر بوده و خودشان را از شرّشان محافظت کنند. از این‌رو، اگر بر جماعت دعوتگران یا امیرشان آشکار شود که شخصی از منافقان است یا ظن غالب پیدا کنند که از منافقان است، و برای نیرنگ‌زدن به جماعت آمده، باید در برابرش احتیاط کنند. منظور از منافقان نفوذی در صفوف جماعت دعوتگران، منافقان نفاق اکبر- یعنی: کسانی که کفر را پنهان می‌کنند- نیست، بلکه منافقانی منظور هستند که از دعوت یا دعوتگران یا جماعتشان متنفرند و می‌خواهند با آگاهی از اعتقادات دعوتگران، علیه آنان توطئه کرده و آنان را تکذیب کنند و کارهایی شبیه آن انجام دهند. چنین افرادی نباید در اعمال دعوت و دعوتگران مانند رفتن به سفر یا جابجایی میان اماکن دعوت یا حضور با دعوتگران در اجتماعات مخصوصشان شرکت داده شوند. بزرگترین اجازه‌ای که به آنان داده می‌شود، پذیرش آنان در اجتماعات عمومی جماعت دعوتگران که عموم حامیان و یاوران در آن حاضر می‌شوند و سپردن کارهای مخصوص به آنان مانند خواندن و تلخیص کتاب اسلامی سودمند و یا پیشنهادی که خودجوش مطرح می‌کنند و مانند این کارها، است. این احتیاط برای محافظت از شرّ این منافقان نفوذی، خواسته شده است، زیرا خوی و عادت آنان شر و ضرر رساندن است. خداوند متعال درباره گذشتگان و پیشینیان آنان می‌فرماید:

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (توبه:۴۷)

«اگر (آنان) همراه شما بیرون می‌آمدند، جز فساد (و تباهی) چیزی بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما فتنه‌انگیزی می‌کردند، و در میان شما افرادی (ضعیف الایمان) هستند که به (سخنان) آنها گوش فرا می‌دهند، و خداوند، (نسبت) به ستمکاران داناست.»

تفسیر این آیه قبلاً بیان شد. از این‌رو، منافقان برای فاسدکردن میان دعوتگران یا مومنان منتسب به جماعت و حامی آن، می‌کوشند و دروغ‌ها و بازدارنده‌هایی از عمل دعوت گسترش می‌دهند. چنانکه افرادی که در آیه مزبور به آنها اشاره شده، چنین کردند. آنان بر واردساختن فساد و ضرر به جماعت دعوتگران مشتاقند، چنانکه گذشتگانشان کردند و قرآن اینگونه بدان اشاره فرموده است:

﴿لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّـهِ وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ (توبه:۴۸)

«به راستی که آنان پیش از این (نیز) فتنه‌گری می‌کردند و کارها را برای تو دگرگون کردند تا آنکه حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار شد، (و شما پیروز شدید) در حالی که آنان کراهت داشتند.»

۱۶۳۱. درس هجدهم: شادی منافقان از مصیبت‌های مومنان:

از نشانه‌های منافقان این است که از مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و آزار و اذیت‌های وارده به مسلمانان شاد شده و شادمانی در چهره‌هایشان آشکار می‌شود و ابراز اندوه بر مصیبت دعوتگران برایشان دشوار است. یکی دیگر از نشانه‌های منافقان، اندوه آنان از خیر و پیشرفت دعوتگران و پیروزی آنان بر دشمنان و تأثیر بیشتر آنان بر مردم است که این موضوع از اظهار شادی کاذب آنان از آنچه به دعوتگران رسیده، فهمیده می‌شود. این، صفت منافقان قدیم و جدید، و منافقان اکبر یا اصغر است. خداوند متعال در این خصوص می‌فرماید:

﴿إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ﴾ (توبه:۵۰)

«اگر به تو نیکی برسد، آنان را ناراحت می‌کند و اگر مصیبتی به تورسد، می‌گویند: ما پیش از این چارهٔ کار خود را اندیشیده‌ایم. و شادمانه بازمی‌گردند.»

منافقان معمولاً گرفتاری‌ها و مصیبت‌های وارده بر دعوتگران را بزرگ جلوه می‌دهند، تا اراجیف سمّی خویش را بریزند و اشتیاق خویش بر دعوتگران را آشکار کنند و اینکه باید چنین و چنان می‌کردند. آنان این سخنان را با روش‌هایی نرم و لطیف و با واژه‌هایی که حسرت و تأسف را بر مصیبت‌های وارده بر دعوتگران به سبب اعمال دعوتشان برمی‌انگیزاند، بیان می‌کنند.

دعوتگران باید از تکرار این سخنان بی‌پایه و اساس منافقان به یکدیگر بپرهیزند و سخنان و شبهاتشان را- بدون نیاز به بیان اسامی‌شان- تکذیب کنند، زیرا آشکارساختن بطلان این سخنان بر سوءنیّت گوینده یا تکرارکننده دلالت دارد، تا هرکه این سخنان را می‌شنود، از او دوری کند و این همان مطلوب است.

۱۶۳۲. درس نوزدهم: برخی روش‌های پاسخ دعوتگران بر سخنان بی‌پایه منافقان:

یکی از روش‌های پیشنهادی قرآن کریم در پاسخ به سخنان بی‌پایه و اساس منافقان که آن را میان مومنان شایع می‌کنند تا گرفتاری‌های و مصیبت‌های وارده بر آنان در راه خدا را بزرگ جلوه دهند، و منافقان نفوذی در جماعت دعوتگران چنین می‌کنند، این است که دعوتگران به منافقان و عموم منتسبان به جماعت خویش بگویند:

﴿قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّـهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾

(توبه:۵۱)

«بگو: هرگز (مصیبتی) به ما نرسد جز آنچه خداوند برای ما نوشته است، او مولای ماست، و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.»

همچنین بگویند: ما همیشه به خیر و در خیر هستیم، زیرا یا پیروزشده و بدان شاد می‌شویم، یا به شهادت می‌رسیم، که هر دو سرانجام، برای مومنان خیر است. برخلاف منافقان که سرانجامشان یا فرود عذاب خدا بر آنان است به صورت مستقیم یا به دست مومنان، پس از آنکه حقیقت آنان آشکار شد و نفاقشانِ به‌گونه‌ای روشن شد که بر نزول مجازاتی که سزاوارش هستند، کفایت کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّـهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ﴾ (توبه:۵۲)

«بگو: آیا برای ما جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! (یا پیروزی یا شهادت) و ما برای شما انتظار داریم که خداوند، عذابی از نزد خودش به شما برساند، یا به دست ما (شما را مجازات کند) پس شما انتظار بکشید، بی‌گمان ما (نیز) با شما انتظار می‌کشیم.»

۱٦۳۳. درس بیستم: اسلام، شرط قبول انفاق:

از مسائلی که دعوتگران باید آن را بدانند و اگر از آنان سوال شد، به‌طور صریح آن را در جواب بگویند، این است که شرط قبول انفاق آن است که انفاق‌کننده مسلمان باشد. منظور از قبولِ انفاق، پذیرش آن نزد خداوند متعال و پاداش دادن برآن در آخرت است. از این‌رو، انفاق کافر، بلکه سایر کارهای وی از انفاق و غیرانفاق، ثوابی برایش ندارد، هرچند در کارش، منفعتی به مسلمانان برساند؛ زیرا شرط قبول- اسلام- موجود نیست. خداوند متعال در این خصوص می‌فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّـهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ (توبه:۵۴)

«و هیچ چیز مانع قبول انفاق‌های آنان نشد، مگر آنکه به خدا و پیامبرش کافر شدند، و جز با کسالت (و بی‌میلی) برای نماز حاضر نمی‌شوند، و جز با کراهت انفاق نمی‌کنند.»

۱٦۳٤. درس بیست‌ویکم: دارایی منافقان نباید در دل دعوتگران بنشیند:

شایسته نیست که اموال و اولاد منافقان به دل دعوتگران بنشیند. خداوند متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّـهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ (توبه:۵۵)

«پس (فزونی) اموالشان و اولادشان، تو را شگفت زده نکند؛ زیرا خداوند می‌خواهد به (وسیلهٔ) آن، آنان را در زندگی دنیا عذاب کند، و در حالی که کافرند جانشان برآید.»

زیرا آنچه به آنان داده شده، استدراج است. خداوند متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ (طه:۱۳۱)

«و هرگز چشمان خود را به (سوی) آنچه (از نعمت‌ها و متاع دینوی) که گروه‌هایی از آنان را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم، ندوز، اینها زینت‌ها (و شکوفه‌های) زندگی دنیا است، تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.»

یعنی نگاه چشمانت را به آنان مدوز، دوختن چشم به معنای طولانی‌کردن نگاه است به‌گونه‌ای که نگاه‌کننده از آنچه به آن نگاه می‌کند خوشش آمده و بر دلش بنشیند و آرزو کند برای خودش باشد، مانند تماشاگران قارون زمانی‌که گفتند:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (قصص:۷۹)

«پس (روزی قارون) با آرایش و زینت خویش بر قومش بیرون آمد، کسانی که خواهان زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است؛ ما نیز داشتیم، به راستی که او برخوردار از بهره عظیمی است.»

تا اینکه علما و مومنان در پاسخ آنان گفتند:

﴿وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾ (قصص:۸۰)[1]

«وای بر شما! ثواب خدا برای کسی که ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد بهتر است، و آن (سخن را کسانی) جز صابران نمی‌پذیرند.»

به‌علاوه نگریستن به متاع منافقان، گاهی به رضایت از کفر آنان و ناچیزشمردن نعمت اسلام در نگاه مسلمان منجر می‌شود و این کار، جایز نیست.

۱۶۳۵. درس بیست‌ودوم: خشنودی و خشم مومن برای خداست نه برای خودش:

دعوتگران باید بدانند و به مردم بیاموزانند که خشنودی و خشم مومن جز برای خدا نیست و خشنودی و خشم منافق برای خودش است نه برای پروردگارش. به این ترتیب، دعوتگران که الگوی مردم هستند باید بدانند خشنودی‌شان تابع خشنودی خدا و خشمشان تابع خشم خداست تا از آنچه سبب خشنودی خداست، خشنود شده و از آنچه سبب تنفر خداست، به خشم آیند. اما خشنودی هنگام دسترسی به امید و آرزوها و خشم هنگام عدم دسترسی به امید و آرزوها از صفات منافقان است. خداوند متعال می‌فرماید:

---

۱. کشاف: ۹۷/۳.

﴿وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾ (توبه:۵۸)

«و از آنان کسانی هستند که در (قسیم) صدقات (و غنایم) به تو خرده می‌گیرند، پس اگر از آن (اموال، بهره‌ای) به آنان داده شود، راضی می‌شوند، و اگر از آن (چیزی) داده نشود، فوراً خشم می‌گیرند.»

١٦٣٦. درس بیست‌وسوم: جایزنبودن شوخی در امور دین:

از کارهایی که میان نادانان و جاهلان به سبب جهالتشان از نتایج بسیار خطرناک کار، بسیار شیوع دارد، شوخی‌کردن با امور دین است؛ به عنوان نمونه ممکن است با شوخی در امور دین، به کفر کشیده شوند و میان آنان و همسرانشان جدایی واقع شود. پس دعوتگران باید این موضوع را به مردم تفهیم کنند و حرمت شوخی با امور دین را مانند شوخی با خدا و آیات و رسولش و اینکه این کار، کار منافقان است به مردم اعلام کنند. چنانکه خداوند متعال ما را از این عمل منافق آگاه کرده است:

﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّـهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَّعْفُ عَن طَائِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ (توبه:۶۵-۶۶)

«و (ای پیامبر!) اگر از آنان بپرسی: (چرا چنین کرده اید؟). گویند: ما حرف می‌زدیم، (شوخی) و بازی می‌کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟ عذر نیاورید، به راستی که شما پس از ایمان(آوردن)تان کافر شده‌اید، اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ زیرا مجرم بودند.»

ابوداود[1] و ترمذی[2] و دارقطنی[3] از ابوهریره روایت کرده‌اند که گفت: رسول خداﷺ فرمود: **«سه چیز است که جدّی آن جدّی است و شوخی آن نیز جدّی است: نکاح و طلاق و رجوع.»** ابوبکربن العربی می‌گوید: شوخی به کفر، بدون اختلافی میان امت، کفر است.[4]

---

١. ٢١٩٤.
٢. ١١٨٤.
٣. السنن: ٣/٢٥٦.
٤. قرطبی: ٨/١٩٧- ١٩٨.

۱۶۳۷. درس بیست‌وچهارم: منافقان شبیه یکدیگرند، چون امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند:

مردان و زنان منافق در صفت و عمل نفاق، شبیه یکدیگرند و از نشانه‌های بارز شباهتشان آن است که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند و بخیل هستند. اینها نشانه‌هایی است که منافقان بدان شناخته می‌شوند، پس دعوتگران باید در اعمال منافقان دقت و تأمّل کنند تا آنان را بشناسند و از آنان دوری گزینند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّـهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (توبه:۶۷)

«مردان منافق و زنان منافق، همه (همانند هم و) از یک گروهند، به کارهای زشت فرمان می‌دهند و از نیکی‌ها بازمی‌دارند و دستهایشان را (از بخشش) می‌بندند، خدا را فراموش کردند، پس خدا (نیز) آنان را فراموش کرد، بی‌گمان منافقان همان فاسقان هستند.»

۱۶۳۸. درس بیست‌وپنجم: مسخره‌کردن مومنان، نشانه منافقان:

از نشانه‌های منافقان این است که مومنان را مسخره می‌کنند، آنان را حقیر و کوچک می‌شمارند و از اعمال نیک و پاکشان بهره‌برداری می‌کنند، چنانکه صدقه‌دهندگان به مال اندک را- که همان مال اندک ثروتشان است- مسخره می‌کنند. بدون تردید این مسخره‌کردن مومنان بر غرور و کفر و نفاقشان دلالت دارد. از این‌رو دعوتگران باید مسخره‌کنندگان به مومنان را رصد کنند تا مسخره‌کنندگان به جزای خویش رسیده و دور نگه‌داشته شده و نزدیک قرار نگیرند.

۱۶۳۹. درس بیست‌وششم: منافق از نرفتن به جهاد شادمان است و دیگران را بر این کار تشویق می‌کند:

از نشانه‌های نفاق آن است که منافق از جاماندن خویش از جهاد شادمان شده و دیگران را بر این کار تشویق می‌کند.

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّـهِ وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾

(توبه:۸۱)

«واپس‌ماندگان (از غزوهٔ تبوک) از نشستن خود بعد از (مخالفت با) رسول خدا، خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال خود، و جانهای خود، در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر) گفتند: در این گرما، (برای جهاد) بیرون نروید. (ای پیامبر! به آنان) بگو: آتش جهنم (از این) گرم‌تر است. اگر درمی‌یافتند.»

پس منافقان به جهاد نمی‌روند وَ بدین کار شادمانند و دیگران را با استدلال به گرما بر این کار تشویق می‌کنند. پاسخ استدلال آنان به گرما چنین بود: ﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا﴾ از این‌رو، نشانه‌های نفاق که در این آیه بدان اشاره شد عبارتند از اینکه منافقان از نرفتن به جهاد شادمان می‌شوند و از جهاد با مال و جان بیزارند و دیگران را به نرفتن به جهاد تشویق می‌کنند و دلیلشان این است که غزوه تبوک در گرمای شدید روی داد.

بنابراین دعوتگران می‌توانند برای شناسایی منافقان به آیه مزبور استدلال کنند، پس اگر کسی را دیدند که از دعوت و تبلیغ آن خودداری کرده و از این کار خوشحال است و بیزاری‌اش را از جهاد با مال و جان اعلام می‌دارد و دیگران را بر نرفتن به جهاد تشویق می‌کند، اینها نشانه‌هایی است که بدون خطا بر نفاق شخص دلالت دارند. یکی دیگر از نشانه‌های منافق، همانند نرفتن به جهاد با جان، نرفتن به جهاد زبانی- دعوت به سوی خدا با زبان- و تشویق دیگران بر نرفتن به جهاد زبانی است؛ با این استدلال که گاهی آزار و گرفتاری‌هایی به دعوتگران به سوی خدا می‌رسد. هرگاه حال منافق از طریق این نشانه‌ها آشکار شد به هر روشی که سزاوارش باشد برخورد می‌شود مانند قطع رابطه با او و دورنگه‌داشتن وی از صفوف جماعت و واگذارنکردن هیچ عملی از اعمال دعوت به وی در صورتی‌که انتقالش به خارج شهر میسّر نباشد. حال این منافقان، برخلافِ حال مومنان است که جهاد را دوست دارند و نزد رسول خداﷺ می‌روند تا چیزی برای سوارشدنشان بیابد و آنان را به میدان کارزار برساند، اما رسول خداﷺ از آنان به‌خاطر نبود سواری دلجویی فرمود و آنان بازگشتند درحالی‌که اشک از چشمانشان سرازیر بود:

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ﴾ (توبه:۹۲)

«و نه بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند که آنان را (بر مرکبی) سوار کنی، گفتی: چیزی که شما را بر آن سوار کنم، نمی‌یابم. آنان بازگشتند، در حالی که از اندوه چشمانشان اشک ریزان بود؛ چرا که هیچ چیزی برای انفاق (در راه خدا) نیافتند.»

بنابراین، دعوتگران باید در کارهای اشخاص منتسب به جماعت دقت کنند که اگر کسی را دیدند که به‌خاطر نرفتن به جهاد زبانی خوشحال و شادمان است و نیز داوطلبان جهاد را از رفتن به جهاد بازمی‌دارد، به او بی‌توجهی کرده و با او قطع رابطه کرده و او را دور نگه دارند. و اگر کسی را دیدند که بر جهاد اشتیاق می‌ورزد و به دنبال آماده ساختن الزامات جهاد زبانی یا غیر آن است، بدانند وی مؤمنی است که دعوت به وی نیاز دارد و شایسته نزدیک‌ساختن و گرامی‌داشتن و تکلیف است.

۱٦٤٠. درس بیست‌وهفتم: هرکس دروغش آشکار شود، تصدیق نمی‌شود:

دعوتگران باید بدانند هرکه دروغش آشکار و نمایان شود، دیگر شایسته تصدیق نیست؛ زیرا دروغ، صفت منافقان است. در حدیثی که بخاری[1] آن را از ابوهریرهؓ از پیامبرﷺ روایت کرده آمده که فرمود: «**نشانه منافق سه چیز است: چون سخن راند، دروغ گوید، چون وعده دهد، تخلف کند و چون امین شمرده شود، خیانت کند.**» در حدیث دیگری از بخاری[2] از عبدالله‌بن عمرو آمده که پیامبرﷺ فرمود: «**چهار خصلت است که هرگاه در یک فرد جمع شود، او منافق خالص است و هر کس یکی از این خصلت‌ها در او باشد، صفتی از نفاق در او وجود دارد تا آن را ترک کند: چون امین شمرده شود خیانت کند؛ چون سخن راند دروغ گوید، چون عهد بندد، فریبکاری کند و چون دعوا کند دشنام دهد.**» دلیل دیگر عدم تصدیق منافق هنگام آشکار شدن دروغش این است که خداوند متعال درخصوص منافقانی که از غزوه تبوک بازماندند و برای عذرخواهی آمدند درحالی‌که در عذرخواهی دروغگو بودند، می‌فرماید:

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّـهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّـهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ **(توبه:۹۴)**

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید، از شما عذرخواهی می‌کنند، بگو: « عذرخواهی نکنید؛ ما هرگز (گفتار) شما را باور نخواهیم کرد، به راستی که خداوند ما را از اخبار شما آگاه کرده است، و به زودی خدا و رسولش، اعمال

---

۱. ۳۳، مسلم/ ۲۱۱.

۲. ۳٦، مسلم/ ۲۱۰.

شما را خواهند دید، آنگاه به سوی (خدای) دانای پنهان و آشکار بازگردانده می‌شوید؛ پس شما را به آنچه انجام می‌دادید؛ آگاه می‌کند.»

از این‌رو، دعوتگران پس از آشکارشدن دروغ دروغگویان به عنوان یکی از صفاتشان نباید با فریفته‌شدن به ایمانشان آنان را تصدیق کنند.

١٦٤١. درس بیست‌وهشتم: فایده‌نداشتن سرزنش منافقان:

پس از آنکه نفاق منافقان از طریق دلایل و قراین معتبر ثابت شد، سرزنش آنان حتی اگر عذرخواهی کنند فایده‌ای ندارد، بلکه تنها درمان آنان، رهاکردنشان بدون سرزنش و لجاجت است. خداوند متعال درخصوص منافقان بازمانده از غزوه تبوک می‌فرماید:

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (توبه:۹۵)

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا از آنان چشم‌پوشی (و اعراض) کنید، پس از آنان روی بگردانید (و اعراض کنید) بی‌گمان آنان (مردمی) پلیدند و جایگاهشان جهنم است، به کیفر آنچه که انجام می‌دادند.»

یعنی: در برابر شما به خدا سوگند می‌خورند تا از آنان صرف‌نظر کنید، یعنی: آنان را به‌خاطر بازماندنشان از غزوه تبوک سرزنش و توبیخ نکنید، پس از آنان صرف‌نظر کنید، یعنی: خواسته‌شان را بدهید و آنان را سرزنش نکنید؛ زیرا سرزنش برایشان سودی ندارد و بدان اصلاح نمی‌شوند؛ چون پلیدانی هستند که نفاق بر آنان مسلط شده است.

بنابراین دعوتگران نباید وقت و تلاششان را در سرزنش کردن منافقان که نفاقشان آشکارشده و امکان اصلاحشان وجود ندارد، هدر دهند، بلکه تمام مطلوب، مراقبت از شر منافقان با رویگردانی از آنان و عدم سرزنش و مجازاتشان است.

١٦٤٢. درس بیست‌ونهم: خشنودی و خشم مؤمن، تابع خشنودی و خشم خداست:

مومن از کسی خشنود است که خدا از او خشنود باشد و از کسی بیزار است که خدا از او بیزار باشد، و خشنودی و بیزاری مومن از چیزی، تابع خشنودی و بیزاری خدا از آن چیز است. دعوتگران در روابطشان با مردم و منتسبان به جماعت- جماعت دعوتگران-

باید بر این روش تاکید ورزند و این روشی است که خداوند متعال درباره منافقان بازمانده از غزوه تبوک بدان راهنمایی فرمود:

﴿يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّـهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه:۹۶)

«برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان راضی شوید، اگر شما از آنها راضی شوید، پس بی‌تردید خداوند از گروه فاسقان راضی نخواهد شد.»

پس هدف منافق از سوگند به خدا، کسب رضایت مومنان از آنان است پس از آنکه عذرهای دروغین خویش را عرضه کردند و بر آن سوگند یاد کردند، در نتیجه قصدشان از این سوگند، پذیرش عذریشان و رضایت شما- ای مومنان- از آنان است، اما اگر رضایت شما را به دست آورند، تا زمانی‌که خداوند از آنان خشمگین و ناراضی باشد نفعی به آنان نمی‌رساند. به این ترتیب، هدفِ خبردادن خداوند متعال از عدم رضایتش از آنان حتی در صورت رضایت مومنان، نهی مومنان از این‌کار- رضایت و خشنودی از منافقان- است؛ زیرا رضایت از کسی که خدا از او راضی نیست، کار مومن نیست و مومن باید از کسی خشنود باشد که خدا از او خشنود است و بر کسی خشم گیرد که خدا بر خشمگین او است.

۱٦٤٣. درس سی‌ام: برحذرداشتن دعوتگران از مسجد ضرار:

بیان شد که منافقان، مسجد ضرار را برای ضرررساندن به مسلمانان و پراکنده‌کردن آنان و تقویت نفاق خودشان، و کمینگاهی برای کسی که از قبل با خدا و رسولش جنگید- یعنی: لانه‌ای برای ابوعامر فاسق و دستیاران منافقش- ساختند.

۱٦٤٤. حکم مسجد ضرار:

مسجد ضرار، باید تخریب شده و نماز در آن گزارده نشود؛ تخریب به شرط آنکه فتنه به وجود نیاورد، وگرنه باید مسلمانان را از اقامه نماز دِر آن برحذر داشت و مسجدبودن مکان مانع از این کار نمی‌شود؛ زیرا رسول خداﷺ براساس فرمان پروردگارش، فرمان تخریب مسجد ضرار را صادر کرد و حکم هر مسجد زیان‌رسانی که به همان اهداف بناکنندگان منافق مسجد ضرار بنا شود، چنین است.

۱۶۴۵. اماکنی که در حکم مسجد ضرار هستند:

مفسران آنچه را در حکم مسجد ضرار است بیان کرده‌اند، در ادامه برخی از این اقوال بیان می‌شود تا دعوتگران در دیدگاهشان به مراکز یا مساجد یا اجتماعاتی که گاهی دشمنان دعوت برای ضرررساندن به آنان و جماعتشان ایجاد می‌کنند، از آنها استفاده کنند.

قول اول: زمخشری می‌گوید: بنابرقولی: هرمسجدی که به قصد فخرفروشی یا ریاکاری یا کسب آوازه و شهرت یا به هدفی دیگر غیر از طلب خشنودی خدا یا با مال ناپاک بنانهاده شده باشد، به مسجد ضرار ملحق می‌شود.[۱] اما آیا این مسجد، مسجد ضراری است که باید تخریب شود، آنگونه که مسجد ضرار ساخته‌شده به دست منافقان در مدینه، تخریب شد و پیامبرﷺ فرمان تخریبش را صادر کرد؟ چنین به نظر نمی‌رسد، بلکه می‌توان گفت: مسجدی که به این اهداف بنا شود، از جهت ساخته‌نشدن بر پایه تقوا و اخلاص کامل برای خداوند متعال، به مسجد ضرار ملحق می‌شود.

قول دوم: قرطبی در تفسیر خویش[۲] می‌گوید: علمایمان گفته‌اند: هر مسجدی که به هدف ایجاد زیان یا ریاکاری و کسب آوازه و شهرت بنا شود، در حکم مسجد ضرار است و نمازگزاردن در آن جایز نیست.

قول سوم: در تفسیر قاسمی[۳] چنین آمده است: این آیه دلالت دارد بر اینکه هر مسجدی که بر پایه اهداف مسجد ضرار بنا شود، هیچ حکم و حرمتی ندارد و ایستادن بر آن صحیح نیست، چنانکه راضی‌بالله مساجد بسیاری از باطنیه و مشبهه را به آتش کشید. امام ابن‌قیم در زادالمعاد، در فواید غزوه تبوک می‌گوید: مانند سوزاندن و تخریب اماکن گناهی که خدا و رسولش در آنها نافرمانی می‌شد، چنانکه رسول خداﷺ مسجد ضرار را سوزاند و فرمود آن را تخریب کنند، درحالی‌که مسجدی بود که در آن نماز اقامه می‌شد و ذکر خدا در آن انجام می‌شد، اما بنایش بر پایه ضرررساندن و پراکندگی مومنان و پایگاهی برای منافقان بود. هر مکانی که از این قبیل باشد، بر امام واجب است که آن را با تخریب یا سوزاندن یا تغییر کاربری و تغییر شکل، تعطیل کند. حال که حکم مسجد

---

۱. کشاف: ۳۱۰/۲.
۲. ۲۵٤/۸.
۳. ۳۲۸/۸-۳۲۹.

ضرار چنین است، پس انجمن‌های شرک که خدمتگزارانِ آنها، به شریک قراردادن آنچه در آن است با خداوند فرامی‌خوانند، سزاوارتر و واجب‌تر به این حکم هستند. همچنین است حکم اماکن گناه و فسق مانند فروشگاه‌ها و خانه‌های مشروب فروشی و منکرات. عمر رضی الله عنه، تمام یک آبادی را که در آن خمر فروخته می‌شد سوزاند و مغازه رویشد ثقفی را سوزاند و او را «فویسق» نامید و کاخِ سعد را چون درش را به روی مردم بسته بود بر روی وی طعمه حریق کرد.

قول چهارم: در تفسیر سید قطب رحمه الله[1] چنین آمده است: این مسجد- مسجد ضرار- در دوران رسول خدا، برای دسیسه‌چینی علیه اسلام و مسلمانان قرار داده شد. این مسجد همیشه به صورت‌های مختلف به‌کار گرفته می‌شود؛ به صورت اقدامی که ظاهرش اسلام و باطنش نابودکردن و تحریف اسلام است، به صورت شرایطی برای بالابردن پلاکارد دین تا در پشتش پناه گیرد، درحالی‌که دین را نشانه می‌رود، و نیز به صورت تشکیلات و سازمان‌ها و کتاب‌ها و مباحثی که از اسلام بحث می‌کنند تا افراد نگرانی را که می‌بینند اسلام، قربانی و نابود می‌شود، پرده‌نشین کند با این الهامات که اسلام، اوضاع خوبی دارد و جای هیچ ترس و نگرانی وجود ندارد.

۱٦٤٦. چکیده آنچه به مسجد ضرار ملحق می‌شود:

برای مشخص‌کردن آنچه به مسجد ضرار ملحق می‌شود و درنتیجه اتخاذ حکم آن، ناگزیر باید عناصر اساسی و تشکیل‌دهنده مسجد ضرار بیان شود. مسجد ضرارِ بناشده به دست منافقان مشتمل بر دو عنصر بود:

عنصر اول: از جهت ظاهری مشروع بود؛ زیرا مسجدی بود که در آن اذان گفته می‌شد و نماز اقامه می‌گردید، حتی مؤسسان منافق این مسجد، به رسول خدا ﷺ پیشنهاد دادند تا با اقامه نماز در مسجد، آن را افتتاح و متبرّک کند، اما خداوند، رسولش را از این کار بازداشت و پیامبر ﷺ به آنان فرمود: «**اکنون در غزوه تبوک مشغولیم و اگر خدا بخواهد هنگام بازگشت در آن نماز می‌گزاریم**»، که خداوند هنگام بازگشت پیامبر ﷺ خبر مسجد ضرار و فرمان تخریبش را بر وی نازل فرمود.

---

۱. ۳/۱۷۱۰- ۱۷۱۱.

عنصر دوم: غیرمشروع بودن هدف بنای مسجد، زیرا به هدف زیان‌رساندن به کسانی که مستحق زیان دیدن نیستند- یعنی مومنان- بنا شد و این مسجد پایگاهی برای تجمع منافقان و دیدار آنان با یکدیگر و رایزنی آنان در کارها و برنامه‌هایشان برای زیان‌رساندن به مسلمانان قرارداده شد تا مقدمه‌ای باشد بر واردساختن زیان به مومنان از طریق پراکنده ساختن آنان و منتشرکردن آنچه وحدتشان را ضعیف کرده و به آنان زیان برساند.

خلاصه مطلب درخصوص این دو عنصر تشکیل‌دهنده مسجد ضرار چنین است: ظاهری مشروع داشت که در پسِ آن، هدف غیرمشروعی- زیان رساندن به مومنان- قرار داشت. پس هر آنچه این دو عنصر در آن وجود داشته باشد، مسجد ضرار به شمار می‌رود، چه شکل ظاهری‌اش، شکل مسجد باشد، یا شکل ظاهری مشروع دیگری به خود بگیرد، تا زمانی‌که در هدف غیرمشروع- زیان رساندن به مومنان- با مسجد ضرار بناشده در مدینه، مشترک باشد.

۱٦٤٧. قاعده شناخت آنچه به مسجد ضرار ملحق می‌شود:

از طریق آنچه در مورد مسجد ضرار و دو عنصر تشکیل‌دهنده آن بیان شد، می‌توان قاعده زیر را برای شناخت آنچه به اولین مسجد ضرارِ ساخته‌شده به دست منافقان در مدینه ملحق می‌شود وضع کرد: «هرآنچه ظاهر مشروعی داشته باشد و قصد ایجادکنندگانش، تحقق هدف غیرمشروعی باشد، به مسجد ضرار ملحق می‌شود؛ زیرا روح و عناصر تشکیل‌دهنده آن را دربردارد.» این قاعده را می‌توان اینگونه مختصر کرد: «هرآنچه ظاهرش مشروع باشد و قصد مؤسّسانش، ضرررساندن به مومنان باشد، به مسجد ضرار ملحق است.»

براساس این قاعده، اماکن شرک و اماکن گناه و فسق مانند فروشگاه‌ها و خانه‌های مشروب‌فروشی و منکرات و مانند آن که امام ابن‌قیم بیان کرده، از چهارچوب مسجد ضرار و آنچه بدان ملحق می‌شود، خارج می‌شود؛ زیرا ظاهر این منکرات غیرمشروع است، پس به مسجد ضرار ملحق نمی‌شوند، هرچند به این اعتبار که در ظاهر و در باطن منکر هستند، اما همانند مسجد ضرار، سزاوار نابودشدن هستند.

۱٦٤٨. نمونه های الحاقی به مسجد ضرار:

از طریق مطالب مذکور در مورد عناصر مسجد ضرار و قاعده شناخت آنچه بدان ملحق می‌شود، همچنین بنابر تعمیم می‌توان گفت: هر آنچه برای زیان‌رساندن به

مسلمانان یا جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- اتخاذ شود، هر چند در ظاهر، شکل مشروعی داشته باشد، به‌خاطر تحقق این هدف پلید، ملحق به مسجد ضرار به شمار می‌رود؛ مانند: ایجاد ساختمان برای دشمنان اسلام یا دشمنان دعوت و جماعت دعوتگران تا جهت وضع برنامه‌ها و نقشه‌های توطئه و نیرنگ و زیان رساندن، در آن اجتماع و با یکدیگر رایزنی و مشورت کنند؛ چه این ساختمان مسجدی باشد یا مدرسه یا درمانگاه یا بیمارستان یا منزل یا دژی، یا هرآنچه به نام مرکز فرهنگی یا اجتماعی شناخته می‌شود، یا مانند ایجاد سازمان‌ها و تجمعات یا اجتماعات یا احزاب فرهنگی یا دینی یا خیریه، یا هر پلاکارد یا عنوانی که ممکن است برای این سازمان‌ها وضع شود تا بر هدف پلید ایجادکنندگانش- زیان‌رساندن به افراد مذکور- سرپوش بگذارد. تمام این موارد به دلیل انطباق موارد مذکور بر آنها، به مسجد ضرار ملحق هستند.

۱٦٤۹. آنچه به مسجد ضرار ملحق می‌شود، حکمش را می‌گیرد:

آنچه به مسجد ضرار ملحق شود، حکم آن- نابودی با تخریب یا سوزاندن- را می‌گیرد، یعنی از بین‌بردن صورت خارجی‌اش، پس اگر ساختمان باشد، باید تخریب و نابود شود، به شرط آنکه امکان نابودی وجود داشته باشد و احتمال وقوع فتنه نرود، اما اگر نابودی امکان نداشت یا ترس از وقوع فتنه بود، برحذرداشتن مسلمانان از آن کفایت می‌کند، یعنی دعوتگران با این تحذیر، دلیل این تحذیر را بیان کنند که این کار با آشکارساختن اهداف مؤسسان این ساختمان انجام می‌شود و از مسلمانان خواسته شود در آن آمد و شد نکنند، پس اگر مسجد است به مسلمانان توصیه شود که در آن نماز نگزارند؛ اگر انجمنی است در آن آمد و شد نکنند، اگر مدرسه‌ای است، فرزندانشان را به آن نفرستاده و در آن تدریس نکنند؛ زیرا این تدریس، نوعی شهادت ضمنی و سکوتی بر درستکاری اداره‌کنندگان این مدرسه است که این کار ناجایز است. همچنین اگر آنچه به مسجد ضرار ملحق می‌شود، اتحادیه یا جماعت یا حزب یا مرکزی فرهنگی و آنچه بازگشایی‌اش از راه‌های قانونی امکان دارد، باشد، دعوتگران باید بر رسوانمودن این سازمان‌ها و بیان حقیقت و اهداف پلید آن مانند زیان‌رساندن به اسلام و مسلمانان و جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- بکوشند و از یاوران و حامیان خویش و عموم مسلمانان بخواهند این سازمان‌ها را تحریم کنند و به صراحت و روشنی و به‌طور مشخص به آنان بگویند: حضورشان در این اجتماعات و انجمن‌ها و جشن‌ها که گاهی در

مناسبت‌های دینی یا غیرآن برگزار می‌شود جایز نیست، و پذیرفتن دعوت صاحبان این سازمان‌ها برای ایراد سخنرانی دینی یا فرهنگی در مراکز این سازمان‌ها، برای دعوتگر و هر مسلمان غیوری جایز نیست، زیرا این استجابت، مشارکت در کار جعلی‌شان، تقویت آنان و القای این گمان باطل بر مسلمانان است که شائبه و ضرری در آنها نیست، افزون بر آنکه این مشارکت با حضور و تدریس در اجتماعات آنان، سبب افزایش شمارشان است.

۱٦۵۰. یک سؤال و جواب:

شاید کسی بپرسد: آیا رسواکردن اهداف این انجمن‌ها و سازمان‌ها جایز است، درحالی‌که این رسواسازی نوعی غیبت به شمار می‌رود و چه‌بسا غیبت‌هایی که غیبت‌کننده ادعا می‌کند، غیبت‌شدگان علیه اسلام و مسلمانان دسیسه‌چینی می‌کنند...؟

پاسخ این سوال چنین است: آری، این رسواسازی و بیان اهداف این سازمان‌ها و انجمن‌ها جایز است؛ زیرا نوعی خیرخواهی برای مردم به شمار می‌رود تا در دام و دروغ آنها شکار نشوند، به‌علاوه نوعی بازگرداندن شر و زیانشان از مسلمانان و جماعت دعوتگران است و در حدیث شریف نبوی چنین آمده است: «**لاضرر و لاضرار**؛[در اسلام]زیان‌دیدن و زیان‌رساندن مشروعیت ندارد.»[1] زیرا این سازمان‌ها که هدف پلیدشان- زیان رساندن به اسلام یا جماعت دعوتگران- آشکارشده، ستمگر به شمار می‌روند و خداوند متعال به مظلوم اجازه داده که ستمِ وارده و ستمگر و هدف ستمش را با صدای بلند فریاد زند:

﴿لَّا يُحِبُّ اللَّـهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ﴾ (نساء:۱۴۸)

«خداوند بانگ‌برداشتن به سخنان ناروا را دوست ندارد، مگر (از جانب) آن کس که مورد ستم واقع شده باشد.»

در تفسیر این آیه آمده که مظلوم می‌تواند ستمِ وارده بر خویش را با صدای بلند بگوید و بدی ستمگرش را به زبان آورد. برخی اقوال مفسران در خصوص این آیه در ذیل می‌آید:

قول اول: زمخشری در تفسیر ﴿لَّا يُحِبُّ اللَّـهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ﴾ می‌گوید: یعنی: مگر بانگ برداشتن از کسی که بر او ستم رفته باشد: بانگ برآوردن مظلوم

---

۱. این حدیث بر اساس شواهدش، حسن است: احمد/۲۸٦۵، ابن‌ماجه/۲۳۴۱.

را که دعای بد بر ستمگر می‌کند و بدی‌اش را بیان می‌کند از بانگ برآوردنی که خدا دوست ندارد، استثنا کرد.[۱]

قول دوم: در تفسیر ابن‌عطیه[۲] در مورد چگونگی بانگ‌برداشتن به بدزبانی از جانب مظلوم چنین آمده: مجاهد گفت: بیان چیزی که به زور و ستم گرفته شده است.

قول سوم: در تفسیر قرطبی[۳] چنین آمده: ابن‌عباس و سدی گفته‌اند: کسی که بر او ستم رفته می‌تواند مثل ستم ستمگر از او انتقام بگیرد و به بدزبانی از او بانگ برآورد.

قول چهارم: محمدرشید رضا[۴] در تفسیر المنار چنین می‌گوید: برخی مفسّران آورده‌اند که معنای این آیه چنین است: خداوند بانگ‌برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر بانگ‌برداشتن کسی که بر او ستم واقع شده برای دفاع از خودش.

قول پنجم: در تفسیر قاسمی[۵] اینگونه آمده است: مگر بانگ‌برداشتن مظلوم، به اینکه بر ستمگرش دعای بد کند، یا از او شکایت کند و بدی‌اش را به زبان آورد.

خلاصه اقوال مفسران این است که ستم‌دیده می‌تواند بدی ستمگرش- یعنی ستمی که بر او وارد ساخته- را به زبان آورد و این در مفهوم غیبت حرام قرار نمی‌گیرد. به‌علاوه ستم واقع‌شده و دفعش منظور است. این ستم در حقیقت، تجاوز بر مسلمانان و گمراه ساختن آنانا‌ست یا تجاوزی است که بر جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- وارد شده است. در نتیجه، گرفتن انتقام از سازمان‌های مذکور که بر پایه زیان‌رساندن به مسلمانان یا جماعت دعوتگران برپا شده‌اند، همان دفاع از حق‌الله و دفعِ تجاوز از کسانی است که به دین خدا دعوت می‌دهند، پس رسواکردن این افترازنندگان، در واقع همان دفع و جلوگیری از کسانی است که قصد بازداشتن از راه خدا را دارند، پس دفع آنان و برملاساختن ستم و اهداف پلیدشان سزاوارتر است از اینکه ستم‌دیده، ستمگری را که ضرر شخصی به او رسانده، دفع کند.

---

۱. کشاف: ۵۸۲/۲۱.
۲. ۲۷٤/٤.
۳. ۱/٦.
٤. ٥/٦.
٥. ٥۲۸/٥.

به‌علاوه تلاش این سازمان‌ها و انجمن‌ها برای زیان‌رساندن به مسلمانان یا جماعت دعوتگران، ستم غیرقابل تحمّلی است؛ زیرا زیانی عمومی بوده و از دعوت به سوی خدا بازمی‌دارد. خداوند متعال نیز به کسی که مورد ستم واقع شده اجازه داده از ستمگرش انتقام گیرد:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنتَصِرُونَ﴾ (شوری:۳۹)

«و کسانی که چون ستمی به آنان برسد، انتقام می‌گیرند.»

در تفسیر این آیه چنین آمده: یعنی: بدون تجاوز [از حد] از ستمگرشان انتقام می‌گیرند. و خداوند این انتقام‌گیران را ستوده است.[1] در تفسیر زمخشری چنین آمده: اگر بگویی: آیا آنان به‌خاطر انتقام‌گیری ستایش شده‌اند، می‌گویم: آری، زیرا هر کس حقش را بدون تجاوز از حدّ و فرمان خدا بستاند و در دفع بدخوی، دفاع از آبرویش و بازداشتن ستمگرش زیاده‌روی نکند، فرمانبردارِ خداست و فرمانبرداران از خدا ستایش شده‌اند.[2] خداوند متعال در ادامه فرمود:

﴿وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَـٰئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّن سَبِيلٍ﴾ (شوری:۴۱)

«و کسی که پس از ستمی که بر او رفته است، انتقام بگیرد، پس اینانند که هیچ راه (ملامتی) بر آنان نیست.»

یعنی سرزنش و مجازات و عیبی بر آنان نیست.[3] کمترین درجه انتقام‌گیری، دفع تجاوزِ متجاوز و ستم ستمگر است، پس اگر این دفع، با آشکارساختن نیّات و اهداف متجاوز و ستمگر و گاهی با به‌کارگیری روش‌هایی محقّق شود، از نظر شرعی اجازه داده شده است و آنچه بر این مشروعیت می‌افزاید آن است که بدانیم دفع این ستمگر، دربردارنده دفع تلاش پلیدش برای بازداشتن از راه خداست؛ زیرا با نیرنگ و آزار و زیان‌زدنش به جماعت دعوتگران، در واقع یکی از اعمال پلید بازداشتن از راه خدا را اجرا می‌کند، زیرا دعوتگران خصومت شخصی با این سازمان‌ها و اداره‌کنندگانشان ندارند، بلکه اداره‌کنندگان این سازمان‌ها هستند که با دعوتگران به سوی خدا دشمنی می‌کنند،

---

۱. فتح البیان: ۳۱۲/۱۲.
۲. کشاف: ۲۲۹/٤.
۳. همان: ۲۳۰/٤.

درنتیجه توطئه و برملاساختن دروغشان، نوعی خیرخواهی به خدا و رسول و دینش و عموم مسلمانان است.

۱۶۵۱. سوال و جوابی دیگر:

گاهی به عنوان اعتراض یا سوال گفته می‌شود: آنچه درباره الحاق سازمان‌ها و تشکیلاتی که قصد توطئه و زیان‌رساندن به مسلمانان و جماعت دعوتگران را دارند به مسجد ضرار گفته شد آیا به معنای حق انحصاری این جماعت اسلامی که جماعت دعوتگران به اسلام نامیده شده، است؟ و آیا برپایی جماعت اسلامی دیگری با وجود جماعت اسلامی موجود- جماعت دعوتگران- از نظر شرعی ممنوع است؟ پاسخ چنین است: خیر، انحصار دعوت به سوی خدا و دینش از جانب هیچ فرد یا گروهی جایز نیست؛ زیرا هر مرد و زن مسلمانی، مخاطبِ دعوت‌دادن به سوی خدا است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ هَـٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّـهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّـهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف:۱۰۸)

«(ای پیامبر!) بگو: این راه من است، من با بصیرت (کامل) به سوی خدا دعوت می‌کنم، و کسانی که از من پیروی کردند (نیز چنین می‌کنند) و خداوند پاک و منزه است، و من از مشرکان نیستم.»

میدان عمل اسلامی، تمام افراد و گروه‌های خدمتگزار به اسلام را تا زمانی که برای خشنودی خدا و با روش‌های مشروع کار کنند، دربرمی‌گیرد. در واقع میدان عمل اسلامی زمانی تنگ می‌آید که کارگزاران، بدون اخلاص و با روش‌های غیرشرعی عمل کنند؛ زیرا در چنین صورتی، میدان عمل اسلامی در نگاه آنان مانند یکی از میادین کارهای دنیایی جلوه می‌کند، درحالی‌که طبیعتش بر متقاضیان و کارگزارانش تنگ می‌آید. همچنین میدان عمل اسلامی زمانی تنگ می‌آید که برخی کارگزاران در پیِ دنیا باشند و راه‌های غیرمشروعی در پیش گیرند؛ زیرا آنان با کارگزاران مخلَص و پایبند به روش‌های مشروع در عمل، درگیر خواهند شد و آنان را از عملشان بازخواهند داشت. بسیار روشن است که برپایی اجتماعی برای نیرنگ‌زدن به این جماعت اسلامی موجود که دعوتگران به سوی خدا را دربردارد، عمل اسلامی مشروع و موردپسند خدا نیست و این اجتماع جدید، هدف یا عملی جز توطئه‌چینی و افترا بر این جماعت موجود و برخورد با آن و تعقیب

روش‌هایش برای ایجاد شر و زیان بر آن نیست، گرچه میدان عمل اسلامی بسیار گسترده است و بر کسی تنگ نیست. پس این جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- حق دارد از خود دفاع کند و افراد یا گروه‌های ستمگر بر خویش را دفع کند؛ زیرا در حقیقت ستم آنان، ستم و تجاوز بر دین خداست، چون از دین بازمی‌دارند. اما اگر گروه‌هایی برای عمل به اسلام ایجاد شد و کاری به دیگران نداشتند و در تلاش برای زیان‌رساندن به آنان نبودند، ایرادی بر آنها نیست و بر جماعت اسلامی موجود- جماعت دعوتگران- تنگ نمی‌آید؛ زیرا چنانکه گفته شد در عمل اسلامی، امتیاز و حق انحصاری برای هیچ‌کس وجود ندارد.

١٦٥٢. سؤال و جواب سوم:

گاهی به عنوان اعتراض یا سوال گفته می‌شود: این تشکیلات و سازمان‌ها که در واقع قصد یا عملشان نیرنگ و زیان‌رساندن به مسلمانان یا جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- است و بدین منظور ایجاد شده‌اند، چگونه شناسایی می‌شوند؟ و چگونه این جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- پی می‌برد که فلان جماعت فقط به قصد آزار و زیان‌رساندن به آن ایجاد شده است؟ پاسخ به این سوال چنین است: این موضوع از طریق بررسی اقوال و افعالِ جماعت موردنظر و سنجش این اقوال در ترازوی شریعت و دقت و تأمّل در صفات اداره‌کنندگان آن جماعت و بررسی قراینی که در عمل به آنها استدلال می‌کنند، فهمیده می‌شود. پس منافق یا کسی که صفت یا صفاتی از نفاق دارد، از طریق این صفات شناخته می‌شود و خواهان شر و زیان نیز از طریق اعمالش در برابر کسی که قصد زیان رساندن به او را دارد، شناخته می‌شود. به ندرت اتفاق می‌افتد که فایده‌رسان یا ستمگر یا خواهان شر و زیان، بر مومن صادق پوشیده بماند، زیرا وی- مومن صادق- زیرکی و تیزهوشی‌ای دارد که با آن پلید را از پاکیزه تشخیص می‌دهد و بدون شک این تشخیص از راه سنجش اعمالِ جماعت خواهانِ ایجاد شر و زیان بر جماعت اسلامی موجود- جماعت دعوتگران- حاصل می‌شود. این نشانه‌ها، قراینی بر حقیقت مقاصد پلید جماعت موردنظر است و به‌کارگیری قراین در امور شرعی جایز است و دستیابی به شناخت صفت یا حالت چیزی یا شخصی بر اساس ظن غالب نیز امری است که از نظر شرعی جایز است. به همین منظور، فقها گفته‌اند: ظن غالب در معاملات، یعنی در روابط میان مردم، از جهت عمل و تکیه بر آن، جانشین یقین می‌شود. چنانکه قاضی بنابر

ظن غالبش به راستگویی شهود، براساس شهادتشان عمل می‌کند و در پرونده جرم قتل عمد، حکم اعدام مشهودعلیه را صادر می‌کند. جماعت اسلامی- جماعت دعوتگران- برای آشکار ساختن اهداف کسانی که قصد توطئه‌چینی بر آن را دارند، نباید شتاب کند، بلکه باید به آرامی عمل کند تا در خطا نیفتد.

۱۶۵۳. وظیفه دعوتگران در برابر مسجد ضرار و آنچه به این مسجد ملحق می‌شود:

جبهه‌گیری و وظیفه دعوتگران در برابر مسجد ضرار و آنچه بدان ملحق می‌شود باید براساس آنچه بیان شد، باشد، به این معنا که این مسجد و آنچه در منطقه‌شان در مفهوم این مسجد است و آنچه بدان ملحق می‌شود و وجود عناصر مسجد ضرار را در آن، بشناسند، پس اگر یقین یا ظن غالب پیدا کردند که مسجد ضرار یا ملحق به آن است، وظیفه دارند که در صورت امکان آن را تخریب و نابود کنند، وگرنه به دورساختن از آن و مشارکت‌نکردن در تقویتش و افزودن شمار افرادش به نحوی که به تفصیل بیان شد، پرهیز دهند. و خدا یاری‌رسان است.

فصل بیست و یکم

حجةالوداع

مبحث اول
چکیده رویدادهای حجةالوداع

۱٦٥٤. چکیده حجةالوداع:

این حج در سال دهم هجری روی داد و حجةالوداع نام گرفت، زیرا رسول خداﷺ در این حج هنگام رمی حجره عقبه فرمود: «**مناسک حج را از من فراگیرید که شاید پس از این حج، سال دیگری حج نگزارم.**»[1] با حلول ماه ذوالقعده رسول خداﷺ آماده سفر حج شد و آن را به مردم اعلام کرد و فرمود آماده شوند. مسلمانان از هر سو، از شهرها و روستاها سرازیر شدند و پیامبرﷺ با بیش از صدهزار نفر همراه، به سوی بیت‌الله الحرام برای گزاردن حج رهسپار شدند درحالی‌که لبیک و تکبیر و تهلیل می‌گفتند: رسول خداﷺ در روز چهارم ذوالحجه وارد مکه شد و با مشاهده کعبه مشرفه فرمود: «**پروردگارا تو حقیقت سلامتی و امن هستی و سلامتی و امن از جانب توستِ، پس ما را به سلامتی تحیت بخش. پروردگارا بر شرافت و عظمت و مهابت و احسان این خانه بیفزا و بر کرامت و شرافت و عظمت و احسان حج‌گزاران و عمره گزارانش بیفزا.**» آنگاه سوار بر ناقه‌اش خانه را طواف نمود، سپس سعی میان صفا و مروه را بجا آورد. در روز هشتم ذوالحجه پس از بجاآوردن احرام حج، به

---

۱. مسلم/ ۳۱۳۷.

سوی مِنی رفت و با اصحابش نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در آنجا بجا آورد. پس از طلوع خورشید روز نهم ذوالحجه با اصحابش به سوی عرفات رهسپار شد.[1]

١٦٥٥. خطبه پیامبرﷺ در عرفات:

پیامبرﷺ در عرفات در میان این گروه‌های مسلمانان، خطبه جامعی ایراد فرمود.بخشی از این خطبه پس از حمد و ستایش خدا چنین است: **«ای مردم! سخنم را بشنوید، زیرا نمی‌دانم شاید پس از امسال با شما در چنین مکانی هرگز دیدار نکنم، ای مردم: همانا خون‌ها و مال‌هایتان بر یکدیگر حرام است تا با پروردگارتان دیدار کنید، مانند حرمت امروز شما، در این ماه شما و در این شهر شما، آیا [پیام حق] را رساندم؟ خداوندا گواه باش. هرکس امانتی نزدش دارد آن را به امانت‌دهنده بازگرداند، آگاه باشید که تمامی امور جاهلیت را زیرپا نهاده‌ام- یعنی باطل کرده‌ام- و ربای جاهلیت باطل است. نخستین ربا که از رباهای جاهلیت باطل کرده‌ام، ربای عمویم عباس‌بن عبدالمطلب است. خونخواهی جاهلیت باطل است و نخستین خونی که از خون‌های دوران جاهلیت باطل می‌کنم، خون پسر ربیعة بن حارث‌بن عبدالمطلب است. همانا کارهای دوران جاهلیت باطل است، جز پرده‌داری و آب‌دهی- یعنی: خدمتکاری خانه کعبه و آب‌دهی حجاج. عمد قصاص دارد و شبه عمد آن است که قتل با عصا و سنگ انجام شود و در آن صدشتر [دیه] است و هر کس بر آن بیفزاید، اهل جاهلیت است. ای مردم: همانا شیطان از اینکه در این سرزمین پرستش شود برای همیشه ناامید شد، ولی اگر در سایر موارد از او فرمانبرداری کنید به کارهایی که شما آن را ناچیز می‌شمارید راضی می‌شود. درباره زنان از خداوند پروا کنید که آنان را به [عنوان] امانت الهی گرفته‌اید، مالک چیزی بر خود نیستند و با کلمه الهی- یعنی: عقد نکاح- از آنان کامیاب شده‌اید، پس درباره زنان از خدا پروا کرده و به آنان نیکی کنید. آیا [پیام حق] را رساندم؟ خداوندا گواه باش. ای مردم، همانا مومنان با یکدیگر برادرند و برای هیچ‌کس مال برادرش حلال نیست جز اینکه با رضایت قلبی به او عطا کند، آیا [پیام حق] را رساندم؟ خداوندا گواه باش. پس از من کافر نشوید که گردن یکدیگر را بزنید. در میان شما چیزی بر جای نهاده‌ام که اگر بدان چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت پیامبرش. ای مردم: همانا پروردگارتان یکی است و پدرتان یکی است، همگی از آدم هستید و آدم از خاک است، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترینتان است: عربی بر اعجمی برتری ندارد جز**

---

١. السیرة النبویةالعمری: ٥٤٩/٢، السیرة النبویة ابوشهبه: ٥٦٧/٢، الرحیق المختوم/٤٢٠.

به تقوا، آیا [پیام حق] را رساندم؟ خداوندا گواه باش. ای مردم: خداوند برای هر وارثی سهمی از میراث قرار داده و وصیتی برای وارث نیست و در بیشتر از یک‌سوم وصیت جایز نیست.»

١٦٥٦. آیه نازل‌شده در روز عرفه:

بخاری در صحیح خویش[1] از عمربن خطاب روایت کرده که درباره آیه

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّـهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (مائده: ٣)

«(گوشت) مردار، و خون و گوشت خوک و آنچه (هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شود، و (حیوانات) خفه‌شده، و با ضربه مرده، و از بلندی افتاده، و به ضرب شاخ (حیوان دیگری) مرده، و آنچه درندگان خورده باشند،- مگر آنکه ذبح (شرعی) کرده باشید-، و آنچه برای بت‌ها ذبح شده، و آنکه با تیرهای فال؛ بخت و قسمت طلب کنید (همه) بر شما حرام شده، و (روی‌آوردن به تمام) اینها فسق و نافرمانی است. امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند، بنابراین از آنان نترسید و از من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را (به عنوان) دین برای شما برگزیدم. اما هر کس که از گرسنگی درمانده شود و مایل به گناه نباشد (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورد) پس (بداند که) خداوند آمرزنده مهربان است.»

گفت: این آیه زمانی نازل شد که رسول خداﷺ در عرفه بود. عمر با نزول این آیه گریست. هنگامی که [پیامبر] از او پرسید: **چه چیز تو را می‌گریاند؟** پاسخ داد: اینکه پس از کمالِ [دینمان] جز نقصان [در انتظارمان] نیست.

١٦٥٧. خطبه روز عید قربان پیامبرﷺ در منی:

پیامبرﷺ روز عید قربان در منی خطبه دیگری ایراد فرمود که برخی از آن چنین است: **«این کدام ماه است؟** گفتیم: خدا و رسولش داناترند. پیامبر اندکی سکوت کرد، پنداشتیم

---

١. ٤٥، مسلم/٧٥٢٥.

که آن را به نام دیگری نامگذاری کند. فرمود: آیا ذوالحجه نیست؟ گفتیم: آری. فرمود: این کدام شهر است. گفتیم: خدا و رسولش داناترند. اندکی سکوت کرد، پنداشتیم که آن را به نام دیگری نامگذاری کند. فرمود: آیا شهر مکه نیست؟ گفتیم: آری. فرمود: امروز چه روزی است؟ گفتیم: خدا و رسولش داناترند. اندکی سکوت کرد و پنداشتیم آن را به نام دیگری نامگذاری کند. فرمود: آیا روز عید قربان نیست؟ گفتیم: آری، فرمود: جان و مال و آبروی شما بر یکدیگر حرام است مانند درست امروز شما، در این ماه شما و در این شهر شما. به زودی به دیدار پروردگارتان درمی‌آیید و درباره اعمالتان از شما می‌پرسد، آگاه باشید که پس از من گمراه نشوید که گردن یکدیگر را بزنید، باید کسانی که در اینجا حاضر هستند این پیام را به غایبان برسانند، چه بسا پیام‌گیرندگانی هستند که از شنونده نخستین، فهیم‌تر و گیرنده‌ترند.»

۱۶۵۸. خطبه سوم رسول خداﷺ:

رسول خداﷺ در مِنی، در میانه روزهای تشریق، روز دوازدهم ذوالحجه، خطبه دیگری ایراد فرمود که تاکید برخی سخنانش در دو خطبه روز عرفه و روز عید قربان در منی بود. درواقع تکرار خطبه در حجة‌الوداع برای مسلمانان ضروری بود، زیرا پیامبرﷺ احساس کرد که آخرین حجش است، حتی به این موضوع تصریح فرمود. از این‌رو، مهربانی وی نسبت به امتش اقتضا می‌کرد برای تاکید مقاصد خطبه‌اش آن را تکرار کند و دانست که نیاز دارند دوباره آن را بشنوند و حفظ کرده و به یاد سپرده و به غایبان برسانند، حتی فرمان داد تا آن را به غایبان برسانند.

۱۶۵۹. آیات نازل شده در ایام تشریق در منی:

حافظان، بزار و بیهقی با اسناد از ابن‌عمر روایت کرده‌اند که گفت: این سوره

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّـهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّـهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ (نصر: ۱-۳)

«ای (پیامبر) هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد. و مردم را می‌بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می‌شوند. پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، همانا او بسیار توبه‌پذیر است.»

در ایام تشریق - در منی- نازل شد. ابن‌کثیر این روایت را در کتاب البدایه‌والنهایه بیان کرده است. ابن‌حجر عسقلانی می‌گوید: گفته می‌شود سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّـهِ﴾ در روز

عید قربان درحالی‌که پیامبرﷺ در حجةالوداع بود نازل شد.[1] عمربن خطاب از عبدالله‌بن عباس پس از آنکه درباره معنای سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّـهِ﴾ از او پرسیده شد، پرسید، عبدالله‌بن عباس گفت: آن ارج نهادن رسول خداﷺ است که خداوند او را آگاه کرد هنگامی‌که یاری خدا و فتح- فتح مکه- فرارسد، این نشانه بزرگ‌شمردن توست، پس خدای خویش را سپاسگزاری کن و از او آمرزش بخواه که توبه‌پذیر است. عمر گفت: آن را نمی‌دانستم تا اینکه آگاهم کردی.[2]

مبحث دوم
درس‌های حجةالوداع

۱۶۶۰. درس اول: آموزش مستقیم:

رسول خداﷺ، مناسک حج را به صورت عملی به صحابه گرامی‌اش آموزش داد؛ یعنی به آموزش گفتاری بسنده نکرد بلکه به‌طور عملی آن را انجام داد. به همین منظور فرمود: «**مناسک [حج] خویش را از من فراگیرید.**» بر این اساس شایسته است دعوتگران، مقاصد اسلام و مطلوبات شرعیه یا دست کم برخی از آنها را بصورت عملی آموزش دهند، مثلاً دعوتگر برای آموزش وضو به کودکان یا عوام، وضو و نماز را انجام دهد تا چگونگی وضوگرفتن و نمازگزاردن را به چشم ببینند. همچنین هنگام آموزش قرائت قرآن به صورت صحیح، به آموزش زبانی قواعد تلاوت و تجوید به تنهایی بسنده نکنند بلکه آن را کاربردی اجرا کنند، یعنی قرآن را براساس قواعد تلاوت در برابرشان قرائت کنند.

۱۶۶۱. درس دوم: تکرار خطبه‌ها:

دانستیم که پیامبرﷺ خطبه‌اش را تکرار کرد. ایشان در عرفه و منی دو مرتبه خطبه ایراد فرمود که برخی مفاهیم این خطبه‌ها یکسان بود. از این‌رو، دعوتگران با پیروی از رسول خداﷺ باید خطبه‌هایشان را تکرار کرده و برخی مفاهیم را که نیاز می‌دانند تکرار کنند تا شنوندگان آن را حفظ و مراقبت کرده و از یاد نبرند، زیرا هدف خطبه خطیب، بهره‌گیری شنوندگان است، پس اگر این فایده فقط با تکرار خطبه‌ها از نظر عدد یا از نظر تکرار

---

۱. فتح الباری: ۷۳۴/۸.
۲. همان: ۲۰/۸.

مفاهیم، حاصل یا کامل شود، دعوتگر باید آن را تکرار کند و تا زمانی که نفوذ مفاهیم مشخصی در اذهان شنوندگان نیاز است، بر ایراد خطبه جدید اشتیاق نورزد.

مشغله فکری دعوتگر، فایده‌رساندن به شنوندگان است، نه فصاحت و زبان‌آوری در خطبه‌ها و تنوع مفاهیم آن بدون نظر و اهمیت‌دادن به نیاز شنوندگان و فهمیدن و فراگرفتن این مفاهیم توسط آنان.

١٦٦٢. درس سوم: حاضر باید به غایب برساند:

شایسته است که دعوتگران هنگام تدریس یا ایراد سخنرانی در برابر برادران خویش یا عموم مسلمانان به حاضران بگویند: حاضران باید آنچه را می‌شنوند به غایبان برسانند، تا افراد بیشتری نفع ببرند. این عمل از باب همکاری در کار خیر است. به‌علاوه چنانکه در حدیث آمده، چه بسا پیام‌گیرانی هستند که از شنونده نخستین، فهیم‌تر و گیرنده‌ترند.

١٦٦٣. درس چهارم: جلب توجه حاضران به گفته‌های خطیب:

سوال پیامبرﷺ از حاضران درباره روز و ماه و شهری که در آن قرار داشتند و آن را می‌دانستند، برای جلب توجهشان و گوش فرادادن کامل آنان بود. قرطبی در این خصوص می‌گوید: سوال پیامبرﷺ از سه مورد- یعنی: روز و ماه و شهر- و سکوت وی پس از هر سوال، برای استحضار فهم آنان و توجه همه به وی و احساس به بزرگی خبر بود، از این‌رو در ادامه فرمود: «**جان و مال و آبروی شما بر یکدیگر حرام است مانند حرمت امروز شما، در این ماه شما و در این شهر شما.**» از این‌رو دعوتگران باید در دروس و سخنرانی‌ها و خطبه‌هایشان چنین کنند تا توجه شنوندگان را به خود جلب کنند و آنان بیشتر و بهتر گوش فرادهند.

١٦٦٤. درس پنجم: شنیدن علم به نوبت و رساندن آن به غایب:

شایسته است که امیر جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، اگر درسی هفته‌ای دارد به پیروانش توصیه کند حضور یابند و اگر کسی به‌خاطر کارش یا دوری مسافت از حضور بازمی‌ماند با شخصی دیگر برای حضورِ نوبتی در جلسه درس امیر موافقت کند تا یکی از آن دو که حضور می‌یابد، درس را به غایب برساند. امام بخاری از عمربن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که گفت: من و همسایه انصاری‌ام در منطقه عوالی مدینه[1] بودیم و به نوبت نزد رسول خداﷺ می‌رفتیم، روزی او می‌رفت و روزی من، روزی که من می‌رفتم خبر آن روز را از وحی و غیر آن به وی می‌رساندم و روزی که او می‌رفت نیز چنین می‌کرد...

---

۱. روستاهای اطراف مدینه. مترجم.

فصل بیست‌ودوم

بیماری پیامبرﷺ و سخنان و اعمال وی پیش از وفات و درس‌های آن

مبحث اول
بیماری و اعمال پیامبرﷺ تا زمان وفات

ارسال أسامة بن زید با لشکری برای جنگ با روم:

رسول خداﷺ پس از حجةالوداع و در آخر ماه صفر سال یازدهم هجری مردم را به جنگ با روم فراخواند. سه هزارتن از بزرگان مسلمانان که در آن میان، مهاجران و انصار مانند ابوبکر و عمر و ابوعبیده و دیگران بودند، بدین منظور فراهم آورد و اسامةبن زید را به فرماندهی آنان منصوب کرد. رسول خداﷺ او را فراخواند و فرمود: «**به محل شهادت پدرت برو و آنان را زیر سُم اسب‌ها بگیر که من تو را به فرماندهی این لشکر برگزیده‌ام، سپاه را به دشمن پیش بران تا اخبار دشمن را زود به دست آوری، اگر خداوند تو را پیروز ساخت در آن سرزمین کمتر توقف کن.**» این رویداد، اندکی قبل از بیماری رسول خداﷺ بود. اسامه جوانی بود که هنوز بیشتر از بیست سال از عمرش نگذشته بود؛ از این‌رو برخی مانند عیاش‌بن أبی‌ربیعه مخزومی خرده گرفته و به سن کمش اعتراض کردند. این خبر به پیامبرﷺ رسید، پس برایشان سخنرانی کرد که بخشی از آن چنین است: «**اینک که در امارت او خرده می‌گیرند، [به یاد آورید که] پیش از این بر امارت و فرماندهی پدرش خرده می‌گرفتید، به خدا که او شایسته فرماندهی و نزد من از دوست‌داشتنی‌ترین مردم بود و این پسر نیز پس از او نزد**

من از دوست‌داشتنی‌ترین مردم است.» در ادامه، بیماری رسول خداﷺ شدت یافت، آنگاه فرمود: «سپاه اسامه را روانه کنید.» اسامه و سپاهش به خارج مدینه برای حرکت بیرون رفتند و در این هنگام از شدت یافتن بیماری رسولﷺ باخبر شدند، ناگزیر منتظر ماندند، بخصوص بزرگانی از مهاجران و انصار در این سپاه بودند که می‌طلبید در این وضعیت دشوار در مدینه باشند. حکمت‌های رسایی در امارت اسامه وجود داشت؛ از جمله: اعطای فرصت به جوانان صالح و شایسته برای به عهده‌گرفتن فرماندهی لشکر، از بین بردن بقایای نگرش کلی برتری بر اساس حسب و نسب که با جایگاه رفیعی که عرب به فضل اسلام و ایمان‌آوردنشان به مقاصد آن دست یافته بودند، برابری و همخوانی نداشت.[1]

١٦٦٦. شروع و تشدید بیماری پیامبرﷺ:

آغاز بیماری پیامبرﷺ در اواخر ماه صفر و اوایل ماه ربیع‌الاول سال یازدهم هجری بود. سپس بیماری ایشان شدت گرفت و مدت بیماری سیزده روز و وفات ایشان روز دوشنبه، دوازدهم ماه ربیع‌الاول سال یازدهم هجری بود. چون بیماری ایشان شدت یافت، از همسرانش اجازه خواست تا در خانه عایشهؓ بستری شود، آنان نیز اجازه دادند. بخاری از عایشهؓ روایت کرده که گفت: آنگاه که رسول خداﷺ سنگین شد و دردش شدت یافت، از همسرانش اجازه خواست تا در خانه من بستری شود و آنان موافقت کردند.»

١٦٦٧. به ابوبکر بگویید نماز جماعت را برای مردم به پا دارد:

هنگامی که بیماری رسول خداﷺ شدت گرفت، فرمود: «**به ابوبکر بگویید نماز جماعت را برای مردم بپادارد.**» عایشهؓ گفت: ابوبکر مردی نازک‌دل است، وقتی در جایگاه شما بایستد نمی‌تواند [به علت گریه] برای مردم امامت دهد. پیامبرﷺ دوباره تکرار فرمود: «**به ابوبکر بگویید نماز جماعت را برای مردم بپادارد.**» یکی از حاضران بیرون آمد تا آن را به ابوبکر خبر دهد اما ابوبکر را نیافت و عمربن خطاب را دید و به وی گفت: ای عمر برخیز و بر مردم نماز به پادار. عمر چون برخاست و تکبیر گفت، پیامبرﷺ صدایش را شنید و فرمود: «**خدا و مومنان این را نمی‌پسندند.**» و این سخن را تکرار کرد. پس از این هیچ‌کس جز ابوبکر امامت نداد. عمر، مردی را که به او گفت امامت دهد، مورد سرزنش قرارداد،

---

۱. ابوشهبه: ٢/٥٨٥- ٥٨٦.

وی گفت: به خدا سوگند رسول خداﷺ مرا فرمان نداد، اما ابوبکر را ندیدم و تو شایسته‌ترین حاضران به امامت نماز به نظرم رسیدی.[1]

۱۶۶۸. رفتن پیامبرﷺ به مسجد و ایراد خطبه:

پیامبرﷺ در روز پنج‌شنبه پیش از رحلت، تصمیم گرفت نزد مردم در مسجد برود و آنان را توصیه کرده و برایشان خطبه ایراد فرماید. بخاری در صحیح خویش[2] از عایشهؓ روایت کرده که گفت: «رسول خداﷺ چون به خانه‌ام وارد شد و دردش شدت یافت، فرمود: **هفت مَشک آب از چاه‌های مختلف بر من بریزید تا نزد مردم رفته و با آنان عهد بندم.** ایشان را در طشت حفصه همسر پیامبرﷺ، نشاندیم و آب بر وی ریختیم تا با دست، اشاره فرمود بس است. عایشهؓ می‌گوید: سپس نزد مردم رفت تا برایشان نماز گزارد و خطبه ایراد فرماید.» هنگامی که به مسجد رسید، مردم در حال گزاردن نماز ظهر بودند، ابوبکر با مشاهده ایشان خواست خود را عقب کشد، اما رسول خداﷺ به او اشاره فرمود که در جایت بمان. سپس در کنار ابوبکر نشست و ابوبکر ایستاده بر مردم نماز گزارد و پیامبرﷺ نشسته نماز می‌گزارد. این آخرین نمازی بود که پیامبرﷺ با مسلمانان می‌گزارد، سپس بر منبر بالا رفت و اولین چیزی که- پس از حمد و ثنای الهی- به زبان آورد، این بود که برای اصحاب اُحُد آمرزش خواست، و دعای خیر] کرد، سپس فرمود: «**ای گروه مهاجران، شما زیاد می‌شوید ولی انصار کم می‌شوند، آنان برگزیدگان و رازداران من هستند، پس از نیکوکارشان بپذیرید و از خطاکارشان درگذرید.**» در ادامه فرمود: «**خداوند بنده‌ای را میان دنیا و آنچه نزد خودش است مخیر کرد، آن بنده آنچه را نزد خداست، انتخاب کرد.**» ابوبکر گریست. ابوسعید خدری، راوی این خبر، می‌گوید: از گریه ابوبکر در شگفت شدیم که رسول خداﷺ از بنده مخیَّر سخن گفت و آن بنده مخیَّر رسول خداﷺ بود و ابوبکر داناترین ما بود. در ادامه فرمود: «**همانا ابوبکر به لحاظ هم‌نشینی و بذل مال نزد من از گرامی‌ترین مردم است و اگر قرار بود غیر از پروردگارم دوستی برای خود برگزینم، ابوبکر را برمی‌گزیدم.**» در روایت مالک در این باره، چنین آمده است: مردم گفتند: این پیرمرد را بنگرید که رسول خداﷺ درباره بنده‌ای سخن می‌گوید و او می‌گوید: فدایت می‌شویم. «ابوبکر داناترین ما

---

۱. همان: ۵۸۹/۲.
۲. ۱۹۸.

بود» یعنی نسبت به پیامبر یا فرموده ایشان. در روایت محمدبن سنان، این زیاده آمده که پیامبرﷺ فرمود: «**گریه نکن.**» ابوبکر بخشنده‌ترین مردم در بذل جان و مال بود. اخوّت و مودّت اسلامی میان مسلمانان با تفاوت آنان در یاری‌کردن دین و بالابردن کلمه حق و تحصیل کثرت ثواب، متفاوت است و ابوبکر در این مورد بزرگترین و بیشترین سهم را دارد.[1] از دیگر فرموده‌های پیامبرﷺ چنین بود: «**بدانید کسی که بر پشتش تازیانه زده‌ام، اینک این پشت من [آماده] است که باید از آن قصاص بگیرد. زیرا دوست‌داشتنی‌ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد آن را بستاند یا مرا حلال کند تا درحالی خدا را دیدار کنم که هیچ‌کس دادخواهی بر من نداشته باشد.**»

١٦٦٩. نهی از ساختن مساجد در قبور:

امام بخاری[2] از عایشه‌رضي الله عنها روایت کرده که گفت: رسول خداﷺ در بیماری منجر به رحلتش فرمود: «**لعنت خدا بر یهود و نصارا باد که قبور پیامبرانشان را مسجد قراردادند.**» بدین ترتیب از انجام آنچه کردند نهی فرمود.

١٦٧٠. سفارشات رسول خداﷺ در بیماری وفات:

پیامبرﷺ مسلمانان را به سه امر سفارش نمود: اخراج یهود و نصارا و مشرکان از جزیرة‌العرب، با نمایندگان اعزامی چنان رفتار شود که خود [= پیامبر] رفتار می‌کرد، اما سفارش سوم، بنابرقولی: سفارش به قرآن و بنابرقولی دیگر: تجهیز و اعزام لشکر اسامه‌رضي الله عنه بود، چنانکه آنان را به نماز و نیک رفتاری با بردگان سفارش نمود.[3]

١٦٧١. آخرین نگاه رسول خداﷺ به مسلمانان، درحالی‌که نماز می‌گزاردند:

بخاری از انس‌بن مالک روایت می‌کند که گفت: «آنگاه که مسلمانان نماز صبح دوشنبه را به امامت ابوبکر می‌گزاردند، رسول خداﷺ پرده حجره عایشه را کنار زده و آنان را که در صفوف نماز بودند نگریست و تبسمی بر رخسارش ظاهر شد. ابوبکررضي الله عنه پنداشت که رسول خداﷺ قصد حضور در نماز را دارد، از این‌رو خود را عقب کشید تا به صف نمازگزاران بپیوندد. انس می‌گوید: نزدیک بود مسلمانان از شادی حضور پیامبرﷺ

---

١. فتح الباری: ٧/١٢- ١٣.
٢. ٤٤٤٣، مسلم/١١٨٧.
٣. ابوشهبه: ٢/٥٩٠- ٥٩٢، الرحیق المختوم/٤٢٨.

نماز را قطع کنند اما ایشان با دست اشاره فرمود که نمازتان را تمام کنید. سپس به درون حجره رفت و پرده بینداخت.» ابویمان از شعیب می‌افزاید: «[پیامبرﷺ] در آن روز درگذشت.» بخاری این روایت را در باب نماز آورده است.[۱]

۱۶۷۲. مرگ با سختی‌ها همراه است:

بخاری[۲] از ذکوان از عایشه روایت می‌کند که گفت: از نعمت‌های خدا بر من این است که رسول خداﷺ در خانه من و در روز نوبتم و در [حالی‌که سرش بر] سینه و گردن من بود جان سپرد و خداوند آب دهانم را با آب دهان وی در لحظه وفات جمع کرد. در این لحظات که پیامبرﷺ بر من تکیه داشت، عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر- برادر عایشه- با مسواکی در دست وارد حجره شد و دیدم که رسول خداﷺ به آن می‌نگرد و دانستم که دوست دارد مسواک بزند. گفتم: مسواک برایت بگیرم؟ با اشاره سر پاسخ داد: آری. مسواک را گرفتم اما زبر بود. پرسیدم آیا آن را نرم کنم؟ با اشاره سر پاسخ داد: آری. به خوبی مسواک زد. در مقابل پیامبرﷺ، دلوی کوچکی از آب قرار داشت که دو دستش را در آب فرو برده و به صورتش می‌کشید و می‌فرمود: «**لا اله الا الله، همانا مرگ با سختی‌ها همراه است.**» سپس دستانش را بلند کرد و می‌گفت: «**[پروردگارا پیوستن] در رفیق اعلی [را از تو می‌جویم]**» تا اینکه قبض روح شد و دستانش افتاد.[۳] منظور از «رفیق اعلی» پیامبران و کسانی هستند که در این آیه بیان شده‌اند:

﴿وَمَن يُطِعِ اللَّـهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَـٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـٰئِكَ رَفِيقًا﴾ (نساء:۶۹)

«و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (روز قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که خداوند بر آنان انعام نموده است، از پیامبران، و صدیقان و شهدا و صالحان، و اینان چه نیکو رفیقانی هستند.»

۱۶۷۳. وفات رسول خداﷺ:

بخاری در صحیح خویش از عایشه رضی الله عنها چنین روایت کرده است: «ابوبکر از منزلش در «سُنح» بر اسب نشست، تا رسید و وارد مسجد شد و بدون اینکه با کسی سخن گوید،

---

۱. ۷۵٤، مسلم/ ۹٤٤.
۲. ٤٤٤۹، مسلم/ ٦۲۹۲ .
۳. فتح الباری: ۸/۱٤٤.

وارد حجره عایشه رضی الله عنها شد. خود را به پیکر رسول خدا ﷺ که با پارچه‌ای یمنی پوشانده شده بود رساند. پارچه را از چهره وی کنار زد و خم شد و رخسارش را بوسید و گریست. سپس فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، خداوند دو مرگ بر تو نمی‌آورد، اما مرگی که بر تو [و همه بندگان] حتمی شده است، دریافتی.» ابن‌ابی شیبه از ابن‌عمر، درباره بوسیده‌شدن رسول خدا ﷺ توسط ابوبکر می‌گوید: دهانش را بر پیشانی رسول خدا ﷺ نهاد و او را بوسید درحالی‌که می‌گفت: پدر و مادرم فدایت باد، در زندگی و مرگ نیکو بودی. طبرانی از حدیث جابر می‌گوید: ابوبکر پیشانی‌اش را بوسید.[1]

١٦٧٤. هرکس محمد ﷺ را می‌پرستید، بداند که محمد وفات یافته است:

ابوبکر پس از اطمینان بر حقیقت مرگ رسول خدا ﷺ، که باید این حقیقت را به مسلمانان بگوید و در برابر این صدمه هولناک و غیر قابل تحمل آنان را آرام کند، به‌گونه‌ای که عمر به مردم می‌گفت: محمد، وفات نیافته است بیرون آمد، درحالی‌که مردم از بزرگی مصیبت، حیرت‌زده بودند. ابن‌عباس بنابر آنچه بخاری از او روایت کرده می‌گوید: «ابوبکر بیرون آمد درحالی‌که عمر با مردم سخن می‌گفت. ابوبکر گفت: عمر بنشین. عمر از نشستن خودداری کرد. مردم به ابوبکر روی آورده و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت: هر یک از شما محمد را می‌پرستید [بداند] که محمد وفات یافت و هرکه از شما خداوند را می‌پرستید [بداند] که خدا زنده‌ای است که نمی‌میرد، خداوند فرموده است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّـهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّـهُ الشَّاكِرِينَ﴾

(آل عمران:۱۴۴)

«و محمد جز فرستاده‌ای نیست، که به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده‌اند و) گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بازمی‌گردید (و عقیده و دین خود را رها می‌کنید؟) و هر کس به عقب بازگردد (و عقیده و دین راستین را رها کند) هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»

---

۱. همان.

ابن‌عباس می‌گوید: به خدا سوگند گویی مردم نمی‌دانستند که این آیه را خداوند نازل فرموده تا اینکه ابوبکر آن را تلاوت کرد و مردم همگی این آیه را از او دریافت کردند و [پس از شنیدن از وی] همه مردم آن را تلاوت می‌کردند.»

عمر گفت: «به خدا سوگند پس از اینکه ابوبکر این آیه را تلاوت کرد، دانستم که درست می‌گوید و چنان درهم کوفته شدم که پاهایم مرا نمی‌کشید و پس از شنیدن این آیه بر زمین افتادم و دانستم که پیامبر وفات یافته است.»

این حدیث بر قوت قلب و کثرت علم ابوبکر دلالت دارد. عباس و مغیره در وفات پیامبرﷺ با ابوبکر موافق بودند، چنانکه در مغازی ابواسود از عروه آمده که گفت: وی- مغیره- آیه ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ (زمر:۳۰)؛ «**(ای پیامبر) قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان (نیز) خواهند مُرد.**» را تلاوت می‌کرد. اکثر صحابه برخلاف این نظر، گمان می‌کردند محمدﷺ نمرده است. ابن‌حجر می‌گوید: از این بدست می‌آید که در اجتهاد، اقل، به نظر درست رسیده و اکثر، خطا می‌کنند، از این‌رو، ترجیح به اکثر متعین نمی‌شود، بخصوص اگر مشخص شود برخی از برخی دیگر تقلید کرده‌اند.[۱]

۱۶۷۵. تاریخ وفات و مکان دفن پیامبرﷺ:

پیامبرﷺ در روز دوشنبه، دوازدهم ربیع‌الاول سال یازدهم هجری درگذشت.[۲] عمر ایشان، شصت و سه سال بود. چنانکه در صحیح بخاری از عایشه آمده که گفت: «رسول خداﷺ در شصت و سه سالگی درگذشت.» پس از اتمام غسل و تکفین و گزاردن نماز بر ایشان و قراردادن ایشان بر تختش در حجره عایشه، در مکان دفن ایشان اختلاف شد تا اینکه ابوبکر صدیق گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «**هیچ پیامبری نمرده مگر اینکه در مکان وفاتش دفن شده است** [= هر پیامبری در مکان وفاتش دفن می‌شود.]» به این ترتیب در حجره بانو عایشه، جایی که وفات یافته بود، دفن شد.[۳]

---

۱. همان: ۱٤٦/۸.
۲. همان: ۱۳۹/۸.
۳. ابوشهبه: ۵۹۸/۲- ۵۹۹.

مبحث دوم
درس‌های فرماندهی اسامةبن زید و برخی سخنان پیامبرﷺ پیش از وفات

۱٦۷٦. درس اول: اطاعت از امیر:

بیان شد که پیامبرﷺ فرمود لشکری برای جنگ با روم آماده شود و اسامه را به فرماندهی آن منصوب کرد درحالی‌که بزرگان صحابه مانند عمربن خطاب در این لشکر حضور داشتند و برخی مسلمانان درباره فرماندهی اسامه چون جوان بود و بزرگانی از مهاجران و انصار در لشکر حضور داشتند خرده گرفتند. چون این خبر به رسول خداﷺ رسید، اعتراض کرد و آن را خطا و مردود دانست. از این‌رو، اگر یکی از دعوتگران بر فرماندهی و امارت بر آنان منصوب شد، باید از او بشنوند و اطاعت کنند، زیرا استحقاق امارت به سن و سال نیست بلکه به قدرت و شایستگی است؛ به‌علاوه سپردن امارت به شخصی بدون اعطای آن به دیگران در عمل مشخصی بر اساس معیارهایی است که امیر جماعت بدانها آگاه است و شاید پیروانش از آنها آگاهی ندارند؛ از این‌رو، دعوتگران باید با درک این موضوع، امارت شخص منتخب امیر را بپذیرند و با آن مخالفت کنند، زیرا اجتهاد است و اجتهاد آنان بر اجتهاد امیر ترجیح ندارد.

۱٦۷۷. درس دوم: یادآوری عدالت:

بیان شد وقتی بیماری پیامبرﷺ شدت یافت، از همسرانش اجازه خواست تا در خانه عایشه بستری شود و به وی اجازه دادند. از این‌رو، دعوتگران باید دامنه التزام رسول خداﷺ در عدالت میان همسرانش را به مسلمانان یادآوری کنند. این یادآوری، بخصوص در مناطقی که تعدّد همسران در آنجا زیاد است ضروری است و بسیار مفید است که مسلمانان بدانند برقراری عدالت میان زنانشان در خوردن و نوشیدن و مسکن و اقامت شبانه‌روزی است و اگر حادثه‌ای روی داد که اقامت شبانه و اقامت در خانه یکی از زنانش لازم بود، از صاحب حق اجازه بگیرد.

۱٦۷۸. درس سوم: بخشودگی سابقه‌داران در دعوت:

پیامبرﷺ در خطبه‌اش- در بیماری منجر به فوت-، مسلمانان را نسبت به انصار سفارش نمود و فرمود: «**از پرهیزکارشان بپذیرید و از خطاکارشان درگذرید.**» زیرا انصار کارهای بزرگی در خدمت به اسلام و یاری‌کردن رسولﷺ انجام داده بودند و به سبب آن،

این شایستگی را کسب کردند که خداوند متعال در کتاب گرانبهایش آنان را مدح و ستایش فرمود و خشنودی خویش را از آنان اعلام کرد. این بدین معناست که نسبت به صاحبان کارهای بزرگ در خدمت اسلام سفارش شده و هنگام سرزدن کوتاهی از آنان، بخشیده و عفو می‌شوند. همچنین دانستیم رسول خداﷺ چگونه حاطب‌بن أبی بلتعه را که قریش را از آمدن رسول خداﷺ به سوی آنان برای فتح مکه باخبر کرد بخشید و آنگاه که عمربن خطاب گفت: ای رسول خدا بگذار تا گردن این منافق را بزنم، فرمود: «**تو چه می‌دانی ای عمر! خدا از حال اهل بدر آگاه بوده که فرموده: هرچه می‌خواهید بکنید که شما را آمرزیده‌ام.**» از این‌رو امیر جماعت دعوتگران باید از سابقه هر دعوتگر در خدمت دعوت آگاه باشد و اگر از سابقه‌داران دارای سابقه با ارزش در خدمت، کوتاهی یا اهمال‌کاری دید، به طرز نیکویی آنان را ببخشد، اگر معذور بود عذرش را بپذیرد و اگر به توجیه یا آموزش نیاز داشت چنین کند، زیرا تمام فرزندان آدم گناه کارند و بهترین گناهکاران توبه‌کنندگانند.

۱۶۷۹. درس چهارم: رهایی‌یافتن از مظالم (دادخواهی مظلوم):

این قول رسول خداﷺ بیان شد که فرمود: «**بدانید کسی که بر پشتش تازیانه زده‌ام، باید قصاص گیرد، زیرا دوست داشتنی‌ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد، بگیرد یا مرا حلال کند...**» از این‌رو شایسته است که امیر جماعت چنین سخنی یا در مفهوم آن میان پیروانش بگوید تا به آنان بفهماند به ضروریات عدالت پایبند است و در این راه از رسول خداﷺ پیروی می‌کند، و هیچ‌یک از پیروانش، چیزی از او در دل نداشته باشند. زیرا شاید از جانب امیر جماعت از روی اجتهاد یا غفلت یا خطا، کاری در مورد یکی از آنان سرزند که شایسته نیست. به این سبب و اسبابی مانند آن، امیر جماعت باید آنچه را در اینجا بیان شد به دعوتگران بگوید و از آنان بخواهد که اگر قصد انتقامی از او دارند یا بدون دلیل بر آنان زیاده‌روی کرده، به او یادآوری کنند.

۱۶۸۰. درس پنجم: توجه امیر به پیروانش و شادمانی وی از خوش‌احوالی‌شان:

خروج رسول خداﷺ به مسجد برای سفارش‌کردن مردم و ایراد خطبه بر آنان و فرمانِ وی که از هفت مَشک آب بر وی بریزند تا برای خروج شاداب شود، بیان شد. این یکی از نشانه‌های توجه پیامبرﷺ به اصحابش حتی در بستر بیماری است. نشانه دیگر توجه پیامبرﷺ به اصحابش این بود که به آنان سفارش کرد، قبور را مساجد قرار ندهند؛ زیرا

درباره آنان می‌ترسید کاری همانند یهود و نصارا که قبور پیامبرانشان را مساجد گرفتند، انجام دهند. چنانکه آنان را به نماز و نیکوکاری با بردگان سفارش کرد که این مورد نیز یکی از نشانه‌های توجه و مهربانی وی به آنان است. از این‌رو، امیر جماعت اسلامی نباید از توجه به جماعتش، و پند و سفارش و راهنمایی و نصیحت آنان به آنچه به نظرش مفید می‌رسد، غفلت ورزد. همچنین دانستیم که پیامبرﷺ هنگامی که پرده حجره عایشهؓ را بالا گرفت و به مسلمانان که درحال گزاردن نماز بودند نگریست، شادمان شد و از روی خشنودی و شادمانی از خوش‌احوالی و عبادت آنان در برابر پروردگارشان، تبسمی زد. از این‌رو، امیر جماعت اسلامی، جماعت دعوتگران، باید در احوال پیروانش جستجو کند و اگر عملی از آنان دید که او را خوشحال کرد، خوشحالی‌اش را بروز دهد، آنگونه که پدر با جستجو در احوال فرزندانش، اگر با مشاهده عملی از آنان خوشحال شد، آن را با تبسم اعلام می‌کند. چنین مواضعی از امیر جماعت، جماعت را مانند خانواده‌ای بزرگ و امیر را به‌عنوان سرپرست این خانواده بزرگ قرار می‌دهد، درنتیجه مودت و احترام و فرمانبرداری در آن گسترش می‌یابد.

۱۶۸۱. درس ششم: اظهار فضیلت و جایگاه ابوبکرؓ در اسلام:

دعوتگران باید در خطبه‌ها و دروس و سخنرانی‌هایشان، فضایل اصحاب رسول خداﷺ و ابوبکر صدیقؓ را بیان کنند؛ زیرا او بهترین امت پس از رسول امتﷺ است. دعوتگران باید دلایل این فضیلت و برتری را که رسول خداﷺ آن را در خطبه‌هایش بیان کرد، و خداوند متعال در خصوص موضع‌گیری ابوبکر در غار را بیان فرمود، بیان کنند. دعوتگران باید موضع شجاعانه وی را که کسی جز او در روز خبر وفات رسول خداﷺ که بهت و حیرت بزرگی به مسلمانان وارد شد به‌گونه‌ای که عمُرؓ، وفات پیامبرﷺ را انکار کرد و گوینده آن را تهدید کرد، چنین موضعی نگرفت، یادآوری کنند. بزرگی مصیبت، ثبات و تعادل ابوبکرؓ را بر هم نزد، بلکه فقط درحالی‌که گریه می‌کرد، رسول خداﷺ را بوسید، سپس نزد مسلمانان آمد و این سخن مشهورش را که مسلمانان آن را از یاد برده بودند به زبان آورد:

هرکس محمد را می‌پرستید [بداند] محمد وفات یافت و هرکس خدا را می‌پرستید [بداند] خدا زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، سپس این آیه را قرائت کرد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّـهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّـهُ الشَّاكِرِينَ﴾

(آل عمران:۱۴۴)

«و محمد جز فرستاده‌ای نیست، که به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده‌اند و) گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بازمی‌گردید (و عقیده و دین خود را رها می‌کنید؟) و هر کس به عقب بازگردد (و عقیده و دین راستین را رها کند) هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»

۱٦۸۲. درس هفتم: شکیبایی جماعت دعوتگران هنگام از دست‌دادن امیر:

اگر جماعت، امیرش را به سبب مرگ یا شهادت از دست داد، باید با صبر نیکو و پایداری در عمل و دعوت و بدون خستگی یا سستی یا ضعف این فقدان را تحمل کند، زیرا مرگ هیچ‌کس رخدادی بزرگ‌تر و مصیبتی دشوارتر بر مسلمانان از مرگ رسول خداﷺ بر صحابه گرامی‌اش نیست. آنان باید با صبر و پایداری و استمرار در دعوت به سوی خدا که رسول خداﷺ آن را به آنان رسانده، با چنین مصیبتی برخورد کرده و قول صدیق این امت- ابوبکرؓ- را به یادآورند که گفت: هرکس محمد را می‌پرستید [بداند] محمد وفات یافت و هرکس خدا را می‌پرستید [بداند] خدا زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد.

۱٦۸۳. پایان:

خداوند این واژگان را که محتوای فصول این کتاب «المستفاد من قصص‌القرآن للدعوة والدعاة» را تشکیل می‌دهند برایم آسان ساخت. هر درستی که در آن است، فقط فضل خدا بر من است، پس ستایش و منّت مخصوص اوست و از هر خطایی که در آن است به درگاه خداوند متعال درخواست آمرزش کرده و به سوی او توبه می‌کنم که خدا و رسولش از خطا پاکند. اینکه حریص بودم خطا نکنم برایم کافی است و امیدوارم از اجر محروم نباشم. در حدیثی از رسول خداﷺ روایت است که فرمود: **«اگر حاکم اجتهاد کند و در اجتهادش به حقیقت برسد دو اجر دارد و اگر دچار خطا شود، یک اجر دارد.»** یا چنانکه پیامبرﷺ فرمود.[1]

---

۱. احمد/۱۷۷۷٤، بخاری/۷۳۵۲، مسلم/٤٤۸۸.

از خداوند متعال می‌خواهم که با این کتاب به برادران مسلمانم سود برساند، و هر کس آن را می‌خواند مرا در دعایش به یاد آورد، زیرا دعای برادر برای برادر مومن در غیابش به اجابت می‌رسد ان‌شاءالله تعالی، و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم والحمدلله رب‌العالمین.

دکتر عبدالکریم زیدان

صنعا ۲۲ رمضان ۱۴۱۶ هـ

مصادف با ۱۱ فوریه ۱۹۹۶م

مترجم: ترجمه این کتاب به توفیق الهی در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۹۲ خورشیدی مصادف با ۱۵ صفر ١٤٣٥ هجری و ۱۸ دسامبر ۲۰۱۳ میلادی پایان یافت. فلله الحمد والمنة.

المُستفاد مِن

قَصَصِ القُرآنِ

للدّعوة والدُّعاة





